

کشف الاسرار و عدة الابرار

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

جلد نهم

تفسیر سورهٔ الشوری الی آخر سورهٔ الحدید

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

بسعی و اهتمام: علی اصغر حکمت

کشف‌الاسرار وعدة‌الابرار

(جلد نهم)

معروف به‌تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سورة الشوری الی آخر سورة‌الحدید

تالیف : ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

به‌سعی و اهتمام : علی‌اصغر حکمت



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

تهران ، ۱۳۸۲

میبدی، احمدبن احمد، قرن ۶ ق.
کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار: معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری / تألیف ابوالفضل رشیدالدین المیبدی؛ به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت. ــ تهران : امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۱۰ ج.
ISBN 964-00-0341-7 (دوره ۱۰ جلدی) ــ. (ج. ۱) ISBN 964-00-0342-5
(ج. ۴) ISBN 964-00-0345-X ــ. (ج. ۳) ISBN 964-00-0344-1 ــ. (ج. ۲) ISBN 964-00-0343-3
(ج. ۷) ISBN 964-00-0348-4 ــ. (ج. ۶) ISBN 964-00-0347-6 ــ. (ج. ۵) ISBN 964-00-0346-8
(ج. ۱۰) ISBN 964-00-0351-4 ــ. (ج. ۹) ISBN 964-00-0350-6 ــ. (ج. ۸) ISBN 964-00-0349-2
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: ج. ۱. تفسیر سوره الفاتحه و سوره البقره ــ ج. ۲. تفسیر سوره آل عمران و سوره نسا. ــ ج. ۳. تفسیر سوره المائده تا آخر سوره الاعراف. ــ ج. ۴. تفسیر سوره الانفال الی آخر سوره هود. ــ ج. ۵. تفسیر سوره یوسف الی آخر سوره الکهف ــ ج. ۶. تفسیر سوره مریم الی آخر سوره النور ــ ج. ۷. تفسیر سوره الفرقان الی آخر السجده ــ ج. ۸. تفسیر سوره الاحزاب الی آخر سوره فصلت ــ ج. ۹. تفسیر سوره الشوریٰ الی آخر سوره الحدید. ــ ج. ۱۰. تفسیر سوره المجادله الی آخر سوره الناس. ــ
چاپ هفتم : ۱۳۸۲.
۱. تفاسیر عرفانی ــ قرن ۶ق. ۲. تفاسیر اهل سنت ــ قرن ۶ق. ۳. نثر فارسی ــ قرن ۶ق. الف. انصاری، عبدالله بن محمد، ۳۹۶ ـ ۴۸۱ق. تفسیر قرآن. ب. حکمت، علی‌اصغر، ۱۲۷۱–۱۳۵۹، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: تفسیر خواجه عبدالله انصاری. هـ. عنوان: تفسیر قرآن.
BP ۱۰۰ / ۵ ک ۹ م ۲۹۷/۱۷۸
۱۳۷۱
کتابخانه ملی ایران ۷۷۹ـ ۷۲م*



کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار (جلد نهم)
تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی
به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت

چاپ ششم: ۱۳۷۶
چاپ هفتم: ۱۳۸۲
چاپ و صحافی : چاپخانهٔ سپهر، تهران
شمارگان : ۱۵۰۰ نسخه

ISBN: 964 -00-0350-6 (Vol.9) ISBN: 964 -00-0341-7 (10 Vol.Set)
شابک ۶-۰۳۵۰-۰۰-۹۶۴ (جلد نهم) شابک ۷-۰۳۴۱-۰۰-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)
مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال
WWW.AMIR-KABIR.COM

بسمه تعالی

مقدمه

« هوالذی ینزّل علی عبده آیات بینات لیخرجکم من الظلمات الی النور » (۱) .

این کتاب مسطور ورقّ منشور آیتی از سرور است که با خامهٔ نور بررخسارهٔ حور نمایان و رازی مستور است ، دستوری پرشوراست که از فلک عز وعظمت ، برشش جهت ارض شوق و طلب نور افشان . **«کتاب مکنون ، لا یمسه الاّ المطهرون ، تنزیل من رب العالمین »**(۲) همانا سفرنهم ازاسفارعشرهٔ **کشف الاسرار** است ، اخیاررا مایهٔ عز و فخار و اغیار را موجب ذل و ادبار.

«کتاب مصدّق لساناً عربیاً لتنذرالذین ظلموا و بشری للمحسنین» (۳) .

منت خدایرا که راز نهان بربندگان مخلص عیان فرمود و این ضعیفان را توی ساخت تا به‌تألیف و تحریر وطبع ونشر این نامهٔ عنبرشمامه توفیق یافتند وبمنطوق کریمهٔ **«والذین اهتدوا زادهم هدی و آتاهم تقویهم»**(۴) بشرف‌خدمت‌کتاب اومشرف گشتند. اینک که نهمین مرحله از مراحل سعی ایشان بپایان رسیده و مجلدات تسعه که حکایت از**«تسع آیات بینات»** می‌نماید چون فلک نهمین به عالم وجود احاطه یافته است.

دوازده سال است که نویسندهٔ این سطور درجمع آوری و استنساخ وعکس برداری و استکتاب و طباعت و انتشار این کتاب مبین مشغول و برای این دنیا باقیات صالحات و برای آن جهان توشهٔ راه و زاد سفر فراهم ساخته ، در این هدف شریف و مقصد بلند و منظور عالی و مطلوب محبوب رنج بسیار برده و سعی فراوان کرده است « **فضلاً من ربك ذلك هوالفوزالعظیم»** (۵) .

---

۱ ـ الحدید ۵۷ــ۸ . ۲ ـ الواقعه ۵۶ ـ ۷۸ تا ۸۰ . ۳ ـ الاحقاف ۴۶ ـ ۱۱

۴ ـ محمد ۴۷ ـ ۱۷ . ۵ ـ الدخان ۴۴ ـ ۵۷ .

تاخود آن جوانمردکه این گوهر شاهوار ازقعر دریای فکر برآورد، واین جواهر آبدار از معدن خرد بیرون کرد وبرطبق اخلاص نهاد و در تألیف و تصنیف این کتاب بزرگ توفیق یافت، تاچه پایه صبر وشکیب کرد ودرطریق سعی وطلب تاچه حد استقامت ورزید وهمواره دستور شریف : **«فلذلك فادع واستقم کما امرت»** (۱) را راهنمای طریق خود فرمود تااینکه این دردانهٔ ثمین وگوهر گرانبهارا بیادگار گذاشت.

الحق **میبدی** صاحب این تألیف شریف در ارادت بکلام الهی و تمسک بذیل مصحف صاحب شریعت، باقلبی مخلص وقدمی صادق پیش‌آمده است وهمواره آتش عشق به نبی‌اسلام و خاندان عزیز او درکانون سینه‌فروزان داشته : **« هذا ما توعدون لکل اوّاب حفیظ ، من خشي الرحمن بالغیب و جاء بقلب منیب »**(۲) .

این عالم جلیل‌القدر درنوبت اولی از تفسیر خودکمال براعت را درحسن انشاء و سهولت کلام و ترجمهٔ لطیف باعبارات ظریف ظاهر فرموده است، و یکی از آثار مخلد منثور را در زبان فارسی درجهان گذاشته که بروزگاران فارسی زبانان از زلال سرچشمهٔ آن سیراب توانند شد.

درنوبت دوم ازمّباحث لغویه و احادیث مأثوره وعقاید فقهیه درمبادی اهل‌اصول بالاخص بطریقهٔ شافعی و در علم‌کلام از روش اشعریه سخن میگوید، ولی درّعین حال احاطهٔ او بر همه مکاتب اربعه هویدا وعلم او بر مبادی کلّ متکلمین ازمرجئه ومعتزله وجهمیه و اشعریه و غیره پیداست.

درنوبت سوم به‌مشرب اهل عرفان ومسلک ارباب سلوك، خاصه طریقه **شیخ انصار** قدس سره تحقیقات‌کافیه کرده وکلمات پروجد وشوق گفته وهمه جا سخن‌را بکلام بزرگان صوفیه و پیران طریقت زیب وزینت داده است.

درهمه حال وهمه جا بذکر احادیث صحیحه و نقل روایات مرویه ازاهل بیت رسالت و معادن علم و حکمت متمسک شده و در فضائل‌آن خاندان زبان بصدق گشوده وهمت **شحنةالنجف** بدرقهٔ راه اوبوده وازجام : **ویجزی‌الذین‌احسنوا بالحسنی** (۳) سیراب شده است.

در این مجلد دریک مقام اشاره و تلویحی است بتاریخ کتاب. آنجا که میگوید :

« پس از پانصد و اند سال تباشیر صبح روز دولت شریعت او تابنده ... » (۴)

اکنون‌که این‌کتاب زینت طبع یافته هشتصد واند سال از زمان مؤلف میگذرد. ما برای او از آستان ولی‌الاحسان طلب رحمت و مغفرت مینمائیم. ایکاش در قید حیات میبود وسعی طالبان صادق وسالکان موافق‌را درتتمیم وتکمیل‌این زادهٔ فکرخویش برأی‌العین مشاهده میکرد، و میدید که چگونه جمعی ازکمترین شاگردان مکتب محمدی (ص)

---

۱ ـ الشوری ۴۲ ـ ۱۵ ۲ ـ ق ۵۰ ـ ۳۲ و۳۳. ۳ ـ النجم۵۳ـ۳۱. ۴ ـ صفحه ۱۵ ازهمین مجلد

به انتشاراین صحیفه گرانبها توفیق یافته‌اند و بعضی از سران و سروران که زبده اهل علم و نخبهٔ اصحاب دانش‌اند ، خاصه رئیس دانشمند و اعضاء فرزانه شورای دانشکده معقول ومنقول وشورای دانشگاه همه یاری فرموده ودرتهیه وسائل مددکاری کرداه‌اند ومضمون آیه شریفه : «**والذین استجابوا لربهم واقاموا الصلوة وامرهم شوری بینهم و مما رزقناهم ینفقون**» (۱) ایشانرا بسزا موافق حال افتاده است.

در میان گروه جوانان دانش پژوه که با ما در این طریق مبارك گام برداشته و دراین میدان مقدس علم سعی برافراشته‌اند **آقای عبدالحسین حائری** جوانی گرانمایه است ودرسباق علم وادب مردی بلند پایه . درتصحیح جزوات ومقابله با سوروآیات وتطبیق سواد با اصل وتحریرحاشیه برمتن سعی وافرو جد وافی مبذول داشته جزاه‌الله احسن الجزاء .

باری هریك ازمسلمانان بطریقی درنشر نفحات این سخن عطرآمیز سعی کرده‌اند ، امیدکه خوانندگان صدیق نیز ازطیب کلام آن مشام جان خوشبو سازند.

«**الیه یصعد الکلم الطیّب والعمل الصالح یرفعه**» (۲)

و اگر خبط وخطا وسهو واشتباهی بینند عفو نمایند واگر قصور و فتوری روی داده معاف و معذور دانند .

«**هذا بصائر للناس وهدی و رحمة لقوم یوقنون**»(۳).

کتب هذا التمهید اللطیف العبد الضعیف علی اصغر الشریف طلباً لمرضاةالله ووفقه‌الله لمایحب ویرضی. فی یوم‌الاربعاء الثامن عشر من‌شهر شعبان‌المعظم سنة ثمانین وثلاثمائة بعدالالف فی بلدة طهران . والحمدلله رب‌العالمین .

---

۱ ـ الشوری ۴۲ـ۳۸ . ۲ ـ فاطر ۳۵ ـ ۱۰ . ۳ ـ الجاثیة ۴۵ ـ ۲۰

کشف الاسرار وعدة الابرار

بسم الله الرحمن الرحيم

سورة ۴۲ - سورة الشوری (مکیه)

۱ - النوبة الاولی

قوله تعالی : - «**بسم الله**» بنام خداوند «**الرحمن**» فراخ بخشایش «**الرحیم**» مهربان

« **حم**(۱) **عسق**(۲) **کذلك** » ، این سورهٔ حم عسق، همچنین.[که میشنوی ومیدانی] ، « **یوحی الیک والی الذین من قبلک** » پیغام میدهد بتو وایشان که پیش ازتو بودند ، « **الله العزیز الحکیم.** (۳)» آن خدای توانای [بی همتا] ، آن راست دانش [راست کار] .

« **له ما فی السموات وما فی الارض** »اوراست هرچه درآسمانها و هرچه در زمینها « **وهوالعلی العظیم** (۴)» و اوست آن برتر بزرگوار.

« **تکاد السموات**» کامید و نزدیک بود آسمانها، «**یتفطّرن من فوقهن**» که اززبرخویش درشکنند، «**والملائکة یسبّحون بحمد ربّهم**» وفرشتگان [بپاکی و بی‌عیبی] می‌ستایند خداوند خویش را « **ویستغفرون لمن فی الارض** » وآمرزش میخواهند ایشانرا که درزمین‌اند ، « **الآ انّ الله هوالغفور الرحیم.** (۵)» آگاه باشید که الله اوست آن آمرزگار بخشاینده.

« **والذین اتخذوا من دونه اولیاء** »،وایشان که می‌خدایان گیرند فرود ازاو، « **الله حفیظ علیهم** » الله کوشنده ونگه بان [گفت و کرد] ایشانست برایشان، « **وما انت علیهم بوکیل.** (۶)» تو برایشان کارساز و گماشته ونگه‌بان نیستی.

« **کذلک اوحینا الیک** » همچنان پیغام کردیم بتو ، « **قرآناً عربیاً** »

قرآنی تازی، « **لتنذرام القری** » تابیم نمائی [وآگاه کنی] مردمان مکه‌را « **و من حولها**» وهر که گردبر گردان، [ازجهان وجهانیان] « **وتُنذر یوم الجمع** » وآگاه کنی وبیم نمائی ازروز فراهم‌آوردن خلق، « **لاریب فیه** »، که گمان نیست درآن، « **فریق فی‌الجنه وفریق فی السعیر.** (۷)» گروهی در بهشت و گروهی درآتش.

« **ولو شاء الله لجعلهم امة واحدة** » واگر الله خواستی، همه خلق را یک گروه آفریدی گردیده « **ولکن یدخل من یشاء فی رحمته** » لکن می درآرد اوراکه خواهد دربخشایش خویش، «**والظالمون ما لهم من ولیّ ولا نصیر.**(۸)» وستمکاران ناگرویدگان آنندکه نیست ایشان را هیچ یاری دهی‌ونه هیچ فریادرسی.

« **أم اتّخذوا من دونه اولیاء** » فرود ازاوخدایان گرفتند ویاران جستند « **فالله هوالولی** » الله اوست‌که یار وفریاد رس است، « **وهو یحیی الموتی** » واوست‌که زنده‌کند مردگان را، « **وهوعلی‌کل شیئی قدیر.**(۹)» و اوست بر همه چیز توانا.

« **و ما اختلفتم فیه من شیءٍ** » و هر چیزی که در آن مختلف شوید [جدا گزینی ازهرچه بود] «**فحکمه الی الله**» برگزاردن‌آن وبریدن آن باالله‌است.

« **ذلکم الله ربی** » بگو آن الله است خداوند من، « **علیه توکّلت** » وبراو توکل کردم [وباوپشتی داشتم] «**والیه اُنیب.** (۱۰)» وباو میگردم بدل وبکردار.

« **فاطر السموات و الارض** » کردگار آسمان و زمین « **جعل لکم من انفسکم ازواجاً** » شمارا هم ازشما جفتان آفرید، « **و من الانعام ازواجاً** »، و چهارپایان را هم ازچهار پایان جفتان آفرید، « **یذرؤکم فیه** » میآفریند شما را [و میدارد و انبوه میکند بجفت ساختن،] « **لیس کمثله شیئی** » مانندہ نیست او را هیچیز « **وهوالسمیع البصیر .** (۱۱) » اوست آن شنوا و بینا.

« **له مقالیدالسموات والارض** » اوراست کلیدهای آسمان و زمین، « **یبسط الرزق لمن یشاء** » فراخ میگستراند روزی اورا که خواهد، « **ویقدر** » و می فرو گیرد باندازه [براو که خواهد]، « **انّه بکل شیئی علیم .** (۱۲) » او بهر چیزی داناست.

« **شرع لکم من الدین** » بیدا کرد ونهاد و راه ساخت شما را از دین ، « **ما وصّی به نوحاً** » آن چیز که وصیت کرد الله بآن نوح را « **والذی اوحینا الیک** » و [شریعت ساخت] آنچه پیغام دادیم بتو ، « **وما وصّینا به ابراهیم وموسی وعیسی** » و [شریعت ساخت] آنچه وصیت کردیم بآن ، ابراهیم و موسی و عیسی را « **أن اقیموا الدین** » شریعت و وصیت باین بود که این دین را بپای دارید، « **ولا تتفرّقوا فیه** » ومپراکنید جوك جوك درآن ، « **کبُرعلی المشرکین** » گران آمد [وبزرگ وشگفت] برانباز گیران بامن، «**ما تدعوهم الیه**» آنچه می‌بآن خوانی ایشانرا، « **الله یجتبی الیه من یشاء** » الله میگزیند [ونزدیک میکند] بخود، اورا که خواهد «**ویهدی الیه من ینیب**.(۱۳)» وراه مینماید بخود اوراکه [بکردار ودل] می‌باو گراید.

« **وما تفرّقوا** » ودو گروه نشدند « **الّا من بعد ما جاءهم العلم** » مگر پس آنکه بایشان آمدآگاهی ودانش[وپیغام]« **بغیاً بینهم** » ازافزون جوئی وبدنیتی میان ایشان ، « **ولولا کلمة سبقت من ربک الی اجل مسمی** » وگر نه آید سخنی ازخداوند توپیش شد ازکرد ایشان تاهنگامی نام زد کرده ، «**لقضی بینهم**» داوری بریدند میان ایشان در وقت ، « **وانّ الذین اورثوا الکتاب** » و اینان که کتاب قرآن دادند ایشان را « **من بعدهم** » ازپس [جهودان وترسایان که ایشانرا توراة وانجیل دادند] ، «**لفی شک منه مریب**.(۱۴)» درگمانی‌اند ازاین پیغام دل‌را سوزنده.

« **فلذلک فادع**» باآن دین وآن شرع میخوان ، « **واستقم کما امرت** » و برایستاده‌دار بان چنانك فرمودند ترا ، « **ولا تتّبع اهواءهم** » وبربی راستیهای ایشان مرو ، « **و قل امنت بما انزل الله من کتاب** » و گوی بگرویم بهر نامه‌ای که الله فرستاد ، « **وامرت لاعدل بینکم** » وفرمودند مرا تاداد کنم وراست روم میان شما ، «**الله ربنا وربّکم**» الله خداوند ماست وخداوند شما، «**لنا اعمالنا ولکم اعمالکم** » دین وکرد ما مارا ، ودین وکرد شما شمارا ، « **لاحجة بیننا وبینکم** » میان ما ومیان شما پیگارنیست ، « **الله یجمع بیننا** » الله باهم‌آرد مارا [فردا بهم،] «**والیه المصیر**.(۱۵)» وبازگشت با اوست .

« **والذین یحاجّون فی‌الله** » وایشان که می حجت جویند وآرند درالله [وپیغام او،] « **من‌بعد ما استجیب له** » پس‌آنکه پاسخ کردند اورا وبگرویدند باو « **حجّتهم داحضةٌ عند ربهم** » حجت ایشان [وداوری جستن] ایشان ناچیزست ونابرجای بنزدیک خداوند ایشان ، « **وعلیهم غضب** » وخشم‌الله برایشان، «**ولهم عذاب شدید**.(۱٦)» و ایشانراست عذابی‌سخت.

«**اللهالذی‌انزل الکتاب بالحق**» خدای اوست که نامه فرو فرستاد براستی « **والمیزان** » وترازو [وفرمان بداد ،] «**وما یدریک لعلّ الساعة قریب**.(۱۷)» دانا کرد ترا وچه دانی که رستاخیز نزدیک است .

« **یستعجل بها الذین لایؤمنون‌بها** » ایشان بآن میشتاوند که نگرویده‌اند بآن ، « **والذین آمنوا مشفقون منها** » و ایشان که گرویده‌اند ترسانند از آن ، « **و یعلمون انّها الحق** » ومیدانند که آن بودنی است ، « **ألا** » آگاه بید و بدانید « **ان الذین یمارون فی‌الساعة** » ایشان که [می‌پیچندو] درکار رستاخیز درگمان میباشند ، « **لفی‌ضلال بعید**. (۱۸)» ایشان درگمراهی‌اند دور.

النوبة الثانیه

این سورهٔ « حم ، عسق » سورة « الشوری » خوانند ، ودرمکیات شمرند.

ابن عباس گفت : جمله بمکه فرود آمد مگر چهار آیت : « قل لااسئلکم علیه اجراً » تا آخر چهارآیت . وجملهٔ سوره پنجاه وسه آیت است وهشتصد وشصت و شش کلمه و سه هزار و پانصد و هشتاد وهشت حرف. و در این سوره **هفت آیت** منسوخ است :

الاولی قوله تعالی : « و یستغفرون لمن فی الارض » نسخ ذلک بقوله : « ویستغفرون للذین آمنوا ».

الثانیه. قوله : « وما انت علیهم بوکیل » نسختها آیة السیف.

الثالثه قوله : « لنااعمالنا ولکم‌اعمالکم لاحجة بیننا وبینکم» نسخت بقوله : « قاتلوا الذین لایؤمنون بالله ولا بالیوم الاخر ».

الرابعة قوله : « و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منهـا » نسخت بقوله : « من کان یرید العاجلة عجّلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ».

الخامسة قوله : « والذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون » و التّی تلیها نسخت بقوله : « ولمن صبرو غفر انّ ذلک لمن عزم الامور ».

السادسه قوله : «فان اعرضوا فماارسلناك علیهم حفیظاً اِن علیکالاالبلاغ» نسختها آیة السیف.

السابعه قوله: «قل لا اسئلکم علیه اجراً الاّالمودة فیالقربی (۱)» اختلف فی تأویلها واکثرالمفسرین علیانها نسخت بقوله : « قل ما سألتکم من اجرٍ فهولکم ان اجری الّا علیالله . »

و من فضـائل هذه السوره : ماروی **اُبّی ابن کعب** قـال رسول الله ص : ـ من قرأسورهٔ «حم عسق» کان ممن تصلی علیهالملائکة ویستغفرونلهویسترحمونله .

قوله:ـ «حم ، عسق» . **حسین فضل**را پرسیدند ، چونست که حروف تهجی در اوائل سورهمه متصل نـوشتند چـون : « **المص** » ، « **المر** » ، « **کهیعص** » و« **حم عسق**» منقطع نوشتند ، حم ـ از ـ عسق ـ باز بریده؟ جواب داد : که حم مستقل است بنفسخویش کالحوامیم قبله و بعده.

و مفسران این را دوآیت شمرند : « حم » یکآیت و«عسق» یکآیت ، حم مبتدا وعسقخبره. وآن دیگرحروف تهجی دراوائل سور همه یکآیت شمرند.

ونیزاهل تأویلرا اجماع است **که کهیعص** واخوات آن ازحروف تهجی است ، ودر**حم** خلاف است : ـ قومی آنرا ارحیز حروف بیرون کردند وبه حیز افعال بردند ، گفتند ـ معنی آنست که «حم» ای ـ قضی ماهوکائن ، اما درتفسیر این حروف مفسراندراز گفتهاند ، صحیح وسقیم ، ومالختیازآن که بحقنزدیکتراست بگوئیم.

ابنعباس بجواب نافعبن الازرق که ازوی تفسیر اینحروف پرسید گفت:

---

(۱) قال ابن عباس لمّا نزلت : « قل لااسئلکم علیه اجراً » الایه ، قالوا : یا رسول الله من هؤلاء الذین امرنا الله بمودّتهم. قال علی وفاطمه و ولدهما.

تفسیر مجمع البیان طبرسی جلد ۵ صفحهٔ ۲۸ چاپ صیدا

حا ، حلم خداوند است جل جلاله ، میم مجد او ، عین علم او ، سین سناء او ، قاف ، قدرت او .

محمد بن کعب گفت : - قسم است که رب‌العالمین یاد کرده ، یعنی «اقسم‌الله بحلمه ومجده و سنائه وعلمه وقدرته » انه کذلک یوحی الیک والی الذین من قبلک» ای کما اوحینا الی سائر الانبیاء من قبلک کذلک نوحی الیک .

وقیل - اقسم‌الله بهذه‌الحروف ان‌لایعذب من‌عاد الیه به‌لااله الاالله مخلصاً من‌قبله. و گفته‌اند آنروز که این‌آیت فرود آمد رسول خدا (ص) متغیر گشت. گفتند یا رسول الله چه رسید ترا که چنین متغیر گشتی ؟ گفت مرا خبر دادند که در این امت من فتنه‌ها خواهد بود پیوسته تابوقت نزول **عیسی** وخروج **دجال**.

ازاینجا گفت **شهر بن‌خوشب وعطاء بن ابی رباح** درتفسیر« حم‌عسق » : - حا ، حرب یعزّفیها الذلیل ویذلّ فیها العزیز فی **قریش** ، ثم تفضی الی‌العرب ثم الی العجم ، ثم تمتد الی خروج الدجال. میم ، ملک یتحول من قوم الی قوم . عین - عدو لقریش یقصدهم . سین - سبیٌ یکون فیهم . قاف ، قدرةالله النافذة فی خلقه .

وقیل - معنی « حم عسق » ای قضی‌عذاب سیکون واقعاً.

قوله تعالی : - «کذلک یوحی‌الیک والی الذین من‌قبلک» قال **ابن عباس** : لیس من نبیّ صاحب کتاب الاوقداوحی‌الیه«حم‌عسق» ، فلذلک قال کذلک یوحی الیک والی‌الذین من‌قبلک. قال **مقاتل**: نزل حکمها علی‌الانبیاء. وقیل-حروف المعجم، یوحی الیک والی‌الانبیاء من قبلک . قرأ **ابن کثیر** : یوحی ، بفتح الحاء و حجته قوله : ولقد اوحی‌الیک والی‌الذین من قبلک. وعلی هذه القراءة قوله ؛ «الله العزیر الحکیم» تبیین للفاعل ، کانّه قیل - من یوحی ؟ فقیل - الله العزیز الحکیم . و قیل تم الکلام عند قوله «والی‌الذین من قبلک» ، ثم تبتدی فیقول ، الله العزیزالحکیم .

قوله تعالی : - « له مافی‌السموات وما فی‌الارض » ،

میگوید چنین پیغام میدهند بتو وبایشان که پیش‌ازتو بودند ، اینجا سخن تمام شد، آنگه گوئی - الله آن توانای دانا است که او راست هرچه درآسمانها ودرزمینها همه فلک وملک اوست ، « وهوالعلی» ای الرفیع فوق خلقه «العظیم». فلا اکبر منه .

قولہ تعالی : ۔«تکاد السموات یتفطّرن» ای۔ یتشققن «من فوقهن» یعنی ممن فوقهن، ای۔ من عظمة الله وجلاله فوقهن ، آسمانها نزدیک بودکه همه درهم شکنند ازعظمت وجلال الله که بالای آسمانهاست. وقیل : تکاد السموات۔ کل واحدة منهن تنفطر فوق التی تلیها من قول المشرکین «اتخذالله ولداً نظیره» ، قوله « تکادالسموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخرّ الجبال». هذا ، ان ادعواللرحمن ولدا . وقیل معناه ۔ قربت الساعة وانفطارالسموات. وقوله : «والملائکة یسجون بحمدربهم» ، ای باذنه ، وقیل بشکره . و «یستغفرون» لمن فی الارض من المؤمنین، کقوله :۔« ویستغفرون للذین آمنوا ،» وقال فی الکفار: و «اولئک علیهم لعنة الله والملائکة» و استغفار الملائکة للمؤمنین شفاعتهم لهم،وقیل یسئلون لهم الرزق . «آلاان الله هوالغفورالرحیم» هذا بشارة باجابته للمستغفرین، قال بعضهم ۔ هیب فی الابتداء ثم بشر والطف فی الانتهاء .

«والذین اتخذوا من دونه اولیاء » ای ۔ اعواناً وانصاراً ، اشرکوهم معه فی العبادة « الله حفیظ علیهم » حافظ لاعمالهم ، فیجازیهم علیها ، « وما انت علیهم بوکیل » ای انما انت یا **محمد** رسول علیک البلاغ ، و لیس علیک حملهم علی الایمان. وقیل ۔لم توکل علیهم حتی تؤخذ بهم .

« وکذلک اوحینا الیک قرآناً عربیا» ای کما اوحینا الی الانبیاء قبلک کتباً بلغات اممهم ، اوحینا الیک قرآناً عربیاً ، بلغة قومک لیفهموامافیه .

« لتنذر ام القری و من حولها » ،یعنی لتنذر اهل مکّة ، ولتنذر من حولها ، یعنی قری الارض کلها ، و سمیت **مکة ام القری** ، لانها اشرف البلاد لکون الحرم وبیت الله العتیق فیها ، ولان الارض دحیت من تحتها ، فمحل القری منها محل البنات من الامهات. « وتنذر یوم الجمع » ای تنذرالناس بیوم القیمة فیکون مفعولاً به لاظرفاً ، ویوم الجمع ۔ یوم القیمة ۔ یجمع الله الاولین والاخرین واهل السموات واهل الارض ، «لاریب فیه » ای لاشک فی الجمع انه کائن .

ثم بعدالجمع یتفرقون : ۔«فریق فی الجنة وفریق فی السعیر » کقوله : «یومئذ یصدّعون» یعنی اصحاب الیمین و اصحاب الشمال و هوقوله: «یومئذیصدرالناس اشتاتاً» . قال **ابن السماک** : « ان خوف المنصرف للفریقین قطع نیاط قلوب العارفین .

روی عن **عبدالله بن عمرو بن العاص**، قال: «خرج علینا رسول‌الله (ص) وفی یدیه کتابان. وفی روایة خرج رسول‌الله (ص) ذات یوم قابضاً علی کفیه ومعه کتابان فقال: اتدرون ما هذان الکتابان؟ قلنا، لا، یارسول الله. فقال للذی فی یده الیمنی هذا کتاب من رب‌العالمین، باسماء اهل‌الجنة واسماء آبائهم وعشائرهم وعدتهم قبل ان یستقروا نطفاً فی الاصلاب. و قیل ان یستقروا نطفاً فی الارحام، اذهم فی الطینة منجدلون، فلیس بزائد فیهم ولابناقص منهم اجمال، منّ‌الله علیهم الی یوم القیمة.

فقال **عبدالله بن عمرو** ففیم العمل اذاً؟ فقال اعملوا و سدّدوا وقاربوا فان صاحب‌الجنة یختم له بعمل اهل الجنة و ان عمل ایّ عمل. وان صاحب النار یختم له بعمل اهل النار و ان عمل ای عمل. ثم قال: «فریق فی‌الجنة وفریق فی السعیر» عدل من‌الله عزوجل.

«ولوشاء الله لجعلهم امةً واحدةً». قال **ابن عباس**: ای - علی دین واحد. وقال **مقاتل**: علی ملة‌الاسلام کقوله: «ولوشاء الله لجعلهم علی‌الهدی»، وقوله «ولوشاء لهدیکم اجمعین»، «ولکن یدخل من یشاء فی رحمته» ای فی دینه الاسلام. «والظالمون» ای الکافرون، «مالهم من ولیّ» یدفع عنهم‌العذاب، «ولانصیر» یمنعهم من النار.

«ام اتخذوا» یعنی - بل اتخذوا، «من دونه اولیاء» - اصناماً یعبدونها «فالله هوالولیّ،» قال **ابن عباس**: - ولیک یامحمد (ص) وولی من اتبعک وهوالذی ینفع ولایته **یونس** لاالصنم. «وهویحیی‌الموتی وهو علی کل شیئی‌قدیر». لیس فی السماء والارض معبود تحیی الموتی غیره. وهو قول **ابراهیم** «ربی الذی یحیی ویمیت.» ولما نزل‌العذاب بقوم **یونس** لجائوا الی عالم فیهم کان عنده من العلم شیء و کان یونس ذهب مغاضباً، فقال لهم - قولوا یا حیّ حین لاحیّ، یاحی یحیی الموتی، یا حیّ لااله الا انت، فقالوا ما، فکشف عنهم العذاب.

«وما اختلفتم فیه من شیء» من‌امور‌الدین والدنیا، «فحکمه الی‌الله» ای فعلمه عندالله. وقیل معناه کلّوا علمه الی کتاب‌الله وسنة‌الرسول کقوله: «فان تنازعتم فی شیء فردوه الی‌الله والرسول» وقیل: - «فحکمه الی‌الله» و قد بین ذلک فی القرآن اما ظاهراً منصوصاً و اما مضمناً فیه تضمیناً قریب المآخذ، او تضمیناً بعید المآخذ. قال

مقاتل :- ان اهل **مكة** كفر بعضهم بالقرآن وآمن بعضهم به فاخبر ان حكمهم الى الله يحكم يوم القيمة للمحق الى المبطل ، فيصير المحق الى النعيم والمبطل الى الجحيم . وقيل ـ يحكم فى الدنيا باظهار المؤمنين عليهم وقتلهم و اسرهم . « ذلكم الله » الذى يحكم بين المختلفين هو « ربى عليه توكلت » فى جميع امورى « واليه أُنيب » فيما ينوبنى .

قوله تعالى:- «فاطر السموات والارض، جعل لكم» اى خلق لكم «من انفسكم» يعنى من جنسكم «ازواجاً» حلائل ، « ومن الانعام ازواجاً » اى اصناماً ، ذكوراً واناثاً لتر تفقوا بها . وقيل ـ انما قال من انفسكم لان **حواء** خلقت من ضلع **آدم** . قال **مجاهد**: نسلاً بعد نسل من الناس، والانعام «يذرؤكم فيه »اى يخلقكم فى البطن وفى الرحم، وقيل ـ فى، هيهنا بمعنى الباء ،تأويله: يخلقكم ويكثركم بالتزويج .«ليس كمثله شىء »هذا رد «على الذين اتخذوا من دونه اولياء» ومنسوق على قوله «يحيى الموتى» . والكاف زائده دخلت للتأكيد ، والمعنى : ليس مثله شيى ، و قيل مثل زائدة دخلت لتوكيد الكلام و تقديره : ليس كهوشيى ، كقوله :- « فان آمنوا بمثل ما آمنتم به .» وفى حرف **ابن مسعود** « فان آمنوا بما آمنتم به » . ثم قال : « وهو السميع البصير » لئلا يتوهم انه لاصفات له كما لامثل له، فقد تضمنت الاية اثبات الصفة ونفى التشبيه ، والتوحيد كلمة بين هذين الحرفين : اثبات صفة من غير تشبيه ونفى تشبيه من غير تعطيل ، فمن نزل عن الاثبات وارعى اتقاء التشبيه وقع فى التعطيل ، ومن ارتقى عن الظاهر واتّقى اتّقاء التعطيل حصل على التشبيه و اخطأ وجه الدليل و على الله قصد السبيل .

« له مقاليد السموات والارض » ، اى ـ مفاتيح السموات والارض ومن ملك المفتاح ملك الخزانة ، وقال **الكلبى** : فى السماء خزانة المطر ،وفى الارض خزانة النبات، وقيل ـ خزانة السموات الغيوب و خزانة الارض الايات . « يبسط الرزق لمن يشاء و يقدر »،لان مفتاح الرزق بيده؛ « انه بكل شىء »، من مصالح العباد ، «عليمٌ » فيعطيهم بقدر مصالحهم

قوله :- «شرع لكم من الدين » الشرعة السنّة والشرع المصدر والشريعة السبيل المسنونة السوية ، والقوم شرع فى الامر و الشارع الطريق الذى لا يملكه مالك ، ويكون الخلق فيه شرعاً واحداً ، « شرع لكم »،اى: بيّن لكم و تبين لكم و اختار لكم

من الادیان دینا ، « ماوصّی به نوحاً » ای : الذی امربه نوحاً وقدم نوحاً لانه اول من اوحی الیه الحلال و الحرام ، و اول من اوحی الیه تحریم الامهات و الاخوات والبنات ، « والذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی وعیسی » ، ای شرع ذلک کلّه ، قال **مجاهد** : لم یبعث‌الله نبیاً ، الّا وصاه باقامة‌الصلوة و ایتاءالزکوة والاقرارلله بالطاعة ، فذلک دینه‌الذی شرع لهم‌وقال : هوالتوحید والبرائة من‌الشرک و قیل هو قوله :- « ان اقیمواالدین ولاتتفرقوافیه » بعث الانبیاء کلهم باقامة الدین والالفة و الجماعة و ترک الفرقة والمخالفة .

قال **علی**(ع): لاتتفرقوافُالجماعة رحمة والفرقة عذاب ،« کبرعلی‌المشرکین ماتدعوهم الیه » ، من التوحید وخبرالبعث و قیل ما خصصت به من‌النبوة والرسالة ، ای : ثقل علیهم ذلک ،ثم قال:« الله یجتبی‌الیه من یشاء »ای - یصطفی لنبوته ورسالته من یشاء من عباده و قیل یصطفی‌لدینه ، « من یشاء ویهدی‌الیه من ینیب ». ای -: یرجع الی طاعته .

« و ما تفرّقوا الّامن بعد ما جاء هم‌العلم » ، العلم ها هناالقرآن و هؤلآء المتفرقون هم‌اهل‌الکتاب تفرّقواعلی رسول الله(ص) فآمن به‌بعضهم‌وکفربه‌بعضهم ، و قدکانوا قبل مبعثه مجتمعین علی‌الایمان به ،فلما بعث تفرقواعلیه من‌بعد ماجاء هم القرآن. « بغیاً بینهم »، ای -: حسداً وعداوة والبغی الحسدالمطاع ، و قیل المتفرقون اهل الادیان المختلفة ، والعلم هوالعلم باقامة الدین وترک التفرق فیه وقیل جاءهم اسباب العلم فلم ینظروا فیها لانه‌ختم الایة بقوله: - « و انهم‌لفی‌شکّ » ،والشک والعلم لایجتمعان ، « بغیاً بینهم » ، یعنی‌لابتغاء الدنیا و طلب ملکها .

« ولولا کلمة سبقت من ربک » ، فی‌تأخیر العذاب‌عنهم ، « الی‌اجل‌مسمی»، و هو یوم‌القیمة ، والکلمة السابقة ، قوله : بل‌الساعة موعدهم ، «لقضی‌بینهم» ، ای -: لعوجلوابالعذاب‌فی‌الدنیا،«وان‌الذین اورثواالکتاب» یعنی‌الیهودوالنصاری«من‌بعدهم»، ای - : من بعد انبیائهم مثل الیهود من بعد موسی و النصاری من بعد عیسی ، « لفی شک منه » ، ای -: من کتابک الذی هوالقرآن ،« مریب » ای -: شک مع‌تهمة .و قیل لهم‌العرب ، « اورثواالکتاب » ، بعدالیهود والنصاری فشکوافیه .

«فلذلک فادع» ، ای -: فالی ذلک فادع کقوله: -« اوحی لها » ، ای -: اوحی الیها و « ذلک » ، اشارة الی ماوصّی به الانبیاء من التوحید واقامة الدین ، « واستقم کما امرت » ، ای : اثبت علی الذی امرت به من تبلیغ الرسالة ، و قیل استقم علی طاعة الله کما امرت فی القران ، « ولاتتّبع اهواء هم » ، وذلک حین ارادوا منه المداهنه کقوله : « و دّوالوتدهن فیدهنون» ، فنهاه الله عن ذلک. و قیل نزلت **فی الولید بن المغیرة** و **شیبة بن ربیعة** حین وعده الولید ان یعطیه نصف ماله و وعده **شیبة** ان یزوجه ابنته ان رجع عن دعوته ودینه الی دین **قریش** ، « وقل آمنت بما انزل الله من کتاب» ، ای : آمنت بکتب الله کلها ، « و امرت لاعدل بینکم » ، ای : اسوی بینکم فی التبلیغ. قال **قتادة** : امر ان یعدل ، فعدل حتی مات وقیل معناه ، امرت ان اسوی بینی وبینکم فاعمل بما آمرکم به وانتهی عما انهیکم عنه ، روی انّ **داود** علیه السلام قال: ثلاثٌ من کنّ فیه فهو الفائز:- القصد فی الغنی، والفقر والعدل فی الرضا و الغضب، والخشیة فی السّر و العلانیة ، و ثلث من کنّ فیه اهلکته:- شحّ مطاع ، وهوی ّمتبع، واعجاب المرء بنفسه. و اربع من اعطیهنّ فقد اعطی خیر الدنیا والآخرة :- لسان ذاکر وقلب شاکر و بدن صابر و زوجة مؤمنة . « الله ربنا و ربکم لنا اعمالنا و لکم اعمالکم » ، یعنی آلهنا واحد وان اختلفت اعمالنا فکلٌ یجازی بعمله و لا یؤاخذ بعمل غیره ، « لاحجة بیننا و بینکم » ، **ابن عباس** گفت حجت اینجا بمعنی خصومت است ، فالحجة بمعنی الحجاج کالخصومة بمعنی الخصام ، میگوید : خصومت میان ما وشما بقتال نیست که مرا بدعوت ، فرموده اند وبقتال نفرموده اند ، پس چون او را بقتال فرمودند ، این آیت منسوخ گشت . **مجاهد** گفت : حجت اینجا برهانست وبینت ، و آیهٔ محکم است ، ومنسوخ نه ،ای: ظهر الحق ووضحت الدلایل وقامت الحجج فلانحتاج الی حجة نقیمها، اما الاسلام و اما السیف. میگوید: پس از آنکه حق روشن گشت ، بدلایل و حجت ما را حاجت نیست بدیگر حجت آوردن و دلائل نمودن ، اکنون از شما اسلام پذیریم یا شمشیر ؟ و گفته اند تأویل این سخن آنست که : لا تستوی الحجة بیننا و بینکم ، حجتنا بالغة وحجتکم داحضة ، حجّت ما وحجت شما در دین یکسان نیست، حجت ما تمام است وروشن ، رسیده بهرجای وبهرکس وحجت شما باطل و تباه ، «الله

یجمع بیننا » ، فی‌القیامة للخصومة ، « و الیه المصیر » والمعاد لفصل‌القضاء .

« والذین یحاجّون فی‌الله » ، ای - یخاصمون فی‌دین‌الله نبیه . **قال قتاده :** هم‌الیهود ، قالوا کتابنا قبل کتابکم و نبینا قبل نبیکم ، فنحن خیر منکم . « من بعد ما استجیب له » ای : من‌بعد ما استجاب له العرب ودخلوا فی‌دینه لظهورمعجزاته . و قیل من بعد ما استجاب له اهل الکتاب و اقرّوا بنبوته لوجودهم نعته فی کتبهم و استفتحوا به . بیشترین مفسران میگویند که این آیت درشأن جهودان فرو آمد ، که بامصطفی وبا مؤمنان خصومت میکردند در کار دین وحجت میاوردند که کتاب ماپیش از کتاب شماست و پیغامبر ما پیش از پیغامبر شما آمد ، ما بحق سزاتریم از شما،ودین مابه است از دین شما ، **رب‌العالمین** فرمود : این خصومت بعد ازآن کردند که بنبوت وی اقرار داده بودند وبنعت وصفت وی که درتوراة یافتند ایمان آورده ودر وقایع بوی نصرت خواسته .

معنی‌دیگر: این‌خصومت که جهودان کردند بارسول ، بعد ازآن کردند که عرب اورا منقاد شدند ودعوت وی اجابت کردند وبدین وی درآمدند ، بآن معجزات ظاهر که ازوی دیدند وحق بشناختند . قومی گفتند این‌مخاصمت قریش است ومشرکان با رسول خدا (ص) بامؤمنان درکار توحید ، « من بعد ما استجیب له » ای : من‌بعد ما استجاب الله محمداً باظهار المعجزة الدالّة علی نبوته ، میگوید پس از آنکه رب‌العالمین ، محمد را اجابت کرد بهرچه خواست ازاظهار معجزات ، و دلائل وآیات نمود برصدق نبوت وی ایشان خصومت میکنند وحجّت آرند ،«حجتهم داحضة عند ربهم »، آن‌حجت ایشان تباه است وباطل ، ناچیز ونابرجای ، وقیل هؤلآء المحاجّون‌هم المتکلمون فی‌الله عزّوجل بغیرالکتاب و السّنه،« من بعد ما استجیب له »، ای : من‌بعد ما استجاب المؤمنون لربّهم وآمنوا ، باین قول ، محاجّت در الله ، مخاصمت مبتدعان است با اهل سنت و اقتحام متکلفان و خوض معترضان و تأویل **جهمیان** وساختهٔ فلسفیان که برأی وعقل خود درالله سخن گفتند ، وصواب دید رأی و خرد خویش در این باب قانون ساختند ، و معقول ، فراپیش کتاب مُنزل و سنت مُسند داشتند ، پس از آن که مؤمنان و مخلصان فرمودهٔ الله را اجابت کردند و از کتاب و سنت

درنگذشتند ، صواب دید رأی و عقل خود معزول کردند ، و باذعان گردن نهادند و بسمع قبول کردند و راه تسلیم سپردند. آنگه فرمود: « حجتهم داحضة عند ربهم وعلیهم غضب ولهم عذاب شدید.» حجت ایشان تباه است وبرایشان خشم وعذاب الله است ، رای فرعون رأی ایشان که گفت: « ما اریکم الاماارى »، وابلیس پیشوای ایشان ، ودوزخ سرای ایشان است.

« الله الذی انزل الکتاب بالحق و المیزان » ، ای : انّ الذی ادعوکم الی عبادته ، هو « الله الذی انزل الکتاب بالحق » ای ـ بالحقیقة والمیزان ، یعنی العدل، و سمّی العدل میزاناً لانّ المیزان آلة الانصاف والتسویه. و قیل معنی انزال المیزان الهامه الخلق ، العمل به وامره بالعدل والانصاف، کقوله :« قد انزلنا علیکم لباساً». وقیل: الهم اتخاذ المیزان، و قال **علقمة** المیزان محمد (ص) یقضی بینهم بالکتاب « و ما یدریک » یا **محمد** « لعلّ الساعة قریب » . و لم یقل قریبة لانّ تأنیثها غیر حقیقی و مجازه الوقت . و قیل معناه : اتیانها قریب و هذه الآیة تدل علی البعث و علی الاستعداد للقیامة.

«یستعجل بها الذین لا یؤمنون بها»، وهم الذین کانوا یقولون :ـ« متی هذا الوعد»، « عجّل لنا قطّنا » ، « ائتنا بما تعدنا » ، قال **مقاتل**: ذکر النبی الساعة و عنده قوم من المشرکین ، فقالوا تکذیباً و استهزآء : ـ متی تکون الساعة؟ فانزل الله تعالی هذه الآیة، قوله : ـ «یستعجل بها الذین لا یؤمنون بها »، یعنی ظناً منهم انها غیر آتیة ، وقیل طمعاً منهم انها غیر آتیة و قیل طمعاً منهم فی ان یذکر النبی لها وقتاً معیناً ، ثم یمضی الوقت فلا یقع فیصیر حجة لهم علیه . « و الذین آمنوا مشفقون منها » لانهم ایقنوا انها واقعةٌ لامحالة ، « مشفقون منها » ، ان تقوم فتحول بینهم و بین التوبة، « و یعلمون انها الحق »، الکائن لامحالة. و یعلمون انهم محاسبون علی اعمالهم. « الا انّ الذین یمارون فی الساعة»، ای ـ یجادلون فیها لیشککوا المؤمنین، و قیل الذین یدخلهم الشک فیجحدون کونها،« لفی ضلال بعید ». لانهم لو فکّروا لعلموا انّ الذی انشأهم و خلقهم اول مرّة قادر علی ان یبعثهم.

النوبة الثالثه

بسم‌الله الرحمن الرحیم

بسم‌الله کلمةٌ بهامن تحقق بها ، خلع علی نفسه رداء الافضال والبس قلبه جلال الاقبال ، وافرد روحه بروح لطف الجمال ، واستخلص سره بوصف کشف‌الجلال. نام خداوندی که ذکر او آرایش گفتار است و مهر او روشنائی اسرار ، دیدار او نزهت ابصار است و رضاء او در دارالقرار خلعت ابرار.

روی گفتار روشن نشود تا نگوئی توحید او ، دل معنی شاد نگردد تا نجوئی رضاء او ، جان عقل ننازد تا نبوئی گل شکر او. خدای که از ادراك عقول منزه است جلال او ، از احاطت اوهام ، مقدس است جمال او. آب و خاك چه داند قدر عزت صمدیت او؟ عقل و خرد چون رسد بکنه جلال بر کمال او ؟ آدمی و پری کی دریا بد نعوت احدیت و صفات سرمدیت او. ؟

عرش عظیم ذره‌ای در جنب قدرت او ، وجود کل عالم قطره‌ای از بحر وجود او ، جز دل سوختگان شکار نکند کمند جذب او ، جز سینهٔ آشنایان فکار نکند تیر بلاء او.

قال **النبی** (ص) علیه وآله وسلم : «ان‌الله عز و جل ادّخر البلاء لاولیائه کما ادّخر الشهادة لاحبائه»

قوله : - « حم عسق » قیل الاشارة من هذه‌الحروف الی علوّشأن **محمد** .
فالحاء حوضه‌المورود ، والمیم ملکه الممدود ، والعین عزه‌الموجود ، والسین سنائه‌المشهود ، والقاف قیامه فی‌المقام المحمود ، وقربه فی‌الکرامة من‌المعبود.

هر حرفی از این حروف اشارت بعلو مرتبت و کمال کرامت مصطفی است صلوات‌الله و سلامه علیه ، که درخزائن غیب اوست که جواهر دولت دارد، و دردست روزگار اوست که حقوق جلالت دارد ، پس‌ازپانصد واندسال تباشیر صبح روز دولت شریعت او تابنده ، و شمع شمایل شرف سنت او فروزنده .

آسایش خلق‌ازاقوال‌واخبار او،آرایش‌دهر ازشمایل‌شرف‌سنت‌واحوال‌وآثار

او، ماه درعزت نقاب او،فلک درحسرت حجاب او . کمالش: نشان لطف رحمن، جمالش: ترجمان فضل یزدان، کمالش : آشوب دل مشتاقان ، جمالش : عذر گناه عاشقان .

حاء اشارت است بحوض موروداو . قال النبی (ص) « حوضی مابین عدن الی عمان ، شرابه اشد بیاضاً من اللبن واحلی من العسل،من شرب منه شربة لم یظماء بعدها ابداً و اول من یرده صعا لیک المهاجرین .

میم اشارت است بملک ممدود او : زویت لی الارض فاریت مشارقها ومغاربها وسیبلغ ملک امتی ماروی لی منها . عین ، اشارت است بعزّ موجوداو : « ولله العزة ولرسوله و للمؤمنین » . سین ، اشارت است بسناء مشهود او: « وشاهد ومشهود » ، الشاهد الانبیاء والمشهود **محمد** . قاف اشارت است فراقیام او بر مقام محمود : « عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً » ، وقرب اوبدرگاه خداوند معبود : « دنافتدلی، فکان قاب قوسین او ادنی »،، « وکذلک اوحینا الیک قرآناً عربیاً لتنذرامّ القری ومن حولها » .ای **محمد** (ص) این قرآن که ما بتو دادیم منشورنبوت تواست ، حجت رسالت تو ، معجز دعوت تو ، حبل الله المتین ونوره المبین و صراطه المستقیم ، آنرا بتو وحی کردیم تا تو برعالمیان خوانی و ایشانرا از قهر وسیاست ما آگاه کنی و از روز رستاخیر بترسانی. آنروز که:یجمع بین المرء وعمله وبین الجسد و روحه . آنروز که هرروحی با جسد خودشود وهر کسی بجزاء عمل خود رسد ، نیکو کردار جزاء نیکو بیند و در نعیم بهشت نازد بشادی و آزادی. وبد کردار جزاء بدبیند ودرآتش دوزخ سوزد بزاری و خواری. اینست که **رب العالمین** فرمود : « فریق فی الجنّه وفریق فی السعیر » . کما انهم الیوم فریقان : فریق فی راحة الطاعات وحلاوة العبادات و فریق فی ظلمات الشرك و عقوبات الجحد ، غداً فریق هم اهل اللقاء و فریق هم اهل الشقاء والبلاء .

قوله تعالی: -«فاطر السموات والارض جعل لکم من انفسکم ازواجاً ومن الانعام ازواجاً یذرؤکم فیه .» ، آفریدگار هفت آسمان وهفت زمین خداست ودرآفرینش یگانه ویکتاست ، نیستهارا هست کننده ،وز نبود ، بودآرنده، وبهیچ هست نماننده. نه درقدرت او فتور ، نه در قوت او قصور ، قدر او از دریافت دورنه ، فعلش بآلت نه ، صنعش

بعلت نه ، گردش بحیلت نه ، عرش عظیم بیافرید و تاج فرق کون گردانید ، ذرهٔ حقیر بیافرید و از دیده ها بپوشید.

از روی قدرت ، عرش چون ذره‌ای واز روی حکمت ، ذره چون عرشی.

اگر بعالم قدرت نظر کنی ، عرش ترا ذره نماید و اگر بعالم حکمت نظر کنی ذره ترا عرش آید.

ازآنجا که قیاس عالم اساس بی‌نیازی است وجلال عزت الهی‌را وجود خلیقت بحقیقت نمی‌باید، وکون ایشان زحمتی مینماید ، لکن خود فرموده جل جلاله: «خلقنا کم لتربحوا علینا لالنربح علیکم »، شمارا که آفریدم نه بدان‌آفریدم تابرشما سودجویم، یا جلال عزت ما را از وجود شما پیوندی میباید .

ولوجهها من وجهها قمر ولعینها من عینها کحل .

لکن بدان‌آفریدم تاشما برما سود جوئید وحظ خود از فضل ما بردارید.

صفت فضل برخاست بطلب مطیعان ، صفت قهر برخاست بطلب عاصیان، صفت جلال وجمال برخاست بطلب عاشقان.

اوجل جلاله قهری ولطفی داشت بر کمال ، جلالی وجمالی داشت بی‌زوال. خواست که این گنجها نثار کند ، یکی را درباغ فضل تاج لطف بر سر نهد ،یکی را درزندان عدل، داغ قهر بر جگر نهد ، یکی را در نارجلال بگدازد ، یکی‌را در نور جمال بنوازد ، شمعی ازدعوت برافروخت که : «والله یدعوا الی دارالسلام»، هزاران هزار بیچارهٔ غمخواره خود را براین شمع زدند و سوختند و ذره‌ای در این شمع نه نقصان پیدا آمد نه زیادت.

غم خوارهٔ آنم که غم من نخورد فرمان بر آنم که دل من ببرد
من جور وجفای او بصد جان بخرم او مهر و وفای من بیک جو نخرد

« لیس کمثله شیئی و هوالسمیع البصیر » الله خداوندیست که هیچ چیز وهیچ کس او را مانند نیست. و او را همتا و هم‌صفت و هم‌سر نیست ، در اوصاف و در نعوت ، در قدرت و درعلم ، در رد ودرقبول ، درنشان و در برهان ، چنو کس نیست ، هر که عقیده جان او این نیست ، او را دردین بوی نیست .

این آیه بی راهی دو گروه برآن دو گروه درست کرد: گروهی که گفتند صفت نیست و گروهی که گفتند مانندگی هست، بی صفتی نیستی است، والله هست است. و مانندگی از انبازیست والله تعالی از انباز و انبازی پاك است. او که مانندگی روا دارد، ازحظیرهٔ اسلام بیرونست. واو که نفی صفت کند، زندیق است.

حق جل جلاله فرمود: «لیس کمثله شیئی» و لم یقل لیس هناك شیئی، نفرمود آنجا هیچ چیز نیست، که آنجا صفت هست، اما چون صفت وی صفت نیست سمیع است، چنو سمیع هیچ نیست. بصیر است، چنو بصیر هیچ نیست. همانست که جای دیگر فرمود:

«افمن یخلق کمن لا یخلق» اللهرا صفت بسزای ویست، خلق از آن دور، و مخلوق را صفت بسزای ویست وخالق ازآن پاك. مخلوق، موجود است بایجادالله والله موجوداست بقیام خویش بازلیت وهستی و بقاء خویش. مخلوق، زنده بنفس و غذا باندازه و هنگام، والله زنده بحیوة خویش و بقاء خویش با ولیت و آخریت خویش، بی کی وبی چند وبی چون. مخلوق، صانع است، بحیلت و آلت و کوشش و اندازه. والله صانع است، بقدرت وحکمت، بی آلت وبی حیلت و بی علت. هرچه خواهد چنانک خواهد هرگه که خواهد، جلّ جلاله وتقدّست اسمائه وعزت صمدیته و حقت کلمته حقا.

٢ - النوبة الاولی

قوله تعالی: **«الله لطیف بعباده»**، الله باریک دانست [ودوربین نغز کار] بندگان خویش. **«یرزق من یشاء»** روزی میدهد اورا که خواهد، [آنچه خواهد]، **«وهو القویّ العزیز (١٩)»** واوست بانیروی بی همتا. **«من کان یرید حرث الاخره»**، هرکه برّ آن جهان میخواهد وپاداش آنرا [تخم پراکند وکردار ورزد]، **«نزد له فی حرثه»** ماخود برّآن جهان [برین جهان] فرا فزائیم، **«و من کان یرید حرث الدنیا»**، و هرکه بر این جهان را کشت کند و پاداش این جهان را کوشد، **«نؤته منها»** بدهیم اورا ازآن چیز، **«و ماله فی الاخرة من نصیب (٢٠)»**. واورا درآن جهان بهره ای نه.

« **ام لهم شرکاؤا** » ،ایشانرا انبازانست باخدای، « **شرعوالهم من‌الدین** »، که ایشانرا می راهی نهند ازدین،« **مالم یأذن به‌الله** »، که الله [نپسندید] ودستوری نداد. « **ولولا کلمة‌الفصل** » ، واگرنه سخن راست ودرست [الله بودی که بعقوبت نشتابم]،« لقضی بینهم »، میان توبا ایشان کاری بر گزارده آمدید [بعذاب]،« **و انّ الظالمین لهم عذاب الیم**(۲۱)» و ستمکاران ناگرویدگان‌را عذابی است دردناك .

« **تری‌الظالمین مشفقین** »، ستمکاران را می‌بینی ترسان وهراسان ، « **مما کسبوا** »،ازکرد بدخویش که میکردند،«**وهوواقع بهم**»، وآن بایشان بودنی‌است [واگفت آن ایشانرا افتادنی]،« **والذین آمنوا و عملوالصالحات** » ، وایشان که بگرویدندو کارهای نیك کردند، « **فی روضات الجنات**»،درمرغزارهای‌بهشتهایند، «**لهم مایشاؤن عند ربهم**»، ایشانراست‌هرچه ایشان‌خواهند بنزدیك خداوند ایشان، « **ذلك هوالفضل الکبیر**(۲۲)» آنست فضل بزرگوار [از نیکوکاری او] .

« **ذلك‌الذی یبشّرالله عباده** » ،این آنست که می بشارت‌دهد الله بندگان خویش را ، « **الذین‌آمنواوعملوالصالحات** »، ایشان که بگرویدندو کردارهای نیك کردند،« **قل‌لااسئلکم علیه‌اجرآ**»، گوی نمیخواهم ازشما براین[پیغام رسانیدن] هیچ مزدی،«**الاالمودّة فی القربی**» ،لکن[میفرمایم‌شمارا]بدوست داشتن[هرکس] که نزدیکی جوید [بالله] ، « **ومن یقترف حسنةً** » وهرکه یك نیکی کند ، «**نزدله فیها حسناً** ، » ما درافزائیم او را در آن نیکوئی [و مضاعف‌کنیم] ، « **انّ الله غفور شکور** (۲۳)» .الله بزرگ آمرز است خرد پذیر .

« **ام یقولون افتری علی‌الله کذبا** »،میگویند که دروغی ساخت برخدا . « **فان یشأالله یختم علی قلبك** »، اگر الله خواهد ، مهر بردل تو نهد [و پیغام خویش از آن ببرد] « **ویمح الله الباطل** »، و خود بخویشتن باطل و کژی از دلها بسترد ، « **و یحق الحق** » ، وراستی پیدا کند وباز نماید که راست است ، « **بکلماته** »،بسخنان خویش [و پذیرفتاری خویش که فرموده است وپذیرفته که کنم]،«**انه علیم بذات الصدور** (۲٤)» که او داناست بهرچه دردلها است

« **و هوالذی یقبل‌التوبة عن عباده** »، اوست که می‌پذیرد بازگشت از

بندگان،« **و یعفو عن السّیئآت** » ، و می فرا گذارد بدیهای ایشان ، « **و یعلم ما یفعلون** (۲۵) » . ومیداند آنچه بندگان خواهند کرد [از پس توبه از گناه] .

« **ویستجیب الذین آمنوا وعملوا الصالحات** »، وپاسخ میکند ایشانرا که بگرویدند ونیکیها کردند [آنچه خواهند ایشانرا میدهد]، « **ویزیدهم من فضله** » ناخواسته ایشانرا میافزاید ، « **والکافرون لهم عذابٌ شدید** (۲۶)» و ناگرویدگانرا عذابی است سخت.

« **ولو بسط اللّه الرّزق لعباده** » ،واگر الله روزی بر بندگان خویش ،فراخ بگسترانیدی،« **لبغوا فی الارض** »،ایشان نافرمان و[افزون جوی] شدندی درزمین « **ولکن ینزّل بقدر ما یشاء** » ، لکن می فرو فرستد روزی باندازه و آنچه خواهد . « **انه بعباده خبیر بصیر** (۲۷)» او به بندگان خویش دانا است وبینا [وازایشان آگاه] .

«**وهوالذی ینزّل الغیث من بعد ما قنطوا** » ،واوست که میفرستدباران ، پس اینک خلق نومید شدند ، « **وینشر رحمته** » ، وبخشایش خویش می پراکند « **وهوالولی الحمید**(۲۸) » واوست آن خداوند یاری ده [برهی نزدیک] ستوده .

« **ومن آیاته خلق السموات والارض** » ،وازنشانهای [توانائی] اوست آفرینش آسمانها وزمینها، «**ومابثّ فیهمامن دابّة**»، وآنچه درآن هر دو بپراکند ازجنبنده « **وهو علی جمعهم** » ، و او برهم فرا آوردن ایشان [رستاخیز را] ، « **اذایشاء قدیر** (۲۹) » هرگه که خواهد توانا است.

« **وما اصابکم من مصیبة** »، وهرچه بشما رسد ازرسیدنی ، «**فبماکسبت ایدیکم** »، بدان بکرد دودست شما است ، « **ویعفو عن کثیر** (۳۰) » و فراوانست که می فرو گذارد .

« **وما انتم بمعجزین فی الارض** » ، و شما نه آنید که [از او پیش شوید] در زمین اورا عاجز آرید، « **ومالکم من دون الله من ولی ولانصیر** (۳۱) » و شمارا فرود از الله نه یاری ده است ونه فریادرس .

« **ومن آیاته الجوار فی البحر کالاعلام** (۳۲) » وازنشانهای [توانائی] اوست [این کشتیهای روان] در دریا چون کوه.

« **ان یشأ یسکن الریح** » ، اگر الله خواهد باد کشتی رانرا بیارامانَد ، «**فیظللن رواکد علی ظهره**» ، تا [کشتیها بر پشت آب] فرو ایستاده [از رفتن بمانند] ، «**انّ فی ذلک لآیاتٍ لکل صبّار شکور**(۳۳) » در آن نشانهائی است آشکارا ، هر شکیبائی را سپاس دار .

« **اویوبقهنّ** » ، یا تباه کند [وغرق و هلاك] آن کشتیهارا ، « **بما کسبوا** » ، بآن [بدها] که ایشان کردند [که در کشتی اند] ، « **و یعف عن کثیر**(۳٤) » وفراوانی هم فرا گذارد

« **و یعلم الذین یجادلون فی آیاتنا** » ، وبدانند ایشان که می پیکار کنند [درسخنان ما و می پیچند در دیدن و پذیرفتن] نشانهای ما ، « **مالهم من محیص**(۳۵) » که ایشانرا از عذاب باز پس نشستن نیست.

النوبة الثانیه

قوله تعالی : - «الله لطیف بعباده» ای - بارّ بهم رفیق حفی . قال **مقاتل**: یعنی بالبر والفاجر ، حیث لم یهلکهم جوعاً بمعاصیهم . یدل علیه قوله : - « یرزق من یشاء » ، فکل من رزقه الله من مؤمن و کافر و ذی روح ، فهو ممن یشاء الله ان یرزقه وقال **الصادق** (ع) : اللطف فی‌الرزق انه جعل رزقهم من‌الطیبات ، و رزقهم من حیث لایعلمون، ولم یدفعه الیهم بمرة بل یرزق کل عبد منهم ، قدر مایصلحه و یصلح له . و قیل لطفه بهم ان لایعاجلهم بالعقوبة کی یتوبوا . وقیل اللطیف الذی یعلم دقائق المصالح و غوا مضها ثم یسلك فی ایصالها الی المستصلح سبیل الرفق ، دون - العنف . فاذا اجتمع الرفق فی‌الفعل ، و اللطف فی‌العلم ، تم معنی اللطف ولایتصور کمال ذلك فی‌العلم و الفعل الّا لله وحده ، « یرزق من یشاء » ، کما یشاء، من شاء موسّعاً و من شاء مقتراً و من شاء حلالاً و من‌شاء حراماً و من شاء فی خفض و دعة و من شاء فی کدوعناء و من شاء بحساب و من شاء بغیر حساب ، « و هوالقوی » ، بتعذیب الکفار یوم بدر ، « العزیز » فی‌الانتقام منهم .

« من کان یرید حرث الاخرة » ، ای - ثواب الاخرة بعمله ، « نزدله

فی حرثه » ، فنعطیه با لواحد عشراً و مائة و اضعافا ، و قیل : « نزدله فی حرثه » ، ای : نجمع له الدنیا والاخرة ، « ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها » ، ماقسمناه ومن هاهنا للتبعیض ، « و ماله فی الاخرة » ، ای : فی خیر الاخرة ، « من نصیب » لانه کذّب بها .

قال **قتاده** : نؤته بقدر ماقسم له کما قال : « عجلنا له فیها مانشاء لمن نرید » ، و قیل : ندفع عنه من آفات الدنیا ، « وماله فی الاخرة من نصیب » .

این آیت درشأن قومی فرو آمد که با رسول خدا بودند درغزاها وبااعداء دین جنگ کردند ، قومی‌را غرض، ثواب آخرت بود و رضاء حق ، رب‌العالمین ایشانرا وعدۀ دیدار ورضاء خود داد در آخرت ، و در دنیا ایشانرا مال وغنیمت‌داد فضل آنان ، ثواب آخرت. باز قومی منافقان بودند که غرض ایشان درآن حربها مال غنیمت بود نه‌ثواب آخرت ، رب‌العزه ایشانرا از آن‌مال غنیمت محروم نکرد ، لکن ازثواب آخرت محروم ماندند ، اینست که **مصطفی** (ص) فرمود : بشّر هذه‌الامة بالثناء و الرفعة والنصر والتمکین فی‌الارض ، فمن عمل منهم عمل الاخرة للدنیا لم یکن له فی‌الاخرة نصیب .

و گفته اند که بر **سلیمان** پیغامبر مال و ملک و علم عرضه کردند که ازاین سه یکی اختیار کن ، سلیمان علم اختیار کرد ، مال و ملک فرافزودند او را .

« ام لهم شرکاء شرعوا لهم من‌الدین مالم یأذن به الله » ، هم قریش وکفرة العرب من **خزاعه** وغیرهم بحروا البحیره و سیّبوا السوآئب ووصلواالوصیلة و حموا الحامی و ذبحوا للطواغیت وجعلوالله مماذرأ من الحرث و الانعام نصیباً و نسئوا النسیٔ وبدّلوادین ابراهیم وتأویل الآیة: الهم شرکاء فیما شرع الله من‌الدین یشرعون معه غیر شرعه . «مالم یأذن به الله » ، ای لم یأمر به الله. « ولولا کلمة الفصل » ، ای لولا ان‌الله حکم فی کلمة الفصل بین‌الخلق بتأخیرالعذاب عنهم الی یوم‌القیمة حیث قال : «بل‌الساعة موعدهم»، «لقضی بینهم» ، لفرغ من‌عذاب الذین یکذبونک فی‌الدنیا، « فان‌الظالمین لهم عذاب الیم » فی‌الاخرة .

« تری‌الظالمین » ، المشرکین یوم‌القیمة ، « مشفقین » ، ای : وجلین « مما

کسبوا وهو واقع بهم » ، ای : جزاء کسبهم واقع بهم لامحیص لهم عنه . « والذین آمنوا وعملوا الصالحات فی روضات الجنات» ، الروضات والروض جمع الروضة، والریاض جمع الروض جمع الجمع ، وهی الاماکن المعشبة المونقة ذات الریاحین والزهر ، « لهم مایشاؤن عند ربهم » ، ای : لهم مایتمنون ویشتهون فی الجنة ، « ذلک » ای - اعطاء هذه الاشیاء ، « هوالفضل الکبیر » . النعیم الدائم علی القلیل من العمل .

« ذلک » ای : الفضل الکبیر هو ، « الذی یبشّر الله عباده الذین آمنوا وعملواالصالحات» ، ای - هولهم خاصّة فانهم اهله . قرأ **ابوعمرو** و **ابن کثیر** یَبشر بفتح الیای وضم الشین مخففا ، والتخفیف والتشدید فی المعنی واحد . «قل لااسئلکم علیه اجراً الّاالمودة فی القربی » ، **ابن‌عباس** گفت : این آیه بمدینه فرو آمد ، وسبب نزول آن بود که ، چون رسول خدا (ص) هجرت کرد بمدینه ، **انصار** آمدند و گفتند: انک ابن اختنا و قدهدانا الله علی یدیک وتنوبک نوائب وحقوق ولیس لک عندها سعة، فرأینا ان نجمع لک من اموالنا شطراً فنأتیک به و تستعین علی ماینوبک .

انصار گفتند یا رسول‌الله توخواهرزادهٔ مائی ورب‌العالمین بوسیلت رسالت و نبوت تو ، ما را هدایت داد و بمکان تو ما باسلام گرامی و عزیز گشتیم و حق تو برما واجب گشت و دانیم که ترا دستگاهی نیست و مالی نداری که حقها بدان بگذاری وآفتها بدان دفع کنی . اگر صواب بینی ، تا ما شطری از مال خویش جدا کنیم و برتو آریم و بعضی شغلهای تو کفایت کنیم .

رب‌العالمین در شأن و جواب ایشان ، این آیت فرستاد : « قل لااسئلکم علیه اجراً » ، بگو ای **محمد** نمی خواهم از شما براین پیغام رسانیدن هیچ مزدی ولم یسئل نبی علی البلاغ اجراً قط ، وهرگزهیچ پیغامبر برتبلیغ رسالت هیچ مزد، نخواست ، همانست که آنجا گفت: « قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین » . ودر سورة **الشعراء** حکایت ازجماعتی پیغامبران کرد که گفتند : « وما اسئلکم علیه من اجران اجری الا علی رب‌العالمین » . آنکه گفت « الّاالمودة فی‌القربی » . این استثناء منقطع است و متصل نیست و مودت از سخن اول مستثنی نیست و معنی آنست که « لا اسئلکم علیه اجراً » لکن ودّونی فی القربی .

اکنون معنی این سخن برسه وجه گفته اند : یکی آنست که : آمرکم ان تودوا اقاربی و اهل بیتی ، مزد نمیخواهم ، لکن شما را میفرمایم که خویشان سرا و اهل‌بیت مرا دوست دارید. **ابن عباس** گفت : آنروز که این آیت فرو آمد گفتند یارسول‌الله من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم . قال **علی** (ع) و **فاطمه** وابناهما وفیهم نزل : «انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت» .

و عن **علی‌ابن ابیطالب** قال : شکوت الی رسول‌الله (ص) حسد الناس لی ، فقال اما ترضی ان تکون رابع اربعة اول من یدخل الجنه انا و انت **والحسن والحسین** (ع) و از واجنا عن ایماننا وشما ئلنا و ذریتنا خلف ازواجنا و شیعتنا من و رائنا.

و عن **زیدبن ارقم** عن النبی قال : انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و اهل بیتی ، اذکرکم الله فی اهل بیتی قیل **لزیدبن ارقم** من اهل بیته ، قال : هم **آل علی** و **آل عقیل** و **آل جعفر** و **آل عباس** وقال رسول‌الله **لعباس بن عبد المطلب** : والذی بعثنی بالحق لایؤمنون ، حتی یحبوکم لی و قیل هم الذین تحرم علیهم الصدقة من اقاربه ویقسم فیهم الخمس وهم **بنوهاشم** و **بنوالمطلب** الذین لم یفترقوا فی جاهلیة ولا فی اسلام .

وجه دوم در معنی آیت ، قول **حسن بصری** است : ای ـ « لااسئلکم علیه اجراً » ، لکن آمرکم بموده التقرب الی‌الله عز وجل و التودد الیه بالطاعة و العمل الصالح ، مزد نمی‌خواهم لکن میفرمایم شما را بدوست داشتن هرکس که نزدیکی جوید بالله ، بطاعت وعمل نیکو ، وبروفق این قول ، هرکس که الله را فرمان‌بردار است و تقرب را بوی نیکوکار است ، واجب است برتو که او را دوست داری و مودت وی فریضه دانی.

حسن بصری ازاینجا گفت:من تقرب الی‌الله بطاعته ، وجبت علیك مودته .

وجه سوم قول **ضحاك** و**مجاهد** و **سدی** وجماعتی مفسران. گفتند : این آیت بمکه فرو آمد و این خطاب بامشرکان **قریش** است وبا کفار عرب که ایشان با یکدیگر میگفتند : اترون **محمداً** (ص) یسئل علی مایتعاطاه اجراً ؟ گوئی این **محمد** باین کارکه پیش گرفته ، هیچ مزدی میخواهد؟ بجواب ایشان این آیت آمد

که : «لااسئلکم‌علیه اجراً» ، لکن ، آمر کم ان تودونی لاجل قرابتی و ان لم تصدقونی برسالتی فلاتؤذونی . وروی انه قال صلی‌الله علیه و آله وسلم : یاقوم اذا ابیتم ان تتابعونی فاحفظوا قرابتی فیکم ولا تؤذونی فانکم قومی واحق بـان تصلوا رحمی. مزد نمی‌خواهم ، لکن شما را می‌فرمایم که اگر مرا برسالت استوار نمی‌دارید ودعوت مرا اجابت نمیکنید ، باری بحکم قرابت که میان من و شماست مرا مرنجانید و مرا دوست دارید و رحم پیوندید.

قال ابن عباس : لم‌یکن بطن من‌بطون قریش الّا کان للنبی (ص) فیهم قرابة و قیل العرب کلاً ولدته و قال بعض المفسرین : کان المشرکون ، یؤذون رسول‌الله (ص) فانزل‌الله هذه الآیة ، فامرهم فیها بمودة رسول الله (ص) و صلة رحمه ، فلما هاجرالی‌المدینه و آواه الانصارو نصروه احب‌الله عز وجل ان یلحقه باخوانه من الانبیاء علیهم السلام ، حیث قالوا:« وما اسئلکم علیه من اجر،ان اجری الّاعلی رب‌العالمین» . فانزل‌الله : «قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من‌المتکلفین» . فصارت منسوخة بهذه الایة وهذاالقول غیر مرضی لان مودة النبی (ص) و کف الاذی عنه ، و مودة اقاربه ، و التقرب الی‌الله بالطاعة و العمل‌الصالح من فرائض الدین ، فلا یجوز نسخ شیء منها و المعنی الصحیح فی‌الآیة ماذکرناه من اقاویل السلف ، والله اعلم .

« ومن یقترف حسنةً نزدله فیها حسناً » ، الاقتراف الاکتساب ، والاعتمال ای : من یکتسب طاعةً ، « نزدله فیها » ، من‌الثواب « حسناً » ، بالتضعیف. وقیل معناه ، یثبت علی‌القلیل من‌الطاعة الکثیر من‌الثواب ، « ان‌الله غفور » ، لمن اذنب « شکور » لمن اطـاع . وقیل « غفور » ، لذنوب آل رسول‌الله « شکور » لحسناتهم . « ام یقولون» ، ای : بل‌یقولون یعنی کفارمکه ، « افتری علی‌الله کذبا.فان یشأالله یختم علی قلبک »، قال مجاهد : یربط علی قلبک بالصبر علی اذاهم ، فلا یدخل قلبک حزن ولاضیق . معنی آنست که کفار مکه میگویند که ، تو برالله دروغ میسازی ، و این قرآن از برخود می‌نهی و گر الله خواهد دل تو بربطهٔ صبر ببندد ، تا براذای ایشان صبر کنی و بر آنچه ایشان میگویند ، در دل تو تنگی و اندوهی نیاید.

آنکه برسبیل ابتدا گفت : « و یمح الله الباطل » ، ای : ان مایقولونه باطل یمحه الله آنچه ایشان میگویند باطل است والله آنرا محو کند. «ویحق الحق بکلماته» ، ای : یظهر الحق ویثبته بما انزل من کتابه ، وینصر دینه بوعده. وقیل : «فان یشأالله یختم علی قلبک و یمح الله الباطل » ، تم الکلام هاهنا وهذا کالوعید للرسول (ص) و المراد به جواب الذین قالوا : « افتری علی‌الله کذبا » ، فخرج الجواب مخرج الاستغناء ، و المعنی: فان یشأالله یمسک مااوحی الیک و یمح بنفسه الکفر من قلوب العباد بلاواسطة ولاسفارة ، این سخن هرچند که ظاهر آن وعید رسول (ص) می‌نماید اما جواب مشرکان است که میگفتند : « افتری علی‌الله کذبا » ودراین جواب بی‌نیازی خود جل جلاله پیدا میکنند یعنی که ما را حاجت بواسطه و سفارت نیست . اگر خواهیم مهر بردل تو نهیم و قرآن که بتو دادیم از دل تو ببریم ، تا فراموش کنی و بخودی خود ، باطل و کفر ازدلها بستریم ، یعنی شما که کافران اید چرا میگوئید که محمد (ص) برالله دروغ میسازد ؟ ، وی دروغ برما نمی‌سازد که اگر سازد باوی این کنیم که گفتیم.

قوله : « ویمح » حذف الواومنه لاللجزم و انما کتب فی المصحف علی اللفظ کما کتب قوله : ـ « سندع الزبانیه » . و«یدع الانسان» محذوف الواو ثم قال: « انّه علیم بذات الصدور » . ای : بضمائر القلوب ، فلو علم من قلبه انه هم بالافتراءلعاجله با لعقوبة ، فکیف اذا نطق به وصرّح.

« و هوالذی یقبل التوبة عن عباده» ، اذا تابوا، لانه ان لم یقبل کان اغراءً بالمعاصی ، « و یعفو عن السیئات » ، ای : تجاوز عما کان منهم قبل التوبة من القبائح ، « ویعلم ماتفعلون » . تأویله یعفو عنها و هو یعلم انهم یعودون الیها ، فلایمنعه علمه من عفوه و لایرجع بعد عودهم الی السیئات عن عفوه نظیره. قوله عزوجل : ـ « و هوالذی یتوفیکم باللیل و یعلم ماجرحتم بالنهار ثم یبعثکم فیه » . التأویل: یبعثکم حتی تخوضوا فی مثل ماجرحتم بالنهار ، فلایمنعه علمه عن کلامکم. و قیل یعلم مایفعلون ای : یعلم اعتقادهم ، فلایقبل الاالتوبة النصوح ، والتوبة النصوح ماروی جابر قال : دخل اعرابی علی رسول‌الله وقال اللهم انی استغفرك واتوب الیک

سریعاً و کبر ، فلما فرغ عن صلاته ، قال له یا هذا ان سرعة اللسان بالاستغفار توبة الکذابین وتوبتک تحتاج الی توبة . قال : وماالتوبة ، قال : اسم یقع علی ستة معان، علی‌الماضی، من الذنوب: الندامة ولتضییع الفرائض: الاعادة ورد المظالم‌واذاقة النفس فی‌الطاعة کما ربیتها فی‌المعصیة و اذاقة النفس مرارة الطاعة کما اذقتها حلاوة المعصیة و البکاء بدل کل ضحک ضحکته. وقیل حقیقة التوبة ترک المعاصی نیةً وفعلاً والاقبال علی‌الطاعة نیةً و فعلاً .

وعن **انس بن مالک** قال قال رسول‌الله : الله اشد فرحاً بتوبة عبده حین یتوب الیه من احدکم کان راحلته بارض فلاة فانفلتت وعلیها طعامه و شرابه فایس منها ، فاتی شجرة فاضطجع فی ظلها قدیئس من راحلته فبینما هوکذلک اذبها قائمة عنده فأخذ بخطامها ، ثم قال من شدة الفرح : انت عبدی وانا ربک اخطا من شدة الفرح . وفی‌روایة **ابی‌هریره**: الله افرح بتوبة عبده من‌العقیم الوالد و من‌الظمآن الوارد فمن تاب الی‌الله توبة نصوحاً ، انسی‌الله حفظته وبقاع الارض خطایاه و ذنوبه . قرأ **حمزة و الکسائی و حفص** ، « و یعلم ماتفعلون » . بالتاء ، وهو خطاب للمشرکین ، و الباقون بالیای لانه بین خبرین عن قوم فقال قبله عن عباده وبعده. « و یزیدهم من فضله » .

«ویستجیب‌الذین آمنوا »، ای: یجیب‌الله الذین آمنوا ، «وعملواالصالحات» ، اذا دعوه کقوله :-« ادعونی استجب لکم» ، «اجیب دعوة الداع اذادعان » . وقال **ابن‌عباس** : معناه یثیب الذین آمنوا و عملواالصالحات علی اعمالهم ، « و یزیدهم من فضله » ، سوی ثواب اعمالهم تفضلاً منه. و فی روایة **ابی‌صالح‌عن‌ابن عباس** قال : « ویستجیب‌الذین آمنوا » ، ای . یشفعهم فی اخوانهم ، « ویزیدهم من‌فضله » ، یشفعهم فی اخوان اخوانهم .

و فی‌الخبرعن رسول‌الله (ص) : « ویزیدهم من فضله»، الشفاعة لمن وجبت له النار ، و قیل‌الذین آمنوا فی موضع الرفع و هو استجابة العبید لربهم کقوله :- « فلیستجیبوالی » ، « و یزیدهم من فضله » ، ای یزیدالله لهم‌الهدی من فضله ، کقوله : - « یزیدالله الذین اهتدوا هدی » . « و الکافرون لهم عذاب شدید » .

فی‌الآخرة. معنی هردو آیه آنست که: الله تعالی توبهٔ بندگان بپذیرد، هرگه که باخلاص وصدق بوی باز گردند و توبهٔ ایشان نصوح باشد و گناهان گذشتهٔ ایشان همه بیامرزد، هرچند که میداند که ایشان پس از توبه گناه کنند، توبهٔ ایشان رد نکند و از عفو خود فراپس نیاید وخواندن ایشان مر اورا جل جلاله، اجابت کند، و کردار نیک ایشان را ثواب دهد، وبفضل خود، زیادتی برسر نهد، این کرامت و نواخت الله است مؤمنانرا هم در دنیا و هم در آخرت، و کافرانرا عذاب سخت است در دنیا و در آخرت.

« ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی‌الارض »، ای لو جعلهم الله اغنیاء لطغوا وبغوا بعضهم علی بعض. قال **ابن‌عباس**: بغیهم طلبهم منزلة بعد منزلة ومرکباً بعد مرکب وملبساً بعد ملبس و قیل معناه: لتراموا الی افسادالارض بان لایحتاج بعضهم الی بعض فلایتعا ونوا قال **شقیق بن ابراهیم**: معنی الآیةلورزق الله العباد من غیر کسب وتفرغوا عن المعاش والکسب لطغوا وبغوا وسعوا «فی‌الارض‌فساداً»، ولکن شغلهم بالکسب و المعاش رحمة منه وامتناناً، « و لکن ینزل بقدرمایشاء »، یوصل الرزق الی من یشاء کمایشاء بالقدر الذی یعلم مصلحته فیه.

گفته‌اند: این آیه درشأن قومی ازعرب فرو آمد که بوقت خصب وفراخی نعمت، با محاربت ومعادات یکدیگر میپرداختند ومال یکدیگر بغارت میبردند ودرزمین تباه کاری میکردند وبوقت قحط وجدوبت با انتجاع وتجارت وطلب رزق میپرداختند.

وفی‌ذلک یقول الشاعر:

قوم اذانبت الربیع بارضهم	نبتت عداوتهم مع البقل

خباب ارت گفت: این آیه درشأن ما فرو آمد، جمع **اصحاب صفه**، که براموال **بنی قریظه** و **نضیر** و **بنی قینقاع** ما را نظر آمد، آن مواشی ایشان دیدیم فراوان و عروض تجارت و نعمت بی‌کران، آرزوی آن در دل ما تحرّك کرد و رب‌العالمین باین آیه ما را از سر آن تمنی فرا داشت و سکینهٔ قناعت بدل ما فرو آورد.

مصطفی(ص) گفت: « اخوف ما اخاف علی امتی زهرة الدنیا و کثرتها ».

و قال بعض الحکماء : ان من العصمة ان لاتجد. و قال **مقاتل** : « ینزل بقدر مایشاء » فیجعل واحداً فقیراً و آخر غنیاً. « انه بعباده خبیر بصیر ».

روی **انس بن مالک** عن النبی (ص) عن **جبرئیل** عن الله عز وجل انه قال: « من اهان لی ولیاً فقد بارزنی بالمحاربة. وانی لاسرع شیء الی نصرة اولیائی انی لاغضب لهم کما یغضب اللیث الحرد وما تقرب الیّ عبدی المؤمن بمثل اداء ماافترضت علیه ، و مازال عبدی المؤمن یتقرب الیّ بالنوافل حتی احبه،فاذا احببته، کنت له سمعاً و بصراً ویداً ومؤیداً. ان دعانی اجبته وان سألنی اعطیته وما ترددت فی شیء انافاعله ترددی ، فی قبض روح عبدی المؤمن ، یکره الموت و اکره مسائته ولابدله منه و ان من عبادی المؤمنین لمن یسألنی الباب من العبادة ، فاکفه عنه ان لایدخله عجب فیفسده ذلک . وان من عبادی المؤمنین لمن لایصلح ایمانه الاالغنی ولو افقرته لافسده ذلک . و ان من عبادی المؤمنین لمن لایصلح ایمانه الاالفقر ولو اغنیته لافسده ذلک . و ان من عبادی المؤمنین لمن لایصلح ایمانه الاالصحة ، ولواسقمته لافسده ذلک . و ان من عبادی المؤمنین لمن لایصلح ایمانه الا السقم ولو اصححته لافسده ذلک . انی ادبّر امر عبادی بعلمی بقلوبهم . «انی بعبادی خبیر بصیر ».

« و هوالذی ینزل الغیث من بعد ماقنطوا » ، الغیث المطر ، سمی غیثاً لانه غیاث الخلق به بقائهم و علیه نمائهم . و قیل الغیث من المطر مایکون نافعاً ، و یکون فی وقته لان المطر قدیکون مضراً ، وقدیکون فی غیر وقته، «من بعد ما قنطوا» ، یئسوا منه لتأخر نزوله والغیث بعدالیأس ادعی لهم الی الشکر ، « و ینشر رحمته » نعمته وخصبه وقیل مطره فیعم السهل والجبل والعامر و الغامر . ونشرها، عمومها ، جمیع الخلیقة . « و هوالولی» ، ای : ولی المؤمنین بانزال الغیث ، « الحمید ». الذی لایفاه به الامدحاً ولایذکر الّا حمداً.

قال **مقاتل**: حبس الله المطر عن اهل **مکة** سبع سنین ، حتی قنطوا ، ثم انزل الله المطر فذکرهم نعمته ، قوله : - « و من آیاته » ، ای - من علامات قدرته . «خلق السموات والارض» ، مع عظمهما و کثرة اجزائهما ،« ومابث » ای : خلق وفرق « فیهما من دابة » ، ای : ذی روح الانس والجن والملائکة وسایر الحیوان ، «و هو علی

جمعهم » ، ای : علی احیائهم بعد الموت ، «اذایشاء قدیر » . کامل القدرة .

« وما اصابکم من مصیبة » ، ای ـ غمّ والم و مکروه ، « فبما کسبت ایدیکم» ، یعنی فهوعقوبة للمعاصی التی اکتسبتموها ، کقوله : ـ «قل هو من عندانفسکم »، «وما اصابک من سیئة فمن نفسک» «بما کسبت ایدی الناس» قرأ اهل **المدینة و الشام**، بما کسبت بغیر فاء و کذلک هوفی مصاحفهم فیکون مافی اول الایة بمعنی الذی اصابکم بما کسبت ایدیکم ، وهو مع الفاء احسن واشهر فی اللغة کما هوفی مصاحف **اهل العراق** لانه شرط وجوابه ، «ویعفوعن کثیر» . من الذنوب، فلایعاقب علیه . وقیل : « یعفوعن کثیر » . من الناس فلایعاجلهم بالعقوبة اما عطفاً و رحمةً و اما زیادة فی العذاب و استدراجاً .

قال **الحسن** : « ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم » ، ارادبه اقامة الحدود علی المعاصی ، « ویعفو عن کثیر» . فلم یجعل له حداً .

وقال **الضحاك** : ما تعلم رجل القرآن ثم نسیه الابذنب ، ثم قرأ : «وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم » ، ایّ مصیبةاعظم من نسیان القرآن .

و قال **الحسن** : لمانزلت هذه الایة ، قال رسول‌الله(ص) : «والذی نفسی بیده مامن خدش عود و لا عثرة قدم ولااختلاج عرق الابذنب ومایعفوالله عنه اکثر . وقال **علی بن ابیطالب** (ع): الااخبرکم بافضل آیة فی کتاب‌الله حدّ ثنابها رسول‌الله(ص)، « ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر . » قال و سافسرها لک یا **علی** « ما اصابکم» ،من مرض او عقوبة اوبلاء فی الدنیا ،« فبما کسبت ایدیکم »، والله عزوجل اکرم من ان یثنی علیهم العقوبة فی الاخرة ، وما عفاالله عنه فی الدنیا ، فالله احلم من ان یعود بعد عفوه . وقال **عکرمة** : مامن نکبة اصابت عبداً فمافوقها الا بذنب لم یکن‌الله لیغفرله الابها اودرجة لم یکن‌الله لیبلغه الابها . وعن **انس بن مالك** عن رسول الله(ص) قال : اذا ارادالله بعبده‌الخیر عجل له العقوبة فی الدنیا و اذا اراد بعبده‌الشر ، امسک علیه بذنبه حتی یوافی به یوم‌القیمة .

« وما انتم بمعجزین فی‌الارض » ، ای : و ما انتم بفائتین هرباً فی‌الارض، قال اهل اللغة اعجزته ای ـ صیرته عاجزاً وعجزته فتّه وسبقته ، یعنی‌اذا ارادالله‌العقوبة بکم فلا تفوتونه حیثما کنتم ولاتسبقونه ، « ومالکم من دون‌الله من ولی» ، یحفظکم،

« ولانصیر » . یدفع عنکم العذاب اذا حل بکم .

« ومن آیاته‌الجوار» ، یعنی السفن‌واحدتها جاریة و هی‌السائرة ، «فی‌البحر کالاعلام »، یعنی کالجبال فی‌العظم .

« ان یشأیسکن الریح» التی تجریها ، «فیظللن رواکد علی‌ظهره » ، یعنی فیبقین واقفة علی ظهر البحر ، تقول رکدالماء اذا وقف ، «ان‌فی ذلک لآیات‌لکل‌صبار شکور » . یعنی لکل مؤمن لان صفة المؤمن : الصبر فی‌الشدة والشکر فی‌الرخاء . وفی‌الخبر : الایمان نصفان ، نصف صبر ، و نصف شکر .

« او یو بقهن بما کسبوا » یهلک کثیراً من السفن و من‌فیهابذنوبهم‌اوبقته ذنوبه‌ای : اهلکته ، « ویعف عن کثیر » . فینجیهم ، وقیل : یعف عن کثیر . من ذنو بهم فلایعاقب علیها

« و یعلم‌الذین یجادلون » ، قرأ اهل **الکوفة** و **الشام** و یعلم برفع المیم استأنف به‌الکلام کقوله فی‌سورة التوبة :- «ویتوب‌الله علی‌من یشاء » ، وقرأ الآخرون و یعلم بالنصب علی‌الصرف کقوله: - «ویعلم الصابرین». ای : صرف من حال الجزم الی النصب استخفافاً و کراهیةً لتوالی الجزم و کقول‌الشاعر :

لاتنه عن خلق وتأتی‌مثله عارعلیک اذا فعلت عظیم

و معنی‌الآیة ، انما نفعل ذلک من‌العفو والاهلاک «لیعلم الذین یجادلون» انبیاء نا « فی » ، رد « آیاتنـا » ، ان لیس ، « لهم من » ، عذاب‌الله « محیص » . مهرب وانّه لیس بمنج من ذلک غیرالله عز وجل .

النوبة الثالثه

قوله تعالی عزوجل : - الله لطیف بعباده ، الله لطیف است به بندگان ، رفیق‌است ومهربان برایشان لطف وی بود که ترا توفیق داد تااورا پرستیدی ،توفیق کرد ، تاازاو خواستی دل معدن نورکرد تانادیده دوست داشتی ونادریافته بشناختی .

لطف وی بود که از تو طاعات موقت خواست و مثوبات مؤبد بداد « عطاءً غیر مجذوذٍ » .

لطف وی بود که نعمت بقدر خود داد و از بنده شکر بقدر بنده خواست « فاتقوا الله مااستطعتم ».

لطف وی بود که بنده را توفیق خدمت داد و آنگه هم خود مدحت وستایش برسرنهاد که : « التائبون العابدون » الی آخر .

لطف وی بود که بوقت گناه ترا جاهل خواند تا عفو کند « انه من عمل منکم سوءً بجهالة » بوقت شهادت عالم خواند تا گواهیت بپذیرد « الا من شهد بالحق و هم یعلمون ».

بوقت تقصیر ضعیف خواند ، تا تقصیرت محو کند . « وخلق الانسان ضعیفاً » .
آن درویش گوید ، از سرسوز ونیاز در آن خلوت راز :

« الهی تو ما را ضعیف خواندی ، از ضعیف چه آید جز از خطا و ما را جاهل خواندی واز جاهل چه آید جز از جفا وتو خداوندی کریم ولطیف ، از کریم و لطیف چه سزد جز از کرم و وفا و بخشیدن عطا . سزای بنده آنست که چون لطف و رفق او جل جلاله برخود بشناخت ، دامن از کونین درچیند ، بساط هوس درنوردد ، کمر عبودیت برمیان بندد بر درگاه خدمت و حرمت لزوم گیرد ، دیده ازنظر اغیار بردوزد ، خرمن اطماع بخلق بسوزد ، بادلی بی‌غبار وسینه ای بی‌بار ، منتظر الطاف ومبارالهی بنشیند تا حق جل جلاله بلطف خود کار وی میسازد . ودل وی درمهد عهد مینوازد « الله لطیف بعباده » خدایرا جل جلاله هم لطف است و هم مهر . بلطف او کعبه و مسجد ها بنا کردند ، بقهر او کلیساها و بت کده ها برآورند .
توفیق را فرستاد تاطلیعهٔ لشکر لطف بود ، خذلان را برانگیخت تامقدمهٔ لشکر عدل بود .

مسکین آدمی بیچاره که او را گذر برلشکر لطف و مهر آمد ، نداند که طلیعهٔ لشکر لطف او را دربر گیرد بناز ، یا مقدمهٔ لشکر عدل اورا بپای فرو گیرد ، زار و خوار .

ای درویش مبادا که لباس عاریتی داری و نمیدانی ، مبادا که عمر میگذاری ، زیر مکر نهانی . آه از پای بندی نهانی ، فغان از حسرتی جاودانی .

ای بسا پیرمناجاتی که برظاهر اسلام عمری بسرآورده شب را بانونهٔ آب گرم دیده کرده بروزسبحهٔ‌تسبح دردست گرفته و امیدی درسرانجام کار خویش بسته ، بعاقبت چون رشتهٔ عمرش باریک شود ، روز امیدش تاریک شود.

« و بدالهم من‌الله مالم یکونوا یحتسبون » **مؤذنی** بود چندین سال‌بانگ نماز گفته روزی برمناره برفت ، دیدهٔ وی برزنی ترسا افتاد ، درکار آن زن برفت، چون از مناره فرود آمد ، هرچند با خویشتن برآویخت برنیامد ، بدر سرای آن زن ترسا شد ، قصه با وی بگفت ، آن زن گفت اگر دعوی راست است و درعشق‌صادقی، موافقت شرط است . زنار ترسائی برمیان باید بست ، آن بدبخت بطمع آن زن زنار ترسائی بربست ،

بیم‌است که ازعشق تو رسوا گردم   دفتر بنهم گرد چلیپا گردم
گر تو ز پی رهی مسلمان نشوی   من خود زپی عشق تو ترسا گردم

آن بیچاره خمر باز خورد ، چون مست گشت ، قصد آن زن کرد ، زن بگریخت و در خانه‌ای شد آن بدبخت بربام رفت تا بحیلتی خویش‌را در آن خانه افکند ، خذلان ازلی تاختن آورد ، از بام درافتاد و بر ترسائی هلاك شد.

چندین سال مؤذنی کرده وشرایع اسلام ورزیده و بعاقبت بترسائی هلاك شده و بمقصود نارسید « وهوالذی یقبل‌التوبة عن عباده ، او خداوندیست که توبه بندگان پذیرد ، نالهٔ صلحجویان نیوشد ، عیب عذرخواهان پوشد.

اگر بتقدیربنده‌ای صد سال معصیت کند ، آنکه گوید تبت ، الله گوید قبلت عبدی حرفت تو معصیت و صفت من مغفرت ، تو حرفت خود رها نکنی ، من صفت خود کی رها کنم. عبدی تا من توبه ندادم تو توبه نکردی ، تا نخواندم ،نیامدی، توبه‌دادن از من ، تو به پذیرفتن بر من .

« ثم تاب علیهم لیتوبوا » توبه کردن تو،به ندم ، توبه‌دادن من‌بحلم‌و کرم توبه کردن تو بدعا ، توبه دادن من بعطا ، توبه کردن تو بسؤال ، توبه‌دادن من بنوال توبه کردن تو بانابت ، توبه دادن من باجابت.

خبر درست است از **مصطفی** (ص) که فردا چون مؤمنان در بهشت‌شوند

و در درجات و منازل خود فروآیند ، بسیاری از زمین بهشت زیادت آید که آنرا ساکنان نباشند ، تا **رب‌العزّه** خلقی نو آفریند و آن جایگاه بایشان دهد ، اگر روا باشد از روی کرم که خلقی آفریند عبادت ناکرده و رنج نابرده و درجات جنات بایشان دهد ، اولی‌تر و سزاوارتر که بندگان دیرینه را و درویشان خسته دل را از در بیرون نکند و از ثواب و عطاء خود محروم نگرداند . بروم و ترك وهند کس میفرستد تا ناآمده را بیارد ، آمده را کی راند.

در خبر است که روز قیامت بنده‌ای را بدوزخ میبرند ، **مصطفی** (ص) ببیند ، فرماید یا رب امتی ، امتی ، خطابُ آید که یا **محمد** ، تو ندانی که وی چه کرد، لختی از جفاهای آن بنده با وی بگویند ، **مصطفی** (ص) گوید : « سحقاً سحقاً » دور بادا و هلاك دور بادا و هلاك، چنانستی که رب‌العزه فرمودی: بندهٔ من ، او که ترا شفیع است چون بدانست جفاهای تو ، از تو بیزار گشت تا بدانی که جز حلم من ، نکشد بار جفاء ترا ، جز فضل من نپوشد عیب وعوار تو.

« ویستجیب‌الذین آمنوا وعملواالصالحات و نزیدهم من‌فضله » این‌زیادت بقول مفسران اهل سنت ، دیدار خداونداست جل جلاله.

همچنانکه جای دیگر گفت : « للذین احسنوا الحسنی و زیادة » وبنده که بدیدار الله رسد ، بفضل‌الله میرسد نه بطاعت خود ، چنانکه فرمود « و نزیدهم من فضله » فردا چون حق جل جلاله دیدار خود را بدوستان کرامت فرماید بتقاضای جمال خود کند نه بتقاضای بنده که بشر مختصر را هرگز زهرهٔ آن نبود که باین تقاضا پیدا آید. عجب کاریست ، از آنجا که عزت غیرت است از دیدهٔ اغیار ، نقاب نقاب اقتضا میکند و زانجا که کمال جمال است تجلی بر تجلی اقتضا میکند :

هرچند نهفت است بپردهٔ درهموار   نور دورخش در همه آفاق‌عیانست

بوبکر شبلی وقتی در غلبات وجد خویش گفت : « بار خدایا فردا همه‌را نابینا انگیز تا جز من ترا کسی نبیند » بازوقتی دیگر گفت : بار خدایا **شبلی**‌را نابینا انگیز ، دریغ بود که چون من ترا بیند ، آن‌سخن اول غیرت بود برجمال ، ازدیدهٔ اغیار و آن دیگر غیرت بود برجمال از دیدهٔ خود. ودر راه جوانمردان این قدم‌ازآن

قدم تمامتر است و عزیزتر.

از رشک توبر کنم دل ودیدهٔ خویش تا اینت نبیند و نه آن داند بیش

و دلیل بر آنکه دیدار خداوند ذوالجلال فردا بتقاضای جمال او بود، خبر صحیح است که: «اذا دخل اهل‌الجنة، نودوا یا اهل الجنة انّ لکم عندالله موعداً یریدان ینجزکموه...الحدیث. چون اهل بهشت در بهشت فرود آیند و در منازل ومساکن‌طیبهٔ خود قرار گیرند، ندا آید که ای دوستان‌حق، شما را بنزدیک‌خداوند وعده‌ایست،حاضر آئید که حق جل جلاله بفضل خود آن وعده‌را تحقیق خواهد کرد، ایشان گویند آن چه وعده‌ایست؟ حبذا وعدهٔ دوستان و گرچه خلاف بود، فکیف که آن وعده، خود عین صدق باشدو گفتهٔ مخلوقی است درحق مخلوقی: امطلینی‌وسوفی و عدینی ولاتفی، بهشتیان گویند، آن وعدهٔ موعود چیست؟ و نه آن باشد که‌ایشان ندانند که چیست لکن خود را بنادانی آورند.

این چنانست که **شافعی** را گفتند عاقل کیست؟ گفت: الفطن المتغافل دانائی که‌خودرا بنادانی آورد. قال: فیکشف‌الحجاب فینظرون الیه. حق جل‌جلاله حجاب از دیده‌ها بر گیرد تا در نگرند بخداوند خویش جل جلاله و عزکبریائه وعظم‌شأنه. «وهوالذی ینزل‌الغیث من‌بعد ما قنطوا»، الاشارة من هذه‌الایة،ان‌العبد اذا ذبل غصن وقته و تکدر صفو وده و کسفت شمس انسه و بعد بساحات‌القرب طراوة عهده فربما ینظر الیه الحق بنظر رحمته فیُنزل علی سره امطارالرحمة و یعید عوده طریاً و ینبت‌من مشاهدانسه و ردا جنیاً و انشدوا:

ان راعنی منک‌الصدود فلعل ایامی تعود
و لعل عهدک باللوی یحیی فقد یحیی‌العهود
والغصن، ییبس تارةً و تریه مخضرّاً یمید

پیر طریقت گفت: چون نیک ماند آخر این کار، باول این کار. راه بدوست حلقه‌ایست،ازاو درآید وهم باو باز گردد، اول این کاربهارماند وبشکوفه ،مرد دراو خوش بود وتازه وپرروح، پس‌ازآن نشیبها وفرازها بیند، ناکامیها وتفرقها پیش آید که: درعبودیت‌هم جمع است وهم تفرقت ودرمقامات هم‌نور است وهم‌ظلمت.

بنده در ظلمت تفرقت چندان پوشش بیند که گوید آه که میلرزم از آنک نیرزم، چه سازم جز ز آنکه می‌سوزم، تا از این افتادگی برخیزم آنکه چه بود.

« ینزّل الغیث من بعد ما قنطوا »، ابر جود، باران وجود ریزد، سحاب افضال درّ اقبال فشاند، گل وصال در باغ نوال شکفته گردد، آخر کار باول بازشود. بنده از سرّ ناز و دلال گوید:

برخبر همی رفتم جویان یقین. ترس مایه وامید قرین. مقصود از من نهان ومن کوشندهٔ دین. ناگاه برق تجلی تافت از کمین، ازظن چنان بیند وز دوست چنین.

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالی: - « **فما اوتیتم من شیء** »، هرچه شما را دادند از چیز [این جهانی]، « **فمتاع الحیوة الدنیا** » آن ناپاینده است برسیدنی(۱) درزندگانی این جهان، « **و ما عندالله خیروابقی** »، و آنچ (۲) بنزدیک الله است، به است وپاینده‌تر، « **للذین آمنوا** »، ایشانرا که بگرویدند، « **وعلی ربهم یتوکلون**(۳۶) » وبخداوند خویش پشتی میدارند.

« **والذین یجتنبون** »، و ایشان که می‌پرهیزند، « **کبائرالاثم** »، ازبزرگهای گناهان، « **والفواحش** »، واز کارهای زشت، « **و اذاما غضبوا** » وچون درخشم شوند، « **هم یغفرون** (۳۷) »، ایشانرا میآمرزند.

«**والذین استجابوا لربهم** »، وایشان که پاسخ میکنند خداوند خویش‌را، « **و اقاموا الصلوة** »، و نماز بپای میدارند، « **و امرهم شوری بینهم** »، و کار ایشان درمیان ایشان درمشاورت بود [وبررسیدن ازصواب دیدن یکدیگر]، « **و مما رزقناهم ینفقون**(۳۸) ». و از آنچ ایشانرا روزی دادیم، هزینه میکنند.

« **والذین اذا اصابهم البغی** »، و ایشان آنند که چون افزونی جستن [افزون جو] بایشان رسد، « **هم ینتصرون**(۳۹) ». ایشان از [افزونی جوی] کین میکشند و داد می‌ستانند.

---

۱ - برسیدنی و برسیده بمعنی فانی شدنی و فانی شده در این‌کتاب مکرر آمده ۲ - آنج = آنچه.

« **وجزاء سيئة سيئة مثلها** » ، پاداش بدی ، بدی‌است‌همچنان ، «**فمن‌عفا واصلح** » ، هر که فرا گذارد و آشتی کند ، « **فاجره علی‌الله** » ، مزد او بر خدای است ، « **انه لايحب الظالمين** (۴۰) ». الله ستمکاران را دوست ندارد.

« **ولمن انتصر بعد ظلمه** » ،وهر که کین کشد [از ستم کارخویش] ، پس ستم کردن او ، « **فاولئك ماعليهم من‌سبيل** (۴۱) » . ایشان آنند که برایشان [نکوهیدن را و نکوهنده را] راهی نیست.

« **انما السبيل علی‌الذين يظلمون الناس** » ، راه [بدنامی] برایشانست که ستم میکنند برمردمان ، « **و يبغون في‌الارض بغيرالحق** » ، و افزونی میجویند درزمین ، به بی‌حق ، « **اولئک لهم عذاب اليم** (۴۲) » ، ایشانراست‌عذابی دردنمای.

« **ولمن صبر وغفر** » ، هر که شکیبائی کند و بیامرزد ، « **انّ ذلک لمن عزم ـ الامور** (۴۳) » . آن از کارهاء جدّاست و قصدهاء درست.

« **ومن يضلل الله** » ، وهر که، الله اورا بی راه کند ، «**فما له من ولی من بعده** » ، اورا یاری دهی نیست از پس [بی‌راه کردن] الله ، « **وتری الظالمين لمارأواالعذاب** » ، وکافرانرا بین آنگه که ایشان عذاب بینند ، « **يقولون هل الی مردٍّ من‌سبيل** (۴۴) » ؟ میگویند ، بازبردن را [با آن جهان] ـ هیچ راهی هست ؟

« **و تريهم يعرضون عليها** » ، و بینی ایشانرا که [آتش] با ایشان مینمایند ، « **خاشعين من‌الذل** » ، فرومانده وازدست افتاده ازخواری ، « **ينظرون** » ، مینگرند [در دوزخ] ، « **من طرف خفي** » ، [ببعضی] ازچشم نهان مینگرند ، [چشم از آن پر نکنند از ترس] .

« **و قال‌الذين آمنوا** » ، وگرویدگان گویند ، [روز رستاخیز چون مآل کافران بینند] ، « **ان‌الخاسرين الذين خسروا انفسهم و اهليهم يوم‌القيمة** » ، زیان کاران ایشانند که از خویشتن وکسان خویش درماندند ، « **الا ان الظالمين في‌عذاب مقيم** (۴۵) » آگاه باشید که کافران درعذابی‌اند پاینده و همیشگی.

« **وما كان لهم من‌اولياء** » ، وایشانرا هیچ یاری دهی نبود ، «**ينصرونهم من دون الله** » ، که ایشانرا فریاد رسدویاری دهد فزود از الله ، « **ومن يضلل‌الله** » ،

وهر که الله او را بی‌راه کند ، « **فما له من سبیل** (۴۶) » . او را هیچ راهی نیست .

« **استجیبوا لربکم** » ، پاسخ کنید خداوند خویش را [وبگروید باو] ، « **من قبل ان یأتی یوم** » ، پیش از آنکه روزی آید ، « **لامرد له من الله** » ، که آن روز از خدای هیچ بازپس بردنی نیست ، « **مالکم من ملجأ یومئذ** » ، شمارا آن روز ، هیچ پناهی نه ، « **وما لکم من نکیر** (۴۷) » . و نتوانید که گوئید ، این نشاید و نباید .

« **فان اعرضوا** » ، اگر برگردند از پذیرفتن ، « **فما ارسلناك علیهم حفیظاً** » ، [تیمارمخور] که ترا برایشان نگهبان نفرستادیم ، « **ان علیك الاالبلاغ** » ، نیست برتو مگر پیغام رسانیدن ، « **وانا اذا اذقنا الانسان منا رحمة** » ، و ما هرگه که مردمرا بچشانیم از خویشتن بخشایشی ، « **فرح بها** » ، شادی در گیرد بآن ، « **وان تصبهم سیئة بما قدمت ایدیهم** » ، و اگر رسد بایشان بدی ، بکرد دو دست ایشان ، « **فان الانسان کفور** (۴۸) » . آدمی ناسپاس است .

« **لله ملك السموات والارض** » ، خدایر است پادشاهی آسمانها وزمینها ، «**یخلق مایشاء**» ، میآفریند آنچه خواهد ، «**یهب لمن یشاء اناثا**» ، می‌بخشد اورا که خواهد فرزندان مادینه ، [که در ایشان هیچ نرینه نه] ، « **و یهب لمن یشاء الذکور** (۴۹)» . میبخشد اورا که خواهد پسران [که درایشان هیچ دختران نه] .

«**اویزوجهم**» ، یاایشانرا صنف صنف کند آمیخته ، «**ذکراناًواناثاً**» ، نرینان و مادینان ، «**ویجعل من یشاء عقیماً**» ، و هر که را خواهد سترون کند نازابنده ، «**انه علیم قدیر** (۵۰)» . او دانائی توانا است ، [چنانکه داند که باید کرد میکند] .

« **و ماکان لبشر** » ، هرگز نبود [پیش از تو ای محمد] هیچ مردم را ، « **ان یکلمه الله** » ، که الله سخن گفتید باو ، « **الاوحیاً** » ، مگر بنمودن درخواب ، [یا افکندن دردل] ، « **اومن ورآء حجاب** » ، [یا سخن گفتن] از پس پرده ، « **اویرسل رسولاً** » ، یا رسول فرستد ، « **فیوحی باذنه مایشاء** » ، تا پیغام رساند بدستوری وفرمان او آنچه میخواهد ، « **انه علی حکیم** (۵۱) » . او براست زبر خلق ، دانائی راست کار .

« **وکذلك اوحینا الیك** » ، و همچنان پیغام دادیم بتو ، « **روحاً** » ، نامهٔ زندگانی دلها را ، « **من امرنا** » ، از فرمان و سخن ما ، « **ماکنت تدری ما الکتاب ولا الایمان** » ، تو ندانستی که نامه چه بود وندانستی که ایمان چه بود ، « **ولکن جعلناه نوراً** » ، لکن ما این نامه را روشنائی کردیم ، « **نهدی به من یشاء من عبادنا** » ، راه مینمائیم باین نامه ، هر که را خواهیم ازبندگان خویش را ، « **و انّک لتهدی الی صراط مستقیم** (۵۲) » . و تو راه مینمائی [و میخوانی] براه راست.

« **صراط الله** » ، راه خدای ، « **الذی له مافی السموات ومافی الارض** » ، آن خدای که اوراست هرچه در آسمانها وهرچه در زمینها ، « **الا الی الله تصیر الامور** (۵۳) » . آگاه باشید که باخواست خدا گردد ، همهٔ کارها.

النوبة الثانية

قوله تعالی : فما اوتیتم من شیئی فمتاع الحیوة الدنیا » ، ای : اموالکم تنفعکم مدة حیوتکم فی الدنیا ، و هو نفع یسیر ، « و ما عندالله خیرو ابقی للذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون » . و منافع الاخرة المعدة للمؤمنین المتوکلین ، خیر لانه امتع والذ و ابقی ، لانه دائم لاینقطع ، و قیل معناه « فما اوتیتم من » ریاش الدنیا « فمتاع الحیوة الدنیا » لیس من زاد المعاد . و ثواب الاخرة ، لاخیر « و ابقی للذین آمنوا » فیه بیان ان المؤمن والکافر ، یستویان ، فی ان الدنیا متاع لهما یتمتعان بها واذاصارا الی الاخرة کان ما عندالله خیراً للمؤمن الذی یتوکل علیه ویفوض امره الیه ویفزع الیه بالدعاء فی السرآء والضرآء.

بیان آیت آنست که : دنیا و هرچه در آنست از لذات و شهوات ومنافع، متاعی اندك است ، بقدر حیوة آدمیان ، مؤمن وکافر در آن یکسان : عرض حاضر یا کل منه البر والفاجر . نیکان وبدان راازآن برخورداری است، چندانکه زندگانی است، پس چون بآخرت باز گردند و برالله رسند ، آنچه الله ساخته ، مؤمنان ومتوکلان را بنزدیك خویش، ازآن نعیم باقی وملك جاودانی، آن نیکوتر است و بهتر که هرگز

بنرسد ومنقطع نگردد ، چنانکت **رب العزة** فرمود: « اکلها دائم و ظلها» «لامقطوعة و لا ممنوعة » ، « عطاء غیر مجذوذ » .

قوله : ـ « والذین یجتنبون » ، عطف علی الذین آمنوا ، ومحله جر، ومعنی آنست که نعیم باقی پاینده ، مؤمنانرا ساخته و متوکلانرا و ایشانرا که از کبائر و فواحش پرهیز کنند ، و من الکبائر والفواحش ، الاشراك بالله و الیأس من روح الله والامن من مکرالله و عقوق الوالدین و قتل النفس التی حرّم الله و قذف المحصنات و اکل مال الیتیم والفرار من الزحف و اکل الربوا ، والسحر والزناوالیمین الفاجرة و الغلول و منع الزکوة و شهادة الزور و کتمان الشهادة و شرب الخمر و نقض العهد وقطیعة الرحم . و اختلاف العلماء فی عدالکبائر ذکرناه فی سورة النساء و قوله : «کبائر الاثم» ، اضاف الی الاثم ، فان من الاثم الصغیرة والکبیرة ، و الصغیرة مغفورة اذا اجتنبت الکبیرة لقوله تعالی «ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه ،نکفر عنکم سیئاتکم» قرأ **حمزة** و **الکسائی** کبیرالاثم علی الواحد هاهنا و فی سورة **والنجم** و المراد به الشرك. قاله **ابن عباس** قوله : « و اذا ماغضبوا هم یغفرون »یحلمون و یکظمون الغیظ.

« والذین استجابوا لربهم» اجابوه الی مادعاهم الیه من طاعته ، « و اقاموا الصلوة» یعنی الصلوات الخمس فی مواقیتها بشرائطها « و امرهم شوری بینهم » ای : اذا حزنهم امر استشاروا ذوی الرأی منهم .اصله من الشور و هوالاخراج. سمی به لان کل واحد من المتشاورین فی الامر کذالك یستخرج من صاحبه ماعنده، « ومما رزقناهم ینفقون» . فی طاعة الله والدین و قیل ینفقون مقرین بانه من رزق الله فان الکافر ایضاً ینفق مما رزقه الله لکنه جاحد .«والذین اذا اصابهم البغی» ای : الظلم « هم ینتصرون». ینتقمون من ظالمیهم من غیر ان یعتدوا ، قال **مقاتل** : هذا فی المجروح ینتصر من الجارح ، فیقتص منه. مدح هاهنا المنتقم من ظالمه و عذره فی الایة الثالثة و هی قوله : « و لمن انتصر بعد ظلمه » الایة. و مدحه فی آخر الشعراء فی قوله : « وانتصروا من بعد ما ظلموا » ، و ذلك لانه یکره للمؤمن ان یعرض نفسه للذل. و فی الخبر: لاینبغی للمؤمن ان یذل نفسه ، قیل یا رسول الله و کیف هو، قال: یتعرض من البلاء لما یطیق. وقیل

نزلت هذه‌الایات فی **ابی‌بکر الصدیق** و قال **ابن زید** : جعل‌الله‌المؤمنین صنفین : صنف یعفون‌عن‌ظالمیهم ، فبدأ بذکرهم وهو قوله : - « واذا ما غضبوا هم یغفرون»، وصنف ینتصرون‌من ظالمیهم ، وهم‌الذین ذکروا فی‌هذه‌الایة ، و قال**عطاء**: هم‌الذین اخرجهم‌الکفار من مکة و بغوا علیهم، ثم مکّنهم‌الله فی‌الارض حتی انتصروا ممن‌ظلمهم ثم ذکرالانتصار . بقوله:-«و جزاء سیئة سیئةٌمثلها»، الاولی هی‌السیئةفی اللفظوالمعنی، و الثانیة سیئة فی‌اللفظ و عاملهالیس بمسیءلانها مجازاة بالسوء لاتوجب ذنباً کقوله:- « فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم » قال **مقاتل** : یرید به‌القصاص فی‌الجراحات والدماء وقال **السدّی** هو ان یجاب قائل‌الکلمةالقبیحة بمثلها من غیر ان یعتدی فاذا قال اخزاک‌الله یقول ، اخزاک‌الله.ثم‌ذکرالعفو ، فقال: «فمن عفا» یعنی عن ظلمه « و اصلح » بالعفو بینه و بین ظالمه ، « فاجره علی‌الله ».و فی‌الخبر اذا کان یوم‌القیمة نادی مناد:من کان‌له اجر علی‌الله فلیقم ، قال: فیقوم عنق کثیر ، قال:فیقال ما اجرکم‌علی‌الله ، قال : فیقولون نحن‌الذین عفونا عمن ظلمنا وذلک قوله عزوجل:- « فمن عفا و اصلح فاجره علی‌الله » ، فیقال لهم: ادخلواالجنة باذن‌الله. و قال صلی‌الله علیه و آله و سلم : مازاد عبد بعفو الا عزاً ، و قال (ص) : مَن سرّه ان یشرف له‌البنیان او ترفع له الدرجات فلیعف عمن ظلمه ، ولیصل من قطعه ولیعط من‌حرمه. « انه لایحب‌الظالمین ». هذا راجع الی‌السیئةالاولی. قال **ابن عباس** : یعنی‌الذین یبدئون بالظلم.

قوله :- « و لمن انتصر بعد ظلمه » ای- بعد ظلم‌الظالم ، ایاه « فاولئک » یعنی‌المنتصرین ، « ما علیهم من سبیل ». بعقوبة و مؤاخذة و ملام.

« انماالسبیل علی‌الذین یظلمون‌الناس » ، ای- یبدئون بالظلم « و یبغون فی‌الارض بغیرالحق » یعملون فیها بالمعاصی ، ای : یطلبون فیها ما لیس لهم بحق ، « اولئک لهم ، عذاب الیم ».

« ولمن صبر وغفر » ای صبر علی مظلمة ولم یقتصّ ولم ینتصر و تجاوز عنه ، « انّ ذلک » الصبر و المغفرة « لمن عزم الامور ». عزم‌الامورجدها وحقیقتها تقول عزمت علیک ، ای : امرتک امراً جداً ، و العزیمة والصریمة الرأی الجد ،

و قوله : ـ « فاذا عزم الامر » ، اى : جدالامر .

و فى الخبر عن رسول‌الله (ص) فى بعض الاحكام عزمة من عزمات ربى والعازم قريب من الحالف و تقول عزمت على الامر اذا اجمعت عليه جدك و صدق له قصدك .

«ومن يضلل الله» ، بالخذلان ، «فما له من ولى من بعده» ، اى : ماله احد يلى هدايته بعد اضلال الله اياه وخذلانه ، «و ترى الظالمين لمارأوا العذاب» يوم القيمة «يقولون هل الى مردّ من سبيل» . اى : هل الى رجعة الى الدنيا من حيلة فنؤمن بك .

« وتريهم يعرضون عليها» اى : يساقون اليها . انّث العذاب حملاً على المعنى وهوالنار ـ « خاشعين » اى : ساكتين متواضعين ، « من الذّل » و الخزى ، « ينظرون من طرف خفى » اى ـ بعين ضعيفة و طرف ساقط من الذل . والطرف : العين ، واصله مصدر ، فلم يجمع و قيل معناه : من طرف خفى النظر . اى : يسارقون النظر الى النار من الفزع لايملأون منها اعينهم فينظرون اليها ببعض ابصارهم وقيل : الطرف الخفى عين القلب ، اى : ينظرون الى النار بقلوبهم لانهم يحشرون عمياً ، « و قال الذين آمنوا » ، فى الاية اضمار ، يعنى : وقال الذين آمنوا ، يوم القيمة اذا عاينوا المشركين على هذه الحالة ، « ان الخاسرين الذين خسروا انفسهم » بان صاروا الى النار ، « و اهليهم » : اى ـ خسروا اهليهم فى الجنة اذ صاروا لغيرهم ، « الا ان الظالمين فى عذاب مقيم » . دائم لايزول عنهم .

« وما كان لهم من اولياء » ، من اقرباء ، « ينصرونهم من دون الله » اى ـ يمنعونم من عذاب الله ، «ومن يضلل الله فما له من سبيل » . طريق الى الوصول الى الحق فى الدنيا و الجنة فى العقبى قد انسد عليهم طريق الخير .

« استجيبوا لربكم » بالايمان و الطاعة ، « من قبل ان يأتى يوم » ـ وهو يوم القيمة . و قيل يوم الموت ، «لامرد له من الله» اى : لايرده الله ، وقيل معناه يوم من الله لايقدر احد على رده و دفعه ، « مالكم من ملجأ يومئذ » ، الملجأ هاهنا هوا الوَزَر فى سورة **القيامة** ، والمناص فى سورة **ص** ، « وما لكم من نكير » . منكر يغير ماحل بكم من العذاب .

« فان اعرضوا » عن‌الایمان ، « فما ارسلناك عليهم حفيظاً » هذا كقوله : - « وما انت عليهم بوكيل » ، « ولست عليهم بمسيطر » ، وقيل: ما ارسلناك عليهم حفيظاً ، تحفظهم على‌الايمان و تمنعهم من‌الكفر ، « ان عليك الاالبلاغ » اى - ليس عليك الاتبليغ الرسالة ، وقدفعلت و هذا قبل ان امر بالقتال ، « و انا اذا اذقنا الانسان منارحمة » ، نعمة وخصباً وسعة ، « فرح بها » اى : بطرلاجلها و زهى اعجاباً بها ، فلم يشكر من ازلها و اسداها ، « و ان تصبهم سيئة » محنة و قحط وضيق ، « بما قدمت ايديهم » اى : بسبب معاصيهم عقوبة لها ، « فان الانسان كفور » . هذا من كفران النعمة ، اى - يسخط من قضاءالله ولم يره عقوبة و قيل ينسى و يجحد باول شدة جميع ماسلف من‌النعم .ويحتمل انه خاص و المراد به الكفر باللهسبحانه و لهذا ذكر بلفظ المبالغة ثم عظم نفسه عزوجل فقال :

« لله ملك السموات والارض » ، المعنى : فان لم يستجيبوا لك فاعرض عنهم و اعبدالله الذى له ملك‌السموات والارض له التصرف فيهما بما يريد « يخلق ما يشاء » من غيراعتراض عليه ، « يهب لمن يشاء اناثاً » فلا يكون لهولد ذكر .و فی‌الخبر : ان من يمن المرأة تبكير ها بالانثى قبل‌الذكر ، و ذلك لان الله عزوجل بدأ بالاناث، فقال : « يهب لمن‌يشاء اناثاً و يهب لمن يشاء الذكور » . فلاتكون له انثى.

«اونزوجهم ذكراناً واناثاً » اى : يجمع له بينهما فيولدله الذكور والاناث. معنى هذاالتزويج التصنيف والا زواج الاصناف ، كقوله عزوجل : - «من كل زوج بهيج » اى من كل صنف حسن.

قال **مجاهد** : هو ان تلدالمراة غلاماً ثم جارية ثم غلاما ثم جاريةوقال **ابن‌الحنيفة** : تلدتوأما غلاماً و جارية والعرب تقول هولاء و لدفلان شطرة اذا كانوا بنين و بنات :« ويجعل من يشاء عقيماً » . فلاتلد ولا يولد له . قيل : هذه‌الاية خاصة فی‌الانبيآء ، « يهب لمن يشاء» يعنى **لوطا** لم يولدله ذكر انما ولد لهابنتان، « ويهب لمن يشاءالذكور » . **ابراهيم** (ع) ، لم يولد له انثى،كان له اولاد ذكور « اويز وجهم ذكراناً و اناثاً » ، **محمد** (ص) ولد له بنون و بنات ، « و يجعل من

یشاء عقیماً» **عیسی** و **یحیی** کاناعقیمین لم یولد لهما ولد وقیل هذا علی وجه التمثیل، و الایة عامة فی حق کافةالناس.

و عن **عایشة** قالت: قال **رسول‌الله** (ص): ان اولادکم هبة الله لکم، «یهب لمن یشاء اناثاً و یهب لمن یشاءالذکور»، و اموالهم لکم اذا احتجتم الیها و قیل معنی الایة «یهب لمن یشاء اناثاً»: و یهب لمن یشاء الدنیا «و یهب لمن یشاءالذکور» الاخرة. «اویز وجهم ذکراناً و اناثاً»، الدنیا والاخرة، «و یجعل من یشاء عقیماً» لا دنیا و لا عقبی، «انه علیم» بمصالح العباد، «قدیر»، قادر علی الکمال.

«و ما کان لبشر ان یکلمه‌الله الا وحیاً»، سبب نزول این آیت آن بود که: **جهودان** گفتند: ای **محمد** تو دعوی نبوت میکنی، میگوئی پیغامبرم وفرستادهٔ الله بخلق، هیچ باالله سخن گوئی و در وی نگری چنانکه **موسی** باالله سخن گفت و در الله مینگریست؟ و تا ترا باالله این کلام و این نظر نبود، چنانکه **موسی** را بود با او، ما بتوایمان نیاریم. **مصطفی** (ص) فرمود: لم ینظر **موسی** الی الله، حدیث نظرمکنید درحق **موسی**، که **موسی** الله را ندید، سخن شنید ولکن گوینده‌را ندید. رب‌العالمین بروفق این سخن وی، این آیت فرستاد:

قوله تعالی: - «و ما کان لبشر»، هرگز هیچ بشر را نبود پیش‌از تو ای **محمد** که الله با وی سخن گفتی مگر از سه گونه: اما و حیاً یوحی الیه اوفی‌المنام او بالهام، و رؤیا الانبیاء وحی. یک وجه آنست که با نمودن در خواب یا افکندن در دل، و بیشترین وحی پیغامبران پیش از مصطفی (ص) از این دو وجه بوده، یا الهام یا رؤیا. گفته‌اند، که **داود** (ع) بالهام حق جل جلاله **زبور** بدانست تا از حفظ بنوشت، اما پیغمبران مرسل که سیصدوسیزده اند ایشان فرشته‌ای را دیدند، یا آواز فرشته شنیدند، یا کلام حق از پس پرده شنیدند. و روی ان **النبی** (ص) قال: من‌الانبیاء من یسمع‌الصوت فیکون بذلک نبیاً و منهم من ینفث فی اذنه قلبه فیکون بذلک نبیاً و انّ **جبرئیل**، یأتینی فیکلمنی کما یکلم احدکم صاحبه. **هشام بن عروة** عن **ابیه** عن **عایشه**: انّ **الحرث بن هشام**، سأل رسول الله (ص): کیف

یأتیک الوحی فقال احیاناً یأتینی‌مثل صلصلة‌الجرس وهواشده علی ، فیفصم عنی وقد و عیت عنه ما قال ، و احیاناً یتمثل لی‌الملک رجلاً ، فیکلمنی فاعی مایقول ، قالت **عایشة** : ولقد رأیته ینزل علیه‌الوحی من‌الیوم الشدید البرد ، فیفصم‌عنه و ان‌جبینه ، لیتفصد عرقاً.

وجه‌دیگرسخن گفتن الله است ، با بشر ازپس پرده ، چنانکه با **موسی**(ع) گفت ، کلّمه و بینهما حجاب من نار ، **موسی** از حق بی واسطه سخن شنید ، حجاب در میان و رؤیت نه. و **مصطفی** (ص) شب معراج از حق جل جلاله سخن‌شنید بی‌واسطه وحق را دید بی‌حجاب ، ومؤمنان فردای قیامت دربهشت حق را جل‌جلاله ببینند بی‌حجاب ، وسخن وی‌شنوندبی‌واسطه . وجه‌سوم آنست که فرمود : ـ «اویرسل رسولاً » امّا **جبرئیل** او غیره من‌الملئکة فیوحی ذلک‌الرسول الی‌المرسل الیه، باذن‌الله ما یشاءالله . ارسال رسول یک قسم نهاد از اقسام کلام یعنی که رسول فرستد تا پیغام رساند بدستوری وفرمان‌وی، چنانکه **جبرئیل**را فرستاد **بمحمد** (ص) تا پیغام الله بگزارد و **محمد** (ص) را فرستاد بخلق تا پیغام‌الله برسانید . الله با **جبرئیل** فرمود و **جبرئیل** با **محمد** (ص) گفت و **محمد** با خلق گفت. قرأ **نافع** «اویرسل» برفع‌اللام علی الاستیناف تقدیره او هو یرسل رسولاً فیوحی ساکنة الیای ، و قرأ الاخرون « او یرسل » بنصب‌اللام ، « فیوحی » ، بنصب الیای عطفاً علی محل‌الوحی ، لان معناه ، و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا ان یوحی الیه ، او یرسل رسولاً « انه علی علی حکیم ». یدبر مایرید.

« و کذلک » ، یعنی و کما اوحینا الی سائر رسلنا « اوحینا الیک روحاً من امرنا » ، الروح هاهنا الوحی والکتاب سمی روحا لانه حیوة‌القلوب کما ان الارواح حیوة‌الاجساد ، » ما کنت تدری «یعنی قبل‌الوحی فی اربعین سنة ، « ماالکتاب‌ولا » شرایع « الایمان » ومعالمه ، یعنی لولا اصطفا ؤنا ایاک بالایمان والکتاب والرسالة، « ما کنت تدری » ، قال **محمدبن اسحق بن خزیمة** : الایمان فی هذاالموضع الصلاة کقوله :ـ « و ما کان‌الله لیضیع ایمانکم » ، و اهل الاصول علی ان الانبیآء (ع) کانوا مؤمنین قبل‌الوحی و کان**النبی** (ص) ، یعبدالله قبل‌الوحی علی دین**ابراهیم**،

ولم یتبین له شرایع دینه ، « ولکن جعلناه نوراً » الهاء راجعة الی الکتاب لانه الاصل والایمان ، فرع ، والکتاب دلیل علی الایمان ، ومعنی جعلناه: الزمناه و رسمناه. ولیس الجعل الخلق ، و قوله : ـ « فجعلهم کعصف مأکول » ، لیس معناه جعل الخلق ، انما معنی الکلام ، صیرناه ، « نهدی به » ، ای : نرشد بالکتاب ، « من نشاء من عبادنا و انک لتهدی » ، ای ـ لتدعو « الی صراط مستقیم » . یعنی الاسلام ، هدی الله الارشاد و هدی الرسول الدعوة .

« صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض » خلقاً و ملکاً ، « الا » ، کلمة تذکرة لتبصرة او تنبیه لحجة ، « الی الله تصیر الامور » . ای : امور الخلائق فی الاخرة ، فیجزیهم باعمالهم . هذا وعید بالجحیم و وعد بالجنة والنعیم . قال بعض السلف : احترق مصحف فلم یبق الا قوله : ـ « الا الی الله تصیر الامور » .

النوبة الثالثه

قوله تعالی : ـ « فما اوتیتم من شییء فمتاع الحیوة الدنیا و ما عندالله خیر و ابقی.... الایة » ، مفهوم آیت آنست که : ایمان راست و توکل درست ، کسی را بود که درجملهٔ احوال اعتماد برضمان الله کند ونظام کار وراستی حال خود، ازعنایت و رعایت الله جوید ، نه از دنیا و متاع دنیا ، که این دنیا پلی گذشتنی است وبساطی در نوشتنی ومنزلی که بناکام می باید گذاشت وعمرعزیز سرمایه ایکه بی مراد ، می درباید باخت. پس سزای بنده آنست که از این آلایش دنیا کرانه گیرد و روی بآرایش دین نهد ، تافردا داغ خسار، برخسار خود نبیند ودرهاویهٔ حرمان وخسران نیفتد .

و فی الخبر : من جعل الهموم هماً واحداً کفاه الله کل هم ، و من تشعبت به الهموم لم یبال الله فی ای واد اهلکه . دنیا همه پراکندگی است و گسستگی ، بایستهاء گوناگون واندیشه هاء رنگارنگ ، هرکه این پراکندگی واین بایستهای بیهوده ، اردل بیرون کند وبدلی صافی وسینه ای خالی وهمتی عالی روی بقبلهٔ حق نهد ، وجزدرگاه اوپناه خود نسازد ، **رب العزة** همه اندوه وی ، کفایت کند وازهرچه ترسد 'و را ایمن گرداند ، وراهش بخود نزدیک کند.

ای درویش، اول این کار، زهر است و آخر، نوش، بدایت این راه بعد است، و نهایت راه حلقهٔ قرب در گوش، و گر مثالی خواهی بشنو وصف‌الحال **بوبکر شبلی** قدس‌الله روحه: پیش‌ازآنکه قدم در کوی طریقت نهاد، میرسیه پوشان **بغداد** بود، عادت‌داشت که دزدیده بمجلس **جنید** رفتی، ای من غلام آنکه دزدیده دراین کوی سری دارد. روزی برزبان **جنید** برفت که: اگر همهٔ بت‌پرستان وناکسان عالم را بفردوس اعلی فرود آورند، هنوز حق کرم خود نگزارده است. **شبلی** از جای برجست، نعره زنان و جامه‌دران و گفت منم میر سیه‌پوشان و از ناکسی خویش، خروشان، چه‌گوئی مرا پذیرد؟ دراین حال **جنید** گفت: ای جوانمرد، بمراسلت **موسی وهارون**، چندین سال **فرعون** مدبررا میخواند تا بپذیرد، اگر بیابد سوخته ای موحد که بپای خود آید و دروزارد چونکه نپذیرد. **شبلی** درکار آمد و هرچه داشت از ضیاع و اسباب و اموال، پاك در باخت ومجرد بایستاد، آنکه گفت: ای شیخ مرا چه باید کرد؟ گفت ترا در بازار باید شد و دریوزه باید کرد. همچنان کرد تا چنان گشت که کس بوی چیزی نداد، پس جنید تازیانه‌ای بوی داد و گفت در این سردابه شو و دلرا، با اندوه و درد دین پرداز وچشم‌را بآب‌حسرت وندامت سپار، وهر گه، که جزحق‌ـرخاطرت گذر کند، باین‌تازیانه‌اندامهای‌خویش، درهم شکن.

شبلی سه سال در آن سردابه، آب حسرت از دیدگان همی‌ریخت و بر روزگارگذشته دریغ و تحسر همی‌خورد وزینهار همی‌خواست، بعداز سه‌سال، سکری دروی پدید آمد، همچون مستان، واله وسر گردان ازآن سردابه بیرون آمد، کاردی بدست گرفت و در **بغداد** همی گشت و همی گفت: بجلال قدر حق که هر که نام دوست برد باین کارد، سرش ازتن جدا کنم، آن خبربه **جنید** رسید، **جنید** گفت: اورا شربتی داده‌اند و مست گشته، از مستی و بیخودی میگوید، چون با خود آید ساکن شود. یکسال در آن مقامش بداشتند، چون از آن مقام درگذشت، دامن حویس پراز شکر کرد و بگرد محلها میگشت‌ومیگفت: هر که بگوید الله، دهانش پراز شکر کنم. پس عشق وی روی درخرابی نهاد، پیوسته در همهٔ اوقات همی

گفت : **الله الله** ، تا روزی که **جنید** گفت : یا **بابکر** ، اگر دوست غائب است این غیبت کردن چراست؟ و اگر حاضر است این گستاخی و ترك ادبی از کجاست؟ سخن **جنید** او را ساکن کرد ، پس **جنید** بفرمود تا او را بحمام بردند و موی چند ساله از سروی فرو کردند ، آنگه ، دست وی گرفت و **بمسجد شونیزیه** برد ، هشتاد و اند کس ، از این جوانمردان طریقت و سلاطین حقیقت حاضر بودند. **بوالحسین نوری** و **بوعلی رودباری** و **سمنون محب** و **رویم بغدادی** و **جعفر خلدی** و امثال ایشان. **جنید** گفت : ای اصحاب و مشایخ ، هرچه پیرما **سری سقطی** قدس سره از ریاضت و مجاهدت ازما بدید ، ما از این کودك بدیدیم، اگر اجازت فرمائید تا لباس بگرداند، باشد که برکات این لباس او را بر استقامت دین بدارد و اگر حق این لباس فرونهد لباس ، خود ، از وی ، داد خود بستاند.

جنید بر پای خاست و مرقع از سر خود برکشید و در گردن **شبلی** افکند. ای جوانمرد ، گوهر وصال او نه چیزیست که بدست هردون همتی رسد ، درّی است که جز در صندوق صدق صدیقان نیابند ، عبهریست که جز در باغ رازوناز دوستان نبینند ، کسی را که این دولت در راه بود ، اگر بهزار کوی فرو شود ، آخر هر کوی بخود بربسته بیند ، تا قبلهٔ وی ، یکی گردد و مقصد وی یکی شود ، یک دل و یک همت بود ، کار از یکجای و حکم از یک دربیند . و الیه الاشارة بقوله: - «الا الی الله تصیر الامور . منه الابتداء و الیه الانتهاء ، قال الله تعالی : - « و ان الی ربک المنتهی » ، « والله خیر و ابقی ».

سورهٔ ۴۳ - سورة الزخرف - (مکیه).

۱ - النوبة الاولی

« بسم الله الرحمن الرحیم »

قوله تعالی : - «**بسم الله**» بنام خداوند ، «**الرحمن**» ، فراخ بخشایش ، «**الرحیم**» مهربان.

« **حم**(۱) » بحلم من وبمجد من « **و الکتاب المبین** (۲) » . وباین نامهٔ روشن ، [روشن کنند] .

« **اناجعلناه قرآناً عربیاً** »، ما کردیم قرآنی تازی، « **لعلکم تعقلون** (۳) » تا مگر شما [که عرب اید] دریابید. « **و انه فی ام الکتاب** » ، و این نامه درمهینهٔ همهٔ کتابهاست [لوح محفوظ] ، « **لدینا** » نزدیک ما ، « **لعلی حکیم**(۴) » [نامه ای] بلند قدر است.

« **افنضرب عنکم الذکر صفحاً** » ، باش ما این سخن و این پیغام ازشما بازگردانیم ، « **ان کنتم قوماً مسرفین**(۵) » ، ازبهر آنکه شما گروهی گرانکارانید.

« **و کم ارسلنا من نبی فی الاولین** (۶) » و چند فرستادیم از پیغامبر ، در پیشینان و گذشتگان.

« **وما یأتیهم من نبی** » ، و نیامد بایشان هیچ پیغامبری ، « **الاکانوا به یستهزؤن** (۷) » مگر افسوس میکردند برو.

« **فاهلکنا اشد منهم بطشاً** » ، هلاك کردیم و تباه، بانیروتراز ایشان و بازورتر ، « **و مضی مثل الاولین** (۸) وبرفت پیش ازاین [عقوبتها] پیشینیان‌را که مثل زنند بآن.

« **ولئن سألتهم من خلق السموات والارض** » ، واگر پرسی ایشانرا : که آفرید آسمانها وزمینها ، « **لیقولن خلقهن العزیز العلیم** (۹) » . ایشان گویند آن توانای دانا آفرید آنرا . « **الذی جعل لکم الارض مهداً** » ، او آنست که شما را زمین آرامگاه کرد ، « **وجعل لکم فیها سبلاً** » ، و شما را در آن راهها اخت ، « **لعلکم تهتدون** (۱۰) » . تا راه میدانید برد [در آن از جای بجای] .

« **والذی نزّل من السماء ماءً بقدر** ». و آنست که فرو فرستاد از آسمان آبی باندازه ، « **فاحیینا به بلدة میتاً** » ، زنده کردیم بآن آب ، زمینی‌مرده ، « **کذلك تخرجون** (۱۱) » . همچنانکه [براز زمین بیرون آریم ، شما را از گور] بیرون آرند.

« **والذی خلق الازواج کلها** » ، و آنست که بیافرید همهٔ گوناگونها وجنسها ، « **وجعل لکم من الفلك والانعام** » ، وشمارا بیافرید ازکشتیهاوستوران ، « **ماترکبون** (۱۲) » . آنچه برآن برنشینید.

« **لتستووا علی ظهوره**» ، تا راست نشینید [و آرام گیرید] بر پشتهای ستوران ، « **ثم تذکروا نعمة ربکم** » ،آنگه نیکوکاری خداوند خویش یاد میکنید ، « **اذا استویتم علیه** » ، آنگه که برستور راست نشینید.

« **و تقولوا** »و آنگه گوئید ، « **سبحان‌الذی سخر لنا هذا** » ، پاکی و بی‌عیبی اورا که‌زیر دست کردونرم مارا این ستور ، « **و ما کنا له مقرنین**(۱۳)» یا نه ، ما با او برنتوانستیمی (۱) وبرنیامدیمی ، « **و انا الی ربنا لمنقلبون** (۱۴) » و ما در این نعمت با خداوند خویش میگردیم [بازادی] .

« **و جعلوا له من عباده جزءاً** » اورا از رهیگان او بهره‌ای ساختند ، «**ان الانسان لکفور مبین** (۱۵) » این مردم ناسپاسی است آشکارا.

« **ام اتخذ مما یخلق بنات** » ، باش ازآنچه خود آفرید ، دختران گرفت ومادینه گزید خودرا ،« **و اصفیکم بالبنین** (۱۶) » وشما را خالص کرد وبرگزید پسران. « **و اذا بشر احدهم** » ، وآنگه که‌بشارت دهند یکی را از ایشان ، «**بما ضرب للرحمن مثلا** » ، بانچه‌رحمن را صفت ساخت ، « **ظل وجهه مسوداً**»، روی وی سیاه گردد ، « **و هو کظیم** (۱۷) » و او پراندوه.

« **اومن ینشؤ فی الحلیة** » ، باش کسی که در زیور برآید و ببالد ، «**وهوفی‌الخصام غیر مبین** (۱۸) » و او در داوری بی زبان و بی سخن بود ، [همچو کسی‌است که خصومت بسربرد ، و درد اوری نیک آید] .

« **و جعلواالملائکةالذین هم عبادالرحمن اناثاً** » ، و فریشتگانرا که ایشان بندگان رحمانند [در سخن] مادینان کردند ، «**اشهدواخلقهم**» ، بودند آنجا که [الله] فرشتگانرا میافرید ، « **ستکتب شهادتهم** » ، [آری] می نویسند گواهیهای ایشان [برما] « **و یسئلون** (۱۹) » و بپرسند ایشانرا [فردا از آن] .

« **و قالوا لوشاءالرحمن ماعبدناهم** » ، گفتند اگر رحمن خواستی که فرشتگانرا نپرستیم نپرستیدیمی ایشانرا.

« **مالهم بذلک من علم** » ، ایشانرا هیچ دانش نیست بانچه میگویند ،

---

۱ ـ نسخهٔالف : برنتوا نستمانید .

ان هم الا یخرصون (۲۰) » نیستند مگر دروغ زنان [که دروغ میگویند].

« **ام آتیناهم کتاباً من قبله** » ، یا ماایشانرا پیش‌ازقرآن نامه‌ای‌داده‌ایم [که این حدیث دختر در آنست] ، « **فهم به مستمسکون** (۲۱) » ، ایشان دست در آن زده‌اند« **بل قالوا** » ، نه که گفتند ، « **انا وجدنا آبائنا علی امة** » ، ما پدران خویش را بر کیشی یافتیم ، « **و انا علی آثارهم مهتدون** (۲۲) وما بر پیهای ایشان راه میبریم.

«**وکذلک‌ما ارسلنا** » ، وهمچنان نفرستادیم، « **من قبلک فی قریة من نذیر**»،پیش از تو درهیچ شهرهیچ آگاه‌کننده‌ای ، «**الا قال مترفوها** » ، مگر که جهانداران و بطر گرفتگان ایشان گفتند ، « **انا وجدنا آبائنا علی امة** » ما پدران خویش‌رابر کیشی یافتیم ،« **و انا علی‌آثارهم مقتدون** (۲۳) »وما بر پیهای‌ایشان پس رو میباشیم.

«**قال اولوا جئتکم**» ، گفت باش و اگرمن بشما آمدم‌وآوردم ، « **باهدی مما وجدتم علیه آبائکم** » ، راست‌تر ازآن چیز که‌پدران خویش‌را بر آن یافتید، [چه گوئید] ، « **قالوا انا بما ارسلتم‌به کافرون** (۲٤) » ، گفتند ما بآنچه شما را بآن فرستادند ناگرویدگانیم.

« **فانتقمنا منهم** » ، کین کشیدیم از ایشان ، « **فانظر کیف‌کان عاقبة المکذبین** (۲۵)» ، نگر چون بود سرانجام دروغ‌زن‌گیران.

« **و اذ قال ابراهیم لابیه و قومه** » ، ابراهیم گفت پدرخویش‌راوقوم خویشرا : « **اننی برآء مما تعبدون** (۲٦) » من بیزارم از آنچه شما میپرستید. « **الا الذی فطرنی** » ، مگرآن‌خدای که مرا آفرید ، « **فانه سیهدین** (۲۷) » که او خود مرا راه مینماید.

« **وجعلها کلمة باقیة** » ، آن سخن را سخنی پاینده کرد ، « **فی‌عقبه** » ، در نژادفرزندان خویش ، « **لعلهم یرجعون** (۲۸) » تا مگربا خدا آیند [بتصدیق و توحید].

« **بل متعت** » ، بلکه برخوردار کردم [و روزگار دادم و فرا گذاشتم]

« **هؤلاء و آبائهم** » ، اینانرا وپدران ایشانرا ، « **حتی جائهم الحق** » ، تا آنگه که بایشان آمد قرآن ، « **و رسول مبین** (٢٩) » و رسولی آشکارا ،

« **و لما جائهم الحق** » ،چون بایشان آمد چیزی درست وراست« **قالوا هذا سحر** » ، گفتند این سر(١)دیواست وجادوئی ، « **و انا به کافرون** (٣٠) » وما بآن نا گرویدگانیم .

« **و قالوا لولا نزل هذا القرآن** » گفتند چرا نه این قرآن فروفرستادند، « **علی رجل من القریتین عظیم** (٣١) » بر مردی بزرگ از این دوشهر .

النوبة الثانية

این **سورة الزخرف** سه هزار و چهارصد حرف است و هشتصد و سی و سه کلمت وهشتاد و نه آیت ، جمله بمکه فروآمد ، باتفاق مفسران ، مگر **مقاتل** که گفت : و سئل من ارسلنا، به **بیت المقدس** فروآمد ، شب معراج، واین آیت هم مکی شمرند ، زیرا که ازمکه **مصطفی** (ص)را به **بیت المقدس** برده بودند ودراین سوره سه آیت منسوخ است :

اول : « فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون» دوم . « فذرهم یخوضوا ویلعبوا » .سوم :« فاصفح عنهم وقل سلام » . تا اینجا منسوخ است وباقی آیت محکم . این هرسه آیت منسوخند بآیت سیف. ودر فضیلت سورة **ابی بن کعب** روایت کند از **مصطفی** (ص) قال : من قرأ **سورة الزخرف** کان ممن یقال لهم یوم القیمة «یا عبادی لاخوف علیکم الیوم ولاانتم تحزنون ، ادخلوا الجنة انتم وازواجکم تحبرون» .

« حم . والکتاب المبین » . الکتاب ، القرآن . اقسم الله تعالی به و بصفاته ؛ انه جعله قرآناً عربیاً ، و لیس بمفتری کما زعمه بعضهم . و قیل الکتاب ، اللوح المحفوظ. وقیل الکتاب، الخط واقسم به تعظیماً لنعمته فیه .«المبین»الذی ابان طریق الهدی من طریق الضلالة و ابان مایحتاج الیه الامة من الشریعة وقیل «المبین » البین لانه من حروف یعرفونها.

---

١ ـ در نسخهٔ ج بر دیواست

قال **ابن‌عیسی** : البیان مایظهر به المعنی للنفس عندالادراك بالبصر او السمع . و ذلك علی خمسة اوجه ؛ لفظ وخط و اشارة وعقد وهیئة کالاعراض وتکلیح الوجه .

« انا جعلناه قرآناً عربیاً » ، ایِ ـ بیناه و انزلناه علی لغة العرب . وقیل وصفناه وسمیناه کقوله : ـ « ماجعل الله من بحیرة » « وجعلوا الملائکة الذین هم عبادالرحمن اناثاً » ، « الذین جعلوا القرآن عضین » ، « اجعلتم سقایة الحاج » ، کلها بمعنی الوصف و التسمیة و یستحیل ان یکون بمنی الخلق ، « لعلکم تعقلون » . لکی تفهموا معانیه وما شرع لکم فیه . « و انه » ، یعنی القرآن ، « فی ام الکتاب » ، ای فی اللوح المحفوظ ، کقوله : ـ « بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ » ای : القرآن نسخ من اللوح المحفوظ الذی عندالله . قال **ابن‌عباس** : ان اول ما خلق الله القلم ، فامره ان یکتب مایرید ان یخلق بالکتاب عنده ثم قرأ : « وانه فی ام الکتاب لدنیالعلی حکیم» ای ـ علیّ الشأن رفیع الذکر ، محکم من التناقض والاختلاف ، تقدیر الایة ، «وانه لعلی حکیم فی ام الکتاب لدنیا » .

قال **قتاده** : یخبرعن منزلته و شرفه ، ای : ان کذّبتم بالقرآن یا اهل **مکة** فانه عندنالعلی رفیع شریف محکم من الباطل .

«افنضرب عنکم الذکر صفحاً» ، یقال ، : ضربت عنه واضربت عنه اذاترکته و امسکت عنه ، والصفح مصدرقولهم صفحت عنه ، اذا اعرضت عنه ،لان من اعرض عنك اراك صفحة عنقه وسمی العفو صفحاً لانه اعراض عن الانتقام . والمراد بالذکر : القران . والمعنی افنترك عنکم الوحی و نمسك عن انزال القرآن « صفحاً » ، اعراضاً عن تنبیهکم ، فلا نأمر ولانهیکم، من اجل انکم اسرفتم فی کفرکم وترکتم الایمان والعمل به ، مع علمنا بانه سیأتی من یقبله ، و یعمل به ، استفهام است بمعنی انکار ، میگوید : باش ما این بساط وحی وتنزیل درنوردیم و وعظ وتنبیه ازشما باز گردانیم و امر و نهی درباقی کنیم، ازبهر آنکه شما ایمان نیاوردید ودر کفر وشرك، گزافکاری کردید ، یعنی این نکنیم که ما میدانیم بعلم قدیم که‌قومی خواهند بود ازآفریدگان که این قرآن و این وحی وپیغام ، بجان ودل بپذیرند و برموجب آن عمل کنند . همانست که **قتاده** گفت :

والله لو کان هذاالقرآن رفع حین رده اوائل هذه‌الامة،لهلکوا ولکن الله عاد بعائدته و رحمته ، فکرره (۱) علیهم عشرین سنة او ماشاءالله . گفتا والله که اگر در صدر این امت ، رب العزه **قرآن** از زمین برداشتی بکفر کافران و ردایشان ، خلق همه هلاك شدندی و یک کس بنماندی ، لکن حق جل جلاله بانکارو کفر ایشان ننگرست ، بفضل و رحمت خود نگرست ، همچنان ، قرآن روز بروز میفرستاد ، تمامی بیست سال ، تا کاردین تمام گشت و اسلام قوی شد .

قال **مجاهد والسّدی** :الذکر فی‌هذه‌الآیةالوعید والمعنی : افنعرض عنکم فلا نعاقبکم علی کفر کم ، « ان کنتم‌قوماً مسرفین» .نافع وحمزه و کسائی، « ان کنتم» ، بکسر همزه خوانند ، یعنی : ان تکونوا قوماً مسرفین ، نضرب عنکم ، میگوید : ما این سخن واین وعید باز گردانیم از شما ، نه‌آگاه کردن ، نه ترسانیدن ، نه عقوبت کردن .اگرشما گروهی‌مشرکان گزافکاران اید ، المسرف هاهنا المشرك ، «وکذلك نجزی من‌اسرف» ای ـ اشرك .

« وکم‌ارسلنا من‌نبی‌فی‌الاولین » ای ـ کم بعثنا فی‌القرون‌الماضیة من‌الرسل والانبیاء .

« وما یأتیهم من‌نبی الاکانوابه یستهزؤن »، کاستهزاء قومك بك، یعزّی نبیه (ص) « فاهلکنا اشد منهم بطشاً» ، ای ـ اشد بطشاً من **قریش** ، **کعاد** و **ثمود**. «ومضی‌مثل الاولین» ، کقوله:ـ«مضت سنةالاولین» ، ومعناهما العبرة والعقوبة وقیل: مضی ذکرهم وحدیثهم فی‌القرآن وتبین لکم کیف فعلنابهم ، و ضربنالکم الامثال .

« ولئن سألتهم » ای ـ سئلت کفار مکة ، « من‌خلق‌السموات والارض‌لیقولن خلقهن العزیز العلیم» . اقروا بان‌الله خالقها واقروا بعزه وعلمه ثم عبدواغیره وانکروا قدرته علی‌البعث ، لفرط جهلهم . ثم قال : « الذی جعل لکم الارض مهداً » ، فیه وجهان : احدهما ان الکلام متصل و تأویل الایات الثلاث: من‌الذی‌جعل لکم‌الارض مهداً ، من‌الذی نزل من‌السماء ماء بقدر ، من‌الذی خلق الازواج کلها مع‌قوله: ـ « من خلق‌السموات والارض » .

۱ ـ در نسخهٔ الف : فکوّن

الوجه الثانی : ان الکلام تم عندقوله : - « العزیزالعلیم » ، ثم ابتدءالله عزوجل دالا علی نفسه بصنعه فقال :

« الذی جعل » ، ای - هـوالذی « جعل لکم‌الارض مهداً » ، ای - موضع قراروطمأنینة ، « وجعل‌لکم فیهاسبلاً »، طرقاً «لتسلکوافیها»لاموروالدین والدنیا «لعلکم تهتدون » الی مقاصدکم فی‌اسفارکم و قیل تهتدون الی‌الایمان.

« والذی نزل من‌السماء ماء بقدر » ، ای - بمقدار حاجتکم الیه ، «فانشرنا» ای - احینیا ، « بلدةً میتاً » ، لازرع فیها ولانبات ، ولم یؤنث‌المیت کانه‌اراد‌المکان او الفضاء «کذلک تخرجون » ای - کما احییناالارض بعد موتهایحییکم(۱)بعد موتکم فتخرجون من‌قبورکم احیاءً.قرأ **ابن‌عامروحمزة و الکسائی** : تخرجون بفتح التاء و ضم الراء . و قرأ الباقون : تخرجون بضم التاء وفتح الراء .

« والذی خلق‌الازواج کلها» ، یعنی الاصناف کلها کالذکر والانثی والسماء والارض والشمس و القمروالليل والنهاروالصيف والشتاء والجنة و النار « وجعل‌لکم من‌الفلک» ، ای - السفن،« والانعام ماترکبون لتستووا، علی‌ظهوره» ، لم یقل‌ظهورها لموضع ما ، « ثم‌تذکروا،نعمةربکم اذا استویتم‌علیه» ، بتسخیرالمرکب فی‌البروالبحر « وتقولوا،سبحان‌الذی سخرلناهذا و ماکناله مقرنین » الاقران: الضبط والطاقة، تقول اقرنت الرجل اذا ضبطته و ساویته فی القوة،، فصرت له‌قرناً ، کان **الحسن‌بن‌علی‌ابن ابی‌طالب**ویروی عن **الحسین**:انه کان اذارکب دابةً قال:الحمدلله الذی‌هدانا‌للاسلام والحمدلله الذی‌اکرمنا بالقرآن والحمدلله الذی منّ علینا بنبینا **محمد** (ص).ثم قال : « الحمدلله الذی‌سخرلنا هذا وماکناله مقرنین » وروی عنه : انه کان اذا عثرت دابته قال : اللهم لاطیر الاطیرک ، ولاخیرالاخیرک ، ولااله غیرک و لا ملجأ ولامنجامنک الاالیک ، ولا حول و لا قوة الابک . و روی عن **علی‌بن‌ربیعه** انه شهد **علیاً** (ع) حین‌رکب ، فلما وضع رجله فی‌الرکاب ، قال : بسم‌الله، فلما استوی قال: الحمدلله. ثم قال : « سبحان‌الذی سخرلنا هذا وماکناله مقرنین وانا الی‌ربنا لمنقلبون » ثم حمد ثلاثاً وکبر ثلاثاً ، ثم قال : لا اله الا انت ظلمت نفسی فاغفرلی انه لایغفر الذنب الا

---

۱ - ظ : نحییکم .

انت ، ثم ضحک فقیل له : ما یضحکک یا امیر المؤمنین؟ قال رأیت **رسول الله**(ص) فعل مافعلت ، وقال مثل ما قلت ، ثم ضحک ، فقلنا ، مم ضحکت یارسول الله؟ قال: یعجب ربنا عزوجل من عبده اذا قال لااله الا انت ظلمت نفسی ، فاغفرلی انه لایغفر الذنوب الاانت. ویقول : علم عبدی ، انه لایغفر الذنوب غیری. قوله : «وانا الی ربنا لمنقلبون» یعنی منقلبون الیه ، بالشکر وقیل منقلبون الیه فی المعاد ، مقرون بالبعث.

« وجعلواله » ، ای - اعتقدوا و اثبتواله ، « من عباده » ، یعنی الملائکة ، « جزء » ، ای : ولداً ، لان الولد بعض ابیه و جزء منه و قیل : جزء ، ای : بنتاً من قول العرب ، اجزأت المرأة اذا انثت . وهم قبائل من العرب ، قالوا : ان الله صاهر الجن فولدت له الملائکة ، تعالی الله عن ذلک و قیل الجزء ، هاهنا النصیب ، و معنی هذه الایة ، معنی قوله : - « وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث و الانعام نصیباً »

« ان الانسان لکفورمبین » ای - ان الانسان فی قوله ذلک کافرظاهر .

« ام اتخذ مما یخلق بنات » ، هذا استفهام توبیخ و انکار ، یقول اتخذربکم لنفسه البنات وهن ادون « واصفیکم» ، ای - اخلصکم » « بالبنین » و هم افضل ، هذا کقوله : - « افاصفیکم ربکم بالبنین واتخذ من الملائکة اناثاً ».

« و اذا بشر احدهم ، بما ضرب للرحمن مثلاً » ، ای - جعل له نعتاً و قیل جعل له شبهاً و ذلک ان ولد کل شیئی، شبهه ، والمعنی : اذا بشر احدهم بالبنات، « ظلّ وجهه مسوداً »، لمایعتریه من الکأبة والغم ، «وهو کظیم». مملو حزناً وغیظاً.

« اومن ینشؤ» ، قرأ **حمزة والکسائی وحفص** : ینشؤ بضم الیاء وفتح النون و تشدید الشین ، و معناه: التربیة. و قرأ الاخرون : ینشؤ ، بفتح الیاء و سکون النون و تخفیف الشیی ، ای ینبت و یکبر ، « فی الحلیة » ، فی الزینة ، یعنی النساء ، « و هو فی الخصام » ، ای - فی المخاصمة ، « غیر مبین » للحجة ، من ضعفهن و سفههن .

قال **قتاده** فی هذه الایة : قلما تکلمت امرأة فتریدان تتکلم بحجتها ، الا تکلمت بالحجة علیها. و قیل: عنی بها اوثانهم یزینونها و هی لاتتکلم ولاتبین و من فی محل النصب علی الاضمار ، مجازه اومن ینشؤ فی الحلیة ، تجعلونه بنات الله. و قیل محله الرفع علی الابتدآء و خبره مضمر ، تأویله : اومن ینشؤ فی الحلیة کمن هوضده .

و فی الایة تحلیل لبس الذهب و الحریر للنسآء و ذم تزین‌الرجال بزینةالنساء والحلیة ما یتحلی به‌الانسان و سمی‌الله عزوجل اللؤلؤ فی موضعین من‌القرآن حلیةً و یقال حلیةٌ وحلی و جمع‌الحلیة حلی و جمع‌الحلی حلی.

« و جعلوا الملائکةالذین هم عبادالرحمن » ، قرأ **ابن‌عامر** و **ابن‌کثیر** و **نافع** : عندالرحمن ، بالنون ونصب‌الدال علی‌الظرف وتصدیقه قوله: «ان‌الذین عند ربک »، و قرأ الاخرون « عبادالرحمن» جمع عبد ، و قیل جمع عابد ، « اناثاً » ، ای- و صفوهم بالتأنیث خطأً ، کما و صفوه بالولد خطأً ثم بالادون خطأ وجهلا . ومعنی ، جعلوا ، فی هذه‌الایة : و صفوا و عدوا ، کقول‌النبی (ص) حین قال له رجل : ان شاءالله و شئت فقال اجعلتنی لله نداً ، قل ما شاءالله ثم شئت . « اشهدوا خلقهم » ، یعنی : احضروا اخلقهم حین خلقوا ، کقوله: « ام‌خلقنا الملائکة اناثاً وهم شاهدون». قرأ نافع : ا أشهدو اخلقهم ، علی مالم یسم فاعله و لین‌الهمزة الثانیة بعد همزة- الاستفهام ، والمعنی: ا احضروا خلقهم ، « ستکتب شهادتهم» ، هذا تهدید ، کقوله:- « والله یکتب ما یبیتون » ، و کقوله: - « سنکتب ما قالوا» و هذا کتابةالملک‌علیهم اعمالهم،و قرء فی‌الشواذ ، سنکتب شهاداتهم . وقال **الکلبی** و **مقاتل**: لما قالوا هذه القول، سألهم‌النبی ، فقال : ما یدریکم انهم اناث ، قالوا سمعنا من آبائنا و نحن نشهد انهم لم یکذبوا . فقال‌الله تعالی : ستکتب شهادتهم و یسئلون عنها فی الاخرة .

« و قالوا لوشاء الرحمن ما عبدناهم » ، ای الملئکة و قیل الاصنام ، قالوا لوشاءالرحمن ، ما امرنا بعبادتهم ، کقولهم : « والله امرنابها » ، و کانوا یقولون ذلک علی وجه‌الاستهزآء . وقیل لم یعجل عقوبتنا علی عبادتنا ایاهاالرضاه منا بعبادتها .

قال الله تعالی : - « مالهم بذلک من‌علم » ، ای - مالهم بحقیقة ما یقولون علم ، « ان هم الا یخرصون » . ای - ماهم الا کاذبین ، فی قولهم: ان‌الله رضی عنا بعبادتها ، و قیل : ان هم الا یخرصون ، فی قولهم : ان‌الملائکة اناث وانهم بنات‌الله .

« ام آتیناهم کتاباً من قبله » ، ای - من قبل‌القرآن بان یعبدوا غیرالله «فهم به » ، ای - بذلک‌الکتاب ، «مستمسکون » آخذون عاملون و قیل‌فیه تقدیم وتأخیر ، تقدیره « اشهدوا خلقهم ام آتیناهم کتاباً فیه ان‌الملائکة اناث وانهم‌بنات‌الله.

« بل قالوا » ، ای ـ لم یقولوا ذلک عن سمع ولا عن مشاهدة ، « بل قالوا انا وجدنا آبائنا علی امة» ، ای ـ علی دین وملة وطریقة ، «وانا علی آثارهم مهتدون» . جعلوا انفسهم باتباع آبائهم مهتدین ، ای ـ قلدوا آبائهم من غیر حجة . قیل : نزلت هذا **فی الولید بن المغیرة و ابی جهل بن هشام وعتبة وشیبة** ابنی **ربیعة** من **قریش** .

« و کذلک ما ارسلنا من قبلک فی قریة من نذیر الا قال مترفوها » ، متنعموها و رؤساؤها ، « انا وجدنا آبائنا علی امة وانا علی اثارهم مقتدون » . بهم . هذا تسلیة للنبی (ص) ای ـ هذا دأب کل قوم و ان تقلیدالاباء و الکبرآء دآء قدیم .

« قل او لوجئتکم » . قرأ **ابن عامر و حفص** ، قال ، علی الخبر ، ای : قال ـ النذیر « او لوجئتکم » ، و قرأ الباقون : قل ، علی الامر ای ـ قل یا **محمد** (ص) « او لوجئتکم باهدی » ، ای : بدین اصوب ، «مما وجدتم علیه آبائکم » ، این سخن محذوف ـ الجواب است ، و معنی آنست که یا **محمد** (ص) ایشانرا گوی که تقلید پدران میکنند بکیش باطل ، که : اگر من بشما آوردم دینی راست‌تر ازآنکه پدران خویش‌را برآن یافتید ، هم برآن دین پدران خویش خواهید بود و اتباع دین من نخواهید کرد .

وجه دیگر گفته اند : « او لوجئتکم باهدی مما وجدتم علیه آبائکم» ، ما تقولون . اگر من دینی به ازآن که پدران خویش‌را برآن یافتید آورم شما چه گوئید؟ ایشان جواب دادند که : « انا بما ارسلتم به کافرون » ما بآنچه شما را بآن فرستادند نخواهیم گرویدن . قیل هذا اخبار عنهم وعمن تقدمهم من الامم ، انهم اجابوا الانبیاء بذلک حین دعوهم الی ترک التقلید ، ثم رجع الی ذکر الامم الخالیة ، فقال :

« فانتقمنا منهم » . اهلکناهم ، هلاك استیصال ، « فانظر کیف کان عاقبة ـ المکذبین » . قال **القفال** لیس هذا **لمحمد** و لا لامته .

« و اذ قال ابراهیم » ، یعنی و اذکر ، « اذقال ابراهیم لابیه و قومه اننی برآء » ای ـ بریءٌ ، « مما تعبدون » والبرائة مصدر وضع موضع النعت ، لا یثنی و لا یجمع و لایؤنث ، تقول رجل برآء و رجال برآء وامرأة برآء و نساء برآء ، فاماالبریءُ فانه یؤنث و یجمع ، یقال بریءٌ و بریؤن وبریئة و بریئات .

« الاالذی فطرنی » ، ای ـ خلقنی ، «فانه سیهدین » ، ای ـ یرشدنی لدینه .

یحتمل ان الاستثناء متصل و کان فیهم من یعبد الله، ویحتمل انه منقطع.

« وجعلها کلمة باقیة فی عقبه » ، عقب‌الرجل: ولده‌الذکور والاناث واولاد ذکورهم ولایزال فی عقب ابراهیم من یوحدالله. والکلمة هی لا، فی قولک ، لااله الاالله ، کلمة البرآئة مما دون الله ، «لعلهم یرجعون» ، الترجی **لابراهیم** ، ای ـ قال ما قال‌لقومه ، رجاء قبولهم ذلک منه. وقیل: قل : یا **محمد** مثله لقومک فانهم ولده ، لعلهم یرجعون الی‌الله و الی ملته.

« بل متعت هؤلاء و آبائهم » ، یعنی **قریشاً** و آبائهم. متعتهم فی‌الدنیا بالامهال والسلامة من‌العذاب ، لعلمی بمن یولد منهم لیؤمنون. « حتی جائهم‌الحق» ای ـ التوحید والایمان والقرآن ، « و رسول مبین » یبین لهم‌الاحکام و قیل «مبین» ظاهر بالمعجزات و هو **محمد**(ص).

« و لما جائهم الحق » ، ای ـ القرآن والمعجزة « قالوا هذا سحروانابه کافرون ».

« و قالوا لولا نزل » ، ای ـ هلّانزل ، « هذاالقرآن علی رجل من‌القریتین عظیم » ، القریتان **مکة** و **طائف** ، و عظیم **مکة** جبار **قریش** : **عتبة‌بن ربیعه** و قیل **ابوجهل** وقیل**الولیدبن‌المغیرة** ، و عظیم**الطائف** هوابن‌**عبدیالیل**(۱)**الثقفی**وقیل هو **عروةبن مسعودالثقفی** و قیل **عمروبن مسعود** و قیل **عمیربن عمروبن‌عوف** کنیته**ابومسعودالثقفی** و روی ان**الولیدبن‌المغیره** ، قال: لوکان مایقول **محمد**حقاً انزل علیّ او علی**ابی‌مسعودالثقفی** .

النوبة‌الثالثة

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

نام خداوندی نکو نام بهر نـام، ستوده بهر هنگام ، اینت خوش نظام و شیرین کلام و عزیز نام ، دل را انس است و جانرا پیغام . از دوست یادگار

۱ ـ نسخهٔ الف ابن عبد یاکیل

و برجان عاشقان سلام. آزاد آن نفس، که بیاد او یازان، وآباد آن دل، که بمهر او نازان، و شاد آنکس که در غم عشق او نالان.

آسایش صد هزار جان یکدم توست شادان‌بود آندل که‌درآن دل ،غم‌توست
دانی صنما که روشنائی دو چشم در دیدن زلف سیه پر خم توست

پیرطریقت گفت: الهی گر درعمل ،تقصیراست، آخر ایندل پردرد کجاست وگر در خدمت، فترت است آخر این مهردل بجاست، و رفعل ما تباه است ،فضل تو آشکار است، ور آب و خاك، برشد بل تا برسد، نور ازلی بجاست:

محنت همه در نهاد آب و گل ماست بیش‌ازگل‌ودل چه‌بود آن حاصل‌ماست

قوله: - «حم، والکتاب‌المبین» حا، اشارت است بحیات حق جل‌جلاله، میم اشارت است بملك او، قسم یاد میکند، میفرماید: بحیات من، بملك من، بقرآن کلام من، که عذاب نکنم کسیرا که گواهی دهد بیکتائی وبی همتائی من. من‌آن خداوندم که در دنیا پیغام و نشان خود از دشمن بازنگرفتم و ایشانرا محل خطاب خود گردانیدم، نعمت برایشان ریختم و ببدکردایشان، نعمت باز نبریدم. چگوئی مؤمن موحد که در دنیا بذات و صفات من ایمان آورد و بیکتائی و بی‌همتائی من گواهی داد، اگرچه درعمل تقصیر کرد، فردا که روز بازار و هنگام بار بود، او را از لطائف رحمت وکرائم مغفرت خودکی نومید گردانم.

فذلك قوله تعالی: - «افنضرب عنکم‌الذکر صفحاً ان کنتم قوماً مسرفین»، من لایقطع‌الیوم خطابه عمن تمادی فی عصیانه و اسرف فی اکثر شأنه، کیف یمنع غداً لطائف غفرانه وکرائم احسانه، عمن لم یقصر فی‌ایمانه، ولم یدخل خلل فی عرفانه، و ان تلطخ بعصیانه.

پیرطریقت در مناجات خویش گفته: الهی توآنی که ازبنده، ناسزا بینی، وبعقوبت، نشتابی. ازبنده کفرمیشنوی، ونعمت ازوی بازنگیری، توبت وعفو بروی عرضه میکنی، وبه پیغام وخطاب‌خود، اورا می‌بازخوانی، وگربازآید وعدهٔ مغفرت میدهی،«که ان ینتهوا یغفرلهم ما قد سلف».چون با دشمن‌بدکردارچنینی، چگویم له با دوستان نیکوکار چونی.

« و کم ارسلنامن نبی فی‌الاولین ، وما یأتیهم من نبی الا کانوا به یستهزؤن» عجب کاریست. هرجا که حدیث دوستان در گیرد ،داستان بیگانگان درآن پیوندد ، هرجا که لطافتی و کرامتی نماید ، قهری وسیاستی دربرابر آن نهد. هرجا حقیقتی‌است ، مجازی آفریده ، تا برروی حقیقت گرد میافشاند. درهرحجتی شبهتی آمیخته تارخسارهٔ حجت میخراشد.هرجا که علمی است ، جهلی‌پیش آورده‌تا با سلطان علم برمیاویزد. هرجا که توحیدیست شرکی پدید آورده تا با توحیدطریق منازعت میسپرد.بعدد هر دوستی هزار دشمن آفریده ، بعدد هر صدیقی صدهزار زندیق آورده ، هرکجا مسجدیست کلیسائی در برابر او بنا کرده ، هرکجا صومعه‌ای ، خراباتی ، هرکجا طیلسانی ، زناری ، هرکجا اقراری ، انکاری ، هر کجا عابدی ، جاهلی ، هرکجا دوستی، دشمنی ، هرکجا صادقی ، فاسقی . ازشرق تا غرب پرزینت و نعمت کرده و در هر نعمتی تعبیهٔ محنتی و بلیتی ساخته ؛من نکدالدنیا مضرةاللوزینج ومنفعة الهلیلج ، مسکین آدمی عاجز ، میان اینکار متحیر(۱) فرومانده و زهرهٔ دم زدن نه.

میکشد این جوراز آن رخان چو ماه / زهرهٔ آن نه ورا که آه کند

از آنک(۲) رویش بسان آینه است / و آه آئینه را تباه کند.

پیرطریقت گفت : آدمی را سه حالت است که وی بآن مشغولست : یا طاعت است که اورا ازآن سودمندیست ، یا معصیت است که اورا ازآن پشیمانیست، یا غفلت است ،که اورا از آن زیانکاری است ، پند نیکوتر از **قرآن** چیست؟ ناصح مهربانتر از مولی کیست؟ سرمایه فراختر از ایمان چیست؟ رابحتر از تجارت باالله چیست؟ مگر که آدمی‌را بزیان خرسندیست وبقطیعت رضا دادنی است ، و او را از مولی‌بیزاریست ، بیدار آنروز گردد که ببودیوی هرچه بود نیست.پند آنگه پذیرد که باو رسد هرچه رسید نیست. اینست صفت آنقوم که رب‌العزة گوید : « فاهلکنا اشد منهم بطشاً و مضی مثل‌الاولین » ، پیغامبران‌مارا دروغ‌زن گرفتند ، و بایشان افسوس میکردند وپند ایشان می‌نپذیرفتند ،لاجرم ایشانرا سیاست وقهرخود نمودیم ، برانداختیم واز بیخ برکندیم ، هرکه با ماکاود ، قهرما با وی تاود ، ما دادستان ازگردن‌کشانیم وکین‌خواه ازبرگشتگانیم و جواب نمای از دشمنانیم.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : حیران . ۲ ـ ظ : زانکه .

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى : - « **اهم یقسمون رحمة ربک**» ، ایشان میبخشند بخشایش خداوند تو ، «نحن قسمنا بینهم » ، ما بخش کردیم میان ایشان ، « **معیشتهم فی - الحیوة الدنیا**» ، زیش ایشان وجهان داشتن ایشان درزندگانی این جهانی ،« **ورفعنا بعضم فوق بعض درجات** » ، وبرداشتیم ایشانرا زبریکدیگر درعز و درمال، پایه ها افزونی ، « **لیتخذ بعضهم بعضاً سخریا** » تا یکدیگر را بچاکری و بندگی گیرند وزیردستی سازند ، « **ورحمة ربک خیر مما یجمعون** (۳۲)» وبهشت خداوند تو ، به است ازآنچه ایشان [از این جهان] میفراهم کنند.

« **و لولا ان یکون الناس امةً واحدة** »، واگرنه آن بودی(۱) که [ما خواستیم که]مؤمن و کافر،[درعیش این جهان]چون هم باشند ، [توانگران ودرویشان] « **لجعلنا لمن یکفر بالرحمن** » ، ما ساختیمی و کردیمی(۲) هرکس را که برحمن کافرشود،« **لبیوتهم سقفاً من فضة** » ،خانهاءایشانرا کاذی(۳)سیمین، « **و معارج علیها یظهرون** (۳۳)» و نردبانهای سیمین که بآن برمیشدندی(۴).

« **و لبیوتهم ابواباً وسرراً** » ، وخانه‌های ایشانرا ما ، درها و تختها کردیم ، «**علیها یتکؤن** (۳۴) » که برآن تکیه میزدندی.

« **وزخرفاً** » ، وآنهمه ایشانرا زرین کریمی ، « **وان کل ذلک لما متاع- الحیوة الدینا** » ، ونبودی(۵) آن مگر[بسرآمدنی] چیزاین جهانی ، « **والاخرة عند ربک للمتقین** (۳۵) » و پیروزی آن جهان بنزدیک خداوند تو ، پرهیزگاران راست .

« **و من یعش عن ذکرالرحمن** » ، و هرکه بگردد از ذکر رحمن ، « **نقیض له شیطاناً** » ، دیوی‌را فرا ، دست اوسازیم ، « **فهوله قرین** (۳۶)» تااورا دمسازمی بود.

---

۱ - نسخهٔ الف : بودید . ۲ - در نسخهٔ الف ما ساختید وکردید . ۳ - کذا ۴ - در نسخهٔ الف برمیشد ندید. ۵ - در نسخهٔ الف : و نبودید

« **وانهم لیصدونهم عن‌السبیل** »، تاآن دیو ایشانرا ازراه‌بازمیگرداند ، « **و یحسبون انهم مهتدون** (۳۷) » وایشان میپندارند که برراه راست اند .

« **حتی اذا جائنا** » ، تاآنگه که هردو آیند بما ، « **قال** »، گوید آدمی، [فرادیو] ، « **یالیت بینی و بینک** » ، کاش میان من ومیان تو ، « **بعدالمشرقین** ». چندان بودی که میان دوگوشهٔ جهان ، « **فبئس القرین**(۳۸) » بددمساز که توئی.

« **ولن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم** » ، سود ندارد شما را آنروز که ستمکارانید ، « **انکم فی العذاب مشترکون** (۳۹) » که شما در عذاب با یکدیگر انبازانید .

« **افانت تسمع الصم** » ، باش توآنی که گوش دل کردلان شنوانی ، « **اوتهدی العمی** » ، یاچشم دل نا بینادلان را راهنمائی ، « **ومن کان فی ضلال مبین**(۴۰) » یااو که درگمراهی آشکار است ، با راه آری.

« **فاما نذهبن بک** » ، اگر تو را ببریم ، « **فانا منهم منتقمون**(۴۱) » ما از ایشان کین خواهیم ستد.

« **او نرینک الذی وعدناهم** »، یا باتو نمائیم آنچه ایشانرا می وعده دهیم، « **فانا علیهم مقتدرون** (۴۲) » [اگراین کنیم یاآن]، ما برایشان‌پادشاهیم.

« **فاستمسک بالذی اوحی الیک** » ، سخت دار و دست محکم در این پیغام زن که بتو فرستادم ، « **انک علی صراط مستقیم**(۴۳) » که تو بر راه راستی.

« **وانه لذکرلک ولقومک** » ، واین قرآن تازی ودین تازی وحکم تازی و قبله تازی وعیدتازی آواو بزرگ نامی توست ، وعرب که قوم تواند ، « **وسوف تسئلون** (۴۴) » وشما را از شکر این بخواهند پرسید.

« **وسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا** » پرس ایشانرا که فرستادیم پیش‌ازتوازفرستادگان‌ما[به‌پیغام]، « **اجعلنا من دون‌الرحمن آلهة یعبدون** (۴۵) » پرس که ما فزود از رحمن ، خدایان کردیم تا پرستند هرگزازما پسند و دسترری آن بود .

« **ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا** »، فرستادیم موسی را به پیغامها و نشانه‌های

خویش ، « **الی فرعون و ملائه** » ، بفرعون و حشم او ، « **فقال انی رسول رب‌العالمین** (۴۶) » گفت من فرستادهٔ خداوند جهانیانم.

« **فلما جائهم بآیاتنا** » ، چون بایشان آمد ، بپیغامها و نشانهای ما « **اذاهم منها یضحکون**(۴۷) » ایشان از آن خنده در گرفتند.

« **و ما نریهم من آیة** »، ننمودیم ایشانرا هیچ نشانی ، « **الاهی اکبر من اختها** » ، مگر همه از یکدیگر مهتر و بهتر ، « **و اخذناهم بالعذاب** » ، و فرا گرفتیم ایشانرا بعذاب ، « **لعلهم یرجعون** (۴۸)» تا مگر بتوبه باز گردند.

« **و قالوا یا ایهاالساحر ادع لنا ربک** »، گفتند ای‌جادو،خوان خداوند خویش[مارا و خواه ازاو]« **بما عهد عندك** »، بآن عهد و پیمان که نزدیک تونهاده است ، «**اننا لمهتدون** (۴۹) »که ما برآن پیمان بخواهیم پائید وبا راه‌خواهیم‌آمد.

« **فلما کشفنا عنهم‌العذاب** »،چون بازبردیمی‌ازایشان عذاب ، « **اذاهم ینکثون** » ایشان پیمان میشکستندی(۱).

« **و نادی فرعون فی‌قومه** » ، بانگ زد فرعون درقوم‌خویش،« **قال یا قوم الیس لی ملک مصر** » ، گفت ای قوم نه مراست پادشاهی زمین مصر ، « **و هذه‌الانهار تجری من تحتی** » و ، واین جویها آنک روان زیرمن ، « **افلا تبصرون** (۵۰) ».

« **ام** » نمی بینید یا میبینید ؟ ، « **انا خیر من هذالذی هو مهین** » ، من به‌ام ازاین مرد که خواراست ،« **ولایکاد یبین** (۵۱) » و نمیتواند که سخن گشاید آسان.

« **فلولا القی علیه اسورة من ذهب**»، چرا برو،دستینهاء زرین‌نیو کندند و نیاراستند ، « **اوجاء معه‌الملائکة مقترنین** (۵۲) » یا چرا باو فرشتگان نیامدند ، دست در دست .

« **فاستخف قومه فاطاعوه** » ، سبک وبی مغز(۲) دردست‌آمد اورا قوم او ، و ایشانرا زبون گرفت ،[سبک باخودخواند ایشانرا]وتن فراوی دادند ، « **انهم**

---

۱ ـ در نسخهٔ الف : میشکستندید ۲ ـ درنسخه ج : بی مزغ

کانوا قوماً فاسقین(٥٣) » که ایشان گروهی بودند نافرمانان وبدان.

« **فلما آسفونا انتقمنا منهم** »، چون ما را بخشم آوردند، کین کشیدیم از ایشان ، « **فاغرقناهم اجمعین** (٥٤) » بآب بکشتیم ایشانرا همه.

« **فجعلناهم سلفاً** » ، ایشانرا سرگذشتی کردیم ، « **و مثلاً للآخرین** (٥٥) » و داستانی پسینانرا.

« **و لماضرب ابن مریم مثلاً** » وآنکه که پسر مریم‌را مثل زدند [واورا عیار ساختند تکذیب را] ، « **اذا قومك منه یصدون** (٥٦) » وقوم تو **قریش** از آن ، بانگ و خنده درگرفتند و از تصدیق برگشتند.

« **و قالوا ، أ آلهتنا خیر ام هو** » ، گفتند : این خدایان ما بهتر که بتان‌اند یاعیسی ، [اگر **عیسی** بآتش شاید ، بتان هم شابند] ، « **ماضربوه لك الا جدلا** » ، بعیسی مثل نزدند ترا دراین سخن مگربه‌پیکار و پیچیدن در حق ، « **بل هم قوم خصمون** » **قریش** قومی‌اند جنگین.

« **ان هو الا عبد انعمنا علیه** » ، نیست **عیسی** مگر بنده‌ای که بنواختیم اورا و نیکوئی کردیم با او ، « **و جعلناه مثلاً لبنی اسرائیل** » ، و او را عبرتی کردیم بنی **اسرائیل**را ، « **ولو نشآء لجعلنا منکم ملائکة** » ، واگرماخواستیمی(۱) هم از شما فرشتگان آفریدیمی (۲) ، « **فی الارض یخلفون** (٦٠) » که درزمین میبودندید ، یکی‌پس دیگر و جوکی پس جوکی.

« **و انه لعلم للساعة** » ، و **عیسی** آگاهی خلق است رستاخیز را ، « **فلا تمترن بها** » نگر بگمان نبید(۳)درین ، « **و اتبعونِ** » ، [وتوگوی ای **محمد**] بر پی من‌روید ، « **هذا صراط مستقیم** (٦١) » که راه راست اینست.

« **ولایصدنکم‌الشیطان** » ، و نبادا که شیطان شما را از راه برگرداند ، « **انه لکم عدو مبین** (٦٢) » که او شما را دشمنی است آشکارا.

« **و لما جاء عیسی بالبینات** » ، و آنکه که **عیسی** آمد بپیغامها ونشانهای روشن ، « **قال قدجئتکم بالحکمة** » ، گفت آوردم شما را سخن راست ، درست ،

---

۱ ـ در نسخهٔ الف: خواستید ۲ ـ در نسخهٔ الف : آفریدید . ۳ ـ در نسخهٔ ج : نباشید

« **ولابيّن لكم بعض الذى تختلفون فيه** » ، و تابیان کنم شما راچیزی ازآنچه درآن مختلف شدید(١)، « **فاتقوالله و اطيعونِ** (٦٣)» بپرهیزیدازخشم وعذاب خدا ومرا، فرمانبردار باشید.

« **انّ الله هوربى وربكم**»، الله اوست که‌خداوند من وخداوند شماست، « **فاعبدوه هذا صراطٌ مستقيم** (٦٤)» اورا پرستید که راه راست اینست.

« **فاختلف الاحزاب من بينهم** »مختلف شدند، جدا جدا گوی(٢) سپاهها از میان ترسایان ، « **فويل للذين ظلموا من عذاب يوم اليم**(٦٥)»پس ویل ایشانرا که ستم کردند برخویشتن ، از عذاب روزی درد نمای.

« **هل ينظرون الا الساعة** » ، چه چشم دارند ، مگررستاخیز را ، « **انَ تأتيهم بغتةً** » ، که بایشان‌آید نا گاه ، « **و هم لايشعرون** (٦٦)» و ایشان نمیدانند [که‌خواهد بود] .

النوبة الثانية

قوله تعالى : ـ « اهم يقسمون رحمة ربك » ، یعنی النبوة والرسالة ، قال **مقاتل** : معناه: اباید يهم مفاتيح الرسالة ، فيضعونها حيث يشاؤن ، این آیت جواب ایشانست که گفتند : «لولانزّل هذاالقرآن على رجل من القريتين عظيم » میگوید کلید رسالت و نبوت بدست ایشانست تا آنجا نهند که خود خواهند؟ . آنکه گفت : « نحن قسمنا بينهم معيشتهم ، فى الحيوة الدنيا » ، فجعلنا هذا غنياً و هذا فقيراً و هذا مالكاً و هذا مملوكاً ، فكما فضّلنا بعضهم على بعض فى الرزق كما شئنا ، كذلك اصطفينا بالرسالة من شئنا ، قسمت معیشت و رزق بندگان در دنیا با ایشان نگذاشتیم و با اختیار ایشان نیفکندیم ، که‌خود کردیم ، بعلم وحکمت خویش ، یکی توانگر ، یکی درویش ، یکی مالک ، یکی مملوك . چون قسمت معیشت و رزق باختیار ایشان نیست کرامت نبوت و رسالت اولی ترکه باختیار ایشان نبود ، حکمت اقتضاء آن کرد که در معیشت و رزق ، بعضی را بر بعضی افزونی دادیم ، چنانک خواستیم،

١ ـ در نسخه ج : شدند ٢ ـ درنسخهٔ ج : اختلاف گویان

و کسی‌را برحکم ما اعتراض نه، همچنان قومی‌را برسالت ونبوت بر گزیدیم بخواست خویش، و کسی‌را روی اعتراض نه. آنگه‌بیان کرد که تفاوت ارزاق ازبهرچیست؟ گفت: - «لیتّخذ بعضهم بعضاً سخریاً» این لام لام غرض گویند، ای - لیستخدم بعضهم بعضا، فیسخر الاغنیاء باموالهم الفقرآء بالعمل فیکون بعضهم لبعض سبب المعاش، هذا بماله وهذا بعمله، فیلتئم قوام امرالعالم، «ورحمة ربک» یعنی‌النبوة، «خیرٌمما یجمعون» من‌المال، میفرماید توانگری نبوت، به است از توانگری مال، وآنکه توانگری مال دردست شما وباختیارشما نیست، کرامت نبوت وتوانگری رسالت اولیتر که در دست شما و باختیارشما نبود، و قیل معناه: «و رحمة ربک»، عباده بالایمان والاسلام، «خیر» من‌الاموال‌التی یجمعونها، مؤمنانرا ایمان واسلام به است از خواسته دنیا که جمع میکنند، زیرا که خواستهٔ دنیا، اگر حلالست، حسابست، و اگرحرامست، عذابست، و قیل: «و رحمة ربک» یعنی‌الجنة، «خیر»، للمؤمنین، «مما یجمعون» یجمع‌الکفار من‌الاموال.

«ولولاان یکون‌الناس امّةً واحدة»، ای - لولا قضاءالله‌السابق فی‌الخلق، ان یکونوا اغنیاء وفقراء، لجعلنا الکفار کلّهم اغنیاء، لیعلموا انه‌لاقیمة للدنیا، این هم جواب ایشانست که گفتند «لولا نزل هذالقرآن علی رجل من‌القریتین عظیم» ایشان ظن چنان بردند که استحقاق نبوت و رسالت، بمال وخواستهٔ دنیاست. و تا مال‌نباشد، سزاواری نبوت نباشد.

رب‌العالمین وا ایشان نمود که این دنیا ومال دنیا محلی وقیمتی نیست، اگر نه حکم رفته و سابقهٔ ازل بودی که خلق باید که چون هم باشند بتوانگری و درویشی، ما این کافرانرا همه توانگر آفریدی وخانه‌هاء ایشان سیمین و زرین کردی، از خواری و ناچیزی دنیا.

و فی‌الخبر: لوکان الدنیا تزن عندالله جناح بعوضة ماسقی کافراً منها شربة ماء وعن **المستورد بن شدّاد** احد **بنی فهر** قال: کنت[1] فی‌الرکب الذین وقفوا مع **رسول‌الله** (ص) علی‌السخلة‌المیتة، فقال رسول‌الله: اترون هذه هانت علی اهلها

۱ - نسخهٔ ج: ما کنت. و صحیح ضبط نسخه الف است.

حين القوها، قالوا : من هوانها القوها. قال رسول‌الله : الدنيا اهون على‌الله من هذه على اهلها. وقال الحسن. معنى الاية لولا ان يكون الناس امة واحدة مجتمعين على الكفر و على اختيار الدنيا على الاخرة، « لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سقفاً من فضة » وذلك، لهوان الدنيا على الله. قرء ابن كثير و ابو عمرو سَقْفاً بفتح السين وسكون القاف على الواحد و معناه الجمع، كقوله : « فخرّ عليهم السقف من فوقهم » و قرء الاخرون سُقُفاً بضم السين والقاف على الجمع، و هى جمع السقف مثل رُهُن و رهن وقيل : هى جمع السقيف وقيل : هى جمع الجمع سقف وسقوف وسُقُف وقيل: سقيفة وسقائف وسقف،

« ومعارج » اى- مصاعد ومراقى وقُرء : معاريج وهما لغتان، واحدهما : معراج مثل مفتاح و مفاتح و مفاتيح.

« عليها يظهرون » اى- يعلون و يرتقون، يقال : ذهبت على السطح اذا علوته، قال النابغة :

بلغنا السما في مجدنا وعلونا   و انا لنرجو فوق ذلك مظهراً

اى : مصعداً، اى : جعلنا معارج من فضة عليها يعلون.

« ولبيوتهم ابواباً و سرراً من فضة عليها يتّكئون »، يجلسون وينامون.

« وزخرفاً » الزخرف فى اللغة، الزينة، قال الله عزوجل :

« حتى اذا اخذت الارض زخرفها» وقال : «زخرف القول غروراً »والمزخرف المزين والمراد به هاهنا الذهب وهو معطوف على محل « من فضة »، يعنى سقفاً من فضة وزخرف اى: ذهب. وقيل: معنى الاية : لو فعلنا ذلك بالكفار، لافتتن بهم غيرهم و توهّموا ان ذلك لفضيلة فى الكفار فيكفرون ويكونون فى الكفر امة واحدة. قوله: -

« و ان كلُّ ذلك لما متاع الحيوة الدنيا ». قرء عاصم و حمزة: لما بالتشديد بمعنى الا اى : وما كل ذلك الا متاع الحيوة الدنيا وقرء الباقون لما بالتخفيف. والوجه انَّ، ان على هذا هى المخففة من الثقيلة، و زائدة، و التقدير: و ان كل ذلك لمتاع الحيوة الدنيا، يزول و يذهب، « و الاخرة عند ربك للمتقين » اى ثواب الاخرة خير للمتقين. وقيل معناه: والجنة عند ربك للمتقين خاصة.

روى ان عمر كان يقول : لوان رجلاً هرب من رزقه لاتبعه حتى يدركه

كما ان الموت يدرك من هرب منه ، له اجل هو بالغه واثر هو و اطئه و رزق هو آكله وحتف هو قاتله ، فاتقوا الله واجملوا فی الطلب ولا يحملنّكم استبطاء شيئى من الرزق ان تطلبوه بمعصية الله فان الله عز و جل لا يُنال ما عنده الا بطاعته ولن يدرك ما عنده بمعصيته ، فاتقوا الله و اجملوا فی الطلب .

«و من يعشُ» ، ای : يعرض عن ذكر الرحمن فلم يخف عتابه ولم يرج ثوابه، تقول عشوت الی كذا ، ای :ملت اليه وعشوت عنه ، ای : ملت عنه كما تقول ، عدلت الی فلان و عدلت عنه .

و قرء **ابن عباس** : و من يعش بفتح الشين ای يعم يقال عشي يعشى عشىً اذا عمى، فهو اعشى وامراة عشواء وقيل :عن ذكر الرحمن ، ای: عن معرفته وطاعته لانه لا يذكره الا من عرفه واطاعه . و قيل يحتمل ان المراد به ، من نزل فيهم قوله : - « واذا قيل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن » نظير الاية قوله : - «الذين كانت اعينهم فی غطاءٍ عن ذكری »

«نقيّض له شيطاناً »ای - نهيئ له و نسبب له شيطاناً و نضمه اليه ونسلطه عليه « فهو له قرين » لا يفارقه يزين له العمى و يخيل اليه انه على الهدى . و قيل ذلك فی القيامة يقرن كل انسی بالشيطان الذی كان يدعوه ، قرء **يعقوب وحماد** عن **عاصم** يقيض له باليای علی ضمير الرحمن و قرء الباقون : نقيض بالنون على اخبار الله تعالی عن نفسه بالتقييض . «وانهم» يعنی **الشياطين** « ليصدونهم عن السبيل » ای : يصدون الكافرون عن الاسلام و يمنعونهم علی الهدی «و يحسبون انهم مهتدون» ای يحسب الكفار انهم علی هدی و انهم محقون فی قولهم و عملهم . « حتی اذا جائنا » قرء **اهل العراق** غير **ابی بكر** علی الواحد يعنون الكافر وقرء الاخرون جائانا علی التثنية - يعنون الكافر و قرينه جعلا فی سلسلة واحدة ، فقال الكافر لقرينه « ياليت بينی و بينك بعد المشرقين » ای : بعد مابين المشرق والمغرب فغلب اسم احدهما علی الاخر كما يقال للشمس و القمر ، القمران **ولابی بكر وعمر العمران** ، « فبئس القرين » كنت فی الدنيا وقيل « بئس القرين» انت فی النار قال **ابو سعيد الخدری** اذا بعث الكفار، زوّج كل واحد منهم بقرينه من الشياطين فلا يفارقه حتی يصير الی النار « ولن ينفعكم اليوم

اذ ظلمتم»اشر کتم فی‌الدنیا«انکم فی العذاب مشتر کون»ای ـ لن ینفعکم الیوم اشترا ککم فی‌العذاب ، این سخن جواب آنکس است که بدی میکند ومیگوید که این نه همه من میکنم که دیگران نیز می کنند، یعنی که اشتراك درعذاب، شمارا سودندارد ودرعذاب تخفیف نیارد که در دوزخ ، تأسی و تسلی بیکدیگر نبود ، هر کسی بخود مشغول بود و درعذاب خود گرفتار .

و قال **مقاتل** معناه لن ینفعکم الاعتذار والندم الیوم لانکم انتم وقرناؤ کم مشتر کون الیوم فی‌العذاب کما کنتم فی‌الدنیا مشتر کین فی‌الکفر ، عذر و پشیمانی امروز شما را سود ندارد که شما امروز باقرناء خویش درعذاب مشترك خواهید بود، چنانکه در دنیا در کفر مشترك بودید .

« افانت تسمع الصم اوتهدی العمی ومن کان فی ضلال مبین» . هذا خطاب للنبی (ص) ای ـ لا یضیق صدرك فان من سبق علم الله بکفره لا یسمع ولا یهتدی .«فاما نذهبن بک» بان نمیتک قبل ان نعذبهم ، «فانا منهم منتقمون » بالقتل بعدك .

« او نرینک» فی حیوتک « الذی وعدناهم من العذاب فانّا علیهم مقتدرون» متی شئنا عذبناهم واراد به مشر کی **مکة** انتقم منهم **یوم بدر** .هذا قول اکثر المفسرین وقال **الحسن وقتاده** عنی به اهل الاسلام من امّة **محمد**،وقد کان بعد **النبی** نقمة شدیدة فی امته ، فاکرم الله نبیه وذهب به ولم یرفی امته الا الذی تقرعینه به وابقی النقمة بعده . و روی ان النبی اُری مایصیب امته بعده فماروئی ضاحکاً متبسماً حتی قبضه الله .

« فاستمسک بالذی اوحی الیک» ای ـ تمسک بالقرآن و اتله حق تلاوته و امتثل او امره ، و اجتنب نواهیه ، « انک علی صراط مستقیم » ای ـ علی الدین الذی لاعوج له و «انه» یعنی قرآن«لذکرلک » ای شرف لک ولقومک **قریش** ،نظیره : « لقد انزلنا الیکم کتاباً فیه ذکرکم » ای شرفکم « وسوف تسئلون » عن حقه و اداء شکره .

روی **الضحاك عن ابن عباس**: ان **النبی** (ص)اذاسئل:لمن هذا الامر بعدك لم یخبر بشیء حتی نزلت هذه الایة و کان بعد ذلک اذا(۱)قال: **لقریش** . وعن **ابن عمر** قال

۱ ـ در هردونسخه چنین است و ظ در اصل چنین بوده : اذا سئل قال لقریش .

قال **رسول‌الله** لایزال هذاالامر فی **قریش** مابقی اثنان. وقال ان هذا الامر فی **قریش** لا یعادیهم احد الا اکبّه‌الله علی وجهه ما اقامواالدین وقال (ص) من یرد هوان **قریش** اهانه‌الله. و قال **مجاهد** : القوم هم **العرب فالقرآن** لهم‌شرف اذ نزل بلغتهم‌ثم‌یختص بذلک الشرف، الاخص فالاخص من**العرب** حتی یکون الاکثر **لقریش ولبنی‌هاشم**. وعن**ابی بردة** قال قال**رسول‌الله** الامراء من **قریش** لی علیهم حق ولهم علیکم حق ماحکموا، فعدلوا. واسترحموا، فرحموا. وعاهدوا، فوفوا، فمن‌لم‌یفعل ذلک، فعلیه لعنةالله والملائکة والناس اجمعین.

«وسئل من‌ارسلنا من‌قبلک من رسلنا»، لهذاالکلام وجهان، احدهما **ان الله** عزوجل جمع رسله لیلة اسری برسوله فی مسجد بیت المقدس فاذّن **جبرئیل** ثم اقام وقال یامحمد: تقدم فصل بهم فتقدم وصلی بهم فلمافرغ من الصلوة **قال له جبرئیل** «سل» یامحمد «من‌ارسلنا من قبلک من رسلنا اجعلنا من‌دون الرحمن آلهة‌یعبدون» فقال **رسول‌الله** (ص) لا اسئل قد اکتفیت و هذاقول **الزهری و سعید بن جبیر و ابن زید** قالوا: جمع له الرسل لیلة اسری به و اُمران یسئلهم فلم یشکّ و لم یسئل وهذه الایة عدّت مکیة لان **رسول‌الله** (ص) لم یکن هاجراً لیلتئذ بعد وکل مانزل من **القرآن** بعد مهاجرة **رسول‌الله بمکة** فی‌عمرة القضاء و فی‌الفتح فی‌اسفاره. فانه یعد مدنیّةً والوجه‌الثانی: وسئل من‌ارسلنا الیهم من‌قبلک رسولاً من رسلنا، یعنی سل مؤمنی اهل الکتاب الذین ارسلنا الیهم الانبیاء هل جائتهم الرسل الا بالتوحید والمراد بالسئوال، التقریر لمشرکی**قریش** انه لم‌یأت رسول ولاکتاب‌بعبادة غیر**الله** عز وجل.

«ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا الی‌فرعون وملائه **فقال** انی‌رسول رب‌العالمین» آیاته العصاء و الیدالبیضاء «فلما جائهم بآیاتنا اذاهم منها **یضحکون**» استهزؤا بها و قالوا انها سحر و تخییل و هذا تسلیة **للنبی** (ص) «و ما نریهم آیة الاهی اکبر من اختها» این آنستکه پارسیان گویند که همه از یکدیگر نیکوتر، همه از یکدیگر بهتر و مهتر، اکبر من اختها ای - قریبها و صاحبتها التی کانت قبلها «و اخذناهم بالعذاب» یعنی بالسنین ونقص من الثمرات و الطوفان والجراد والقمل

و الضفادع والدم والطمس فكانت هذه دلالات لموسى و عـذاباً لهم و كانت كل واحدة اكبرمن التى قبلها « لعلهم يرجعون » عن كفر هم «وقالوا» **لموسى** لماعاينوا العذاب ، «ياايهاالساحر» ياايهاالعالم‌الكامل الحاذق و انما قالواهذا توقيراً وتعظيماً له لان‌السحر عندهم كان علماً عظيما وصفة ممدوحة « اُدع لنا ربك بما عهد عندك » اى ـ بما اخبرتنا عن عهده اليك ، انّا ان آمنّا كشف عنا العذاب فسله بكشف العذاب عنا « اننا لمهتدون » مؤمنون ، فدعا **موسى** فكشف عنهم العذاب فلم يؤمنوا فذالك قوله عزوجل:« فلما كشفنا عنهم العذاب اذا هم ينكثون » اى ينقضون عهدهم ويصرّون على كفرهم .

« و نادى فرعون فى قومه » چون **موسى** دعـا كرد و رب العزة بدعـاء وى عذاب از **قبطيان** باز برد ، **فرعون** ترسيد كه ايشان **بموسى** ايمان آرندهمه را جمع كرد و ملك خود و قوت خود فرا يـاد ايشان داد و ضعف **موسى** فرا نمود تانپندارند كه كشف عذاب بدعاء **موسى** بود كه اگر بدعاء وى بودى و او بدعوى صادق بودى ، ملك وى را بودى و دعاء ازبهرخود كردى تاآن لثغة كه برزبان وى است زائل گشتى، گفت:« اليس لى ملك مصر وهذه الانهار تجرى من تحتى » نه ملك زمين **مصر** مرا است و اينك جويهاى **نيل** زيرقصرمن و دربوستان ورزان من ميرود بفرمان من ، وآن جويهاى **نيل** سيصد و شصت بودند ، اصل آن ومعظم آن چهارند :

يكى نهر **ملك** ، ديگرى نهر **طولون** سوم نهر **دمياط** ، چهارم **طنيس** « افلاتبصرون ام » سخن اينجا تمام است يعنى افلا تبصرون ام تبصرون ، نمى‌بينيد يامى‌بينيد آنكه گفت : « انا خير من هذا الذى هو مهين » و قيل معناه افلا تبصرون شدة ملكى و عجز **موسى** . ثم قال : ام انا خيرٌ بل انـا خير من هذ الذى هومهين اى : فقير لاحشم معه «ولايكاديُبين »اى ـ لايكاد يفصح بكلامه للثغةالتى فى‌لسانه، كان **موسى**(ع) بليغاً فصيحاً و كانت عليه حلاوة و مهابة و ملاحة غير ان لسانه كانت به عقدة فلما قال : « و احلل عقدة من لسانى » قيل لـه « اوتيت سئولك » فبقيت منها لثغة . **فرعون** خود را فضل نهاد بر**موسى** و گفت طاعت من اوليتر

که مرا ملك است و فرمان وحشم من برم، ازاین **موسی** حقیر ضعیف و درویش که او را نه حشم است ونه مال ونه معیشت که بدان زیش کند و نه فصاحتی که بیان سخن کند.

«فلولا القی علیه» ان کان صادقاً «اساورة من ذهب» جمع‌الاسورة و هی جمع‌الجمع قرء **حفص** و **یعقوب** اسورة وهی جمع سوار قال **مجاهد** «کانوا اذا سوّدوا رجلاً سوروه‌بسوار وطوقوه بطوق من‌ذهب یکون ذلک دلالة لسیادته وعلامةلر یاسته فقال **فرعون** هلّا القی رب **موسی** علیه اسورة من‌ذهب ان کان سیداً یجب طاعته «اوجاء معه الملئکة مقترنین» متتابعین یقارن بعضهم بعضا یشهدون له بصدقه ویعینونه علی امره قال‌الله تعالی «واستخف قومه فاطاعوه»، ای استخف **فرعون قومه القبط** یعنی وجدهم جهالاً واستخف عقولهم وقیل طلب منهم‌الخفة فی‌الطاعة وهی‌الاسراع الیها فاطاعوه یقال‌اخف الی کذااى اسرع اليه واستخفه غيره دعاه الی‌ذالک، ای: واستخفهم بهذاالکلام المزحزف«فاطاعوه انهم کانوا قوماً فاسقین» خارجین عن دین‌الله.

«فلما آسفونا» ای اغضبونا والاسف‌اشدالغضب، «انتقمنا منهم»، ای‌احللنا بهم النقمة والعذاب «فاغرقناهم اجمعین».

«فجعلناهم سلفاً» قرأ **حمزة و الکسائی** سلفا بضم‌السین واللام جمع سلیف‌من سلف ای تقدم وقرأ الباقون سلفا بفتح السین و اللام علی جمع السالف مثل حارس وحرس‌وخادم‌وخدم وراصدورصدو هم‌الماضون المتقدمون من‌الامم، و المعنی، جعلناهم متقدمین لیتعظ بهم‌الاخرون «ومثلاً للاخرین» ای‌عبرة وعظة. وقیل سلفا لکفارهذه الامة الی‌النار ای مقدمة کفار هذه الامة الی النار «و مثلاً للاخرین» ای یضرب بهم‌الامثال فیما بینهم.

«ولما ضرب‌ابن‌مریم‌مثلاً» مفسران اندرین آیت‌مختلف‌القول‌اندبرسه گروه: قومی گفتند الضارب للمثل **عبدالله بن الزبعری** کان من مردة **قریش** قبل ان یسلم این مثل **عبدالله الزبعری** زد که آمد **برسول خدا** صلوات الله وسلامه علیه گفت تو میگوئی انکم وماتعبدون من‌دون‌الله حصب جهنم شما وهرچه فرود از **الله** می‌پرستید (**عیسی**) هیزم دوزخ است و تو میگوئی **عیسی** برادر منست و پیغامبر خدای. چون

وی‌چنین گفت ، **مصطفی** صلی‌الله‌والسلام(ص)خاموش گشت‌منتظروحی تاازحق‌جواب چه آید **عبدالله الز بعری** گفت **خصمته** و **اللات** و **العزی** ، **قریش** که حاضربودند دست زدند وخنده در گرفتند وازتصدیق بر گشتند . اینست که **رب‌العالمین** فرمود « اذا قومک » یعنی **قریشاً** « منه یصدون » ای یضجون و یصیحون و یضحکون و قیل یعرضون عن‌القرآن وعن‌التصدیق .

« وقالواءَ آلهتنا خیر ام هو » گفتند این خدایان ما بهتر یا **عیسی** اگر **عیسی** بآتش شاید بتان ، هم شاید . قول دوم آنست که این مثل مشرکان زدند ایشان که ملائکه را دختران گفتند یعنی اذا جازان یکون **عیسی** ابن‌الله ، جازان تکون الملئکة بنات‌الله . باین‌قول ،«اذا قومک منه یصدون» مؤمنان‌اند که این‌سخن برایشان صعب آمد از آن بر گشتند و دیگران را ازآن بر گردانیدند قال **قتادة**: یصدون ای یخرجون وقال **القرظی** :یضجرون . قول سوم آنست که‌الضارب للمثل هوالله عزوجل این مثل آنست که‌الله زددرقرآن که «انّ مثل **عیسی عندالله** کمثل **آدم**» . مثل **عیسی** بنزدیک **الله** چون مثل **آدم** است **آدم** را بیافرید ازخاک‌بی‌پدر وبی مادر، **عیسی** را بیافرید از باد بی‌پدر . در تخلیف بنزدیک الله درقدرت اوهردو یکی‌اند . چون این آیت فرو آمد کافران گفتند **محمد** می‌خواهد که ما او را خدای خوانیم و او را پرستیم چنانک ترسایان **عیسی** راپرستیدند: باین قول «اذا قومک منه یصدون»مشرکان **قریش** اند که ازضرب مثل برمیکشتند ومی‌خندیدند «و قالواءَآلهتنا خیر ام هو»، یعنون **محمداً** خدایان ما به‌اندپرستیدن‌را یا **محمد** یعنی که خدایان خود فرونگذاریم و اورا پرستیم، «یصدون »بضم‌صاد قرائت **نافع** و **ابن عامر** و **کسائی** است و باقی بکسر صاد خوانند همالغتان مثل یعرُشون ویعرشون «ماضربوه لک الاجدلاً» ای انهم قد علموا انک لاتریدمنهم ان ینزلوک منزلة المسیح وماقالوا هذا القول الاّجدلا» ای خصومة بالباطل وعلی‌القول الاول‌ماضربوا هذاالمثل لک الاجدلا بالباطل لانهم علموا ان المراد من قوله «انکم و ماتعبدون من‌دون‌الله حصب جهنم» هؤلاءالاصنام دون **عیسی** (ع) «بل هم قوم خصمون »حاذقون‌فی‌الخصومه . عن **ابی امامة** قال‌قال رسول‌الله (ص) ماضل قوم بعد هدی کانوا علیه، الااوتوا الجدل ثم‌قرأ«ما ضربوه لک الاجدلاً»

بل هم قوم خصمون» ثم ذکر **عیسی** علیه السلام فقال:

«ان هوالاعبد انعمنا علیه» بالتقوی «وجعلناه مثلاً» ای آیة و عبرة **لبنی اسرائیل** یعرفون قدرة الله علی ما یشاء حیث خلقه من غیراب «و لونشاء لجعلنا منکم ملائکة» ای لونشاء لاهلکناکم وجعلنا بدلکم و مکانکم ملائکة «فی‌الارض یخلفون» یکونون خلفاء منکم یعمرون الارض ویعبدونی و یطیعونی. وقیل یخلفون ای یخلف بعضهم بعضاً وقیل معنی‌الایة: لونشاء لجعلنا من‌الانس ملائکةو ان لم تجر العادة کما خلقنا **عیسی** من‌غیر اب وانه لعلم للساعه ای ان **عیسی** نزوله‌من اشراط الساعة یُعلم بنزوله، قربها وثبوتها وقیل ان **عیسی** کان یحیی الموتی‌فعُلم‌به الساعة والبعث و قراء **ابن عباس** و **ابوهریرة** و انه لعَلَمٌ للساعة بفتح‌العین و اللام ای علامة و امارةٌ للساعة «فلاتمترن‌بها» یعنی اذ انزل فلاتشکن فی قیامها .یقولها **لقریش** قال **النبی** صلی‌الله علیه واله سلم لیوشکن‌ان ینزل فیکم **ابن مریم** حکما عدلاً یکسر الصلیب و یقتل الخنزیر و یضع الجزیة و یهلک فی زمانه الملک کلها، الا الاسلام. ویروی انه ینزل علی‌ثنیة **بالارض المقدسة** یقال لها **افیق** و علیه ممصران یعنی‌ثوبین مصبوغین بالصفرة وشعرراسه دهین وبیده حربة یقتل بهاالدجال فیاتی‌**بیت‌المقدس** والناس فی‌صلوة العصر و الامام یؤمّ بهم فیتاخرالامام فیتقدمه**عیسی** ویصلی‌خلفه علی شریعة **محمد** (ص) ثم یقتل الخنازیرو یکسر الصلیب ویخرب‌البیع والکنانس و یقتل **النصاری** الاّمن آمن به . و قال **الحسن** و جماعة و انه یعنی و ان **القرآن** لعلم للساعة یعلمکم قیامها ویخبرکم‌باحوالها واهوالها «فلاتمترن بها» ای لاتشکن فیها قال **ابن‌عباس** ای لا تکذبوابها «و اتبعونی» القول هاهنا مضمر ای قل یا **محمد** اتبعونی علی‌التوحید «هذا صراط مستقیم» ای هذا دین قیم و **قال‌الحسن** هذا**القرآن** صراطه الی‌الجنة مستقیم.

«ولایصدنّکم‌الشیطان» عن‌الایمان بالساعةو**القرآن** «انه‌لکم عدو مبین» ظاهرالعداوة «و لما جاء عیسی بالبینات» ای بالحجج و المعجزات «قال قد جئتکم بالحکمة» ای‌بالنبوة وقیل **بالانجیل**«ولابیّن لکم بعض‌الذی تختلفون فیه» من احکام **التوریة** قال **قتاده** یعنی اختلاف الفرق‌الذین تحزبوا علی امر **عیسی** و قیل: لابین

لکم ما کان بینکم من الاختلاف فی الدین قال. **الزجّاج** الذی جاء به **عیسی** فی **الانجیل** انما هو بعض الذی اختلفوا فیه و بین لهم فی غیر **الانجیل** ما احتا جوا الیه« فاتقوا الله و اطیعونِ ان الله هو ربی و ربکم» خالقی ورازقی و انا عبد مخلوق محتاج الی الرزق «فاعبدونِ هذا صراط مستقیم، فاختلف الاحزاب من بینهم »ای فیمابینهم و هم احزاب **النصاری** تحزبوا فی **عیسی** ثلث فرق **الملکائیة و النسطوریة و الیعقوبیة** « فویل للذین ظلموا » ای قالوا فی **عیسی** ما کفروا به «من عذاب یوم الیم» العذاب.

« هل ینظرون » ای ینتظرون « الا الساعة » یعنی انها تاتیهم لا محالة، فکانهم ینتظرونها، یعنی القاعدین عن الایمان « ان تأتیهم بغتةً » **فجأةً** « و هم لایشعرون » بمجیئها.

النوبة الثالثة

قوله: «اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا »**صنادید قریش** ازسرسبکباری و طیش میگفتند که از همه عالم کلاه نبوت و افسر رسالت بر یتیم **بوطالب** نهادند اگر این حدیث راست بودی و این پیغام درست، پیغام رسان **ولید مغیره** بودی سرور **قریش** وعظیم **مکه**، یا **بومسعود ثقفی** سید **ثقیف** وعظیم **طائف**. ایشان چنین میگویند و منادی عزت ندا میکند که « نحن قسمنا » ما آنرا که نخواهیم در مفازهٔ تحیر همی رانیم و آنرا که خواهیم بسلسلهٔ لطف بدرگاه میکشیم، یکی را بهر لحظه در منازل درجات بدست ترقی جلوهٔ میکنیم و آنرا که نخواهیم هر ساعتی سرنگونتر همی‌داریم. « نحن قسمنا » قسمت ما چنین است و حکم ما اینست.

شهریست بزرگ و من بدودرمیرم　　　تا خود زنم و خود کشم و خود گیرم

فرمان آمد: که ای **جبرئیل** بآن روضهٔ رضارو و **رخش** فضل را بر گستوان عنایت، برنه، **یتیم بوطالب**را بحضرت آر، عنان **براق** دولت اودرشاخ **سدرة** بند، ما میخواهیم که ازخزانهٔ غیب، اورا خلعتها روان کنیم، گفتند جلوه گری فرزند باعلی علیین وخواری مادراسفل السافلین چیست؟ خطاب آمد که: « نحن قسمنا» برقسمت ما اعتراض نیست و کس را روی سؤال نیست « لایُسئل عما یفعل و هم یُسئلون »

نوح پیغامبر بدرجات علی، جنات‌مأوی ،میان‌نعیم وفوزمقیم شادان ونازان وجگر گوشهٔ نوح در درکات سفلی میان آتش عقوبت و خطیئهٔ سوزان و گدازان چیست؟ « نحن قسمنا » قسمت الهی را مردّ نیست و حکمی که در ازل کرد آنرا تغییر و تبدیل نیست. « ما یُبدل‌القول لدیّ ». **ابلیس** مهجوررا ازآتش بیافرید ودر **سدرهٔ منتهی** او را جای داد و مقربان حضرت بطالب علمی بروی فرستاد و صدهزار سال او را برمقام خدمت بداشت آنگه زنار لعنت برمیان او بست ، **آدم** خاکی را ازخاك‌تیره برکشید و نا کرده خدمت، تاج کرامت و اصطفاه برفرق وی نهاد ،گفتند این عز ومنقبت **آدم** ازکجا و آن ذل و نومیدی **ابلیس**چرا ،**گفت** « نحن قسمنا » برقسمت ما چون و چرا نیست و هرکه چون و چرا گوید ٬ ۱۰ بر درگاه ما بار نیست . او جل جلاله چون ازکسی اعراض کرد جراحتی است که هیچ علاج نپذیردوچون برکسی اقبال کرد از خاك خانهٔ او همهٔ گدایان عالم توانگر گردند.

توانگران دوگروهند : توانگران مال وتوانگران حال . توانگران مال بمال مینازند و توانگران حال با « نحن قسمنا »میسازند و اگر ازاین باریکترخواهی توانگران حال دوگروهند : گروهی‌را دیده برقسمت قسام آمد ، بهرچه یافتند رضا دادند و قانع گشتند ،گروهی دیده بر « نحن » آمد « قسمنا » ندیدند از شهود قسام نپرداختند ، هردوکون برایشان جلوه کردند درآن‌نیاویختند ، برسنت **سیدالمرسلین و خاتم‌النبیین** راست رفتند وبر سیرت وی‌که « مازادالبصر وما طغی » ، پی بردند لاجرم امروز مفتاح در رشاد گشتند و مصباح سرای سداد وفردا ایشانرا آن ساختند که : لاعین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر. **بوبکر رضی** شیخ **شام** وقتی در بادیه‌ای بود بتجرید و در**الله** زارید و گفت : الهی از آن حقیقت خرد که مرا دادی بهرهٔ من بر دل من چیزی آشکارا کن تا جان من بیاساید ، دری از آن حقایق قربت بروی گشادند زاری بوی افتاد نزدیک بود که تباه گشتید . **گفت** : الهی‌بپوش که من طاقت آن ندارم ، آنرا بپوشیدند **شیخ‌الاسلام انصاری** گفت نهان: کردن غیب و پوشیدن حقایق آن از **الله** تعالی رحمت است که آن در این جهان نگنجد. هرچه از آن آشکارا شود یا آن بود که آنکس را در وقت ببرند ، یا عقل

وی طاقت آن ندارد ، احوال و رسوم وی متغیر شود غیب و حقیقت نهان به تـا در سرای غیب و حقیقت برسر آن شوی، که این دنیا سرای بهانه است وزندان اندوه تا روزی که این مدت بسرآید و این قوت مقدر خورده آید و در غیب باز شود .

ای درویش، بس نماند که این شب محنت بسر آید واین قوت مقدر خورده آید ودر حقایق وغیب باز شود. ای درویش، بس نماند که این شب محنت بسر آید و صبح کرامت از مشرق قربت برآید، اشخاص پیروزی بدرآید ، ظلمتُ فرقت را نور وصلت با برآید ،گیر چنانکه تو خواهی چنان برآید. بس نماند که آنچه خبر است عیان شود ، آرزوها نقد و زیادت بیکران شود. دست علایق از دامن حقایق رهان شود ، قصهٔ آب و گل نهان شود و دوست ازلی عیان شود ، دیده و دل و جان هرسه بدو نگران شود. « من یعش عن ذکرالرحمن نقّیض له شیطاناً فهو له قرین » من لم یعرف قدرالخلوة مع‌الله فحآد عن ذکره واخلد الی خواطره‌الردیئة، قیض‌الله له من یشغله عن‌الله. هر که قدر خلوت باحق نداند ازذکر او بازماند و هر که ازذکر او بازماند ، حلاوت ایمان ازکجا یابد. لاجرم بجای ذکر **رحمن** وساوس **شیطان** نشیند و هواجس نفس بیند و هر که برپی **شیطان** رود و هواء نفس پرستد قدر ذکر**الله** چه داند و از درد دین چه خبز دارد ، **بلال** سوخته باید و **سلمان** ریخته و **معاذ** کوفته تا حدیث درد دین و انس ذکر، با تو بگویند.

از این مشتی ریاست جوی رعنا هیچ نکشاید
مسلمانی زسلمان جوی و درد دین زبو دردا

اگر **بلال است** از تیمارمسلمانی بیمارونحیف گشته ، و **رمعاذ** است سراپردهٔ عشق درصحرای درد نایافت، زده که : تعالوا نؤمن ساعةً . ، ور**سلمان** است جان ودل خویش غریب وار از اندوه دین و درد اسلام بگداخته سر در سرّ خود گم کرده ، از وله و تحیر بدان جای رسیده که بدر**مسجد رسول** (ص) برگذشت از خود چنان بیخود گشته و درمذکورچنان مستغرق شده که سلام بر**رسول** فراموش کرد ، جلال وعظمت مرسل بجان و دل وی چنان تاختن آورده که جای سلامی بررسول نگذاشته .
مصراع: یعلم الله گر همی دانم نگارا شب ز روز.

چون بر گذشت و سلام نکرد **مصطفی** (ص) تیز دروی نگریست دل ویرا دید ، چون کشتی دربحر غیب افکنده ، باد جلال ازمهب تجلی خاسته ، کشتی‌بشکسته و **سلمان** سر گشته. زبان سلمان بزیارت دل رفته ، دل درجان آویخته ، جان درحق گریخته. **مصطفی** (ص) دانست که سلمان از خود رهاشده ومرغش از روزن دل بعالم ملکوت پرواز کرده. ای جوانمرد ، کار آن مرغ دارد. قفس که دراومرغ نبود بچه شاید. گفته اند قفس ، قالب است و امانت مرغ ، پراو عشق ، پرواز او ارادت ، افق اوغیب ، منزل او درد ، استقبال از راه اتیته هرولة . هر گه که این مرغ امانت از این قفس بشریت بر افق غیب پرواز کند ، کر و بیان عالم قدس دستها بدیدهٔ خویش باز نهند ، تا برق این جمال دیده های ایشان نرباید. **مصطفی** (ص) هرچند که از احوال **سلمان** باخبربود غیرتی برصحرای سینهٔ وی گذر کرد گفت : **ای سلمان** می بر گذری و سلام می‌نکنی ، **سلمان** جواب نداد ، **رسول** فرمود ای **سلمان** آخر نه من راهت نمودم نه بشفاعت من همی امید داری ، **سلمان**هم جواب نداد ، سرّ**سلمان** آن ساعت درالله زارید که الهی یا زبانی بازده تا جواب دهم یا جوابی از بهر من بازده. **جبرئیل** آن ساعت از هواء قدرت بشتاب درآمد **رسول** فرمود : ای **جبرئیل** امروز بشتاب‌آمدی ، گفت آری که **سلمان** درغرقاب است. **ای محمد** الله ترا سلام میکند میفرماید که با **سلمان** میگوئی نه راهت من‌نمودم؟ ترا راه که‌نمود ؟ میگوئی نه امید بشفاعت من داری ؟ در کل عالم کرازهرهٔ شفاعت بود تا دستوری‌من نباشد؟ ای **محمد** تو بر طور نبودی آنروز کـه ما نداکردیم آن ذرهٔ **سلمان** در میان ذره‌ها متواری ، خیمهٔ عشق برصحرا زد وغیرت ارنی استقبال کرد ،که یا **موسی** تو پنداری که دراین مملکت ، عاشق خود توئی ، درنگر باین‌خاك طور ، تا در زیر هرذره‌ای ، عاشقی بینی ایستاده ومیگوید : ارنی ارنی ، **قال النبی** (ص) : من اراد ان ینظر الی عبد نوّرالله قلبه ، فلینظر الی **سلمان**.

۲ - النوبة الاولی

« الاخلاّء یومئذ بعضهم لبعض عدوٌ » ، دوستان همه‌آنروز یکدیگررا

دشمن باشند ، « **الّا المتقین** (۶۷) » مگر [گرویدگان] پرهیزندگان [ازشرك] .

« **یاعبادِ** » [ایشانرا گویند]: ای‌بندگان من ، « **لاخوفٌ علیکم الیوم ولا انتم تحزنون** (۶۸) » برشما نه بیم است امروز ونه اندوه .

« **الذین امنوا بآیاتنا وکانوا مسلمین** (۶۹) » ای ایشان که بگرویدند ومسلمانان بودند. « **ادخلوا الجنة** » در روید دربهشت ، « **انتم و ازواجکم** » شما و جفتان شما ، « **تُحبرون** (۷۰) » شما را شادان میدارند .

« **یُطاف علیهم** » بر [سرهای] ایشان میگردانند، « **بصحاف من ذهبٍ و اکوابٍ** »، کاسهای زرین وآبدستهاء زرین ، « **وفیها ماتشتهیه** (۱) **الانفس** » ، ودرآن بهشت است هرچه دلها خواهد ، « **و تلذ الاعین** » ، وچشمها را خوش‌آید ، « **و انتم فیها خالدون** (۷۱) » و شما درآن جاویدان.

« **وتلك الجنة** » و آن بهشت آنست « **التی اورثتموها** » که شما را میراث دادند [ازناگرویدگان] ، « **بما کنتم تعملون** (۷۲) » بآنچه میکردید [در دار دنیا از نیکوئی] .

« **لکم فیها فاکهةٌ کثیرةٌ** » شما راست در آن ، میوه‌های فراوان ، « **منها تأکلون** (۷۳) » ازآن میخورید .

« **ان المجرمین فی عذاب جهنم خالدون** (۷۴) » ناگرویدگان در عذاب دوزخ جاویدان اند.

« **لایفتّر عنهم** » ، هیچ کم نکنند وسست از ایشان عذاب آن ، « **وهم فیه مبلسون** (۷۵) » و ایشان درآن عذاب اند فرومانده بیچاره ونومید وخوار .

« **وماظلمناهم** » وبرایشان‌ستم نکردیم، « **ولکن کانوا هم الظالمین** (۷۶) » لکن ایشان ستمکاران بودند [برخود] .

« **ونادوا یامالكُ** » باوازخوانند خازن دوزخ را **مالک** وگویند ، **لِیقض علینا ربک** » ، [ازخداوند خویش‌خواه] تا مرگ راند برما، « **قال انکم ماکثون** (۷۷) » **مالک** ایشانر جواب دهد که‌ایدر خواهید بود.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : تشتهی .

« **لقدجئناکم بالحق** » پیغام راست آوردیم بشما دردنیا ، «**ولکن اکثرکم للحق کارهون**(۷۸) » لکن بیشتر شما سخن راست را دشوار دار بودید وناخواه.

« **ام ابرموا امرآ** » یا ایشان کاری محکم [در مکربا رسول ما] میسازند فراهم ، « **فانا مبرمون**(۷۹) » ما نیز کاری محکم میسازیم فراهم.

« **ام یحسبون انّا لانسمع سرهم و نجویهم** » یا می‌پندارند که ما نمی‌شنویم نهان ایشان دردلها ، وراز ایشان درزبانها ، «**بلی**» ، آری [میشنویم] ، « **ورسلنا لدیهم یکتبون** (۸۰) » و فرستادگان ما بنزدیک ایشان ، [کرد و گفت ایشان] می‌نویسند.

« **قل ان کان للرحمن ولد** » ، گوی (۱) اگر رحمن را فرزند بودی ، « **فانا اول العابدین**(۸۱) » من پیشین کسی بودمی که ننگ داشتمی از پرستش او.

« **سبحان رب السموات والارض رب العرش** » ، پاکی و بی عیبی خداوند آسمان وزمین را خداوند عرش ، « **عما یصفون** (۸۲) » ازآن صفتها [که آن دروغ زنان میگویند او را].

« **فذرهم یخوضوا** » ، گذار ایشانرا تا همان نابکار میکنند و میگویند « **ویلعبوا** » وببازی‌میزیند ، « **حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون** (۸۳) » تاآنگاه که بآنروز رسند که ایشانرا می وعده دهند.

« **وهوالذی فی السماء الهٌ** » ، اوست که در آسمان خدا اوست ، « **وفی الارض الهٌ** » و درزمین خدا، هم اوست ، « **و هوالحکیم العلیم** » (۸۴) » واوست آن راست کار راست دانش.

« **تبارك الذی له ملک السمواتِ و الارضِ** » و برتر است و پاکتر وبزرگوارتر آن خدای که اوراست پادشاهی هفت آسمان وهفت زمین « **ومابینهما** » وهرچه میان آن هردو ، « **وعنده علم الساعة** » و بنزدیک اوست روز رستاخیز ، « **و الیه تُرجعون**(۸۵) » وهمهٔ آفریده را با او خواهند برد.

« **ولا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة** » و نه پادشاهند ایشان

---

۱ ـ درنسخهٔ ج : مگر

که بخدای میخوانند ایشانرا فرود از او برشفاعت ایشانرا ، « **الا من شهد بالحق وهم یعلمون** (٨٦) » مگر کسی که گواهی‌دهد براستی[که الله یکی]وبدل میداند. « **و لئن سئلتهم من خلقهم** » ، و اگر پرسی ایشانرا ، که آفرید ایشانرا ؟ ، « **لَیَقولُنَّ الله** » ، ناچار گویند که **الله**. « **فانی یؤفکون** (٨٧) » پس ایشانرا ازحق چون برمیگردانند.

« **وقیلِه یارب** » ، [میپندارند که مانمی‌شنویم سخن رسول که] میگوید : یارب « **انَّ هؤلاء قومٌ لایؤمنون** (٨٨) » ینان گروهی‌اند پند بنمیگروند. « **فاصفح عنهم** » ، فراگذار از ایشان ، « **وقل سلام** » وگوی من از پاسخ نابکار گوی ، بیزارم « **فسوف یعلمون** (٨٩) » آری آگاه شوند.

النوبة الثانية

قوله : ـ « الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو » مفسران را در این آیت دو قولست : یک قول آنست که مراد باین، کفار و احزاب اند که روز قیامت همه از یکدیگر بیزار شوند و دشمن یکدیگر باشند ، همانست که جای دیگر فرمود : « ثم یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم بعضاً » روزقیامت بیکدیگر کافر سرید ویکدیگر را نفرین کنید.

قول دیگر آنست که : الاخلاء علی المعصیة فی الدنیا یوم القیمة بعضهم لبعض عدو « الا المتقین » ای ـ الا المتحابین فی‌الله علی طاعة الله. ایشان که در دنیا بر معصیت و بر مخالفت شریعة با یکدیگر دوستی گیرند و دمساز یکدیگر باشند ، فردا درقیامت ایشانرا از آن دوستی نفعی نیاید بلکه دشمن یکدیگر شوند.

مجاهد گفت : اصحاب المعاصی متعادون یوم القیمة ، آنگه استثنا کرد گفت : « الا المتقین » مگر ایشان که از معصیت بپرهیزند و در دنیا از بهر خدا ، در طاعت خدا ، دوست یکدیگر باشند. آن دوستی بپیوندد ودر قیامت گسسته نشود.

قال **النبی** (ص): ان **الله** تعالی یقول **یوم القیمة**: این المتحابّون بجلالی، الیوم اظلهم فی ظلی یوم لاظل الا ظلی.

وفی روایة اخری : یقول الله تعالی المتحابّون فی جلالی لهم منابر من نور یغبطهم النبیون والشهدآء. وقال **ابن عباس** : آحِبَّ لله وأبغض لله ووال لله و عادلله ، فانه انما ینال ما عندالله بهذا ولن ینفع احدا ،کثرة صومه وصلاته وحجّه حتی یکون هکذا و قدصارالناس الیوم یحبون و یبغضون للدنیا ولن ینفع ذلک اهله ، ثم قراء : « الا خلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین » و قال **علی** (ع) فی هذه الایـة : خلیلان مؤمنان و خلیلان کافران ، فمات احد المؤمنین فقال یا رب ان فلانـاً کان یأمرنی بطاعتک و طاعة رسولک ویأ مرنی بالخیر و ینهانی عن الشر و یخبرنی انی ملاقیک ، یارب فلا تضلّنه بعدی و اهده کما هدیتنی و اکرمه کما اکرمتنی ، فاذا مات خلیله المؤمن، جمع بینهما فیقول لیثن احدکما علی صاحبه فیقول نعم الاخ ونعم الخلیل ونعم الصاحب. قال ویموت احدالکافرین فیقول یا رب ان فلاناً کان ینهانی عن طاعتک وطاعة رسولک ویأمرنی‌بالشر وینهانی عن‌الخیر ویخبرنی انی غیر ملاقیک، فلاتهده بعدی واضلله کما اضلتنی واهنه کما اهنتنی ، فاذامات خلیله الکافرجمع بینهما فیقول لیذمّ احدکما ،صاحبه ، فیقول بئس الاخ وبئس‌الخلیل‌وبئس الصاحب.ثم قرأ: « یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین »

« یا عبادی لاخوف » القول هـا هنا مضمر یعنی یقول‌الله تعالی للمتقین : « یا عبادی » گفته اند در روز قیامت در وقت بعث که **رب‌العالمین** خلق را زنده گرداند، همه ترسان و لرزان باشند ، جانها از فزع قیامت بچنبر گردن رسیده‌اند ، نداآید که : « یا عبادی لاخوفٌ علیکم‌الیوم ولا انتم تحزنون » خلق همه امید دارند که‌این‌ندا عامست همگنانرا ، تا برپی‌آن ، ندا آید که: « الذین آمنوا بآیاتنا وکانوا مسلمین » آنگه ،کافران همه نومید شوند و مسلمانان ازکافران جدا شوندو ایشانرا گویند : « ادخلوا الجنة انتم وازواجکم تحبرون »

مفسران گفتند نظم این‌آیات بردو وجه است : یکی بر تقدیم وتأخیر، یعنی یا عبادی الذین‌آمنوا بآیاتنا وکانوا مسلمین لاخوف علیکم‌ولا انتم‌تحزنون. ای‌بندگان من که بسخنان من‌بگرویدید ومسلمان بودید ، شما را امروز نه بیم است ونه اندوه. وجه دیگر : « یا عبادی، لاخوفٌ علیکم‌الیوم و لا انتم تحزنون » سخن

اینجا تمام شد،آنکه برمعنی‌ندا گفت بی‌حرف ندا : «الذین آمنوا» یعنی یا ایهاالذین آمنوا کقوله :- « یوسف اعرض عن هذا » یعنی یا یوسف ، ای ایشان که بگرویدند بسخنان ما و مسلمان بودند ، «ادخلوا الجنة » درروید در بهشت ، « انتم‌وازواجکم تحبرون » ای - تسرّون و تنعّمون و قیل - الخبر،السماع .

«یطاف علیهم بصحاف‌من ذهب و اکواب » الطائف‌الخادم و الصحاف القصاع الواسعة ،واحدتها :صحفة .والاکواب:جمع کوب،وهواناءمستدیرمدورالرأس، لاعروةله ولااذن ولاخرطوم ، والمعنی: بایدی‌الغلمان صحاف من ذهب فیها طعام، و اکواب من ذهب فیها شراب« فیها» ای - فی‌الجنة « ماتشتهیه‌الانفس‌وتلذالاعین » هذا من جوامع القرآن لانه‌جمع بهاتین اللفظتین ، مالو اجتمع الخلق کلهم علی‌وصف ما فیها علی‌التفصیل ، لم یخرجوا عنه. قرأ **نافع وابن عامر وحفص** ، ما تشتهیه‌الانفس ، وکذلک هی فی مصاحفهم‌و قرأ الاخرون بحذف‌الهاء. وحذف الضمیر من‌الموصول ، احسن من‌الاثبات، تقول : لذّالشئی یلذ فهو ملذوذ و لذیذ ، قال‌الشاعر :

و لقد هممت بقتلها من اجلها کیما تکون خصیمتی فی‌المحشر

کیما یطول خصامنا و نزاعنا فتلذّ عینی من لذیذ المنظر

تقول: هذاالشراب ملذوذ و لذیذ و لذّو لذّة. **قال‌الله تعالی** عزوجل :- «و انهار من خمر لذّة للشاربین » والمصدر:اللذاذة ، قال **الحسن‌البصری** - : لذاذة شهادة ان لااله الاالله فی‌الاخرة کلذاذةالماء البارد فی‌الدنیا و«تلذالاعین » ای - تجد للنظر الیه لذةً لافراط حسنه فی مرآها وماالتذبه‌العین ،قبلته‌النفس، لانها رائدالعین، « و انتم فیها خالدون » لان نعیمها لایزول و لا ینقطع. و فی‌الخبر: ان اعرابیاً قال یا **رسول‌الله** افی‌الجنة ابل فانی احبّ‌الابل ، فقال یا اعرابی ان ادخلک الله الجنة، اصبت فیها ما اشتهت نفسک و لذّت عینک.

وعن **ابی هریره** قال : قال **رسول‌الله** (ص) : ان ادنی اهل‌الجنة منزلة ، من‌له سبع درجات وهو علی‌السادسة و فوقه‌السابعة ، و ان له ثلثمائة خادم وانه یُغدی علیه ویُراح فی کل یوم ثلثمائة صحفة ، فی کل صحفة لون من‌الطعام لیس‌فی‌الاخری ، و انه لیلذ اوّله کمایلذ آخره و ان له من‌الاشربة ، ثلثمائة اناء فی کل اناء شراب

لیس فی‌الاخر، وانه لیقول یارب، لواذنت لی، لاطعمت اهل‌الجنة وسقیتهم ولم ینقص ذلک مما عندی شیئاً، و ان له من الحور العین ثنتین و ستین زوجة، سوی ازواجه من‌الدنیا. و عن **ابی ظبیة السلمی** قال: ان الشرب من‌اهل‌الجنة لتظلّهم سحابة، فتقول ما امطرکم، فمایدعو داع من‌القوم، بشیئی، الاامطرته، حتی ان‌القائل منهم، لیقول: امطرینا کواعب اترابا. وعن **ابی‌امامة** قال ان‌الرجل من‌اهل‌الجنة لیشتهی الطائر وهو یطیر، فیقع متعلقا نضیجاً فی‌کفه، فیأکل منه حی تنتهی نفسه ثم یطیر و یشتهی الشراب، فیقع الابریق فی‌یده فیشرب منه مایریده ثم یرجع الی مکانه.

«و تلک الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعلمون» یقال لهم: هذه الجنة التی وعدکم الله فی‌کتابه انه یورثکموها فی قوله: «تلک‌الجنة التی نورث من‌عبادنا من‌کان تقیاً». و فی‌قوله: «ان الارض یرثها عبادی الصالحون» قیل: ورّث الله الذین قبلوا امره، منازل الذین لم یقبلوه.

«لکم فیها فاکهة کثیرة» تتعللون بها بعدالطعام و الشراب «منها تأکلون» ای: مااشتهیتم منها. و فی‌الخبر: لاینزع رجل فی‌الجنة من ثمرها الانبت مکانها مثلاها، ثم ذکر جزاء الکفار للتقابل، فقال:

«ان‌المجرمین فی‌عذاب جهنّم خالدون» رفع خالدون بالخبر لانه المقصود بالذکر و یجوزان یکون خبراً بعد خبر.

«لایُفتَّر عنهم» ای - لایخفف عنهم زماناً ولانقصاناً «و هم فیه» ای - فی‌العذاب «مبلسون» آئسون من‌النجاة، متحیرون.

«وما ظلمناهم» بالعذاب «ولکن کانوا هم‌الظالمین» ظلموا انفسهم بکفرهم، «و نادوا یا مالک» لما یئسو من فتور العذاب، نادوا یا **مالک** و هو خازن النار، «لیقض علینا ربک» یعنی لیمُتنا ربک فنستریح فیجیبهم **مالک** بعد مائة سنة و قیل بعد الف سنة، «انکم ماکثون» فی العذاب، لاتتخلصون عنه لابموت ولافتور. وقیل هذه تمنٍّ منهم لاطمع، لانّهم یعلمون انه لا مخلص لهم.

قال عبدالله بن‌عمرو: ینادون مالکاً اربعین سنةً فیجیبهم بعدها «انکم ماکثون» ثم ینادون رب العزة «ربنا اخرجنا منها، فان عدنا فانا ظالمون» فلا یجیبهم

مثل عمر الدنيا ثم يقول « اخسئوا فيها ولا تكلمونِ » ، فليس بعدها الا كصياح الحمير اوّله زفير وآخره شهيق.

« لقد جئناكم بالحق» ای **بالقرآن والنبی**، «ولكن اكثركم للحق كارهون» كرهتم ما جائكم الرسول به وخفتم زوال رياستكم.

« ام ابرموا امراً فانا مبرمون » يعني احكموا امراً فی المكر **بمحمد(ص)** فانا محكمون امراً فی مجازاتهم وذلك حين اجتمع كفار **قريش** فی **دار الندوة** بعد موت **ابی طالب**، ليمكروا **بالنبی** (ص) فنزل **جبرئيل** فاخبره بمكرهم وامره بالخروج، فخرج من ليلته الى الغار وقتل اولئك النفر **ببدر** فذلك قوله : انّا مبرمون.

«ام يحسبون انا لانسمع سرهم» حديث انفسهم « و نجويهم » ما يتحدثون فيما بينهم ويخفونه عن غيرهم ، « بلی » نسمع ذلك و نعلم ، « و رسلنا » ايضاً يعنی الحفظة ، « لديهم يكتبون» ثم يعرض عليهم فی القيامة ليعلموا انه لا يخفی علی ملائكتنا فكيف علينا.

اين آيت درشأن سه كس فرو آمد : **صفوان بن اميه و ربيعة و حبيب بن عمرو الثقفيين** ، بر در **كعبه** نشسته بودند و با يكديگر راز ميگفتند ، **حبيب** گفت : **محمد** با اصحاب خويش ميگويد كه خداوند من راز نهانی كه ميان دو كس رود ميداند و هرجا كه سه كس فراهم آيند چهارم ايشان بود ، گوئی آنچ ميان ما ميرود ميداند. **ربيعة** گفت : مگر بعضی داند همه نه ، **صفوان** گفت و نه يك كلمه كه اگر دانستيد همه دانستيد **حبيب** گفت : چنانست كه **صفوان** ميگويد ، از اين رازها ونهانيها هيچ نداند ، بجواب ايشان اين آيت آمد : ، ميپندارند كه ما سرّ دل ايشان نميدانيم و راز ايشان نمی‌شنويم ، بلی ميدانيم و ميشنويم وفرشتگان نيز مينويسند كه بر ايشان موكّلند. «قل ان كان للرحمن ولد » فی قولكم وعلی زعمكم ، « فانا اول العابدين » ای ـ فانا اول من عبده بانه واحد لاشريك له ولا ولد و اول من كذّبكم وخالفكم فيما قلتم. قال **ابن عباس** ، ان، هاهنا بمعنی النفی والجحد ، ای ـ ما كان للرحمن ولد وانا اول الشاهدين له بذالك، العابدين له وقيل العابدين ، بمعنی الآنفين، يعنی انا اول الآنفين من هذا القول ، المنكرين ان له ولداً ، يقال عبد يعبد عبداً ، اذا انف وغضب ، والمعنی:

انا اول من غضب للرحمن ، ان یقال له ولد ، قرأ **حمزة** و **الکسائی** ، وُلد بضم الواو و سکون اللام و قرأ الباقون و لد بفتحتین و الوجه انهما لغتان کالصلب و الصلب و یجوزان یکون وُلد جمع ولد کاسد لجمع الاسد. ثم نزّه نفسه عن الولدفقال :

« سبحان رب‌السموات والارض رب‌العرش عما یصفون » ای عما یقولون من‌الکذب .

«فذرهم یخوضوا» ، فی باطلهم « ویلعبوا » فی‌دنیاهم« حتی‌یلاقوایومهم‌الذی یوعدون » یعنی **یوم‌القیمة** .

« وهوالذی فی‌السماء الهٌ و فی‌الارض الهٌ» قوله فی‌الارض ، فی‌هاهنا زائدة، تأویله : وهوالذی فی‌السماء والارض‌اله ، قال **قتاده** : یعبد فی‌السماء والارض‌تعبده الملئکة فی‌السماء و تعبده‌الانس والجن فی‌الارض ، لیس له فیهما ولد ولا شریک ، « و هوالحکیم » فی تدبیر خلقه « العلیم » بمصالحهم.

« تبارک‌الذی له ملک‌السموات و الارض و ما بینهما » ای ـ جل لم یزل ولایزال‌الذی له ملک‌السموات والارض و مابینهمایعنی مافیهما من‌المخلوقات، وقیل و ما بینهما ، هوالهوآء ، « و عنده علم‌الساعة »ای ـ تفرد بعلم قیام الساعة « والیه ترجعون » . قرأ **ابن‌کثیر** و **حمزة** و **الکسائی** و **یعقوب** بروایة **رویس** ، بالیاء و الوجه انه علی‌الغیبة لان ماقبله کذلک و هو قوله : ـ « فذرهم یخوضوا ویلعبوا » و قرأ الباقون و **یعقوب** بروایة **روح** ، ترجعون بالتاء ، و الوجه انه علی تقدیرقل ، کانه قال : قل لهم و الیه ترجعون. و یجوزان یراد به مخاطبون وغائبون ، فغلب حکم‌الخطاب وکان **یعقوب** وحده یفتح اوله و یکسرالجیم ، و الباقون یضمون‌اوله و یفتحون‌الجیم یعنی : الیه ترجعون للثواب و العقاب.

« ولا یملک‌الذین یدعون » ای ـ یدعونهم فهوعام فی‌المدعوین ، من‌الملئکة والانس و الجن والاصنام ، ثم استثنی فقال « الا من‌شهد بالحق» و هو**عیسی** و **عزیر** و **الملئکة** فانهم یملکون الشفاعة لانهم یشهدون بالحق « وهم یعلمون » . حقیقة ماشهدوابه ، میگوید ، روز رستاخیز این معبودان، که ایشانرا فرود از **الله** می‌پرستند ، شفاعت نکنند وشفاعت نتوانند هیچ کس را مگر **عیسی** و **عزیر** و **فرشتگان** ، اگرچه

ایشانرا فرود از الله میپرستند، ایشان شفاعت توانند ، زیرا که ایشان براستی ، **الله** را گواهی میدهند بیکتائی و بی‌همتائی و بدل و اعتقاد ویقین ، یکتائی و بی‌همتائی وی میدانند. این قول **قتاده** است که : « الذین یدعون » برعموم میراند ، اما قول **مجاهد** آنست که : الذین یدعون» خاص است **بعیسی** و **عزیر** و **فرشتگان** ومعنی آنستکه : لا یملک **عیسی** و **عزیر** و **الملئکة** الشفاعة « الامن شهد » ای ـ الالمن شهد بالحق فیقول لااله الا الله و یعلم بقلبه ماشهدبه لسانه ، میگوید : **عیسی** و **عزیر** و **ملائکه** که ایشان را فزود از **الله** میپرستند ، شفاعت نتوانند ، مگر کسی را که گواهی دهد **الله** را بیکتائی وبدل یقین داند که **الله** یکی است.

قولی‌دیگر گفته اند که : « الذین یدعون » عابدان میخواهد نه معبودان، و باین قول یملک بمعنی ینال است و الا بمعنی لکن و هوالاستثناء المنقطع میگوید ایشان که فزود از **الله** کسی را میپرستند، شفاعت، هیچ شفیع در نیابند و برهیچ شفاعت، پادشاه نه‌اند که هیچ کس ازبهر ایشان شفاعت نکند، لکن کسی که براستی گواهی دهد که **الله** یکی است وبدل داند که یکی است ، او مالک شفاعت باشد و شفاعت شفیعان دریابد .

« ولئن سألتهم » ، یعنی **قریشا** « من خلقهم لیقولُنّ الله فانی یؤفکون » یصرفون عن‌الحق الی الباطل.

« وقیله یارب » الهاء راجعة الی **النبی** (ص) . **عاصم** و **حمزة** ، و قیله بکسر لام خوانند عطف است برساعت ، یعنی « و عنده علم الساعة » و قیل **النبی** (ص) : یارب ، میگوید آگاهی بنزدیک **الله** است از سخن **رسول** که میگوید : یارب باقی بفتح لام خوانند ، عطف برسرّ و نجوی ، معناه : ام یحسبون انا لانسمع سرهم و نجویهم و قیله یارب. میپندارند که ما سر ونجوی ایشان نمی‌شنویم‌وسخن **رسول** که میگوید: « یارب ان هؤلاء قوم لایؤمنون» رسول خدا از **قریش به‌الله** نالید و گفت : « یارب ان هؤلاء قوم لایؤمنون» اینان گروهی اند که بنمی گروند.

« فاصفح عنهم » القول هاهنا مضمر، التاویل فقلناله فاصفح عنهم .والصفح

---

۱ ـ ظاهراً (که) ساقط شده است .

الاعراض و العفو و هو منسوخ بآیة القتال ، « و قل سلام » هذه برآءة و لیست بتحیة ، کقول ابراهیم لابیه ، « سلامٌ علیک ساستغفرلک ربی » و کقوله تعالی : - « سلام علیکم لانبتغی الجاهلین » ثم هدّدهم فقال : « فسوف یعلمون » . قرأ **نافع** و **ابن عامر** بالتاء علی‌المخاطبة ای - قل لهم یا **محمد** « فسوف تعلمون » و الباقون بالیای للغیبة .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : - « الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض‌عدوالاالمتقین » بدان که مستحق دوستی بحقیقت خدا است و بس ، زیرا که جمال بر کمال وجلال بی‌زوال اوراست ، ذات ازلی و صفات سرمدی اوراست ، و وجود بی‌غایت وجود بی‌نهایت اوراست ، علم بی‌آلت و قدرت بی‌حیلت اوراست .

بوبکر صدّیق گفت : من‌ذاق من‌خالص محبة **الله** عزوجل ، منعه ذلک من طلب الدنیا واوحشه من جمیع البشر .

هر که صفاء محبت حق در دل او منزل کرد ، کدورت طلب دنیا وقبول خلق ، از دل وی رخت برداشت ، اگر کسی‌را دوست دارد از مخلوقان ، ازآن است که وی بحق تعالی تعلقی دارد ، یا از روی دوستی باحق مناسبتی دارد . هر کرا دوستی بود ، بحقیقت سرا و کوی ومحلت او ، او را دوست بود . قال‌الشاعر :

وما عهدی بحب تراب ارض ولکن مـا یحلّ به الحبیب .

مصراع : مقصود رهی ز کوی تو روی توبود .

دوستی متقیان و پارسایان از آنست که حق جل جلاله میگوید : - « انْ اولیاؤه الاالمتقون » دوستی **رسول خدا** از آنست که خود میفرماید :

احبّونی لحب الله عزوجل ، پس منتهی همه دوستیها کمال جمال حضرت الهیت است و الیه الاشارة بقوله : « وانّ الی ربک‌المنتهی » و نشان محبت‌آنست که هرمکروه طبیعت و نهاد که ازدوست بتوآید آنرا بردیده نهی ، **مصطفی** (ص) گفت: لخلوف فم‌الصائم اطیب عندالله من ریح المسک. بوی متغیر از دهن روزه‌دار عطر

سراپردهٔ قدوسیت است. برهمهٔ عطرهاء عالم مقدم دارچون دوست آنرا می‌پسندد. قال الشاعر:

ولـو بید الحبیب سُقیت سماً — لکـان السم مـن یـده یطیب
آن‌دل که‌توسوختی‌تراشکر کند — وان‌خون که‌توریختی‌بتوفخر کند
وان دما اجـریته لک شاکر — و ان فـؤاداً رعته لک جـامـد
زهری که بیادتوخورم‌نوش‌آید — دیوانه ترا بیند با هـوش آید[۱]

وگفته اند ای هرکه ترا دید بشناخت وهرکه بشناخت بیاویخت وهرکه بیاویخت بسوخت. وسوخته را دیگر باره نسوزند، بلکه بنوازند، باین‌نداء کرامت که: «یا عبادی لاخوف علیکم الیوم ولاانتم تحزنون».

چنانکه درازل گفت، عبدی، در ابدهم‌خود گوید، عبادی. درازل گفت: عبادی انتم خلقی و انا ربکم الیَّ فارفعوا حوآئجکم، ودرابدگوید: عبادی «لاخوفٌ علیکم‌الیوم ولا انتم تحزنون» این خود خطاب است با عامهٔ مؤمنان.

اما خطاب با صدّیقان و نزدیکان آنست که گوید:

عبادی‌هل‌اشتقتم الیَّ،عبادی هل احببتم لقائی. اینست عزیزحالتی‌وبزرگوار منزلتی، قـاصد بمقصود رسیده و طالب بمطلوب و محب بمحبوب، درخت وصل بر امده ورسول مقصود بدرآمده، یار بشرط عشق درآمده.

یارهم آخر بشرط عشق درآیـد — رنج من از عاشقیش هم بسرآید

«یطاف علیهم بصحاف من ذهب واکواب» این نصیب زاهدان وعابدان است که یکبارگی خود را باطاعت وعبارت دارند وبحکم ریاضت ومجاهدت بروفق شریعت، روزگاز بگرسنگی و تشنگی بسرآوردند. و ملذوذات اطعمه واشربهٔ دنیا بکار نـداشتند، لاجرم فـردا دربهشت غلمـان و ولدان، پیالهاء زرین بر سر ایشان میگردانند و میگویند:

«کلوا واشربواهنیئاً بما اسلفتم فـی‌الایام الخالیة ـ وفیها ماتشتهی‌الانفس

۱ ـ بیت ۲ ترجمهٔ تقریبی بیت ۳ و بیت ٤ ترجمه تقریبی بیت ۱ است گویا در این نسخه ترتیب نسخه اصل رعایت نشده باشد.

و تلذالاعین » این نصیب عارفانست و مشتاقان ، که تا بودند درآرزوی دیدارجلال و جمال حق بودند ، با دلی تشنه و نفسی سوخته وجانی بعشق افروخته ، شمه ای ازعالم دوستی بایشان رسیده وایشان درآن شمه سراسیمه ومتحیر گشته ، تحیری که درون پرده است نه برون پرده ، تحیر که برون پرده باشد گمراهی است و تحیر درون پرده ، از آثار کمال جلال الهی است.

هر که از خلق بحق نتواند شد متحیری گم‌راهست ، هر که از حق بخلق نتواند آمد ، متحیر حضرت درگاهست ، هرچند که رود جز بوی بازنگردد.

پیر طریقت از ینجا گفت : روزگاری او را می جستم ، خود را میبافتم ، اکنون خود را میجویم او را میبابم. این آن تحیر است که آن جوانمردان طریقت بدعا خواسته اند که : یا دلیل المتحیرین ، زدنی تحیراً و انشدوا.

قد تحیرت فیک خذ بیدی   یا دلیلاً لمن تحیر فیکا

قومی خدایرا پرستند بربیم و طمع ، دیدهٔ ایشان برین‌آمد که :

« یطاف علیهم بصحاف من ذهب واکواب » مزدوران اند در بند پاداش مانده و دل در غم خلد بسته ، قومی او را بمهر و محبت پرستند ، عارفان اند دل با مهر او داده ودرآرزوی دیدار وی سوخته. **پیر طریقت** گفت : من‌چه‌دانستم که مزدوراست ، کسی کو رابهشت رأس‌المال است و عارف اوست که درآرزوءیک‌لحظهٔ وصالست ، من دانستم که حیرت بوصال تو طریق‌است وترا اوبیش جوید که در تو غریق است :

کی خندد اندر روی من بخت من از میدان تو
کـی خیمه از صحراء جانم بر کند هجران تـو
تا کی روم بر بوی‌تو در کوی جست و جوی‌تو
با مهرو گفت و گوی تو از هرسوئی جویان تو

به داود وحی آمد کـه : یاداود،انّ اودّالاودّاء الیّ، من عبدنی‌لغیرنوال ولکن لیعطی‌الربوبیة حقها. یاداود من اظلم ممن عبدنی لجنة اونار، لولم اخلق جنة وناراً لم اکن‌اهلاً ان اطاع ؟ .ومرعیسی علیه‌السلام بطائفة من العباد قد نحلوا و قالوا

نخاف النارو نرجواالجنة ، فقال مخلوقاً خفتم ومخلوقاً رجوتم ، ومر بقوم آخر ، کذلك قالوا نعبده حباًله و تعظيماً لجلاله ، فقال انتم اولياء الله حقاً ، معکم امرت ان اقيم. میکوید: **عیسی** (ع) بقومی عابدان بر گذشت که از عبادت گداخته بودند ومیگفتند از **دوزخ** میترسیم و **بهشت** امیدداریم ، گفت از مخلوقی میترسید و بمخلوقی امیددارید وبقومی دیگر بر گذشت که میگفتند ، ما اورا بدوستی او میپرستیم ، گفت شما دوستان خدائید بدرستی مرا فرمودند که باشما باشم نشینم ، والله اعلم.

سورة الدخان

۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى: « **بسم الله الرحمن الرحيم** » بنام خداوندفراخ بخشایش مهربان «**حم**(۱)» «**والکتاب المبین**(۲) » باین نامهٔ پیدا کنندهٔ حق از باطل « **انا انزلناه فی لیلة مبارکة** » ، ما فرو فرستادیم این نامه را در شبی با برکت خیر افزای ، « **انا کنا منذرین**(۳) » که ما می‌آگاه کنیم خلق را باین نامه.

« **فیها یفرق** » درین شب حکم کنند وبرجای خویش بنهند ، «**کل امر حکیم**(۴) » هر فرمانی نیکو و کاری زاست.

« **امراً من عندنا** » بفرمان از نزدیك ما ، « **انا کنا مرسلین** (۵) » ما فرو فرستیم این شب فرشتگان خویش.

« **رحمةً من ربك** » ، به بخشایشی از خداوند تو ، « **انه هو السمیع العلیم**(۶) » که او خداوندیست شنوا و دانا.

« **ربُّ السموات والارض و ما بینهما** » ، خداوند آسمان ها و زمین وهرچه میان آن ، « **ان کنتم موقنین**(۷) » اگرخداوندان یقین اید بی گمان بدانید که چنین است.

« **لااله الا هو** » نیست خدائی جزاو ، « **یحیی ویمیت** » ، زنده میکند و میمیراند « **ربکم و رب آبائکم الاولین**(۸) » خداوند شماست و خداوند پدران پیشینیان شما.

« **بل‌هم فی شكٍّ یلعبون**(۹) » آری ایشان در گمان خویش بازی میکنند.

« **فارتقب** » ، چشم دار ، « **یوم تأتی‌السمآء بدخان مبین**(۱۰) » آن روز که آسمان دودی آرد آشکارا.

«**یغشی‌الناس**» پیچد در مردمان ، «**هذا عذاب الیم**(۱۱) » اینست عذابی دردنمای.

« **ربنا اکشف عناالعذاب** » [کافران گویند]خداوند ما ، بازبر ازما این عذاب ، « **انا مؤمنون**(۱۲) » ، که ما بگرویدیم.

« **انّی لهم الذکری** » ایشان را آنکه از کجا جای پند پذیرفتن است و چه جای عتاب نیوشیدن است ، « **وقد جاءهم رسول مبین**(۱۳) » و بایشان آمد فرستاده‌ای آشکارا.

« **ثم تولّوا عنه** » ، آنکه بر گشتند از او ، «**وقالوا معلم مجنون** (۱٤)» و گفتند بشر یست مجنون ، دروی آموخته آنچه میخواهد و میگوید.

« **انا کاشفوا العذاب قلیلاً** » ، ما عذاب می بازبریم از شما یکچندی اندك ، « **انکم عائدون**(۱٥) » و شما می‌بازگردید با کفر.

« **یوم نبطش البطشة الکبری** » آنروز که بر کوبیم بر کوفتن مهترین ، « **انا منتقمون**(۱٦) » ما کین ستانیم از ایشان.

« **ولقد فتنّا قبلهم قوم فرعون** » ،وبیازمودیم پیش‌ازایشان‌قوم‌فرعون « **و جاءهم رسول کریم**(۱۷) » و بایشان آمد فرستاده‌ای پاك راست نیکو آزاده.

« **ان ادوا الی عبادالله** » ، گفت با من دهید بندگان خدای ، « **انی لکم رسول امین** »(۱۸) که من بشما رسولی استوارم.

« **وان لاتعلوا علی‌الله** » ، و [نیزبشما پیغام آورده‌ام] که بالله گردن مکشید ، « **انی آتیکم بسلطان مبین** (۱۹) » که من بشما برهانی آشکارا آورم.

« **وانی عذت بربی وربکم ان ترجمون** (۲۰) » . و من می‌فریادجویم بخداوند خویش و خداوند شما که مرا بکشید بسنگ. (۱)

۱ ـ درنسخهٔ ج «بسنگ» نیست

« **وان لم تؤمنوا لي فاعتزلون** (٢١) » واگر بنگرويد بمن از من بازشيد(١) و مرا فرو گذاريد.

« **فدعا ربه** » ، پس موسى خداوند خويش را خواند و گفت ، « **انّ هؤلاء قوم مجرمون** (٢٢) » اينان گروهيند كه بنه خواهند گرويد.

« **فأسر بعبادي ليلاً** »، [گفتم] بندگان مرا بشب بر ، « **انكم متبعون** (٢٣) » كه دشمن پس شما بيرون خواهد آمد ، بر پى شما.

« **و اترك البحر رهواً** » ودريا را همچنان آرميده گذار ، « **انهم جند مغرقون** (٢٤) » كه ايشان قومى اند بآب كشتنى.

« **كم تركوا** » ، چند فرو گذاشتند [در يك ساعت آنروز] ، « **من جنات و عيون** (٢٥) » (٢)از رزان و چشمه ها.

« **وزروع ومقام كريم** (٢٦) »وكشت زارها ونشستن گاههاء نيكو بشكوه.

« **ونعمة كانوا فيها فاكهين** (٢٧) » وتن آسانى كه درآن بودند ، شادان و نازان و خندان.

« **كذلك و اورثناها قوماً آخرين** (٢٨) » آنرا همچنان آراسته وساخته از ايشان بازمانده ، داديم در دست قومى ديگر.

« **فما بكت عليهم السماء و الارض** » نه آسمان بايشان بگريست ونه زمين ، « **وما كانوا منظرين** (٢٩) » و نه ايشانرا هيچ درنگ دادند.

« **و لقد نجينا بني اسرائيل** » ، برهانيديم فرزندان يعقوب را ، « **من العذاب المهين** (٣٠) » از عذاب خوار كننده.

« **من فرعون** » ، از فرعون ، « **انه كان عالياً من المسرفين** (٣١) » كه او برترى بود از گزاف كاران.

النوبة الثانية

اين سورة الدخان هزار و چهارصد وسى و يك حرف است وسيصد وچهل

١ - درنسخهٔ ج : شويد ٢ - درنسخهٔ ج : « وزروع » ازرزان و چشمها و كشت زار ها « ومقام كريم» ونشستن گاهها ...

و شش کلمة و پنجاه ونه آیت. جمله **بمکه** فرو آمد. جمهور مفسران آنرا درمکیات شمرند. ودر این سورة ناسخ و منسوخ نیست مگر یک آیت در آخر سورة :

« فارتقب انهم مرتقبون » این یک آیت منسوخ است بآیت سیف ودر فضائل این سورة ابوهریره روایت کند از**مصطفی** (ص) فرمود : هر که سورة الدخان شب آدینه برخواند ، بامداد که بروی روشن شود هفتادهزار فرشته از بهر وی استغفار کنند ، گناهان ویرا آمرزش خواهند.

وبروایت **ابوامامه مصطفی**(ص) فرمود: هر که شب آدینه سورة الدخان برخواند یا روز آدینه بنی‌الله له بیتاً فی‌الجنة.

« حم و الکتاب‌المبین » اختلفوا فی‌جواب القسم ، قیل جوابه مقدم ، ای ـ و الکتاب‌المبین حم ماهو کائن و قیل جوابه قوله : ـ « انا انزلناه » و هوالاصح و المعنی انا انزلنا القرآن « فی‌لیلة مبارکة » وهی لیلة القدر انزله جملة فی‌لیلة القدر من‌اللوح المحفوظ الی‌السماء الدنیا ثم نزل به **جبرئیل** علی‌النبی (ص) نجوماً فی‌عشرین سنة. و قیل انزل فی‌لیلة القدر مایحتاج الیه فی‌طول السنة الی قابل. و قیل کان بدو انزاله فی‌لیلة القدر. وقیل « اناانزلناه » یعنی **جبرئیل**علیه‌السلام ینزل فی لیلة القدر. وقیل انا انزلناه الی‌الارض و معه الملئکة جم غفیر. قال**عکرمة**: اللیلة المبارکة لیلة النصف من شعبان انزل‌الله‌جبرئیل الی‌السماء الدنیافی‌تلک اللیلة حتی‌املی القرآن علی الکتبة و سماها مبارکة لانها کثیرة الخیر و البرکة لما ینزل فیها من‌الرحمة ویجاب فیهامن‌الدعوة ، وفی‌الخبر الصحیح عن **رسول‌الله**(ص)قال ینزل‌الله‌جل ثناؤه لیلة النصف من شعبان الی‌السماء الدنیا فیغفر لکل نفس‌الا انساناً فی‌قبله شحناء اومشرکاً بالله. وروی انه قال (ص) اذا کان لیلة النصف من شعبان فقوموا لیلها وصوموانها رها ، فان‌الله عزوجل ینزل فیها لغروب‌الشمس الی‌السماء الدنیا فیقول الامستغفرفاغفرله، الامبتلی فاعافیه ، الامسترزق فارزقه، الاکذا الاکذا حتی یطلع الفجر و فی‌روایة حتی تطلع الشمس. وعن **ابی ثعلبه الخشنی** ، قال سمعت رسول‌الله (ص) یقول ان الله لیطلع علی عباده فی‌لیلة النصف من شعبان فیغفر للمؤمنین و یمهل الکافرین و یدع اهل الحقد بحقدهم.

وعن **ابی امامة الباهلی** قال قال **رسول الله** (ص) یهبط الله الی سماء الدنیا الی عباده فی نصف من شعبان فیطلع الیهم ، فیغفر لکل مؤمن و مؤمنة و کل مسلم و مسلمة الا کافراً او کافرة اومشرکاً اومشرکة ، او رجلاً بینه وبین اخیه مشاحنة ویدع اهل الحقد بحقدهم . وفی روایة اخری: الاقاطع رحم اوقاتل نفس اومشاحناً. فسر اهل العلم المشاحن فی هذا الموضع اهل البدع والاهواء والحقد علی اهل الاسلام.

« فیها یفرق » ای ـ یحکم و یثبت. تقول فرقت الامر اذا حکمته و فرغت منه و هوقوله عزوجل : ـ « وقرآناً فرقناه » ای ـ احکمناه وقوله : « کل امر حکیم » ای ـ صواب حسن مستقیم. قال **ابن عبّاس** : یکتب ام الکتاب فی لیلة القدر ای فی لیلة التقدیر ماهو کائن فی السنة من الخیر و الشر و الارزاق و الاجال حتی الحجاج ، یقال یحج فلان و یحج فلان .

قال اکثر المفسرین هوعام فی الرزق والاجل والحیوة و الموت والسعادة و الشقاوة . وقال **ابن عمر** الا السعادة و الشقاوة فانهما فی ام الکتاب لایغیر ولا یبدل . وفی الخبر عن **رسول الله** قال : یقطع الاجال من شعبان الی شعبان ، حتی ان الرجل لینکح ویولدله ولقداخرج اسمه فی الموتی . وروی **ابوالضحی** عن **ابن عباس** قال : ان الله یقضی الاقضیة فی لیلة النصف می شعبان و یسلمها الی اربابها فی لیلة القدر ، قوله : « امراً من عندنا » نصب علی المصدر ای ـ امرنا امراً من عندنا . والمعنی کل الذی یقضی فی تلک اللیلة فهو امر من عندنا لایشرکنا فی تقدیره احد وقیل امرا من عندنا ای بیاناً منا نبین للملئکة ماهم موکلون علیه من سنة الی سنة ، « انا کنا مرسلین » یعنی **محمد** (ص) ومن قبله من الانبیاء . « رحمة من ربک » ای ـ رأفة منی بخلقی و نعمة علیهم بما بعثنا الیهم من الرسل . وقیل معناه : انزلنا القرآن امراً من عندنا ، وارسلنا **محمداً** رحمة منا لقوله : ـ « وما ارسلناك الارحمة للعالمین ، انه هوالسمیع العلیم » یسمع اقوال الخلق و یعلم اعمالهم .

« رب السموات والارض ومابینهما» قرأ **اهل الکوفة** رب بالجر رداً علی قوله «من ربک» والباقون بالرفع رداً علی قوله : «هوالسمع العلیم » .

«ان کنتم موقنین » فی اقرار کم اذا سئلتم من خلقها فقلتم الله فاتقنوا[1]

١ ـ درنسخهٔ الف و ج چنین است و صحیح ایقنوا است.

انه‌لا یهلکهم(۱)- و قیل : - « ان کنتم موقنین » بشیء فایقنوا بما اخبرتکم « لا اله الاهو» ، ای - لامعبود یستحق‌العبادة ، « الاهویحیی » للبعث «و یمیت» فی الدنیا ، « ربکم و رب آبائکم الاولین » ، لم یزل رباً و لایزال رباً .

« بل هم فی شک یلعبون » ای - لیسوا بموقنین ، بل قلدوا آبائهم یلعبون، فی کلامهم ، فان کلا مهم ینقض بعضه بعضاً و قیل یلعبون فی الدنیا لایتفکرون ولایتدبرون .

«فارتقب یوم تأتی السماء بدخان مبین » . نزول این آیة برطریق وعیداست مرقریش را که رسول خدا را اذی مینمودند ، رب العالمین فرمود : « فارتقب » ای - انتظرلهم هذاالیوم و توقعه . یا محمد چشم بر روزی نه که آسمان ایشانرادخان آرد ، خلافست میان علماء دین که این دخان چیست وهنگام آن کی، قومی‌میگفتند این نه دود آتش است که این‌عبارتست از گرسنگی‌صعب که‌مردم چون گرسنه شود دربصر وی ضعف آید چون برآسمان نگرد مانند دودی بیند واین واقعه قریش‌را بود که رسول خدا (ص) برایشان دعاء بدگفت که : «اللهم اشدد و طأتک علی مضر واجعلها سنین کسنی‌یوسف و ذلک بعد قتلی » بیر معونة . هفت سال بدعاء رسول ایشانرا قحط رسید که مردارها واستخوانها میخوردند ، فکان یری‌الرجل منهم مابین السماء والارض کهیئة الدخان بوسفیان آمدگفت : یا محمد تو بصلت رحم میفرمائی و برقوم خویش رحمت نمیکنی که ازگرسنگی هلاك شدند. دعا کن تا رب‌العزة این عذاب گرسنگی و قحط ازما باز برد وما ایمان‌آریم ، فذلک قوله : -

« ربنا اکشف عناالعذاب انامؤمنون » قومی گفتند این‌صفت روزبدراست که که کافران بوقت قتل و قتال از صعوبت و شدت آن حال تاریکی بسروچشم ایشان درآمدکه بر هوا همه دود میدیدند. اینست بطشهٔ کبری که رب‌العزة میفرماید : - « یوم نبطش البطشة الکبری انا منتقمون » هذا قول ابن‌مسعود فانه قال: خمس‌قد - مضین اللزام والروم والبطشة والقمرو الدخان و قومی دیگر گفتند ، دخان نگذشت و در مستقبل خواهد بود ، نشانی است از نشانهای مهین قیامت و هوقول ابن‌عباس

۱ - نسخهٔ الف : لایمهلکم وصحیح : لایهلکهم است .

وابن عمر والحسن. گفتند: دودی پدیدآید میان آسمان وزمین ، چنانکه درخانه‌ای آتش افروزند و پر دود شود ، همه روی زمین پر دود شود و درخلق پیچد.
اما مؤمن را مانند زکامی در گیرد وبیش ازآن او را رنج نبود وبر کافر و منافق صعب باشد ، که دود درباطن وی شود وازبینی و گوش وزیروی بیرون میآید وظاهروباطن وی میسوزد .

از رسول خدا پرسیدند که ماالدخان ؟ این آیت را برخواند که :

« یوم تأتی السماء بدخان مبین » آنگه فرمود : یملأ مابین المشرق والمغرب یمکث اربعین یوماً و لیلةً ، اما المؤمن فیصیبه منه کهیئة الزکمة و اما الکافر کمنزلة السکران یخرج من منخریه و اذنیه و دبره . و قیل : هو دخان یظهر من نار تسوق الناس الی المحشر، تجمعهم **بالشام** تنزل اذا نزلوا و ترحل اذا رحلوا وهومن نُذُرالساعة ، وعن **ابی هریرة** قال قال **رسول الله**(ص) با دروا بالا عمال ستّاً: **الدّجّال** والدخان و دابة الارض و طلوع الشمس من مغربها و امرالعامة و خویضة احدکم .وعن **حذیفة** قال قال **رسول الله**(ص): اول الایات: الدخان ونزول **عیسی بن مریم** و نارتخرج من قعر **عدن** تسوق الناس الی المحشر . وقیل الدخان ، یکون فی القیامة اذا خرجوا من قبورهم « تأتی السماء بدخان مبین » یحیط بالخلائق ، فذلک قوله :

« یغشی الناس هذا عذابٌ الیم » ای ـ یقولون « هذا عذاب الیم » ،

« ربنا اکشف عنا العذاب » ای هذا العذاب، « انا مؤمنون » ای ، آمنّا فاکشف العذاب عنا ، «انّی لهم الذکری » هذا کقوله :« فانی لهم اذا جاء تهم ذکریهم» انّی لهم یعنی من این لهم ان یتذکروا و یتعظوا و کیف یتذکرون ویتّعظون. « و قد جائهم رسول مبین » یعنی **محمداً** (ص) فلم یتذکروبالرسول وهو «مبین» ظاهرالصدق « ثم تولّوا عنه » اعرضوا ، « و قالوا معلّم مجنون ، ای ـ یعلّمه بشر مجنون کقوله : « انما یعلّمه بشر» و قیل معناه یعلّمه بشرومع ذلک به جنون و قیل ما اتی به من البیان والقرآن یعلّمه **الشیطان** کما یعلّمه الکهنة.

« انا کاشفوا العذاب قلیلاً » یعنی عذاب الجوع و القحط بدعاءالنبی(ص) «قلیلاً» ای ـ زماناً یسیرا الی یوم بدر. وقیل قالت **قریش** « ربنا اکشف عنا العذاب

انا مؤمنون » فکشف‌الله عنهم یوم بدر فذلک قوله : « یوم نبطش البطشة‌الکبری انا منتقمون ». لم یلق **قریش** یوماً کیوم بدر قتلاً و اسرا.

« و لقد فتنّا قبلهم » ای ابتلینا قبل **قریش، قوم فرعون** بالعذاب. و قیل امتحنّاهم بالایمان وطاعةالله و رسوله و «جآءهم رسول کریم» کریم الاخلاق نسیب فی قومه وهو **موسی بن عمران**.

« اَن ادّوا » یعنی بان ادّوا « الیّ عبادالله » **بنی اسرائیل**. هذا کقوله: - « ارسل معی بنی اسرائیل » فانهم عبادالله لیسوا بعبیدکم. **فرعون قبطی** بود وقوم وی **قبط** بودند و **بنی اسرائیل** درسرزمین ایشان غریب بودند، اززمین **کنعان** بایشان افتادند، نژاد **یعقوب** بودند با پدر خویش **یعقوب، بمصر** شدند بر **یوسف** وآنروز هشتاد و دوکس بودند و ایشانرا در**مصر** توالد و تناسل بود و بعد از غرق شدن **فرعون**، چون از**مصر** بیرون آمدند با**موسی بقصبهٔ فلسطین**، هزارهزاروششصد بودند، **فرعون** ایشان را در زمین خویش زبون گرفته بود و ایشان را معذب همی داشت وکارهای صعب دشخوار همی فرمود تا **رب‌العزة موسی** را بپیغامبری بایشان فرستاد بدوکار: یکی آوردن ایمان بوحدانیت **الله** جل جلاله وعبادت وی کردن. دیگر **بنی اسرائیل** را با **موسی** دادن و ایشانرا از عذاب رها کردن. اینست که رب‌العالمین فرمود:

« اَن ادّوا الیّ عبادالله » و قیل : ادّوا الیّ حق‌الله، و ما وجب علیکم من‌الایمان به والاعتراف بنعمه یاعبادالله بحذف حرف‌النداء.

«انی لکم رسول امین» علی وحی‌الله وقیل «امین» غیرمتهم فی ارادة‌الخیرلکم.

« وَاَن لاتعلوا علی‌الله » ای - لاتتکبّروا علیه ولاترفعوا انفسکم عن طاعته و طاعة رسوله. « انی آتیکم بسلطان مبین » ای - برهان بین علی صدق قولی، وهوالعصاء والیدالبیضاء فلمّا قال ذلک، توعّدوه بالقتل فقال **موسی** : « وانی عذت و بربی و ربکم ان ترجمون » هذا کلام یعاذ به من شرالظلمة والجبابرة، وبه عاذت **مریم** حین تمثل لها **جبرئیل** بشراً سویاً، و به عاذ مؤمن آل **فرعون** حین خافهم، وبه عاذ **سعیدبن جبیر** من **الحجّاج** حین قام بین یدیه. والمعنی - انی التجأت الی ربی

و ربكم وتوكلت عليه من ان تعذّبوني رجماً بالحجارة، وقيل:من ان تشتموني وتقولوا هوساحر .وقيل: مجازقوله : « عذت بربي» نشدتك الله واقسمت عليك بان تفعل كذا « و ان لم تؤمنوا لى فاعتزلون » اى ـ ان لم تصدّقوني فيما اخبركم به عن الله ففارقوني و كونوا بمعزل مني،لَاعليّ ولالي .فلم يؤمنوا .«فدعا ربه»، شاكياً قومه « انّ هؤلاء قوم مجرمون » مصرون على الكفر ،فاعمل بهم مايعمل بالمجرمين ، فاجابه **الله** عز وجل و امره ان يخرج بقومه من ارضهم قبل نزول العذاب بالعدوّ، كما امر **لوطاً** بقوله : ـ « فاسربا هلك » فكذلك قال **لموسى** : « فاسر بعبادى » يعنى **بنى اسرائيل** ومن آمن **بموسى** من غيرهم،«ليلاً »قبل الصبح « انكم متّبعون» يتبعكم **فرعون** وقومه ، اذاعلموا بخروجكم من **مصر** .«واترك البحر رهواً»،الرهو:الشيء الساكن تقول : رها ، يرهو ، رهواً فهوراه ، اى : ساكن مطمئن، معناه : اترك البحر رهواً راهيا اى ـ ساكناً فسمي بالمصدر اى ـ ذارهو، وهذا حين جاوز **موسى** بقومه البحر ، فاراد ان يضرب البحر بعصاه حتى يطمّ ويلتئم ليتحصن به من العدو، فقال **جبرئيل** : اتركه رهواً كما هو« انهم جند مغرقون » اخبر **جبرئيل** انهم مغرقون ، ليطمئن قلب **موسى** فى تركه البحر كما هو. و قيل رهواً صفة سير **موسى**،لانه عجل حين دخل البحر فقيل له سر ساكناً ولاتخف من العدوّ ، « انهم جند مغرقون » .ثم ذكر ما تركوا بمصر فقال؛ « كم تركوا» يعنى بعدالغرق،«من جنات» بساتين كثيرة الاشجار «وعيون» نابعة بالماء، قال **سعيد بن جبير** يعنى الذهب« وزروع »فنون الاقوات والوان الاطعمة،اى ـ كانوا اهل ريف و خصب خلاف حال **العرب** ،« و مقام كريم» محافل الاجتماعات للتدبير و التشاور فيها، و قيل هى مجالس الملوك «ونعمة» اى ، وتنعّم فى عيش « كانوا فيها فاكهين » لاعبين لاهين وقيل : اشرين بطرين ،«كذلك» اى ـ هكذا كانت القصة فلا تشكّنّ فيه . وقيل ـ كذلك افعل بمن عصاني ، « و اورثناها قوماً آخرين » اى ملّكنا هذه النعم **بنى اسرائيل** و قيل ـ اراد به غير **بنى اسرائيل** لانهم لم يعودوا الى **مصر**، «فمابكت عليهم السماء والارض» وذلك انّ المؤمن ، اذا مات تبكى عليه السماء والارض اربعين صباحاً وهؤلاء لم يكن يصعد لهم عمل صالح فتبكى السماء على فقدهم ولا لهم على الارض عمل صالح ، فتبكى الارض عليهم .

روی **انس بن مالک** قال قال **رسول‌الله**(ص) : ما من عبد الا له فی‌السماء بابان ، باب یخرج منه ، رزقه ، وباب یدخل فیه عمله. فاذا مات فقداه وبکیا علیه، وتلا: «فما بکت علیهم السماء والارض».

وقال(ص) : انّ المؤمن یبکی علیه من الارض مصلّاه وموضع عبادته ومن السماء مصعد عمله. وروی: اذامات کافر استراح منه السماء والارض والبلاد والعباد ، فلاتبکی علیه ارض ولا سماء. قال عطاء: بکاء السماء حمرة اطرافها.

وقال **السدّی** لما قتل **الحسین بن علی**(ع)، بکت علیه السماء وبکائها حمرتها. وقیل کانت **العرب** یجعلون الخسوف و الکسوف و الحمرة تحدث فی السماء ، بکاءً علی المیت ولهذا قال علیه السلام عندموت ابنه **ابراهیم**، یوم کسفت الشمس، وقال الناس کسفت لموت **ابراهیم**، فخطبهم ، فقال- ان **الشمس والقمر** آیتان من آیات الله لاینکسفان لموت احد ولالحیاته ، فاذا رأیتم ذلک فافزعوا الی الصلوة «وما کانوا مِنظرین» لم ینظروا حین اخذهم العذاب لتوبة ولالغیرها.

«ولقد نجّینا بنی اسرائیل من العذاب المهین» من استعباده ایاهم واستخدامه لهم وقتله اولادهم، ثم فسّر العذاب، فقال «من فرعون» وقرأ **ابوجعفر** من **فرعون** بفتح المیم، فیکون جواباً لقوله : - «فمن ربکما یا موسی» وقوله : «ماربّ العالمین انه کان عالیاً من المسرفین» کقوله «کان من العالین» وکقوله : «ان فرعون علا فی الارض». قراءة **ابوجعفر**، جواب **فرعون** است که فرا **موسی** گفت: این خدای شما خود کیست تا نام او برند ؟ جواب وی اینست که : من **فرعون** «انه کان عالیاً من المسرفین» **فرعون** خود کیست از این ناپاکی، شوخ گزاف کاری از جملهٔ گزاف کاران.

النوبة الثالثة

قوله تعالی «بسم الله الرحمن الرحیم». بنام او که آئین زبان ما ذکر او، قوت دل ما مهر او، بنام او که شاهد جان ما نظر او، روح روح ما یاد او، مبارك آنکس که مونسش نام او ، عزیز آنکس که همراهش یاد او، وشاد آندل که درآن دل مهر او ، آباد آن زبان که بر آن زبان ذکر او ، آزاد آنکس که بود وی دربند او ، بزرگوار آن نفس که برامید دیدار او .

الهی یادت چون کنم که من خود همه‌یادم، من‌خرمن نشان خویش‌فراباد نهادم . الهی یادی و یـادگاری و دریـافتن خود ، یاری . معنی دعوی صادقانی ، فروزندهٔ نفسهاء دوستانی ، آرام دل غریبانی، چون درمیان جان حاضری ، ازبی‌دلی میگویم که کجائی . جانرا زندگی میباید، توآنی. بخود ، ازخود ترجمانی. بحق‌تو برتو، که ما را درسایهٔ غرور ننشانی وبعز وصال خود رسانی .

اذا کنت قوت النفس ثم هجرتها فلم تلبث‌النفس التی انت قوتها
جان‌و جهانم توئی و گرت نبینم یکسر بد روز باد جان وجهانهم .

« حم والکتاب‌المبین ، انـا انزلناه فی‌لیلة مبارکة » این شب مبارك بقول بیشتر مفسران، شب نیمهٔ شعبان است،آنرا مبارك خواند ازبهرآنکه پرخیروپربرکت است. همه شب داعیانرا اجابت است، سائلانرا عطیت‌است ، مجتهدان‌را معونت‌است، مطیعان‌را مثوبت است ، عاصیانرا اقالت است ، محبان را کرامت است . همه شب درهای آسمان گشاده ، جنات عدن وفرادیس اعلی درها باز نهاده ، ساکنان جنّة‌الخلد برکنگره‌ها نشسته ، ارواح انبیا وشهداء درعلیین فراطرب آمده، همه شب نسیم‌روح ازلی ، از جانب قربت ، بدل دوستان میدمد و بادکرم از هـواء فردانیت بر جان عاشقـان میوزد و از دوست خطاب میآید : هل من سائل فاعطیه ؟ هل من مستغفر فاغفرله ؟ ای درویش بیدار باش دراین‌شب که همه بساط نزول بیفکنده و گل‌وصال جانان در باغ رازداری شکفته ، نسیم سحر مبارك ، بهاری‌وارمیدمد ، وپیغام ملك برمزی باریك و برازی عجیب میگوید : «الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکرالله» وانشدوا :

الم یأن للهجران ان یتصرما وللعود غصن البان ان یتضرما
وللعاشق‌الصب الذی ذاب وانحنی الم یأن ان یبکی علیه و یرحما

وفی‌بعضی الاثار:عجباً لمن‌آمن بی کیف یتّکل علی غیری، لوانهم نظروا الی لطائف بری ماعبدواغیری. ای عجب کسی که ما را شناخت باغیرما آرام چون گیرد. کسی که ما را یافت با دیگری چون پردازد. کسی که رنگ وبوی وصال ویاد ما دارد، دل دررنگ و بوی دنیا چون بندد .

از تعجب هر زمان گوید بنفشه کی عجب   هر که زلف یار دارد چنگ چون درما زند

« فیها یفرق کل امر حکیم » تنزل النسخة من‌السماء لمایحصل فی‌السنة من اقسام الحوادث . **شب نیمهٔ شعبان** را نامهاست: **شب براة** گویند و **شب نسخة**، **شب فرق** ،**شب عرض** . هر که از این شب تا دیگرسال ازدنیا رفتنی است ، نسخت آن از **لوح محفوظ** بردارند و**بعزرائیل** دهند، گویند این‌شغل‌تواست تا دیگرسال. هرچه خسف و مسخ بود ، سیاسات وبلیات وانواع عذاب، نسخت کنند و**بجبرئیل** دهند ، گویند این کار تو است تا دیگر سال . هرچه نعمت وراحت وروزی بندگان بود نسخت کنند و **بمیکائیل** دهند ، هرچه عزّ ومرتبت و اقبال ودولت بود نسخت کنند و**باسرافیل** دهند و ذلک قوله :- « اناکنانستنسخ ماکنتم تعملون » گفته اند درمیان فرشتگان ، فرشته ای حلیم‌تر ورحیم‌تر ومهربانتر از **میکائیل** نیست وفرشته‌ای مهیب‌تر وبا سیاست‌تر از **جبرئیل** نیست.

درخبر است که روزی هردو مناظره کردند ، **جبرئیل** گفت : مرا عجب آید که با این همه بی‌حرمتی‌وجفا کاری خلق، **رب‌العزة بهشت** از بهر چه میآفرید؟ **میکائیل** گفت مرا آن عجب میآید که با آن همه فضل و کرم ورحمت که **الله** را بربندگان است **دوزخ** از بهر چه میآفرید ؟ از حضرت عزت و جناب جبروت ندا آمد که : احبّکما الیّ‌احسنکما بی‌ظنا، از شما هردو، آنرا دوست‌تردارم که بمن ظن نیکوتری برد یعنی **میکائیل**، که رحمت بر غضب فضل می‌نهد وقد قال‌الله عزوجل، انّ رحمتی سبقت غضبی. **عایشهٔ صدّیقه** گفت: **شب نیمهٔ شعبان رسول‌خدا** درحجره ونوبت من بود ، درمیانهٔ شب او را نیافتم ، بخاطر من گذشت ، مگر بدیگرحجره ای از حجره های زنان خود رفته ، با خویشتن برنامدم ، برخاستم بطلب وی بیرون شدم ، او را در سجده یافتم ، سربرسجود نهاده و میفرماید :

اعوذ بعفوك من عقابك ، اعوذبرضاك من سخطك ، اعوذ بك منك ،لااحصی ثناء علیك. انت کما اثنیت علی‌نفسك .

این چند کلمت اشارت است بمنازل ومراتب راه روان سوی حق، روشی از روی همم ، نه از روی قدم .**رسول خدا** اول‌نظارهٔ فعل کرد فرمرد:اعوذ بعفوك

من عقابک . آنگه از این مقام در گذشت، نظارهٔ صفت کرد ، فرمود : اعوذ برضاك من سخطك ، آنگه از صفت در گذشت ، نظارهٔ ذات کرد فرمود : اعوذبک منک ، آنگه از صفات خود مجرد گشت، فرمود : لااحصی ثناءً علیک ، آنگه فردا نیت حق جل جلاله یاد کرد ، فرمود : انت کما اثنیت علی نفسک . اول مقام استدلال است. دیگر مقام افتقار . سوم مقام مشاهدة . چهارم مقام حیوة . پنجم مقام فناء.

بروایتی دیگر **عایشه** گفت : رأیت النبی (ص) فی لیلة النصف من **شعبان** ساجداً یدعو ، فنزل **جبرئیل** ، فقال : ان **الله** عزوجل قداعتق من النار اللیلة بشفاعتک ثلث امّتک. فزاد النبی فی الدعاء. فنزل **جبرئیل** فقال : ان الله یقرئک السلام ویقول اعتقت نصف امّتک من النار . فزاد **النبی** فی الدعاء ، فنزل **جبرئیل** وقال : ان الله اعتق جمیع امّتک من النار بشفاعتک ، الا من کان له خصم حتی یرضی خصمه . فزاد **النبی** فی الدعاء ، فنزل **جبرئیل** عندالصبح و قال : ان **الله** تعالی قد ضمن لخصماء امّتک ان یرضیهم بفضله و رحمته ، فرضی **النبی** (ص) وقال : ان الله تعالی عتقاء من النار فی لیلة النصف من **شعبان** بعدد شعور غنم **بنی کلاب**(۱). وفی روایة **انس بن مالک** رضی الله عنه قال : بعثنی النبی الی **عایشه** ، فقلت لها اسرعی ، فانی ترکت **رسول الله** (ص) یحدّثهم بحدیث لیلة النصف من **شعبان** ، فقالت یا **أنس** اجلس حتی احد ثک عن لیلة النصف من **شعبان** ، قالت کان لیلة النصف من **شعبان** لیلتی ، فجاء النبی(ص) حتی دخل معی فی لحاف، فانتبهت من اللیل فلم اجده قلت ذهب الی جاریته ماریة القبطیة، قالت : فخرجت و مررت بالمسجد فوقعت رجلی علیه و هوساجد و هویقول: سجدلک خیالی و سوادی و آمن بک فؤادی وهذه یدّی التی جنیت بها علی نفسی ، فیا عظیم هل یغفر الذنب العظیم الاالرب العظیم ، اغفرلی الذنب العظیم ، ثم رفع رأسه ، فقال: اللهم هب لی قلباً تقیاً نقیاً من الشرك بریّا، لا کافراً ولاشقیاً. ثم عاد فسجد فقال: اقول لک کما قال اخی **داود**، اعفّر وجهی فی التراب لسیدی وحق لسیدی ان تعفّر الوجوه لوجهه . ثم قال یا**حمیراء** !اما تدرین ما هذه اللیلة؟ هذه لیلة النصف من **شعبان** ، ان الله فی هذه اللیلة عتقاء من النار بعدد شعر غنم **کلب**. قالت :قلت یا نبی الله، وما بال غنم **کلب**

۱ ـ در نسخهٔ ج : کلب

قال : لیس الیوم فی **العرب** قوم اکثر غنماً منهم ، لااقول منهم ستة نفر: مد من خمر ولاعاق لوالدیه ولامصر علی زنا ولامصارم ولامصوّر ولافتات.

و روی **مجاهد** عن **علی بن ابی طالب** قال قال **رسول‌الله**(ص): **یاعلی** من صلی مائة رکعة فی لیلة النصف **من شعبان** فقرأ فی **کل** رکعة بفاتحة الکتاب مرة وقل هوالله احد ، عشر مرات. قال النبی (ص) : یاعلی ما من عبد یصلی هذه الصلوة الاقضی‌الله عز و جل له کل حاجة طلبها تلک اللیلة ، قال و یبعث **الله** عزوجل سبعین الف ملک یکتبون له الحسنات ویمحون عنه السیآت ویرفعون له الدرجات الی رأس السنة.

قال و یبعث‌الله عز وجل فی جنات عدن سبعین الف ملک اوسبع مأة الف یبنون له المدائن والقصور ویغرسون له الاشجار مالاعین رأت ولا اذن سمعت ولاخطر علی قلب المخلوقین، و ان مات من لیلته قبل ان یحول الحول، مات شهیداً. قال :ویعطیه‌الله بکل حرف من قل هوالله احد فی لیلته تلک ، سبعین حورآء.

٢- النوبة الاولى

قوله تعالی : - «**ولقد اخترناهم علی علم**» برگزیدیم ایشانرا بردانشی بی‌غلط ، «**علی العالمین** (٣٢) » برجهانیان [روزگار ایشان].

« **و آتیناهم من الایات** » ، و دادیم ایشانرا از نشانها ، « **مافیه بلاء مبین** (٣٣) » چیزهائی که [ایشان‌را] درآن آزمایشی آشکارا بود .

«**انّ هؤلاء لیقولون** (٣٤) » اینان میگویند .

« **ان هی الّا موتتنا الاولی** » ، نیست مگر یک مرگ پیشین[که در دنیا بمیریم وبس بسرآمد] ، « **و مانحن بمنشرین** (٣٥) » وما برانگیزانیدنی نیستیم .

« **فأتوا بآبائنا** » ، پس پدران ما [ازگور]بازآرید امروز ، « **ان کنتم صادقین** (٣٦) » اگر می راست گوئید[که ما انگیختنی‌ایم پس از مرگ].

« **اَهم خیر ام قوم تُبّع** » ، ایشان به‌اند یاقوم تبع؟ « **والذین من قبلهم** و ایشان که پیش از ایشان بودند ، « **اَهلکناهم** » نیست کردیم ایشانرا ، « **انّهم کانوامجرمین** (٣٧) » ایشان قومی بدکاران بودند.

« **وما خلقنا السموات والارض** » ، نیافریدیم آسمان و زمین را ، « **و ما بینهما** » و آنچه میان آنست ، «**لاعبین**(٣٨)» بازی گری « **ما خلقناهما الا بالحق** »نیافریدیم آنرا مگر بفرمان روان[وپاداش سپردن رابکار گران] « **ولکنّ اکثرهم لایعلمون** (٣٩) » لکن بیشتر ایشان نمیدانند.

« **اِنّ یوم‌الفصل** » روزگار برگزاردن ، «**میقاتهم اجمعین** (٤٠)» هنگام نامزد کردهٔ ایشانست همگان.

« **یوم لایُغنی مولیً عن مولیً شیئاً** » ، آنروز که هیچ خویش هیچ خویش را بکار نیاید ، «**ولاهم یُنصرون**(٤١) » ونه ایشانرا فریاد رسند.

« **اِلّا من رحم‌الله**» ، مگر کسی که الله بروببخشاید ، «**انّه‌هوالعزیز الرحیم** (٤٢) » که الله توانای است دانا.

« **اِنّ شجرة‌الزقوم**(٤٣) » درخت زقوم ، « **طعام‌الاثیم**(٤٤) » خورش بدکاران است.

«**کالمُهل** » چون مس گداخته « **یَغلی فی‌البطون**(٤٥) » میجوشد درشکمها. «**کغلی‌الحمیم**(٤٦)» چون جوشیدن آب جوشان.

«**خذوه**»[زبانیه را گویند] گیرید اورا،«**فاعتلوه الی سَواءالجحیمَ**(٤٧)» کشید او را تامیان دوزخ.

« **ثم صُبّوا فوق رأسه** » آنکه برسراوریزید ، «**من‌عذاب‌الحمیم**(٤٨)» آب گرم، عذاب کردن را.

«**ذُق**» [گویند]چش‌آتشم ، « **اِنّک انت العزیز الکریم** (٤٩) » تو آن عزیز و کریمی بارخدا ومهتر.

« **انّ هذا ما کنتم به تمترون**(٥٠) » آن آتش است که در آن بگمان بودید و پیکار کردید.

« **اِنّ‌المتّقین فی‌مقام امین**(٥١) » پرهیزکاران در جای جاویدی اند. « **فی‌جنات و عیون** » در بهشت وچشمه‌های روان.

« **یلبسون من سُندس و استبرق** » می پوشند از جامهٔ سندس و استبرق ، « **متقابلین** (۵۳) » رویها فارویها .

« **کذلک** » چنان‌است، «**وزوّجناهم**» وایشانراجفت‌دادیم،« **بحور عین** (۵٤) » کنیزکان سخت پاکیزه سپیدی چشم وسیاهی چشم ، فراخ چشمان «**یدعون فیها** » ، می‌فراخوانند درآن بهشت ، « **بکلّ فاکهة** » ازهرمیوه ای «**آمنین**(۵۵)» بی‌ترس و بی‌بیم .

« **لایذوقون فیها الموت** » مرگ نچشند [هرگز درآن بهشت] ، « **الّا الموتة الاولی** » لکن‌مرگ‌اول که دردنیاچشیدند[مؤمنان را مرگ‌آنست]، **ووقیهم» عذاب الجحیم**(۵٦) » و بازداشت الله از ایشان عذاب آتش .

« **فضلا من‌ربّک** » ، نیکوئی ازخداوند تو[که رهی‌را بروی آن‌نبود]، « **ذالک هوالفوزالعظیم** (۵۷) » آنست پیروزی بزرگوار .

« **فانّمایسّرناه‌بلسانک** » ما آسان کردیم این سخن خویش بر زبان تو ، « **لعلهم یتذکرون** (۵۸) » تا دریابند و یاد دارند وپند پذیرند .

« **فارتقب انهم مرتقبون**(۵۹)» چشم میدار تا ایشان چشم میدارند .

النوبة الثانية

« و لقد اخترناهم » یعنی مؤمنی **بنی‌اسرائیل** ، «علی‌علم » منا باستحقاقهم ذلک و قیامهم بالشکر علیه ، « علی العالمین » ای عالمی زمانهم فجعلنا فیهم‌الکتاب والنبوة والملک وقیل: اخترناهم علی‌جمیع‌العالمین بماجعلنا فیهم من کثرة‌الانبیاء و هذه خاصة لهم لیست لغیرهم .

« و آتینا هم من الایات » یعنی من‌الحسنات والسیئات المذکورة فی‌سورة‌ـ الاعراف: «وبلوناهم بالحسنات والسیئات».فالحسنات: المنّ والسلوی والماء المنبجس من‌الحجر بعد الخلاص من فرعون . و السیئات : ماکانوا یلقون ، من ذبح اولادهم واستحیاء نسآئهم وتعذبتهم .

قال ابن زید : ابتلاهم بالرخآء و الشدة کقوله : ـ « و نبلوکم بالشر الخیر فتنة »

« انّ هولاء » يعنی اهل مکة ، « لیقولون » .

« ان هی » ای ـ ماهی ، « الا موتتنا الا ولی » ای ـ لاموتة الاهذه‌التی نموتها فی‌الدنیا ثم لابعث بعدها . و هوقوله : « و ما نحن بمنشرین » ای ـ بمبعوثین بعد موتنا .

«فأتوابآبائنا» ، الذین ماتوا ، «ان کنتم‌صادقین » أنّا نُبعث احیاء بعدالموت . سألوه ان یحیی لهم **قصی بن کلاب** قالوا انه کان شیخاً کبیراً لنسأله عنک ، فلم یجبهم الله بل اوعدهم و انما لم یجبهم لان البعث الموعود ، انما هو فی دارالجزآء یوم‌القیمة والذی کانوا یطلبونه بعثٌ فی‌الدنیا فی‌حالة التکلیف وبینهما تغایر .وقوله : فأتوا ، مخاطبة للبنی (ص) وحده علی مایستعمله العرب فی مخاطبة الجلیل . ثم‌خوّفهم مثل عذاب‌الامم‌الخالیة ، فقال : « أهم خیر أم قوم تبع » معناه أهؤلاء اعز واشدّقوة واکثر اموالاً ، «أم قوم تبع » . مفسران گفتند : **تبع** پادشاهی بود ازپادشاهان **یمن** ازقبیلۀ **قحطان** ، چنانکه دراسلام ، سلوک‌را خلیفه گویند، وددر**روم**،**قیصر**ودر**فرس**، **کسری** ، ایشان **تبع** گویند . و سمّی تبّعاً لکثرة تبعه ، ومعروف ازایشان سه‌بودند : یکی مهینه اول بوده ، یکی میانه ، یکی کهینۀ‌آخربوده . واو که درقرآن نام برده است تبّع آخر بود ، نام وی **اسعد بن کلیکرب‌الحمیری** . مردی مؤمن‌صالح بوده و **بعیسی(ع)** ایمان آورده وچون حدیث و نعت وصفت **رسول** ما (ص) شنید از اهل کتاب ، برسالت وی ایمان آورد و گفت :

شهدت علی احمد انه	رسول من الله باری النسم
فلومد عمری الی عمره	لکنت وزیراً له و ابن عم .

عایشه گفت : لاتسبوا **تبّعاً** فانه کان رجلاً صالحاً ذم‌الله قومه ولم یذمّه . وقال **سعید بن جبیر** : هوالذی کسی **الکعبة** الانطاع والبرودالمعضدةونصب‌علیهاالباب وجعل‌له اقلیداً،و قیل: هوالذی بنی‌**الحیرة** وبنی‌**سمرقند** . وذکر **ابوحاتم**عن**الرقاشی** قال: کان **اسعدالحمیری‌من‌التبابعة**، آمن بالنبی(ص) قبل ان یبعث بسبع مائةسنة .وعن **سهل‌بن‌سعد** قال : سمعت **رسول‌الله** (ص) یقول‌لاتسبوا تبّعاً فانه قدکان اسلم .وعن **ابی‌هریرة** قال : **رسول‌الله**(ص) ما ادری تبّع نبیا کان او غیرنبی .

ودر قصهٔ تبع و اسلام وی روایات مختلف است:

اما روایة **محمدبن‌اسحق** و **عکرمة** از **ابن‌عباس** آنست‌که **تبّع** آخر که نام وی **اسعد** و کنیت او ابوکرب است مردی آتش پرست بود برمذهب **مجوس**، از نواحی **مشرق** درآمد با لشکری عظیم وحشمی فراوان **بمدینهٔ مصطفی** بگذشت و پسری از آن خویشٔ آنجا رها کرد. اهل **مدینه** آن پسر را بکشتند بفریب وحیلت. **تبّع** بازگشت برعزم آن‌که **مدینه**‌را خراب‌کند واهل آنرا استیصال‌کند، جماعتی‌که **انصار** رسول از نژاد ایشانند **همه** مجتمع شدند وبقتال وی بیرون‌آمدند، بروز باوی جنگ میکردند وبشب اورا مهمان‌داری میکردند، **تُبّع** را سیرت ایشان عجب آمد، گفت: انّ هؤلاء لکرام، اینان قومی اندْ کریمان و جوانمردان. پس دوحبر از احبار **بنی‌قریظه** نام ایشای **کعب** و **اسد** هردو ابن عم یکدیگر بودند، برخاستند و پیش **تبّع** شدند واورا نصیحت کردند، گفتند: این **مدینه** هجرت‌گاه **پیغامبر آخرالزمان**است ومهبط وحی‌بدو، پیغامبری **ازقبیلهٔ قریش** خاتم پیغامبران و گزیدهٔ خداوند جهان، صاحب‌القضیب، والناقة و التاج والهراوة. و ما درکتاب خدای، نعت وصفت وی خوانده ایم وبرامید دیدار وی اینجا نشسته ایم ودانیم‌که ترا براهل این شهر دستی نباشد و نصرتی نبود، مکن، خویشتن‌را درمعرض بلا وعقوبت حق جل وعلامنه، نصیحت ما بشنو وعزم ونیت خود بگردان وبرخویشتن بدمخواه، مبادا که ترا نکبتی رسدکه درسر آن شوی. آن وعظ ونصیحت ایشان بر**تبّع** اثری عظیم‌کرد واز آن عزم و نیت‌که‌کرده بود بازگشت و از ایشان عذر خواست. ایشان چون اثر قبول دروی دیدند، او را بردین خویش دعوت‌کردند. **تبّع** دعوت ایشانرا اجابت‌کرد و بدین ایشان باز گشت و ایشان را گرامی کرد و از **مدینه** باز گشت بسوی **یمن**، وآن دوحبر ونفری دیگر از **یهود بنی‌قریظه** باوی مساعدت‌کردند و رفتند، جمعی **ازبنی‌هذیل** فرا پیش وی آمدند، گفتند: ایهاالملک اناندلک علی بیت فیه کنز من‌لؤلؤ وزبرجد. ما ترا دلالت‌کنیم برخانه ای که زیر آن کنزیست از مراورید وزبرجد. اگر خواهی‌که برداری، بردست تو آسان بود. گفت آن‌کدام خانه است؟ گفتند خانه ایست در **مکه** و مقصود **هذیل**

هلاك وی بود که از نقمت وی میترسیدند ، دانستند که هر که قصد خانهٔ **کعبه** کند بزودی دمار از وی برآرند و نیست گردد .

تبّع با احبار **یهود** مشورت کرد وآن سخن که **هذیل** گفته بود با ایشان گفت ، احبار گفتند : زینهار که اندیشهٔ بد نکنی در کار آن خانه ، که درروی زمین خانه ای از آن بزرگوارتر وعظیم‌تر نیست ، آنرا **بیت‌الله** گویند بروی رقم اضافت ازلی و فرّ الهی ، مقرّ ابرار ومنزل اخیار ، بزرگ داشتهٔ حق وعبادت‌گاه خلق ، وآن قوم که ترا این دلالت کردند جز هلاك تو نخواستند ، چون آنجا رسی تعظیم آن در دل‌دار و مقدس و معظم دان ومناسك آن بگزار و طواف و سعی و حلق بجای آر تا ترا سعادت ابد حاصل شود .

تبّع چون این سخن‌بشنید از ایشان ،آن جمع **هذیل** را بگرفت ، وبرایشان سیاست راند ، آنکه روی سوی **مکه** نهاد .

وتعظیم خانه **کعبه** در دل داشت ، چون آنجا رسید طواف کرد و **کعبه** را در نبود آنرا در برنهاد و قفل برزد و آنرا جامه پوشید ، واول کسی که **کعبه** را جامه پوشید **تبّع** بود ، وششش روز آنجا مقیم گشت ،هرروز در **منحر** ، هزارشترقربان کرد و موی بازکرد ، آنکه از **مکه** بازگشت و سوی **یمن** شد و قوم وی **حمیر** بودند کاهنان و بت‌پرستان. **تبع** ایشانرا بردین خویش و برحکم **تورات** دعوت کرد وایشان اجابت نکردند و دین او نپذیرفتند تا آنکه که حکم خویش بر آتش بردند وآن آتشی بود که فرادید آمدی دردامن کوه وهر که را خصمی بودی وحکمی که درآن مختلف بودند هردوخصم بنزدیك آتش آمدندی(۱) ، آنکس که برحق بودی او را از آتش گزند نرسیدی ، و اوکه بر حق نبودی بسوختی. جماعتی از **حمیر** بتان خود را برداشتند و آمدند بدامن آن کوه و همچنین آن دو حبر که با **تُبّع** بودند. دفتر **تورية** را برداشته وبدامن کوه آمده ودر راه آتش نشسته ، آتش ازمخرج خویش فرادید آمد وآن قوم **حمیر** را وآن بتان ایشانرا همه نیست کرد وبسوخت وآن دوحبر که **تورية** داشتند ومیخواندند ، ازآتش ایشانرا هیچ رنج و گزند نرسید ،

---

۱ - در نسخهٔ الف : آمدید

مگر که از پیشانی ایشان ، عرقی روان گشت و آتش در گذشت تا بمخرج خویش بازشد ، آنگه باقی **حمیر** که بودند همه بدین احبارباز گشتند. فمن هناك اصل الیهودیة بالیمن ، بروایتی‌دیگر، **تبّع** که به **رسول خدا** پیش از مبعث وی ایمان آورد ، **تبع** پیشین بود وملك جهان ویرا بود وبهرشهر که رسیدی علماء وحکماء آن شهرباخود ببردی(۱) تا قریب دو هزار مرد عالم حکیم بروی جمع آمدند(۲) بیرون از دویست وچهل هزارسوار و پیاده که داشت . و اوّل به **مکه** رسید واهل **مکه** اورا طاعت نداشتند وخدمت نکردند .

تبّع گفت وزیر خویش‌را، که این‌چه شهر است وچه قومند که درخدمت وطاعت ما تقصیر کردند ، بعد از آنکه جهانیان همه سر برخط طاعت ما نهادند.

وزیر گفت ایشانرا خانه ایست که آنرا **کعبه** گویند مگر به‌آن‌خانه معجب شده‌اند ، **تبّع** دردل خویش نیت کرد که این خانه‌را خراب کنم ومردان این شهررا بکشم و زنان را اسیر گیرم ، هنوز این اندیشه تمام نکرده بود که رب العزه او را بدرد سرمبتلا کرد ، چنانکه او را طاقت نماند و آب گندیده از چشم و بینی و گوش وی گشاد ، چنانکه هیچکس را بنزدیك وی قرارنبود و اطباء همه از معالجهٔ وی عاجز گشته گفتند این بیماری ازچهارطبع بیرون افتاده ، کارآسمانی است ،وما بمعالجهٔ آن راه نبریم. پس دانشمندی فرا پیش آمد ، گفت : ایها الملك اگرسرّ خود با من بگوئی من این درد را درمان سازم ، ملك گفت من درکار این شهرواین خانهٔ **کعبه** چنین اندیشه کرده‌ام ، دانشمند گفت ، زینهار ای ملك ، این اندیشه مکن وازاین‌نیت باز گرد که این خانه را خداوندیست قادر که آنرا بحفظ خویش میدارد و هر که قصد این خانه کند دمار از وی برآرد. **تبّع** از آن اندیشه توبت کرد وتعظیم خانه واهل آن در دل خود جای داد ودرحال شفا یافت، عنایت الهی‌وسابقهٔ ازلی دررسید واز آن دین و ملت کفر که داشت بر گشت و بخداوند **کعبه** ایمان آورد و در دین **ابراهیم خلیل** علیه السلام شد. پس **کعبه** را جامه پوشانید وقوم خودرا فرمود تا آنرا بزرگ دارند و با اهل آن نیکوئی کنند. از **مکه** بزمین **یثرب** شد آنجا که

۱ - درنسخهٔ الف : آمدید ۲ - در نسخهٔ ج : بروی آمدند .

مدینه مصطفی است (ص) و درآن وقت رقم شهروبنا نبود ، چشمهٔ آب بود و **تبّع** با حشم ولشگربسر آن چشمه فروآمد. دانشمندان که باوی بودند درکتاب خوانده بودند که آن زمین **یثرب** مهاجَر رسول آخرالزمان است و مهبط وحی قرآنست ، چهارصد مرد از ایشان که عالمتروفاضلتر بودند با یکدیگر بیعت کردند که از آن بقعت مفارقت نکنند وبراسید دیدار او آنجا مقام کنند ، اگر او را خود دریابند والا فرزندان و نسل ایشان ناچار اورا دریابند و برکات دیدار اوباعقاب وارواح ایشان برسد. این قصه با **تبّع** بگفتند و**تبّع** را همین رغبت افتاد. یکسال آنجا مقام کردند و بفرمود تا چهارصد قصر بنا کردند آنجایگه ، هر عالمی را قصری و هر یکی را کنیزکی بخرید و آزادکرد و بزنی بوی‌داد باجهاز تمام و ایشانرا وصیت کرد که شما اینجا همی باشید تاپیغامبرآخرالزمان را دریابید وخود نامه‌ای نبشت ومهرزرین برآن نهاد وبآن عالم سپرد که او را نصیحت کرده بود و گفت اگر **محمد** را دریابی این نامه بدو رسان و اگرنیابیَ بفرزندان وصیت کن تا بدو رسانند و مضمون نامه این بود :

ای پیغامبر آخرالزمان ، ای گزیدهٔ خداوند جهان ، ای بروز شمار شفیع بندگان ، من که **تبّع** ام ، بتوایمان آوردم و گرویده ، گواهی دهم که نبوت تو حق است ودین تو پاك وقول توصدق . تو خاتم پیغمبرانی ، فرستادهٔ حق جل و جلاله بعالمیانی ، ایمان آوردم بآن خداوند که توبنده وپیغامبر اوئی ، فرستاده وپیغام رسان اوئی ، گواه باش که من، برملّت توام وبرملّت پدرتو **ابراهیم خلیل** (ع)، اگرترا بینم واگرنه بینم ، تا مرا فراموش نکنی و روز رستاخیز مرا فرو نگذاری و شفاعت از من دریغ نداری. **آنگه** نامه را مهر برنهاد وبرآن مهر نبشته بود : « لله الامرمن قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصرالله » و عنوان نامه نبشته بود : الی محمد بن عبدالله خاتم النبین ورسول رب العالمین (ص) من **تبّع** ، امانة الله فی یدمن وقع الیان یوصل الی صاحبه.

گفته‌اند مردمان **مدینه** ایشان که انصار رسول خدااند ازنژاد آن چهارصد مرد علماء بودند و **ابو ایوب انصاری** که رسول خدا بخانه او فروآمد ازفرزندان

آن عالم بود که **تبّع** را نصیحت کرده بود تا ازآن علت شفا یافت. وخانهٔ **بوایوب** که رسول آنجا فرو آمد ازجملهٔ آن بناها بود که **تبّع** فرموده بود وچون رسول خدا هجرت کرد **بمدینه** ، نامهٔ **تبّع** بوی رسانیدند رسول نامه **بعلی** داد تا برخواند ، رسول سخنان **تبّع** بشنید و او را دعا کرد و آنکس که نامه رسانید نام وی **بولیلی** او را بنواخت و گرامی کرد. قوله :

« والذین من قبلهم » یعنی من الامم الکافرة ، « اهلکناهم انهم کانوا مجرمین » ای لیس کفار **قریش** بخیرمن اولئک ، فاهلکهم‌الله ، هذا کقوله: «أکفّارکم خیر من اولئکم ».

«وما خلقنا السموات والارض ومابینهما لاعبین » یعنی‌ما خلقناهما لئلایکون بعث و لانشور ولاحساب کقوله : « ایحسب الانسان ان یُترک سدی » و کقوله : « افحسبتم انما خلقناکم عبثاً » .

« ما خلقنا هما الا بالحق » ، یعنی الا للمجازاة بالقسط ای : لیُجزی المحق والمبطل مایستحقانه ، « ولکن اکثرهم لایعلمون » یعنی کفار **قریش** لایعلمون انا لم نخلقهما باطلاً ثم خوّفهم فقال :

« انّ یوم الفصل » ، یعنی یوم القیمة یفصل بین المحق والمبطل و یفصل بین‌الوالدو ولده والرجل وزوجه والمرء وخلیله. قیل جعله‌الله وقتا لفصل الحکم‌فیه بین خلقه ، «میقاتم اجمعین» ای وقت موعودهم کلهم یعنی‌یوافی الا ولون والاخرون من‌الامم الخالیة ومن هذه الامّة(۱) ثم نعت ذلک الیوم فقال : - « یوم لایغنی مولیً عن‌مولیً شیئاً» یعنی‌لاینفع‌قریبٌ‌قریبه ولایدفع عنه شیئاً. هذا کقوله: - «لایجزی‌والدعن ولده ولامولود هوجازعن والده شیئاً » ، « ولاهم یُنصرون) ای : لیس لهم من ینصرهم من عذاب الله بالشفاعة فان النصرة فی‌القیامة بالشفاعة.

« الا من رحم الله » یجوزان یکون الاستثناء متصلاً یعنی الا المؤمنین فانه یشفع بعضهم لبعض باذن الله. و قیل الاستثناء منقطع ومعناه : لکن من رحمه‌الله فانه مغفورله « انه هوالعزیز » علی اعدائه ، « الرحیم » لا ولیائه.

---

۱ - در نسخهٔ ج : جملهٔ « و من هذه‌الامة » نیست .

«انّ شجرة الزقوم » على صورة شجر الدنيا لكنها من النار والزقوم ثمرها وهوما اكل بكره شديد وقيل كل طعام ثقيل فهوزقّوم .وفي التفسير ان **ابن الز بعرى** قال: ان اهل **اليمن** يسمّون اكل التمر بالزبد التزقّم فدعا **ابوجهل** بتمروزبد فقال تزقموا فـان هذا هوالذى يخو فكم به **محمد** فنزل: « ان شجرة الزقوم طعام الاثيم » يعنى بالاثيم: **اباجهل** والاثم : الكفر لان الكفر اعظم الاثم.

روى عن **ابن عباس** : قال قال رسول‌الله (ص) : ايها الناس اتّقوالله حق تقاته فلوان قطرة من الزقوم قطرت على الارض لامرّت على اهل الدنيا معيشتهم فكيف بمن هوطعامه وليس له طعام غيره.

« كالمهل » و هوالنحاس المذاب والصفر المذاب ، وقيل هودردى الزيت اسود، وعرض على **ابى بكر الصديق** حين احتضر، ثوبا حبرة ليكفن فيهما ، فقال كفنونى فى ثوبيّ هذين يعنى اللذين على جسده فانما هما للمهل يعنى للصديد و ما يسيل من البدن، و الحى اولى بالجديد من الميت « يغلى فى البطون» قرأ **ابن كثير و حفص** بالياء جعلوا الفعل للمهل ، و قرأ الآخرون بالتاء لتأنيث الشجرة ،« كغلى الحميم » يعنى كالمآء الحارّ اذا اشتد غليانه.

« خـذوه » اى ـ يقـال للزبانية خذوه يعنى الاثيم ،« فـاعتلوه » ، قرأ اهل **الكوفة وابوعمرو وابوجعفر** بكسر التاء. والباقون بضمها وهما لغتان ، اى : ادفعوه وسوقوه يقال عتله يعتُله و يعلته عتلا اذا ساقه بالعنف و الدفع و الجذب ، « الى سوآء الجحيم » وسطها الذى يستوى المسافة اليه من جميع اطرافه.

«ثم صبّوا فوق رأسه من عذاب الحميم » تأويله:ثم صبّوا فوق رأسه الحميم للتعذيب ، كقوله : «يُصَبّ من فوق رؤسهم الحميم» **قال مقاتل** : ان خازن النار يضرب على رأسه فينقب رأسه عن دماغه ثم يصبّ فيه مآءً حميماً قد انتهى حرّه ثم يقال له : « ذق » هذاالعذاب ، « انك» قرأ **الكسائى انّك** بفتح الالف يعنى ـ لانك قلت اناالعزيزالكريم و قرأ الاخرون بالكسر على الابتداء اى ـ « انت العزيزالكريم» عند قومك بزعمك و ذلك ان **النبى** (ص) لقى **اباجهل** فهزّه فقال اولى لك يا باجهل فاولى، فانزل‌الله تعالى ماقاله له،وردّ عليه **ابوجهل فقال** : ما تقدر انت ولاربك علىّ

انی لاکرم اهل‌الوادی و اعزهم فیقول له خزنةالنار علی طریق‌الاستخفاف والتوبیخ ذق ذلک انت‌العزیزالکریم‌ای ذق بسبب هذا القول‌الذی قلته

« انّ هذا ما کنتم به تمترون » ای ـ ان هذاالعذاب ما کنتم فیه تشکّون فی‌دارالدنیا فقد لقیتموه فذو قوه ، ثم ذکر مستقر المتقین فقال : « انّ‌المتّقین فی‌مقام امین » قرأ اهل **المدینة والشام** فی مُقام بضم المیم علی‌المصدر ای ـ فی اقامة و قرأالاخرون بفتح المیم ای ـ فی‌مجلس امین یأ من فیه صاحبه من‌الغوائل‌والآفات والاحزان «فی جنات و عیون . یلبسون من سندس » و هو مارقّ من‌الحریر فجری مجری الشعار لهم و هوالین من‌الدثار فی‌المعتاد « و استبرق » یعنی ما غلظ وصفق نسجه یجری مجری‌الدثار و هو ارفع نوع من انواع الحریر ، والحریر نوعان : نوع کلما کان ارق کان انفس،ونوع کلما کان ارزن بکثرة الابریسم کان انفس . وقیل : استبرق من کلام‌العجم و هوالدیباج‌الغلیظ عربّت بالقاف «متقابلین » کنایةعن التألف والتوادّ والتواخی ، « کذلک و زوّجناهم بحور عین » ای ـ کما اکرمناهم بما وصفنا من‌الجنات والعیون واللباس، کذلک اکرمناهم بان زوّجناهم بحور عین . وقیل ـ کذلک هم‌فی‌حکم‌الله ومحله رفع ، ای‌الامر کذلک وزوجناهم‌بحورعین ، یقال‌زوّجته امرأة وزوّجته بامرأة لغتان وانکره بعضهم فقال لیس هذا من‌عقدالتزوّیج لانه‌لایقال زوّجته بامرأة و انماالمعنی‌جعلناهم ازواجاً لهن کما یزوّج‌النعل بالنعل‌ای ـ جعلناهم اثنین .والحور، هنّ‌النساء النقیات‌البیاض ،یحار فیهن‌الطرف من‌بیاضهن وصفاء لونهنّ .

وقال**ابوعبیدة** : الحِوَر:شدة بیاض‌العین‌یکون ذلک اظهر لسوادها ، والعین جمع‌العیناء و هی‌العظیمةالعینین .

« یدعون فیها » ، ای یحکمون فیأمرون باحضارما یشتهون ، « بکل‌فاکهة»، ای ـ فاکهة کلّ زمان و کلّ مکان وذلک لا یجتمع فی‌الدنیا ، « آمنین » من‌الزوال والانقطاع و تولّد ضرر من‌الاکثار.

« لایذوقون فیهاالموت »، سخن‌اینجا تمام شد ، میگوید: بهشتیان دربهشت، مرگ نچشند هرگز . و در خبرمیآید که در بهشت ده چیز نیست : لیس فیها هرم ولاموت ولاخوف ولالیل ولانهار ولاظلمة ولابرد ولاخروج ، آنگه گفت : «الاالموتة

الاولى » این نه مستثنی است از اول که این استثنا منقطع گویند الا بمعنی لکن ای۔ لکن الموتةالاولی فی‌الدنیا قد ذاقوها ، لکن مرگ اول که در دنیا چشیدندمؤمنانرا مرگ آنست ،

قولی دیگر گفته‌اند الا بمعنی سوی ای سوی الموتة الاولی التی ذاقوها فی‌الدنیا ، کقوله : « ولا تنکحوا مانکح آباؤکم من‌النساء الا ما سلف » یعنی سوی ما قد سلف ، والضمیر فی فیها راجع الی حال‌المتقین التی هم فیها ، میگوید متّقیانرا و نیک مردان را جز آن مرگ که دردنیا چشیدند، مرگی دیگرنخواهد بود ،درآن حال تقوی ونیکی که ایشان در آن‌اند، بخلاف مجرمان و احوال ایشان که‌برایشان دو مرگ جمع آید . لقوله تعالی : « ربنا امتّنا اثنتین » مقصود و مراد آنست که تا فضل متّقیان برمجرمان ظاهر گردد و معلوم شود که مجرمان را دو مرگ است و متّقیانرا یک مرگ.

و لهذاالمعنی لما کشف **ابوبکر** عن وجه **النبی** (ص) و قد قبض قال: والله لایجمع‌الله علیک موتتین،اما الموتة التی کتبت علیک فقد متّها . وقوله«الاولی» یدل علی ان هناك ثانیة نفاها عن‌المتّقین‌واثبتها للمجرمین فی‌حال مّا ثم یحیون‌بعدها . و قیل انّ‌المؤمنین فی وقت‌المعاینة یصیرون بلطف‌الله الی اسبّاب‌الجنة یلقون‌الروح والریحانَ‌ویرون‌منازلهم فی‌الجنّةفکَاَنّ موتتهم‌الاولی‌فی‌الدنیا کانت فی‌الجنّة لاتصالهم باسبابها و مشاهدتهم ایاها . برین قول استثناء متصل است و مرگ اول که دردنیا چشیدند، گوئی خود دربهشت چشیدند، زیرا که مؤمن بوقت‌معاینه، بهشت‌بروعرضه کنند تا در روح و ریحان و منازل آن مینگرد ، گوئی که در بهشت مرگ میچشد و جان تسلیم میکند . برین معنی گفت «لایذوقون فیهاالموت الاالموتةالاولی ووقیهم عذاب‌الجحیم » صرف عنهم عذاب‌النار « فضلاً من ربک » ای ـ فعل ذلک تفضّلا منه . روی عن **النبی** (ص) انه قال۔ لایدخل‌الجنة احد الا بفضل‌الله ، فقیل ولا انت یا رسول‌الله، فقال ولاانا الاان یتغمّدنی‌الله برحمته و فضله ، « ذلک هوالفوزالعظیم» ای ـ ذلک‌الثواب الذی هو صرف‌العذاب و دخول‌الجنة ، هوالفلاح‌العظیم الذی لا یعلم کنهه الاالله .

« فانما یسّرناه بلسانک » یعنی علی‌لسانک، ولو لا انّ‌الله عزوجل یسّره‌علی السنةالعباد لما استطاع لسان ان یحمل کلام‌الخالق او یؤدّیه و قیل ـ « انما یسّرناه بلسانک » ای ـ انزلناه بلغتک لیکون ایسر للعرب و یسهل علیهم تعلّمه ، « لعلّهم یتذکّرون » لکی یتّعظوا بمواعظه . ـ

« فارتقب » ای ـ فانتظرالنصر من ربک ، « انهم مرتقبون » ای ـ منتظرون بزعمهم ،قهرک والله غالب علی امره وقیل «فارتقب » ای ـ انتظر لهم‌العذاب‌والهلاك « انّهم مرتقبون » منتظرون‌الدوائر و علیهم دائرةالسوء. و قیل : فارتقب ، فعن قریب یتحقق‌الملک و یخیب آمالهم، والله اعلم .

النوبة الثالثه

قوله : « و لقد اخترناهم علی علم علی العالمین » اخترناهم علی علم بمحبّة قلوبهم لنامع کثرة ذنوبهم فینا،واخترناهم علی علم مما نودع عندهم من‌اسرارنا ونکاشفهم‌به من حقائق حقنا. هرچند که نزول‌این آیةعلی‌الخصوص،مؤمنان‌بنی‌اسرائیل راست ، اما ازروی فهم ،برطریق اشارت، تشریف فرزندآدم است علی‌العموم ، وتفضیل ایشان بر همهٔ آفریدگان،چنانکه جای دیگر فرمود : « ولقدکرّمنا بنی‌آدم »،میگوید ایشانراکه برگزیدیم نه‌بغلط گزیدیم، که بعلم‌پاك گزیدیم (۱)وبدانش تمام‌دانستیم که از همهٔ آفریدگان سزاء گزیدن ایشانند ازآن گزیدیم. اختیارما بعلم و ارادت ماست‌بی‌علت، نواخت‌مابفضل و کرم ماست بی‌سبب ،آنراکه‌خواهیم، گزینیم‌ونوازیم و کس‌را برفعل ما چون و چرانه، و آنراکه خواهیم، رانیم و سوزیم و برحکم ما اعتراض نه .

آنروزکه دائرهٔ تکوین برین شخص کاین کشید ، خطاب کرد که شخصی بیافرینم که هر گزچنین نیافریده ام، نه‌آنکه در قدرتم بستحیل است ، لکن غیرت، عنان قدرت فروگرفت ، عبارت این آمد که : « والزمهم کلمة التقوی وکانوا احق

۱ ـ کلمهٔ گزیدیم ظاهراً اضافت ناروای ناسخ است وجملهٔ صحیح چنین است: بعلم باك و دانش تمام دانستیم .

بها واهلها ». ای جوانمرد درقدرت‌چون ما را صدهزار آفریدن بلحظتی روا است، اما از روی محبت وغیرت نه رواست، زیرا که سرّ محبت بی کیفیت، علی‌الخصوص ماراست، «یحبّهم و یحبّونه ـ الله ولی‌الذین آمنوا». کدام خلعت ما را نداد کدام تشریف که ما را ارزانی نداشت، کدام لطف که درجریدهٔ کرم بنام ما ثبت نکرد.

مقرّبان درگاه عزت و ساکنان حضرت جبروت، انگشت تحیر در دهان تعجب گرفته، که شگرف کاری وعجب حالی که خاکیانرا برآمد. نواختگان لطف او اند، برکشیدگان عطف او اند، عارفان بتعریف او اند، مشرّفان بتشریف او اند، واصلان بایصال اواند، نازان بوصال او اند. نرگس روضهٔ جود ایشانند، سرو باغ وجود ایشانند، حقهٔ درّحکمت ایشانند، نورحدقهٔ عالم قدرت ایشانند، خالق‌بی‌نظیر یکی است و مخلوق بی‌نظیر ایشانند، احسن‌الخالقین یکی است، احسن المخلوقین ایشانند. «لقد خلقنا الانسان فی‌احسن تقویم» عالم و آدم نبود، عرش و لوح وقلم نبود، بهشت و دوزخ نبود، که ایشانرا بی‌ایشان حدیث محبت بود که «یحبّهم و یحبّونه».

سقیاً بمعهدك الذی لولم یکن　　　ماکان قلبی للصبابة معهداً

ای جوانمرد توسل بندگان بدو، هم باحسان قدیم اوست.

حسن بن سهل وزیر **ماموں** بوده است، روزی یکی بروی در آمد، **حسن** ویرا نمی‌شناخت، گفت: توکیستی؟ آن مرد گفت: اناالذی احسنت الیّ عام کذا، من‌آنم که تو بامن درفلان سال احسان کردی. **حسن** گفت: مرحباً بمن توسّل الینابنا، مرحبا بکسی که باحسان ما بما وسیلت جست، پس‌آنگه بفرمود، تا او را صلهٔ دادند وبنواختند. همین است حال درویشان ومؤمنان که بحق جل‌جلاله وسیلت میجویند، هم باحسان قدیم وی میجویند.

انّ ابتداء العرف مجد باسق　　　والمجد کل المجدفی‌استتمامه

هذاالهلال یروق‌ابصارالوری　　　حسناً ولیس کحسنه لتمامه

الهی بعنایت ازلی تخم هدی کشتی، برسالت انبیا آب دادی، بمعونت وتوفیق رویانیدی، بنظر و احسان خود ببرآوردی، از لطف تو درمی خواهم که سموم قهر

ازآن‌بازداری وباد عدل بروی نجهانی، کشتهٔ عنایت ازلی‌را برعایت ابدی مدد کنی.
« وآتیناهم من‌الآیات مافیه بلاء مبین» ابتلاهم بالرخاء و البلاء ، فطالبهم بالشکر عندالرخآء و الصبر عندالبلاء . آدمی گهی خستهٔ تیر بلاست ، گهی غرقهٔ لطف و عطا . حق جل جلاله از وی تقاضاء شکر میکند بوقت راحت و نعمت ، و تقاضاء صبر میکند درحال بلا وشدت. **مصطفی** (ص) قومی‌را دید از **انصار** ، گفت : شما مؤمنانید ، گفتند آری مؤمنانیم ، گفت نشان ایمان شما چیست ؟ گفتند برنعمت شکر کنیم ودرغضب صبر کنیم وبقضاءالله راضی شویم . گفت ؛ مؤمنون وربالکعبة .
« أهم خیر ام قوم تبّع والذین من قبلهم اهلکناهم، انهم کانوا مجرمین» ، ای**صنادید قریش**وای رؤساء کفر که پیغامبر مارا دروغ‌زن میگیرید(۱) وبعداوت وی برخاسته‌اید ودین اسلام بازی میشمرید و از بطش و قهر ما ایمن نشسته‌اید ، خبر ندارید که ما با کفار پیشین و اعداء دین که سروران کفر و ضلالت بودند و پیشروان شرك وغوایت بودند چه کردیم؟ ! وبسطوت ونقمت خویش چون دمار ازایشان برآوردیم ، آنکث آن **نمرودلعین** ، آن مردود شقی، که عالم از کفر و استکبار خود پر کرد پشهٔ ضعیف را فرستادیم تاسزاء وی درکنار او نهاد وآن دیگر، **فرعون** طاغی یاغی که دعوی خدائی کرد ونعرهٔ «اناربکم الاعلی» زد ، پاره ای چوب از حضرت خود فرستادیم تاقدر وی بوی نمود ودریارا فرمان دادیم(۲) تا اورا در چنگ قهر خود گرفت . وآن دیگر **اصحاب فیل** که قصد خانهٔ ما کردند و برساز وعدّت و آلت خود اعتماد ساختند ، مرغکی چند ضعیف فرستادیم ، تادمار از ایشان برآورد.
و علی هذا **قوم تبّع** و **قوم نوح** و **قوم لوط** و **عاد** و **ثمود** و امثال ایشان که از شما قویتر بودند و ازشما باسازتر وجهاندارتر بودند ، چون برما عصیان و کفران آوردند و تجبر و تمرد نمودند ، نگر که ایشانرا ببطش خویش چون کم آوردیم و از جهان برانداختیم ونام ونشان ایشان محوکردیم ، شما نیز اگر همان کنید که ایشان کردند ، همان بینید که ایشان دیدند. امروز عذاب وهلاك واستیصال ، وفردا حمیم و زقّوم ، فذلک قوله تعالی : « ان شجرة الزّقوم طعام الاثیم ، کالمهل یغلی فی‌البطون کغلی‌الحمیم ».

۱ ـ در نسخهٔ الف و ج : میگیرند . ۲ ـ درنسخهٔ الف : داد

سورة الجاثية

١ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «**بسم الله الرحمن الرحيم**» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«**حم**(١) **تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم**(٢)» فرو فرستادن این نامه از خدای است، آن توانای دانا.

«**ان فی السموات وارض**» در آسمان و زمین [و آفرینش آن]، «**لآیاتٍ للمؤمنین**»(٣)» نشانهاست گرویدگانرا [از توانائی و دانائی الله].

«**وفی خلقکم وما یبث من دابة**» و در آفرینش شما ودرآنچه آفریدگار سپرا کند در جهان از جنبنده، «**آیاتٌ لقومٍ یوقنون** (٤)» نشانهاست ایشانرا که بی گمان اند.

«**و اختلاف اللیل والنهار**»، و درآمد شدشب و روز پس یکدیگر، «**وما انزل الله من السماء**»، و در آنچه فرو فرستاد الله از آسمان: «**من رزق**»، ازبارانی که روزی خلق بآنست، «**فاحیا به الارض بعد موتها**» تازنده کرد بآن زمین را پس مرگی آن، «**و تصریف الریاح**» و گردانیدن بادها از روی بروی جهان، «**آیاتٌ**» نشانهاست [توانائی اورا]، «**لقومٍ یعقلون**(٥)» گروهی راکه خرد دارند و دریابند.

«**تلک آیات الله**»، این آیات وسخنان الله است، «**نتلوها علیک بالحق**» که میخوانیم بر تو براستی، «**فبایّ حدیث بعد الله وآیاته یؤمنون** (٦)» پس بکدام سخن پس الله وسخنان او بخواهید گروید.

«**ویل لکلّ افّاکٍ اثیمٍ**(٧)» وتباهی هر دروغ زنی را بزه کار. «**یسمع آیات الله تتلی علیه**» میشنود سخنان الله که میخوانند بر او، «**ثم یُصرّ مستکبراً**» آنگه می ستیهد بگردنکشی، «**کان لم یسمعها**» گوئی هرگز آنرا نشنید، «**فبشّره بعذاب الیم**(٨)» بشارت ده اورا بعذابی درد نمای.

« **واذا علم من آیاتنا شیئاً** » و هر گه که [بشنود] وبداند ازسخنان ماچیزی « **اتّخذها هُزُواً** » آنرا بافسوس گیرد ، « **اولئك لهم عذاب مُهین**(۹) » ایشانند که ایشانراست عذابی خوار کننده .

« **من ورائهم جهنم** »از پیش ایشانست دوزخ ، « **ولایُغنی عنهم ماکسبوا شیئاً** » و بکار نیاید ایشانرا هیچ چیز از آنچه میساختند و میکردند و میزادند ، « **ولا مااتّخذوا من دون الله اولیاء** » ونه آنچه بخدای میگرفتند فزود ازالله ، « **ولهم عذاب عظیم**(۱۰) » و ایشانراست عذابی بزرگ.

« **هذاهدیً** » اندرین سخن واین نامه و پیغام، آگاه کردنی است وپندادادنی و پیغام رسانیدن و ترسانیدن ، « **والذین کفروا بآیات ربهم** » وایشان که کافرشدند بسخنان خداوند خویش ، « **لهم عذاب من رجز الیم**(۱۱) » ایشانراست عذابی دردنمای از عذابی سخت .

« **الله الذی سخّر لکم البحر** » الله آن خدائی است که نرم کرد شما را دریا و ساخته ، « **لِتجریَ الفلك فیه بامره** » ، تا میرود درآن کشتیها، بفرمان او، « **ولِتبتغوا من فضله** » و تا از فضل او وروزی او بجوئید ، «**ولعلّکم تشکرون**(۱۲)» و تا مکر آزادی کنید.

« **و سخّر لکم مافی السّموات وما فی الارض** » و شمارا نرم کرد وساخته و زیر دست ، آنچه درآسمانهاست و درزمین ، « **جمیعاًمنه** »همه ازاوست ازبخشیدن او وساختن او وارزانی داشتن او ، « **انّ فی ذلک لآیاتٍ لقوم یتفکّرون**(۱۳) » ، در آنچه کرد نشانهای روشن است ایشانرا که در اندیشند.

« **قل للذین آمنوا** » گوی ایشانرا که گرویده‌اند ، « **یغفروا للذین لایرجون ایّام الله** » تابیامرزند ایشانرا که ازروزهای [عذاب] خدای [وگرفتن او] نمیترسند ، « **لیجزی قوماً بما کانوا یکسبون** (۱٤) » تا پاداش دهدالله گروهی را بآنچه میکردند.

« **من عمل صالحاً فلنفسه** » هر که نیکی کند، خویشتن را کند ، «**ومن اساء فعلیها** » ، و هر که بدکند بر خود کند ، « **ثمّ الی ربکم تُرجعون**(۱۵) » و آنکه

شما را با خداوند شما خواهند برد .

« **ولقد آتینا بنی اسرائیل الکتاب والحکم والنبوة** » دادیم فرزندان **یعقوب** را نامه و دانش در دین وپیغمبری ، « **ورزقناهم من الطیّبات** » وروزی دادیم ایشانرا از پاکها وخوشها ، « **وفضّلناهم علی العالمین**(١٦) » وافزونی دادیم ایشانرا بر همهٔ جهانیان [روزگار ایشان] .

«**وآتیناهم بیّنات من الامر** » ، دادیم ایشانرا نشانهای روشن درست از کار پیغامبر خویش ، «**فما اختلفوا**» دو گروه نشدند ، در کار او ، «**الّا من بعدما جائهم العلم** » ، مگر پسِ آن که بایشان آمد آنچه میدانستند ، « **بغیاً بینهم** » ببدنیّتی و ستم برخود ، « **انّ ربک یقضی بینهم یوم القیمة** » ، خداوند تو داوری برد روز رستاخیز میان ایشان ، « **فیما کانوا فیه یختلفون** (١٧) » درآنچه ایشان دو گروه میباشند .

النوبة الثانية

این سوره را سه نام است : سورة الجاثية ، سورة الشريعة و سورة الدهر . دو هزار و صد و نود و یکحرف است وچهار صد هشتاد و هشت کلمت وسی ونه آیت ، جمله **بمکه** فرود آمد مگر یک آیت : « قل للذین آمنوا یغفروا ... » این یک آیت **بمدینه** فرود آمد درشأن **عمر خطاب** . و درین سورة ازمنسوخات همین یک آیت است : « قل للذین آمنوا یغفروا ...» منسوخ است بآیت قتال . و درفضیلت سورة ، **ابیّ بن کعب** روایت کند از **مصطفی(ص)** قال : من قرأ سورة حم الجاثية ، ستر الله عورته وسکن روعته عندالحساب ، «حم» محله رفع بالابتداء فیمن جعله اسم السورة، « تنزیل الکتاب » خبره. و من جعله قسماً فالمقسم علیه تنزیل الکتاب ، و من جعله لافتتاح الکلام کقولهم الا ، فتنزیل الکتاب رفع بالابتداء و قوله : « من الله » خبره ، والمعنی ـ القرآن کلام الله العزیز فی انتقامه الحکیم فی تدبیره ولیس کما زعم المبطلون، انه شعر او کهانة او تقوّله **محمد(ص)** « انّ فی السموات والارض لآیات» یجوزان یکون المراد ـ فی السموات و الارض دلائل علی الوحدانیة، ویجوزان یکون المراد بالایات .

مافی السماء من الشمس و القمر والنجوم و غیرها و فی‌الارض من الجبال والاشجار والانهار وغیرها ، فانّ کل واحد منها آیة دالة علی توحیدالله عزوجل، وخصّ المؤمنین بالذکر لانتفاعهم بها .

« و فی خلقکم وما یبث من دابة آیات‌لقوم یوقنون » ای من تأمل فی‌خلق نفسه و خلق‌الحیوان جمیعاً و اختلاف طبایعها و عجائب صنعها یتیقن ان لها صانعاً حکیماً ، و خصّ‌الموقنین ، لان‌الیقین یقع بالاستدلال ،

« و اختلاف اللیل و النهار » بالظلمة و الضیاء و قیل بتعاقبهما ، « و ما انزل‌الله من‌السماء» ای ـ من‌السحاب «من رزق» ای ـ مطر، لانه سبب رزق الحیوان، « فاحیابه الارض بعد موتها » انبت بالمطر نبانها و اشجارها و تلک حیوتها بعد یبسها بانقطاع المآء عنها ، « وتصریف الریاح » جنوباً وشمالاً ودبوراً و صباء و نکباء و قیل تصریفها رحمة و عذاباً ، « آیات لقوم یعقلون » خصّ العقلاء بالذکر لان بالعقل یمکن الوقوف علی‌الدلائل المذکورة فی هذه الایات الثلث .

قرأ **حمزة و الکسائی** : « و تصریف الریاح آیات » وکذلک فی قوله « من دابة آیات » بکسر التاء فیهما عطفاً علی قوله «لآیات» و هو فی موضع النصب فی‌الاعراب. وقرء الاخرون برفعهما ، عطفاً علی‌موضع انّ مع‌ما عملت فیه ، والایات فی المواضع الثلاثة اللائی قدمناها، هی الصنایع وفی قوله : « تلک آیات الله نتلوها علیک » هی‌آیات القرآن کماهی فی‌الایة التی تلیها والتی بعدها و اماالآیات فی‌قوله فبایّ حدیث بعدالله و آیاته یؤمنون» فهی‌آیات‌القرآن و آیات الصنایع معاً ،

قوله : « وتلک آیات الله » ای هذه‌آیات القرآن ، « نتلوها علیک بالحق» لایستعمل التلاوة الا فی کتب‌الله ، والاصل‌فیها اتیان الثانی‌اثرالاول . « فبایّ‌حدیث بعدالله » ای ـ بعد حدیث‌الله کقوله : « احسن الحدیث کتاباً » « و آیاته یؤمنون » یعنی من لم یؤمن بکلام‌الله ، فلن یؤمن بحدیث سواه ، و قیل معناه : القرآن آخر کتب‌الله و **محمد** (ص) آخر رسله فان لم‌یؤمنوابه فبایّ کتاب یؤمنون و لا کتاب بعده ولانبی .قرأ **بن عامر وحمزة و الکسائی و ابوبکر و یعقوب** ، تؤمنون بالتاء علی‌معنی ـ قل‌لهم یا**محمد** « فبای حدیث تؤمنون » وقرأالباقون بالیاء حملاعلی‌القوم .

« ویل لکل افّاك » کثیر الکذب ، « اثیم » کثیرالاثم ، یعنی **النضربن الحرث**

« یسمع آیات‌الله تتلی علیه ثم یُصرّ » ، ای ـ یبقی بعد سماع القرآن کافراً والاصرار العزم علی الامر ، و اکثر مایستعمل ، فی‌الاقامة علی‌الذنب « مستکبراً »، ای ـ عن‌الایمان « کان لم یسمعها » فی‌عدم الانتفاع بها و القبول لها ، « فبشّره بعذاب الیم » اخبره خبراً یظهراثره علی بشرته من‌الترح، « و اذا علم من آیاتنا شیئاً » هذاالعلم معناه السماع کقولك ـ اعلم ، ترید ـ اسمع ، « اتّخذها هزؤاً » ای ـ استهزأ بها وعارضها بحدیث الفرس یُری‌العوام انه‌لاحقیقة لذلك ، «اولئك لهم عذاب مهین » ذکر بلفظ الجمیع رداً الی کلّ فی قوله : « لکل افاك».

« من ورائهم جهنم » یعنی‌قُدّامهم .لانه‌لم یأت بعد، و قیل من خلفهم لانه یکون بعد انقضاء آجالهم و قیامهم من قبورهم ، و کل ماتواری عنك فهوورآء،تقدّم اوتأخر« ولا یغنی عنهم » ای ـ لایدفع عنهم« ما کسبوا » ای ـ کسبهم‌المال والا ولاد « شیئاً » من عذاب‌الله ، « ولاما اتّخذوا من دون‌الله اولیاء » یعنی‌الاصنام وما عبدوه، « ولهم عذاب عظیم » دائم لاینقطع .

« هذاهدیً » ای هذا اعلام وعظة وبلاغ ،وقیل هذا القرآن سبب الهدایة والرشاد لمن تدبّره وتفکرفیه ، « والذین کفروا بآیات ربهم لهم عذاب من رجزالیم» . الرجزاشد العذاب ای ـ لهم عذاب من اشدّ العذاب .

« الله الذی سخّرلکم البحر » ای ـ سهّل لکم رکوب البحر « لتجری الفلك فیه بامره » ای ـ بتسخیره ذلك لکم ، « و لتبتغوا من فضله » لتطلبوا المال بالتجارة فی البحر واستخراج الجواهرمنه وصید ما فیه ، « ولعلّکم تشکرون » علی هذه النعم .

« وسخّر لکم‌ما فی‌السموات ومافی‌الارض جمیعاً » ای ـ صیّره بحیث تتصرفون فیه وتنتفعون(۱) به فی‌دنیاکم ودینکم‌بالاستدلال به علی التوحید . قال **ابن عباس** : « سخرلکم ما فی‌السموات » یعنی الشمس والقمر والنجوم و المطر و الریاح ، « و ما فی‌الارض » یعنی النبات والاشجاروالثمار وقیل الحیوانات والجمادات « جمیعاً» نصب

۱ ـ در نسخهٔ ج : یتصرفون و ینتفعون .

علی‌الحال«منه» ای ـ هذه النعم کلها منه خلقاً،فیکون‌خبر مبتدء محذوف،وقیل ـ تسخیر الجمیع منه، و قیل ـ تقدیره: من خلقه ،فحذف المضاف و یجوزای یکون صفة للمصدر ای ـ تسخیراً منه « ان فی‌ذلک لآیات لقوم یتفکرون » ای ـ فی‌تسخیر القویّ للضعیف دلالة علی صانع قدیرحکیم.

« قل للذین آمنوا یغفروا » ای ـ لیغفروا یعنی لیعفوا و لیصفحوا « للذین لایرجون ایام الله » ای ـ لایخافون سطواته . و قیل لایخافون مثل عقوبات الایام الخالیة .والعرب‌تعبّر عن‌الوقایع بالایام کیوم**احد** و یوم**حنین**. وقیل ـ معناه: لا یطمعون فی‌ایام‌الله نصرة لاولیآء الله و قیل لایطمعون فی‌ایام‌الله التی‌وعدها الله‌المؤمنین‌فی‌الجنه و اضاف‌الی‌الله کبیت‌الله.

ابن عباس گفت‌این‌آیت‌درشأن‌**عمرخطاب** فروآمد، درغزاء**بنی‌المصطلق** بودند ولشکر اسلام ، بسرچاهی فرود آمد که آنرا **مریسیع** میگفتند. **عبدالله ابیّ** که سر منافقان بود ، غلام خود بطلب آب فرستاد ، دیر باز آمد ، **عبدالله** گفت چه سبب بود که برسرچاه دراز بماندی ودیر آمدی ، غلام گفت از آن دیرآمدم ، که **غلام عمرخطاب** برسرچاه نشسته بود وآب میکشید تا قربهاء **پیغامبر** پر کرد وقربهاء **بوبکر** وقربهاء مولی خویش ، **عبدالله** منافق گفت مثل ما با این قوم چنانست که گفته‌اند : سمّن کلبک یأ کلک. این سخن **بعمر** رسید ، **عمر** درخشم‌شد، شمشیر برداشت تا قصد وی کند ، **جبرئیل** آمد واین آیت آورد ، **عمر** بحکم آیت برفت وآن عزم خویش فسخ کرد (۱).

سدّی گفت و جماعتی مفسران که این آیت درشأن جمعی صحابه فروآمد که ازاهل**مکه**در رنج عظیم‌بودند ، ازگفتار وکردارایشان واز رنج و اذی‌مشرکان به **رسول خدا** نالیدند و از وی دستوری قتال خواستند که هنوز آیت قتال نیامده بود ، **رب‌العزه** این آیت فرستاد وایشانرا بحکم وقت ، عفو وصفح فرمود ، چنانک حائی دیگرفرمود : «فاعفوا واصفحوا حتی یأتی‌الله بامره » ، پس آیت قتال فروآمد واین آیت منسوخ گشت : «لیجزی قوماً بما کانوا یکسبون» ، قرأ **ابن‌عامر** و **حمزة**

۱ ـ در نسخهٔ ج : بحکم آیت آن عزم خویش فسخ کرد و رفت.

الکسائی « لنجزی »بالنون و قرأ الاخرون «لیجزی» بالیآء یعنی « لیجزی‌الله قوماً ، و قرأ **ابوجعفر** ، « لیُجزی » بضم الیاء و فتح الزاء ، تأویله لیُجزی الجزآءَ قوماً ، فیکون‌الجزآء مضمراً و نصب قوماً لانه‌المفعول‌الثانی.

« من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها » ای ـ لها‌الثواب وعلیها‌العقاب « ثم الی ربکم ترجعون » فی‌المعاد.

« و لقد آتینا **بنی‌اسرائیل** الکتاب» یعنی **التوریة** « والحکم » یعنی‌الحکمة والسنة وقیل‌القضآء بین‌الناس«والنبوة» ، فان **ابراهیم** کان شجرة‌الانبیاء «ورزقناهم من الطیبات ای ـ الحلالات وهی **المن** و **السلوی** والمآء المنفجر من‌الحجر فی‌التیه و مواریث **فرعون** ، « و فضلناهم علی العالمین » ای ـ عالمی زمانهم و قیل خصصناهم بکثرة الانبیآء من بین سائرالامم ، قال **ابن‌عباس** لم یکن من‌العالمین احد فی زمانهم ، اکرم علی‌الله و لا احب الیه منهم.

« و آتیناهم بیّنات من‌الامر» یعنی‌العلم بمبعث **محمد** (ص) و علامات نبوته ومابیّن لهم من امره ، « فما اختلفوا الا من بعدماجائهم‌العلم» هذاالعلم‌هوالقرآن ای ـ ما اختلفوا فی کونه بیّناً حتی جائهم القرآن و لمآ بعث **رسول‌الله** (ص) نبیاً اختلف علیه **بنو اسرائیل** فریقین: فریق صدّقه وهم‌الذین قال‌الله تعالی : ـ « وشهد شاهد من بنی‌اسرائیل علی مثله فآمن » و قال تعالی : ـ « یفرحون بما انزل الیک» و قال‌تعالی : ـ « فسئل‌الذین یقرئون‌الکتاب من قبلک» یعنی **عبدالله بن سلام**وغیره ، وفریق جحدوه و کذّبوه ، « بغیاً بینهم » وحسداً من عند انفسهم لامن جهل یکون به‌الانسان معذوراً و هم الذین قال‌الله عزوجل : « الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناء هم و ان فریقاً منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون » کانوا کلمةً واحدة فیه قبل ان یبعث ، یشهدون له و یستفتحون به وینتظرونه ویبشّرون به‌فلما جائهم اختلفوا فیه و تحزبوا علیه ، « ان ربک یقضی بینهم یوم‌القیمة فیما کانوا فیه یختلفون ». و قیل اراد بالاختلاف اختلافهم فی اوامرالله و نواهیه فی‌**التوریة**.

النوبة الثالثة

بسم‌الله معراج قلوب‌الاولیاء. بسم‌الله نور سر الاصفیاء. بسم‌الله شفاء صدور

الاتقیاء. بسم‌الله کلمةالتقوی و راحة الثکلی و شفاءالمرضی. بسم‌الله اصل همهٔ دولتهاست، مایهٔ همهٔ سعادتها است، ختم همهٔ عزتهاست توقیع منشور نیازهاست. بسم‌الله برید حضرت انبیاست، کلیدقربت اولیاست، سلوت وسکون اصفیاست. بسم‌الله آشنائی‌را سبب است وروشنائی‌را مدداست. ازقطیعت امانست،وبی‌قراری‌را درمانست، نام خداوند جهان وجهانیانست. پادشاه بر همه شاهانست، پیش‌از هر زمان وپیش‌از هر نشانست. خدائی که وجودش را بدایت نه، جودش را نهایت نه، یکی یگانه که او را مثل، مانندی نه، فرد داننده که او را خویش وپیوند نه، صمدی پاینده که دریافت او را بخرد راه نه. حکیمی که یاد وی، دلهارا بستانت. لطیفی که انس با وی، زندگانی دوستانست، کریمی که مهر وی شادی جاودانست، شیرین سخن و زیبا صنع و راست‌پیمانست.

مهر تو بمُهر خاتم جم ندهم وصلت بدم مسیح مریم ندهم
عشقت بهزار باغ خرم ندهم یکدم غم تو بهردوعالم ندهم.

الحاء تدل علی حیوته، والمیم تدل علی مودته، کانه قال جل جلاله: بحیوتی و مودتی لاولیائی لاشییٔ احب علی احبائی من لقائی. بحیوة من، بمهرمن و دوستان من، که دوستان را عز دو جهانست امید دیدار من، هر که را امروز در سرای فناانس جان او نامهٔ من، فردا در سرای بقا توتیای چشم او لقاء من.

«تنزیل الکتاب من‌الله‌العزیزالحکیم» تنزیل اونامهٔ اوونامهٔ اوپیغام او و پیغام او نشان مهراو، با دوستان او. مؤمنان چون نامهٔ دوست خوانند بربصرشان بصیرت بیفزاید، زنگارغمان از دلشان بزداید، نسیم صبای معرفت ازجانب قربت درآید، ریحان حیوة سرازباغ وصال برکشد، گل افتخار از خار افتقار بردمد، صبح شادی ازمطلع آزادی سربرزند. آری قدرنامهٔ دوست، دوستان دانند. عزت آن‌خطاب، مؤمنان شناسند.

بوبکر شبلی وقتی ببازار بغداد بگذشت پاره‌ای کاغذ دید که نام دوست بروی رقم بود و در زیر اقدام خلق افتاده. **شبلی** چون حروف نام او برآن صفت دید، همهٔ اجزآء او حرمت گشت، اضطرابی بر اعضاء وی افتاد، سر فروکردوآن

رقعه برداشت و ببوسید ، آنرا معطر و معنبر کرد و قبلهٔ دیدهٔ خود ساخت و پیوسته با خود داشت که برسینهٔ نهادی ظلمت غفلت بزدودی ، که بر دیده نهادی ، نورچشم بیفزودی . همچنان با خود میداشت تا آنروز که بقصد بیت‌الله‌الحرام از بغداد بیرون آمد ، روی ببادیه نهاد آن رقعه در دست گرفته و آنرا بدرقهٔ روزگار خود ساخته ، در میان بادیه جوانی‌را دید فرید وحید غریب و طرید بی‌زاد و بی‌راحله ، بی‌رفیق و بی‌قافله ، از خاك بستر کرده و از سنگ بالین ساخته ، سراپردهٔ اندوه و حیرت گرد او زده ، سرشك از چشم او روان شده و دیده درهوا نهاده ، آسمان و زمین را درد ماتم او گرفته. **شبلی** بر بالین وی نشست و آن کاغذ پیش دیدهٔ او داشت ، گفت : ای‌جوان‌بر ین‌عهد هستی، جوان روی بگردانید ، شبلی گفت ، انّاالله مگر اندرین‌سکرات و غمرات ، حال این جوان‌را تبدیل خواهد شد؟ جوان باز نگریست گفت ای **شبلی** نهمار در غلطی‌آنچه تو در کاغذ میبینی ومیخوانی مادرصفحهٔ دل می‌بینیم‌ومیخوانیم .

«ان فی‌السموات والارض لَآیاتٍ للمؤمنین». اندرین آیت کمال قدرت‌خود بخلق مینماید ، در آفرینش آسمان و زمین .

« و فی خلقکم و ما یبث من دابة » اظهار لطف خود میکند در آفرینش همهٔ جانوران وخاصّه آدمیان، «واختلاف‌اللیل والنهارو ما انزل‌الله من السماءمن رزق» نعمت خود با یاد خلق میدهد ، در آفرینش‌آب وباد وباران و تعبیهٔ روزی ایشان در آن ، آنگه گفت : « لَآیات لقوم یعقلون » عاقل کسی باید که اندرین آیات تدبر و تفکر کند ، تا ازآیت اولی قدرت او جل جلاله فهم کند ومقتضی قدرت‌خوف‌است، از سیاست و سطوت او بترسد و از آیت دوم لطف او فهم کند ومقتضی لطف‌رجاست، دل درکرم او بندد و از آیت سوم نعمت او بر خود بشناسد ، بشکر آن قیام کند . اول مقام خائفانست، دوم مقام راجیان است ، سوم مقام شاکران . و درمقام شکر کشف و حجاب بسیار افتد و آنچه رب‌العزة فرموده « اختلاف‌اللیل والنهار » اشارت فرا کشف و حجاب است.

روز روشن مثال کشف است‌وشب تاریك‌نشان‌حجاب. وبنده میان‌هر دوحال گردان . درحال کشف همه منعم بیند ، نه در نعمت،شادی برد ، نه درمحنت، غم

خورد. در مشاهدهٔ منعم او را چندان شغل افتد که نه با شادی نعمت پردازد، نه با اندوه محنت. وفی معناه انشدوا:

گر فرق کنم که نیک کردی یابد   مشغول بفرق باشم آنگه نه بتو

ودر وقت حجاب مشاهدهٔ منعم ازوی روی بپوشد، همه التفات وی بانعمت و محنت بود، لاجرم درنعمت، طبل شادی میزند و در محنت، بار اندوه میکشد. **پیر طریقت** گفت درد ودرمان، غم و شادی، فقر و غنی، این همه صفات سالکانست درمنازل راه. اما مرد که بمقصد رسید او را نه مقام است نه منزل، نه وقت ونه‌حال نه جان و نه دل.

مکن درجسم و جان منزل که این دونست و آن والا
قدم زین هردو بیرون نه نه اینجا باش و نه آنجا

الهی وقت را بدرد مینازم وزیادتی را میسازم بامید آن که چون در این درد بگدازم درد و راحت هردو براندازم.

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالی: - «**ثم جعلناك علی شریعة من‌الامر**»، پس ترا بر راهی ساخته از فرمان روانیدیم و کردیم، «**فاتّبعها**»، بر پی آن میرو، «**ولا تتّبع اهوآء الذین لایعلمون**(۱۸)» وبر پی‌خوش‌آمد وبایست نادانان مرو. «**اِنّهم لن یُغنوا عنک من‌الله‌شیئاً**»، که ایشان ازخدای ترا هیچ بکارنیایند. «**واِنّ الظالمین بعضهم اولیاء بعض**»، و ستمکاران یکدیگر را بربدی یارند و بر بیداد ساخته، «**والله ولیّ المتّقین**(۱۹)» والله نیکان را [بر نیکی] یار.

«**هذا بصائر للناس**»، این‌قرآن‌بازنمودهاست ودیدورهاء راست‌مردمانرا، «**وهدیً رحمة لقوم یوقنون**(۲۰)» وراهنمونی‌وبخشایشی‌ایشانرا که‌بی‌گمانان‌اند.

«**ام حسب‌الذین اجترحوا السیّئآت**» یا می پندارند ایشان که می بدیها کنند، «**اَن نجعلهم کالذین آمنوا وعملوا الصالحات**» که ما ایشانرا چون ایشان کنیم که بگرویدند و نیکیها کردند، «**سَوآءٌ محیاهم ومماتهم**»، بر همسانی است

زندگانی ومرگ ایشان ، «سآء مایحکمون(٢١) »، چون بدحکم و کژآوری که میکنند.

« وخلق‌الله‌السموات والارض بالحق» بیافریدالله آسمانها وزمینها بسخن روان و بتنهائی ، « ولِتُجزی کلّ نفس بماکسبت » ، آنرا تا پاداش دهند هر تنی بآنچه کرد ، « وهم لایُظلمون(٢٢) » و از ایشان هیچ چیز نکاهند وبی گناه ازایشان کس را نگیرند.

« أفرأیت من اتّخذ الهه هواه » چه بینی وچه گوئی، دیدی آن مرد را که پسند خویش،خدای خویش گرفت ، « واضلّه‌الله علی علم » ، و گمره کرد الله او را که دانست که باید کرد ، « وختم علی سمعه و قلبه » و مهر[به نشنیدن حق] بر گوش اونهاد و مهر[درنیافتن] حق بردل اونهاد ، « وجعل علی بصره غشاوةً » و پردهٔ حق به نه دیدن ، برچشم او او کند ، « فمن یهدیه من بعدالّله» ، پس کی راه نماید او را ، پس الله ، « افلا تذکّرون (٢٣)؟ » پند نپذیرید ؟

« و قالواَ » ، [زنادقه] گفتند ، « ماهی الّاحیوتنا الدنیا » ، نیست مگر زندگانی ما این جهانی ، « نموت و نحیا » ، میزییم و میمیریم ، « و ما یُهلکنا اِلّاالدهر » و نمی میراند ما را مگر گیتی ، « ومالهم بذلک من علم » ، و ایشانرا بآنچه میگویند هیچ دانشی نیست ، « اِنهم الایظنّون٢٤ » نیستند مگر قومی که پنداره‌ای میپندارند.

« واذا تتلی علیهم آیاتنا » و هرگه که بر ایشان خوانند سخنان ما ، « بیّناتٍ » سخنان درست روشن پیدا ، « ماکان حجّتهم » ، نباشد حجت ایشان و درستی ساختن ایشان سخن خویش را ، « الّا اَن قالوا ائتوا بآ بآئنا» ، مگر آنکه گویند پدران ما را ازگورباز آرید، «ان کنتم صادقین(٢٥)» اگرمی راست گوئید که پس مرگ زندگانیست.

« قل‌الله یُحییکم » ، گوی الله شما را زنده میکند [از نطفهٔ مرده] و زنده میدارد در این جهان ، « ثم یمیتکم » وپس شما را میمیراند ، « ثمّ یجمعکم الی یوم القیمة » وآنگه شما را پس ربزیدن فراهم آرد روز رستاخیز، «لاریب فیه» شک

نیست در آن روز و در فراهم آوردن در آن روز « **ولکنّ اکثر الناس لایعلمون**(۲۶)»، لکن بیشتر مردمان نمیدانند.

« **ولِلّه ملک السموات والارض** » ، الله راست پادشاهی هفت آسمان و هفت زمین ، « **ویومَ تقوم الساعة** » ، و آنروز که رستاخیز بپای شود ، «**یومئذٍ یخسرُ المبطلونَ**(۲۷) » آنروز آنست که دروغ زنان و کژ راهان و ناراستی ورزان زیان کار آیند.

« **وتری کل امّةٍ جاثیةً** » ، وهر گروهی را بینی آنروز بزانو درافتاده ازفزع . « **کلّ امّةٍ تدعی الی کتابها** » ، هر گروهی می باز خوانند با نامهٔ کردار ایشان ، « **الیوم تجزون ماکنتم تعملون**(۲۸) »[ایشانرا گویند] امروز پاداش دهند شما را بآنچه میکردید.

« **هذا کتابنا** »، این نامهٔ ماست[که کردارشما نبشته‌ایم در آن]، «**ینطق علیکم بالحق** » ، گواهی میدهد برشما بعدل و راستی ، « **انّا کنا نستنسخ ماکنتم تعملون**(۲۹) » ما نسخت میفرمودیم [از اصل و از لوح] آنرا که شما میکردید . « **فاماالذین آمنوا وعملوا الصالحات** » اما ایشان که بگرویدند وکردارهای نیک کردند ، « **فیدُخلهم ربّهم فی رحمته** » ، درآورد الله ایشانرا دربخشایش خویش و مهربانی خویش ، « **ذلک هوالفوز المبین**(۳۰) » آنت پیروزی بزرگوار.

« **و امّا الذین کفروا** » و اما ایشان که کافر شدند ، « **افلم تکن آیاتی تتلی علیکم**»، [ایشانرا گویند]سخنان ما نه برشمامیخواندند، « **فاستکبرتم** » گردن کشیدید از آن ، « **وکنتم قوماً مجرمین**(۳۱) » وقومی بدان بودید.

« **و اذا قیل انّ وعدالله حق** » ، وآنگه که شما را گفتندید که وعدهٔ الله راست است ، « **و الساعة لاریب فیها** » ، و رستاخیز بی گمانست ، « **قلتم ماندری ماالساعة** » سخن شما این بود که ما ندانیم که رستاخیز چیست ؟ « **ان نظُنّ الاّ ظناً** » ، نه مگر پنداره ای که میپنداریم ، « **و ما نحن بمُستیقنین**(۳۲) » و ما هیچ بی گمان نیستیم.

« **وبدالهم سیّئات ماعملوا** » ، بروی آمد ایشانرا و با دید آمد ایشانرا

سرانجامهاءبدآنچه میکردند ، « **و حاق بهم ماكانوا به يستهزؤن** (٣٣) » وفراسر ایشان نشست آنچه برآن افسوس میکردند.

« **وقيل اليوم ننسيكم** » ، و گویند ایشانرا امروز شما را فرو گذاریم ، « **كمانسيتم لقاء يومكم هذا** » چنانکه درآن‌جهان فراموش کردید دیداراین‌روز، « **و مأويكم النار** » ، و بنگاه شما آتش ، « **ومالكم من ناصرين** (٣٤) » و شما را هیچ یاری ده وفریادرس نه.

« **ذلكم بأنّكم اتّخذتم آيات الله هزواً** » ، آن بآنست که شما سخنان الله بافسوس گرفتید ، « **وغرّتكم الحيوة الدّنيا** » ، و زندگانی دنیا شما را بفریفت « **فاليوم لايُخرَجون منها** » آنروز ایشانرا از آتش بیرون نکنند ، « **ولاهم يستعتبون** (٣٥) » و ایشانرا فرا عذردادن وخشنودی جستن نگذارند.

« **فللّه الحمد** » ، خدایراست ستایش نیکو و آزادی ، « **ربّ السموات وربّ الارض ربّ العالمين** (٣٦) » خدای آسمان وخدای زمین و خدای جهانیان.

« **وله الكبرياء في السموات و الارض** » ، و او راست بی همتائی و بزرگواری در آسمانها و زمینها ، « **وهوالعزيز الحكيم** (٣٧) » و اوست آن توانای دانا.

النوبة الثانية

قوله تعالى : « ثم جعلناك على شريعة » ای ـ بعد اختلاف اهل الكتاب جعلناك يا **محمد** على طريقة ومنهج « من الامر» ای ـ من الدين وقيل على ملّة مشروعة من امرنا الذى امرناه من قبلك من رسلنا وقيل من الامر الذى انت بصدده.

قال **قتاده** : الشريعة ـ الفرائض والحدود والامر والنهى.وقال **ابن‌عيسى** : الشريعة ـ علامة تنصب على الطريق دلالة على الماء « فاتّبعها» يعنى فاتّبع هذه الشريعة واعمل بها واتّخذها اماما ، « ولا تتّبع اهواء الذين لايعلمون » ای ـ لاتتّبع الكافرين والمنافقين ، ولاتعمل بهواهم.

« انّهم لن يُغنوا عنك من الله شيئاً » ای ـ لن يدفعوا عنك من عذاب الله

شیئاً ان اتّبعت اهوآءهم وذلک انّهم کانوا یقولون له : ارجع الی دین آبائک فانّهم کانوا افضل منک ، فقال عز وجل: «انهم لن یغنواعنک من‌الله شیئاً » .

« وانّ الظالمین بعضهم اولیاء بعض » ای ـ الکافرالظالم یوالی ظالماً مثله وینصره ویعینه. وقیل ـ هم متّفقون علی عداوتک ، « والله ولی المتّقین » ای ـ یوالی المؤمنین الذین یتّقون‌الشرك والفواحش .« هذا » ، ای ـ هذا القرآن ، « بصائرللناس» ، معالم للناس فی الحدود والاحکام یبصرون بها ، «و هدیً » من الضلالة « و رحمةٌ » ، من العقاب ، « لقوم یوقنون » لایشوب ایمانهم شك وارتیاب. وقیل « هذا» ای ـ ما تقدم من‌اتّباع الشریعة و ترك طاعة الظالم ، « بصائر للناس » ای ـ بیّنات و دلائل فی‌امور دینهم ، « وهدیً » ای ـ رشد ، « ورحمة » ای ـ نعمة من‌الله ، « لقوم یوقنون » .

« ام حسب » یعنی بل حسب « الذین اجترحوا السیئات » ای ـ اکتسبوا المعاصی والکفر ، « اَن نجعلهم کالذین آمنوا و عملواالصالحات » ،این آیت در شأن نفری مشرکان فرود آمد که گفتند : اگرآنچه **محمد** میگوید حق است وراست ، پس ما را در آن جهان بریشان افزونی دهند در نعمت و راحت ، چنانکه در دنیا ما را افزونی دادند . رب العالمین بجواب ایشان فرمود : « ام حسب » یعنی ـ احسب، استفهام است بمعنی انکار ، میپندارند ایشان که شرك آوردند وکفرورزیدند یعنی ـ **عتبة** و **شیبة** و **ولید** که ایشانرا همچون مؤمنان و گرویدگان کنیم یعنی **علی** و **حمزة** و**عبیدة بن‌الحرث** . آنکه گفت : «سواء محیاهم‌ومماتهم» ، **حمزه** و**کسائی** و **حفص** و **یعقوب** ، « سواءً » بنصب خوانند و هو نصب علی الحال، یعنی‌ـاحسبوا ان یسوّی بین‌الفریقین فی‌المحیا والممات، میپندارندکه زندگانی ایشان چون زندگانی نیکان است ومرگ ایشان چون مرگ نیکان یکسان ، کلاّ ولمّا، نیست ،که مؤمنانرا نصرت‌است ورفعت، دردنیا وآخرت ،وکافران راخزی‌ونکال‌وعقوبت، دردنیاوآخرت . معنی دیگر : میپندارند کافران که با مؤمنان مشارك خواهند بود در نعیم آخرت چنانکه مشارک ایشانند در نعمت دنیا ، **یا محمد** تو ایشانرا جواب ده که :« هی‌للذین آمنوا فی‌الحیوة الدنیا خالصةً یوم‌القیمة » ، باقی قرآء سواءُ برفع خوانند ، یعنی :

محیاهم ومماتهم سواء ، فقدّم الخبرعلی‌الابتدآء. میگوید بر هامسانی(١)است زندگانی و مردن ایشان و ضمیر با هر دو فریق شود ، ای المؤمن مؤمن محیاه و مماته یعنی فی الدنیا والاخرة ، والکافر کافر فی الدنیا و الاخرة . مؤمن را در ایمان، زندگانی ومرگی یکسان ، یعنی درعقبی همچنان مؤمن است که در دنیا و کافر کافراست هم در دنیا وهم در عقبی.

خبر درست است که **مصطفی** (ص) در مسجد شد **واصحاب صفه** دید فرمود ، المحیا محیاکم والممات مماتکم . ثم قال : « ساء مـا یحکمون » ای بئس ما یقضون لانفسهم.

« و خلق الله السموات و الارض بالحق » ای ـ بالعدل فلایقتضی التساوی بین الفریقین .وقیل ـ بالحق یعنی ـ للحق ، ای ـ لم یخلقه عبثاً لکن للجزآء،ثم بیّنه ، فقال: « ولتجزی کل نفس بماکسبت » من خیر او شر ، « و هم لایُظلمون » ای ـ لاینُقص من حسناتهم ولا یُزاد علی سیآتهم.

« افرأیت من اتّخذ الهه هواه » فیه تقدیم وتأخیر، تقدیره ، « افرأیت من اتّخذ هواه الهه ، کقول الشاعر :

« کماجعل الزناء فریضة الرجم »

یعنی کما جعل الرجم فریضة الزناء. قـال **ابن عباس** : لیس بین السماء و الارض اله یعبد ابغض الی الله من هوی متّبع . وفی‌الخبر عن **رسول الله** : ثلث مهلکات : شحُ مطاع وهوی متّبع و اعجاب المرء برأیه . وقال **الحسن** و **قتاده** : ذلک الکافر اتّخذ دینه ما یهویه فلا یهوی شیأً الا رکبه من غیر زاجـر ، لانه لایؤمن بالله ولا یخافه ولا یحرّم ماحرّم الله. و قیل ـ اتخذ دینه بهواه و ایثاره لابالادلة والبراهین . وقال **سعید بن جبیر** ـ کانت العرب ، یعبدون الحجارة والذهب والفضة ، فاذا وجدوا شیئاً احسن من الاول، رموه و کسروه وعبدوا ما هواحسن ، و قال **الشعبی** انما سمی الهوی لانه یهوی بصاحبه فی‌النار ، « و اضلّه الله » عن الایمان : ، « علی علم » منه بعاقبة امره و قیل ـ علی ماسبق فی علمه انه ضالُ قبل ان یخلقه ، « وختم » ای ـ طبع

١ ـ درنسخهٔ ج : برهمسانی

« على سمعه » كى لا يسمع الحق « وقلبه » كى لا يفهم الحق « وجعل على بصره غشاوة ».
قرأ **حمزة** و **الكسائى** : غشوةً بفتح الغين و سكون الشين ، و الباقون غشاوةً اى - ظلمةً فهولا يبصر الحق و الهدى ، هذا كقوله : « و تريهم ينظرون اليك و هم لا يبصرون ». « فمن يهديه من بعد الله » اى - من بعد اضلال الله ، « افلا تذكّرون » ، تتّعظون بالقرآن ، انّ الله واحد ، قوله: « من اتّخذ» جوابه : « فمن يهديه ».

« وقالوا ما هى الاحيوتنا الدنيا » ، هذا من قول الزنادقة الذين قالوا: الناس كالحشيش قالوا - ما الحيوة الّاحيوة الدنيا « نموت و نحيا » فيه تقديم وتأخير ، اى - نحيا ونموت وقيل يموت الاباء ويحى الابناء وحيوة الابناء حيوة الاباء، لان الابناء بحيوة الاباء صاروا احياء ، « وما يهلكنا الا الدهر» اى - مايفنينا الّا مر الزمان و طول العمر واختلاف الليل والنهار، «وما لهم بذلك من علم » اى - لم يقولوه عن علم علموه وقيل - مالهم بذلك من حجة ولابيان ، « ان هم الا يظنّون » اى - ما هم فى اعتقاد هذا القول الا على شكّ . روى **ابوهريرة** قال - قال **رسول الله** (ص) : قال **الله** تعالى : لا يقل **ابن آدم** يا خيبة الدهر ، فانى انا الدهر ارسل الليل و النهار ، فاذا شئت قبضتهما . و فى رواية اخرى عن **ابى هريرة** قال - قال **رسول الله** (ص): لا يسبّ احدكم الدهر فان الله هوالدهر ولا يقولنّ للعنب الكرم ، فان الكرم هوالرجل المسلم.

« واذا تتلى عليهم آياتنا بيّنات » يعنى - القرآن و اضحات الدلايل ويريد بالايات هيهنا مافيه ذكر البعث و النشور ، « ما كان حجتهم » اى - جوابهم و ما احتجوا به، فسمى حجّة على زعمهم ، « الا ان قالوا ائتوا بآبائنا » احيوهم ، « ان كنتم صادقين » فى دعوى البعث .

« قل الله يحييكم » اى - قل يا **محمد** لابى **جهل** و اصحابه ، الله يحييكم فى الدنيا « ثم يميتكم » ، منها ، « ثم يجمعكم» فى القبور ، « الى يوم القيمة ». وقيل - معناه ثم يحييكم ويجمعكم فى القيامة ، «لاريب فيه » اى - فى اليوم وقيل - فى الجمع، اى - لاترتابوا فيه وقدقامت الدلالة على صحة البعث ، فلم يبق فيه ارتياب ، « ولكنّ اكثر الناس لا يعلمون » قدرة الله على البعث لاعراضهم عن التدبر والتفكر فى الدلايل .
« و لله ملك السموات والارض ويوم تقوم الساعة يومئذ يخسر المبطلون » يعنى -

الكافرين الذين هم اصحاب الا باطيل يظهر فی ذلك اليوم خسرانهم بان يصيروا الی النار .

« و تری كلّ امّة جاثيةً » هذا كقوله : « حول جهنم جثّيا » ای ـ تری امّة كل نبیّ يوم القيمة باركة علی الرُّكَب وهی جلسة المخاصم بين يدی الحاكم ، ينتظر القضاء . وقيل مستوفزاً لايصيب الارض الا ركبتاه و اطراف انامله . قال **سلمان الفارسی** : انّ فی القيامة ساعة هی عشرسنين يخرّ الناس فيها جثاة علی ركبهم ، حتی **ابراهيم** ينادی: نفسی لااسئلك الا نفسی ،

« كلّ امّة تدعی الی كتابها » قرأ **يعقوب** كلّ امّة بالنصب يعنی و تری كل امّة تدعی الی كتاب عملها ، ای كتاب الحفظة ليقرئوه و يستوفوا الجزاء و هو قوله : ـ « اليوم تجزون ما كنتم تعملون » فی الدنيا . « هذا كتابنا » ای يقال لهم ـ هذا كتابنا الذی كتبنافيه اعمالكم يعنی ـ ديوان الحفظة « ينطق عليكم بالحق » ، ای ـ يشهد عليكم بالعدل و بالبيان ، كانه ينطق « انّا كنانستنسخ ما كنتم تعملون » . مامن صباح ولامساء الا نزل فيه ملك من عند **اسرافيل** الی كاتب اعمال كل انسان بنسخة عمله الذی يعمله فی يومه وفی ليلته و ماهولاق فيهما ، و قال **الحسن** : نستنسخ ای ـ نحفظ و قال **الضحاك** :نثبت ، و ذلك ان الملكين يرفعان عمل الانسان فيثبت الله منه ما كان له ثواب او عقاب و يطرح منه اللغو، نحو قولهم ـ هلم و اذهب .

« فاما الذين آمنوا » **بمحمد** و **القرآن** ، « و عملوا الصالحات فيدخلهم ربهم فی رحمته » جنته ، « ذلك هوالفوزالمبين » . الظفر الظاهر وهم الذين يعطَون كتابهم بايمانهم .

« واما الذين كفروا افلم تكن آياتی » القول هاهنا مضمر ، يعنی ـ يقال لهم: « افلم تكن آياتی تتلی عليكم » يعنی ـ الكتب المنزلة علی الانبياء ، « فاستكبرتم » . تعظمتم عن الانقياد و الايمان بها ، « و كنتم قوماً مجرمين » منكرين كافرين .

« و اذا قيل انّ وعدالله حق » ای ـ اذا قيل لكم انّ الجزاء و البعث كائن ، « و الساعة لاريب فيها » ای ـ القيامة قائمة لامحالة .

قرأ **حمزة** : و الساعة بالنصب عطفاً بها علی الوعد و الباقون بالرفع علی

الابتداء، «قلتم ماندری ما الساعة ان نظنّ الاظناً» ای - مانحن الانظن ظناً، ای - لانعلم ذلک الاحدساً و توهّماً، «ومانحن بمستیقنین».

«و بدالهم» فی‌الاخرة ای - ظهرلهم حین شاهدوا القیمة و اخرج لهم ماکتبت الحفظة من اعمالهم، «سیئات ماعملوا» ای - قبائح افعالهم فی‌الدنیا، ای - بدالهم جزاؤها، «وحاق بهم» ای - احاط بهم و لزمهم، «ما کانوا به یستهزؤن» ای - جزاء استهزائهم بالرسل و الکتب.

«و قیل‌الیوم ننسیکم» ای - تقول لهم الملئکة: الیوم نترککم فی‌النار ترک الشیئ المنسیّ الذی لایذکر، «کما نسیتم لقاء یومکم هذا»، یعنی کما ترکتم الایمان والعمل للقاء هذاالیوم. وقیل - کما اعرضتم عن تدبرالوعید. والانذار اعراض من نسی‌الشیء «ومأویکم النار» منزلکم ومثویکم جهنم، «ومالکم من ناصرین» من ینصرکم و یدفع عنکم ممن کنتم تتعززون بهم فی‌الدنیا.

«ذلکم»، ای - ذلکم العذاب، «بانّکم» ای بسبب انّکم، «اتّخذتم آیات‌الله هزؤاً»، تنزلونها منزلة الهزؤ الذی لایقبل علیه ولایتدبرفیه، «و غرّتکم الحیوة الدنیا» اغترتم بما مدلکم فیها من‌الحیوة السریعة الانقضاء وما وسّع علیکم من‌اسباب دنیاکم حتی قلتم- لابعث ولاحساب، «فالیوم لایخرجون منها» قرأ **حمزة و الکسائی**: بفتح الیاء وضم الراء، «ولاهم یستعتبون» ای - لایطلب منهم ان یرجعوا الی طاعة الله لانه لایقبل ذلک‌الیوم عذر ولاتوبة. وقیل - لایقبل منهم‌العتبی وهو اعطاء الرضا.

«فللّه الحمد رب‌السموات ورب‌الارض رب‌العالمین». ختم‌السورة بکلمة - الاخلاص وقیل-معناه: قولوا «فلله الحمد» عرّفهم کیف یحمدون ربهم.

«وله الکبریاء فی‌السموات والارض» ای - له العظمة و الجلال، و قیل- استحقاق التعظیم فی‌اعلی المراتب له وحده، «وهوالعزیز»، بسلطانه، «الحکیم». فیما امر و نهی و خلق وقضی.

روی **ابوهریرة**: قال- قال **رسول‌الله** (ص): یقول‌الله عزوجل: الکبریاء ردائی و العظمة ازاری فمن نازعنی واحداً منهما ادخلته النار.

النوبة الثالثة

قوله تعالى : - « ثم جعلناك على شريعة من الامر فاتّبعها » اى - افردناك بلطائف فاعرفها و سنّنا لک طرائق فاسلکها و اثبتنالک حقائق فلاتتجاوزها ولاتجنح الى متابعة غيرك « انّهم لن يغنوا عنك من الله شيئاً » ان اراد الله بك نعمةً فلايمنعها احد و ان ارادبک فتنة فلايصرفها احد، فلاتُعلّق بمخلوق فكرك ولاتتوجه بضميرك الى شيئٍ وثق بربك و توكّل عليه.

اى مهتر عالم ، اى سيد ولد آدم ، اى خورشيد فلك سعادت ، اى ماه آسمان سيادت ، اى منزل عالم علم ، اى درّصدف شرف ، اى طراز كسوت وجود ، ما ترا از جهانيان باز بريديم ، و از پدر ومادر يتيم كرديم ، و خويش وپيوندبرتو بيرون آورديم ، تادل خويش از همه فارغ دارى ويكبارگى باطاعت وخدمت مابردارى. از شرايع تراراه دين ساختيم ، وازحقائق ترا شمع معرفت افروختيم ، تابتأييد وتمكين ما آنراه روى ، وعالميانرا بآن راه خوانى ، « قل هذه سبيلى ادعو الى الله » اى مهتر، ما شب معراج ترا درقبهٔ قربت بنشانديم و صدهزار نثار الطاف بر فرق دولت تو افشانديم و كونين را خاك قدم تو گردانيديم وهيكل علوى ومركز سفلى درتحت رايت ولايت تو آورديم ومقصود آن بود كه تاترا بربساط شفاعت انبساط دهيم ، تا قصهٔ درد عاصيان امت ، برما بردارى(١) وعذرى ازآن، بهرايشان بخواهى كه : « لاتؤاخذنا ان نسينا او اخطأنا » يا محمد اگر تو فردا از ما كونين و عالميان بخواهى ، هنوز خاك قدم خود خواسته باشى ، واگر ما بلطف قدم ، خاك آن قدم دركار خادمى از خدم توكنيم از كمال ما مستبعد نبود.

آن مهتر انبياء(ص) درديدهٔ نبوت وى كحل بصيرت كشيده بودند، دانست كه خاك را باركش بايد بود نه سركش، كه خاك باركشى راست ، نه سركشى را ، نه بينى كه رب العزة ايشانرا كه سركشيدند و تمرّد نمودند چه وعيد ميدهد و چه بيم مينمايد كه :

---

١ - در نسخهٔ ج : بما بردارى

«ام‌حسب الذین اجترحوا السیّآت ان نجعلهم کالذین آمنوا وعملوا الصالحات سوآء محیاهم ومماتهم» وهم ایشانرا میگوید که در بیراهی وسرکشی بر پی هواء خویش رفتند وبر انبیا وداعیان راه حق، افسوس داشتند که: «فمن یهدیه من بعدالله». پس از آن که الله ایشان را بی راه کرد در کلّ عالم کیست که ایشانرا براه باز آرد وکرا وسیلت گیرند چون راه وسائل بر ایشان‌فروبستند. ایشانرا امروز درخت‌نومیدی پیرشده، واشخاص بیزاری بدرآمده، وازهدم‌عدل گرد نوایست برآمده، وفردا منادی عدل بانگ بیزاری‌در گرفته که: «الیوم ننسیکم کمانسیتم‌لقآء یومکم هذا ومأویکم النار»

آری گفتم خاك را بارکشی میباید کرد نه سرکشی. اگر سلطان گدای بی‌نوائی را ازمیان راه بر گیرد و پیش تخت دولت خود بدارد و او را خلعت رفعت پوشاند، گدا را شرط آن بود که خودرا فراموش نکند وقدر خود بداند. همواره آن بینوائی و بی‌آبی خویش پیش دیدهٔ خویش میدارد.

بسمع **عمربن عبدالعزیز** رسانیدند که پسر تو انگشتری ساخته و نگینی بهزار درم خریده ودر وی بنشانده. نامه نوشت‌بوی که ای پسر، شنیدم که انگشتری ساخته و نگینی بهزار درم خریده ای ودر وی بنشانده؟ اگر رضآء من میخواهی آن نگین بفروش واز بهاء آن هزار گرسنه را طعام ده وازپاره ای سیم، خودرا انگشتری ساز و برآنجا نقش کن که: رحم‌الله امرأ عرف قدر نفسه. رحمت خدای بر آن بنده باد که قدر خود بداند وخویشتن بشناسد.

ای جوانمرد هیچ لباس برقد خاك راست‌تر وزیباتر از لباس تواضع نیست. الذی جری فی مجری البول مرتین لیس له ان یتکبّر. کسی که دوبار در ره‌گذر بول رفته باشد او را نرسد که سر تکبّر برافرازد. تکبر وکبریا و عزّ وعلاء و عظمت و بهاء صفت خداوند ذوالجلال است.

قال **الله** عزوجل: «وله الکبریآءفی‌السموات والارض وهوالعزیز الحکیم» اوراست برتری و بزرگواری، کامکاری و جباری، بزرگوار درقدر و درکردار، بزرگوار در نام و در گفتار. در پاکی خود بر تر از پنداشت، در بزرگی خود مهتر از دریافت، در قدر خود بیشتر از حدّ شناخت. سبحانه جلّ جلاله وعظم شأنه و عزّ کبریاؤه و جلّت احدیته و تقدّست صمدیّته.

جزء بیست و ششم

سورة الاحقاف

١ - النوبة الاولى

قوله تعالی : - « **بسم‌الله الرحمن الرحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. « **حم**(١) » ، این حروف « **تنزیل الکتاب** »(١) ، فروفرستاده نامهٔ است ، « **من‌الله العزیز الحکیم** (٢) » از الله ، آن توانای بی‌همتای دانا.

« **ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما** » ، نیافریدیم آسمانها وزمینها و آنچه میان آن ، « **الا بالحقّ** » مگر براستی و یکتائی ، « **و اجل مسمّی** » وهنگامی نامزد کرده ، « **والّذین کفروا** » ، وایشان که کافرشدند ، « **عمّا اُنذروا معرضون** (٣) » از آنچه ایشانرا بآن می‌ترسانند وبآن می‌آگاه کنند روی گردانیده‌اند، [چون نا آگاهان] . « **قل ارأیتم** »، گوی یا **محمد** چه بینید ، به بینید ، « **ما تدعون من‌دون‌الله** » آنچه میپرستید فزود از الله ، « **اَرونی ماذا خلقوا من‌الارض** » با من نمائید که چه آفریدند از زمین و از جهان ، « **ام لهم شِرك فی‌السموات** » یا ایشانرا انبازی هست با الله درآسمان [ودر آفریدن آن] ، « **اِئتونی بکتابٍ** » ، بیارید نامه ای [از آن الله] ، «**من‌قبل‌هذا**» ، که پیش از این قرآن آمد از الله ، « **او اَثارة من علم** » ، یا نشانی آرید دانسته یا شنیده از دانش ، « **اِن کنتم صادقین** (٤) » اگر می راست گوئید.

« **ومن اضلُّ ممن یدعو من دون‌الله** » ، و کیست گمراه تر ازآنکس که بخدای میخواند فرودالله ، « **من لایستجیب له الی یوم القیمة** » ، چیزی که اورا پاسخ نکند تا روز رستاخیز « **وهم عن دعائهم غافلون** (٥) » و آن پرستیدگان ازآن پرستکاران بی‌آگاهند.

---

١ - درنسخهٔ ج : حم : تنزیل‌الکتاب ، این حروف فرو فرستاده..

« **و اذا حشُر الناس** » ، وبرستاخیز چون مردمان فراهم آرند ، « **کانوا لهم اعدآءً** » ، آن پرستیدگان ایشانرا دشمن باشند ، « **و کانوا بعبادتهم کافرین**(٦) » و بپرستش ایشان کافر باشند .

« **و اِذا تُتلی علیهم آیاتنا بیّناتٍ** » ، و آنگه که بر ایشان خوانند سخنان ما ، چنان روشن و نیکو ، « **قال الذین کفروا** » ، ناگرویدگان گویند ، « **للحق لما جآئهم** » ، سخن راست را که بایشان آمد ، « **هذا سحرٌ مبینٌ**(٧) » اینست جادوئی آشکار .

« **ام یقولون افتریه** » ، یا میگویند که **محمد** این سخن فرا ساخت . « **قل ان افتریته** » ، گوی اگر من فرا نهادم و من فرا ساختم ، « **فلاتملکون لی من الله شیئاً** » ، من باخدای نتاوم برشما ، رهائی مرا از خدای هیچ چاره ندارید ، « **هو اعلم بما تُفیضون فیه** » ، او داناتر عزجلاله بآنچه شما میروید در آن [و سخن میرانید] ، « **کفی به شهیداً بینی و بینکم** » ، او بگواهی بسنده است میان من ومیان شما ، « **و هو الغفورالرحیم** (٨) » و اوست آن آمرزگار مهربان .

« **قل ماکنت بِدعاً من الرُسل** » ، گوی من از پیغامبران نه پیشین‌ام ، « **وما ادری مایُفعل بی ولابکم** » ، و ندانم که بامن چه خواهند کرد ونه باشما ، « **اِن اتّبع الا مایوحی الیّ** » ، پی نمیبرم مگر پیغامی که بمن میرسانند ، « **وما انا اِلّا نذیرمبین** (٩) » ، و نیستم من مگر [آگاه کنند ای] ترسانندهٔ آشکارا .

«**قل ارأیتم** » ، گوی [چه گوئید] وچه بینید ، « **ان کان من عندالله وکفرتم** » ، اگر این سخن وپیغام از نزدیک الله است و شما بآن می کافر شید(۱) [شما را چه عذر بود] ، « **و شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله** » و گواهی بداد گواهی از **بنی اسرائیل** بر آن [که این از نزدیک خداست] ، « **فآمن** » وایمان آورد ، « **واستکبرتم** » وشما از گواهی، گردن کشیدید ، « **اِنّ الله لایهدی القوم الظالمین** (١٠)» الله پیش ببرندکار و راه نمای ستمکاران نیست .

«**وقال الذین کفروا للذین آمنوا**» ، ناگرویدگان گفتند گرویدگانرا :

---

۱ ـ درنسخهٔ ج : کافرمی شوید

« **لوكان خيراً ماسبقونا اليه** » ، اگر آن دين راست بوديد ايشان بآن برما پيشي نيافتيد ، « **و اذلم يهتدوابه** » ، وچون راه نمي‌ياوند بآن « **فسيقولون هذا افك قديم** (١١) » ميگويند اينست دروغي كهن . « **ومن قبله كتاب موسى** » ، وپيش از قرآن نامهٔ موسى « **اماماً و رحمة** » ، راهي وپيشوائي بود [واز الله مهرباني] ، « **و هذاكتابٌ مصدّق** » ، واين قرآن نامه ايست ، [**توراة**را] گواه درست دارنده ، « **لساناً عربيّاً** » ، زباني تازي ، « **لينذرالذين ظلموا** » ، تا بيم نمايد ستمكاران‌را ، « **وبشرى للمحسنين**)(١٢) » ، و بشارتي نيكوكاران را .

« **انّ الذين قالوا ربّنا الله** » ، ايشان كه گفتند خداوند ما الله است ، « **ثم‌استقاموا** » ، بپائيدند برآن ، « **فلاخوفٌ عليهم ولاهم يحزنون** (١٣) » . برايشان بيم نيست واندوهگن نباشند .

« **اولئك اصحاب الجنة** » ، ايشانند بهشتيان ، «**خالدين فيها**» جاويد درآن ، « **جزاءً بماكانوا يعملون**(١٤) » بپاداش آنچه ميكردند .

«**ووصّيناالانسان بوالديه**» ، وصيت كرديم مردم‌را بپدر ومادر ، «**حُسناً**» ، بنيكوئي با ايشان ، «**حملته امّه كرها**» ، ما دراورا بدشواري و گران باري برداشت . « **ووضعته كرهاً** » ، و بدردمندي ودشواري بنهاد ، «**وحمله وفصاله ثلثون شهراً**» وبرداشتن او درشكم و شيردادن تا از شير بازكردن سي ماه ، «**حتى اذابلغ اَشُدّه**» ، تا مرد آسا گردد وبسختي خوي و اندام و هنرهاي‌خويش رسد ، «**وبلغ اربعين سنة**» ، و تا بچهل سال رسد ، «**قال ربّ اوزعني**» ، گفت خداوند من فرادل‌من ده وفرازبان من و مرا برآن دار ، «**اَن اشكر نعمتك التي انعمت**» ، تا آزادي كنم آن‌نيكوئي‌را كه با من كردي و نعمت كه برمن نهادي ، «**وعلي والديّ**» ، و بردو زايندهٔ من ، «**وان اعمل صالحاً ترضيه**» ، وتا كردار كنم‌نيك به‌پسند تو ، «**واصلح لي في ذريّتي**» و فرزندان و نژاد من نيكان كن ، « **اِنّي تبت اليك** » ، من بازگشتم با تو «**وانّي من المسلمين**(١٥)» ومن از مسلمانانم .

«**اولئك الذين نتقبّل عنهم**» ايشان آنند كه فراپذيرند از ايشان «**احسن ماعملوا**» ، نيكوتر آنچه ميكردند ، «**ونُتجاوزعن سيّئاتهم**» ، و از بدهاي ايشان

فرا گذارند، «**فی اصحاب الجنة**» ، [و ایشان با بهشتیانند | دربهشت ، «**وعد الصدق الذی کانوا یوعدون**(۱٦)» وعده ای راست آن وعده که ایشانرا میدادند.

«**والذی قال لوالدیه**» وآن مرد که پدرومادر خویش را گفت : «**افٍّ لکما**» اف شما را ستوهی از شما ، «**اتعداننی ان اخرج**» باش مرا می‌وعده دهید که مرا از گوربیرون خواهند آورد ، «**وقد خلت القرون من قبلی**» ، و جهانیان پیش از من بمردند ، یکی‌باز نیامد ، «**وهما یستغیثان الله**» ، وپدر و مادراو ازخدای فریادرسی میجویند از جفای او ، «**ویلک آمن**» و میگویند ای ویل بر تو ، بپذیر واستوار گیر ، «**انّ وعدالله حق**»، که وعدهٔالله راست است ،«**فیقول ماهذا الّا اساطیر الاولین**(۱۷)» و میگوید نیست این سخن مگر اوسانهٔ[1] پیشینیان.

«**اولئک الذین حق علیهم القول**»،ایشان [که این‌سخن میگویند] آنند که درست گشت و رایشان سخن الله [بتهدید که دوزخیان اند] ، «**فی امم قد خلت من قبلهم من الجن والانس**» ، در گروهانی که هم این سخن گفتند و گذشتند از پیش ایشان از پریان و آدمیان ، «**انهم کانوا خاسرین**(۱۸)» که ایشان زیانکارانند.

«**ولکلٍّ درجات**»، وهر کسی را درفروتری وبرتری چنددرجه‌است وچند پایه ، «**مماعملوا**» ، ازپاداش آنچه میکردند ، «**ولیوفّیهم اعمالهم**» والله‌بایشان خواهد گزارد پاداش کردار ایشان ، «**وهم لا یُظلمون**(۱۹)» و از ایشان چیزی نخواهند کاست.

النوبة الثانیة

این سورة‌الاحقاف سی و پنج آیت است و ششصد و چهل و چهار کلمت و دوهزار و پانصد و نود و هشت حرف. جمله بمکه فرود آمد مگر یک آیت که در مدینه فروآمد و خلافست که آن یک آیت کدام است ، قومی گفتند : فاصبر کما صبر اولوالعزم». **ابن‌عباس** و **قتاده** گفتند : « قل ارأیتم ان کان من عندالله »ودراین سوره دِوآیت است منسوخ : یکی « و ما ادری ما یفعل بی ولابکم » این‌قدرازآیت

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : افسانهٔ

منسوخ است بفاتحهٔ سورة الفتح . دیگر آیت : «فاصبر کما صبر اولواالعزم من الرسل» معنی صبر منسوخ است بآیت سیف . و درفضیلت سورة، **ابی بن کعب** روایت کند از **مصطفی** (ص) قال : من قرأ سورة الاحقاف اعطی من الاجر بعدد کل رمل فی الدنیا عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات.

« حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم » مضی تفسیره و انّما کرر تنزیل الکتاب لانه بمنزلة عنوان الکتب ثم ذکر ما انزل فقال :

« ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما الا بالحق » یعنی الا بالتوحید والوحدانیة من غیر شریک کقوله : ـ « مالهم فیها من شرک » و کقوله : أم لهم شرک فی السموات » ، و قیل « الا بالحق » ای بالعدل فی الخلق و قیل للحق ولاقامة الحق « واجل مسمی » ای ـ خلقه مقرونا باجل سمی الی وقت معلوم ، قدسماه و ان کان قدطوی علمه عن عباده. و قیل المراد به یوم القیمة و هو الاجل الذی تنتهی الیه السموات والارض و هو اشارة الی فنائها وقیل ـ الاجل المسمی ، قوله : ـ «فی ستة ایام » یعنی خلقها فی ستة ایام ، « والذین کفروا » ، بالاخرة ، « عما انذروا » به فی القرآن من البعث و الحساب والجزآء ، « معرضون » لایتفکرون وقیل اعرضوا بعدما قامت الحجة علیهم.

« قل ارایتم ما تدعون من دون الله ارونی ماذا خلقوا من الارض » ، ای هل خلق واحد منهم شیئاً من الارض ، «ام لهم شرک فی السموات » ، فی خلقها وملکها . هذا کقوله فی سورة الملئکة : ـ « قل أرأیتم شرکاءکم الذین تدعون من دون الله ارونی ...»الایة و کقوله : « هذا خلق الله فارونی ماذا خلق الذین من دونه »، «ائتونی بکتاب من قبل هذا » ، ای ـ بکتاب جائکم من الله قبل القرآن فیه بیان ما تقولون و برهان ما تدّعون یعنی التوریة والانجیل والزبور وسائر کتبه التی انزلها قبل القرآن ، « او اثارة من علم » ، . فسروه علی ثلثة اوجه ، قال **الکلبی** معناه او بقیة من علم یؤثر عن الاولین و یسند الیهم جعله من الاثر الذی هو الباقی من الشیء . و قال **قتادة** ، « او اثارة » ، یعنی اوخاصّة من علم ، جعله من قول القائل استاثرت بهذا الشیء اذا ضننت به واختصصت به نفسک. الوجه الثالث و هو قول **مجاهد** و**عکرمة** و **مقاتل**: اواثارة

يعني رواية عن الانبيآء تقول اثرت الحديث عن فلان و انا آثره عنه اي - ارويه اثراً و اثارة و منه - قيل للخبر اثر و مأثور و منه المأثور من الدعآء. قال **ابن عباس** : الاثارة علم الخط، سئل رسول الله (ص) عن الخط فقال فعله نبي من الانبيآء فمن وافقه خطه، فذاك يقال معناه ان يهم الرجل بالامر بين ان يفعله اولا يفعله فيخطّ خطوطا من غير تأمل و لا روية بل بالعجلة لئلا يلحقها العدد ثم يعد فيقول لخط افعل ولاخر لاافعل الى آخر الخطوط فاذا انتهى الى افعل فعل و اذ انتهى الى لاافعل لم يفعل، و روى عن **ابن عباس** قال: هذا الخط علم قديم تركه الناس

«ومن اضلُّ» معناه اي - هل احد ابين ضلالاً ، « ممن يدعو» اي - يعبد وقيل يطلب ويسئل ، « من دون الله من لايستجيب له » ، دعاءه ، « الى يوم القيمة » ، اي - يسئل شيئاً لودعاه الى يوم القيمة لم يستجب دعائه « وهم عن دعائهم غافلون » يعني الاصنام التي هي جماد لاتسمع ولاتفهم، فاجرى مجرى العقلاء في الاخبار على زعمهم. وقيل - هم **الملئكة والجن و الانس** مشتغلون عنهم غير عالمين بعبادتهم. « و اذا حشر الناس كانوا لهم اعدآءً » ، - هذا كقوله تعالى : « و يوم القيمة يكفر بعضكم ببعض ويلعن بعضكم بعضاً - وكانوا بعبادتهم كافرين » هذا كحكاية الله تعالى عنهم : « تبرأنا اليك ما كانوا ايانا يعبدون ».

« و اذا تتلى عليهم آياتنا بيّنات » ، و اضحات الدلايل و هي القرآن ، « قال الذين كفروا للحق لما جآئهم » ، يعني القرآن ، « هذا سحر مبين » اي - لاحقيقة له يوهم اذا قرع السمع انه شيء ولا اصل له وقيل - « هذا سحر مبين » اي - كلام منظوم نظماً دقيقاً يأخذ القلوب كما يقال هو السحر الحلال . « ام يقولون افتريه » ، اختلقه **محمد** و اضافه الى الله كذباً ، « قل ان افتريته فلاتملكون لي من الله شيئاً » ، هنا تهديد لنفسه (ص) لو فعل ، اي - لاتقدرون ان تردوا عذابه على افترآئي فكيف افترى على الله من اجلكم ، « هو اعلم بما تفيضون فيه » ، اي - الله اعلم بما تقولون فيما بينكم وبما ترمونني به و تخوضون فيه من التكذيب بالقرآن و القول فيه انه سحر ، « كفى به شهيداً بيني وبينكم » ، ان القرآن جآء من عنده ، وقيل معناه ان افتريته فغاية ذلك ان اخدعكم فتتبعوني وما انتفاعي باتّباعكم و انتم لاتملكون دفع

عذاب‌الله عنی «کفی به شهیداً بینی وبینکم» ، ای ـ هوشاهدی علی صدق ما ادعوکم الیه ، اذهوالمرسل الیکم «وهوالغفور الرحیم» فی‌تأخیرالعذاب عنکم.

قال‌الزجاج : هذا دعآء لهم الی التّوبة ، معناه : انّ‌الله غفور لمن‌تاب منکم و اسلم ، رحیمٌ به.

«قل ماکنت بدعاً من‌الرّسل» ، البدع مالاسابق له ، و البدع و البدیع واحد مثل نصف و نصیف و جمع‌البدع ابداع و المعنی لست باول رسول ارسله‌الله ولاجئتکم بامر بدیع لم‌یکن لی الی‌مثله سابق فکیف تنکرون نبوّتی ، هذا کقوله : ـ «قل قدجائکم رسل من قبلی بالبیّنات» ، و فی‌الخبرالصحیح قال **النبی** (ص) : بعثت علی اثر ثمانیة آلاف نبی ، منهم اربعة آلاف من‌بنی اسرائیل ، «و ما ادری مایُفعل بی‌ولابکم» ، علماء تفسیر درمعنی این آیت مختلف‌اند ، **ابن‌عباس** وجماعتی گفتند : این در احکام دنیاست نه در احکام آخرت که رسول خدا را معلوم بود که در آخرت، وی دربهشت است وهرکس که دردنیا اورا دروغ زن گرفت دردوزخ. اما دردنیا بوی پوشیده گشت که او را وقوم وی را چه خواهند فرمود وبرسر ایشان چه خواهد رفت از رنج و راحت و نفع وضر. **ابن عباس** گفت **رسول خدا** در **مکه** بود و در خواب او را نمودند زمینی فراخ ، نخلستانی که در آنجا هم درختان بود وهم آب روان و **رسول** بآن زمین هجرت میکرد ، این خواب با یاران بگفت ویاران آنوقت دربلا و شدّت بودند و در اذی و رنج ، مشرکان گفتند : یارسول‌الله ، متی نهاجر الی الارض التی أریت ؟، این هجرت ما کی خواهد بود بآن زمین که ترا نمودند در خواب ؟. رسول ایشان را جواب نداد تا این آیت فروآمد، گفت : «ما أدری مایُفعل بی ولابکم»،أُترك فی‌مکانی، ام اُخرج و ایّاکم الی الارض التی‌رفعت لی. من ندانم که بامن چه خواهند کرد و نه با شما،هم درین **مکه** ما را بخواهند گذاشت یا بآن زمین که مرا نمودند هجرت خواهند فرمود.و گفته‌اند ـ معنی‌آنستکه : من ندانم که دراین دنیا بامن چه خواهند کرد و آخرکار من بچه باز آید. بیرون کنند مرا از وطن خویش چنانک با انبیاء پیشین کردند ، یا بخواهند کشت مرا چنانک قومی را کشتند ازپیغمبران گذشته. وشما که یاران ومؤمنان اید ، ندانم که

با من بیرون خواهند کرد یا بوطن خود بخواهند گذاشت وشما که ناگرویدگان‌اید و تکذیب میکنید ، ندانم که شما را خسف و مسخ و غرق و هلاك خواهد بود چنانک پیشینیان را بود . آنگه گفت : « اِن اتّبع الا مایوحی الی » ، من این هیچ ندانم مگر آنچه وحی آید بمن و سرا از آن خبر کنند بوحی ، ومن برپی آن وحی میروم . پس ربّ‌العالمین بوحی پاك او را خبر داد که ویرا بردشمنان نصرت باشد و دین وی برهمهٔ دنیا غلبه دارد . و ذلک فی قوله : « هوالّذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لِیُظهره علی‌الدین کلّه ولوکره المشرکون » و درکار امّت خبر داد که : « وما کان‌الله لیعذّ بهم و انت فیهم وما کان الله معذّبهم و هم یستغفرون » . قومی گفتند : « مادری مایفعل بی‌ولابکم » یعنی ـ یوم‌القیمة . والایة منسوخة، نسختها فاتحة سورة الفتح ، **قتاده و عکرمه** گفتند : آنروز که این آیت فرو آمد کافران شاد شدند ، گفتند کار ما و کار **محمد** هردو یکسانست و او را برما افزونی نیست در دانش عاقبت خویش ، و این دلیل است که **محمد** آنچه میگوید از برِخویش میگوید و از ذات خویش می‌نهد ، که اگر فرستادهٔ الله بودی باوی بگفتید که چه خواهد کرد باوی و عاقبت وی چه خواهد بود، پس ما اتّباع وی چون کنیم که نمیداند که باوی وبا اصحاب وی چه خواهند کرد و آنگه حکم این آیت دراز بکشید ، ده سال به **مکه** وشش سال به **مدینه** ومنافقان **مدینه** همین سخن میگفتند که مشرکان **مکه** میگفتند ، تاسال **حدیبیّة** که **رب‌العالمین** ناسخ این آیت فرستاد: « لِیغفرلک الله ماتقدم من‌ذنبک و ما تأخر » . **رسول خدا** عظیم شاد شد بنزول این آیت و از شادی ، روی مبارك وی میفروخت ومیفرمود : ولقد نزلت علیّ‌الیوم آیات هن احبّ الیّ مما طلعت علیه الشمس . یاران را گفت ـ خبر دارید که امروز جبرئیل آمد و آیتی چند فرو آورد که نزول آن دوست تر دارم از دنیا و هرچه در دنیا است ، آنگه برایشان خواند ؛ « اِنّا فتحنالک فتحاً مبیناً لیغفرلک الله ماتقدّم من ذنبک‌وما تأخّر » الی قوله : « وکان‌الله علیماً حکیماً » ، یاران گفتند یا رسول‌الله هنیئاً لک قد علمنا مایفعل بک فما ذایفعل بنا . نوشت باد یا رسول‌الله این کرامت که **الله** باتو کرد و معلوم گشت که باتو چه خواهد کرد ، گوئی باما چه خواهد

كرد كه ياران توايم. **جبرئيل** آمد و آيت آورد : « ليُدخل المؤمنين و المؤمنات جنّات » الى قوله : « وكان ذٰلك عندالله فوزاً عظيماً » منافقان **مدينه** ومشركان **مكه** گفتند ـ معلوم شد كه با **محمد** وپس‌روان و ياران وى چه خواهد كرد ،با ما گوئى چه كند ، فانزل الله تعالى : « و يعذّب المنافقين و المنافقات » ، الى قوله : ـ « وساءت مصيرا ».

قوله تعالى : « قل ارأيتم ان كان من عندالله وكفرتم به » ، هذا كلام محذوف‌الجواب ،تقديره : ان كان من‌عندالله وكفرتم‌به فما عذركم .و قوله«ان» هاهنا ليس بشكّ كقول شعيب « اولو كنا كارهين » لوها هنا ليس بشك ، هما من‌صلات الكلام ، « وشهد شاهد من بنى‌اسرائيل على مثله فآمن » الشاهد هاهنا و فى خاتمة سورةالرعد **عبدالله‌بن سلام** حبر **اهل‌التورية** « على مثله » اى ـ على‌ما شهدالله‌عليه من تصديق رسوله و تثبيت رسالته فى‌قوله : « كفى بالله شهيداً » . و قيل‌ـ على‌مثله، المثل صلة ، يعنى‌ـ‌عليه اى‌ـ على انه من‌عندالله،« فآمن» ، يعنى‌ـ فآمن الشاهد ، و الفاء هاهنا تفسير انّ شهادته ايمانه « و استكبرتم » ، عن‌الايمان به يعنى شهد**عبدالله‌بن سلام** على نبوة **المصطفى** وآمن به و استكبر**اليهود** فلم يؤمنوا.

روى عن**سعدبن ابى‌وقاص** ، قال : ما سمعت‌النبى (ص) يقول لاحد يمشى على‌الارض انّه من اهل الجنّة الا **لعبدالله‌بن سلام** وفيه نزلت هذه‌الآية :« و شهدشاهد من‌بنى‌اسرائيل» . وقال بعضهم‌ـ‌الشاهد من **بنى‌اسرائيل**، هو**موسى** عليه‌السلام،اى‌ـ شهد **موسى** على القرآن فآمن به **بنواسرائيل** و كفرتم يا معشر**العرب بمحمد** و **القرآن** ، « انّ‌الله لايهدى‌القوم‌الظالمين » .

«وقال‌الذين كفروا للّذين آمنوا » اللاّم هاهنا لام‌العلّة ، يعنى ـ و قال‌الكافرون لاجل‌المؤمنين ، والمراد بالّذين كفروا‌ـ**اليهود** ؛ قالوا‌ـ « لوكان » ، ما اتى به**محمد** « خيراً » ، اى ـ صدقاً و حقاً ، « ما سبقونا اليه » ، و لكُنّا اسرع الى قبوله من‌الّذين آمنوا لانّا ارباب‌العلم والكتاب. و قيل‌ـ‌المراد بهم مشركوا العرب و ذلك انّه لمّا اسلمت **جهينة ومزينة واسلم** و **غفار** ، قالت **بنوعامر** و **غطفان** و **اسد واشجع**: «لوكان» ماجاء به **محمد**« خيراً ، ما سبقونا اليه » ، ونحن ارفع منهم حالاً واكثرمالاً

و هؤ لاء رعاءالغنم. قال‌الله تعالى : « و اذ لم يهتدوا به » ، اى بالقرآن كما اهتدى به‌اهل‌الايمان ، «فسيقولون هذا افك‌قديم» ، القديم هاهنا كقولهم : « اساطير الاولين» و هذا كقوله تعالى - « بل كذّبوا بمالم يحيطوا بعلمه و لمّا يأتهم تأويله».

« ومن قبله » اى - ومن‌قبل‌القرآن ، « كتاب موسى» يعنى **التورية** ، « اماماً » يقتدى به ، « و رحمةً » ، لمن آمن به و هما منصوبان على‌الحال ، و قيل - فيه اضمار اى - جعلناه اماماً ورحمةً . وفى‌الكلام محذوف تقديره: جعلنا كتاب موسى‌اماماًورحمة و لم يهتدوا به « و هذا كتاب » ، اى - و هذاالقرآن كتاب « مصدّق » ، للكتب‌التى قبله . وفى‌مصحف **ابن‌مسعود**: « مصدّق لما بين يديه» ، « لساناً عربياً » ، يعنى-بلسان عربى ، و قيل- منصوب على‌الحال يعنى يصدّق **التورية** و **الانجيل** فى هذه‌الحال ، « لينذرالذين ظلموا » قرأ **ابن‌كثير** و **نافع** و **ابن‌عامر** و **يعقوب** ، لتنذر بالتاء على خطاب‌النبى (ص) و الباقون بالياى يعنى لينذرالكتاب ، « وبشرى للمحسنين »بشرى فى محل‌الرفع، اى - هذا كتاب مصدّق و بشرى للمحسنين .

« انّ‌الذين قالوا ربّنا الله ثم استقاموا فلاخوف عليهم و لاهم يحزنون »

« اولئك اصحاب‌الجنة خالدين فيهاجزاءً بما كانوا يعملون » مضى تفسيره.

« و وصّيناالانسان بوالديه حسناً » ، قرأ اهل‌الكوفة - احساناً كقوله: « و بالوالدين احساناً» .«حملته امّه كرهاً » ، اى - بالمشقة والصعوبة، يريد حالة ثقل‌الحمل فى‌بطنها لافى ابتداءالحمل، « و وضعته كرهاً »يريد - شدة الطلق .قرأ اهل **الحجاز** و **ابوعمرو** بفتح الكاف ، والباقون بضمها و همالغتان . وقيل - الفتح-المصدر والضم-الاسم .وقيل- الفتح ما اكرهت عليه والضم ماكرهته ،« وحمله وفصاله » ، اى - فطامه وقرأ **يعقوب** و فصله بغير الف ، « ثلثون شهراً»، يريد - اقلّ مدةالحمل و هى ستة اشهر و اكثر مدة الرضاع اربعة و عشرون شهراً و ليس هذا حتماً و اجباً . قال **ابن‌عباس** : اذا حملته‌المرأة تسعة اشهر ارضعته‌احد وعشرين‌شهراً ، وقيل-هذه‌الاية‌خاصة **لرسول‌الله** (ص) وكان حمله ستة اشهر . و فى‌الاية دليل انّ‌الولد يلحق لستة اشهر ، «حتى اذا بلغ اشده » اى - نهاية قوته و غاية شبابه واستوائه و هو مابين ثمانى عشرة سنة الى اربعين سنة فذلك قوله : « و بلغ اربعين سنة » ، اين آيت بقول **سدّى** و **ضحّاك**

در شأن **سعدبن ابی وقاص** فرود آمد و قصهٔ وی گفته آمد در **سورةالعنکبوت** و بقول **ابن‌عباس** وجماعتی مفسران ، در شأن **بوبکر صدیق** فرود آمد و پدر وی **ابوقحافة** واسمه **عثمان بن‌عامر بن‌عمرو** ، ومادروی **ام‌الخیر بنت صخربن عمرو**.

علی‌بن‌ابیطالب (ع) گفت- ازمهاجران هیچ کس باپدر و مادر دراسلام مجتمع نشد مگر **بوبکر صدّیق** . و **رب‌العزّة** او را وصیت کرد بنیکوئی کردن با ایشان اندرین آیت. وفی‌الخبر؛ رضاءالرب فی‌رضاءالوالدین وسخطالله فی‌سخطهما. و گفته‌اند- **بوبکر** هشده ساله بود که بصحبت **رسول** افتاد ، روایت کنند ازوی- گفت: من بتجارة **شام** سیرفتم و **رسول خدا** درآن کاروان بود وزیر درخت سدرةفروآمد، برابر **صومعهٔ بحیراء راهب** . **بوبکر** گفت‌من بدر**صومعهٔ بحیراء** شدم تا از کاردین چیزی پرسم ازوی، **بحیراء** گفت آن کیست که زیر آن درخت سدره فروآمد؟ گفتم **محمدبن‌عبدالله** (ص). **بحیراء** گفت والله که او نیست مگر پیغامبر خدای، که من درکتاب خوانده‌ام که بعداز **عیسی‌بن‌مریم** (ع)- هیچ کس در سایهٔ این درخت فرو نیامد مگر پیغامبری که نام وی **محمد** است. **بوبکر** را تصدیق و یقین آنروز در دل افتاد و بعد از این در جاهلیت و در اسلام از **رسول خدا** مفارقت نکرد ، و قیل لا **بی‌بوبکر**- أخبرنا عن نفسک هل رأیت شیئاً قط قبل‌الاسلام من دلائل نبوّة **محمد** (ص)، فقال ابوبکر- نعم و هل بقی احد من **قریش** اوغیر **قریش** لم یجعل‌الله علیه **بمحمد** فی‌نبوته حجة، وفی غیر ها ، ولکن‌الله هدی‌به من شاء واضل به من شاء ،بینا انا قاعد فی فی شجرة فی‌الجاهلیة اذ تدلّی علیّ غصن من اغصانها حتی صار علی رأسی فجعلت انظر الیه و اقول ماهذا، فسمعت صوتا من‌الشجرة: هذا النّبی یخرج فی وقت کذا ویوم کذا فکن انت من‌اسعدالناس به ، فقلت- بیّنه مااسم‌هذا النبی‌قال- **محمدبن‌عبدالله‌بن‌عبدالمطلب‌الهاشمی** قال**ابوبکر**- فقلت- صاحبی‌والیفی و حبیبی، فتعاهدت‌الشجرة متی تبشرنی بخروج النبی (ص) ، فلما اتاه‌الوحی سمعت صوتا من‌الشجرة : جدّ و شمّر یا **ابن ابی‌قحافة** فقد جاء الوحی وربّ **موسی** لایسبقک الی‌الاسلام احد قال- فلما اصبحت، عدوت الی‌النبی (ص) فلما رآنی‌قال- یاابابکرانی ادعوک الی‌الله والی رسوله ، قلت- اشهدانک **رسول‌الله** بعثک بالحق سراجاً منیراً،

فآمنت به و صدّقته « قال ربِّ او زعنی » این دعاء **ابوبکر** است آنکه که عمر وی بچهل سال رسید، چنانکه گفت- « وبلغ اربعین‌سنة» وایمان آورد **ومصطفی** را تصدیق کرد، گفت : «ربِّ اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علیّ»- خداوند من، فرادل و زبان من ده شکر این نعمت اسلام که مرا دادی و این کرامت که با من کردی و این نواخت که برمن نهادی «وعلی والدیّ» ، وبرپدر ومادر من که‌ایشانرا باسلام و ایمان راه نمود و هدایت دادی ، « و اَن اعمل صالحاً ترضیه » ، **ابن‌عباس** گفت- عمل صالح که **بوبکر**، بدعاء ازالله خواست والله اجابت کرد واز وی بپسندید، آن بود که هفت کس از مسلمانان که بدست کافران در عذاب گرفتار بودند ، **بوبکر** ایشانرا باز خرید و از عذاب برهانید و ایشانرا آزاد کرد. از ایشان دو مرد بودند یکی **بلال‌بن رباح** و دیگر **عامربن فهیرة**. **بلال** غلامی بود در **بنی‌جمح** مولّد، ایشان او را عذاب میکردند در **بطحاء مکه** ، **امیة‌بن‌خلف** دست وپای وی ببست و درآفتاب **حجاز** اورا بیفکند وسنگی عظیم بسینهٔ وی فروگذاشت، گفت- اگر ازدین **محمد** بازگردی و الا همچنین ترا فروگذارم تا هلاك شوی و **بلال** در آن حال میگفت احد ، احد. **بوبکر صدّیق** آنجا بگذشت واو را چنان دید ، فرا **امیّة** گفت : الاتتّقی‌الله فی هذا المسکین، حتی متی. تا کی این مسکین را در عذاب گرفتار داری از الله خود نمیترسی؟ **امیّة** گفت- تو او را بازرهان. **بوبکر** گفت- چنین کنم. مرا غلامی سیاه است بردین تو از وی قویتر و در کار شما مردانه‌تر ، این را بمن‌ده تا تا من او را بتو دهم همچنان کردند و **بلال** از عذاب بازرست و **بوبکر** او را آزاد کرد، **مصطفی** (ص) فرمود : یرحم‌الله **ابابکر**، زوّجنی ابنته وحملنی الی‌دارالهجرة و اعتق بلالاً من ماله ، و **عامربن فهیرة** از قبیله **ازد** بود مولّد ایشان ، **بوبکر** او را بخرید و آزاد کرد و آنوقت که **مصطفی** (ص) و **بوبکر** در **غار ثور** بودند وی گوسفندان چرا داشت ، هرشب گوسپندان بدر غار بردید و ایشانرا شیر دادید و در هجرت با ایشان **بمدینه** رفت و عاقبت در **بئر معونه**[1] شهید گشت. و از زنان

---

۱ - بئر معونه نام چاهی است درقطعه‌ای از زمین نجد بهمین نام ، واقع بین موضع بنی‌عامر وبنی‌سلیم . بسال ٤ - ه . پیغمبر (ص) سریه‌ای بسرداری منذربن‌عمرو فرستاد تااهالی بئر معونه ورئیس

بقیه درصفحه بعد

مؤمنات پنج کس در عذاب کافران بودند، بوبکر ایشان را بخرید و آزاد کرد. یکی **زبیره**. دیگر **ام عیسی**. سوم **نهدیه** بادختروی. پنجم کنیزکی مسلمان دربنی **عدی بن کعب**. قوله: «و اصلح لی فی ذریتی»، این هم دعاء **بوبکر** است که کارفرزندان خودرا ازالله اسلام خواست، و **رب العزه** دعاء وی اجابت کرد و همه را اسلام کرامت کرد و این کرامت از صحابه هیچ کس را نبود مگر **بوبکر** را.

قال **موسی بن عقبة**: لم یدرك اربعة النبی (ص) هم و ابناؤهم الّا هؤلاء: **ابوقحافة** و **ابوبکر** و **ابنه عبدالرحمن** و **ابوعتیق بن عبدالرحمن بن ابی بکر**، «انّی تبت الیک و انی من المسلمین».

«اولئك الذین نتقبّل عنهم احسن ما عملوا»، یعنی اعمالهم الصالحة التی عملوها فی الدنیا و کلّها حسن، فالاحسن بمعنی الحسن فنثیبهم علیها، «و نتجاوزعن سیّئاتهم»، فلا نعاقبهم و قرأ **حمزة** و **الکسائی** و **حفص** نتقبّل و نتجاوز بالنون و احسن بالنصب، و الباقون بالیاء و ضمها و احسن بالرفع «فی اصحاب الجنة»، ای ـ مع اصحاب الجنة «وعدالصدق» نصب علی المصدر، تأویله نعدهم وعدالصدق الذی کانوا یوعدون فی قوله: «وعدالله المؤمنین و المؤمنات جنات» و قیل ـ وعدالله علی برّالوالدین قبول الطاعة بقوله: «اولئک الذین نتقبّل عنهم احسن ما عملوا و نتجاوز عن سیّئاتهم» فقبول الطاعة وغفران الزلة مشروط ببرّ الوالدین.

قوله: «والذی قال لوالدیه»، یعنی و اذکر الّذی قال لوالدیه اذا دعواه الی الایمان بالله والاقرار بالبعث، «افّ لکما»، هی کلمة تبرم یقصد بها اظهار السخط، «اتعد اننی ان اُخرج»، من قبری حیّاً، «و قد خلت القرون من قبلی»، یعنی و قد تفانت الامم فلم یرجع احد منهم الی الدنیا ولاخرج من قبره، «وهما» یعنی الابوین، «یستغیثان الله»، علیه و یسألانه ان یوفّقه للایمان و یقولان له: «و یلك آمن»، بالله والبعث، «انّ وعدالله»، بالبعث و ثواب المؤمن وعقاب الکافر، «حقّ» وصدق

آن عامربن طفیل را باسلام دعوت کند. این سریه که ٤٠ یا ٧٠ تن بودند و عامربن فهیره غلام معروف ابوبکر نیز از آنان بود، باخشم عامربن طفیل روبرو شدند وهمگی بقتل رسیدند.

(از تاریخ طبری مصحح دخویه سری١ ص ١٤٤١ تا ١٤٤٧).

« فیقول » لهما ، « ما هذا » ، الذی تدعو ننی‌الیه ، « الا اساطیرالاولین ».

ابن‌عباس گفت و **سدّی** و **مجاهد** ،که : این آیت در شأن **عبدالرحمن بن‌ابی‌بکر** فروآمد پیش‌از اسلام وی ، پدر و مادر، اورا براسلام میخواندند ووی ازاسلام‌سرمی‌باززدومیگفت- **عبدالله‌بن جدعان و عامربن‌کعب** و**مشایخ قریش**را زنده‌گردانید و از خاك برآرید زنده ، تا از ایشان پرسم درستی اینکه شما میگوئید و پدرومادر وی در**الله** می‌زارند و اسلام وی از الله بدعا میخواهند و او را تهدید میکنند که: «ویلك‌آمن» تا ربّ‌العزة دعاء ایشان دروی مستجاب‌کرد و اورا ایمان و اسلام‌کرامت کرد، اما **عایشه** وجماعتی مفسران، این قول را منکرند ومیگویند. نزول این آیت درحقّ‌کافرست که برپدر و مادر خود عاقّ بود ، و دلیل براین قول آنستکه برعقب گفت :

« اولئك‌الذین حقّ علیهم القول » ، ای - وجب لهم‌العذاب « فی امم » ، ای - مع امم ، « قد خلت من قبلهم من‌الجن و الانس اِنّهم‌کانوا خاسرین » خسروا انفسهم .

« ولکلٍّ‌درجات مما عملوا » ، قال **ابن عباس** :یرید -من‌سبق الی‌الاسلام فهوافضل ممّن‌تخلّف عنه ولوبساعة ، وقیل- معناه : ولکلٍّ واحد من‌الفریقین‌المؤمنین و الکافرین درجات ای- منازل ومراتب عندالله یوم‌القیمة باعمالهم فیجازیهم علیها.

قال **ابن‌زید**-فی‌هذه‌الایة درج اهل‌النار تذهب سفالا و درج اهل‌الجنة تذهب علویاً ، « ولیوفّیهم » ، قرأ **ابن‌کثیر** و **اهل البصرة** و **عاصم** : بالیاء و قرأ الباقون بالنون وَ المعنی لیوفیهم جزآء « اعمالهم وهم‌لایظلمون».

النوبة الثالثه

قوله تعالی : « بسم‌الله الرحمن‌الرحیم » بنام اوکه فراخ علم است وشیرین گفتار. بنام اوکه فراخ رحمت است ونغزکردار.بنام اوکه یگانه ذات است وپاك صفات . بنام اوکه ازکی پیش و بیش از جا. بنام اوکه پیش از ما آنِ‌ما و بی ما بهرهٔ ما.درصنعهاش حکمت پیدا ودر نشانهانش قدرت پیدا. دریکتائیش حجت پیدا

ودر صفاتش بی‌همتائی پیدا . همه عاجز ندو او توانا ، همه جاهلند واو دانا. همه درعدداند و او واحد. همه معیوب‌اند و او صمد. « لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد » ، علاّم سرّ عارفان. ستّار عیب عیبیان. غفّار جرم مجرمان. قهّار وقدّوس و نهان دان. واحد و وحید در نام ودر نشان. قادر و قدیر از ازل تا جاودان.

قدیرٌ عـالمٌ حیٌ مـریدٌ سمیعٌ مبصرٌلبس الجلالا

وفی بعض کتب الله : عبدی اکرمتک باسمی وربّیتک بنعمتی و اقمتک فی خدمتی و اهّلتک لصحبتی و اجللتک برؤیتی فمن الطف منّی.

بندهٔ من ترا بنام‌خود گرامی کردم وبنعمت خود بپروردم ودرخدمت خود بر درگاه خود بداشتم. بلطف خود بصحبت خود رسانیدم ، بفضل خود دیدارخودت کرامت کردم. ازمن لطیف‌تر و مهربانتر بر بندگان بگو کیست ؟ چون فضل من درعالم بگو فضل کیست .؟

« حم » حاء مفتاح اسمه ـ حی. میم مفتاح اسمه ـ ملک . یقول تعالی : انا الحی انا الملک. منم خداوند زنده همیشه.منم پادشاه تواننده ، درذات و در صفات پاینده . هرهست وبودنی را داننده وبتوان ودریافت هرچیز رسنده. خداوندی هست و بوده و بودنی . گفت او شنیدنی ، مهر او پیوستنی و خود دیدنی . ای نوردیده و ولایت دل و نعمت جان ، عظیم‌الشأنی و همیشه مهربانی . نه شکر ترا زبان نه دریافت ترا درمان. ای هم شغل دل و هم غـارت جان ، برآر خورشید شهود یکبار از افق عیان وز ابر جود قطره ای چند برما باران.

ای نکونام رهی‌دار مهربان کریم ، گفتت شیرین وصنع زیبا ، فضل تمام و مهر قدیم .

ای پیش رو از هرچه بخوبیست جمالت
ای دور شده آفت نقصان و کمالت

قـال اهل الاشارة فی‌قوله : ـ « حم » ای ـ حمیت قلوب اهل عنایتی فصفّیتها عن خواطرالعجب و عریتها عن هواجس‌النفس فلاح فیها شواهدالدین و اشرقت بنورالیقین .

میگوید ـ دلهای مؤمنان وسرّهای دوستان درحمایت خودآوردم ودرعنایت ورعایت خود بداشتم. تا نه کدورت خواطر عجب در آن شود ، نه ظلمت هواجس نفس پیرامن آن گردد و هر که ازین دو خصلت‌خلاص یافت ،اندر راه دین بروشنائی شمع یقین روان گشت. عمل اوهمه اخلاص بود ، گفت او همه صدق بود ، قبلهٔ او حق بود سرّ او صافی بود ، همّت او عالی بود ، سینهٔ اوخالی بود ، روش او مکاشفة فی مکاشفه و ملاطفة فی‌ملاطفة ومشاهدة فی مشاهدة.

قوله : « تنزیل الکتاب من‌الله العزیزالحکیم » این حروف فرو فرستادهٔ خداوند است، نامه و پیغام او ، گفت شیرین و سخنان پرآفرین او .

از خداوندی که عزیزاست نام او. ویقال ـ العزیزهوالمعزّللمؤمنین بانزال الکتاب علیهم. عزیزبمعنی معزّاست یعنی که ـ مؤمنان را عزیز کرد که ایشانرا اهل خطاب خود کرد وایشانرا سزاءنامه وپیغام خود کرد. دلهاشان معادن انوار اسرار خود کرد. هفتصد هزارسال آن پاکان مملکت ومقرّبان درگاه عزت، سجّادهٔ طاعات در مقام کرامات فرو کرده بودند و درخانگاه عصمت برمصلّای حرمت تکیهٔ خدمت زده که: « وانّا لنحن الصافون وانّا لنحن المسبحون». هرگز بر درگاه عزت آن قربت نیافتند وآن منزلت ندیدند که این خاکیان دیدند ، زیرا که ایشان، بندگان مجرداند و اینان بندگان‌اند ودوستان ، « یحبّهم ویحبّونه نحن اولیائکم » آن فرشتگان مرغان پرنده اند و اینان قانتان و ساجدان اند . نهادهای لطیف ایشان بعصمت آراسته و از زلّت پیراسته. اما آشیان مرغان، دیگر است وصدف جوهر شب افروز دیگر. نهاد آدمی ، صدف جوهردل است و دل ، صدف جوهرسرّست و سرّ ، صدف‌جوهر نظر حق است. توگوئی خاك سبب خرابی است ، من گویم گفتهٔ ایشانست که : الخراب وطن الحق. توگوئی وطنی مجهولست من گویم وطن مجهول موضع گنج سلطانست. آن عزیزی گفته :

دین زدرویشان طلب زیرا که شاهان را مقیم
رسم باشد گنجها در جای ویران داشتن

« ماخلقنا السموات و الارض و مابینهما الا بالحق » معنیه الاللحق واقامة

الحق. هفت آسمان و هفت زمین که آفریدم، کائنات و محدثات که ازعدم در وجود آوردم،آنرا آفریدم ،تا توحق خداوندی و کردگاری ما برخود شناسی وبحکم بندگی، فرمان ما را منقاد باشی و گردن نهی . ای جوانمرد بندگی کردن کاری آسان است اما بنده بودن کاری عظیم است وخصلتی بزرگ. هفتصد هزارسال **ابلیس** مهجور بندگی کرد ویکدم بنده نتوانست بود. العبودیّة ترك الاختیار فیمایبدو من الاقدار. العبودیة ترك التدبیر وشهود التقدیر. خار اختیار درمجاری اقدار، از قدم کام خود بباید کند ودرتصاریف تقدیر ربانی ،دست از تدبیر بشری بباید شست. زیر بارحکم، حامد باید بود و حظ نفس نصیب طلب، درباقی باید کرد، تا بمقام بندگی رسی.

آن کس که او را بنصیب پرستد، بندهٔ نصیب است نه بندهٔ او . **پیر بو علی سیاه** قدس‌الله روحه گفت اگر ترا گویند بهشت خواهی یا دو رکعت نماز، نگر تا بهشت اختیار نکنی ، دو رکعت نماز اختیار کن ، زیرا که بهشت نصیب توست و نماز حق او جل جلاله ، وهر کجا نصیب تو درمیان آمد اگرچه کرامت بود ، روا باشد که کمین گاه مکر گردد ، و گزارد حق او بی‌غائله وبی مکر است .

موسی (ع) چون بنزدیك **خضر آمد** دوباربروی اعتراض کرد یکی‌درحق آن غلام ، دیگر از جهت شکستن کشتی چون نصیب در میان نبود **خضر** صبرمیکرد اما درسوم حالت چون بنصیب خود پیدا آمد که : « لوشئت لاتّخذت علیه اجراً » **خضر** گفت ما را باتو روی صحبت نماند. « هذا فراق بینی و بینک ».

٢ - النوبة الاولى

قوله تعالی : - « **ویوم یُعرض الذین کفروا علی‌النّار** » ، و آنروز که آتش با ناگرویدگان نمایند وایشانرا فرا آن دارند ، « **اذهبتم‌طیّباتکم** » ، [ایشانرا گویند] همه خوشهای خویش ببردید ، « **فی حیوتکم الدُّنیا** » در زندگانی آن جهانی خویش ، « **و استمتعتم بها** » وبرآن بخوردید ، « **فالیوم تُجزون عذاب الهون** » امروز شمارا پاداش دهندعذاب خواری « **بما کنتم تستکبرون فی الارض** » بانچه گردن کشی میکردید درزمین ، « **بغیرالحق** » به بی‌حق که شما را آن نیامد

ونه سزید ، « و بما کنتم تفسقون (٢٠) » و بآنچه از طاعات خدای می‌بیرون آمدید.

« و اذکر اخاعادٍ » ، و یاد کن آن مرد عاد: هود ، « اذ اَنذر قومه »، آنکه که آگاه کرد قوم خویش را ، « بالاحقاف » بر ریگستانهای یمن ، « و قد خلت النّذُر من بین یدیه » و پیش از او پیغامبران و بیم نمایان و آگاه کنان بودند و گذشتند ، « ومِن خلفه » ، و از پس او بودند و گذشتند ، « اَن لاتعبدوا الا اللّه » ، [ایشانرا آگاه از این کرد] که مپرستید مگر الله را .

« اِنّی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم (٢١) » من بر شما میترسم از عذاب روزی بزرگ.

« قالوا اجئتنا » ، گفتند باش آمدی بما ، « لِتأفکنا عن آلهتنا » ، تا بر گردانی ما را از خدایان ما ، « فَأْتنا بما تعدنا اِن کنت من‌الصادقین (٢٢) » بما آر آنچه می وعده دهی ما را از عذاب اگر از راست گویانی.

« قال » ، هود گفت ، « انّما العلم عنداللّه » ، دانش [این باز پس افتادن عذاب شما] نزدیک خدا است ، « و اُبلّغکم ما اُرسلت به » ، و آنچه مرا بآن فرستادند بشما میرسانم ، « ولکن اَریکم قوماً تجهلون (٢٣) » وشما را قومی می‌بینم که هیچ نمیدانید .

« فلمّا رأوه عارضاً مستقبل اودیتهم » ، چون میغ دیدند که از برابر رودهای ایشان پدید آمد ، « قالوا هذا عارض مُمطرنا » ، گفتند این میغ میغی است که برما باران خواهد بارید ، « بل هو ما استعجلتم به » ، [هود ایشان را گفت: باران نیست]،آن عذابست که میشتاوید بآن ، « ریح فیها عذاب‌الیم (٢٤) » بادیست در آن باد عذابی دردنمای.

« تدمّر کلَّ شیی » دمار می برآورد آن باد از هر چیز که بآن رسید و تباه میکرد ، « بامرربّها » ، بفرمان خداوند خویش ، «فاصبحوا لایُری الا مساکنهم» چنان‌شدند که نه بینی‌مگر نشستگاههای‌ایشان ، « کذلک‌نجزی القوم‌المجرّمین(٢٥)» بدان را چنین پاداش دهیم ما .

« **ولقد مكّناهم فيها إن مكّناكم فيه** » ، ایشانرا دسترسی دادیم و توان و آرام که شما را آن ندادیم ، « **و جعلنا لهم سمعاً و ابصاراً و افئدةً** » ، و ایشانرا گوشها و چشمها و دلها دادیم ، « **فما اغنى عنهم سمعهم** » هیچ سود نداشت ایشانرا گوشهای ایشان ، « **ولا ابصارهم ولاافئدتهم من شیء** » ، ونه چشمهای ایشان و نه دلهای ایشان هیچ ، « **اذكانوا يجحدون بآيات الله** » ، آنگه که از پذیرفتن سخنان الله باز نشستند و نه پذیرفتند ، « **وحاق بهم** » و فرا سر ایشان نشست ، « **ما كانوا به يستهزؤن** (٢٦) » آنچه بر آن میخندیدند وافسوس می کردند .

« **ولقد اهلكنا ماحولكم من القرى** » ، نیست کردیم آنچه گرد بر گرد شماست از شهرها ، « **وصرّفنا الايات** » و سخنان و پند و عبرت روی بر روی گردانیدیم ، « **لعلّهم يرجعون**(٢٧) » تامگر باز گردند.

« **فلولا نصرهم** » چرا یاری ندادند ایشانرا ودست نگرفتند ، «**الّذين اتّخذوا من دون الله قرباناً آلهةً** » ، آن پرستیدگان که فزود از الله ایشان را خدایان میخواندند وبپرستیدن ایشانرا بالله من نزدیکی جستند ، «**بل ضلّوا عنهم**» ، [یاری ندادند که] گم گشتند از ایشان بوقت ، « **و ذلك افكهم** » ، و آنچه میگفتند دروغ زنی ایشان بود ، « **وماكانوا يفترون** (٢٨) » وآن نادرست وناراست که میساختند.

« **واذ صرفنا اليك** » ، یاد کن آنگه که بسوی تو گردانیدیم ، « **نفراً من الجنّ** » ، جوکی ازپریان ، «**يستمعون القرآن** » می نیوشیدند قرآن.

« **فلمّا حضروه** » ، چون بقرآن رسیدند ، «**قالوا أنصتوا**» ، یکدگررا گفتندخاموش ، بنیوش ، « **فلما قُضى** » ، چون قرآن خواندن سپری کرده آمد ، « **ولّوا الى قومهم منذرين** (٢٩)» هریکی باقوم خویش شد آگاه کنان.

«**قالوا ياقومنا**» ، [چون برگشتند]قوم خویش را گفتند ای قوم ما ، « **انّا سمعنا كتاباً انزل من بعد موسى** » ما نامه ای شنیدیم که فرو فروستادند از پس موسی ، « **مصدّقاً لما بين يديه** » ، راست گیرنده و استوار دارنده و گواه

هر نامه‌ای را که پیش ازآن فرستادند ، « **یهدی الی‌الحق** » راه مینماید براستی.
« **و الی طریق مستقیم** (۳۰) » و براه راستی.

« **یاقومنا اجیبوا داعی‌الله** » ، ای قوم استوار گیرید و پاسخ کنید باز خواننده را باخدای ، «**وآمنوا به**» و بگروید باو ، « **یغفر لکم من ذنوبکم** » تابیامرزد شما را گناهان شما ، « **و یُجرکم من عذاب الیم** (۳۱) » وزینهار دهد شما را ازعذابی دردنمای.

« **و من لایُجب داعی‌الله** » ، و هر که پاسخ نکند خواننده را بالله ، « **فلیس بمُعجزٍ فی‌الارض** » ، او را خدای پیش نشود درین جهان ، « **ولیس له من دونه اولیآء** » واورا فزودازالله یاران‌نیست ، «**اولئك فی‌ضلال‌مبین**(۳۲)» و ایشان دربی‌راهی آشکارا اند.

« **اولم یروا انّ‌الله‌الذی خلق‌السّموات و الارض** » ، نمی بینند که الله آسمانها و زمینها ، آفرید ، « **و لم یعی بخلقهن** » ، و در نماند در آفریدن آن ، « **بقادر علی ان یحیی الموتی** » ، تواناست بر آنچه مرده گان زنده کند.

« **بلی انّه علی‌کل شیء قدیر** (۳۳) » آری او بر همه چیز توانا است.

«**ویوم یُعرض‌الّذین کفروا علی‌النار**» ، آن روز که‌آتش باناگرویدگان نمایند و ایشانرا فرا آن دارند ، « **الیس هذا بالحق** » ، ایشانرا گویند آنچه می‌بینند راست نیست ، « **قالوا بلی وربّنا** » گویند - آری راست است بخدای ما، « **قال فذوقوا العذاب** »،فرشته گویدایشانراچشید عذاب ، «**بماکنتم تکفرون**(۳۴)» بآنچه می کافر شدند.

«**فاصبر**» شکیبائی کن [یا محمد]،«**کما صبراولوا العزم من الرّسل**» ، چنانکه شکیبائی کردند خداوندان آهنگ درست ازپیغامبران ، «**ولاتستعجل لهم**» ، و مشتاب قوم و خویش را [بصواب خواستن] ، «**کانّهم یوم یرون مایوعدون**» آنروز که آن بینند که ایشانر میگفتند و وعده میدادند ، ، « **لم یلبثوا الّا ساعة من نهار** » گوئی [درگور] نبودند مگر یک ساعت از روز ، «**بلاغ**» ، این سخن

وعید است و پند رسانیدن. «**فهل یُهلك اِلاّ القوم الفاسقون** (٣٥)» ونیست خواهند کرد مگر آن گروه که ازطاعت بیرون‌اند.

النوبة الثانية

قوله : - « و يوم يعرض الذين كفروا على النار » ، فيقال لهم ، « اذهبتم طيّباتكم » . قرأ ابن كثير آاذهبتم بالاستفهام ممدوداً و ابن عامر بالاستفهام من غير مدّ والباقون بلا استفهام على الخبر . والمعنى-نلتم لذّاتكم و احببتم شهواتكم في الدنيا غير متفكرين في حرامها و حلالها . و استمتعتم بملاذّ ها وقيل : اذهبتم طيباتكم ، من الرزق والحلالات التى انفقتموها في شهواتكم ولذّاتكم ولم تنفقوها في مرضات الله عزوجل . وقيل : « اذهبتم طيباتكم » في الاخرة بمعاصيكم ، «في الحيوة الدنيا» .

روى عمر قال : دخلت على **رسول الله (ص)** فاذا هو مضطجع على زمال حصير قد اثر الزّمال في جنبه . فقلت يارسول الله ادع الله فليوسّع على امّتك فان فارس والروم قد وسّع لهم وهم لا يعبدون الله قال ذاك قوم عجّلوا طيّباتهم في الحيوة الدّنيا .

وقال **جابر بن عبدالله** : رأى **عمر بن خطاب** لحما معلّقا في يدى . فقال ماهذا يا **جابر**؟ قلت اشتهيت لحماً فاشتريته ، فقال اوكلّما اشتهيت يا **جابر** اشتريت ، اما تخاف هذه الاية : « اذهبتم طيّباتكم في حيوتكم الدنيا و استمتعتم بها » ثم قال عمر : لوشئت لجعلت اكباداً و اسنمة وصلاً وصناباً وصلائق ولكن استبقى حسناتى لان الله تعالى وصف قوماً فقال: « اذهبتم طيباتكم في حيوتكم الدنيا واستمتعتم بها » ، الصلا الشواء و الصناب الاصبغة و الصلائق الرقاق العريض وعن **عمر** ايضا - ان رجلا دعاه الى طعام فاكل ثم قدّم شيئاً حلواً فامتنع و قال رأيت الله وبّخ قوما بالتمتع بالطيبات في الدنيا فقال : « اذهبتم طيباتكم في حيوتكم الدنيا » ، فقال الرجل اقرأ يا امير المؤمنين ماقبلها . « و يوم يعرض الذين كفروا على النار اذهبتم طيباتكم في حيوتكم الدنيا » ، فلست منهم فاكل وسره ماسمع ، « فاليوم تجزون عذاب الهون » ، الهون و الهوان واحد ، « بما كنتم تستكبرون في الارض بغير الحق وبما كنتم تفسقون - اى - باستكباركم و فسقكم .

« و اذکر اخاعاد » ، یعنی هودا ، « اذ انذر قومه بالاحقاف » ، جمع حقف و هوما استطال و اعوجّ من‌الرمل العظیم و هی مساکن **عاد** و کانوا عربا و هی اکثرارض رملاً .

قال **ابن‌عباس** : الاحقاف وادٍ بین **عمان** و **مهرة** و **مهرة** موضع **بحضرموت** تنسب الیها الابل المهریه . و قال **قتاده** : ذکرلنا انّ **عاداً** کانوا حیاً **من‌العرب** **بالیمن** کانوا اهل رمل مشرفین علی‌البحر بارض یقال لها **الشجر** وهی **الاحقاف**. روی عن **علی** (ع) قال خیر وادیین فی‌الناس واد **بمکة** و وادنزل به **آدم** بارض **هند** وشرّواد بین فی‌الناس وادی **الاحقاف** وواد **بحضرموت** یدعی **برهوت** تلقی‌فیه ارواح الکفار. قال وخیربئر فی‌الناس **بئرزمزم** وشربئر فی‌الناس **بئربلهوت** فی‌ذلک الوادی الذی **بحضرموت** . قوله : « وقدخلت‌النذر » ، ای سبقت الرسل ، « من بین یدیه ومن‌خلفه » ، ای قبل هود وبعده ، « ان لاتعبدوا» ای ـ قال لهم : « لاتعبدوا الا الله انی اخاف علیکم » ، ان لم تؤمنوا ، « عذاب یوم عظیم » هائل یعنی ـ یوم‌القیمة وقیل ـ یوم عذابهم فی‌الدنیا.

« قالوا اجئتنا لتأفکنا » ای ـ لتصرفنا ، « عن آلهتنا » ، الی دینک و هذا مالایکون ، « فأتنا بما تعدنا » ، من العذاب ، « ان کنت من‌الصادقین » انّ العذاب نازل بنا « قال » ، **هود** : « ما العلم عندالله » ، یعنی ـ الله یعلم علم تأخرالعذاب عنکم ، « و ابلغکم ماارسلت به » ای ـ ابلغکم الذی امرت بتبلیغه الیکم ولیس فیه تعیین وقت العذاب ، «ولکن اریکم قوماً تجهلون» لاستعجا لکم العذاب.

« فلما راوه » ، ای ـ راوا ماوعدوا به واستعجلوه وهوالعذاب، « عارضاً » ، ای ـ سحاباً عرض فی نواحی السماء ، « مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا » ، ای ـ سحاب یأتینا بالمطروکانوا اصیبوا بالجدب و وجهوا و فدآیستسقونهم بعرفات فیهم **لقمان** صاحب لبد وکانوا سبعة نفر فبدّوا فسألوا الله الحوآئج‌ثم استسقوه‌لقومهم فبعث الی قومهم سحابة سودآء فی‌واد یقال له **المغیث** فخرجوا من‌دورهم و ابنیتهم بالطبول و المزامیر و الخمر الی الوادی یستبشرون بالسحاب . فقال هود : « بل هوما استعجلتم به » ، من العذاب حیث قلتم : « ائتنا بما تعدنا » ثم فسره ، فقال : « ریح

فيها عذاب اليم » قيل كانت ريحاً تنسف رماداً حاراً وهى رِمدِد واول ماعرفوا انها عذاب ،راو ما كان خارجاً من ديارهم من الرجال والمواشى تطير بهم الريح بين السماء والارض فدخلوا بيوتهم واغلقوا ابوابهم فجاء ت الريح فقلعت ابوابهم فجعلتهم كالرميم . وقيل ـ امر الله الريح فامالت عليهم الرمال فكانوا تحت الرّمل سبع ليال وثمانية ايام لهم انين ثم امر الله الريح فكشفت عنهم الرمال فاحتملتهم فرمت بهم فى البحر . روى عن **عايشه** قالت : كان النبى (ص) اذا رأى مخيلة تغيّر وجهه وتلوّن و دخل و خرج و اقبل وادبر، فاذا امطرت السماء سُرّى عنه فقلت ـ يارسول الله انّ الناس اذا رأوا الغيم فرحوا رجاء ان يكون فيه المطر واذا رأيته عرف فى وجهك الكراهية ، فقال يا**عايشه** مايؤمّننى ان يكون فيه عذابٌ . قد عذب قوم بالريح وقد رأى القوم العذاب فقالوا : « هذا عارض ممطرنا ».

قوله : « تدمّر كلّ شئ بامر ربها » ، يعنى تدمّر كلّ شئ مرّت به من رجال **عاد** واموالها كقوله : «ما تذر كلّ شئ اتت عليه الاجعلته كالرميم » والتّدمير اهلاك استيصال ، « فاصبحوا لايرى الا مساكنهم » قرأ **عاصم** و **حمزة** و **يعقوب** يرى بضم الياء و مساكنهم برفع النون ، وقرأ الاخرون بالتاء وفتحها و مساكنهم بالنصب اى ـ لاترى يا محمد الامساكنهم لوحضرت بلادهم ، لانَّ السكان والانعام بادت بالريح فلم يبق الا **هود** ومن آمن معه . وفى الخبر عن **النبى** (ص) نصرت بالصبا واهلكت **عاد** بالدّبور، «كذلك نجزى القوم المجرمين» اى ـ كذلك نجزى من اجرم مثل جرمهم وهذا تحذير لمشركى العرب .

«ولقدمكّناهم فيما ان مكّنا كم فيه » ، اى ـ فيمالم نمكّنكم فيه من قوة الابدان وطول العمر وكثرة المال . قال **المبرّد** ـ ما فى قوله «فيما» ، بمنزلة الذى و«ان» بمنزلة ما وتقديره:ولقد مكّناهم، فى الذى مامكّنا كم فيه .وقيل ـ ان للشرط وجزآئه مضمر تقديره: فى الذى ان مكنا كم فيه كان بغيكم اكثر ، « و جعلنا لهم سمعاً و ابصاراً و افئدةً » ، قال **وهب بن منبه**: كانوا يرون الشعرة البيضاء فى اللّبن فى البيت المظلم ليلاً من غير سراج و يسمعون السرار من ميل ويثبون على الجبال على الصخور مع الترسة و يقولون هلمّى ياريح ويدخلون فى الصخرة الصمّاء الى الرّكب ، « فما اغنى عنهم سمعهم ولا

ابصارهم ولا افئدتهم من شئ اذ کانوا یجحدون بآیات‌الله » ، ای ـ کانت لهم آلة‌الدفع فلم یقدروا علی‌دفعها لاقامتهم علی‌الجحود باعلامه الدالّة علی‌التوحید وصدق‌الرسول، « وحاق بهم ما کانوا به یستهزؤن » ای ـ نزل بهم و احاط بهم جزاء استهزآئهم. «ولقد اهلکنا ما حولکم » ، یقوله **لقریش** ، « من‌القری » ، **کحجر ثمود** و **قری‌قوم لوط** ونحوها مما کان یجاور **بلادالحجاز** ، « وصرّفنا الایات » ، بتکریر ذکرها واعادة اقاصیص الامم الخالیة بتکذیبها وشرکها ، « لعلّهم یرجعون » عن‌شرکهم.

« فلولانصرهم » ، ای ـ هلّانصرهم ، « الّذین اتّخذوا من دون‌الله قرباناً آلهةً » ، یعنی‌ـ الاوثان اتّخذوها آلهةً فیتقربون بها الی‌الله‌عزوجل، «قرباناً» مفعول له یعنی‌ـ للقربة بزعمهم و« آلهة » مفعول ثان ، والقربان کلّ مایتقرّب به‌الی‌الله‌عزوجل وجمعه قرابین کالرهبان والرهابین ، « بل‌ضلّوا‌عنهم » قال **مقاتل** ضلّت الالهة‌عنهم‌فلم ینفعهم عند نزول العذاب ، « و ذلک افکهم وما کانوا یفترون ». ای ـ هذا محصول افکهم‌الذی کانوا یقولون ، انما نقرّبهم‌الی‌الله عزوجل ونشفع‌لهم وقیل: معناه ـ ذلک عاقبة افکهم وافترآئهم .

« واذ صرفنا الیک » ، معطوف علی قوله : « و اذکر اخاعاد » ، « نفراً من الجن یستمعون القرآن ». قال **ابن‌عباس** کانوا تسعة نفرمن **جن نصیبین** من‌ارض **الموصل** و کانوا **یهوداً** و کانوا من‌رؤسهم وملوکهم،واسماؤهم: **حصا** و**مصا** و**شاصر** و**ناصر** و**افحم** و **یرد** و**اینان** و**زوبعة** و **عمربن‌جابر** . مفسران گفتند **رسول خدای** از مبعث وی ده‌سال و سه‌ماه گذشته بود که این **جن‌نصیبین** باسلام آمدند وبعدازآن بیک‌سال وشش ماه او را بمعراج بردند و ابتداء قصه آنست که: **بوطالب** ازدنیارفته بود و مشرکان او را رنجه میداشتند ، رسول تنها برخاست و بطائف شد تا از **قبیلهٔ ثقیف** قومی با دست آرد که او را نصرت کنند وبقوّت ایشان، **قریش** از خود بازکند و درثقیف سه برادر بودند سادات واشراف ایشان یکی **عبدیالیل** دیگر **مسعود** ، سوم **حبیب** پسران **عمروبن‌عمیر** ، ایشانرا باسلام دعوت کرد و ایشان هرسه سروازدند[1] و ناسزا گفتند ، رسول از ایشان نومید برخاست وایشان سفیهان وجاهلان قوم‌خویش

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : بازدند

فرا پی وی داشتند تا بروی بانگ زدند و ناسزا گفتند و او را درباغی پیچیدند از آن **عتبة** و **شيبة** ، پسران **ربيعة** ، **رسول** (ص) در آن باغ شد و در گوشه‌ای بنشست و **عتبه** و **شيبه** هردودرآن باغ بودند ومیدیدند که آن سفیهان ثقیف ، باوی چه‌میکنند وتغافل میکردند تا آن‌سفیهان از وی باز گشتند . **رسول** در آن حال ازسر آن‌ضجرت و حیرت ، زبان تضرع بگشاد و درالله زارید و گفت :

اللّهم انـی اشکوالیک ضعف قوّتی و قلّة حیلتی و هوانـی علی‌الناس انت ارحم‌الراحمین ، انت رب‌المستضعفین ، انت ربی الی‌من تکلنی الی بعید یتجهمنی اوالی عدوّ ملّکته امری ان لم‌یکن بک علیّ‌غضبٌ فلاابالی ولکن عافیتک هی‌اوسع لی، اعوذ بنور وجهک الذی اشرقت له‌الظّلمات و صلح علیه امرالدنیا والاخرة، من ان تنزل بی غضبک او تحلّ علیّ‌سخطک، لک العتبی،حتی ترضی لاحول ولا قوّة الابک.

عتبه و **شيبه** که او را چنان دیدند رحم ایشان بجنبید ، غلامی داشتند نصرانی نام او **عداس** . گفتندیا **عداس** انگورپاره‌ای درآن طبق کن وپیش آن مرد بنه تابخورد ،**عداس** طبق انگورپیش **رسول** بنهاد ،**رسول**دست فراز کرد گفت- بسم‌الله . **عداس** در روی **رسول** مینگرد و میگوید : والله انّ هذاالکلام ما یقوله اهل هذه- البلدة ، والله که این سخن که او میگوید اهل این شهر نگویند **رسول** گفت : تو ازکدام شهری یا **عداس** و چه دین داری؟ **عداس** گفت : من نصرانی‌ام بر دین ترسائی از شهر **نینوی** ، رسول گفت : تو از شهر **یونس‌بن‌متی** ای ، آن مرد صالح نیک‌رای پاک‌راه؟ **عداس** گفت توچه دانی که **یونس‌بن‌متی** کیست؟ .**رسول** گفت: او برادر منست پیغامبر خدای ومن پیغامبر خدای . **عداس** ، بپای **رسول** درافتاد و بوسه برپای وی مینهد و دست وی میبوسد و او را تواضع میکند. **عتبه** و **شيبه** او را چنان دیدند گفتند- غلام ما بتباه برد آنگه گفتند یا **عداس** چرا بوسه بردست و پای وی مینهادی ، نباید که ترا ازدین خود برگرداند که این دین تو، به است از دین او. **عداس** گفت : یا سیدی ما فی‌الارض خیر من هذا الرجل. لقدا خبرنی بامر ما یعلمه الانبی.پس **رسول خدا** از آنجا برفت تنها بسوی **مکه** ، چون‌**ببطن نخله** رسید میان **مکه وطائف** شب بود ، نماز خفتن آنجا میگزارد. بعضی مفسران

گفتند بامداد میکرد و در نماز سورهٔ الرحمن میخواند ، در میانهٔ نماز قومی از جن **نصیبین** بروی بگذشتند و بکار خویش میرفتند ، آواز خواندن **رسول** بسمع ایشان وازحرص سماع **قرآن** بسر یکدیگر میافتادند و نزدیک بود که برسول درافتاد ندید. وذلک قوله تعالی : «کادوا یکونون علیه لبداً» و رسول در زیردرخت سمره نماز میکرد ، رب‌العالمین آندرخت بآواز آورد تا رسول را آگاهی داد ازایشان و **رسول** چون از نماز فارغ شد ، ایشانرا بر اسلام دعوت کرد و نبوّت خود برایشان عرضه کرد . ایشان گفتند : من یشهد لک؟ کیست که دراین نبوّت ترا گواهی دهد؟ . رسول گفت این درخت سمره. پس رسول ازآن درخت گواهی خواست ، درخت بآواز فصیح گواهی بداد که وی رسول خواست ، ایشان نه کس بودند بردین جهودی وبروایتی هفتاد کس بودند از **بنی اقلیقی** ، همه مسلمان شدندند و برسول ایمان آوردند و ایشان از**نصیبین** آمده بودند ازنزدیک **ابلیس** و **ابلیس** ایشانرا بشغلی میفرستاد چون برسول درافتادند و ربّ‌العزه ایشانرا اسلام کرامت کرد نیز با پیش[1] ابلیس نرفتند و **مصطفی** (ص) ایشانرا با قبیله‌های خویش فرستاد تا قوم خود را دعوت کنند بردین اسلام ، آگاه کنان و بیم نمایان.

اینست که رب‌العالمین فرمود : «فلمّا قضی» ای - فرغ النّبی من القرآءة، «ولّوا الی قومهم منذرین». انصرفوا الیهم مخوّفین داعین بامر رسول‌الله (ص). فکانوا رسل رسول‌الله وقیل لم یکونوا رسلاً بل کانوا منذرین . و یجوز ان یکون الرجل نذیراً ولا یکون نبیاً ، النذارة فی‌الجن من غیرنبوة . وگفته‌اند - رسول خدا در **بطن نخله** ایشانرا وعده داد که برشما **قرآن** خوانم وآداب دین در شما آموزم و بعداز آن قصهٔ لیلةالجن رفت در **شعب حجون** .

عبدالله مسعود روایت کند که - **رسول خدا** روزی گفت: انّی امرت ان اقرء علی‌الجن اللیلة،فایکم یتبعنی. مرا فرمودند که امشب قرآن‌خوانم برجن . کیست از شما که امشب متابعت من کند و بموافقت من بیاید. **عبدالله مسعود** گفت: من با وی برفتم ودیگر هیچ کس با ما نبود چون **بشعب حجون** رسیدیم وادی‌ئی‌است

---

١ - درنسخه ، ج واپیش

بالاء مکه ، **رسول خدا** خطی کشید و مرا گفت در میان این خط نشین و نگر که قدم از این خط بیرون نه‌نهی تا من بتو بازآیم. رسول خدا رفت و در آن موضعی بیستاد و **قرآن** خواندن گرفت و پریان را دیدم برمثال مرغان کرکس که از بالا در زیر میپریدند و خلقی را دیدم سیاهان با جامه‌های سفید که فراوی میبازیدند و لغطی و شغبی از ایشان بسمع من رسید تا آن حد که بر پیغامبر بترسیدم وچندان آواز و شغب ایشان بود که نیز آواز پیغمبر نشنیدم و از آن سیاهان که گرد وی برآمده بودند پیغامبر را نمی‌دیدم و پیغامبر ایشانرا بعصا میزد که اجلسوا ، همه شب برین صفت گذشت و من اندیشمند تا شب بآخر رسید و ایشان از پیغامبر باز بریده میشدند چنانک پاره‌های میغ که از هم گسسته میشود. پس پیغامبر ازایشان فارغ شد و بنزدیک من بازآمد و فرمود یا **عبدالله** هیچ خفتی‌امشب؟ گفتم لاوالله یا رسول‌الله ، از بیم و اندیشه بارها همت کردم که‌فریاد خوانم و بگریزم اما قول تومرا برجای میداشت که گفته بودی قدم از این خط بیرون منه .رسول(ص) فرمود لوذهبت ما التقینا الی یوم‌القیمة ، اگر تو از این موضع که من نشان کردم برفتید ملاقات ما جز بقیامت نبودید. گفتم یا رسول‌الله آن سیاهان با جامه های سپید که بودند؟، گفت ـ**جن نصیبین** بودند که ازمن متاع وزاد می‌خواستند ، فمتعتهم بکل عظم حائل[1] و روثة و بعرة فقالوا ـ یا رسول‌الله یقذرهاالناس علینا فنهی‌النبی(ص) ان ـ یستنجی بالعظم والروث . قال : فقلت ـ یا رسول‌الله و ما یغنی ذلک عنهم قال انهم لایجدون عظماً الا وجدوا علیه لحمه یوم اکل ولاروثة الا وجدوا فیها حبها یوم اکلت. گفتم ـ یا رسول‌الله آنچه آشوب و شغب بود که ازایشان بسمع من میرسید . گفت یکی را کشته بودند از قوم خویش و داوری از من درخواستند ، من ایشانرا داوری بریدم و براستی حکم کردم. آنگه رسول خواست که وضو کند . گفت هل معک ماء قلت یا رسول‌الله معی اداوة فیها شیی من نبیذ التمر فاستدعاه فصببت علی یده فتوضأ وقال تمرة طیبة وماء طهور. وروی **مسلم‌بن الحجّاج** عن **محمدبن‌المثنی** عن **عبدالاعلی** عن**داودبن ابی هند** عن **عامر** قال ـسالت**علقمة** ،هل کان**ابن‌مسعود**

---

۱ ـ حائل : رنگ‌گشته . المنجد .

شهد مع رسول‌الله(ص) **ليلة الجن** قال - فقال **علقمة** - انا سألت **ابن مسعود** فقلت - هل شهد احد منكم مع رسول‌الله (ص) ليلة الجن فقال لاولكنّا كنّامع رسول‌الله ذات ليلة ففقدناه فالتمسناه في‌الاودية و الشعاب فقلنا استطير اواغتيل. قال فبتنا بشر ليلة بات بها قوم فلما اصبحنا اذا هو جاء من قبل حرآء قال فقلنا يا رسول‌الله فقدناك فطلبناك فلم نجدك فبتنـا بشر ليلة بات بهـا قـوم ، فقال اتاني داعي‌الجن فذهبت معه فقرأت عليهم‌القرآن فانطلق بنا فارانا آثارهم وآثار نيرانهم و سألوه الزاد فقال لكم كل‌عظم ذكر اسم‌الله عليه يقع في‌ايديكم اوفر مايكون لحم و كل بعرة علف لدوابكم فقـال رسول الله(ص) - فلاتستنجوابهما فانهما طعام اخوانكم من‌الجن. وفي‌الحديث‌ان‌الجن ثلثة اصناف صنف لهم اجنحة يطيرون في‌الهواء وصنف حيّات و كلاب وصنف يحلون و يظعنون. « قالوا يا قومنا انّا سمعنا كتاباً انزل من بعد موسى مصدّقاً » ، موافقاً ، « لما بين يديه » ، من‌الكتب ، « يهدى الى‌الحق » ، يعنى - الى دين‌الحق ، « و الى طريق مستقيم ».

قال **ابن عباس** : فاستجاب لهم من قومهم نحو من سبعين رجلا من‌الجن فرجعوا الى رسول‌الله (ص) فوافوه بالبطحاء فقرأ عليهم القرآن و امرهم و نهاهم. و فيه دليل انه (ص) كان مبعوثاً الى الجن والانس جميعاً. قال **مقاتل** : لم يبعث قبله نبي الى الانس والجن جميعاً.

« ياقومنا اجيبوا داعي‌الله » ، يعنى **محمداً** (ص) ، « وآمنوا به يغفر لكم من ذنوبكم و يُجركم من‌عذاب‌اليم ».

« و من لايُجب داعي‌الله » ، اى - كفر **بمحمد** (ص) ، « فليس بمعجز في‌الارض» ، لايعجزالله فيفوته «وليس له من‌دونه اوليآء» يمنعونه من‌الله ، « اولئك في‌ضلال مبين ».

اختلف العلماء في‌حكم مؤمني الجن فقال قوم - ليس لهم ثواب الانجاتهم من‌النار و تأوّلوا قوله : « يغفر لكم من ذنوبكم و يجركم من‌عذاب اليم ». واليه ذهب **ابوحنيفة**. و قال **الحسن** : ثوابهم ان يجاروا من‌النار ثم يقال لهم : كونوا تراباً مثل البهائم . و عن ابى الزناد قال : اذا قضى بين الناس قيل لمؤمني الجن -

عودوا تراباً فيعودون ترابا فعند ذلك « يقول الكافر يا ليتنى كنت تراباً» وقال آخرون يكون لهم الثواب فى الاحسان كما يكون عليهم العقاب فى الاساءة كالانس واليه ذهب **مالك** و **ابن ابى ليلى**. و قال **الضحاك** - يدخلون الجنة و يأكلون و يشربون و ذكر **النقاش** فى تفسيره حديثا انّهم يدخلون الجنة ،فقيل هل يصيبون من نعيمها قال يلهمهم الله تسبيحه وذكره فيصيبون من لذته مايصيبه بنو آدم من نعيم الجنة وقال **ارطاة ابن المنذر** : سألت **ضمرة بن حبيب** هل للجن ثواب قال - نعم و قرأ : « لم يطمثهن انس قبلهم ولاجان». قال فالانسانيات للانس و الجنيات للجن وقال **عمر بن عبدالعزيز** : ان مؤمنى الجن حول الجنة فى ربض ورحاب و ليسوا فيها .

« اولم يروا ان الله الذى خلق السموات والارض ولم يعى بخلقهن » ، اى - لم يعجز عن ابداعهن « بقادر » هكذا قراءة العامة والباء زائدة دخلت للتأكيد ، كقوله تنبت بالدهن و كقوله كفى بالله و قيل الباء دخلت لمكان النفى فى اول الكلام لان المعنى: اليس الله بقادر على ان يحيى الموتى « بلى » ، جواب للنفى ، « انه على كل شيى » ، من الاحياء والاماتة ، « قدير » . و قرأ **يعقوب** يقدر بالياء على الفعل وهو اختيار **ابى حاتم** .

« ويوم يُعرض الذين كفر و اعلى النار » ، فيقال لهم « اليس هذا بالحق » ، يعنى اليس هذا الجزاء بالعدل ، « قالوا بلى و ربنا » ، انه لحق اعترفوا به و حلفوا عليه ، « قال فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون » يعنى بكفركم فى الدنيا .

« فاصبر » ، **يامحمد** على اذى الكفار ، « كما صبرا ولوا العزم » ، ذووا الحزم . وقال **الضحاك** : ذووا الجد و الصبر و قيل- العزم القوة و الثبات و اختلفوا فيهم . قال **ابن زيد** : جميع رسل الله اولوا العزم لم يبعث الله نبياً الا كان ذاعزم و حزم و رأى و كمال عقل و من ، هاهنا للتبيين لاللتبعيض كقوله : « و اجتنبوا الرجس من الاوثان » وقال بعضهم- الانبياء كلهم اولوا العزم الا يونس لعجلة كانت منه الاترى انه قيل للنبى (ص) - « ولاتكن كصاحب الحوت » .

وقيل - هم الذين ذكرهم الله فى سورة الانعام، لقوله بعد ذكرهم : « اولئك الذين هدى الله فبهديهم اقتده » ، وقيل-هم ستة: **نوح** و **هود** و **صالح** و **لوط** و **شعيب**

و **موسى** و هم المذكورون على النسق فى سورة الاعراف و الشعرآء . و قال **مقاتل**: هم ستة: **نوح** صبر على اذى قومه و **ابراهيم** صبر على النار و **اسحق** صبر على الذبح و **يعقوب** صبر على فقد ولده و ذهاب بصره و **يوسف** صبر فى البئر و السجن و **ايّوب** صبر على الضّر . و قال **ابن عباس** و **قتادة** :هم **نوح** و **ابراهيم** و **موسى** و **عيسى** اصحاب الشرآيع فهم مع **محمد** (ص) خمسة ذكرهم الله على التخصيص فى قوله : - « و اذا اخذنا من النبيين ميثاقهم و منك و من نوح و ابراهيم و موسى و عيسى بن مريم». و فى قوله : « شرع لكم من الدين ماوصى به نوحاً» ... الاية روى عن **الشعبى** عن **مسروق** ، قال قالت **عايشة** ـ قال لى رسول الله (ص) : يا **عايشة** ان الدنيا لاتنبغى **لمحمد** ولا **لال محمد** . يا **عايشه** اِنّ الله لم يرض من اولى العزم الا بالصبر على مكروهها و الصبر عن محبوبها لم يرض الى ان كلّفنى ماكلّفهم و قال : « فاصبر كما صبرا ولوا العزم من الرسل » ، و انى والله ما بدّلى من طاعته والله لاصبرن كما صبروا واجهدن ولا قوة الاّ بالله. قوله : - « ولاتستعجل لهم » ، اى - لاتستعجل العذاب لهم ، فانه نازل بهم لامحالة ، كانه ضجر بعض الضجرفا حب ان ينزل العذاب بمن ابى منهم فامر بالصّبر وترك الاستعجال ثم اخبر عن قرب العذاب فقال : « كانّهم يوم يرون مايوعدون » ، من العذاب فى الاخرة ، « لم يلبثوا » ، فى الدنيا ، « الاساعةً من نهار » ، اى - اذا عاينوا العذاب ، فصار طول لبثهم فى الدنيا والبرزخ كانه ساعة من نهار لانّ مامضى و ان كان طويلاً كان لم يكن وقيل ينسيهم هول ماينزل بهم مدة اللبث. ثم قال: « بلاغ» ، اى - هذا القرآن ومافيه من البيان بلاغ من الله اليكم و البلاغ بمعنى التبليغ وقيل - هذا بلاغ اى - الايمان بالرسالة بلاغ، يعنى اذا بلّغت فقد فعلت ماوجب عليك وقيل - بلاغ واقع موقع بلغ اى - بلّغ الرسالة ، « فهل يهلك الاالقوم الفاسقون » . اى - لن يهلك بعد هذا البلاغ بعذاب الله الا من خرج من طاعة الله.

قال **الزّجاج** - تأويله لايهلك مع رحمة الله وفضله ، « الا القوم الفاسقون» الخارجون من امر الله وهم المشركون ولهذا. قال قوم مافى الرجاء لرحمة الله آية اقوى من هذه الاية وقال **مقاتل** : انها نزلت يوم **احد** .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «و یوم یُعرض الذین کفروا علی‌النار اذهبتم طیباتکم » ... الایة. لما و صف‌الله الکافرین بالتمتع بالطیبات فی الدنیا آثر النبی (ص) و اصحابه والصالحون اجتناب اللّذّات فی‌الدّنیا رجاء ثواب الاخرة.

مفهوم آیت آنستکه هر که طیّبات و لذات دنیا بکار دارد از ناز و نعیم آخرت بازماند ، هر که سود خود درتنعم دنیاء فانی جوید ، تنعم جاودانی درسرای باقی برخود بزیان آورد.

آن مهتر عالم و سید ولد آدم ، خاتم پیغامبران و مقتدای جهانیان (ص) چون دانست که لذات و شهوات دنیا را حاصل نیست و جوینده و خواهندهٔ آن جز نادانی غافل نیست ، ازآن اعراض کرد وبرقدر قوام اقتصار کرد و فقرو فاقت اختیار کرد .

خبر درست است از **عایشه** که بعداز وفات **پیغامبر** میگفت : لم ینم علی‌ـ السریر ولم یشبع من خبزالشعیر.

بروایتی دیگر گفت : لقد کان یأتی علینا الشهر لم نوقد فیه ناراً و ما هو الا الماء والتمر، غیر انه جزی‌الله نسآءً من‌الانصار خیراً ، کنّ ربما اهدین لنا شیئاً من‌اللبن.

گفت ـ بودی که ما یکماه درخاندان نبوت آتش نیفر و ختی ما را معلوم جز آب و خرما نبودی ، جزان نبود که زنان انصارالله جزاء ایشان بخیر کناد ، گاه گاه ما را شربت شیر دادید.[1] این نه ازآن بود که برایشان حرام بود یا نعمت‌دنیا از ایشان دریغ بود که اهل عالم هرچه یافتند از راحت و نعمت و کرامت بطفیل ایشان یافتند ، لکن **مصطفی** (ص) دانست که منع حظوظ نفس اصل طاعت است و اساس دین و طیّبات دنیا حجاب طیّبات عقبی است. و او (ص)مقتدای خلق بود ، خواست تا خلق بوی اقتدا کنند و بآن راه روند و ازاینجا بود که ملک زمین بروی

---

١ ـ در نسخه ج : دادندی

عرض کردند و او بندگی اختیار کرد و از مَلکی اعراض کرد گفت : اجوع یوماً و اشبع یوماً ، و حال پیغامبران گذشته همین بود که رضاء حق در مخالفت نفس دیدند و در منع حظوظ نفس کوشیدند.

سلیمان پیغامبر (ص) که ملک زمینی ویرا بود و در مطبخ وی هر روز هزاران گاو و گوسپند بکار شدی ، با این همه نعمت ، پلاس پوشیدی و آردجوین با خاکستر بیامیختی و با میغ آب چشم خمیر کردی و بنان پختی ، آن قرص برداشتی وبمسجد رفتی ، با درویشی با هم بخوردی، گفتید: مسکین جالس مسکیناً ، **وموسی** پیغامبر حال وی چنان کرد که **بمدین** رسید ، سروپای او برهنه و شکم گرسنه ، محتاج قرص جوین ، همی گفت :

« رب انّی لما انزلت الی من خیر فقیر» بگوشه‌ای باز شد ، سر بر خاک نهاد گفت : الهی غریبم و بیمارو درویش، تا ازجبار کائنات ندا آمد که : یا **موسی** کسی که وطن وی من باشم غریب چون بود ؛ کسی که طبیب وی من باشم بیمار کی بود کسی که وکیل وی من باشم درویش چون بود؟ و در کار **عیسی مریم** اندیشه کن که لباس وی صوف بود و طعمهٔ وی گیاه بود و شراب وی آب بود ، بستروی زمین بود ، آتش وی آفتاب بود ، چراغ وی مهتاب بود . روزی گفت ، خداوندا سگ را و خوک‌را مأوی است و پسر مریم‌را مأوی نیست تا از حضرت عزت جواب آمد که : انا مأوی من لا مأوی له ، از انبیا درگذری در کار اولیاء اندیشه کن ، صحابهٔ رسول که بعد از انبیاء ورسل هیچ کس درحضرت عزّت ذوالجلال آن قربت وزلفت نداشت که ایشان داشتند. مهتران حضرت رسالت بودند ، اختران آسمان‌ملت بودند ، اعلام‌اسلام واهان ایمان بودند.ظاهروباطن ایشان سرمایهٔ شریعت وپیرایهٔ حقیقت بود وحال ایشان درفقر وفاقت چنان بود که خبر درست از **بوهریره** ، قال: لقد رأیت سبعین من **اصحاب‌الصفة** ما منهم رجل علیه ردآء اما ازار واما کساء قدر بطوا فی اعناقهم فمنها ما یبلغ نصف‌الساقین ومنها ما یبلغ الکعبین فیجمعه بیده کراهیة اَن تری عورته.

مهینهٔ صحابه **بوبکر** بود در بیماری مرگ او را شربتی آوردند از آب

و عسل چون در آن نگرست گریستن عظیم بروی افتاد، چنانک او را غشی رسید، چون باخود آمد پرسیدند که این گریستن وزاری ازچه بود؟ گفت-آنوقت که **مصطفی** (ص) از دنیا میرفت درخاندان او چندان عسل نبود که در مداوات او بکار شدی و مرا کار تنگ رسید ونزدیک است که بحضرت او رسم ودر کدخدای من عسل است من بار خجلت این مخالفت چون کشم بعدازآنکه خود دیده‌ام که **مصطفی** (ص) در آن بیماری کسی را مهجور میکرد و از برِخود میراند و من کسی را نمیدیدم و گفتم یا رسول‌الله کرا دفع کنی؟ گفت : دنیا بصورتی پیش من آمده وخودراعرضه میکند و از من خود را جواری میطلبد و من در وی نمینگرم، که حق جل جلاله تا دنیا آفرید در او ننگرست، مقتاً و بغضاً لها اکنون که محروم باز گشت گفت من صبر کنم تا تو از میان امّت بیرون شوی و من بردلهای ایشان حمله ببرم و همه‌را بخود مشغول کنم و از متابعت تو باز گردانم. اکنون منکه **بوبکرم** میترسم که اگر من از ایشان باشم که دنیا قبول خود بریشان تحقق کند، این گریستنْ وزاری من از آنست.

وفی الخبر عن **البراء بن عازب** قال- قال رسول الله (ص) : من قضی نهمته فی الدنیا حیل بینه وبین شهوته فی الاٰخرة و من مدعینه الی زینة المترفین کان مهیناً فی ملکوت السموات و من صبر علی الفوت الشدید اسکنه الله الفردوس حیث شاء.

پیر طریقت گفت : هر که شعله ای ازنورصدق بروتافت، ثقل دنیا نتوانکشید و زینت و تنعم دنیـا نتواند دید وهر که ازتفرقهٔ رسم و عادت خلاص یافت و نسیم حقیقت افراط برفطرة او وزید، ناز بهشت نتواند کشید.

بوسلیمان دارانی گفت، خدایرا دوستانی‌اند که جمال ونعیم بهشت ایشانرا صید نکند و از خدا بازندارد دنیاء خسیس کی تواند که ایشانرا صید کند و از خدا باز دارد.

« فاصبر کماصبراولواالعزم من الرسل » **رسول خدا** (ص). از پس طعنها و ناسزاها که از کافران می‌شنید و رنجها که از ایشان میکشید ضجر گشت واز سر آن ضجرت بدل خود میخواست که ایشانرا عقوبتی رسیدی وعذابی چشیدندی. **رب العالمین**

این آیت فرستاد که : فاصبر ولا تستعجل صبر کن یا **محمد** بر اذی وطعن مشرکان و مشتاب بعذاب و عقوبت ایشان. اقتدا کن به برادران خویش پیغامبران گذشته، ایشان که بر رنجها و مکروههای قوم خویش صبر کردند، چون دانستند که آن همه حکم ماست بر آن شکوی و ضجرت ننمودند. تو همان کن یا **محمد** که ایشان کردند، «فبهدیهم اقتده» نمی‌دانی که نامی از نامهای من صبوراست. صبور اوست که بعقوبت نشتابد یمهل و لایهمل مهلت دهد، اما مهمل فرونگذارد.

بندهٔ مؤمن چون اعتقاد کرد که حق جل جلاله صبور است باید که صبر معتصم ومتمسک خود سازد تا ایمان وی بیفزاید. **مصطفی** گفت: الصبر نصف الایمان والیقین، الایمان کله. صبر یک نیمهٔ ایمانست ویقین همهٔ ایمان. مقام صبر مقام عابدان است و مقام یقین مقام عارفان . **مصطفی** (ص) **ابن‌عباس** را گفت : ان استطعت ان تعمل لله فی‌الرضا والیقین فافعل والافقی‌الصبر علی‌ماتکره خیر کثیر . اول اورا بر یقین خواند که مقام مهین است و همگی ایمان است. پس گفت اگر طاقت نداری و بدین مقام نرسی قدم برمقام صابران ثابت دارد که درصبر خیر هاء فراوانست. «انّما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب» .

بزرگی را پرسیدند که معنی صبر چیست ؟ گفت تجرع البلوی من غیر دعوی زهر بلاچشیدن وآنگه از دعوی دم درکشیدن . الصبر اسرار المحنة و اظهار المنة وصبر نهان داشتن محنت است وآشکارا کردن نعمت.

پیرطریقت گفت : الهی دوستان تو سران وسرهنگان اند بی گنج وخواست توانگران اند بنام درویشان اند وتوانگران جهان خود ایشانند . دردها دارند و گفتن آن بی زبانند .

ای بسا درحقهٔ جان غیورانت که هست
نعره های سرّ بمهر از درد بی فریاد تو
حسن را بنیادی افکندی چنان محکم که نیست
جز « و یبقی وجه ربک » نقش بر بنیاد تو.

سورة محمد (ص)

النوبة الاولى

قوله تعالی : «**بسم‌الله الرحمن الرحیم**» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. « **الّذین کفروا وصدّوا عن سبیل الله** » ، ایشان که کافرشدند و ازراه الله بر گشتند ، « **اضلّ اعمالهم** (۱) » الله کردار ایشان همه باطل کرده ، « **الّذین آمنوا و عملوا الصالحات** » ، و ایشان که بگرویدند وکار های نیک کردند ، « **وآمنوا بما نزّل علی محمد (ص)** » ، و ایمان آوردند بآنچه فرو فرستاده آمد برمحمد (ص) ، « **و هوالحقّ من ربهم** » ، وآن سخن راست است واز خداوند ایشان ، « **کفّر عنهم سیئاتهم** » ، الله بشست از ایشان گناهان ایشان ، « **واصلح بالهم** (۲) » ، وهمهٔ کار ایشان باز ساخت وراست کرد.

« **ذلك بانّ الذین کفروا اتبعوا الباطل** » ، آن از بهر آنست که کافران به بیهوده وباطل پی‌بردند ، «**وانّ الذین آمنوا اتّبعوا الحق من ربهم**» وگرویدگان براستی و نامه درست از خداوند خویش میبردند ، « **کذلك یضرب‌الله للناس امثالهم** (۳) » همچنین پیدا میکند الله مردمانرا سانها و صفتهای ایشان . « **فاذا لقیتم الذین کفروا** » ، هرگاه که کافران بینند ، « **فضرب الرقاب** » ، بر شما بادا بگردن ها زدن ، « **حتّی اذا اثخنتموهم** » ، تا آنگه که ایشان را بسیار کشتید، « **فشدّوا الوثاق** » ، آنگه که میگیرید اسیر وسخت می‌بندید ، « **فامّا منّاً بعد** » پس آنگه یاسپاس می‌نهید و میگذارید ، « **و اما فدآء** » ، یا می باز فروشید ، « **حتی تضع الحرب اوزارها** » ، تاجنگ ساخت خویش بنهد از دست ، «**ذلك**» ، چنین است ، « **ولو یشاءالله لا نتصر منهم** » ، واگر الله خواهد بلا وکین ستاند از دشمنان خویش بی‌غازیان ، « **ولکن لیبلو بعضکم ببعض** » ، لکن خواست که شما را بیکدیگر بیازماید ، « **والّذین قتلوا فی سبیل الله** » ، و ایشان که بکشتند ایشانرا در جنگ با دشمنان خدای ، « **فلن یضلّ اعمالهم** (۴) » الله کردار ایشان باطل نکند.

«سیهدیهم» ، آری ایشانرا راه نجات باز نماید ، « **و یصلح بالهم** (٥) » و کار ایشان باز سازد.

«و یدخلهم الجنة» ، و در آورد ایشانرا دربهشت.« **عرفها لهم** (٦) » آنرا شناختهٔ ایشان کرد وایشانرا خوشبوی کرد.

« **یا ایّها الّذین آمنوا** » ، ای ایشان که بگرویدند ، « **ان تنصروا الله ینصرکم** » ، اگر خدای را یاری دهید ، خدای شما را یاری دهد ، « **و یثبّت اقدامکم** (٧) » وپس شما برجای میدارد.

« **و الذین کفروا** » ، وایشان که کافرشدند ، «**فتعساً لهم** »، سرنگونی باد ایشانرا و بروی افتاده ، « **واضلّ اعمالهم**(٨) » وباطل کرد الله کردار ایشان و نا پیدا .

« **ذلك بانّهم کرهوا ماانزل الله** » ، آن ازبهر آنست که ایشانرا دشوار آمد و ناخوش ، این‌نامه که الله فرو فرستاد ، « **فاحبط اعمالهم**(٩) » بنیست بداد الله کردارهای ایشانرا.

«**افلم یسیرو فی الارض فینظروا** » ، نروند درزمین تابینند ،«**کیف کان عاقبة الّذین من قبلهم** » ، که سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند چونست ، « **دمّر الله علیهم** » ،[خان ومان ایشان]برسرایشان فروهشت[وهلاك کرد ودمار ازایشان برآورد]، « **و للکافرین امثالها** (١٠) » واین کافرانرا اکنون همچنانست.

« **ذلك بانّ الله مولی الذین آمنوا** » ، این بآن چنانست که الله یار گرویدگانست ، « **و انّ الکافرین لامولی لهم** (١١) » و ناگرویدگان را یارنیست.

« **انّ الله یدخل الذین آمنوا وعملوا الصّالحات** » ، الله درآرد ایشانرا که بگرویدند وکردارهای نیک کردند ، « **جنّات تجری من تحتها الانهار** » ، دربهشتهایی زیر درختان آن جویها روان ، « **و الذین کفروا یتمتعون** » ، وایشان که نگرویده‌اند کام میرانند، « **و یأکلون کما تأکل الانعام** » ، و خورد می‌خورند چنانك ستوران خورند ، « **والنار مثوی لهم**(١٢) » و آتش بنگاه ایشان.

« **و کایّن من قریة** » ، ای بسا شهرها ، « **هی اشد قوّة** » ، که

شهر یان آن سخت نیروتر بودند ، « **من قریتك التی اخرجتك** » ، ازشهر یان شهر تو که ترا بیرون کردند ، « **اهلکنا هم فلا ناصر لهم** (١٣) » ، هلاك کردیم و تباه وایشانرا هیچ یاری ده نبود .

« **افمن كان على بيّنة من ربه** »، چه گوئی کسی که بر درستی و بینائی است از خداوند خویش ، « **كمن زيّن له سوء عمله** » ، او چنان دیگر کس است که بد کرد او بر آراستند او را ، « **و اتّبعوا اهوائهم** (١٤) » وایشان بر پی خوش آمد خویش میروند.

«**مثل الجنة التی وعد المتّقون**» ، صفت و شأن آن بهشت که پرهیزگاران را وعده داده اند ، « **فیها انهار من ماء غیر آسن** » ، در آن بهشت جویهاست از آب نه گندا و نه حال گشته ، « **و انهار من لبن لم يتغيّر طعمه** » ، و جویها از شیر نه ترش گشته و نه طعم آن گشته ، « **وانهار من خمر لذّة للشاربين** » ، و جویها از می که آشمندگان را خوش آید ، « **و انهار من عسل مصفّى** » ، و جویها از عسل پالوده آفریده ، « **ولهم فيها من كلّ الثمرات** » ، و ایشانراست درآن بهشت ازهمه میوه‌ها ، « **ومغفرة من ربهم** » ، وآمرزش ازخداوند ایشان ، « **كمن هو خالد في النار** » ، او چنان کس است که در آتش جاوید است ، « **و سقوا ماء حميماً** » ، ومی‌آشامند اورا آب جوشانیده ، «**فقطّع امعآءهم**(١٥)» رودگانی ایشان میبرد.

« **ومنهم من يستمع اليك** » ، وازایشان کس است که میآید ومی‌نیوشد ، « **حتى اذا خرجوا من عندك** » ، تاآنگه که بیرون شوند از نزدیک تو ، «**قالوا للذين اوتوا العلم** » ، دانایان را گویند ، « **ماذا قال آنفاً** » ، چه چیز میگفت او اکنون ، « **اولئك الذين طبع الله على قلوبهم** » ، ایشان‌آنند که مهر نهاد الله بر دلهای ایشان.

« **و اتّبعوا اهوائهم** (١٦) » ، وبرپی خوش‌آمدهای خویش میروند.

«**والذين اهتدوا**» ، وایشان‌که برراه راست ایستادند ، «**زادهم هدى**» ، الله ایشانرا راست راهی‌افزود ، « **وآتيهم تقويهم**(١٧)» وایشانرا پرهیزگاری داد.

« **فهل ینظرون الاالساعة** » ، چشم نمی‌دارند مگر رستاخیر را « **ان تأتیهم بغتة** » ، که بایشان آید نا گاه ، « **فقد جآء اشراطها** » نشانهـای آن پیش باز آمده . « **فانّی لهم** » ، چون واز کجا ایشانرا جای پذیرفتن بود ، « **اذاجائتهم ذکریهم**[۱۸] » چون رستاخیز بایشان آمده بود .

النوبة الثانية

این سورة دوهزاروسیصدوچهل و نه حرف است و پانصدو سی و نه کلمت وسی و هشت آیت. خلافست میان علماء تفسیر که این‌سورة مکی است یا مدنی . **سدّی** و **ضحاك** گفتندی مکی است ، **مجاهد** گفت مدنـی است . **ابن‌عباس** گفت و **قتـاده** مدنی است مگر یک آیت: «وکاین من قریة هی اشدقوة». میگویند این آیت آنروز فروآمد که از **مکه** بیرون آمد بهجرت ، **رسول خدا** (ص) با**مکه** مینگریست و اندوه مفـارقت وطن دردل وی اثر میکرد ، تارب‌العزه تسلی دل ویرا این آیت فرستاد. ودراین‌سوره دوآیت منسوخ است : یکی «فاذالقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب » الی قوله : » فامّامنّاً بعد و اما فداء» این منسوخ است بآن‌آیت که درسورة الانفالست گفت : « فاضربوا فوق الاعناق واضربوامنهم کل بنان ».

آیت دیگر: « ولا یسئلکم اموالکم» ، منسوخ است بقوله:- « ان یسئلکموها فیحفکم تبخلوا و یخـرج اضغـانکم » ، و درفضیلت سورة ، **ابی کعب** گفت- قـال رسول‌الله(ص) من قرأ **سورة محمد** کان حقاً علی‌الله ان یسقیه من انهارالجنة .

قوله : والذین کفروا وصدوا عن سبیل‌الله » . ای - امتنعوا عن الایمـان صدوداً وصدواالناس عن‌الایمان صداً ، « اضّل اعمالهم » ای - ابطلها فلم یقبلها .

این آیت درشأن قومی مشرکان فرودآمد که درکفر خویش‌صلهٔ‌رحم‌بپای داشتند وعمارت **مسجدحرام** میکردند و مردمانرا طعام میدادند . رب‌العالمین آن عملهای ایشان باطل کرد که هیچ نپذیرفت وثواب‌آن‌ضایع . زیرا که‌خود ازراه هدی بر گشتند ودیگرانرا نیز ازایمان برمیگردانیدند.

ابن‌عباس گفت- درشأن مطعمان **روزبدر** فرود آمد ، دوازده مرد بودند:

بوجهل و **عتبة** و **شيبه**و**وليدبن عتبة** و **عقبة بن‌ابى معيط** و **اميةبن‌خلف** و **منبه** و **نبيه** و **حكيم‌بن حزام** و **زمعة بن الاسود** و **الحارث ابن عامر بن نوفل** و **ابوالبخترى**. اين دوازده مرد، ورزيدن كفر، برعداوت رسول (ص) هزينه ميكردند وطعام ميدادند و پيوسته در راهها رصد داشتند تا مردم‌را از رسول خدا و اسلام باز ميداشتند و بكفر ميفرمودند.

«والّذين آمنوا وعملوا الصالحات»، **مهاجران و انصاراند**، **مهاجران** هجرت كردند با رسول و خان و مان خود بگذاشتند بردوستى خدا و رسول و **انصار** با **مهاجران** مواسات كردند و ايشانرا در آنچه داشتند برخود ميگزيدند، «آمنوا بما نزّل على محمد» يعنى القرآن «و هوالحق من ربهم»، لانه ناسخ لسائرالكتب والناسخ حق، وقيل ـ هو يعود الى **محمد** (ص) وقيل يعود الى ايمانهم، «كفّر عنهم سيّئاتهم»، اى ـ الله كفّر عنهم سيّآتهم غفرها لهم وسترها عليهم، «واصلح بالهم» اى ـ حالهم و شأنهم فى‌دينهم و دنياهم، والبال لا يثنى ولا يجمع، قال **ابن عباس** ـ عصمهم ايام حيوتهم يعنى ـ ان هذا الاصلاح يعود الى اصلاح اعمالهم حتى لايعصوا و قيل ـ البال ـ القلب و انشدوا:

لو كنت من بالك لم‌تنسنى لكننى لم اك فى بالكا

«ذلك» اشارة الى الاضلال و الاصلاح، «بانّ‌الذين كفروا» يعنى بسبب انّ الذين كفروا، «اتّبعوا الباطل»، وهوالشرك «و» بسبب «ان‌الذين آمنوا اتّبعوا الحق من ربهم»، و هوالقرآن، «كذلك يضرب الله للناس امثالهم» اى ـ هكذا يبيّن الله لامّة **محمد** (ص) امثال من كان قبلهم وهلاكهم وقيل ـ يبيّن الله امثال حسنات المؤمنين وسيئآت الكافرين.

«فاذا لقيتم‌الذين كفروا فضرب‌الرقاب»، نصب على‌الاغرآء، اى ـ فاضربوا رقابهم وهذا كناية عن‌القتل بالسلاح، «حتى اذا اثخنتموهم»، اى ـ بالغتم فى‌القتل و قهرتموهم، «فشدّوا الوثاق»، يعنى ـ فى‌الاسر، شدّوهم بالحبال و السيورالمحكمة الوثيقة حتى لايقتلوا منكم و الاسريكون بعد المبالغة فى‌القتل، كماقال تعالى: «ما كان لنبىّ ان يكون له اسرى حتى يثخن فى‌الارض»

« فامّا منّاًبعد و امّا فدآء » ، یعنی ـ بعد ان تاسروهم فامّا ان تمنّوا علیهم منّاً باطلاقهم من غیرعوض و اما ان تفادوهم فداء. علماء دین در حکم این آیت مختلف‌اند. قول قتاده وسدّی وضحاك وابن جریح آنست که این آیت منسوخ است وناسخ آن ،آیات قتل‌است که رب‌العزة میگوید : « اقتلوا المشرکین‌حیث وجدتموهم ـ و امـا تثقفنهم فی‌الحرب فشرّد بهم من خلفهم ـ فـاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم کلّ بنان » واین مذهب اوزاعی است واصحاب رأی ، گفتند ـبحکم این آیات چون کافردر دست مسلمان افتاد باسیری،منّ‌وفدا بروی روا نیست وجزقتل‌وی روی نیست، اما **ابن‌عمر وحسن** و **عطا** وبیشترین **صحابه** میگویند که: این آیت محکم است ومنسوخ نیست وحکم آن ثابت است ومذهب **شافعی واحمد** و **سفیان ثوری** و **اسحق** اینست که گفتند: مرد بالغ عاقل کافر که اسیرافتاد در دست مسلمانان امام در حق او مخیّر است ، اگرخواهد او را بکشد وگر خواهد برده‌گیرد وگرخواهد منت بروی نهد وبی‌عوض وبی فدا اورا رها کند وگر خواهد او را بمال بازفروشد یا باسیران مسلمان که در دست کافران باشند باز فروشد ، یک اسیر کافر، بدو اسیر مسلمان. **ابن‌عباس** گفت : آیت منّ و فداء آنگه فرو آمد که مسلمانان انبوه گشتند وکار اسلام وسلطان دین قوی گشت واین حکم ثابت بود در روزگار **رسول** (ص) و در روزگار خلفاء راشدین. و خبر درست است که **ثمامة ابن اثال** از **بنی حنیفه** اسیر گرفتند یاران رسول ، واورا درستون مسجد بستند . **رسول خدا** (ص) بنزدیک وی شد گفت : ما عندك یا **ثمامة** نزدیک توچیست یا**ثمامة** یعنی‌ـ سرِچه داری وچه خواهی کرد و **رسول خدا** از وی تعرف اسلام میکرد. و**ثمامة** گفت : یا **محمد** ان تقتلنی تقتل ذادم وان تنعم، تنعم علی شاکروان کنت تریدالمال فسل منه ما شئت. یا **محمد** اگر بکشی خونیی را کشته باشی واگر انعام کنی ومنّت نهی ، برشاکری سپاس دار منت نهاده باشی واگرمال‌خواهی چندان که خواهی هست. **رسول** اورا همچنان فراگذاشت تا دیگر روز باز آمد و همان سؤال کرد و همان جواب شنید. سوم روز باز آمد و همان سئوال و همان جواب رفت. آنگه **رسول خدا** منت نهاد واو را رهاکرد ، گفت ـ اطلقوا **ثمامة** ، ازبند اسر، اورا بگشائید و رها کنید. **ثمامة**

درآن حال رفت وغسلی برآورد وبمسجد باز آمد و گفت : اشهد ان لااله الاالله وان **محمداً** رسول‌الله. آنگه گفت یا **محمد** والله که ازنخست هیچ کس بمن ازتودشمن‌تر نبود واکنون درروی زمین هیچ کس بمن از تو دوست‌تر نیست والله که بمن هیچ دین دشمن‌تر ازدین تونبود واکنون هیچ دین بمن دوست‌تر از دین تو نیست والله که بمن هیچ بقعت بغیض‌تر از بقعت تونبود واکنون هیچ بقعت بدل من شیرین‌تر وعزیزتر از بقعت تو نیست.

وعن **عمران بن حصین** قال: اسر اصحاب رسول‌الله(ص) رجلاً من **بنی‌عقیل** فاوثقوه وکانت **ثقیف** قد اسرت رجلین من اصحاب النبی (ص) ففداه رسول الله (ص) بالرجلین الّذین اسرتهما **ثقیف**. قوله : «حتی تضع الحرب اوزارها» ای ـ اثقالها واحمالها یعنی ـ حتی تضع اهل الحرب السلاح فیمسکوا عن الحرب واصل الوزرما یحمله الانسان فسمّی الاسلحة اوزاراً لانهاتحمل وقیل ـ الحرب هم‌المحاربون کالشرب والرکب وقیل ـ الاوزار الاثام و معناه ـ حتی یضع المحاربون آثامها، بان یتوبوا من کفرهم، فیؤمنوا بالله ورسوله. و قیل ـ حتّی تضع حربکم و قتالکم اوزارالمشرکین وقبائح اعمالهم بان یسلموا.

قال **مجاهد** و**سعید** و**قتاده** ـ حتی‌تنقطع الحرب ولایکون فی‌الارض مشرک و هذا یکون زمان نزول **عیسی بن مریم** و الجهاد لاینقطع مادام فی الارض مشرک ومعنی الایة : اثخنواالمشرکین بالقتل والاسرحتی یدخل اهل‌الملک کلها فی الاسلام ویکون‌الدین کلّه‌لله فلایکون‌بعده‌جهاد ولاقتال وذلک‌عند نزول **عیسی بن مریم**(ع). وجاء فی‌الحدیث عن النبی(ص) : الجهاد ماض منذ بعثنی‌الله الی ان یقاتل آخر امتی **الدّجال**، وقال (ص) : یوشک من عاش منکم انّ یلقیٰ **عیسی** اماماً هادیاً و حکماً عدلاً یکسر الصلیب ویقتل الخنزیر، وتضع‌الحرب اوزارها حتی‌تدخل کلمةالاخلاص کلّ بیت من وبر اومدر بعزعزیز اوذل دلیل ویبتزّقریشاً الا مارة بان ینزعها عنهم. ابتزّای ـ سلب.

قوله : «ذلک» ای ـ الحکم فیهم ذلک، فهو مبتداءٌ و خبر، «ولو یشآءالله لانتصر منهم» فاهلکهم بغیر قتال، «ولکن»، امر بالقتال، «لیبلو بعضکم

ببعض » ، یمتحنکم بمقاتلة‌الکفار لیظهر المحق من‌المبطل ویصیر من قتل من‌المؤمنین الی‌الثواب ومن‌قتل من‌الکافرین الی‌العذاب، «والذین‌قتلوا فی‌سبیل‌الله ، قرأ **ابوعمرو** و **یعقوب** و **حفص** : قتلوا بضم‌الکاف و کسرالتاء بالتخفیف ، یعنی‌ـ‌الشهدآء و قرأ الاخرون‌قاتلوا بالالف‌من‌المقاتلة وهم‌المجاهدون ، «فلن‌یضلّ‌اعمالهم »خلاف‌الکفّار .

قال **قتاده** : نزلت هذه الایة یوم احد و قد فشت فی‌المسلین‌الجراحات والقتل ،

«سیهدیهم» ایام حیوتهم فی‌الدنیا الی ارشدالامور وفی‌الاخرة الی‌الدرجات « و یصلح بالهم » ای ـ یرضی خصمائهم و یقبل اعمالهم . و قیل ـ«سیهدیهم » الی جواب‌المنکر و النکیر فی‌القبر ، « و یصلح بالهم» حالهم فی‌النعیم و کرّر لان‌الاول سبب للنعیم والثانی نفس‌النعیم ، یصلح بالهم ای ـ قلوبهم باخراج‌الغلّ منها .

« ویدخلهم‌الجنة عرّفها لهم » ، ای ـ بیّن‌لهم‌منازلهم فی‌الجنة ، حتی‌یهتدوا الی مساکنهم کانّهم سکّانها منذ خلقوا فیکون المؤمن اهدی الی درجته و خدمه منه الی منزله و اهله فی‌الدنیا . هذا قول اکثرالمفسرین و قیل ـ عرّفها لهم ای ـ عرّف ان طریق‌الوصول الیها الحسنات وروی **عطاء** عن **ابن‌عباس**، عرفها لهم ، ای‌ـ طیّبها لهم من‌العرف وهوالریح الطیبة و طعام معرّف ای ـ مطیّب . روی عن **اسمعیل بن رافع** عن **انس‌بن‌مالك** (رض) قال : قال رسول‌الله (ص) : بینما اهل‌الجنة علی خیول من یاقوت سروجها من ذهب ولحمها من‌ذهب ، یتحدثون تحت ظل الشجرة کل ورقة منها یسبح الله عزوجل و یحمده و یقدسه فبینما هم یتحدثون عن الدنیا اذ اتاهم آت عن ربهم عزوجل ان اجیبوا ربکم فینزلون عن خیولهم الی کثب من مسك ابیض افیح فیها منابر من ذهب و منابر من نور و منابر من نؤلؤ و منابرمن یاقوت و منابرمن فضة فیجلسون علیها فیقول‌الجبارجل جلاله وتقدست اسماؤه ـ مرحباً بخلقی وزواری واهل طاعتی ، اطعموهم فیطعمونهم طعاماً ماطعموا قبله مثله‌فی‌الجنة قط ، ثم یقول جل جلاله ـ مرحباً بخلقی وزواری ، واهل طاعتی البسوهم‌فیلبسونهم ثیاباً ما لبسوا مثلها قط فی‌الجنة ، ثم یقول تبارك و تعالی ـ مرحباً بخلقی و زواری و اهل طاعتی اکلواوشربوا والبسوا و عطروا، حق لی ان اتجلی لهم فینظرون الی

وجهه عزوجل فيتجلى لهم تبارك و تعالى فيقعون له سجداً فيقول ـ عبادى ارفعوا رؤسكم فليس هذا موضع عبادة فيرفعون رؤسهم و يركبون خيولهم فيبعث الله عزوجل عليهم سحابة تمطرهم مسكا ابيض ثم يبعث الله عز وجل عليهم ريحاً تدعى المثيرة فتدخل ثيابهم المسك الابيض فاذا رجعوا الى ازواجهم من الحور العين قلن ـ يا ولى الله الا نسمعك شيئاً ليس من مزامير الشيطان فيسمعنه من حمد الله عزوجل و تقديسه وتهليله شيئاً مادخل اذنيه قط، ثم ينظر الى واحدة لم يكن يراها فى منزله فيقول ـ من انت فتقول ـ انا المزيد زادنيك ربى عزوجل.

قوله : «ياايها الذين آمنوا اِن تنصروا الله» يعنى ـ دينه ورسوله ، «ينصركم» على عدوكم «ويثبت اقدامكم» على الصراط . و قال **قتادة** حق على الله ان ينصر من نصره لقوله : « ان تنصروا الله ينصركم » وان يزيد من شكره لقوله: «لئن شكرتم لازيدنكم » ، و ان يذكر من ذكره لقوله : «فاذكرونى اذكركم » ، و ان يوفى بعهدكم لقوله تعالى : « اوفوا بعهدى اوف بعهدكم ».

« والذين كفروا فتعساً لهم » ، فى الدنيا بالقتل و فى العقبى بالتردّى فى النار اى ـ عثارالهم ضد الانتعاش و تثبيت الاقدام و قيل تعساً لهم اى ـ بعداً لهم و شفاء و خيبة والمعنى ـ اتعبهم الله فتعسوا تعساً ، « واضل اعمالهم » لانها كانت فى طاعة ـ الشيطان.

« ذلك » اى ـ ذلك التعس والاضلال ، « بانهم كرهوا ما انزل الله» استثقلوا القرآن ، « فاحبط اعمالهم » فلم ينالوا بها خيراً. قال **ابن عيسى** انما كرّر ليكون كلّما ذكروا وصل ذكرهم بالذم والتحقير و الاخبار بسوء الحال ثم خوّف الكفار. فقال تعالى :

« افلم يسيروا فى الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم « دمّر الله عليهم » اى ـ اهلكهم ، « و للكافرين امثالها » اى ـ لمشركى **قريش** امثال تلك ـ العقوبات ان لم يؤمنوا ، هذا كقوله : « او لم نهلك الاولين ثم نتبعهم الاخرين ».

« ذلك » ، اى ـ ذلك الذى ذكرت من نصر المؤمنين وتعس الكافرين ، « بان الله مولى الذين آمنوا » ، وليّهم و ناصرهم ، « و انّ الكافرين لامولى لهم » اى ـ لاناصر لهم.

قال المبرد : الله مولى العبد من ثلثة اوجه: الاختراع وملك التصرف فيه وهو غير الاختراع والنصرة والولاية، فهو جل جلاله ولي المؤمنين والكافرين من جهة الاختراع والتصرف فيهم. و مولى المؤمنين خاصة من جهة النصرة والولاية. ثم ذكر مآل الفريقين فقال :

« انّ الله يدخل الذين آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجرى من تحتها الانهار، والذين كفروا يتمتعون » فى الدنيا، « و يأكلون كما تأكل الانعام »، ليس لهم همة الابطونهم وفروجهم وهم لاهون ساهون عما فى غد وقيل - من كانت همته ما يأكل، فقيمته ما يخرج منه. وقيل - المؤمن فى الدنيا يتزود والمنافق يتزين والكافر يتمتع. وقيل - الاكل على وجهين: اكل للشهوة والمصلحة وهو اكل العاقل واكل للشهوة فقط و هو اكل الانعام و البهائم و قيل - شبّههم بالانعام لاكلهم بالشره و النهم ولجهلهم عاقبة امرهم وما يجب عليهم معرفته ولتركهم الاستدلال بالآيات، « والنار مثوى لهم » يجوز ان يكون المثوى فى محل الرفع بالخبر و يجوز ان يكون فى محل النصب بالحال و لهم الخبر.

« وكأيّن من قرية »، اى - كم من قرية يعنى اهل قرية، « هى اشدّ قوةً من قريتك التى اخرجتك »، يعنى - **مكة** اخرجك منها اهلها، « اهلكناهم فلاناصر لهم ».

قال **ابن عباس** : لما خرج رسول الله من **مكة** الى **الغار**، التفت الى **مكة** وقال : انت احب بلادالله الى الله واحبّ بلادالله الىّ. ولو ان المشركين لم يخرجونى لم اخرج منك، فانزل الله هذه الاية : « افمن كان على بيّنة من ربه »، اى - على يقين من دينه وقيل - على حجة وبيان و برهان وعقل. قيل هو **محمد** (ص) **والبينة القرآن** وقيل - هم المؤمنون والبينة معجزة النبى (ص)، « كمن زيّن له سوء عمله »، زين له الشيطان وسوّلت له نفسه « و اتبعوا اهوآءهم » بعبادة الاوثان وهم **ابوجهل** والمشركون.

« مثل الجنة »، اى صفة الجنة، « التى وعد المتقون »، فى قوله : « ان الله يدخل الذين آمنوا و عملوا الصالحات جنات »، والمتقون امّة **محمد** (ص)، « فيها انهار من ماء غير آسن »، يعنى غير آجن منتن. قرأ ابن كثير : اسن بالقصر والباقون

بالمد و هما لغتان يقال اسن الماء ياسن اسنا واجن ياجن ، اجنا و اسن ياسن اسونا واجن ياجن اجوّنا اذا تغيّر و انتن ، « وانهار من لبن لم يتغير طعمه » ، الى حموضة و غيرها مما يعترى الالبان فى الدنيا لانه لم يخرج من ضرع ، « و انهار من خمرة لذّة للشاربين » ، لذيد طعمها يقال شراب لذّ ولذّة و لذيد ويحتمل ان يكون مصدراً و تقديره ـ من خمر ذات لذة للشاربين . تطرب ولاتسكر ولاتصدع و ليست بحامض ولامُرّ ولامنتن لانهالم تعصر بالايدى والارجل ، « و انهار من عسل مصفى » ، من الشمع و الرغدة والكدر لانه لم يخرج من بطن النّحل .

روى **ابوهريرة** قال : قال رسول‌الله (ص) : سيحان و جيحان و الفرات والنيل كل من انهار الجنة وقال **كعب‌الاحبار** : نهر **دجلة** نهر ماء اهل الجنة ونهر **الفرات** نهر لبنهم و **نهر مصر** نهر خمرهم ونهر **سيحان** نهر عسلهم وهذه الانهار الاربعة تخرج من نهر **الكوثر** ، « ولهم فيها من كلّ الثمرات » ، مما يعرف و مما لايعرف ، « و مغفرة من ربهم » ، ستر الذنوب و ترك العتاب والتذكير . وفيه كمال لذّاتهم ، « كمن هو خالد فى النار » ، اى ـ من كان فى هذا النعيم ، « كمن هو خالد فى النار وسقوا ماءً حميماً » ، شديد الحرّ اذا ادنى منهم شوى وجوههم ووقعت فروة رؤسهم فاذا اشربوا ، قطع امعآء هم فخرجت من ادبارهم والامعاء جميع ما فى البطن من الحوايا واحدها معاء .

« ومنهم » ، اى ـ من المنافقين ، « من يستمع اليك » ، اى ـ الى خطبتك يوم الجمعة و قد يكون فيها عيب المنافقين وهم **عبدالله بن ابىّ بن سلول ورفاعة بن زيد** و **مالك بن جعشم** و **عمرو بن الحرث** و اصحابهم كانوا يحضرون مجالس النبى والجمعات و يستمعون كلامه ولايعونه كما يعيه المسلم « حتى اذا خرجوا من عندك قالوا للذين اوتوا العلم» ، من الصحابة قيل ـ هو **ابن عباس** و **ابن مسعود** و **ابو الدردآء** قالوا ـ اى شيئٍ قال **محمد** الآن و سؤالهم هذا استهزآء و اعلام انهم لم يلتفتوا الى ما قاله . قوله : « آنفاً » ، اى ـ فى ساعتنا هذه والآنف اقرب حين منك و سمى انف الرجل لانه اقرب جسده منك و ايتنف الكلام ايتنافا اذا ابتدأ به و استأنف الامر ، اذا استقبل اوّله .

« اولئک‌الذین طبع‌الله علی قلوبهم » فلم یؤمنوا . « و اتبعوا اهواء هم » فی‌الکفر والنفاق.

« و الذین اهتدوا » یعنی‌ـ المؤمنین ، « زادهم » ، ما قال الرسول ، «هدی وآتیهم تقویهم». وفّقهم للعمل بماامر به وهوالتقوی وقال **سعید بن جبیر** : آتاهم ثواب تقویهم.

« فهل ینظرون الاالساعة ان تأتیهم بغتةً » ، روی **ابوهریرة** قال : قال النبی : ما ینتظراحدکم الا غنی مطغیاً ، اوفقرا منسیا ، اومرضا مفسدا ، اوهرما مقتدا اوموتا مجهزا، او**الدجال والدجال**شر غایب ینتظر ،اوالساعة والساعة هی‌ادهی‌وامرّ قوله : « فقد جاء اشراطها» ای ـ اماراتها وعلاماتها من‌انشقاق‌القمر و غیره وکان النبی(ص) من اشراط‌الساعة فانه قال ـ بعثت والساعة هاتین و اشاربالسبابة والوسطی ولانه (ص) آخرالانبیاء و امّته آخرالامم و قال **انس** ـ سمعت رسول‌الله (ص) یقول : ان من اشراط‌الساعة ان یرفع‌العلم و یکثر الجهل و یکثر الزنا و یکثر شرب الخمر ویقلّ‌الرجال و یکثرالنساء حتی یکون لخمسین امراة القیم‌الواحد. و قال النبی (ص) لاعرابی سأله عن‌الساعة قال: اذا اضیعت الامارة فانتظر الساعة قال : کیف اضاعتها قال اذا وسّد الامر الی غیراهله فانتظر الساعة ، « فانّی لهم اذا جائتهم ذکریهم»، فمن این لهم التذکر و الاتعاظ والتوبة اذا جائتهم الساعة . هذا کقوله : « یومئذ یتذکرالانسان وانی له‌الذکری » وقیل‌ـالذکری دعاؤهم باسمائهم فی‌القیمة تبشیراً وتخویفاً ، عن **انس** قال: قال‌النبی(ص) ، احسنوا اسماءکم فانکم تدعون یوم‌القیمة یافلان قم الی نورک یافلان قم فلا نور لک.

النوبة الثالثه

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» بنام خداوندی قادر وقاهرو دیان، واحد و وحید در نام و در نشان ، یکی یگانهٔ یکتا ازازل تا جاودان ، رحمن است دارندهٔ جهان و پرورانندهٔ جهانیان ، دوستان و دشمنان . رحیم است بمؤمنان و نوازندهٔ ایشان در دو جهان ، بنگاشت از کل صورت انسان و بر گزید او را بر همهٔ آفریدگان .

همه را هست کرد دراین سرای بلا و امتحان. پس بحکمت اختلاف او کند[1] میان ایشان ، یکی گریان ، یکی خندان ، یکی شادان یکی باغم و احزان ، یکی نواختهٔ فضل ، آراستهٔ معرفت وایمان ، یکی خستهٔ عدل آلودهٔ کفروطغیان ، فردا برستاخیز همه را جمع کند. آدمیان وپریان همه را جزا دهد بکردار ایشان ، مؤمنانرا احسان ورضوان وغفران، کافرانرا انکال واغلال ، زقوم وقطران. رب‌العالمین درابتداء این سورهٔ هردو گروه را یاد کرد ومآل و مرجع ایشان پیدا کرد، فرمود :

«الذین کفروا وصدّوا عن سبیل الله اضل اعمالهم .والذین آمنوا وعملوا الصالحات و آمنوا بما نزل علی محمد وهوالحق من ربهم کفّر عنهم سیئآتهم و اصلح بالهم » فردا برستاخیز هرکه سر از خاك حسرت برآرد چنان بر آرد که بخاك فرو شده . المؤمن علی ایمانه والمنافق علی نفاقه ، یکی را میارند باهزاران کرامت و انواع لطافت . طیلسان سعادت بر کتف مفاخرت افکنده و ایمان و معرفت و اخلاص گرد بر گرد مرکب او درآمده ودست درفتراك دولت‌او زده واین منشور اقبال درپیش او داشته که : « سیهدیهم و یصلح بالهم و یدخلهم الجنة عرّفها لهم ». یکی را درضحضاح ظلمت نفس خود بمانده کفران وطغیان وعصیان گرد او درآمده ودرعرصات سیاست این ندا برو زده که :

« و الذین کفروا فتعسالهم واضل اعمالهم » بندهٔ مؤمن اگراوراخود این شرف بودی واین کرامت که رب‌العزة میفرماید : « ذلک بان‌الله مولی‌الذین آمنوا وان‌الکافرین لامولی لهم ». اورا شرف تمام بودی که میفرماید جل جلاله من یار مؤمنانم و کافرانرا نه . من دوست مؤمنانم و کافرانرا نه. دوست کافران طاغوت است که دردنیا او را پرستیدند و دوست داشتند چنانک فرمود:

«والذین کفرو اولیاؤهم‌الطاغوت یخرجونهم من‌النور الی‌الظلمات» نتیجهٔ دوستی و پرستش طاغوت آنست که در دنیا ایشانرا ازنور معرفت باظلمت کفر برد تا در عقبی از روشنائی بهشت با تاریکی دوزخ افتادند . کافرانرا چنین فرمود که «اولیاؤهم‌الطاغوت» . ومؤمنانرا فرمود: «نحن اولیاؤکم فی‌الحیوة‌الدنیا وفی‌الاخرة»

[1] ـ نسخهٔ ج : افکند .

ای مؤمن موحد ، ای درویش دل ریش ، ای رنج وبلاء دنیا بسی کشیده ، ای در بی کامی و بی نوائی روز بسر آورده و اندوه شادی دین اسلام در بر گرفته ، باش تافردا که رستاخیز بپای شود و سیاست و عظمت جباری برخلق ظاهر گردد و این قوالب واشباح واین اجزاء واعضاء متفرق واین تنهاء خراب شده وصورتهای ازهم جدا گشته واین اشخاص ریزیده و ذره درعالم پراکنده شده همه را درعرصات قیامت جمع کند.

در آن موقف هیبت و در آن صفصف قهر بدارد و جبّار وار بخودی خود خطاب فرمایدنامهای خودرابشنواندفرماید : اناالله، اناالرحمن ، اناالملك، اناالقدّوس، اناالسلام ، اناالمؤمن ، اناالمهیمن ، اناالعزیز ، اناالجبار ، اناالمتکبر ، اناالذی ابدأت السماء ولم تك شیئاً ، اناالذی اعیدها ، این‌الملوك والجبابرة .

ای‌جوانمرد،امروزاین‌نامها ازخلق‌میشنوی درسرای فانی،فرداازحق‌بشنوی در سرای باقی . امروز از مخلوق میشنوی درسرای خاکی ، فردا ازخالق لم یزل بشنوی درسرای پاکی. میفرماید : الله منم ، رحمن‌منم ، ملك منم ، قهرکننده‌منم، سلام منم ، سلامت دهنده منم ، مؤمن و مهیمن منم ، دانندهٔ راز خلق منم ، عزیز وبی نیاز از خلق منم ، جبار و کامران منم ، داد مظلوم از ظالم ستاننده منم ، متکبر باکبریا منم . خلق این نامها ازحق جل جلاله بی‌واسطه شنوند ، آنگه خطاب کند که دنیا من آفریدم ، نیست بود من هست کردم، باز من آنرا نیست کردم . خلق میآفریدم و از آفرینش ایشان در مملکت ما زیادتی نه و از نابودن ایشان ما را نقصانی نه . امروز آنروز است که مؤمنانرا بفضل خود بیامرزم و کافرانرا بعدل خود قهرکنم . نصیب دوستان از ما امروز لطف است و فضل و نصیب دشمنان از ما عدلست و قهر . مؤمنان و موحّدان مخلصان و معتقدان را حور و قصوراست وشراب طهور ، از ملك غفور درآن سرای سرور که صفتش اینست: « فیها انهارمن ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیرطعمه و انهار من خمرلذّة للشاربین وانهار من عسل مصفی » ، و دشمنان و بیگانگانرا ماتم بیگانگی و مصیبت جدائی و فضیحت و رسوائی ، مَلك با ایشان بخشم‌وایشان درعذاب ، نه رستن را امید و نه خواندن را

جواب ، با آن عیش ناخوش، جاوید در آتش، چنانک رب العزه فرمود : «کمن هو خالد فی النار وسقوا ماءً حمیماً فقطّع امعاءَ هم ».

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی :- « **فاعلم انه لااله الا الله** » ، میدان که نیست خدای مگر الله « **و استغفر لذنبك** » ، و آمرزش میخواه گناه خویش را ، « **و للمؤمنین والمؤمنات** »، ومردان وزنان گرویدگان را،« **والله یعلم متقلّبکم ومثویکم**(۱۹) » الله میداند گردیدن شما [درین جهان که چون میگردد ازحال بحال] وبنگاه شما[در آن جهان که هرکس را درکدام سرایْ میباید بود] .

« **ویقول الذین آمنوا** » ، گرویدگان میگویند ، « **لولا نُزِّلت سورة** »، چرا سورتی فرونمیفرستند ازقرآن ، « **فاذا انزلت سورة محکمة** » ، وچون سورتی برجای بداشته فروفرستاده آید ، « **وذکر فیها القتال** » ، ودرآن سورة کشتن کردن بادشمنان یاد کرده، « **رأیت الذین فی قلوبهم مرض** »، ایشانرا بینی که دردل ایشان شک و گمانست ، « **ینظرون الیك** » مینگرند درتو، «**نظر المغشیّ علیه من الموت**» چنانک[درملک الموت] نگرد کسی که مرگ برودرآمد ، « **فاولی لهم**(۲۰) »نزدیک آمد بایشان آنچه میترسند ازآن [ایدون باداکه پرهیز کنند] .

« **طاعة وقول معروف** » ، فرمانبرداری باید و سخنی پسندیده و بچم واندام،« **فاذا عزم الامر** » چون کارفراکار نشیند وکاری بادید آید ازکردگار ، « **فلوصدقوا الله** » اگر راست می‌رفتند با الله ، « **لکان خیراً لهم** (۲۱)» ایشانرا نه بودید .

« **فهل عسیتم** » ، چه میپندارید ودر سر چه میدارید ، « **ان تولّیتم** » ، که اگر روزی ولایت داران باشید و جهانداران و پادشاهان ، « **اَن تفسدوا فی الارض** » ، که در زمین تباهی کنید و جهانیانرا دو گروه کنید ، « **و تقطّعوا ارحامکم**(۲۲) » ، وخویشاوندیها ببرید .

« **اولئك الذین لعنهم الله** » ، فرقت اوکنندگان[1] وجدائی میان مسلمانان

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : افکندگان

آنند که لعنت کرد الله بریشان ، « **فاصمّهم** » ، و گوش دل ایشان کر کرد ، « **واعمی ابصارهم**(۲۳)» وچشم دل ایشان کور.

« **افلا یتدبرون القرآن** » ، در نیندیشند درین قرآن ، « **ام علی قلوب اقفالها** (۲٤) » یا بردلهای ایشان مهر است.

« **ان الذین ارتدّوا علی ادبارهم** » ، ایشان که بر گشتند ازدین خویش با پس وا ،[۱] « **من بعد ماتبیّن لهم الهدی** » ، پس آنکه ایشانرا پیدا گشت راستی پیغام و استواری رسول ، « **الشیطان سوّل لهم** » ، دیو ایشانرا آن برآراست ، « **واملی لهم**(۲۵) » ودیو ایشانرا امل ووعدهٔ زندگانی دراز نمود.

« **ذلك بانّهم قالوا للذین کرهوا مانزل‌الله** » ، آن از بهر آنست که ایشان گفتند ایشانرا که دشوار آمد ایشانرا **قرآن** که الله فروفرستاد ، « **سنطیعکم فی بعض الامر** » ، که ما شما را فرمان بریم در کار کار، «**والله‌یعلم‌اسرارهم**(۲٦)» والله میداند نهانهای ایشان.

« **فکیف اذا توفّتهم الملئکة** » ، چون بود آنگه که میمیرانند ایشانرا فرشتگان، « **یضربون وجوههم وادبارهم** (۲۷) » میزنند بررویهای ایشان وقفاهای ایشان. «**ذلك بانهم اتبّعوا ما اسخط‌الله** » آن ازبهرآنست که ایشان برپی کاری رفتند که الله خشم گرفت برایشان بآن ، « **وکرهوا رضوانه** » ودشوار آمد ایشانرا پسندالله ، « **فاحبط اعمالهم**(۲۸)» تباه کرد وفرانیست داد کردارهای ایشان.

« **ام حسب‌الّذین فی قلوبهم مرض** » ، میپندارند ایشان که دردلهای ایشان گمانست ، « **ان لن یخرج الله اضغانهم** (۲۹) » که الله بیرون نیارد ازایشان کینهای ایشان.

« **ولونشاء لاریناکهم** » ، واگر خواهیم ایشانرا بتو نمائیم ، « **فلعرفتهم بسیماهم**(۳۰) » تا ایشانرا بنمون وسان ایشان بشناسی.

« **ولتعرفنهم فی لحن‌القول** » ، و بشناسی ایشانرا در آسای سخن ، « **والله یعلم اعمالکم** (۳۱) » والله کردارهای شما میداند.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج بازپیش‌ایشان.

« **ولنبلونّكم** » ، و ناچار شما را بيازمائيم ، « **حتى نعلم المجاهدين منكم** » ، تا ببينيم كه كوشنده از شما كيست ، « **والصابرين** » و شكيبا از شما كيست ، « **ونبلو اخباركم**(٣١) » وتا بررسيم برخبرهاى شما .

« **ان الذين كفروا** » ، ايشان كه بنگرويدند ، « **وصدّواعن سبيل الله** » ، وبرگشتند از راه خداى ، « **وشاقّواالرسول** » ، و پيچ كردند با رسول او وستيز ، « **من بعد ماتبين لهم الهدى** » ، ازپس آنكه ايشانرا پيدا شد راستى نامه واستوارى رسول ، « **لن يضرّواالله شيئاً** » ، الله را هيچ نگزايند بنبودخويش ، « **وسيحبط اعمالهم** (٣٢) » وكردارهاى ايشان تباه كند .

« **ياايها الذين آمنوا** » ، اى ايشان كه بگرويدند ، « **اطيعوا الله و اطيعوا الرسول** » ، فرمان بريدالله را و فرمان بريد رسول را ، « **ولاتبطلوا اعمالكم** (٣٣) » ، وكردارهاى خويش تباه مكنيد .

« **ان الذين كفروا و صدّوا عن سبيل الله** » ، ايشان كه بنگرويدند و برگشتند از راه خداى ، « **ثم ماتوا وهم كفار** » ، و دركافرى مردند ، « **فلن يغفرالله لهم** (٣٤) » نيامرزد الله ايشانرا هرگز .

«**فلا تهنوا**» ، سست مگرديد ، « **وتدعوا الى السّلم** » ، وصلح وآشتى نجوئيد ، « **و انتم الاعلون** » ، وشما برتريد وبه ، « **والله معكم** » ، والله با شما با يارى ، « **ولن يتِرَكم اعمالكم** (٣٥) » و الله نكاهد از شما كردار شما هيچيز « **انما الحيوة الدنيا لعب ولهو** » ، اين جهان بازى است و فرا داشتى ، « **و اِن تؤمنوا وتتقوا** » ، و اگر بگرويد و بپرهيزيد ، « **يؤتكم اجوركم** » ، بشما دهد الله مزد هاى شما ، « **ولا يسئلكم اموالكم** » ، و از شما مالهاى شما همه نخواهد كه بدرويشان دهيد . «**اِن يسئلكموها**» ، اگرخواهد ازشماآنرا ، «**فيُحفكم**» وهر چند كه برشما پيچد [بفرمان] ، « **تبخلوا** » ، بخيل آئيد ودست فروبنديد ، « **ويخرج اضغانكم** (٣٦) » و بيرون آرد كينهاى شما آگاه بيد[1] .

«**هاانتم**» ، شما هاگوش داريد ، «**هؤلاء تدعون**» ، ميخوانند شما را

---

١ ـ درنسخه ج : باشيد .

و میفرمایند ، « **لتنفقوا فی‌سبیل‌الله** » ، تا نفقه کنید از بهر خدای ، « **فمنکم من یبخل** » ، ازشما کس هست که می‌دست فروبندد ، « **و من یبخل** » ، وهر که دست ببخل فروبندد ، « **فانما یبخل عن‌نفسه** » ، ازخود فروبندد ، «**والله‌الغنی**» و الله بی‌نیاز است ، « **و انتم‌الفقراء** » ، و شما نیازمندان و ذرویشان‌اید ، « **وان تتولوا** » ، و اگر برگردید ، « **یستبدل قوماً غیرکم** » ، الله بجای شما گروهی آرد جز شما ، « **ثم لایکونوا امثالکم** » ، و آنکه چون شما نباشند[1] که **قریش**اید و آخر بشرف شما نباشند.

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « فاعلم انه لااله الاالله » ، ای - اعلم خبراً یقیناً ما علمته نظراً و استدلالاً یا **محمد** آنچ بنظر و استدلال دانسته ای از توحید ما ، بخبر نیز بدان ویقین باش که الله یگانه و یکتاست. یگانه در ذات و یگانه در صفات ، بری زعلات ، مقدس ازآفات ، منزّه ازحاجات ، نامور پیش از نامبران ، و راست نامتر ازهمه نام وران ، خدای جهان و جهانیان ، دارندهٔ آفریدگان و فراخ بخشایش در دو جهان.

و قیل - معناه - فاعلم یا **محمد** انه لیس شیئ فضله کفضل لااله الاالله ، فاذکر لااله الاالله و اثبت علی قول لا اله الاالله بدان یا **محمد** که هیچیز آن شرف و فضیلت ندارد که کلمهٔ لااله‌الاالله دارد. یادکن این کلمه را و آن را محکم دار و برآن ثابت باش.

روی **ابوهریرة** عن‌النبی(ص) انه قال جدّدوا ایمانکم قالوا - یارسول‌الله کیف نجدد ایماننا قال : اکثروا من قول لااله‌الاالله و روی انه قال(ص) : جددوا الاسلام بلا اله الاالله وروی انه (ص) بعث **معاذبن جبل** الی اهل **الیمن** فاوصاه و قال انکم ستقدمون علی اهل کتاب فان سألوکم عن مفتاح‌الجنة فقل لا اله الاالله. وعن **ابی‌هریرة** قال : قیل- یا رسول‌الله من اسعد الناس بشفاعتک یوم‌القیمة قال : اسعدالناس بشفاعتی یوم‌القیمة، من قال لااله الاالله‌خالصاً من قبل نفسه. وروی انه

۱ - در نسخهٔ ج : (وکوشنده‌تر از شما باشند)

قال (ص) ـ اقول ـ یارب شفعنی فیمن قال: لااله الاالله فقال ـ یا **محمد** لیس ذلک لک و عزتی و کبریائی وعظمتی لاادع فیها احداً یشهد ان لااله‌الاالله الا اخرجته منها. وعن **عثمان‌بن عفان** قال: سمعت رسول‌الله (ص) یقول ـ من مات وهو یعلم ان‌لااله الاالله دخل‌الجنة و قیل ـ « فاعلم انّه لا اله الا الله » ، الخطاب مع‌النبی والمراد به امّته واحداً بعد واحد.

ابوالعالیه گفت و **ابن عیینة** که این‌آیت متصل است بایت پیش ، یعنی ـ « اذا جاءتهم الساعة » فاعلم انه لاملجأ ولا مفزع عندقیامها الاالله ، چون رستاخیز آید یا **محمد** بدان‌که در آن احوال و اهوال رستاخیز، پناهی و درگاهی نیست که باوی گریزند مگر درگاه و پناه الله آن خداوندکه جز وی خداوند نیست. ثم‌قال: « و استغفر لذنبک » ، گناهان‌کبائر برپیغامبران روا نیست ، اما صغائر ، روا باشد که برایشان رود که بشراند و بشر از صغائر خالی نباشد وصغائر **مصطفی** (ص) که‌درجاهلیت برورفت یابعد ازنبوة، گذشته وآینده‌همه‌آمرزیده است‌که رب‌العالمین فرمود : « لیغفرلک‌الله ماتقدم من ذنبک وما تأخر» اما در این آیت ، اورا استغفار فرمود تا امت وی استغفارکنند وبرسنت وی دراستغفار راست روند.

روی عن **حذیفة** قال: شکوت الی رسول‌الله (ص) ذربا(۱) فی لسانی فقال این انت من‌الاستغفار فانی لاستغفرالله کل یوم مئة مرة و جاء رجل فقال یا رسول‌الله انی ذرب اللسان و اکثر ذلک علی اهلی فقال له النبی(ص) فاین انت من‌الاستغفار انی استغفرالله فی‌الیوم واللیلة مائة‌مره وقال(ص) وتوبوا الی‌ربکم فوالله انی لاتوب الی‌الله فی‌کلّ یوم مرة. و روی انه قال (ص) : الملئکة لا یذنبون وانتم تذنبون. فشربوها انتم بالاستغفارفان افضل‌العلم لا اله الاالله و ان افضل‌الدعاء استغفرالله. ثم تلا رسول‌الله(ص):« فاعلم انه لااله‌الاالله و استغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات » ، قوله : « و للمؤمنین و المؤمنات » ، هذا اکرام من الله تعالی لهذه‌الامة حیث امر نبیهم (ص) ان یستغفر لذنوبهم وهوالشفیع‌المجاب فیهم. کرامتی وفضلی‌عظیم است که رب العزة این امت را دادکه فرمود پیغامبر را تا گناهان ایشان را مغفرت

---

۱ ـ ذرب بد زبانی است .

خواهد، و مغفرت خواستِ وی آنستکه از بهر ایشان شفاعت کند ورب‌العزة شفاعت وی قبول کند.

روی **ابوموسی‌الاشعری** قال : قال رسول‌الله (ص) : خیّرت بین‌الشفاعة وبین ان یدخل نصف ابتی الجنة فاخترت الشفاعةلانها اعم واکفی، اترونها للمتقین المؤمنین لا ولکنها للمذنبین الخطّائین و المتلوثین « والله یعلم متقلبکم و مثویکم » ای ـ تصرفکم فی‌الدنیا و منزلکم فیها ، وقیل ـ « متقلبکم» ، فی‌الدنیا و مثویکم » ، فی‌الاخرة ، و قیل ـ « متقلبکم» منتشرکم فی‌النهار ، « ومثویکم » ، ای ـ مستقرکم باللیل و قیل ـ « متقلبکم و مثویکم » انقلابکم من اصلاب‌الاباء الی ارحام‌الامهات. ثم منها الی‌الدنیا ثم منها الی‌القبر ثم منه الی‌الجنة اوالی‌النار.

والمعنی ـ انه عالم بجمیع احوالکم ، فلایخفی علیه شییٔ منها ،

«ویقول‌الذین آمنوا» حرصاً منهم علی الجهاد ، « لولا نزّلت سورة» تأمرنا بالجهاد مؤمنان صحابه ازسر ایمان و صدق خویش و استیناس بوحی منزل ، پیوسته آرزوی نزول وحی‌میکردند و نیزتقاضاء قتال میکردند ، تحمل مشقت را در راه حق وتحصیل‌مثوبت درآخرت،ولان‌فی‌القتال‌احدی‌الحسنیین : امّا الشهادة والجنةو امّاالظفر والغنیمة. ومنافقان نزول وحی کراهیت میداشتند. میترسیدندکه اگرفرمان بقتال آید وقتال‌بریشان گران بود وصعب یا میترسیدندکه سرّ ایشان بوحی آشکارا گردد .وذلک فی قوله : « یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم » وقوله :ـ « فاذا انزلت سورة محکمة » ،کلّ مالم ینسخ من‌القرآن محکم و قیل محکمة یعنی فیها احکام‌الغزو و قال قتادة: ،کلّ سورة ، ذکر فیهاالقتال ، محکمة و هی اشدّها علی‌المنافقین ، « رأیت‌الذین فی‌قلوبهم مرض » یعنی‌المنافقین ، « ینظرون الیک » شزراً ، «نظرالمغشیّ علیه من‌الموت » ، یعنی کمن هو فی غشیان‌الموت کراهیة قتالهم مع‌العدو و قیل یشخصون نحوک بابصارهم نظراً حدیدا کما ینظرالشاخص بصره عندالموت لکراهتهم‌القتال ، « فاولی لهم » ،کلمة وعید و تهدید کقوله : « اولی‌لک فاولی» اخذت من‌الولی وهوالقرب ای ـ ولیک ما تکره و قاربک و قیل ـ معناه اولی ـ الاشیاء لهم ان یعاقبوا. ویحتمل انّ هذا الکلام لیس للوعید والمعنی ـ طاعة وقول

معروف، اولی لهم من الجزع عندالجهاد ، ای ـ لو اطاعوا و قالوا قولا معروفاً بالاجابة کان امثل و احسن و ذکر عن **ابن عباس** انه قال : اولی ، وعید والکلام به تام ثم قال :لهم طاعة ای ـ للمؤمنین طاعة لله و لرسوله و قول معروف و اما وزن اولی فقد قیل ـ انه اسم علی وزن افعل جعل علما للتهدید والوعید فلم ینصرف و قیل ـ وزنه فُعلی من آل یؤل ای ـ یؤل امرك الی شر فاحذره و قیل ـ «طاعة و قول معروف» معناه ـ یجب علیهم و ینبغی لهم طاعة و قول معروف وقیل ـ هذا کان من المنافقین قبل الامر بالجهاد ای ـ امرنا طاعة و قول معروف فلما امروا به امتنعوا عنه ، «فاذا عزم الامر» ، ای ـ جدّ الامر و لزم فرض القتال وصار الامر معروفاً ، «فلوصدقوا الله»، فی اظهار الایمان والطاعة ، «لکان خیراً لهم» . وقیل: جواب اذا محذوف ، تقدیره ـ فاذا عزم الامر نکلوا وکذبوا فیما وعدوا ولوصدقوا لکان خیراً لهم .

«فهل عسیتم ان تولّیتم» ، معناه فلعلّکم ان اعرضتم عن القرآن و فارقتم احکامه ، «ان تفسدوا فی الارض» ، ای ـ تعودوا الی ما کنتم علیه فی الجاهلیة فتفسدوا فی الارض بالمعصیة والبغی وسفك الدماء وترجعوا الی الفرقة بعدما جمعکم الله بالاسلام، «و تقطّعوا ارحامکم» قرأ **یعقوب** وتقطعوا بفتح التاء والتخفیف والباقون بالتشدید من التقطیع علی التکثیر لاجل الارحام. معنی آنست که هیچ بر آن اید، هیچ می اندیشید و می پندارید که اگر روزی از دین بر گردید شما بحال جاهلیت بازشید که عصیان آرید وخون یکدیگر ریزید و دو گروه شوید و خویشاوندیها ببرید. بعضی مفسران گفتند : «ان تولیتم» مشتق ازولایت است یعنی «فهل عسیتم ان تولیتم» امر الناس ، «ان تفسدوا فی الارض» ، بالظلم چه پندارید و در سر چه دارید که اگر روزی ولایت دار و جهاندار شید و پادشاهان بید که در زمین تباهی کنید بظلم و معصیت وخویشاوندیها برید و دلیل براین ، قرآءة **علی بن ابی طالب (ع)** است: «ان تُوُلّیتم» بضم تاء و واو وکسر لام یعنی ـ ان اطعتم و ملکتم، چه میپندارید درخویشتن چه میسگالید اگر روزی شما را سالاران پسندند وبرخویشتن پادشاهان، که تباهی کنید در زمین و خویشاوندیها برید.

قال بعضهم: المخاطبون فی هذه الایة المنافقون وقیل ـ هم **قریش** وقیل ـ هم **الخوارج** .

« اولئك‌الذين لعنهم‌الله » ، ابعدهم من رحمته ، « فاصمّهم » ، عن الحق ، « و اعمى ابصارهم » ، عن‌الحق و الهدى فلايهتدون سبيلاً .

« افلا يتدبرون‌القرآن » ، فيعرفوا مالهم وعليهم ، «ام على قلوب اقفالها » قيل ـ « ام » بمعنى بل و اضاف‌الاقفال الى‌القلب لانها ليست من حديد و انما هى طبع و ختم و رين اوغشاء وغلاف مما وصف قلوب‌الكفار به فذلك اقفال‌القلوب و قيل ـ هذا جواب لهم حين « قالوا قلوبنا فى اكنّة ـ قلوبنا غلف » .

« انّ‌الذين ارتدّوا على ادبارهم» ، رجعوا كفاراً ، « من بعد ما تبيّن لهم ـ الهدى » قال قتادة هم كفار اهل‌الكتاب يعنى ـ **اليهود** كفروا **بمحمد** (ص) بعد ما عرفوا و وجدوا نعته فى كتابهم وقال **ابن‌عباس و الضحاك و السّدى** : هم‌المنافقون ارتدّوا بعدما سمعوا القرآن ، « الشيطان سوّل لهم » ، التسويل التصوير والتزيين اى ـ زين‌الشيطان لهم‌القبيح « و املى »الله «لهم » ، اى ـ امهلهم فى‌العمرواخّرعنهم العذاب وقيل ـ «الشيطان املى لهم» اى ـ طوّل املهم فاغترّوا به . قرأ **اهل‌البصرة** : اُملى بضم الالف و كسر اللام وفتح الياء على مالم يسم فاعله ، و قرأ **مجاهد** : املى بارسال‌الياء على وجه‌الخبر من‌الله عزوجل عن‌نفسه انه يفعل ذلك وتروى هذه‌القراءة عن **يعقوب** هذا كقوله : « و أملى لهم اِنّ كيدى متين »

« ذلك » ، اى ـ ذلك‌الاملاء ، «بانهم قالوا للذين كرهوا » ، دو قولست دراين آيت يكى : «قالوا » جهودان‌اند، «للذين كرهوا» منافقان‌اند يعنى كه‌جهودان فرامنافقان گفتند : « سنطيعكم فى بعض‌الامر » ما شما را فرمان بريم در بعضى كارها يعنى كه نعت و صفت **محمد** بپوشيم و او را تكذيب كنيم .

قول ديگر آنست كه منافقان فرا **يهود** گفتند كه ما در عداوت **محمد** و بازنشستن ازجهاد، شما را فرمان بريم و شما را پشتى دهيم و اين سخن در سرّ با يكديگر ميگفتند . رب‌العالمين سرّ ايشان آشكارا كرد و **مصطفى** ومؤمنان‌را ازآن خبر كرد ، « والله يعلم اسرارهم » اى ـ اسراراليهود مع‌المنافقين . قرأ اهل‌الكوفة اسرارهم بكسرالهمزة على‌المصدر والباقون بفتحها على جمع‌السرّ ثم وصف عظيم

ما حلّ بهم عندالموت فقال : « فكيف اذا توفّتهم الملائكة يضربون وجوههم » عند الموت « و ادبارهم » حالة السوق الى النار.

« ذلك » ای ـ ذلك الضرب بسبب « أنّهم اتّبعوا ما اسخط الله » ، يعنى ـ المعاصى ومعاونة المشركين .قال **ابن عباس**ـ يعنى ـ ما كتموا من **التورية** و كفروا **بمحمد** (ص) ، « و كرهوا رضوانه » ، ای ـ ما فيه رضوان الله من الايمان والطاعة و نصرة ـ المؤمنين ، «فاحبط اعمالهم» ای ـ ابطل حسناتهم فی اليهودية و قيل ـ نزلت ، من قوله ـ « انّ الذين ارتدّوا » الى هاهنا فى شأن المنافقين الذين رجعوا من **المدينة** الى **مكة** مرتدّين .

« ام حسب الذين فى قلوبهم مرض » ، شكّ و نفاق ، « ان لن يخرج الله اضغانهم » ، ای ـ لن يظهر احقادهم وعداوتهم وحسدهم على المؤمنين فيبديها حتى يعرفوا نفاقهم و فى بعض الاثار ـ لايموت ذو زيغ فى الدين حتى يفتضح .

«ولونشاء لاريناكهم فلعرفتهم بسيماهم »،بعلامتهم بان نجعل فى وجوههم علامة تعرفهم بها . قال **انس** : ما خفى على رسول الله (ص) بعد نزول هذه الاية شیء من المنافقين، كان يعرفهم بسيماهم ، « ولتعرفنّهم فى لحن القول » فيه قولان : احدهما فى صورة القول وفحواه يقال فلان الحن حجته من فلان ومنه الحديث عن النبى (ص) لعل بعضكم ان يكون الحن بحجته من بعض والفعل منه لحِن بكسر الحاء يلحن لحناً فهو لحن اذا فطن بالشيئ والقول الثانى: ما قال **الكلبى** ـ فى لحن القول ؛ فى كذبه وهو ازالة الكلام عن جهته و الفعل منه لَحن بفتح الحاء يلحن لحناً فهو لاحن و المعنى ـ انك تعرفهم فيما يتعرضون من تهجين امرك و امر المسلمين و الاستهزاء بهم فكان بعد نزول هذه الاية لايتكلم منافق عند النبى (ص) الا عرفه بقوله و استدل بفحوى كلامه على فساد دخلته « والله يعلم اعمالكم » ويرى ظاهرها وباطنها ويميّز خيرها عن شرها .

« ولنبلونّكم » ای ـ لنعاملنّكم معاملة المختبرين نأمركم بالجهاد و القتال « حتى نعلم المجاهدين منكم و الصابرين » ، ای ـ علم الوجود و المعنى حتى يتبين المجاهد والصابر على دينه من غيره و قيل ـ حتى نعلمهم عياناً كما علمناهم غيباً ، فان

المجازاة تقع علی ما یظهر منهم ، «ونبلوا اخبارکم» ، ای ـ نظهر ها ونکشفها باباء من یابی القتال ولا یصبر علی الجهاد . قرأ **ابوبکر** عن **عاصم** « ولیبلونّکم حتی یعلم المجاهدین ویبلو» بالیاء فیهن لقوله : « والله یعلم اعمالکم » و قرأ **الاخرون** بالنون فیهن لقوله : « ولونشاء لارینا کهم » ، و قرأ **یعقوب** : و نبلوسا کنة الواو ردا علی قوله : « ولنبلونّکم » والاخرون بالفتح ردا علی قوله ـ حتی یعلم: کان **الفضیل** اذا قرأ هذه الایة بکی. وقال اللهم لاتبلنا فانک ان بلوتنا هتکت استارنا وفضحتنا.

« ان الذین کفروا وصدّوا عن سبیل الله وشاقّوا الرسول» ، ای ـ عادوه، « من بعد ما تبین لهم الهدی » ، ای ـ ظهر لهم انه الحق وعرفوا الرسول، « لن یضرّوا الله شیئاً » ، انما یضرّون انفسهم ، « و سیحبط اعمالهم » ، فلایرون لها ثواباً فی الاخرة.

قال **ابن عباس** : هم المطعمون یوم بدر و نظیره قوله عزوجل : « ان الذین کفروا ینفقون اموالهم لیصدّوا عن سبیل الله» .

« یاایها الذین آمنوا اطیعوا الله »، بتوحیده ، « واطیعوا الرسول » ، بتصدیقه ، « ولا تبطلوا اعمالکم » ، بالشک والنفاق.

قال **الکلبی** : « لاتبطلوا اعمالکم» بالریاء والسمعةوقال **الحسن** :لاتبطلوا اعمالکم ، بالمعاصی والکبائر . وقال **ابو العالیة**ـ کان اصحاب رسول الله (ص) یرون انه لا یضرمع الاخلاص بقول لااله الاالله ذنب کمالا ینفع مع الشرک عمل فخافوا الکبائر بعده ان تحبط الاعمال قال الله تعالی: «لاتبطلوا اعمالکم»، فان الشر یبطل الخیر والخیر یبطل الشر وملاک العمل خواتمه وقیل : معناه لاترجعوا بعد الایمان کفاراً ولا بعد الطاعة عصاة. وقال **مقاتل** : معناه لاتمنوا علی رسول الله بالاسلام، نزلت فی **بنی اسد ابن خزیمة** کانوا یمنّون علی رسول الله اذ اسلموا.

« ان الذین کفروا و صدّوا عن سبیل الله ثم ماتوا و هم کفار فلن یغفر الله لهم» نزلت فی اصحاب القلیب وحکمها عام وقال **مقاتل**: نزلت فی رجل سأل النبی(ص) عن والده وقال انه کان محسناً فی کفره فقال(ص)ـ هوفی النارفولی الرجل و هو یبکی فدعاه فقال (ص) والدک و والدی و والد **ابراهیم** فی النار، فنزلت هذه الایة.

« فلاتهنوا وتدعوا الی السلم » ، یعنی ولاتدعوا، فاکتفی بالاولی **من الاخرة**

اى ـ لا تضعفوا ولا تدعوا الكفار الى الصلح ابتداء ،منع الله المسلمين ان يدعوا الكفار الى الصلح وامرهم بحربهم حتى يسلموا ،السلم والسلام لغتان وقيل ـ السلام من الاسلام كالنبات من الانبات و العطاء من الاعطاء ، « و انتم الاعلون » ، اى ـ انتم الغالبون عليهم . قال **الكلبى** ـ آخر الامر لكم و ان غلبوكم فى بعض الاوقات و قيل ـ كان رسول الله (ص) اتّقى العدو يوم احد فلجاء الى الشعب فنزلت هذه الاية ،« والله معكم »، بالعون والنصرة ، « ولن يَتِرَكم اعمالكم » اى ـ لن ينقصكم شيئاً من ثواب اعمالكم يقال وتره يتره وتراً و ترةً اذا نقص حقه ومنه سمى الوتر لانها نقصت من الشفع ثم حضّ على طلب الاخرة . فقال :

« انما الحيوة الدنيا لعب و لهو » اى باطل و غرور ينقطعان فى اسرع مدة ، « و ان تؤمنوا » ، بالله و رسوله ، « و تتّقوا » ، الشرك و المعاصى ، « يؤتكم اجوركم » ، اى ـ جزآء اعمالكم فى الاخرة ، تم الكلام ، ثم قال : « ولا يسئلكم اموالكم » يعنى لا يسئلكم الله و رسوله اموالكم كلها فى الصدقات انما يسئلكم العشر و ربع العشر فطيبوا بها نفساً والى هذا القول ذهب **ابن عيينة** ، يدل عليه سياق الاية .

« ان يسئلكموها فيحفكم » ، اى يجهدكم و يلحف عليكم بمسئلة جميعها ، « تبخلوا » بها فلا تعطوها ، « ويخرج اضغانكم » ، بغضكم و عداوتكم ، اى ـ يبعث ذلك منكم حقداً يظهر و لا يخفى وقيل ـ يصير سبباً للاضغان لان المؤمنين لم يكن فى قلوبهم اضغان . قال **قتاده** : علم الله عزوجل ان ابن آدم ينقم ممن يريد ماله ونظير هذه الاية قوله : « و لو انا كتبنا عليهم اَن اقتلوا انفسكم »... الاية و الاحفاء و الالحاح و الالحاف واحد و هو المبالغة فى المسئلة و قيل ـ معنى قوله : « لا يسئلكم اموالكم » اى ـ لا يسئلكم اموالكم لنفسه سبحانه وقيل ـ لا يسئلكم اموالكم انما ذلك ماله وهو المنعم باعطائه كقوله : « وآتوهم من مال الله الذى آتيكم » .

قوله : « هاانتم هؤلاء تدعون لتنفقوا فى سبيل الله » يعنى ـ اخراج ما فرض الله عليكم ، « فمنكم من يبخل » معناه ـ كيف يأمركم باخراج جميع اموالكم وقد دعاكم الى انفاق البعض فى سبيل الله فمنكم من يبخل فلا ينفق وقيل ـ « فمنكم من يبخل » ، بما فرض عليه من الزكوة . « و من يبخل فانما يبخل عن نفسه » ، عن بمعنى على

ای - یبخل علی‌نفسه بالجزاء والثواب ، وقیل -انما یبخل عن نفسه یعنی- عن بخل نفسه لانّ نفسه لوکانت جواداً لم یبخل بالنفقه فی‌سبیل‌الله وقیل - یبخل عن داعی نفسه لاعن داعی ربه ، « والله الغنی » ، ای - الغنی عن انفاقکم لا حاجة به الی مالکم ، « و انتم الفقراء » ، الیه والی ماعنده من‌الخیر ، « وان تتولّوا یستبدل قوماً غیرکم » الخطاب **لقریش** ، و البدل **الانصار** هذاکقوله : « فان یکفر بها هؤلاء فقد وکّلنابها قوماً » ...الایة وقیل - الخطاب للعرب والبدل العجم.

روی **ابوهریرة** قال: تلارسول‌الله (ص) هذه‌الایة: « و ان تتولّوا یستبدل قوماً غیرکم ثم لایکونوا امثالکم » . قالوا - یارسول‌الله من هؤلاء الذین ان تولّینا استبدلوا بنا ثم لایکونوا امثالنا فضرب یده علی منکب **سلمان الفارسی** و قال هذا وقومه ، ولوکان الدین معلّقاً **بالثریا** لناله رجال من**فارس**.

قال **الکلبی** : شرط الاستبدال بهم بشرط تولیهم ، ثم لم یتولوا فلم یستبدل بهم .وقیل - تهدّد ثم مدح ، فقال: « ثم لایکونوا امثالکم » . وعن **ابن‌عمر** قال- قال رسول‌الله (ص) : لله عزوجل خیرتان من خلقه فی‌ارضه **قریش** خیرة الله من **العرب** و**فارس** خیرة الله من**العجم** .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « فاعلم انه لااله الا الله » بدان که این کلمهٔ توحید مایهٔ دین است و اسلام را رکن مهین است . حصار امانست و شعار اهل ایمان است ومفتاح جنانست .،بی گفتاراین کلمه نه اسلامست نه سلامست. بی‌پذیرفتن این کلمه ، نه ایمانست نه امانست . تا بزبان نگوئی در دنیا سلامت نیست ، تا بدل نپذیری درعقبی کرامت نیست ، هر که در حمایت این کلمهٔ بزرگوار آمد درسراپردهٔ امان خدای جبار آمد . مردی که هفتاد سال در کفر وشرك بوده ودروهدهٔ ضلالت وغوایت افتاده ودر تعذیب خذلان وهجران مانده ، چون روی بقبول دین اسلام آرد و این کلمات بزبان بگوید و بدل بپذیرد آن شرك و کفروی همه نیست گرداند و در تاوش برق این کلمات در صدر توحید بربساط امن بنشیند . پس آنکس که بیگانه است

ومیخواهد که درسرای آشنائی آید، مفتاح وی این کلمات است وآن آشنا که درحظیرۀ اسلامست وخواهد که از کورۀ صورت در گذرد وبمناهج معانی رسد ابتداء وی گفتار این کلمات است و آنکس که خواهد از حجرۀ رسم و نهاد خود هجرت کند بدرقۀ راه وی حقایق این کلمات است.

معانی اوراق **آدم** و صحف **شیث** و **ابراهیم** و **تورية موسی** و **انجیل عیسی** و **زبورداود** و **فرقان محمد** (ص)، آن جمله درضمن این حروف و کلماتست. **آدم صفی** که بدیع قدرت وصنیع فطرت ونسیج ارادت بود، درنخستین منزل وجود درصدر دولت بر تخت بخت نشست و مسجود مقربان گشت. از بهر آنکه ترنم حال پاك وی درطنین انس این کلمات بود.

ادریس که از وهدۀ ظلمت خاك، بسرای پاك توانست شد، معتصم وی این کلمات بود. **نوح** شکور که درسفینۀ نجات سلامت و کرامت یافت، بعصمت وحشمت این کلمات بود. **خلیل** که آتش گاه دشمن بروی بوستان انس وروضۀ قدس گشت، از روح نسیم وفوح شمیم این کلمات بود. **موسی کلیم** که از زحمت وظلمت مجاورت فرعون برست و راه مکالمت و مناجات حق بروی روشن گشت از تاوش برق این کلمات بود.

مهتر عالم وسید ولدآدم **خاتم پیغامبران** ومقتدای جهانیان، تا بود درمطاف الطاف این کلمات بود ودرنور بهجت این کلمات بود وعزت خطاب این کلمات بود. تا رب‌العزة باوی این بفرمود: «فاعلم انه‌لااله الا الله»، فرمان آمد که یا**محمد** کتاب الهی براست تو، تیغ سیاست بچپ تو، برق کلمۀ توحید شمع راه تو، محو و اثبات بدولت وصولت تو، دولت با کتاب وصولت با تیغ. کتاب ازبهر اثبات وتیغ از بهر محو. یا **محمد** ما حکم چنان کردیم که هر که برتو تمرّد نماید وروح خودرا بروح این کلمۀ:« لااله الا الله» معطر نکند، بریق شعاع تیغ قهر شرع تو دمار از آشیان صورت وی برآرد و هر که درحمایت ولایت قبول این کلمۀ شهادت آید همین تیغ پاسبان حریم وی باشد. اینست که **مصطفی** (ص) فرمود: «امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فاذا قالو ها عصموامنّی دماء هم واموالهم الا

بحقها و حسابهم علی الله عزوجل » گفت: مرا فرموده اند که درصف جهاد با کفار، قتال همی آرم تا آنکه بگویند : لا اله الا الله **محمد** رسول الله . چون صیغت این کلمات برزبان ایشان رفت ارواح و اشباح ایشان و اموال ایشان درحمایت وعصمت این کلمات شد . نتوانیم که بجان ایشان قصد کنیم و نشاید که مال ایشان غصب نمائیم ، مگر بحقی واجب و سببی لازم که شرع آنرا واجب و لازم کرد و حساب ایشان اندرآن جهان باخداوند بود عزوجل وصحت عقیدت ایشان آنجا ظاهر گردد. ای جوانمرد ، نجات از تیغ ظاهر بتیغ ظاهرست ونجات از عقوبت باطن بعقیدت باطن است. چون بزبان ظاهر گفتی- لااله الا الله ، تیغ این سرای از گردنت‌برخاست وچون بدل پذیرفتی- لا اله الا الله ، عقوبت آن سرای از تنت برخاست . زبان مؤمن پاسبان دلست. بذکر تسبیح وتهلیل پاسبانی دل کند. هرگه که دل بصفت اخلاص وپیرایهٔ صدق آراسته بود ، پاسبان برجای خود بود . اما دلی که در او اخلاص و صدق نباشد ، خراب بود ودرخانهٔ خراب پاسبان نشاندن محال بود. چون سلطان اخلاص درصمیم دل موحّد وطن گرفت. همهٔ راهها بقهر عزّ خود فرو بندد . عبرت بدیده فرستد ، تا پرده داری کند . حکمت بگوش فرستد تا جاسوسی کند . شهادت بزبان فرستد تا پاسبانی کند . ولایت جوارح سلطان‌وار فرو گیرد. نسیم رَوح او روح را معطر همی دارد وصولت نقمت او تزویر و سحر شیطانرا معطّل همی دارد . والله ولیّ التوفیق .

«فاعلم انّه لااله الّا الله » کان له (ص) علم الیقین فأمر بعین الیقین و کان له عین‌الیقین فأمر بحق‌الیقین .

مصطفی (ص) راعلم‌الیقین بود ، باین‌خطاب اورا از علم‌الیقین باعین‌الیقین خواندند و آنگه ازعین الیقین او را بحق الیقین بردند ، شعر

مازلت انزل من‌ودادك منزلاً یتحیر الالباب عند نزوله

علم الیقین استدلالی‌است ، عین‌الیقین استدراکی ، حق‌الیقین حقیقی است. علم الیقین مطالعت است ، عین‌الیقین مکاشفت است ، حق‌الیقین مشاهدت است . علم‌الیقین از سماع بود ، عین الیقین از الهام روید ، حق‌الیقین ازعیان خیزد . علم‌الیقین سبب

بشناختن است ، عين‌اليقين از سبب بازرستن است ، حق‌اليقين ازانتظار وتمييز آزاد گشتن است. کسی که خواهد تا از علم‌اليقين بعين‌اليقين رسد او را سه چيز بکار بايد: استعمال علم وتعظيم امرو اتباع سنت. چون خواهد که ازعين‌اليقين بحق‌اليقين رسد ، ترك تدبير بايدولزوم رضا وحرمت درخلوت وخجل ازخدمت. پس چون بحق‌اليقين رسد آنست **که پير طريقت** گفت: باران که بدريا رسيد برسيد. درخود برسيد آنکس که بمولی‌رسيد. اگر کسی گويد**ابراهيم خليل**را گفتندی: اسلم‌جواب‌داد که: اسلمت. **مصطفی** حبيب‌را گفتند : فاعلم،نگفت که: علمت. جواب آنست که**خليل** رونده‌بود در راه « انی ذاهب الی ربی » ، دروادی تفرقت مانده لاجرم جوابش خود بايست داد و**حبيب** ربودهٔ حق بود درنقطهٔ جمع ، نواختهٔ اسری بعبده، حق اورا بخود باز نگذاشت از بهروی جواب داد که- «آمن الرسول» والايمان هوالعلم ، و اخبار الحق سبحانه عنه انه آمن و علم ، اتم من اخباره بنفسه انّی علمت.

قوله : «واستغفر لذنبک» . ای - اذا علمت انک علمت «فاستغفر لذنبک» هذا فان الحق علی جلال قدره لايعلمه غيره يا **محمد** چون در خود بدانی که ما را دانستی ، از اين دانش توبه بيار و استغفاری بکن کـه جلال قدر ما جز جمال عز ما نداند .

ولو جهها من وجهها قمر — ولعينها من عينها کحل
ترا که داند ، ترا تودانی تو — تراندانداکس،توراتودانی‌بس

« والله الغنی و انتم الفقرآء » والله الغنی عن طاعتکم و انتم الفقراء ، الی رحمته ، الله غنی است ، او را بکس نياز نيست . واحد است ، او را شريک و انبار نيست. جبار است ، کس را دروصال او رنگ نيست . مالک‌الملک است ، هرچه کند کس‌را زهرهٔ اعتراض و روی جنگ نيست . اگراعمال صدّيقان زمين وطاعات قدّيسان آسمان جمع کنند درميزان جلال ذوالجلال پر پشه ای نسنجد.

نگر تا باين عمل شوريدهٔ خود ننگری و درين عقل مختصر خود بديدهٔ اعجاب نظر نکنی و او را که جويی بفضل او جويی نه بعقل و عمل خود.

« ولولافضل الله عليکم و رحمته مازکی منکم من‌احد ابداً » ای جوانمرد

عزت صفت اوست وغنی نعت او . علم وفهم و عقل کجا زهرهٔ آن دارد که پیش عزت او باز شود. فضل صفت اوست و عزت صفت او وپیش صفت او که باز شود هم صفت او باز شود. هر که در پناه عقل رفت صفت عزت پیش آمد و اورا نومید باز گردانید و هر که درپناه فضل او رفت بردابرد او با علی علیین رسید.

هر که تکیه براعمال خویش کرد ، او را بخود باز گذاشتند و هر که در فضل و رحمت او آویخت او را بجنات نعیم بر گذاشتند و بمقعد صدق رسانیدند « عند ملیک مقتدر » . قال النبی (ص) : مامنکم من احد ینجیه عمله ، قالوا ولاانت یا رسول‌الله، قال : ولا اناالاّ ان یتغمّدنی‌الله برحمته.

سورة الفتح

مدنیة

۱ - النوبة الاولی

قوله تعالی : - « **بسم‌الله الرحمن الرحیم** » ، بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **انا فتحنا لك** » ، ما بر گزاردیم ترا حکم و بر گشادیم ترا داوری ، « **فتحاً مبینا** (۱)» بر گشادی بی‌شبهت و بر گزاری برخیرت بی تهمت.

« **لیغفرلك الله** » ، تا الله بیامرزد ترا ، « **ما تقدّم من ذنبك** » ، هرچه گذشت از گناه تو ، « **وما تأخر** » ، وهرچه با پس‌ماند[که خواهی کرد] ، « **ویتم نعمته علیك** » ، و تمام کند بر تو نیکوئی خویش که کرد ، « **ویهدیك صراطا مستقیما** (۲)» وراه مینماید ترا براه راست.

« **وینصرك الله نصراً عزیزا** (۳) » ویاری دهد خداوند ترا یاری‌دادنی بزرگ بنیروی.

«**هوالذی انزل السکینة فی‌قلوب المؤمنین**» ، الله آنستکه فرو فرستاد آرام[ایمان] دردلهای گرویدگان ، « **لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم** »، آنرا تا ایمان

انزایند با ایمان خویش که دارند، « **ولله جنود السموات والارض** » خدایر است سپاههای آسمان وزمین، « **وکان الله علیماً حکیما** (۴)»والله دانائی‌است راست کار.

« **لیدخل المؤمنین و المؤمنات** » ، تادرآرد گرویدگان را مردان وزنان « **جنات تجری من تحتها الانهار** » ، دربهشتها که میرود زیردرختان آن جویها ، «**خالدین فیها**» ، جاویدان درآن ، « **ویکفرعنهم سیآتهم** » ، و بسترد از ایشان کرده‌های بد ایشان ، « **وکان ذلك عندالله فوزاً عظیماً** (۵) »،وآن نزدیک الله پیروزیست بزرگوار.

« **و یعذّب المنافقین والمنافقات** » ، وتاعذاب کند دورویان را مردان و زنـان ، « **و المشرکین و المشرکات** » ، « **الظانین بالله ظن السوء** » ، آن بد اندیشان درخدای ، « **علیهم دائرة السّوء** » ، بدنیت ایشان وبد افتادن جهان گرد ایشان بادا « **و غضب الله علیهم** » ، و خشم گرفت الله بر یشان ، «**ولعنهم**» ، و بنفرید ایشانرا ، « **واعدّ لهم جهنم** » ، و ایشانرا دوزخ ساخت ، « **و ساءت مصیراً** (۶) » و بد جایگاهی و شدن گاهی که آنست.

« **ولله جنودالسموات والارض** » ، وخدایراست سپاههاء آسمان وزمین ، « **وکان الله عزیزاً حکیما** (۷) » الله است آن توانای دانا همیشه.

« **انّا ارسلناك** » ، ما فرستادیم ترا ، «**شاهداً**» ، تا گواه باشی [مرا بر کافر و مؤمن]، «**ومبشراً**» ، و بشارت رسانی. « **و نذیراً** (۸) » ، وبیم نمائی.

« **لتؤمنوا بالله و رسوله** » ، تا بگروید شما که مؤمنان اید بالله و فرستادهٔ او ، « **وتعزروه** » ، ویاری دهیداورا ، « **و توقروه** » ، وشکوه دارید اورا و بزرگ ، « **وتسبحوه بکرة واصیلا** (۹)» والله را بستائید وپرستید بامداد وشبانگاه.

« **ان الذین یبـایعونك** » ، ایشانُ کـه بیعت میکنند با تو، « **انّمـا یبایعون الله** » ، بیعت باالله میکنند،« **یدالله فوق ایدیهم** » ، دست الله زبردستهای ایشان، « **فمن نکث** » ، هر که پیمان شکند ، « **فانما ینکث علی نفسه** » ، بدنامی وزیان آن برخویشتن میاورد ، « **و من اوفی** » ، وهرکه بوفا بازآید ، « **بماعاهد علیه الله** » ، بآن پیمان که کرد وعهد که بست با الله،« **فسیؤتیه اجراً عظیماً** (۱۰)» آری باو دهد الله مزد بزرگوار.

« سیقول لك المخلّفون من‌الاعراب» آری میگوید ترا با پس کرد گان خدای از این اعراب بادیه نشین ، **«شغلتنا اموالنا واهلونا»** ، نـاپرداخته داشت ما را مال ما و کسان ما ، **« فاستغفرلنا »** ، آمرزش خواه ما را ازخدای ، **« یقولون بالسنتهم‌ما لیس فی‌قلوبهم»** ، بزبانهای‌خویش چیزی میگویند که دردلهای ایشان نیست ، **« قل فمن یملك لکم من‌الله »** ، گوی ازخدای و کارخدای شما را بدست که چیزیست ، **« ان ارادبکم ضرّاً »** ، اگر بشما گزندی خواهد ، **« او ارادبکم نفعاً »** ، یا بشما سودی خواهد ، **« بل کان الله بما تعملون خبیراً** (١١) **»** ، نه که الله بآنچه شما میکنید دانا وآگاه است.

« بل ظننتم ان‌لن‌ینقلب‌الرسول» ،آری‌چنان‌میپنداشتید که رسول‌بازنگردد، و باپس نیاید ، **« والمؤمنون الی اهلیهم ابداً »** ، و مؤمنان هرگز با خانمان خود نیایند ، **«و زین ذلك فی‌قلوبکم »** ، و آن پنداره در دلهاء شما آراسته‌اند ، **« وظننتم ظن‌السوء »** و پندارهٔ بد پنداشتید ، **« وکنتم قوماً بوراً** (١٢) **»** و شما قومی‌اید بنیست شده .

« ومن‌لم یؤمن‌بالله ورسوله»وهر که‌بنگرود‌بخدای‌ورسول‌او[گرویدنی راست] ،**« فانّا اعتدنا للکافرین سعیرا** (١٣) **»**ما بساختیم ناگرویدگانرا آتش .

« ولِلّه ملك‌السموات والارض» ، الله راست پادشاهی هفت‌آسمان‌وهفت زمین ، **« یغفر لمن یشاء و یعذّب من یشاء »** ، میگیرد اورا که خواهد وآمرزد اورا که خواهد ،**«وکان‌الله غفوراً رحیماً** (١٤) **»** والله آمرزگار است بخشاینده همیشه .

« سیقول المخلّفون » ،آری‌میگویندباپس کرد گان خدای، **«اذاانطلقتم الی مغانم »** آنگه که شما بغنیمتهای خیبر رفتید **« لتأخذوها »** تا آنرا دردست‌آرید، **« ذرونا نتّبعکم »** ، گذارید مارا تا با شما بیائیم**« یریدون ان یبدّلوا کلام‌الله»**، میخواهند که گفت خدای دیگر گون کنند ، **«قل لن تتبعونا »** ، گوی نه که‌شما نیائید باما،**«کذلکم قال‌الله من قبل »**،چنین گفته‌است‌الله باز**« فیقولون‌بل تحسدوننا »**، آری ایشان خواهند گفت که شما می حسد آرید بما ، **« بل کانوا لایفقهون الاّ قلیلا** (١٥) **»** [نه حسد نیست] که ایشان گروهی اند کم دانان.

«قل للمخلّفین من الاعراب» ، گوی باپس برد گانرا از اعراب، **« ستُدعون الی قوم »** ، شما را باجنگ گروهی خواهند خواند ، **« اولی بأس شدید »** گروهی با زور سخت ، **« تقاتلونهم او یسلمون »** تا با ایشان کشتن کنید تا مسلمان شوند، **« فان تطیعوا »** ، اگر آن روز فرمان برید [و جنگ کنید] ، **« یؤتکم الله اجراً حسناً »** ، شما را دهد الله مزدی نیکو ، **« وان تتولّوا »** و اگر آنروز بر گردید ازطاعت ، **« کما تولّیتم من قبل»**، چنانکه پیش باز بر گشتید[از آمدن به حدیبیة] **« یعذبکم عذاباً الیماً (١٦) »** عذاب کند الله شما را عذابی دردنمای ،

« لیس علی الاعمی حرج » ، بر نابینا تنگی نیست [در جهاد نا کردن] ، **« ولا علی الاعرج حرج و لا علی المریض حرج »**، و نه بر لنگ و نه بر بیمار ، **« و من یطع الله و رسوله »** ، و هر که فرمان برد الله را و رسول او را ، **«یدخله جنات تجری من تحتها الانهار »** ، درآرد اورا دربهشتهای زیر درختان آن جویها روان ، **« و من یتولّ »** ،وهر که بر گردد ازفرمان برداری ، **«یعذبه عذاباً الیما (١٧)»** عذاب کند الله او را عذابی دردنمای.

النوبة الثانیة

این **سورة الفتح** باجماع مفسران مدنی است. دوهزار و چهارصد وهشت حرف و پانصد و شصت کلمة و بیست و نه آیت جمله **بمدینه** فروآمد آنکه که از حدیبیّة بازگشته بودند و رسول خدا گفت : انزلت علیّ اللیلة سورة لهی احبّ الیّ مما طلعت علیه الشمس . و روایة **انس بن مالك** قال ـ لما رجعنا **من الحدیبیة** و قد حیل بیننا وبین نسکنا فنحن بین الحزن والکابة انزل الله ، « انا فتحنا لك فتحاً مبینا » فقال النبی (ص) : لقد انزل علیّ آیة هی احب الیّ من الدنیا کلها ، و درخبر است که هر که این سورة برخواند شب اول از ماه رمضان در نماز تطوّع ، رب العالمین تا دیگر سال او را در حفظ و رعایت خویش دارد و از آفات و مکاره نگه داردواین سورة از آن سورتهاست که درآن ناسخ است و منسوخ نیست و ناسخ در این سورة یک آیت است : « لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخّر » نسخ قوله : «ما ادری ما یفعل بی »

قوله : انّا فتحنا لک فتحاً مبینا » ، خلافست میان علماء که این کدام فتح است.

قتاده گفت : فتح **مکه** است ، **مجاهد** گفت : **فتح خیبر** است و جمهور مفسران بر آنند که این **صلح حدیبیه** است. معنی الفتح فتح المنغلق والصلح مع المشرکین بالحدیبیة کان متعذراً حتی فتحه الله عزوجل. کاری دشوار بود منغلق پیمان بستن و صلح کردن با مشرکان روز حدیبیه تا رب‌العزه بفضل خود آن کار فروبسته بر گشاد و آن دشخواری آسان کرد و آنرا فتح نام کردند.

مصطفی (ص) را پرسیدند آن‌روز که : افتح هذا فقال ـ عظیم. گفتند ـ یارسول‌الله این فتحی است ، گفت ـ فتحی عظیم ، آنرا عظیم گفت که در آنروز آیت مغفرت آمد از گناهان گذشته و آینده و مؤمنان‌را وعدهٔ نصرت و ظفر دادند وغنائم **خیبر** درآن پیوست وغلبهٔ **روم** بر **پارس** که پیغامبر خدای آنرا وعده داده بود درآن درست شد و صدق وی ظاهر گشت و مؤمنان بدان شاد شدند.

قال **الزهری** : لم یکن فی‌الاسلام فتح اعظم من **صلح‌الحدیبیه** و ذلک انّ‌المشرکین اختلفوا بالمسلمین فسمعوا کلامهم فتمکن الاسلام فی قلوبهم واسلم فی‌ثلث سنین خلق کثیر وکثر بهم سوادالاسلام.

روی **اسرائیل** عن **ابی‌اسحق** عن **البرآء** قال تعدّون انتم الفتح فتح **مکة** فتحاً و نحن نعدالفتح بیعةالرضوان کنا مع‌النبی (ص) اربع عشرة مأة ، **والحدیبیة** بئر فنزحنا ها فلم نترك فیها قطرة فبلغ ذلک النبی فجلس علی شفیرها ، ثم دعا باناء من ماء فتوضأ ثم مضمض و دعا ثم صبه فیها فجاء بالمآء حتی عمهم و قیل ـ سمی یوم‌الحدیبیة فتحاً لانه کان سبب فتح **مکة** والمعنی دنا فتحه‌وکان یوم‌الحدیبیة فی‌سنة ستّ من‌الهجرة . **مجمع‌بن جاریة** الانصاری روایت کند که روز حدیبیه من حاضر بودم چون آن قصه برفت وآن صلح افتاد و رسول خدا و یاران می‌باز گشتندمردم‌را دیدم که برآن مرکبها می‌شتافتند و بنزدیك رسول خدا میشدند ، یکی آواز داد که این شتافتن مردمان فرا نزدیك رسول چیست؟ جواب دادند که وحی آمده ازآسمان میشتابند تا آنرا بشنوند و بدانند گفتا ـ چون مردم فراهم آمدند ، رسول خدا آغاز

کرد و برخواند: «انا فتحنا لک فتحاً مبیناً» **عمر خطاب** گفت: یا رسول‌الله اوفتح هو قال - نعم والذی نفسی بیدوانه لفتح قوله: - «انا فتحنا لک فتحاً مبینا»، ای - قضینا لک قضآءً بیناً غیر مختلف و لاذا شبهة لکن علی خیرة والفتاح عندالعرب هوالقاضی و منه قوله عزوجل یمدح نفسه: «و هوالفتاح العلیم»، و منه قوله: - «ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق» والمعنی قضینا لک بهذة المهادنة قضآءً مبینا. قال **مقاتل**: یسرنا لک یسراً مبیناً بغیرقتال «لیغفر لک‌الله»، قیل - هذه‌اللام‌لیست بلام کی‌ولکنها لام‌عدة لیست من‌الکلام‌الاول کقوله عزوجل: «ولله ما فی‌السموات وما فی‌الارض - لیجزی‌الذین‌اساؤا بما عملوا» فهو کلام‌عدة مستأنف تأویله؛ فتح‌لک فتحاً و هو یغفر لک‌ماتقدم من ذنبک و ما تأخر. و قیل - اللام لام کی و معناه - انا فتحنا لک فتحاً مبینا لکی یجتمع لک من المغفرة تمام النعمة فی الفتح. و قیل هو مردود الی قوله: «و استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات - لیغفرلک‌الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر - و لیدخل المؤمنین والمؤمنات جنات»، قوله: «ما تقدم من ذنبک»، یعنی فی الجاهلیة قبل الرسالة، «و ما تأخر» من ذنبک الی وقت نزول هذه‌السورة، و قیل - «ما تأخر» مما یکون و هذا علی طریقة من یجوّز - ارتکاب الصغائر علی‌الانبیاء و قال **سفیان‌الثوری**: «ما تقدم»، ما عملت فی‌الجاهلیة«وماتأخر» کلّ شیئ لم تعمله ویذکر مثل ذلک علی‌طریق‌التأکید کما یقال - اعطی من رآه ومن لم یره وضرب من لقیه ومن لم یلقه و قال **عطاءالله‌الخراسانی** «ماتقدم من‌ذنبک»، یعنی - ذنب ابویک **آدم وحوا** ببرکتک «وما تأخر» ذنوب امتک‌بدعوتک، «ویتم نعمته‌علیک» تمام‌النعمة هاهنا النبوة وثوابهانظیره فی **سورة یوسف** «کما اتمها علی‌ابویک من‌قبل». وقیل - «یتم نعمته علیک»، باعلاء دینک و فتح‌البلاد علی یدک، «و یهدیک صراطاً مستقیماً» ای - یثبتک علیه و قیل - «و یهدیک»، ای - یهدی بک.

«وینصرک الله نصراً عزیزاً»، ذاعزلاذل بعده. و قیل - «عزیزاً»، ای - معزاً وقیل - ممتنعاً علی غیرک مثله.

«هوالذی انزل السکینة»، هذه السکینة طمأنینة الایمان فی قلب‌المؤمن

التی بها یحمل القضایا و یقوی بالبلایا و هو قوله عزّوجل - « وتطمئن قلوبهم بذکر الله، الا بذکر الله تطمئن القلوب » و هوالذی لایهیجه شیئٌ ولایرده مانع و هو فی قوله: « یا ایتها النفس المطمئنه » ، والایة نزلت فی **ابی بکرالصدیق** ثم فی مآثر اصحابه. وقیل -« السکینة » الصبر علی امرالله والثقة بوعدالله والتعظیم لامر الله. «لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم » **قال ابن عباس** : بعث الله نبیه علیه‌السلام بشهادة ان لااله الاالله فلما صدّقوه زادهم الصلوة ثم الزکوة ثم الصیام ثم‌الحج ثم الجهاد حتی اکمل دینهم لهم فکلّما امروا بشیئٍ فصدقوه، ازدادوا تصدیقا الی تصدیقهم و یقیناً مع یقینهم. «ولله جنودالسموات والارض» . . . الایة. جنودالسموات الملائکة وجنودالارض الانس والجن وقیل- کل مافی‌السموات والارض بمنزلة الجندله لوشاء لاانتصر به کمایُنتصر بالجند وتأویل الایة: لم‌یکن صدّ المشرکین رسول‌الله (ص) عن قلة جنودالله ولاعن وهن نصره لکن علی‌علم‌الله عزوجل واختیار قوله: « لیدخل المؤمنین والمؤمنات جنات» کان رسول‌الله(ص) قیل له : «قل ما کنت بدعاً من الرسل ومآادری مایفعل بی ولابکم» فکان رسول‌الله والمؤمنون فی‌علم‌الغیب شرّعاً فلما نزلت علیه «لیغفرلک‌الله» « ویتم نعمته علیک» وقال رسول‌الله(ص) انزلت علیّ سورة هی‌احب الیّ من الدنیا و مافیها قالواله - هنیأ لک یا رسول‌الله بین‌الله لک امرک فمالنا فنزلت :

« لیدخل المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتهاالانهار خالدین فیها » ،

هذا فی ازاء قوله : « و یتم نعمته علیک » ، و « یکفر عنهم سیّآتهم » هذا بازاء قوله : « لیغفرلک‌الله » التکفیر التغطیة و هو بمعنی المغفرة ای - «یکفرعنهم سیّآتهم» قبل ان یدخلهم الجنة لیدخلوها معرین من‌الاثام ، « وکان ذلک عندالله » ، ای - فی‌الدارالاخرة و فی‌حکم‌الله ، «فوزاً عظیماً» لمانزلت هذه الایات قال‌المنافقون‌من‌اهل **المدینة** والمشرکون من‌اهل **مکة** - قداعلم مایفعل به و باصحابه فما عسی یفعل بنا فنزلت :

« ویعذب المنافقین والمنافقات و المشرکین والمشرکات الظّانّین بالله ظن السوء » ان لن‌ینصر **محمداً** والمؤمنین ، وقیل-ظنهم ان‌لن ینقلب‌الرسول‌والمؤمنون

الی اهلیهم ابداً و قیل ـ ظنهم ان لله شریکا و ان لن یبعث الله احداً . قوله : « علیهم دائرة السوء » ، ای ـ یدور علیهم ویعود الیهم ضرر ما دبّروا ویقع الفساد و الهلاك بهم ، هذا کقوله : « ویتربص بکم الدوائر » ، والدوائر ما یدور بالرجل من حوادث الدهر و نکباته ، « و غضب الله علیهم و لعنهم » ابعد هم من رحمته ، « و اعدّلهم جهنم » هیّاها لهم ، « و سائت مصیراً » .

« ولله جنود السموات و الارض » ، فیدفع کید من عادی نبیّه والمؤمنین بماشاء منها . هوالذی جنّد البعوض علی **نمرود** والهدهد علی **بلقیس**، « و کان الله عزیزاً »، فی امره ، « حکیماً » فی فعله . روی انّ **عبدالله بن ابیّ بن سلول** قال هب **محمداً** هزم الیهود و غلبهم فکیف استطاعته **بفارس والروم** ، فانزل الله تعالی: « ولله جنود السموات والارض» اکثر عدداً من **فارس والروم** ، « و کان الله عزیزاً » ، منیعاً فی سلطانه ، « حکیماً » ، فی تدبیره و صنعه .

« انّا ارسلناك شاهداً » ، علی امّتک یوم القیمة شاهداً لهم بعملهم و قیل شاهداللانبیاء بالتبلیغ ، « و مبشراً » ، للمؤمنین ، « ونذیرا » للکافرین . « مبشراً » ، لمن اطاع . « نذیراً » لمن عصی. ثم رجع الی خطاب المؤمنین فقال :

« لتؤمنوا بالله و رسوله و تعزروه » ای ـ تطیعوه و تنصروه و تقاتلوا معه بالسیف. العزر والتعزیر النصر مرةً بعد اخری ، « و توقروه » ای تعظموه وتفخموه وتدعوه باسم الرسول و باسم النبی وهاهنا وقف تام ثم تبتدء فتقول : « وتسبّحوه » ، هذه الهاء واحدة راجعة الی الله سبحانه فی هذه الآیة ای ـ تسبّحوا الله وتصلّوا له «بکرة واصیلاً» بالغداة والعشی. قرأ **ابن کثیر وابو عمرو** ـ لیؤمنوا ویعزروه ویوقروه ویسبحوه بالیاء فیهن لقوله : فی قلوب المؤمنین .

« الذین یبایعونک » ، بالحدیبیة ، « انما یبایعون الله » لانهم باعوا انفسهم من الله بالجنة کقوله : « اشتری من المؤمنین انفسهم » . روی عن **یزید بن ابی عبید** قال : قلت **لسلمة بن الاکوع** علی ای شئ بایعتم رسول الله **یوم الحدیبیة** . قال ـ علی الموت . و روی عن **معقل بن یسار** قال : لقدرأیتنی یوم الشجرة والنبی (ص) یبایع الناس و انا رافع غصناً من اغصانها عن رأسه ونحن اربع عشرة مائةً قال ـ لم نبایعه

علی‌الموت ولکن بایعناه علی‌ان لانفرّ. قال **ابوعیسی** - معنی الحدیثین صحیح فبایعه جماعة علی‌الموت ای- لا نزال نقاتل بین‌یدیک مالم نقتل، وبایعه آخرون و قالوا- لانفرّ فقال لهم النّبی (ص) - انتم الیوم خیر اهل الارض. **قوله: «یدالله فوق‌ایدیهم»**، قال ابن عباس: «یدالله» بالوفاء لما وعدهم من الخیر، «فوق ایدیهم»، بالوفاء. وقال **السدی**: کانوا یأخذون بید رسول‌الله (ص) ویبایعونه و «یدالله فوق‌ایدیهم»، عندالمبایعة. وقیل - عقدالله فی‌هذه البیعة فوق عقدهم، «فمن نکث»، ای‌نقض‌ولم یف‌به «فانماینکث علی‌نفسه»، ای علیها وبال ذلک، «ومن اوفی‌بماعاهد علیه‌الله»، اتی به وافیاً غیر منتقض «فسنؤتیه»، وقرأ اهل‌العراق «فسیؤتیه» بالیاء، «اجراً عظیماً» جزیلاً وهوالجنة ونعیمها.

«سیقول لک المخلّفون من‌الاعراب»، **ابن‌عباس** گفت-آیت درشأن قومی منافقان فرو آمد ازقبایل **عرب:جهینه ومزینه** و **نخع** و **اسلم وغفار**،قومی‌در **مدینة** مسکن داشتند وقومی درنواحی **مدینه**. **رسول خدا** (ص) شش‌سال ازهجرت گذشته او را آرزوی عمرة خاست و طواف **کعبه** وزیارت خانه، کس فرستاد باین‌قبایل **عرب** و ایشانرا بخواند تاچون روند جمعی بسیار باشند نباید که **قریش** ایشانرا از خانه منع کنند و پیش ایشان بحرب باز آیند، ازاین جهت ایشانرا میخواند وجمع‌میکرد. قومی که مخلصان بودند و اهل بصیرت اجابت کردند وبیامدند و قومی که منافقان بودند باز نشستند وتخلّف کردند و عذردروغ آوردند که: «شغلتنا اموالنا واهلونا» رب‌العالمین ایشانرا مخلف خواند، یعنی که ایشان‌با پس کرده اند از صحبت رسول، همانست که جای دیگر فرمود: «کره الله انبعاثهم فثبّطهم و قیل اقعدوا»، و قال تعالی: «رضیتم بالقعود اول مرة فاقعدوا»، گفتند- ما را اهل و عیالست وجز ما ایشانرا قیّم نیست و خرمابنان داریم درین نخلستان و آنرا تیمار برنیست، اکنون ما را آمرزش خواه ازخدای باین تخلف که ازما آمد. وکان رسول‌الله(ص) اذاقبل عذرانسان استغفرله واین‌سخن آنگه گفتند که رسول بازآمد از **حدیبیه** وایشانراعتاب کرد بآن تخلف که کردند. رب‌العالمین ایشانرا درآنچه گفتند دروغ زن کرد گفت- «یقولون بالسنتهم مالیس فی‌قلوبهم» من امرالاستغفار فانهم لایبالون استغفر لهم

النبی اولا یستغفرلهم. آنچ بزبان میگویند که ازبهرما آمرزش خواه دردلشان‌نیست که ایشان در بند آن نه اند که رسول از بهر ایشان آمرزش خواهد یا نخواهد. و گفته اند ـ معنی‌آنست که در دلشان جز زانست که بزبان گویند زیرا که عذرایشان نه شغل اهل وعیالست بلکه خبث نیت ایشانست ونفاق که در دل دارند ،

«قل فمن یملک لکم من‌الله شیئاً ان ارادبکم ضراً اوارادبکم نفعاً» **قرأحمزة و الکسائی** ضُرّاً بضم الضاد والاخرون بفتحها.

ایشان ظن بردند که آن تخلف که نمودند وقت را سبب نفع ایشانست در نفس و مال و سبب دفع مضرت از ایشان. رب‌العالمین خبرداد که اگر از آن نفع وضر چیزی در راه شماست و بتقدیر وارادت ماست هیچ کس نتواند که آن دفع کند. آنگه فرمود : « بل کان‌الله بما تعملون خبیرا » نه چنانست که شما میگوئید و عذر کژ میارید که الله تعالی خود داناست و آگاه از عمل شما ونیت شما.

« بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول و المؤمنون الی‌اهلیهم ابداً» ، ای ـ ظننتم ان العدو یستأصلهم فلا یرجعون ، « وزُیِّن ذلک فی‌قلوبکم » ، ای زین الشیطان‌ذلک فی‌قلوبکم ، و «ظننتم ظن السوء » ، من علوّ الکفار وانتشار الفساد و ذالک انّهم‌قالوا‌ـ ان **محمداً** واصحابه اکلة رأس فلایرجعون فاین‌تذهبون، انتظروا مایکون من‌امر هم، « و کنتم قوماً بوراً» هالکین فاسدین لاتصلحون لخیر. یقال للواحد والجمع والذکر والانثی‌ـبور. بارالشی؛ هلک وفسدوبارت‌الارض ؛لم‌تثمرولم‌تنبت. میگویدبازماندن شما از**حدیبیه** نه آنرا بود که گفتید بل که شما پنداشتید که ـ مشرکان **قریش** رسولرا ومؤمنان را از خان ومان و دیار خویش مستأصل خواهند کرد ، یا بکشند ایشانرا یا بگریزند ودر عالم پراکنده شوند ، واین ظن بد که بایشان‌بردید نمودهٔ شیطانست که برشما آراست ودردل شما افکند. و گفته اند ـ ظن بد ایشان آن‌بود که‌ـبایگدیگر میگفتند که ـهیچ مروید با ایشان وخویشتن را عشوه مدهید ومپندارید که از ایشان یکی باز خواهد گشت که اهل **مکه** ایشانرا هلاك کنند ونیست آرند.

رب‌العالمین فرمود : « و کنتم قوماً بوراً ». شما اید که هلاك کنند شما را ونیست آرند ، « ومن‌لم یؤمن بالله و رسوله فانّا اعتدنا للکافرین‌سعیراً » نارا مسعورة ملهبة .

« ولله ملک‌السموات والارض یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاءو کان‌الله غفوراً رحیماً ».

« سیقول‌المخلّفون » ، عن‌**الحدیبیة** ، « اذاانطلقتم » ، ایهاالمؤمنون ، «الی مغانم » ، **خیبر** ، « لتأخذوها ذرونا نتّبعکم» ، الی **خیبر** نشهدمعکم قتال اهلهاوذلک انهم لما انصرفوا من **الحدیبیة** وعدهم‌الله فتح **خیبر** و جعل غنائمها لمن شهد- **الحدیبیة** خاصة عوضاً من غنائم اهل **مکة** اذ انصرفوا منهم علی صلح و لم‌یصیبوا شیئاً منهم،قال‌الله عزوجل : «یریدون ان یبدّلوا کلام‌الله » ، قرأ **حمزة والکسائی** : کلم‌الله بغیر الف جمع کلمة معناه یریدون ان یغیروا وعدالله تعالی لاهل**الحدیبیة** بغنیمة **خیبر** خاصة ، « قل لن‌تتبعونا » ،، تأویله: لن تستطیعوا ان تتبعونا ،«کذلکم قال‌الله من قبل » ، ای ـ من قبل مرجعنا الیکم ان غنیمة **خیبر** لمن شهد**الحدیبیة** لیس لغیرهم فیها نصیب ، « فسیقولون بل تحسدوننا » ، ای ـ لم یأمرکم‌الله به بل تحسدوننا ان نشارککم فی‌الغنیمة ، « بل کانوا لایفقهون الا قلیلا» ، ای ـ لایعلمون عن‌الله مالهم و علیهم من‌الدّین الا قلیلاً منهم وهو من‌صدّق‌الله والرسول وقیل ـلا یفقهون من کلام‌الله الا شیئاً قلیلاً .

بیان این قصه آنست که: **رسول خدا** درماه ذی‌الحجه از**حدیبیه** باز گشت و در**مدینه** همی بود تا ماه محرم درآمد قصد **خیبر** کرد وجمله یاران **مهاجروانصار** که در **حدیبیه** با وی بودند باوی **بخیبر** رفتند ، چون دیدهٔ ایشان برحصار **خیبر** افتاد ، رسول ـ خدا گفت ـ خربت **خیبر** ، انا اذا نزلنا بساحة قوم، «فساء صباح المنذرین» بسمع منافقان رسید که در **خیبر** غنائم فراوان است و رسول خدا بفرمان و وحی‌الله آن جمله قسمت میکند برایشان که در حدیبیه با وی بودند ، بعوض آنکه از آنجا بصلح باز گشتند وهیچ غنیمت نیافتند و دیگرانرا با ایشان در آن مشارکت نیست. منافقان چون این بشنیدند گفتند : « ذرونا نتّبعکم» ،گذارید ما را تا با شما بیاییم بقتال **خیبر** و مقصود ایشان نصیب غنیمت بود ، رب‌العالمین فرمود : « یریدون ان یبدّلوا کلام‌الله » ، کلام اینجا فرمان‌الله است که جز اهل **حدیبیه** به‌خیبر نروند و غنیمت **خیبر** جز بایشان ندهند، منافقان خواستند که این حکم را تغییر کنند ،

رب‌العالمین فرمود : یا **محمد** « قل لن تتّبعونا » ایشانرا گوی شما نتوانید که کلام خدایرا ووعدهٔ خدایرا دیگرگون کنید واین حکم بگردانید، منافقان گفتند: «بل تحسدوننا» فرمان خدای نه‌چنین است که شما این بحسد میگوئید تاغنیمت همه شمارا باشدومارا در آن نصیب نبود و **خیبر** ناحیتی بود در آن حصارهـای بسیار و مال و غنیمت فراوان ، مسلمانان از آن حصارها یکان‌یکان می‌ستدند ومال همی برداشتند و **صفیه** دختر **حیی اخطب** و دو دختر ویرا اسیر گرفتند و در بعضی آن حصارهـا **بلال** مؤذّن ایشانرا نزدیک رسول آورد ، در راهی که کشتگان خود را دیدند افتاده ، یکی از ایشان فریاد برآورد و برروی تپانچه زد و برسرخاك همی کرد. رسول‌خدا **بلال** را گفت ؛ ای بی‌حاصل، رحمت نکردی برین ضعیفان که ایشانرا بدین راه‌آوردی که قرابت خویش‌را کشته دیدند وتقدیرالله‌چنان بود که آن **صفیه** دختر**حیی‌اخطب** جفت رسول خدای گشت وروزی ببر روی وی‌نشان زخم دید، پرسید ازوی که ـ این چیست؟ **صفیه** گفت ـ وقتی بخواب دیدم که ماه آسمان درکنار من افتاد ، این‌خواب با شوی خویش **کنانة‌بن‌الربیع** بگفتم کنانة گفت: ترا همی باید که ملك حجازپادشاه **عرب و عجم ـ محمد** شوی تو باشد وبرروی من تپانچه زد ، این نشان ازآنست. پس رسول قصد حصار **سعد معاذ** کرد حصاری عظیم که در همهٔ عرب حصاری از آن حصین‌تر نبود ، مردمان از آن حصارهای دیگر آنجا میشدند و مال فراوان آنجا همی بردند و مبارزان و جنگیان آنجا بسیار بودند ، هردمشبانه روز رسول بر در آن حصار بنشست ، روزی جهودی از حصار بیرون آمد و مبارزت خواست ، **رسول خدا محمدبن مسلمه** پیش وی فرستاد بجنگ و گفت : اللهم‌انصره. ایشان روی بهم آوردند ، درختی بود میان ایشان ، هریکی ازایشان بآن درخت پناه‌همی برد ، آن جهود حمله آورد ، **محمدبن مسلمه** آن زخم وی بدرخت ردکرد،آنگه باجهود گشت وبرو ضربتی زد که یك نیمهٔ سرش باروی بدونیم کرد ، پس برادر آن جهود بیرون آمد ومبارزت خواست ، **زبیرعوام** پیش وی باز شد. مادر وی **صفیة** گفت ـ یارسول‌الله پسرم را بکشد رسول گفت نه که پسرت اورا کشد ، **زبیر**ضربتی زدکه کتف وی با یک نیمهٔ پهلو بیرون انداخت ، پس رسول علم **بوبکر** داد ،

آن روز و جهد كرد و حصار گشاده نيامد، ديگر روز **بعمر** داد هم گشاده نيامد رسول گفت: والله لاعطينّ الراية غداً رجلاً يحبه‌الله و رسوله. پس ديگر روز **علي** را بخواند و علم بوى داد، **علي** رفت و علم بر در حصار **خيبر** بزد، جهودى بر بام حصار آمد گفت: من انت؟ تو كيستى؟ گفت: من **علي**‌ام. جهود گفت عالى شد اين كار بحق **موسى** و **تورية**، پس **علي** بتأييد الهى و قوت ربانى در حصار بدست گرفت و از بوم حصار بر كند و بينداخت چنانكه زلزله در حصار **خيبر** افتاد، **بورافع** گويد مولى رسول كه: با من هفت تن ديگر ازمبارزان عرب بودندخواستيم كه در از يكجانب بديگر جانب گردانيم نتوانستيم، گويند كه حلقهٔ آن چهارصد من بود و بعداز آن **علي** رفت تا آن حلقه بر گيرد و نتوانست از آن كه آنكه كه مى‌بر كند **جبرئيل** باوى بود بمعاونت، پس **علي** گفت: ما قلعتها بقوة جسمانية انما قلعتها بقوة ربانيه، پس آن اموال و غنائم كه از حصارهاى **خيبر** يافتند باهل **حديبية** قسمت كردند.

قال **الزهرى**: ان غنائم **خيبر** كانت بين اهل **الحديبية** من حضر منهم **خيبر** ومن غاب «قل للمخلفين من الاعراب» هم المخلفون عن **الحديبية**، «ستدعون»، يعنى يدعوكم النبى (ص) «الى قوم» يعنى ـ الى قتال قوم «اولى بأس شديد» هم هوازن و غطفان و قيل ـ هم الروم غزاهم رسول‌الله (ص) فى تبوك وقيل ـ يدعوهم **ابوبكر** الى **بنى حنيفة** مع **مسيلمة الكذاب** وقيل ـ يدعوهم **عمر** الى **فارس** و قيل ـ المخلفون عن **تبوك** و كانوا ثلثة اصناف: صنف كفروا ونزل فيهم: «سنعذبهم مرتين ثم يردون الى عذاب عظيم» وصنف اسلموا و هم الذين اعترفوا بذنوبهم و صنف هم «آخرون مرجون لامرالله» وهم المعنيّون بهذه الاية: «تقاتلونهم او يسلمون»، يعنى ـ اوهم يسلمون و قيل ـ معناه الى ان يسلموا فلما حذف ان رفع الفعل، «فان تطيعوا يؤتكم‌الله اجراً حسناً» فى الدنيا الغنيمة وفى الاخرة الجنة و قيل ـ الغنيمة فحسب فى قول من حمل هم على المنافقين وجعل الداعى غير النبى (ص) لانهم اذا اظهروا الايمان لزم ـ الخلفاء والمؤمنين اجرائهم مجرى المخلصين، «و ان تتولوا كما توليتم من قبل» عن غزوة الحديبية، «يعذبكم عذاباً «اليماً» فى الآخرة. فلما نزلت هذه الاية قال اهل الزمانة و كيف بنايا رسول‌الله فانزل‌الله تعالى:

«ليس على الاعمى حرج» ، اى ليس عليه اثم فى التخلف عن الجهاد لانه كالطائر المقصوص الجناح لا يمتنع على من قصده ، « و لا على الاعرج » ، من العلة اللازمة احدى الرجلين او كلتيهما ، «حرج ولا على المريض» الذى لاقوة به، «حرج». و تم الكلام ثم قال : « و من يطع الله و رسوله » ، فيما يأمره و ينهاه ، « يدخله جنّات تجرى من تحتها الانهار و من يتولّ » ، اى ـ يعرض عن الطاعة ، « يعذبه عذاباً اليماً» وقرأ اهل **المدينة والشام** ـ ندخله ونعذّبه بالنون فيهما وقرأ الآخرون بالياء لقوله :ـ «و من يطع الله» .

النوبة الثالثة

بدانكه صعب ترين احوال بندگان چهار حالت است :

يكى سكرات مرگ وجان كندن. ديگر درچهار ديوار لحد جواب منكر ونكير بصواب دادن . سديگر برستاخيز از خاك حسرت برخاستن . چهارم برسر دوزخ پل صراط باز گذاشتن.

بندهٔ مؤمن در حال نزع بگويد ـ بسم الله ، سكرات مرگ بر وآسان شود . در ظلمت لحد بگويد ، خاك برو روضهٔ رضوان شود . در قيامت و رستاخيز بگويد ، رويش چون ماه دوهفته تابان شود. قدم بر پل صراط نهد بگويد : بسم الله ، آتش دوزخ از وى گريزان شود .

قال النّبى (ص) : ان فى الجنة جبلاً اسمه جبل السرور و فيه مدينةٌ اسمها مدينة الرحمة و فيها قصر اسمه قصر السلامة وفيه بيت اسمه بيت الجلال خلق الله تعالى لهذا البيت مائة الف باب من الدر و الياقوت مابين كل باب مسيرة خمس مائة عام لا يفتح بابها الا بقول بسم الله الرحمن الرحيم . مهتر عالم و سيد ولد آدم (ص) فرمود: جبار قديم صانع حكيم جل جلاله و عظم شأنه درجنات عدن كوهى آفريده در نهايت لطافت وغايت ظرافت نام آن كوه جبل السرور است يعنى كوه شادى كه هر كه گام برو نهد برسرير سرور نشيند ، همه شادى و طرب بيند درآن كوه .

شارستانى است بنهايت جمال وغايت كمال ، نام آن شارستان مدينة الرحمة ،

هر که بوی رسید از زحمت رست و برحمت پیوست و اندرآن شارستان کوشکی است آراسته و پیراسته، نام وی قصرالسلامة است، هر که درآن کوشک شد، آفتاب سلامت بروتافت و بمنزل امن و کرامت شتافت و اندر آن کوشک خانه ایست، رب‌العزة آنرا بیت‌الجلال نام نهاده، بدایع قدرت و صنایع فطرت درشکل وی بنموده، صدهزار در از درّ و یاقوت بروی نهاده، ازدری تا دری پانصد ساله راه و آن درها را بند کرده و گفتار «بسم‌الله الرحمن‌الرحیم» کلید آن‌درها ساخته، چون بندهٔ مؤمن این نام باخلاص و صدق برزبان براند، درها گشاده شود و ازحضرت عزت ندا آید که مُلک این خانه وولایت این شارستان بتو سپردیم و عزابدی و جلال سرمدی شعار روزگار توکردیم، ای جوانمرد چون این نام ترا در پذیرفت ازعالم میندیش واز افلاس باك مدار.

او که مهتر عالم بود و سید ولد آدم (ص)، چون عز درویشی در بازار افلاس بدید، جامهٔ درویشی در پوشید و از روی تواضع بردرگاه عزت، نیاز خود عرضه کرد: احینی‌مسکیناًو امتنی‌مسکیناً واحشرنی فی‌زمرة‌المساکین، تالاجرم‌ازحضرت عزت او را خطاب‌آمد که، اکنون خویشتن‌را بچشم حقارت مینگری و نام خود را مسکین می نهی، ما بنام تو وجمال وکمال تو آسمان وزمین بیاراستیم و درِ خزائن غیب بر تو گشادیم که:

«انا فتحنا لك فتحاً مبیناً» چند سورة است در قرآن که مفتتح آن، اِنّا است: «اِنّا انزلناه»، «انّا ارسلنا»، «انّا اعطیناك» «انّا فتحنالك».

آن مهجور درگاه عزازیل گفت: انا خیر. دمار ازاو برآوردیم وهفتصد هزار ساله طاعت وخدمت او بباد بی‌نیازی‌بردادیم و داغ خذلان و هجران برجگر او نهادیم. فرعون بی‌عون گفت: الیس لی ملك مصر؟» او را از نعمت و ملکت و شوکت فردکردیم و بآب بکشتیم. قارون گفت: «علی علم عندی»، بتیغ قهر سرش برگرفتیم و نگونسار بزمین فرو بردیم.

فرشتگان گفتند: «و نحن نسبح» هزاران ازایشان بآتش جلال بسوختیم تا جهانیان بدانندکه جزما کس را نرسدکه گوید که ـمن، یا ما. زیرا که‌خداوند

مائیم خداوندی را سزا و بخدا کاری دانا ، در ذات یکتا ، و در صفات بی‌همتا . با عزت و با کبریا ، با عظمت و با بها . الکبریاء ردآئی والعظمة ازاری فمن نازعنی واحداً منهما ادخلته النار .

قوله : « لیغفر لک‌الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر » ، یا **محمد** ما بحرمت وحشمت تو گناه **آدم** و **حوا** آمرزیدیم . بدعوت و شفاعت تو گناهان امت آمرزیدیم ، عاصیان امت در پناه تواند ، همهٔ عالم طفیل جاه تواند . آفتاب دولت توبر انبیا تافت ، تا هر کس ازشعاع توبهر(۱) یافت . تکریم **آدم** بجاه تو بود ، رفعت **ادریس** بسبب تو بود ، شرف **نوح** بطفیل تو بود ، خلت **خلیل** بنسب تو بود ، عز **موسی** بشوق تو بود ، عیش **عیسی** در عشق تو بود .

فرمان آمد که ای ساکنان عالم قدس و ای مسبّحان درگاه جبروت همه داغ مهراین مهتر بر دل نهید ، آتش شوق اودرجان زنید ودر راه انتظار اوبنشینید تا آخردور که ما اورا بفیض‌جود دروجود آریم وسراپردهٔ نبوت اوازقاف تا قاف باز کنیم وبر تخت بخت درصدر رسالت بنشانیم تا هر که‌برو بر گذرد ، خلعتی و کرامتی یابد وبهر که نظر کند رفعتی و عزتی بیند . مردی که با وی در سفرغار بود صدیق اکبرشود . مردی که ازبهروی تیغی بر کشد فاروق انورشود . مردی که لشکراورا جهازی سازد ، ذوالنورین ازهر شود . مردیکه علم اوبرداردو در پیش اوتیغ زند ، عالم اورا مسخر شود ، حبشئی که او را مؤذنی کند از دهر مخیر شود . رومی که بدرگاه او آید ، در عالم مشهر شود . سنگی که برو پای نهد ، در و گوهر شود . خاکی که برو گذرد مشک و عنبرشود . هر که‌بوی ایمان آرد ، نیک اختر شود . هر که‌دوست اوبود ازعیب مطهر شود . هر که ازامت اوبود گناهش مکفر شود ، دلش منور وجانش معطرشود ، و از رحمت نصیب اوموفر شود ، شربت او ازحوض کوثرشود ، جای او بهشت معنبر شود ، خلعت او دیدار خدای اکبر شود .

قوله : ـ « هوالذی انزل‌السکینة فی قلوب‌المؤمنین » سکینه آرامی است که حق جل جلاله فرو فرستد بر دل دوستان خویش ، آزادی آن دلها را و آن دردو

۱ ـ در نسخه ج : بهره‌ای

چیز است: درخدمت و در یقین. اما سکینه درخدمت سه‌چیز کرد: کار بر سنت کرد تا باندك توانگر گشت و بر اصل اعتماد کرد تا از وساوس آزاد گشت و خلق‌درآن فراموش کرد تا ازریا آزاد گشت. وسکینه دریقین دردل سه چیز کرد: بقسمت‌قسام رضا داد تا از احتیال بیاسود و ضر و نفع ازیکجا دید تا ازحذر فارغ گشت ووکیل بپسندید تا از علائق رها شد. نشان این سکینه که در دل فروآید آنستکه ـ مرد بخشاینده وبخشنده گردد، بخشایشی که همهٔ دنیا بکافری بخشد ومنت ننهد، بخششی که همه نعیم عقبی‌بمؤمنی بخشد وگرپپذیرد منت دارد. اینست سنت جوانمردان و سیرت ایشان. درخبر است که‌**خالد ولید** ازسفری بازآمد ازجانب **روم**وجماعتی ازایشان اسیرآورده، رسول خدا اسلام برایشان عرضه کرد، قبول نکردند.بفرمود تا چندکس‌را از ایشان بکشتند، بآخرجوانی آوردند تا او را بکشند، **خالدبن‌ولید** گوید: تیغ برکشیدم تا زنم. رسول گفت (ص) ـ این یکی‌را مزن یا **خالد** گفتم ـ یا رسول‌الله در میان این قوم هیچ کس درکفر قوی‌تر ازین جوان نبوده است، سید فرمود (ص) : **جبرئیل** آمده ومیگوید اینرا مکش که او درمیان قوم خویش جوانمرد بوده و جوانمرد را کشتن روی نیست، آن جوان همی گوید: چبوده است که مرا به یاران خود در نرسانید گفتند ـ درحق تووحی آمده که ـ ای سیدْ ترا درین سرای با کافر جوانمرد عتاب نیست و ما را درآن سرای با مؤمن جوانمرد حساب نیست، آن جوان گفت اکنون بدانستم که دین شما حق است و راست، ایمان بر من‌عرضه کنید که از جوانمردی من جز قوم من خبرنداشتند. اکنون یقین همی‌دانم که این سید راستگوی است، اشهد ان لااله الاالله و اشهد ان محمداً رسول الله، پس رسول گفت: این جوانمرد خلعت ایمان ببرکة جوانمردی یافت.

۲ـ النوبة الاولی

« **لقد رضی‌الله عن‌المؤمنین** »، خشنود شد الله ازگرویدگان، « **اذ یبایعونك تحت‌الشجره** »، آنگه که بیعت میکردند باتو درزیرآن درخت، « **فعلم مافی‌قلوبهم** »، بدانست الله آنچه دردلهاء ایشان بود [از راستی]، « **فانزل‌السکینة**

علیهم » ، آرام بر دلهای ایشان فرو فرستاد [درآن کار بآن بزرگی] ، « **و اثابهم فتحاً قریباً** (١٨) » و ایشانرا پاداش داد پیروزی نزدیک .

« **ومغانم کثیرةً تاخذونها** » ، و غنیمتهای فراوان که بدست آرید ، « **وکان‌الله عزیزاً حکیما** (١٩) » والله توانای داناست همیشه .

« **وعدکم‌الله** » ، وعده داد الله شما را ، « **مغانم کثیرةً تأخذونها** » ، غنیمتهای فراوان که بدست آرید آنرا ، « **فعجّل لکم هذه** » ، این یکی فراشتابید شما را ، « **وکفّ ایدی‌الناس عنکم** » ، و دست مردمان از شما کوتاه کرد ، « **ولتکون آیةً للمؤمنین** » ، وتا [آن کوتاه ماندن دستها ازشما **بمدینة**] نشانی بود مؤمنانرا [از رحمت خدای] ، « **و یهدیکم صراطاً مستقیماً** (٢٠) » وتا راه مینماید الله شما را برراه راست.

« **و اخری لم تقدروا علیها** » ، وچیزی دیگر که دست نیافتید بر آن ، « **قداحاط الله بها** » ، والله رسیده است بآن ، « **و کان الله علی کل شیءٍ قدیراً** (٢١) » والله بر همه چیز توانا است .

« **ولوقاتلکم الذین کفروا** » ، و اگر کشتن کردند با شما ایشان که کافر شدند ، « **لولّوا الادبار** » ، پشت بر گردانیدند بگریز ، « **ثم لایجدون ولیّاً ولا نصیراً** (٢٢) » ، آنگه نه یاری یافتندید ونه فریادرسی.

« **سنّة الله** » ، این از نهادِالله است ، « **التی قدخلت من قبل** » ، آن سنت که روزگار گذشت برآن پیش باز ، « **ولن تجد لسنّة الله تبدیلاً** (٢٣) » ، ونهادالله را تبدیل کردنی نیابی .

« **و هوالذی کف ایدیهم عنکم** » ، واللہ اوست که بازداشت دستهای ایشان از شما ، « **و ایدیکم عنهم** » ، ودستهای شما از ایشان ، « **ببطن مکة** » ، در میان **مکة** ، « **من‌بعد ان اظفرکم علیهم** » ، پس آن دست که داد شما را برایشان ، « **وکان‌الله بما تعملون بصیراً** (٢٤) » والله بدانچه شما میکردید بیناست.

« **هم‌الذین کفروا** » ، ایشان آنند که کافر شدند باللہ ، « **وصدّوکم عن‌المسجدالحرام** » و باز گردانیدند شما را **از مسجد حرام** [وعمره وطواف] ،

« والهدی » ، [وباز گردانیدند] شتران که بهدیه میآوردند ، **« معکوفاً ان یبلغ محله »** ، بازداِشته که تابجای [کشتن نرسد]، **« ولولا رجال مؤمنون »** ، واگرنه آن بودید که مردانی بودند در **مکه** گرویدگان ، **« و نساء مؤمنات »** ، و زنانی بودند گرویدگان ، **« لم تعلموهم ان تطأوهم »** ، شما ندانستید حال ایشان و آگاهی نداشتید از ایشان که ایشانرا بکشتید بنادانی ، **« فتصیبکم منهم معرّة بغیر علم »** ، وبشما رسیدی از ایشان گزندی ، **« لیدخل اللهفی رحمته من یشاء »** ، [آنرا کرد الله] تا پیش درآرد دررحمت خویش (ودر اسلام) او را که خواهد ، **« لوتزیّلوا »** ، اگر آن مؤمنان از کافران جدا گشتندید(۱) وازمکه بیرون آمدید(۲)، **« لَعذّبنا الذین کفروا منهم عذاباً الیما (۲۵) »** ، ماعذاب کردیذ(۳) ناگرویدگان ایشانرا عذابی دردنمای.

« اذجعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة » ، دردل گرفت آن ناگرویدگان روزکین ، **« حمیة الجاهلیة »** ، کین نادانانه ، **« فانزل الله سکینته »** ، فرو فرستاد الله آرام و آهستگی ایمان ، **« علی رسوله و علی المؤمنین »** ، بررسول خویش و بر گرویدگان ، **« والزمهم کلمة التقوی »** ، و دریشان بست آن سخن اهل پرهیز ، **« وکانوا احقّ بها »** ، وایشان خودسزاتر بودند بآن ، **« واهلها »** ، وازدرِآن بودند ، **« وکان الله بکل شییءٍ علیماً (۲۶) »** ، والله بهمه چیز داناست همیشه.

« لقد صدق الله رسوله » راست نمودالله رسول خویش را ، **« الرؤیا بالحق »** ، آن خواب براستی ودرستی ، **« لتدخلن المسجد الحرام »** ، که ناچار در روید در **مسجد حرام** ، **« ان شاء الله »** ، اگر خدای خواهد **« آمنین »** ، ناترسندگان وبی‌بیمان ، **« محلقین رؤسکم »** ، [قومی ازشما] موی ازسرستردگان ، **« و مقصّرین »** ، [وقومی‌ازشما] موی ازسر کم کردگان ، **« لاتخافون »** ، شما از کس نترسید ، **« فعلم ما لم تعلموا »** ، الله آن دانست که شما ندانستید ، **« فجعل من‌دون ذلك فتحاً قریباً (۲۷) »** ، الله کرد وداد پیش از دخول **مسجد** فتحی نزدیک.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : گشتندی . ۲ ـ درنسخهٔ ج : آمدندی ۳ ـ در نسخهٔ ج : کردیمی

« هوالّذی ارسل رسوله بالهدی » ، الله اوست که فرستاد رسول خویش را براست راهی ، **« ودین‌الحق »** ، ودین درست راست ، **« لیظهره علی‌الدّین کلّه »** ، تا آنرا مه آرد و پیروز و غالب برهمهٔ دنیها ، **« وکفی بالله شهیداً (٢٨) »** ، والله رسول خویش را بگواهی بسنده است.

« محمد رسول‌الله (ص) » ، محمد رسول خداست و پیغامبر خدای ، **« والّذین معه »** ، و ایشان که باوی‌اند(از گرویدگان) ، **« اشدّآء علی‌الکفار »** ، سخت‌اند برکافران ، **« رحمآء بینهم »** ، بایک دیگر بریکدیگر مهربان اند ، **« تریهم رکعاً سجداً »** ، ایشانرا [نمازگران] بینی راکعان وساجدان **« یبتغون فضلاً من‌الله و رضواناً »** ، ازخدای عزوجل نیکوئی وپاداش میجویند وخوشنودی او ، **« سیماهم فی‌وجوهم »** ، نشامندی‌ایشان دررویهای ایشان ، **«من‌اثرالسجود»** ازنشان نماز ، **« ذلك مثلهم فی‌التوریة »** ، صفت ایشان در **تورية موسی** اینست ، **« و مثلهم فی‌الانجیل »** ، و مثل ایشان در **انجیل عیسی** ، **« کزرع اخرج شطأه »** ، چون نوکشتی(١) که بیرون داد تخ خویش ، الله بیرون آورد تخ آن ، **« فآزره »** ، و نیروی داد آنرا ، **« فاستغلظ »** ، تا محکم شد [و نیروی گرفت وبنه کرد که شاخ برتاوست] ، **« فاستوی علی سوقه »**، تا بربنهاء خویش راست ایستاد ، **« یعجب الزراع »** ، سخت خوش آید برزگران را تا ایشانرا بشگفت آرد ، **« لیغیظ بهم الکفار »** ، تاالله برسول خویش ویاران اوکافرانرا بدردآرد . **« وعدالله الذین آمنوا »** ،وعده‌دادالله‌ایشانراکه‌بگرویدند،**«وعملواالصالحات»** وکارهای نیک‌کردند ، **« منهم »** ، از ایشان ، **« مغفرةً و اجراً عظیماً (٢٩) »** آمرزشی و مزدی بزرگوار.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « لقد رضی الله عن المؤمنین اذیبایعونک تحت الشجرة » این آیت درشأن **اهل حدیبیه** فروآمد . **اصحاب بیعة الرضوان** وسبب این بیعت

١ - در نسخه ج : کشتی است

آن بود که رسول خدا در سال ششم از هجرت قصد زیارت **کعبه** کرد و هفتاد شتر باخود میبرد که قربان کند. این خبر **بمکه** رسید **وقریش** هم جمع شدند، باسازحرب و آلت جنگ همه براه آمدند و اتفاق کردند که رسول را بقهر باز گردانند و نگذارند که **درمکه** شود. رسول گفت: مارا کسی باید که دلالت کند براهی که ایشان ما را ندانند و نبینند. دلیلی فراپیش آمد و ایشانرا بکوه و شکسته همی برد تا بهامون **حدیبیه** رسیدند. چون مکیان آگاه شدند، ایشان فروآمده بودند. مرکب رسول (ص) آنجا زانو بزمین زد. رسول گفت: حبسهاحابس الفیل، آنگه گفت: هرچه **قریش** از من درخواهند از تعظیم خانه وصلت رحم، ایشانرا مبذول دارم. درآن حال **عکرمه** با پانصد سوار کفار بحرب بیرون آمدند یاران رسول از آن که بعمره احرام گرفته بودند سلاح نتوانستند گرفت. رسول خدا با**خالدبن‌ولید** گفت این‌عمّ تواست شرّوی ترا کفایت باید کرد. **خالد** بیرون آمد. و گفت: اناسیف‌الله وسیف رسوله. این نام بروی برفت و حقیقت شد، پس یاران ایشانرا بسنگ بتاختند وبهزیمت کردند. پس رسول خدا **خراش‌بن ابی‌امیّة‌الخزاعی بمکه** فرستاد تا با اشراف **قریش** سخن گوید و ایشانرا خبر دهد که رسول بحرب و جنگ نیامده که بعمره آمده و زیارت کعبه، و **خراش** را بر شتر خود نشاند، شتری که نام وی **ثعلب** بود.

کافران بوی التفات نکردند و سخن وی نشنیدند و دانستند که آن مرکب رسولست، آنرا پی زدند وخواستند که **خراش**را بکشند اما قومی دیگر ایشانرا ازقتل وی‌منع کردند واورا رهائی دادند. **خراش** بازآمد واحوال بارسول بگفت. رسول(ص) خواست که **عمرخطاب** را فرستد پیغام بایشان. عمر گفت یا رسول‌الله ایشان‌صلابت من دانند ومرا بنزدیک ایشان خویش و پیوند نیست، که اگر حاجت افتد مرا یاری دهند، اما **عثمان** مردی رفیق مشفق است و درمیان ایشان خویشان دارد که ویرا یاری دهند، فرستادن وی مگر صوابتر آید. رسول سخن **عمر** بپسندید و **عثمان** را گفت ـ ترا **بمکه** باید رفت **وقریش** را بباید دید و بوجه الفت ورفق سخن باید گفت مگر صلاحی پدید آید. یا **عثمان قریش** را گوی که **محمد** بحرب شما نیامده وقصد وی جز زیارت**کعبه** وطواف نیست وشتران آورده قربانی را او، را منع مکنید که اگر شما منع کنید لابد باشما حرب کند.

عثمان بفرمان رسول رفت و اندر صحراء **مکه** برلشکر **قریش** رفت و نزدیک ایشان منزل ساخت ، آنگه گفت ای جماعت **قریش** : این احلامکم و این عقولکم ؟ کجا رفت عقل وحلم شما که بجنگ **محمد** آمده‌اید ؟ یاد ندارید که روز **بدر** با اشراف شما چه کرد. گمان مبرید که نشستن وی در صحرا **حدیبیه** ازروی عجز است . او را عجز نیست اما برشما شفقت میبرد و حق خویشی نگه‌میدارد، ورنه اهلاك شما بر دست وی و بر یاران وی آسانست . وی از بهر عمره و زیارت **کعبه** آمده از راه وی برخیزید و او را منع مکنید که پشیمان شوید . و در میان آن جمع مردی بود از خویشان **عثمان** ، نام وی **ابان‌بن سعیدبن ابی‌العاص**، برخاست و **عثمانرا** در بر گرفت و سخن وی بپسندید و گفت اشراف ما و مهتران‌ما درشهر اند و این سخن با ایشان میباید گفت . ترا امان دادم تا این پیغام **محمد** (ص) بایشان برسانی . براین اسب نشین تا من ردیف تو باشم و **بمکه** اندررویم و این سخن که همی گوئی بسمع اشراف **مکه** رسان باشد که از تو قبول کنند و من نگذارم که کسی قصد تو کند و ترا رنجاند . **عثمان** رفت و سادات و اشراف **مکه** را دید ، مرایشانرا گفت ـ **محمد مصطفی** رسول خدا مرا فرستاد بنزدیک شما وپیغام داد که ـ من نه بحرب وجنگ آمده ام ، ومقصود من زیارت **کعبه وحرم** است وعمره، شما مرا بعرب باز گذارید. اگر هلاك شوم شما بمراد رسید و اگر مرا دست بود آن عز وشرف شما را بود. جماعتی گفتند آنچه **محمد** میگوید طریق انصاف است وما را باوی حرب کردن روی نیست. باز جماعتی گفتند ممکن نیست که ما **محمد** را بگذاریم که در **مکه** آید امسال او را باز باید گشت تا دیگر سال که باز آید و سه شبانروز **مکه** او را خالی کنیم تا درآید بی‌سلاح ، وعمره کند و باز گردد.

آنگاه **عثمان** را گفتند تو اگر بخواهی طواف کن. **عثمان** گفت من چون طواف کنم و آنکس که از من برخدای عزوجل عزیزتر است طواف نمیکند . پس **عثمان** را نگذاشتند که نزدیک رسول باز گشت روزی چند در **مکه** توقف کرد واندر **مکه** جماعتی بودند که ایمان ظاهر داشتند وبدیدار **عثمان** شاد گشتند وسکون یافتند و قومی بودند که ایمان پنهان داشتند و آنروز از شادی دیدار **عثمان** ایمان ظاهر

کردند. ودر آنروزها مرعثمان را تبع بسیار پدید آمد ازمؤمنان وبآن‌سبب گفت‌وگوی در مکه افتاد وعداوت قریش ظاهر گشت وجماعتی از لشکر قریش بشب برخاستند وبطرف لشکر اسلام آمدند وفرصت همی‌جستند. یاران رسول بیدار بودند، برخاستند و بیکدیگر درآویختند و قومی از هردوجانب مجروح گشتند و تنی چند از ایشان بدست اهل اسلام اسیر گشتند، پس خبر در افتاد که مکیان عثمان را بکشتند، رسول خدا عظیم دلتنگ شد. سوگند یاد کرد که اگر اورا کشته اند من باز نگردم الا بحرب و بقتل هر که فرا پیش آید تا مکافات ایشان بایشان رسانم. آنکه رسول برخاست ودر زیر آندرخت شد که قرآن آنرا نام برده که: «تحت‌الشجرة» وکانت سمرة و معقل‌بن یسارالمزنی قائم علیه رافع غصناً من اغصانها. عمر خطاب را فرمود که بآواز بلند ندا کن تا یاران جمله حاضر آیند که جبرئیل آمده ازحضرت عزت وما را بیعت فرمود. عمرآواز برداشت وندا کرد. خروشی وجوشی درلشکرگاه افتاد. هر که در لشکرگاه بود روی برسول آورد مگر یک تن که در نفاق متهم بود و هو جدبن قیس فانه اختبأ تحت ابط ناقته. همه با رسول بیعت کردند که با قریش حرب کنند و از قتال نگریزند وپشت بندهند و این بیعت را بیعة‌الرضوان گویند وآن اصحاب را اصحاب الشجرة گویند. وکان علامة اصحاب رسول‌الله (ص) معه فی‌غزاة یا اصحاب الشجرة، یا اصحاب سورة البقرة. چون از بیعت فارغ شدند وساز حرب بساختند، قریش اندیشمند شدند. عروة ابن مسعود الثقفی قریش را گفت شما دانید که من با شما موافق ام و درمن تهمتی نیست اگر صواب باشد تا من بروم و از حال وی بررسم تا در هرچه کنیم بر بصیرت باشیم. عروة آمد بنزدیک رسول وگفت یا محمد کار تو از دو بیرون نیست: اگر بهتر آئی وترا ظفر بود، خلقی را از ایشان بکشی و مستاصل کنی. وهرگز شنیدی که کسی قوم و قبیلهٔ خود را نیست کند و اصل خود را خراب کند و اگر بهتر نیائی این قوم تو بگریزند وترا تنها بگذارند وبهیچ حال ترا صواب نباشد. با قریش قتال کردن وبسبب این قوم رذال اهل خودرا مقهورداشتن. بوبکر صدیق خشم گرفت وبرو حرج کرد و بتان را دشنام داد وکسی را که با ایشان نازد وگفت شما برای بت

حرب همی کنید و جان فدا همی کنید و ما برای خدای حرب نکنیم. و **عروة** صحابه را دید که حرمت رسول چنان همی داشتند که سر از پیش وی برنمیداشتند وبآواز نرم با وی سخن همی گفتند و بآب دهن وضوء رسول تبرك همی کردند و دست بدست همی دادند و **عروة** درحال سخن گفتن بارسول دست فراخ همی زد، **مغیرة بن شعبة** ایستاده بود تیغ کشیده ، گفت - ای بی‌حرمت دست بجای دار وبحرمت باش ورنه باین تیغ دست از تو جدا کنم. **عروة** برخاست و بنزدیک **قریش** باز آمد، گفت: ای قوم بدانید که من ملوك جهان بسیار دیدم از **عرب وعجم** ،**کسری** را دیدم و **قیصر** را دیدم وهرگز هیچ کس را بحرمت و حشمت وی ندیدم و هیچ قوم را ندیدم که توقیر و تعظیم و احترام کسی چنان دردل دارند که اصحاب وی از وی دارند مانا که اگر روی باهل شرق وغرب آرند کس با ایشان مقاومت نتواند کرد. این حرب درباقی نهید وجنگ چندان کنید که آشتی را جای باشد. او میگوید من بطواف **کعبه** وزیارت خانه آمدم وکس را نرسد که اورا از زیارت **کعبه** منع کند. مردی برخاست از **بنی کنانة** گفت: من بروم وحقیقت این حال باز دانم، بگذارید مرا تا شما را خبر درست آرم. این مرد چون نزدیك لشکرگاه اسلام رسید رسول(ص) گفت مردی همی آید که عزیز قوم است از **بنی کنانة** و ایشان قومی اند که شتران قربانی را نشان هدی بر کرده بچشم ایشان بزرگ آید و آنرا تعظیم نهند، این شتران را پیش وی باز برید. یاران احرام گرفته و شتران قربانی درپیش کرده ، لبیك گویان پیش وی باز شدند . آن مرد چون ایشانرا بدان حال دید گفت: سبحان‌الله ماینبغی لهؤلاء ان یصدّوا عن‌البیت . کسی را نرسد و نسزد که ایشان را از خانهٔ **کعبه** منع کند. دیگری بیامد نام وی **حلیس بن‌علقمة** سید اعراب، و یاران را درآن حال برآن صفت دید، بازگشت **قریش** را گفت - کسی که قصد خانه **کعبه** دارد برآن صفت که من دیدم شتران قربانی باقلائد آورده و قوام احرام گرفته و زیارت **کعبه** و طواف خانه در دل داشته ازکجا روا بود منع ایشان کردن وبازگردانیدن. **قریش** گفتند تو مردی اعرابیی دراین کار نبینی، خاموش باش که ترا سخن نرسد، اعرابی خشم گرفت گفت- والله که من باشما درین کار همداستان نه‌ام ورشما **محمد**را ازخانه بازگردانید،

من آوازی دهم درین اعراب که زیر دستان من اند تا چندان بهم آیند که شما طاقت ایشان ندارید، **قریش** بترسیدند و راه صلح جستند. **سهیل‌بن‌عمرو** را فرستادند بنزدیک رسول تا صلح کند. رسول خدا چون **سهیل**را دید بنام‌وی فال‌زد برعادت عرب، گفت ـ سهّل لکم من امورکم واین صلح آن فتح است که رب‌العالمین فرمود در ابتداء سورة: «انّا فتحنا لک فتحاً مبینا»

قوله: «لقدرضی الله عن المؤمنین اذیبا یعونک تحت‌الشجرة فعلم مافی قلوبهم»، من‌الصدق والوفاء وصحة‌العقاید ونصرة الرسول، «فانزل السکینة علیهم» یعنی الصبر وسکون النفس‌الی صدق‌الوعد وقوة‌القلب حتی‌اطمأنّت الی اطاعة‌الرسول، «و اثابهم فتحاً قریباً» یعنی فتح **خیبر**، «ومغانم کثیرةً یأخذونها» من اموال **یهود خیبر** وکانت **خیبر**ذات عقار واموال فاقتسمها رسول‌الله (ص) بینهم، «وکان‌الله عزیزاً حکیما».

«وعدکم الله مغانم کثیرةً تاخذونها»، و هی‌الفتوح التی تفتح لهم مع النبی (ص) وبعده وکل مغنم یقسم فی‌هذه‌الامة الی یوم القیمة، «فعجّل لکم هذه»، یعنی غنیمة **خیبر**، «وکفّ ایدی الناس عنکم»، و ذلک ان النبی (ص) لما قصد **خیبر** وحاصر اهلها همّت قبائل‌من **بنی اسد** و **غطفان** ان یغیروا علی عیال المسلمین و ذراریهم **بالمدینة** فکفّ‌الله ایدیهم بالقاء الرعب فی‌قلوبهم وقیل ـ کفّ‌ایدی الناس عنکم یعنی ایدی اهل **مکة** بالصلح، «ولتکون» کفهم وسلامتکم، «آیةً» للمؤمنین علی صدقک و یعلموا ان الله هوالمتولی حیاطتهم و حراستهم فی مشهدهم ومغیبهم، «ویهدیکم صراطاً مستقیماً» یثبّتکم علی‌الاسلام‌ویزیدکم بصیرة ویقیناً بصلح **المدینة** و فتح **خیبر**

«واخری لم تقدروا علیها»، ای ـ وعدکم الله فتح بلدة اخری لم تقدروا علی فتحها فیما مضی، «قد احاط الله بها»، علماً انها ستصیر الیکم، قال **ابن عباس** و **الحسن** و **مقاتل** هی غنائم **فارس** و **الروم** وقال **قتاده** هی فتح **مکة**، «وکان الله علی کل شیءٍ قدیرا».

«ولو قاتلکم الذین کفروا»، معناه ـ لوقاتلکم **قریش** یوم **الحدیبیة**،

«لولّوا الادبار »، لانهزموا ، ای ـ لم یکن قتال و لو کـان قتال لکـان بهذه الصفة ، « ثم لایجدون ولیاً »، ینصرهم ، « ولانصیراً » یلی امرهم.

« سنة الله» ، یعنی کسنة الله «التی قدخلت من قبل» ، فی نصرة رسله کقوله :ـ « انا لننصر رسلنا » و کقوله : « وکان حقاً علینا نصرالمؤمنین » ، « ولن تجد لسنة الله » ، فی نصرة رسله « تبدیلاً » تغییراً وقیل ـ سن‌سنة قدیمة فیمن مضی من‌الامم أنّ کل قوم قاتلوا انبیاءهم انهزموا ولن تجد لسّنة الله تبدیلاً

« و هوالذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم » ، ظفرالمسلمون یومئذ بقوم من اهل **مکة** یقال ـ کانوا اثنین و ثمانین رجلاً ، فأتوابهم رسول‌الله و قد کانوا رموا عسکرالمسلمین بالنبل و آذوهم و قتلوا منهم رجلاً یقال له ـ **ابن زنیم** فقال لهم رسول‌الله (ص) ـ الکم عهد اوذمام فقالوا لا فخلّی سبیلهم فانزل‌الله هذه الایة . وقال **عبدالله بن مغفل المازنی** ـ کنا مع النبی (ص) **بالحدیبیة** فی‌اصل الشجرة التی قال الله تعالی فی‌القرآن و علی ظهره غصن من اغصان تلک الشجرة فرفعته عن ظهره و **علی‌بن ابیطالب** بین یدیه یکتب کتاب الصلح فخرج علینا ثلثون شاباً علیهم‌السلاح فثاروا فی‌وجوهنا فدعا علیهم نبی‌الله (ص) فاخذالله بابصارهم فقمنا الیهم فاخذناهم فقال لهم رسول‌الله ـ هل جعل لکم احد اماناً، قالوا اللهم لافخلّی سبیلهم فذلک قوله :ـ « کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم » وقیل ـ « کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم » ، بالصلح من‌الجانبین وقیل ـ کفّ ایدیهم عنکم بالرعب لقوله : نصرت بالرعب وایدیکم عنهم بقوله : ـ « ولولارجال مؤمنون » الایة . « ببطن مکة » ، **هوالحدیبیة** لانها من ارض الحرم وقیل ـ ببطن **مکة** ای ـ بارض **مکة** و الحرم کله **مکة** وقیل ـ «من بعد ان اظفرکم علیهم» بفتح **مکة** « وکان الله بما تعملون بصیرا ».

« هم‌الذین کفروا » یعنی **قریشا** «وصدّوکم » ، عام‌الحدیبیة ، «عن‌المسجد الحرام» ، ان تطوفوا للعمرة ، « والهدی » یعنی وصدّوا الهدی ، «معکوفاً » محبوساً ، « ان یبلغ محلّه » ، ای منحره و محل الهدی **منی** و قیل ـ محل هدی العمرة **مکه** و محل هدی الحج **منی** و الهدی جمع هدیة ولم یؤنث لان الجمع اذا لم یکن بین واحده وجمعه الا الهاء جازتذکیره وتأنیثه والهدی هی البُدن التی ساقها رسول‌الله (ص)

و کانت سبعین بدنة« معکوفاً »کانت تاکل الوبر من‌الجوع ، « ولولا رجال مؤمنون و نساء مؤمنات » ، یعنی المستضعفین بمکة ، « لم تعلموهم ان تطؤهم » ، یعنی ان تقتلوهم ، « فتصیبکم منهم » ای ـ من جهتهم ، « معرة » ، ای ـ اثم و قیل ـ دیة وقیل ـ کفارة لان‌الله عزوجل اوجب علی قاتل‌المؤمن فی‌دارالحرب اذالم یعلم ایمانه الکفارة فقال تعالی : « فان کان من قوم عدوّ لکم و هو مؤمن فتحریر رقبة مؤمنة » . قوله : « بغیر علم » ، فیه تقدیم و تأخیر تقدیره ـ ان تطاؤهم بغیر علم فتصیبکم منهم معرة وجواب هذاالکلام محذوف تأویله: لاذن لکم فی‌دخول مکة و لسلّطکم علیهم و لکنّه حال بینکم و بین ذلک.

میگوید ـ اگرنه از بهر آن مستضعفان بودی که در**مکه** اند مردان وزنانی که ایمان خویش پنهان دارند وشما ایشانرا نشناسید وبنادانی ایشانرا بکشید وشمارا بزه حاصل شود و زیان دیت و وجوب کفاره بشما رسد ، و نیز کافران شما را عیب کنند که اهل دین خودرا کشتید اگرنه این بودید ما شما را برایشان مسلط کردید[1] ودر **مکه** گذاشتید[2] آنکه گفت : « لیدخل الله فی رحمته » ، ای ـ فی دین الاسلام ، « من یشاء » ، من اهل **مکه** بعد الصلح قبل ان تدخلوها ، این همه بآن کرد الله تا آنرا که خواهد از اهل **مکه** دردین اسلام آرد پیش از آنکه شما در**مکه** روید وفتح **مکه** باشد. ثم قال : « لوتزیّلوا » ، ای ـ تمیّزوا یعنی ـ المؤمنین من الکافرین، « لعذّبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما» بالسبی و القتل بایدیکم. اگر آن مستضعفان مؤمنان از کافران جدا گشتند ما آن کافرانرا بدست شما عذاب کردید[3] بسبی وقتل قال قتاده فی هذه الایة : ان الله یدفع بـالمؤمنین عن الکفار کما دفع بالمستضعفین من‌المؤمنین عن مشرکی **مکه**.

روی ان **علیاً** (ع) : سأل رسول‌الله (ص) عن‌قول‌الله عزوجل : « لوتزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذاباً الیماً». قال ـ هم‌المشرکون من اجداد رسول‌الله وممّن

---

۱ ـ در نسخه ج ؛ کردیمی

۲ ـ در نسخه ج ؛ گذاشتیمی

۳ ـ در نسخه ج ؛ کردیمی

كان بعدهم في عصره ، كان في اصلابهم المؤمنون فلولا تزيّل المؤمنين عن اصلاب الكافرين لعذب‌الله الكافرين عذاباً اليماً.

« اذجعل الذين كفروا » معناه ـ و اذكر اذ جعل و قيل ـ هو متصل بقوله :ـ « لعذبنا » و« الحمية »الانفة و« حمية الجاهلية» انفتهم من‌الاقرار برسالة **محمد**(ص) و الاستفتاح ببسم‌الله الرحمن‌الرحيم و ذلك انه لما امر رسول‌الله **علياً** ان يكتب كتاب‌ـ الموادعة بينه و بين اهل **مكة** املى عليه بسم‌الله الرحمن‌الرحيم فقال سهيل ـ انا لانعرف الرحمن ولو كنا نصدقك ما قاتلناك وما صددناك ولكن اكتب كما كنا نكتب : باسمك اللهم . ففعل رسول‌الله (ص) « فانزل‌الله سكينته على‌رسوله وعلى المؤمنين » اى وقاراً و صبراً حتى لم يدخلهم ما دخلهم من الحمية فيعصواالله فى‌قتالهم ، « والزمهم كلمة ـ التقوى » قال **ابن‌عباس** و **مجاهد** و **قتادة** و **السدى** واكثر المفسرين : كلمة‌التقوى لااله الاالله و روى عن **ابىّ بن كعب** مرفوعاً و قال **على** و **ابن‌عمر** : كلمة التقوى لااله الاالله و الله اكبر . وقال **عطاءبن ابى‌رباح** : هى‌لااله الاالله وحده لاشريك له له الملك و له الحمد و هوعلى كل شئ قدير قال **عطاء الخراسانى** : هى لا اله الاالله محمدرسول‌الله و قال **الزهرى** : هى بسم‌الله الرحمن‌الرحيم » .

و معنى « الزمهم » ، اوجب عليهم وقيل ـ الزمهم الثبات عليها ، « وكانوا احق بها » من غيرهم ، « و » كانوا « اهلها » ، فى‌علم الله لان الله تعالى اختار لنبيه و صحبة نبيه اهل الخير ، و قيل ـ ان‌الذين كانوا قبلنا لايكون لاحد ان يقول لااله الاالله فى‌اليوم والليلة الا مرة واحدة لايستطيع يقولها اكثر من‌ذالك وكان قائلها يمدّبها صوته حتى ينقطع‌النفس ، التماس بركتها و فضيلتها و جعل‌الله لهذه الامة ان يقولونها متى شاؤا و هو قوله : « و الزمهم كلمة‌التقوى و كانوا احق بها » من ـ الامم‌السالفة . وقال **مجاهد**: ثلث لايحجبن‌عن الرب: لااله الاالله من‌قلب‌مؤمن ودعوة الوالدين ودعوة المظلوم ، « وكان الله بكل شئ عليماً » فيجرى الامورعلى‌مصالحها .

« لقد صدق‌الله رسوله الرؤيا بالحق » ، رسول خداى پيش‌ازآنكه **بحديبيه** رفت در**مدينة** بخواب نمودند اورا كه فراوى گفتند: ليفتحن عليك مكة . اين‌شهر**مكه** بر تو گشاده شود و وقت آن فتح درخواب معين‌نكردند . رسول با ياران گفت كه‌ـفتح

مکه مرا درخواب نمودند. یاران همه شاد شدند و گمان بردند که همان سال‌در**مکه** روند. پس چون از **حدیبیه** بصلح باز گشتند و رسول بصلح کردن وباز گشتن رغبت نمود یاران گفتند با یکدیگر : الیس کان یعدنا رسول الله (ص) ان‌نأتی البیت فنطوف به. در خبراست که **عمربن خطاب** گفت یا رسول‌الله نه تو باما گفته‌ای که درخانهٔ **کعبه** رویم وطواف کنیم ؟ رسول گفت بلی من گفته‌ام . اما با تو گفتم که امسال رویم یادیگر سال گفت - نه یا رسول‌الله که وقت آن معین‌نکردی رسول گفت- پس می‌دان که تو درخانهٔ **کعبه** روی وطواف کنی و بروفق این‌رب‌العالمین آیت فرستاد .

« لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق » راست نمود الله رسول خویش را آن خواب براستی و درستی ثم اخبرالله عن‌رسوله انه قال : « لتد خلن المسجدالحرام ان شاء الله آمنین » آنگه رسول خدای فرمود فرایاران بحکم آن خواب که او را نمودند که - شما ناچار دررویید در مسجد حرام ناترسندگان وایمن گشته از دشمنان و هرچند که در آن دخول بیقین بود اما کلمهٔ استثنا بحکم ادب گفت که او را گفته بودند- « ولا تقولن لشیْ انی فاعل ذلک غداً الا ان‌یشاء الله » و قیل - الاستثناء واقع علی‌الامن لاعلی‌الدخول لان الدخول لم‌یکن فیه شک کقول النبی (ص) عند دخول - المقبرة: وانا ان شاءالله بکم لاحقون . فالاستثناء یرجع الی اللحوق لا الی الموت . قال **الحسین‌بن الفضل** : یجوزان یکون الا ستثناء من‌الدخول لان بین‌الرؤیا وتصدیقها سنة ومات منهم فی تلک‌السنة اناس فمجازالایة - لتدخلن المسجد الحرام کلّکم ان شاءالله .قیل - ان ها هنا بمعنی اذ، کقوله تعالی : « وانتم‌الاعلون ان کنتم‌مؤمنین » یعنی- اذ کنتم . قال **عبدالله‌بن مسعود** -من قال لک‌انت مؤمن فقل ان شاءالله وهوقول جمیع اهل‌السنة فی‌الاسم ، اذاسئل امؤمن انت‌قال ان‌شاء الله .واما فی‌الفعل‌فاذا قیل‌له- آامنت فیقول آمنت‌بالله ولا یستثنی و اما الشاك فی‌ایمانه فلیس بمؤمن و انما یستثنی المؤمن لانه یعلم ایمانه ولا یعلم اسمه عندالله عزوجل . قوله : « محلقین رؤسکم ومقصرین » فالتحلیق و التقصیر تحلتاالاحرام ، و التحلیق افضل من‌التقصیر . حلق رسول‌الله (ص) رأسه بمنا واعطی شعرشق رأسه **اباطلحة‌الانصاری** وهو زوج**ام‌سلیم** هی‌والدة **انس‌بن‌مالك** فکان **آل‌انس** یتهادونها بینهم « فعلم مالم تعلموا » ای-

علم من تأخير ذلک مالم تعلموا و هو ما ذکر من قوله : « ولولا رجال مؤمنون » ، الاية . وقيل ـ علم الله انه سيکون فی السنة الثانية ولم تعلموا أنتم فلذلک وقع فی نفوسکم ماوقع . وقيل ـ علم من صلاح الصلح ، مالم تعلموا . و قيل ـ علم انه يفتح خيبر ولم تعلموا « فجعل من دون ذلک » ای ـ من قبل دخولهم المسجدالحرام ، « فتحاً قريباً » وهو فتح **خيبر** و قيل صلح **الحديبيه** اسمّاه « فتحاً قريباً » ، ای ـ تصلون بعده قريباً الی دخول **مکة** . قال **الزهری** : مافتح فی الاسلام فتح کان اعظم من صلح **الحديبية** لانه انما کان القتال حيث التقی الناس فلما کانت الهدنة وضعت الحرب و امن الناس بعضهم بعضاً ، فالتقوا وتفاوضو فی الحديث و المناظرة فلم يکلم احد بالاسلام يعقل شيئاً الادخل فيه . لقد دخل فی تينک السنتين فی الاسلام مثل من کان فی الاسلام قبل ذلک واکثر ، قوله :

« هوالذی ارسل رسوله بالهدی » يعنی بالبيان الواضح وهوالقرآن وقيل شهادة ان لااله الاالله « و دين الحق » يعنی الاسلام ، « ليظهره علی الدين کلّه » ، ای ـ ليظفره و يعليه کقوله : « فاصبحوا ظاهرين » ای ـ عالين . تقول ظهرت السطح ای ـ علوته ، والمعنی ـ ليظهر دين الاسلام ويبطل سائر الملک وذلک کائن عند نزول **عيسی** (ع) وقيل قد فعل ذلک لانه ليس من اهل دين الا وقدقهر هم المسلمون وظهروا عليهم وعلی بلدانهم اوعلی بعضها و ظهورهم علی بعض بلدانهم ظهورهم عليهم . ويحتمل ان تکون الهاء راجعة الی الرسول ، تأويله ليظهر **محمداً** علی اهل الدين کلّه و قيل ـ ليطلع **محمداً** علی کل الفرائض فيکون ظاهراً له کاملاً ، « و کفی بالله شهيداً » لنبيه و شهادته له ما آتاه من المعجزات و قيل ـ « و کفی بالله شهيداً » علی انه نبی صادق فيما يخبر .

« محمد رسول الله » . قال **ابن عباس**: شهد له بالرسالة ثم قال مبتدئاً : « والذين معه » من المؤمنين يعنی الصحابة « اشدّاء علی الکفار » ، غلاظٌ عليهم کالاسد علی فريسته لاتأخذهم فيهم رأفة ، « رحماء بينهم » ، متعاطفون متوادّون بعضهم لبعض کالولد مع الوالد کما قال: اذلّة علی المؤمنين اعزة علی الکافرين » . « تريهم رکعاً سجداً » ، اخبر عن کثرة صلوتهم ومداومتهم عليها ، « يبتغون فضلاً من الله و رضواناً » ، ان يتقبل

اعمالهم التی اثوابها علی قدر امکانهم. و قیل - «یبتغون فضلاً من الله»، ان یدخلهم الجنة، «و رضواناً»، ان یرضی عنهم «سیماهم»، ای - علامتهم، «فی وجوههم من اثر السجود»، اختلفوا فی هذا السیماء فقال قوم - هو نور و بیاض فی وجوههم یوم القیمة یعرفون به انهم سجدوا فی الدنیا و هو روایة **عطیة العوفی** عن **ابن عباس** و قال **الربیع بن انس** : استنارت وجوههم من کثرة ماصلوا وقال **شهر بن حوشب** : تکون مواضع السجود من وجوههم کالقمر لیلة البدر وقال **الثوری** : یصلون باللیل فاذا اصبحوا رای ذلک فی وجوههم. بیانه قوله - من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار. و قیل لبعضهم - مابال المتهجدین احسن الناس وجوهاً، فقال - لانهم خلوا بالرحمن فاصابهم من نوره. و فی روایة **الوالبی** عن **ابن عباس** قال: هو السمت الحسن والخشوع و التواضع والمعنی - ان السجود اورثهم الخشوع و السمت الحسن الذی یعرفون به. و قال **الضحاک** هو صفرة الوجه وامارة التهجد فی وجوههم من السهر و قال **الحسن** : اذا رأیتهم حسبتهم مرضی وما هم بمرضی وقال **سعید بن جبیر** : هو اثر التراب علی الجباه. قال **ابو العالیة** - لانّهم یسجدون علی التراب لا علی الاثواب.

و قال **عطاء الخراسانی** - دخل فی هذه الایة کلّ من حافظ علی الصلوات الخمس، «ذلک مثلهم»، ای - ذلک الذی ذکرت، صفتهم «فی التوریة» عُرّفوا الی بنی اسرائیل بهذا الوصف لیعرفوهم اذا ابصروهم ثم ابتدأ فقال «ومثلهم فی الانجیل کزرعٍ اخرج شطأه» **قرأ ابن کثیر و ابن عامر** شطَأه بفتح الطاء وقرأ الاخرون بسکونها و هما لغتان کالنهر و النهر والشط فراخ الزرع التی تنبت الی جانب الاصل، یقال - اشطأ الزرع فهو مشطی اذا افرخ «فآزره»، ای - اعان الزرع الشطأ و قوّاه والازر القوة «فاستغلظ» ای - غلظ الشطأ، «فاستوی علی سوقه»، ای - تناهی و تم وصار کالاصل و سوقه جمع ساق الزرع ای - قصبه وهذا مثل ضربه الله تعالی لاصحاب **محمد** (ص) یعنی - انهم یکونون قلیلاً ثم یزدادون ویکثرون ویقوون، «یعجب الزراع» ای - یسر الاکرة و یتعجبون من قوته، «لیغیظ بهم الکفّار» تأویله - لیغیظ الله بهم الکفار ای - ان النبی خرج وحده ثم اتبعه من هاهنا و هاهنا حتی کثروا و استفحل امرهم فغاظ بهم اهل **مکة** و کفار العرب والعجم. قال **سفین بن عیینة لهرون الرشید** - من غاظه حسن حال

اصحاب رسول‌الله (ص) فهو كافر و عن **مبارك بن فضالة** عن **الحسن** قال: «والذين معه» **ابوبكر الصديق**، «اشدآء على الكفار» **عمر بن الخطاب**، «رحماء بينهم» **عثمان بن عفان**، «تريهم ركعاً سجداً» **علي بن ابيطالب**. «يبتغون فضلاً من الله ورضواناً» بقية العشرة المبشرون بالجنة، «كمثل زرع» الزرع **محمد**(ص) «اخرج شطأه» **ابو بكر** «فآزره» **عمر** «فاستغلظ» **عثمان** يعنى ـ استغلظ **عثمان** للاسلام، فاستوى على سوقه **علي بن ابيطالب** استقام الاسلام بسيفه، «يعجب الزراع» المؤمنون، «ليغيظ بهم الكفار» قول **عمر** لاهل **مكة** بعدما اسلم ـ لانعبد الله سراً بعداليوم.

وفى الخبر الصحيح عن **عبدالرحمن بن عوف** عن النبى (ص) قال: **ابوبكر** فى الجنة و **عمر بن الخطاب** فى الجنة و **عثمان بن عفان** فى الجنة و **علي بن ابى طالب** فى الجنة و **طلحة** فى الجنة و **الزبير** فى الجنة و **عبدالرحمن بن عوف** فى الجنة و **سعد بن ابى وقاص** فى الجنة و **سعيد بن زيد** فى الجنة و **ابوعبيدة بن الجراح** فى الجنة. وعن **انس بن مالك** عن النبى (ص) ـ قال ارحم امتى **ابو بكر** واشدهم فى امر الله **عمر** واصدقهم حياء **عثمان** و اقضاهم **علي** و افرضهم **زيد** و أقراهم **ابيّ** واعلمهم بالحلال و الحرام **معاذ بن جبل**. ولكل امة امين وامين هذه الامة **ابوعبيدة بن الجراح**. وعن **ابن عمر** قال قال رسول‌الله لعلى. يا **علي** انت فى الجنة وشيعتك فى الجنة وسيجئ بعدى قوم يدّعون ولايتك. لهم لقب يقال لهم الرافضة فاذا ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون: قال يارسول‌الله: ماعلامتهم قال يا **علي** انه ليست لهم جمعة ولا جماعة يسبون **ابابكر** و **عمر** و قال **ابن ادريس** ما آمن ان يكونوا قدضارعوا الكفار يعنى **الرافضة** لان الله عزوجل يقول «ليغيظ بهم الكفار»، اى ـ انما كثرهم وقواهم ليكونوا غيظاً للكافرين. قال **مالك بن انس** ـ من اصبح وفى قلبه غيظ على اصحاب رسول‌الله (ص) فقداصابته هذه الاية قوله: ـ «وعدالله الذين آمنوا وعملواالصالحات» قال **ابوالعالية** ـ العمل الصالح فى هذه الاية حب الصحابة، «منهم مغفرة واجراً عظيماً». الكناية فى قوله ـ منهم راجعة الى معنا الشطأ وهم الداخلون فى الدين بعدالزرع الى يوم القيمة، يعنى ـ من يدخل فى الاسلام بعدالصحابة الى يوم القيمة وفى جملتهم من يوصف بالعمل الصالح و منهم من لا يوصف به. وقيل ـ هى لبيان الجنس وقيل ـ هم الذين ختم (١) منهم الايمان وقيل ـ هذا الوعد لهؤلاء

١ ـ كذا و ظاهراً: حتم صحيح است.

الذین ذکروا فی الایة وهم اصحاب النبی (ص) و ان کان سائر المؤمنین قد وعدهم الله المغفرة. و قیل ـ قوله منهم کقوله یغفر لکم من ذنوبکم هی کلمة صلة کقول الشاعر :

ماضاع من کان له صاحب یقدر ان یصلح من شأنه
فانما الدار بسکانها و انما المرء باخوانه

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «لقد رضی الله عن المؤمنین اذیبا یعونک تحت الشجرة» بدان که قصهٔ بیعة الرضوان **اصحاب شجرة** قصه‌ای عظیم است و کاری بزرگ که درهیچ وقت از اوقات عهد اسلام ودرعصر رسالت مثل آن نرفت. وهی من معاقل السودد والشرف فی الاسلام و آنرا بیعة الرضوان از بهر آن خوانند که الله تعالی خلعت رضاء خود نثار آن جمع کرد که در زیر آن درخت دست عهد بیعت گرفتند با رسول(ص) ، واندرآن ساعت فرمان آمد ازحق جل جلاله تادرهای آسمان بگشادند وفریشتگان ازذروهٔ فلک بفرمان ملک نظاره کردند مرآن گروه را که با رسول خدا بعشق جان و صدق دل وعهدتن بیعت کردند و از الله تعالی فرمان بود برطریق مباهات که : ای مقربان افلاك و ای ساکنان ذروهٔ سماك نظاره کنید بآن جمع یاران که از بهر اعزاز دین اسلام واعلاء کلمهٔ حق میکوشند مال بذل کرده وتن سبیل ودل فدا و دروقت قتال روی عزیز نشانهٔ تیر کرده وسینهٔ منور بنوراسلام سپر ساخته.

شراب ازخون وجام از کاسهٔ سر بجای بانگ رود آواز اسپان[1]
بجای دستهٔ گل دستهٔ تیغ بجای قرطه برتن درع و خفتان

هرچند که درویشان و دل ریشان اند لکن درجریدهٔ فضل من سطر، مقدم ایشان‌اند. گواه باشید ای مقرّبان که من ازایشان خوشنودم ودرحشر قیامت هریکی را از ایشان درامت **محمد** چندان شفاعت دهم که ازمن خوشنود گردند. وازاین عهد تا آخر دور هرمؤمنی که آن بیعت بشنود و بدل با ایشان درقبول این بیعت موافق بود، من آن مؤمن را همان خلعت دهم که این مؤمنانرا . و اندر آن ساعت بیعت جملهٔ

۱ ـ درنسخه ج : اسبان

صحابه می گفتند: اگر **عثمان** زنده است این بیعت **ازوی** فوت شد و ازاین کرامت بازماند. رسول (ص) از باطن ایشان این خاطر بشناخت، خواست که **عثمان** از این کرامت بی‌بهره نبود، از بهر آن که وی بامر رسول خدا **بمکه** رفته و جان در خطر نهاده، رسول دست راست خود بر آورد گفت ـ هذه یمینی عنی ودست چپ بر آورد و گفت ـ هذه شمالی عن **عثمان**. هر دو بر هم نهاد و گفت ـ بیعت کردم از بهر **عثمان**، زه‌ای کرامت و رفعت زه‌ای دولت و مرتبت که **عثمان** را بر آمد. آن ساعت، ایشان که حاضر بودند از غیرت وحیرت جگر ایشان خون شد، خواستند که همه غائب بودند ید[1] تا آن کرامت و مرتبت بیافتند ید[2]، غیبت **عثمان** زیادت از حضور آن جمع آمد، حضور آن جمع غیبت گشت و غیبت **عثمان** حضور شد از بهر آنکه **عثمان** بوفا امر رسول کمر بسته بود وازدل رسول اثرعنایت ورعایت داشت تا اندرحال غیبت محروم نماند. ای جوانمرد، اگر دست چپ رسول روزبیعت نیابت **عثمان** بداشت تاآن کرامت رسید. شوق باطن رسول و مهر دل وی نیابت تو بداشت که **بابوبکر** میگفت: و اشوقاه الی اخوانی. شوق که زبانرا به‌بیان آرد، زیادت از آن عنایت بود که دست را به‌بیعت آرد. آثار آن عنایت درحق **عثمان** بدست چپ ظاهر گشت و آثار شوق و مهر درحق امت بزبان وحی گزار رسالت رسان پیدا گشت. این کرامت در حق امت زیادت از آن نیابت آمد. امیداست که امت آخرالزمان فردا از زوائد لطف محروم نمانند.

قوله تعالی: «هوالذی ارسل رسوله بالهدی ودین‌الحق»: الایة. درقرآن چهار هزار جای، ذکر **مصطفی** است بتصریح وتعریض وانواع تشریف، چندان که رسیدیم ازنقل صحیح بعبارت بلیغ و بیان صریح ذکر نعت وصفت وی کردیم و این آیت اشارت است ببدایت بعثت او و تحقیق نبوت ورسالت‌او ومبدء وحی‌پاك از علم بی‌نهایت بدو.

خبر درست است از **عایشه** قالت ـ اول ما بدیٔ به رسول الله من الوحی

---

۱ ـ درنسخهٔ ج : بودندی

۲ ـ درنسخهٔ ج : میافتندی.

الرؤ یا الصادقة فکان لایری رؤیا الاجائت مثل فلق‌الصبح . ابتداء وحی که برسول خدا آشکار گشت اندر خواب بود شش ماه و سر این‌خبر آنست که تاروح پاك وی ازظلمت طبیعت توقی میگیرد و کلمات الهیت‌را با فاضت جود حق تلقی‌میکند تابلطائف مشاهدت مهذب ومقرب گردد .

شش ماه جان مقدس وی بدین لطائف، بتدریج وحی حق قبول‌همی کرد، چون نسیم وحی پاك بجان پاك وی رسیدی ، بآشیان صورت بازشتافتی وآن خواب که دیدی کفلق الصبح پیدا آمدی و در آن روز گار شخص شریف آن مهتر از روح لطیف وی مددهمی گرفت تا جسم او مانند روح گشت در صفا و بها . آنکه پیغام و امر الهی بعداز کمال مدت شش‌ماه برشخص وی ظاهر گشت و روح‌القدس **جبرائیل** بعد از آن که مکاشف روح وی‌بود مشاهد حس وی شد وبچشم سربدید . چون آن حال بدین کمال رسید ملکی صورت گشت ازصحبت خلق دور شد و سلوت همه اندرخلوت جست وعزلت اختیار کرد بغار **حرا** بازشد و آن‌غار صومعهٔ شخص وی گشت ، ازخلق نفور گشته و از خویش وپیوند دورشده سرای وخانه یکبارگی وداع کرده . گاهی درهواء بسط جولان کردی، گاهی درعالم قبض میدان کردی. هفته ای بروبگذشتی که از آدمیان کس او را ندیدی واز او سخن نشنیدی . دربوتهٔ اختیارش همی گداختند و درمیدان انتظارش همه تاختند. کس نمی دانست که آن مهتر عالم‌را چه دردست ، بحالتی شد که مردم از وی بگفت و گوی افتادند . یکی میگفت ـ عاشق‌است ،درمان او وصال بود . یکی میگفت ـ درویش است ، درمان اومال بود . یکی میگفت ـ یتیم است ودرمانده ، سامان او بخت واقبال بود . یکی میگفت ـ سوداش گرفته صبر باید کرد که تا عاقبتش برچه حال بود . خویشان او همه رنجور گشته که این عزیز ما را چه چشم بدرسیده که در اندوه وغم چنین متحیرشده وزبان حال او میگوید :

اندوه این جهان بسرآید جز آن من معروف شد بگیتی نام و نشان من

بوطالب بروی مشفق و مهربان بود ، گفت ـ ای چشم و چراغ من وای میوهٔ دل من ، مرا طاقت نماند که ترا بدین صفت می‌بینم . اگر ترا غمی است ، غم

خویش با من بگوی ، تا ترا درمان سازم ، اگر مراد تو حشمت و ریاست است ، **قریش** همه مطیع من‌اند. از ایشان ترا خدم وحشم سازم و اگر مراد تو توانگری است چندان که ترا اندیشه است مال بتو رسانم و گر خصمی داری بگوی تا بقوت خود از تو دفع کنم . ما را دل و جان از بهر تو بی‌قرار شد . رخسار تو را زرد می‌بینم و باطن پردرد. رخسارت زرد چراست وباطنت پردرد چراست ؟

مهتر(ص) بگریست گفت ـ آن درد که مراست زبان من ازبیان آن عاجز است ومن درمان آن‌ندانم. دردی است که درمان وی همان کس کند که درد نهاد. من صبر کنم تاهمان کس که این درد نهاد شفا فرستد و زبان افتقار بنعت انکسار این ترنم همی کند :

هم تو مگر سامان کنی / را هم بخود آسان کنی
وین درد را درمان کنی / زان مرهم احسان تو

چون مدت انتظار بسر آمد و درخت امید ببرآمد ، شب هجر بپایان رسید و نسیم صبح وصال بردمید و خورشید نبوت در فلک سعادت بنابید، آن مهتر درآن غار بنالید و درحق زارید ، گفت ـ یا دلیل المتحیرین وهادی الضالین‌ای دست‌گیر متحیران و راه نمای سرگشتگان و فریادرس بیچارگان ، بنده را صبربیش نماند و با وی جز تن درویش و دل پرریش نماند چون قصهٔ نیاز بدرگاه برداشت ، فرمان رسید با جزاء عالم تا بسلام و تحیت او را استقبال کنند . سید عالم از غار بیرون آمد . بهرسنگی که بگذشت ، بهر درختی که رسید ، هر جانوری که او را پیش آمد ، روی بوی کرد که : السلام علیک یا نبی‌الله ، السلام علیک یا رسول‌الله . و آن مهتر متحیر شده که این چه حالست وچه کار ، این چه روز است وچه راز ، اندوه دلش یکی هزار شده و صبر ازسینهٔ وی بیزار شده ، هم درآن غم بخانه باز آمد. **خدیجه** را گفت ندانم که مرا چه بوده است، همی ترسم که شوریده خواهم گشت ، همه روز در سوز بود و همه شب در اندوه بود . دیگر روز درخود صبر نیافت ، هم بدان غار شتافت وبرعادت خود نوحه برآورد که : یا دلیل المتحیرین ندا آمد از جبار قدیم ، خداوند عظیم **بجبرئیل** پیک حضرت برید رحمت که ـ یا

جبرئیل پر طاوسی بر گشای و از کنگرهٔ عرش تا دامن فرش همه معطر و معنبر کن ، پیغام وسلام ما بآن دوست ما برسان ، یا **جبرئیل** یکبارگی ذات صورت خود برآن دوست اظهار وجلوه مکن که آن دوست درنقطهٔ جمع ، مستغرق مشاهدهٔ ماست طاقت تفرقت اغیار ندارد ، تا خوی کند و آرام گیرد وبتدریج حالاً بعد حال سینهٔاو قابل وحی گردد. **جبرئیل** بامر حق از آسمان فرو آمد برابر درغار ، برتختی رفیع برهواء آواز داد که : السلام علیک یا رسول‌الله ، رسول برو نگرست **جبرئیل** را دید بر کرسی میان زمین و آسمان چون خورشید تابان و آن مهتر پیش از آن صورت ملکی ندیده بود و آن جمال و کمال معهود و مألوف وی نبود ، در خبر است که رسول (ص) خویشتن را از بالاء کوه درمیانداخت و **جبرئیل** او را بفرمان حق نگه میداشت ، بعضی عامهٔ علما گویند ـ آن خویشتن انداختن رسول از آن بود که طاقت دیدار **جبرئیل** نداشت ودر نهایت حال **جبرئیل** طاقت صحبت وی نداشت. دراول حال رسول از زمین بر **جبرئیل** مینگرست برهوا و در آخر حال **جبرئیل** از سدرهٔ منتهی بررسول مینگرست برافق اعلی . در اول حال رسول **جبرئیل** را دید بیهوش شد ودر نهایت حال **جبرئیل** یک گام براثر رسول برداشت ، باخود بگداخت، چون صعوه ای شد.در بدایت حال سید را دردیدن **جبرئیل** اثر در صفات آمد ودرنهایت **جبرئیل** را ازصحبت سید اثر درذات آمد.این خود سخن اهل ظاهر است دربیهوشی رسول (ص) ، اما سرّ این حال نزد اهل تحقیق آنستکه آن مهتر اندر غار درمشاهدهٔ صفات جلال حق جمع گشته بود وجز کشف غیب مرورا حالی نبود ، چون **جبرئیل** را درآن صورت بدید ، تفرقه بوی راه یافت که سرّوی بعد ازآن که جمع بود بمشاهدهٔ ملک متفرق شد وصعب باشد کسی که از جمع باتفرقه افتد . مهتر (ص) آن ساعت از مشاهدهٔ حق بنظر غیری محجوب گشت از غیرت که او را بود ، بروقت خود خویشتن را از کوه درمیانداخت ، گفت ـ اگربراین غیرت هلاك شوم دوست تر از آن دارم که لمحتی از دوست محجوب گردم و لهذا قال النبی ـ لی مع الله وقت لایسعنی فیه ملک مقرب ولانبی مرسل. رسول بهوش باز آمد وراست بنشست بهوا برنگرست. دیگربار **جبرئیل** خودرا بدو نمود وبروی سلام کرد و اندر نقاب شد.

رسول قصد حجرهٔ **خدیجه** کرد وسلام فریشته اندرهمهٔ ذرات زمین سرایت کرد، بهرسنگ و کلوخ که میرسید بآواز همی گفت که : السلام علیک یا رسول‌الله. همچنان متغیر و متحیر بدر حجرهٔ **خدیجه** آمد. رخسارش زرد گشته، یک طرف عمامه گشاد شد(۱). گفت ـ یا **خدیجه** زمّلینی دثّرینی، مرا بخوابان، چادر برمن پوش، تازمانی آرام گیرم، سر بربالین نهم من برخود می‌ترسم، نباید که دیوانه باشم، اندرهوا شخصی همی‌بینم که هرگز مثل وی ندیده ام، از جنس آدمیان نیست و بجمال وی کس نیست. بامن خطابی همی کند و بنامی همی خواند که بآن نام کس معروف نیست. ندانم یا خدیجه که درزیر این پرده چیست. سید (ص) ساعتی لطیف اندرخواب شد وباز بیدار گشت. سر از بالین بر گرفت، جبرئیل را درهوای حجره بدید، علی کرسی بین‌السماء والارض، بوی اشارت کرد که ـ السلام علیک یارسول‌الله. رسول مر **خدیجه** را گفت که انک آن شخص باجمال باکمال اندرهوا مرا تحیت همی آرد. **خدیجه** سرو را تنگ دربر گرفته گفت ـ اکنون اورا همی، بینی گفت ـ همی‌بینم. خدیجه عاقله بود و کتاب خوانده وصفت ملک وحال مقربان شناخته، دست دراز کرد و مقنعه از سر بکشید و موی برهنه کرد و رسول را همچنان دربر داشت، گفت ـ اکنون اورا همی‌بینی. رسول گفت ـ ناپیدا گشت، **خدیجه** دیگربار مقنعه برسر افکند و موی بپوشید رسول گفت : یا **خدیجه** اکنون همان صورت خوب باز آمد و او را همی‌بینم. خدیجه برپای جست و بخندید گفت ـ یا سید آن تحیت که او همی گوید مرا وخلق را همچنان میباید گفت، السلام علیک یارسول‌الله، آنچه جستم یافتم، غم من بسر آمد درخت امید من ببر آمد، همای عزم من بپر آمد. دیر بود تا این روز را همی جستم. اکنون روی از گرد ادبار بشستم، یافتم آنچه همی‌خواستم درطلب این دولت بسی نشستم و خاستم.

وصل آمدو و زبیم جدائی رستم — با دلبر خود بکام دل بنشستم

یا سید دل رنجور مدار وخوش باش که آن شخص که تو می‌بینی فرشتهٔ امین است ورسول رب‌العالمین است، همان فرشته است که برسالت نزدیک **موسی**

---

۱ ـ کذا و ظاهراً شده صحیح است

کلیم آمده است ومن این قصه از پسرعم خویش **ورقهٔ نوفل** شنیده ام ووی درحق تو خوابها دیده بشارتت بادکه سید ولد **آدم** توئی، گزیدهٔ خلق عالم توئی، آنچه درکتب خواندم بعیان دیدم و آنچه بخواب دیدم ببیداری یافتم. **ورقهٔ نوفل** وقتی نزدیک **خدیجه** آمد و **خدیجه تورایة و انجیل** خوانده بود و صفت رسول شنیده بود ازکتب خوانده، **ورقه** گفت- یا **خدیجه** سه شب پیوسته بخواب دیدم که درزمین **مکه** حق تعالی پیغامبری خواهد فرستاد نام وی **محمد** و من در خلق و خلق همهٔ عرب نظاره کردم، هیچ کس را جامع تر ازین **محمد** که شوی تو است نمی‌بینم. بروی از همهٔ آدمیان نیکوتر است، بخرد از همهٔ خردمندان بیشتر است، بخوبی از همه خوبتر است، بامانت از همه امین‌تر است مگر آن پیغامبر او خواهد بود.

فصل

بدانکه دراول وحی، روایات مختلف است یک روایت آنست که رسول خدا خفته بود درخانهٔ **خدیجه** و چادر درسر کشیده، **جبرئیل** بیامد و گوشهٔ چادر باز گرفت وخود را بوی نمود وباوی این خطاب کرد که: «یاآیهاالمدّثر». دیگر روایت آنستکه رسول خبر داد که من درغار **حرا** بودم اول که **جبرئیل** بمن آمد یکبار مرا دربر گرفت وتنگ بخود درکشید ونیک بمالید و بجنبانید وباز رها کرد و آنگه دوبار دیگر همچنان کرد وحکمت درین آن بود که‌سه بار طبیعت بشریت ویرا بعنصر ملکی مزاج داد، آنگه گفت: «اقرأباسم ربک» یا **محمد** برخوان. رسول گفت: ما انـا بقاری چه خوانم که من امیّ ام و خواندن ندانم، **جبرئیل** گفت: «اقرأ باسم ربک‌الّذی خلق» باین روایت چنانست که اول سورة که وحی آمد از قرآن، سورهٔ اقرأ بود، سدیگر روایت آنست که اول وحی که **جبرئیل** برسول آورد آیت، «بسم‌الله الرحمن الرحیم» بود و معنی «اقرأ باسم ربک» اینست که -بگوی «بسم‌الله الرحمن الرحیم». پس اینجا سه قول آمد. روایت اول آنست که سورهٔ: «یا آیها المدثر»، اول وحی آمد، روایت دیگر آنست که اول سورهٔ اقرأ وحی آمد، روایت سدیگر آنست که -اول «بسم‌الله الرحمن الرحیم»، وحی

آمد وجمع میان این روایات آنست که اول آیة که وحی آمد آیت « بسم‌الله الرحمن الرحيم » بود و اینست معنی آن خطاب که **جبرئیل** گفت علیه السلام : « اقرأ باسم ربک » ، و اول سورة که وحی آمد سورۀ « یاایهاالمدثر» بود آن اول آیت باشد و این اول سورة تا جمله روایات درست بود والله اعلم .

« والذين معه اشدّآء على‌الكفار رحماء بينهم » ، تا آخر سورة صفت صحابۀ رسول است وبیان سیرت ایشان که درمجلس انس رسالت، خلفاء ووزراء بودند ودربساط عهد اسلام ، نقباء ونجباء بودند. بصحبت نبوّت ورأفت رسالت تأدیب وتهذیب یافته و از نظر جلال صمدیت توفیق و تقریب دیده ، رب‌العالمین هریکی را از ایشان بتشریفی وتقریبی مخصوص کرده: « والذين معه » ، **ابوبكر** ، « اشدّاء على‌الكفار» **عمربن خطاب** ، « رحماء بينهم » **عثمان بن عفان** ، « تريهم ركّعاً سجداً » ، **علی بن ابیطالب** (ع) ، « يبتغون فضلاً من‌الله ورضواناً » ، بقية العشرة المبشرون بالجنّة. همچنین ازدرگاه نبوت وصدر رسالت هریکی بروفق سعی و برقدر سبقت، خلعتی ومرتبتی یافتند .فقال (ص) : ارحم امتى **ابوبكر** و اشدّهم فى امرالله **عمر** . و اصدقهم حياء **عثمان** .و اقضاهم **علي**. وبرعموم ایشانرا باین رفعت و اقبال ودولت مخصوص کرد که۔ الله الله فی اصحابی لاتتّخذونهم غرضاً من بعدی فمن احبّهم فبحبّی احبّهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ، ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی فقد آذى الله ومن آذى الله فيوشك ان يأخذه. ولو ان احدكم انفق مثل اُحُد ذهباً ما ادرك مدّ احدهم ولانصيفه .

بر کافّۀ اهل ایمان واجب است حرمت ایشان نگاه داشتن و قدر ایشان بشناختن و اعتقاد کردن که بعداز انبیاء و رسل هیچ کس‌را درحضرت عزت ذوالجلال آن رتبت و قربت و منزلت نیست که ایشانرا امست و از ایشان صدر مکرم و امام مقدم و پیشگاه محترم **صدیق اکبر** بود ، پس **فاروق** انور ، پس **ذوالنورین** از هر ، پس **مرتضی** اشهر ، یکی منبع صدق ، یکی مایۀ عدل ، یکی اصل حیاء یکی کان سخاء ، واجب برهرمؤمن موحّدکه باطن خود باین صفات بیاراید . بصدق با**صدّیق** موافقت کند .بعدل با**فاروق** مرافقت کند .بحیاء با**ذوالنورین** مشایعت کند . بسخا با **مرتضی** متابعت کند تا رب‌العالمین فردا او را با ایشان حشر کند و ایشانرا

شفیع وی گرداند. روی **علی بن ابیطالب** (ع) قال ـ قال رسول‌الله (ص) ـ یا**علی** ان‌الله عزوجل امرنی ان اتخذ **ابابکر** والداً و **عمر** مشیراً و **عثمان** سندا و انت یا **علی** ظهراً، فانتم اربعة قد اخذ میثاقکم فی‌الکتاب لایحبّکم الاموٴمن و لا یبغضکم الا فاجر، انتم خلائف نبوّتی و عقدة ذمّتی لاتقاطعوا ولاتدابروا و تغافروا.

سورة الحجرات

۱ - النوبة الاولی

قوله تعالی: « **بسم‌الله الرحمن الرحیم** »، بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **یا ایها‌الّذین آمنوا** »، ای ایشان که بگرویدند، «**لاتقدّموا بین یدی‌الله و رسوله** »، پیش خدای و رسول درمشید، « **و اتّقوا الله** »، وبپرهیزید از [خشم و عذاب] خدای، « **انّ الله سمیع علیم** (۱) » الله شنوای است دانا.

« **یا ایها‌الذین آمنوا** »، ای گرویدگان، « **لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی** »، برمدارید آوازهای خویش زبرِآواز رسول، «**ولا تجهروا له بالقول**»، وبا او بلند سخن مگوئید، « **کجهر بعضکم لبعض** »، چنانک بایکدیگر بلندگوئید، « **انّ تحبط اعمالکم** »، که کردارهای شما همه تباه گردد ونیست، « **و انتم لاتشعُرون** (۲) » و شما نمیدانید.

« **انّ‌الذین یغضّون اصواتهم عند رسول‌الله** »، ایشان که فرو دارند آوازهای خویش نزد رسول خدای، « **اولئك الذین امتحن الله قلوبهم للتّقوی** » ایشانند که الله بدلهای ایشان بررسید [و باخلاص برد و پاك کرد] پرهیز را، « **لهم مغفرة واجر عظیم** (۳) » ایشان راست آمرزش و مزد بزرگوار.

« **انّ‌الّذین ینا دونك من‌وراء الحجرات** »، ایشان که ترا بـانگ میخوانند از پس حجره، « **اکثرهم لایعقلون** (٤) » بیشتر ایشان ندانند.

« **ولو انّهم صبروا** »، واگر ایشان شکیبائی کردند، «**حتی تخرج الیهم**»

تا تو بیرون آمدید[۱] برایشان« **لکان خیراً لهم** » ، ایشانرا به بودید[۲] « **والله غفور رحیم (۵)** » و الله آمرزگاریست مهربان.

«**یا ایها الذین آمنوا اِن جائکم فاسق بنبأ** » ، واگر بشما آید دروغ زنی بخبری ، « **فتبینّوا** » ، نیک بررسید ، « **اَن تصیبوا قوماً بجهالة** » ، که نرسانید بگروهی بنادانی،« **فتصبحوا علی مافعلتم نادمین(۶)** » که پشیمان شید بر آنچه کردید.

« **واعلموا اَنّ فیکم رسول الله** » ، وبدانید که رسول خدای درمیان شماست، « **لو یطیعکم فی کثیر من الامر** » ، اگر او شما را فرمان برد در فراوانی از کارها ، « **لعنتّم** » ، دربتری وتباهی افتید، «**ولکن الله حبّب الیکم الایمان** » ، لکن الله دوست کرد بشما ایمانرا « **وزیّنه فی قلوبکم** » ، و برآراست آنرا دردلهای شما ، «**وکرّه الیکم الکفر**» ، و دشوار ونابایسته کرد بشما ناگرویدن، « **والفسوق والعصیان** » ، وسرکشی ونافرمانی،« **اولئك هم الراشدون (۷)** » وایشان[که چنین اند] راست راهانند و رستگان . « **فضلا من الله و نعمةً** » ، بنیکوکاری الله و نواخت او ، « **والله علیم حکیم (۸)** » والله دانایست[۳] راست دانش .

« **وانِ طآئفتان من المؤمنین اقتتلوا** » ، و اگر دوگروه از گرویدگان باهم درافتند ، « **فاصلِحوا بینهما**» ، میان ایشان آشتی سازید،« **فَان بغت احدیهما علی الاخری**» ، اگر یکی ازایشان افزونی جوید بردیگر ، « **فقاتلوا الّتی تبغی** » ، شما جنگ کنید با آن افزونی جوی ، « **حتی تفئَ الی امر الله** » ، تا آن افزونی جوی بازآید با فرمان خدای ، « **فان فآءت** » ، اگر افزونی جوی با دادآید ، « **فاصلحوا بینهما بالعدل**» آشتی سازیدمیان ایشان براستی، « **واقسطوا**» ، وداد کاربید[۴] وراست سخن ، « **اِنّ الله یحبّ المقسطین(۹)** » که الله دادگران دوست دارد.

---

۱ ـ درنسخهٔ ج : آمذی

۲ ـ درنسخهٔ ج : بوذی

۳ ـ در نسخهٔ ج : دانائیست

۴ ـ درنسخهٔ ج : باشید

النوبة الثانية

از سورة الحجرات تا آخر قرآن مفصل گویند و به قال النبی (ص) - ان الله اعطانی السبع الطول بمکان **التورية** و اعطانی المایین مکان **الانجیل** و اعطانی مکان **الزبور** المثانی و فضلنی ربی بالمفصل. و فی روایة اخری قال (ص) : انی اعطیت **سورة البقرة** من الذکر الاول واعطیت **طه و الطواسین** من الواح **موسی** علیه السلام واعطیت فواتح الکتاب وخواتیم **البقرة** من تحت العرش والمفصّل نافلة.

بدان که این سورة هزاروچهارصدوهفتاد وشش حرف است وسیصد و چهل و سه کلمت و هفده آیت. جملة **بمدینة** فروآمد بر قول جمهور مفسران . **ابن عباس** گفت - مگر یک آیت : «یاایهاالناس انا خلقنا کم من ذکر وانثی» ، این یک آیت **بمکه** فرود آمد و باقی **بمدینه**. و درین سورة ناسخ و منسوخ نیست . ودر فضیلت سورة **اُبَیّ کعب** روایت کند از **مصطفی** (ص) قال : من قرأ سورة الحجرات اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من اطاع الله ومن عصاه.

« یا ایهاالذین آمنوا لاتقدّموا بین یدی‌الله و رسوله» ، قرأ **یعقوب** : لاتَقَدَّموا بفتح التاء والدال من التقدم ای لاتتقدموا و قرأ الاخرون بضم التاء و کسر الدال من التقدیم و هو لازم بمعنی التقدّم . تقول العرب - قدم **فلان** بین یدی الامیر اذا سبقه بالکلام وغیره وقدمت فلاناً و تقدمته وقدمته خفیفة بمعنی واحد و یجوز ان یکون متعدیاً فیکون المفعول محذوفاً والمعنی - لاتقدموا القول والفعل بین یدی رسول الله (ص) . قال **ابن عباس** : نهوا ان یتکلّموا بین یدی کلامه بل علیهم ان یصغوا ولا یتکلموا . علماء تفسیر مختلف‌اند درمعنی این آیت ودرسبب نزول . **حسن** گفت - معنی آنست که - «لاتذبحوا» قبل ذبح النبی (ص) ، و سبب آن بود که جماعتی روز عید اضحی قربان کردند پیش ازآن که رسول نماز عید کرد وقربان ، پس این آیت فرودآمد و رسول ایشانرا فرمود تااعادت قربان کردند - وفی الخبر عن **البراء بن عازب** قال - خطبنا النبی (ص) یوم النحر ، قال - ان اوّل ما نبدأُ به فی یومنا هذا ان نصلّی ثم نرجع فننحر فمن فعل ذلک فقد اصاب سنّتنا ومن ذبح قبل ان نُصلّی فانما هولحم عجلّه لاهله لیس من النسک فی شیْ.

قومی گفتند ـ این آیت در روزهٔ روزشک فروآمد و المعنی ـ لا تصوموا قبل ان یصوم نبیکم. وفی ذلک ما روی **مسروق** قال: دخلنا علی **عایشة** فقالت ـ یاجاریة خوضی شرابا ، فخاضت فقالت لهم ـ ذوقوا فانّی لو کنت مفطراً لذقت لکم قالوا ـ نحن صیام قالت ـ وماصومکم، قالوا ـ ان کان من رمضان ادرکناه وان لم یکن منه تطوّعناه ، فقالت ـ انما الصوم صوم الناس والفطر فطر الناس والذبح ذبح الناس وانی صمت الشهر فادرکنی رمضان وان ناساً کانوا یصومون حتی نزلت هذه الایة. **مقاتل بن حیان** گفت : سبب نزول این آیت آن بود که رسول خدا جمعی یاران بیست و هفت کس بزمین **تهامه** فرستاد، **منذر بن عمرو الانصاری** بر یشان امیر کرد، چون به **بئرمعونه** رسیدند قومی مشرکان **بنی‌عامر** بر ایشان رسیدند وهمه را بکشتند مگر سه کس باز گشتند تارسول خدا را از آن حال خبر کنند، چون بدر **مدینه** رسیدند، دومرد رادیدند ازقبیلهٔ **بنی‌عامر** که از نزدیک رسول خدا میآمدند. ایشان آن دومرد را بی دستوری رسول بکشتند ورسول کشتن ایشان بی‌دستوری کراهیت داشت و در شأن ایشان آیت آمد که : «لا تقدّموا بین یدی‌الله ورسوله» ، ای لاتقضوا امراً دون الله ورسوله. بی دستوری وبی‌فرمان رسول هیچ کار پیش‌مگیرید وهیچ حکم مکنید ، درهیچ شرع ازشرایع‌دین ازقتل وقتال وغیر آن. وروی عن **ابن عباس** : قال ـ معناه : لاتقولوا خلاف الکتاب والسنة وقیل ـ معناه ـ لا تمشوا بین یدی‌رسول‌الله و کذلک بین یدی العلماء فانهم ورثة الانبیاء ، دلیله ماروی **عطآء** عن **ابی الدرداء** قال ـ رآنی‌رسول‌الله(ص)امشی امام **ابو بکر** فقال ـ تمشی امام من هو خیر منک فی‌الدنیا والاخرة ماطلعت الشمس ولاغربت علی‌احد بعد النبیّین والمرسلین خیر او افضل من **ابی بکر** «واتقوا الله» فی‌تضییع حقه ومخالفة امره، «ان الله سمیع» ، لاقوالکم ، «علیم» بافعالکم و احوالکم .

« یا ایها الذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت‌النبی » درخبر است که قوم **بنی‌تمیم** رسیده بودند بحضرت نبوت ومیخواستند که یکی را بر ایشان مهتر کنند تا امیر ایشان باشد . **بوبکر** یکی اختیار کرد نام وی **قعقاع بن معبد**. **عمرخطاب** دیگری‌اختیار کرد نام وی **اقرع بن حابس** . **بوبکر** گفت: مخالفت من خواستی باین اختیار که کردی. **عمر** گفت : من‌مخالفت تو نخواستم. سخن میان ایشان دراز گشت و خصومت درگرفتند وبآواز بلند سخن گفتند .

انس بن مالك گفت: کادالخیران ان یهلکا. آنکه درشأن ایشان آیت آمد که: «لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی»، **بوبکر** گفت: آلیت علی نفسی ان لا اکلّم النبی (ص) ابدا الا کاخی السرار، سوگند یاد کردم که از این هرگز با رسول خدا سخن بلند نگویم، مگرچنانک با همرازی پنهان سخن گویند و **عمر** بعدازآن بارسول سخن چنان نرم گفتید[1] که رسول دشوار توانستی شنید. **انس مالك** گفت - **ثابت بن قیس بن شماس** خطیب رسول بود که خطباء عرب را جواب دادی درمجلس رسول. ودرمجمع عرب آن‌روز که این آیت فروآمد بترسید ودرخانه نشست دلتنگ واندوهگن گریان وزاری کنان ومیگفت - انا الذی ارفع صوتی فوق صوت النبی وانا من اهل النار. مگراین آیت بشأن من فرودآمد که من آواز بلند میدادم بحضرت نبوت. آه که اعمال من حابط شد و من از آتشیانم و این سخن ازبهر آن میگفت که کان جهوری الصوت وفی اذنیه وقر، گوش وی گران بود وسخن بلند گفتید (۱) پس باین سبب ازحضرت رسول بازماند و خانه برخود زندان کرد. این قصه با رسول گفتند، رسول برخاست و برخانهٔ وی آمد و اورا ببهشت اعظم بشارت داد. گفت: بل انت من اهل الجنة. وروی انه قال - یارسول الله لقد خشیت ان اکون قدهلکت قال - لم؟ قال نهی الله ان نحبّ ان نحمد بمالم نفعل و انا رجل احب الحمد ونهانا ان نرفع اصواتنا فوق صوتک و انا رجل جهر الصوت ونهانا عن الخیلاء وانا رجل احب الجمال، فقال - یا **ثابت** اما تحبّ ان تعیش حمیدا و تقتل شهیداً، فقتل **یوم الیمامة**.

قال **سلیمان بن حرب** - ضحک انسان عند **حمّاد بن زید** و هو یحدّث بحدیث عن رسول الله، فغضب **حمّاد** وقال - انی اری رفع الصوت عند حدیث رسول الله (ص) و هو میت کرفع الصوت عنده و هو حی وقام وامتنع عن الحدیث ذلک الیوم، «ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض»، ای - لاتخاطبوه باسمه و کنیته کما یخاطب بعضکم بعضا، بل خاطبوه بالنبوة والرسالة بتوقیر وتعظیم وقولوا یانبی الله یارسول الله کقوله:- «لاتجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً». «ان تحبط اعمالکم»، یعنی لئلا تحبط اعمالکم لان ذلک اذا کان عن قصد بعدالنهی کفر لان فیه استخفاف النبی

---

۱ - درنسخه ج: گفتی

و ذلک محبط ، « وانتم لاتشعرون » انّه‌محبط. **ابن‌عباس** گفت : پس‌ازآنکه این‌آیت فروآمد ، یاران همه متأدّب گشتند وبحضرت رسول بتعظیم و توقیر نشستند و سخن نرم گفتند . رب‌العالمین آن بپسندید ، و ایشانرا در آن بستود و وعدهٔ ثواب نیکو داد ، گفت :

« ان الذین یغضّون اصواتهم عندرسول الله » ، اجلالاً له ، « اولئک‌الذین امتحن الله قلوبهم للتّقوی » ، ای ـ اخلصها و اختبرها کما یمتحن الذهب بالنار ، فیخرج خالصاً ، وقوله‌ـ للتقوی، اللام لام‌العاقبة ای ـ ادّی‌الامتحان الی‌التقوی ، « لهم مغفرة » ، لذنوبهم ، « واجر عظیم » لطاعاتهم.

روی **ابوهریرة** قال‌ـ قال‌رسول‌الله (ص)ـ لن یزال قلب‌ابن آدم‌ممتلئاً حرصاً الّاالـذین امتحن‌الله‌قلوبهم‌للتقوی ، قـال راوی الحدیث‌ـ فلقد رأیت رجـلاً من اصحـاب رسول‌الله(ص) یرکب الی زراعة له وانّها منه علی‌فراسخ وقداتی علیه سبعون سنة . وروی انه قال(ص)ـ لایزال قلب ابن‌آدم جدیداًفی‌حب‌الشیٔ وان‌التقت‌ترقوتاه‌من‌الکبر الاالذین امتحن‌الله قلوبهم للتقوی وهم‌قلیل .

« انّ‌الذین ینا دونک من وراءالحجرات » ، قرآءة‌العامة بضم‌الجیم ، وقرأ ابوجعفر بفتح الجیم وهمالغتان وهی جمع‌الحجر والحجر جمع‌الحجرة وهی‌جمع‌الجمع . الحجرة المکان یتحجر‌المرء لنفسه یمنع غیـره من مشارکته فیه مشتقة مـن الحجر وهوالحبس .

ابن‌عباس گفت : این آیت درشأن قومی فروآمد ازقبیلهٔ **بنی‌العنبر** وهم‌حی من **بنی‌عمرو‌بن‌تمیم** . رسول خدا لشکری فرستاد بایشان‌و **عیینة‌بن‌حصن‌الفزاری**‌را برایشان امیر کرد . چون دانستند که **عیینة** نزدیک رسید ، عیال وفرزندان بگذاشتند وخود بگریختند . **عیینة** فرزندان ایشان برده گرفت **وبمدینة** آورد ، بعدازآن پدران ایشان آمدند وفدا آوردند تا فرزندان را باز خرند، وقت ها جرة بود چون در**مدینة** آمدند ورسول خدا آن ساعت درحجره‌بود درخلوت ودرقیلولة. فرزندان چون‌پدران خودرا دیدند ، فرا ایشان زاریدند وبگریستند . ایشان درآن وقت بشتافتند بدرحجرهٔ رسول وبآواز بلند میگفتند ـ یا **محمد** اخرج الینا ، رسول درقیلوله بود ، بآواز ایشان

از خواب بیدار گشت وبیرون آمد : ایشان گفتند۔ یا **محمد** فادنا عیالنا ، عیال ما بما بازفروش . **جبرئیل** آن ساعت فروآمد ، گفت : یا **محمد** سلک میفرماید که هم‌ازایشان حاکم ساز تا این حکم کند ، رسول گفت راضی باشید که **سبرة بن‌عمرو** که بردین شماست برشما حکم کند، ایشان گفتندی راضی باشیم ، **سبرة** گفت : عمّ‌من‌حاضراست واو مه من‌است تا وی‌حکم کند **وهوالاعوربن‌بشامة** .رسول ویرا فرمود تا حکم کند **اعور** گفت یک نیمهٔ ایشان آزاد کنی بی‌فدا و یک نیمه را فدا دهند . رسول خدا گفت ـ فعلت ورضیت. این آیت درشأن ایشان فروآمد.

ابن‌عباس گفت : لوانهم صبر واحتی یخرج الیهم ، رسول‌الله (ص) لاطلق اسراهم کلهم بغیرفدی و قوله: «اکثرهم لایعقلون» فیه قولان احدهما : لایفعلون‌فعل العقلاء لقلّة اناتهم‌وکثرة تهورهم ، فان‌النبی(ص) لم‌یکن یحتجب عن‌الناس‌الافی‌وقت یخلوفیه بأمرنفسه، فمن‌ازعجه عن‌ذلک کان منسوباً الی‌قلةالعقل‌وسوء الادب . والثانی: لایعلمون عظم حرمتک و ان‌الصبر خیر لهم ، لانک کنت تعتقهم جمیعاً . و روی ان وفد **بنی‌تمیم** جائوا الی‌النبی(ص) فنادوا علی‌الباب **یامحمد** اخرج الینافان مدحنا زین وان ذمنا شین . قال‌فسمعها۔ رسول‌الله(ص) ، فخرج‌علیهم و هویقول۔ انماذلکم‌الله‌الذی مدحه‌زین وذمه‌شین، قالوا نحن‌ناس من **تمیم** جئنا بشاعرنا وخطیبنا لنشاعرک‌ونفاخرک، فقال(ص) ـ ما بالشعر بعثت‌ولابالفخار امرت،ولکن هاتوا .فقال **الزبرقان‌بن‌بدر** . لشباب من‌شبانهم۔ قم فاذکره فضلک وفضل‌قومک ، فقال۔ الحمدلله‌الذی جعلنا خیرخلقه‌فآتانا اموالاً نفعل‌فیهامانشاء فنحن‌خیراهل‌الارض ومن‌اکثرهم‌عدة ومالاً وسلاحاً ،فمن‌انکر علینا قولنا فلیأت بقول‌هو احسن من‌قولنا وفعال خیر من فعلنا . فقال رسول‌الله(ص) **لثابت‌بن‌قیس‌بن‌شماس** وکان خطیب‌رسول‌الله۔ قم‌فاجبه فقال۔الحمدلله‌احمده‌واستعینه و اومن به واتوکل علیه واشهدان لااله الاالله وحده لاشریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله دعاالمهاجرین من‌بنی عمه احسن‌الناس‌وجوهاً واعظمها احلاماً فاجابوه والحمدلله‌الذی جعلنا انصاره و وزراء رسوله وعزاً لدینه ، فنحن نقاتل‌الناس‌حتی‌یشهدوا ان‌لااله‌الاالله ، فمن قالها منع منّا ماله ونفسه ومن اباها قتلناه وکان زعمه فی‌الله‌علینا هیّناً، اقول‌قولی هذا واستغفرالله للمؤمنین والمؤمنات. فقال **الزبرقان** لشاب من‌شبانهم

قم یا فلان فقل ابیاتاً تذکر فیها فضلک وفضل قومک فقام الشاب ، فقال :

نحن الکرام فلاحیّ یعادلنا منّا الرؤس و فینا یقسم الربع
ونطعم الناس عندالقحط کلهم من السدیف اذالم یونس القرع
اذا ابینا فلایأبی لنا احد انّا کذلک عندالفخر نرتفع

قال : فارسل رسول‌الله (ص) الی **حسان‌بن‌ثابت** فلما جاء امره لیجیبه فقال **حسان** :

ان الذوآئب من فهر و اخوتهم قد شرّعوا سنةً للناس تتبع
یرضی بها کل من کانت سریرته، تقوی الاله وکل الخیر یصطنع

قال ـ فقام **الا قرع بن حابس** ، فقال ـ ان **محمد** ألمؤتی له والله مادری ماهذا الامر تکلم خطیبنا فکان خطیبهم احسن قولاً و تکلم شاعرنا فکان شاعرهم اشعر واحسن قولاً .ثم دنا من النبی (ص) فقال ـ اشهد ان لااله الاالله وانک رسوله فقال له النبی (ص) : مایضرّک ماکان قبل هذا ، ثم اعطاهم ص) وکساهم . قوله : « ولو انهم صبروا حتی تخرج الیهم » ، ای ـ لوصبروا عما فعلوا و انظروا خروجک ، « لکان خیراً لهم » ، فی‌دینهم بما ینالون من‌الثواب فی تعظیم نبی‌الله وفی دنیاهم بما یکون فی‌ذلک من‌الدلالة علی وفور عقلهم باستعمال السکینة والوقار ، « والله غفور » ، ای ـ مع هذا غفور لمن تاب منهم ، « رحیم » فی قبول التوبة .

قال **ابوعبید قاسم بن سلام** ـ مادققت الباب علی‌عالم قط کنت[۱] ا بر حتی یخرج الیّ لقوله عزوجل : « ولو انهم صبروا حتی تخرج الیهم » ... الایة.

قوله : « یا ایها‌الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنبأ » ، این آیت در شأن **ولیدبن عقبة بن ابی معیط** فروآمد که رسول خدا اورا فرستاد بوفد **بنی‌المصطلق**، تا از ایشان زکوة ستاند ، آن قوم چون خبر رسید بایشان که **ولید** میآید بطلب زکوة ، تعظیم فرمان خدایرا وحرمت داشت فرستادهٔ رسول را همه سلاح درکردند وبشادی و رامش باستقبال وی بیرون آمدند[۲]. **ولید** چون ایشانرا برآن صفت دید

---

۱ ـ کذا . و صحیح چنین است : الاکنت‌اصبر... ۲ ـ در نسخهٔ ج : بیرون آمدند از سر عداوتی قدیم‌که ایشانرا باوی بوده در جاهلیت ولید از آن ترس ...

بترسید پنداشت که ایشان بقصد خون وی بیرون آمدند ، از آن ترس هم از راه بازگشت بامدینه و رسول را گفت آن قوم مرتد گشتند ، زکوة ندادند وقصد خون من کردند. رسول از ایشان درخشم شد و خواست که لشکر فرستد بغزاء ایشان ، قومی از ایشان دررسیدند و احوال معلوم کردند ، برخلاف آنکه **ولید** گفت. رسول ایشانرا متهم داشت ، **خالد ولید** با جماعتی بایشان فرستاد تا از حال ایشان بررسد و حقیقت آن باز داند . **خالد** رفت و ایشانرا برایمان و طاعت دید و بربانگ نماز و جماعت ومال زکوة جمع کرده و فرمان خدای ورسول درآن بجای آورده، **خالد** حال و قصهٔ ایشان با رسول نمود ودر شأن **ولیدبن عقبه** آیت آمد که :

« یا ایهاالذین آمنوا ان جائکم فاسق بنبأٍ » ، ای ـ ان جائکم کاذب بخبر یعظم وقعه فی‌القلوب ، « فتبینوا » ، ای ـ قفوا حتی یتبین لکم ماجاء به اَصدق هو ام کذب ، « ان تصیبوا » ، یعنی کی لاتصیبوا بالقتل و القتال ، « قوماً » ، برءآء « بجهالة » منکم بحالهم ، « فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین » علی عجلتکم وکان النبی (ص) یقول ـ التبین من‌الله ، والعجلة من‌الشیطان ، وقال بعض‌المفسرین ـ دلّت هذه الایة ان خبر الواحد العدل یجب‌العمل به لان‌الله تعالی امر بالتثبت فی خبر الفاسق ولو تثبّتنا فی خبر العدل لسوّینا بینهما .

و قال **ابن‌عباس** : ردّ رسول‌الله شهادة رجل فی کذبةٍ واحدةٍ و قال : انّ شاهدالزورمع العشّار فی‌النار . و قال (ص) من شهد بشهادة زُور فعلیهٌ لعنة‌الله و من حکم بین اثنین فلم یعدل بینهما ، فعلیه لعنة‌الله وما شهد رجل علی رجل بالکفر الا باء به احدهما ان کان کافراً فهو کما قال و ان لم یکن کافراً فقد کفر بتکفیره اياه.

« و اعلموا ان فیکم رسول‌الله » ، فاتقوا ان تقولوا باطلاً فان‌الله یخبره و یعرفه احوالکم فتفضحوا « لویطیعکم » الرسول ، « فی کثیر من‌الامر » مما تخبرونه به فیحکم برأیکم لکان یخطی فی‌افعاله کما لوقبل من**الولید** فقتل وقتلتم واخذالمال و اخذتم ، « لعنتّم » ، ای ـ لاثمتم وهلکتم. العنت ـ الهلاک والوقوع فیما لامخلص منه . قال‌الله تعالی : « ذلک لمن خشی العنت منکم » و قال تعالی : « عزیز علیه ماعنتّم » . « ولکن الله حبّب الیکم الایمان » ، فجعله احبّ الادیان الیکم ، « وزیّنه »،

ای ـ حسّنه ، « فی قلوبکم » ، حتی اخترتموه و تطیعون رسول‌الله و ذلک بتوفیقه ایّاکم و المعنی ولکن الله حبّب الیکم الایمان ـ فاطعتموه فوقاکم‌الله العنت ، « و کرّه الیکم الکفر » ، ای ـ بغّض الیکم الجحود بالله و الرسول ، « و الفسوق » ، یعنی الکذب و النفاق والعصیان ، جمیع معاصی‌الله ، « اولئک » ، ای ـ اهل هذه الصفة ، « هم‌الراشدون » المهتدون .

« فضلاً من‌الله » ، ای ـ کان هذا فضلاً من‌الله ، « و نعمة » ، رحمة ، « والله علیم » ، بکرامة المؤمنین ، « حکیم » فیما جعل فی قلوبهم حبّ‌الایمان و بغض الکفر والفسوق و العصیان.

قوله : « و ان طائفتان من‌المؤمنین اقتتلوا » ، **سعید جبیر** گفت و **مجاهد** که ـ این‌آیت درشأن دوقبیلهٔ **انصار** فرو آمد : **اوس و خزرج** ، که درعهد رسول خلاف درمیان ایشان افتاد و بهم برآویختند ویکدیگر را زخم کردند بدست وچوب ونعلین ، رسول خدا این آیت بریشان خواند ومیان ایشان صلح افکند . قال **ابن‌بحر** ـ القتال لایکون بالنعال و الایدی و انما هذا فی‌المنتظر من‌الزمان ، **ابن بحر** گفت : الله تعالی درین آیت ذکر قتال و مقاتله کرد و جنگی که درآن دست زدن ونعلین زدن بود ، آنرا قتال نگویند ، پس مراد باین آیت اهل بغی‌اند که در روزگار پدید آیند وقتال با اهل عدل کنند ، حکم ایشان اینست که الله فرمود : « فاصلحوا بینهما » ، یعنی ادعوهما الی کتاب الله و الرضا بما فیه لهما و علیهما ، « فان بغت احدیهما علی‌الاخری » ، و ابت الاجابة الی حکم کتاب الله ، « فقاتلوا التی تبغی حتی تفیٔ » ای ـ ترجع ، « الی امر الله » فی کتابه « فان فائت » ای ـ رجعت الی‌الحق ، « فاصلحوا بینهما بالعدل » ، بحملها علی‌الانصاف و الرضا بحکم‌الله « و اقسطوا » ، ای ـ اعدلوا ، « ان‌الله یحب‌المقسطین » بدان که اهل بغی ایشانند که برامام عدل خروج کنند و از فرمان وی بیرون شوند . و در ایشان سه چیز موجود بود : یکی آنست که جمعی انبوه باشند باقوت وبا شوکت. دیگر آنست که خودرا تأویلی نهند محتمل. سوم آنستکه امامی نصب کنند و مقتدای خود سازند ، چون این سه شرط در ایشان مجتمع شد اهل بغی باشند ، حکم ایشان آنست که امام اهل عدل نخست

ایشانرا باطاعت خود خواند، اگر ظلامه‌ای ظاهر کنند که بر ایشان میرود، از ایشان دفع کند و دست ظالم از ایشان کوتاه کند و اگر ایشانرا ظلامه ای نباشد و رنجی نبود و بربغی خویش مصرّ باشند امام عدل با ایشان قتال کند، تا بقهر ایشانرا باطاعت آرد و در قتال ایشان هر که پشت بداد، روا نیست که از پی وی روند و قصد وی کنند. و اسیر که دردست اهل عدل آید روا نیست که او را بکشند و مجروحی که بیفتد، روا نیست که او را تمام بکشند. **امیرالمؤمنین علی** (ع) درحرب جمل منادی را فرمود تا ندا کرد: الا لایتبع مدبرا ولایوقف علی جریح. و درحرب **صفین** اسیری آوردند پیش **علی** (ع). **علی** گفت: لااقتلك صبراً انی اخاف‌الله رب‌العالمین. اما هرچه از دو طائفه در حال قتال کشته شود یا مالی بتلف آید در آن حال ضمانی واجب نکند. اما قومی اندك که آن سه شرط در ایشان موجود نبود نه کثرت ونه تأویل ونه نصب امام، حکم ایشان اگر تعرض مسلمانان کنند حکم قطّاع طریق بود نه حکم اهل بغی.

روی ان **علیا** (ع): سمع رجلاً یقول فی ناحیة المسجد- لاحکم الالله، فقال **علی**- کلمة حق ا یدبها باطل لکم علینا ثلث: لانمنعکم مساجدالله ان تذکروا فیها اسم‌الله ولانمنعکم الفیء مادامت ایدیکم مع ایدینا ولا نبداکم بقتال. وفی‌الایة دلیل ان البغی‌لایزیل اسم الایمان لان‌الله عزوجل سماهم مؤمنین مع کونهم باغین. یدل علیه ما روی **الحارث الاعور** ان **علی‌بن ابیطالب** سئل و هوالقدوة فی قتال اهل البغی، عن‌اهل **الجمل** و**صفین** امشرکون هم، قال -لا من الشرك فرّوا، فقیل- منافقون هم: قال- لا ان المنافقین لایذکرون الله الا قلیلاً، قیل- فما حالهم قال- اخواننا بغوا علینا.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: بسم الله الرحمن‌الرحیم، **جعفر صادق** را پرسیدند از معنی بسم گفت- اسم از سمة است و سمت داغ بود. چون بنده گوید- بسم الله، معنی آنست که داغ بندگی حق برخود میکشم تا از کسان او باشم. هر سلطانی

که بود مرکب خاص خویش بسمت خویش دارد ، آنرا داغی مشهور برنهد ، تاطمع دیگران ازوّی بریده گردد ، هرمرکبی که داغ سلطان دارد ازدست نشست دیگران آسوده بود ، عزیز و مصون مکرم و محترم بود ، باز هرمرکبی که داغ سلطان ندارد پیوسته ذلول وذلیل بود. درآسیب کوفت و کوب دیگران بود. مثال بندگان خداوند جل‌جلاله همین است : داغ الهی برخواص اهل اخلاص ، گفتاربسم‌الله است، هر که این‌داغ دارد درحمایت جلال است ودر رعایت جمال ودرخلعت قبول واقبال، وهرکه این داغ ندارد اسیر کسیراست و رنجورومهجور،ظاهراوسخرهٔ دست سلاطین و باطن او پای سپردهٔ مَردهٔ شیاطین. پس جهد کن ، ای جوانمرد تا داغ عبودیت حق بر سر خود کشی تا سعید هردو سرای گردی و چندان که توانی بکوش تا خویشتن‌را درکسی از کسان‌او بندی تا عزیز هردو جهان گردی.

بندهٔ خاص ملک باش که با داغ ملک
روز ها ایمنی از شحنه و شبها زعسس
هر که‌اونام کسی‌یافت ازاین درگه‌یافت
ای برادرکس او باش و میندیش‌ز کس

قوله : « یا ایهاالذین آمنوالاتقدموابین یدی‌الله و رسوله » ای ـ لاتقضواامراً دون‌الله و رسوله و لاتفعلوا من ذات انفسکم شیئاً ، ای گرویدگان وحق‌را جویندگان و در راه اسلام پویندگان ، از ذات خویش هیچ مگوئید واز برِخویش درعرصهٔ دین هیچ اساس منهید و تکیه بردانش و خرد خود مکنید. هرچه گوئید از گفت رسول ما گوئید و از فرمان او درمگذرید ، عهداو دردل گیرید و حکم او بجان پذیرید، که حکم او حکم ماست وقول او وحی ماست و شریعت او نهادهٔ ماست وسنّت او پسندیدهٔ ماست و اتباع او دوستی ماست . شما که یاران اوئید و درامید شفاعت وتفخیم اورا خوانید ، «لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولاتجهروا له بالقول » . خبرندارید که هنوز جوهر فطرت او از سکون عدم بخطاب کن در حرکت فیکون نیامده بود و از جوار قدم هنوز قدم درطینت آدم ننهاده بود که فضائل و شمائل او وصف کردیم و مقربان حضرت و عابدان سدره را از حال وکمال وخلق و خَلق او خبر

دادیم. گفتیم که ـ مارا دوستی خواهد بود که برمنوال ارادت چنونسج نیاید و صنع قدیم حکیم چنو خریج ننماید، کلّ کمالست و جملهٔ جمال. قبلهٔ اقبالست و کعبهٔ آمال. جوهر صدف رسالت وثمرهٔ شجرهٔ خلت. سر او از برکت. چشم او ازحیا. گوش او ازحکمت. زبان او ازثنا، لب او ازتسبیح. روی او ازرضا. گردن او ازتواضع. سینهٔ او ازصفا. دل او ازرحمت. فؤاداو از وفا. جگراو ازخوف. شغاف او ازرجا. شکم او ازقناعت. پشت او از غناء. ساق او از خدمت. دست او ازسخا. استخوان او کافور. موی او مشک بویا.

قیمت عطار و مشک اندرجهان کاسد شود
چون برافشاند صبا زلفین عنبر سای تو

مقربان درگاه چون وصف آن سید شنیدند، همه شربت مهراو چشیدند وداغ عشق او بردل کشیدند، همهٔ آفاق عشاق او شدند. اهل زمین و آسمان مشتاق او گشتند. درهر گوشه ای او را طالبی و در هر افقی او را عاشقی، در هر دلی شوری و درهرجائی سوزی. زمینیان همه خستهٔ دیدار او، آسمانیان بستهٔ شوق بجمال او، آخر شب انتظار ایشان بپایان رسید وصبح روز وصال بردمید، وقت‌وجود وی دررسید. آن سید از مادر خود **آمنه** جدا شد و چهرهٔ جمال او در عالم پیدا شد. همهٔ عالم درجمال او فتنه وشیدا شد. همه بفغان آمدند، **جبرئیل** گفت: کهتری کنم، **میکائیل** گفت: چاکری کنم. ماه گفت: دارندگی کنم. خورشید گفت: دایگی کنم. میغ گفت: خادمی کنم. چرخ گفت: بندگی کنم. اهل آسمان و زمین در فغان آمده و از غیب نداهمی آید که ای عالمیان که درآرزوی صحبت وپرورش **محمد** بیقرار شده‌اید، آرام گیرید که ما قضا رانده‌ایم وحکم کرده که این جوهر مطهر واین عزیز مکرم را درکنار زنی مشرک نهیم و ویرا بشیر او پروریم. ما آن کنیم که خود خواهیم، **سامری** منافق را در بر **جبرئیل** پروریم، و حبیب موافق درکنار **حلیمهٔ** مشرک بداریم. کس را بدانش این راه نیست و از سرّما کس آگاه نیست. آری عزیزا چون نوبت طفولیت وی بسرآمد وصبح روز دولت و کرامت برآمد وروزگار بعثت وی درآمد، شعاع شرع او باطراف عالم رسانیدند و سراپردهٔ دولت ملت او

از قاف تا قاف باز کشیدند. چون زمینیان این خلعت بیافتند، آسمانیان را درد غیرت بروجد محبت زیادت شد و خزینهٔ صبرشان بدست لشکر شوق غارت شد. گفتند - خداوندا فرمان ده تا از این‌عالم بلند بزمین شویم ودرپیش حجرهٔ نبوت **محمد** صف بر کشیم. تا باشد که گرد میدان او برما نشیند ونسیم حضرت او برما وزد. فرمان رسید که - ای مقربان حضرت‌آرام گیرید که رفتن شمابزمین سامان نیست، که شرق و غرب و بر و بحر شما را برندارد و کس هست از شما که جملهٔ اقالیم خاکی در کف او از نخودی در کف آدمیان کم نماید، صبر کنید و در انتظار بنشینید تا وقت آن دیدار که ما تقدیر کرده‌ایم دررسد. آتشی درجان وی زنیم وسوزی دردل وی افکنیم و ظاهر و باطن وی بعشق حضرت شیدا کنیم وغم امّت بر وی گماریم تا باضطرار بیقرار شود و از بهر امّت قصد حضرت ما کند وشما بطفیل شفاعت امت اورا ببینید. پس چون آن میعاد مقدّر درآمد، ناگاه روزی سوزی دردل سید آمد. بیقرار وبی‌آرام گشت. یکی درعشق حضرت یکی در غم امّت. از عشق حضرت بتعریض تقاضاء رؤیت **جبرئیل** میکرد که: «هل رأیت ربک». و ازغم امت همی گفت: «ماادری ما یفعل بی ولابکم». چون سوز بغایت رسید فرمان آمد که: ای مقربان وروحانیان، ای **جبرئیل**، پرطاوسی درپوش، تحفهٔ اقبال بر گیر، نثار افضال بردار، انبیا را خبر کن، هوای بهشت را معنبر کن. از کنگرهٔ عرش تادامن فرش معطر کن. از سدرهٔ منتهی بزمین سفر کن، بحجرهٔ **امّ هانی** گذر کن. آن دوست ما را از خواب بیدار کن. گوی ای **محمد** خیز و بیا تا مرا بینی. من منتظرم بی‌من چه نشینی.

شب هست و شراب هست وچاکر تنهاست
برخیز و بیا جانا کامشب شب ماست

یا **محمد** تا کی غم امّت در دل داری، تا کی اندوه عاصیان بجان کشی برخیز وبیا تاعذاب برامّت حرام کنم، نعمت وراحت و رحمت برایشان تمام کنم. کار ایشان بنظام کنم وجای ایشان دارالسلام کنم. و من که ملك‌العرشم بخودی خود برتوسلام کنم که: السلام علیك ایهاالنبی ورحمةالله وبرکاته.

۲- النوبة الاولی

قوله تعالی: « **انّما المؤمنون اخوة** »، مؤمنان برادرانند، « **فاصلحوا بین اخویکم** »، آشتی سازید میان دو برادر خویش، «**واتقوا الله**»، و بپرهیزید از خشم و عذاب الله، « **لعلّکم ترحمون**(۱۰) » تا مگر برشما ببخشایند.

« **یا ایها الذین آمنوا** »، ای ایشان که بگرویدند، « **لایسخر قوم من قوم** »، افسوس مدارا هیچ گروهی از هیچ گروهی، « **عسی ان یکونوا خیراً منهم** »، مگر که اینان خود به اندازایشان، « **ولا نساء من نساء** »، هیچ زنان از زنان افسوس مدارا، « **عسی ان یکنّ خیراً منهن** »، مگر اینان خود به اندازایشان، « **ولا تلمزوا انفسکم** »، وبر یکدیگر طنزمدارید ومخندید، « **ولاتنابزوا بالالقاب** »، ویکدیگررا بلقب مخوانید [بجز نام]، « **بئس الاسم الفسوق بعد الایمان** »، بد کاریست بنام بدی باز خواندن مرد با پس آن که ایمان آورد، « **ومن لم یَتُبْ فاولئك هم الظالمون**(۱۱) » وهر که بازنگردد [ازجرم خویش] ستمکاران ایشان اند.

« **یا ایها الذین آمنوا** »، ای گرویدگان، « **اجتنبوا کثیراً من الظّن** » بپرهیزید ازفراوانی ازپنداره « **انّ بعض الظن اثم** »، که هست ازپنداره لختی که دروغ استوبزه، « **ولا تجسّسوا** » وپوشیده مجوئید، « **ولا یغتب بعضکم بعضاً** »، و ار پس یکدیگر بد مگوئید، « **ایُحبّ احدکم** »، دوست میدارد یکی از شما، « **ان یأکل لحم اخیه میتاً** »، که گوشت برادرخویش خورد مرده، « **فکرهتموه** » دشوار میدارید آن و نا بایسته، « **واتقوا الله** » و بپرهیزید از خشم وعذاب الله « **انّ الله توّاب رحیم** (۱۲) »، الله توبه پدیراست مهربان.

« **یا ایها الناس** »، ای مردمان، « **انّا خلقناکم من ذکر و انثی** »، بیافریدیم ما شما را از یک مرد و از یک زن، « **و جعلناکم شعوباً** »، و شما را شاخ شاخ کردیم، « **وقبائل** »، وخاندن خاندان، « **لتعارفوا** »، تا یکدیگر

بازشناسید رحم پیوستن‌را ، **« انّ اکرمکم عندالله اتقیکم »** ، گوهری تر شما[1] بنزدیک الله پرهیزکارتر شماست ، **« اِنّ الله علیم خبیر(۱۳) »** ، الله‌دانای است آگاه.

« قالت الاعراب آمنّا » ، تازیان گفتند ـ بگرویدیم ، **« قل لم تؤمنوا »** گوی نیز نگرویده‌اید ، **« ولکن قولوا اسلمنا »**، گوئید گردن نهادیم، **«ولمّایدخل الایمان فی‌قلوبکم »** نیزایمان دردلهای شما نیست ، **« وان‌تطیعوا الله‌ورسوله»** وا ار فرمان برید الله را و رسول او را ، **« لایلتکم من اعمالکم شیئا »** ، بنکاهد کردارهای شما هیچیز، **« اِنّ الله غفور رحیم(۱۴) »** که الله آمرزگاراست‌بخشاینده.

«انّما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله » ، گرویدگان ایشانند که بگرویدند بالله و رسول او ، **« ثم لم یرتابوا »** ، و آنگه در گمان نیفتادند ، **« وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل‌الله »** ، و بازکوشیدند با دشمنان بمال خویش وتن خویشن از بهرالله ، **« اولئك هم الصادقون (۱۵) »** ایشانند که [اگر گویند گرویدگانیم] راست گویند.

« قل اتعلّمون‌الله بدینکم » ، گوی الله‌را می‌آگاه کنید که شما بر چه دین اید ، **« والله یعلم ما فی السموات وما فی‌الارض »** ، والله اوست که میداند چه درهفت آسمان است و درهفت زمین ، **« والله بکّل شیْ علیم (۱۶) »** والله بهمه چیز داناست.

« یمنّون علیك ان اسلموا » ، می سپاس نهند[2] بر تو که گردن نهادند ومسلمان شدند **« قل لاتمنّواعلیّ اسلامکم»** بگو سپاس منهید برمن بگردن نهادن ومسلمان شدن خویش ، **« بل‌الله یمن علیکم »** ، بلکه‌الله می‌سپاس نهد[3] برشما ، **« ان هدیکم للایمان »** ، که راه نمود شمارا بایمان **« ان کنتم صادقین(۱۷) »** اگر می راست گوئید[4] [که گرویدگان‌اید]

« اِنّ الله یعلم غیب السموات والارض » ، الله میداند پوشیده‌های‌آسمان و زمین ، **« والله بصیر بما تعملون(۱۸) »** ، والله بیناست بآنچه شما میکنید.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : گوهرتری شما . . ۲ ـ در نسخهٔ ج : سپاس می‌نهند . ۳ ـ در نسخهٔ ج : سپاس می‌نهد . . . ۴ ـ در نسخهٔ ج : اگر راست میگویید

النوبة الثانیة

قوله : «انّما المؤمنون اخوة» ، ای ـ متواخون علی‌الایمان والایمان اشرف انسابهم و قد قطع‌الله الولایة بینهم و بین من خالفهم فی الدین من انسابهم. قال **ابوعثمان الحیری** اخوة الدین اثبت من اخوة النسب . روی **الزهری** عن **سالم** عن‌ابیه عن النبی(ص) قال ـ المسلم اخو المسلم لایظلمه ولایشتمه ، من کان فی‌حاجة اخیه کان الله فی حاجته و من فرّج عن مسلم کربةً فرّج الله عنه بها کربة من کرب یوم‌القیمة ومن ستر مسلماً ستره‌الله یوم القیمة. وعن **ابی‌هریرة** قال ـ قال رسول الله : المسلم اخو المسلم لایظلمه ولا یعیبه و لایخذله ولا یتطاول علیه فی البنیان ، فیستر عنه الریح الا باذنه و لا یؤذیه بقتار قدره الا ان یغرف له ولایشتری لبنیه الفاکهة ، فیخرجون بها الی صبیان جاره ولایطعمونهم منها . قال رسول‌الله (ص) ـ احفظوا ولایحفظه منکم الا قلیل . « فاصلحوا بین اخویکم » ثنّی الاخوین لانّ اقل من یقع بینهم القتال اثنان والمعنی ـ اصلحوا بینهما اذا اختلفا واقتتلا وقیل ـ التثنیه قد یقع موقع الجمع کقوله : لبیک و سعدیک ولایدی لک و قیل ـ معناه ، فاصلحوا بین رئیسی الفریقین لانهما اذا اصطلحا اصطلح الفریقان وقیل ـ فاصلحوا بین کل مسلمین.

وفی الخبرعن **ابی‌ایوب** قال : قال رسول‌الله (ص) ـ یا **با ایوب** الا ادلّک علی‌صدقة یحبهاالله ورسوله .قال ـ بلی‌فقال‌رسول‌الله(ص) ـ تصلح بین‌الناس اذا تفاسدوا . وفی روایة تسعی فی صلاح ذات البین اذا تفاسدوا وتقرب بینهم اذا تباغضوا. و عن **ابی‌الدردآء** قال ـ قال رسول‌الله(ص): الا اخبرکم بما هواءفضل من کثیرمن الصیام: اصلاح ذات‌البین و ایاکم والبغضة فانماهی الحالقة قال **ابوالدردآء** ـ لااقول حالقة الشعر ولکن حالقةالدین وقال (ص) ـ کل الکذب یکتب[1] علی ابن آدم الاثلثا : رجل کذب امراته لیرضیها عنه و رجل یحدث بین امرأین مسلمین لیصلح بینهما و رجل کذب فی خدعة حرب. وفی **التوریة** ـ الذین یصلحون بین‌الناس اذا تفاسدوا اولئک خصائص‌الله من خلقه ، قرأ **یعقوب** ـ بین اخوتکم بالتاء علی الجمع وقرأ **الحسن** بین اخوانکم والاکثر بالنسب[2] الاخوة ، و فی الصداقة الاخوان ویقع کلّ واحد منهما

۱ ـ در نسخهٔ ج : کل‌الکذب علی ابن آدم ۲ ـ در نسخهٔ ج : فی‌النسب

موقع الاخر، « واتقوا الله » فلاتعصوه ولا تخالفوا امره، «لعلكم ترحمون ».

« يـا ايهـا الذين آمنوا لايسخر قوم من قوم » **ابن عباس** گفت این آیت در شأن **ثابت بن قیس بن شماس** فرو آمد که نشست وی در همه اوقات بجنب رسول بود از بهر آن که در گوش وی گرانی بود، بنزدیك رسول از آن می‌نشست تاسخن رسول آسان تواند شنید. روزی دیر رسید در آن مجمع و مردمان نشسته بودند. **ثابت** پای بگردن مردم فرو مینهاد و میگفت: تفسحوا تفسحوا. مردی اورا گفت: اصبت مجلساً فاجلس، بنشستگاهی رسیدی اکنون بنشین جای نشستن داری چرا نه نشینی؟ **ثابت** از آن سخن درخشم شد و بنشست. آنگه فرا آن مرد گفت: تو پسر فلانه ای یعنی آن زن که در جاهلیت بناشایست نام برده بود، آن مرد دلتنگ گشت و ازشرم سردرپیش افکند، آن ساعت **جبرئیل** آمد و این آیت آورد.

وقال **الضحاك** ـ نزلت فی وفد **تمیم** الذین نادوا رسول‌الله من وراء الحجاب كانوا يستهزؤن نفقراء اصحاب النبی (ص) مثل **عمار** و **خباب** و **بلال** و **صهيب** و **سلمان** و **سالم** مولی **ابی حذيفة** لما راوا من رثاثة حالهم فانزل الله تعالی فی الذين آمنوا منهم. واما قوله: « ولانساء من نساء » قال **انس** ـ نزلت فی نساء رسول‌الله عيرن ام سلمة بالقصر وقال **ابن عباس** ـ ان **صفية بنت حيی بن اخطب** اتت رسول‌الله فقالت ـ ان النساء يعيرنن ويقلن لی ـ يايهودية بنت يهوديين فقال لها رسول‌الله ـ هلا قلت ان ابی **موسی** و عمی **هرون** و زوجی **محمد** عليهم السلام فانزل‌الله هذه الاية و المعنی ـ لا يستهزئ قوم بقوم عسی ان يكونوا خيراً منهم عندالله و افضل نصيباً، « ولاتلمزوا انفسكم » ای ـ لاتعيبوا و لا تطعنوا اهل دينكم و قيل ـ اللمز العيب فی المشهد و الهمز فی المغيب و قيل ـ اللمز يكون باللسان و العين و الاشارة والهمز لايكون الا باللسان، « ولاتنابزوا بالالقاب »، التنابز التفاعل من النبز و هو اللقب وهو ان يدعی الانسان بغير ماسمی به ولا يستعمل الافی القبيح. قال **عكرمة** ـ هو قول الرجل للرجل ـ يا فاسق يـا منافق يا كافر وقال **الحسن** ـ كان اليهودی و النصرانی يسلم فيقال له بعد اسلامه ـ يا يهودی يا نصرانی و قال **عطاء** ـ هو ان تقول لاخيك ـ يا كلب يا خنزير يا حمار.

وقال **ابن عباس** -التنابز بالالقاب ان یکون الرجل عمل السیّئات ثم تاب عنها فنهی‌الله ان یعیّر بما سلف من عمله ، « بئس‌الاسم الفسوق بعد الایمان » . فیه تأویلان احدهما : بئس‌الاسم اسم الفسق و هی ان یقول له یایهودی یا نصرانی یا فاسق یازانی یذکره باسم ذنبه بعد ایمانه و توبته . الثانی : اَنّ من فعل مانهی عنه من‌السخریة و اللمز و النبز فهو فاسق و « بئس الاسم الفسوق بعد الایمان » ، ای مع الایمان او بعد دخوله فی الایمان فلاتفعلوا ذلک فتستحقوا اسم الفسق « و من لم‌یتب » ، عما نهی عنه ، « فاولئک هم‌الظالمون » .

« یاایهاالذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من‌الظن » ، رسول خدا چون بسفر بیرون شدی هر دو مرد توانگر را یکی درویش با ایشان فرا کردی ، تا وی ایشانرا خدمت کند و ایسان مؤنت وی کفایت کنند . **سلمان** درویش بود ومحتاج ودو کس‌را از ایشانرا درسفر خدمت میکرد ودر منزلها طعام و شراب ایشان میساخت وحاصل میکرد . در منزلی ازمنزلهای سفر ، **سلمان** از پیش برفت بمنزل تاازبهر ایشان طعام سازد ، چون بمنزل رسید از ماندگی و رنجوری خواب بروی غلبه کرد ز باطعام ساختن نه‌پرداخت، ایشان دررسیدند وطعام نیافتند. **سلمانرا** فرستادند برسول وازوی طعام خواستند. رسول او را **باسامة** فرستاد و **اسامة** خازن رسول بود . **اسامة** گفت طعامی مانده نیست بنزدیک ما . **سلمان** بی‌طعام و بی‌مقصود باز گشت. ان دو مرد گفتند نزدیک **اسامه** طعام بود ، لکن **اسامه** بخیلی کرد ونداد . **سلمانرا** بقومی دیگر فرستادند و از ایشان هیچ چیزی(۱) نگشاد . آنگه بطعن گفتند : لوبعثناه الی بئرسمیحة لغار ماء ها ، اگر ما این **سلمانرا** بچاهی فرستیم که در آن آب بود ، آب بزمین فرو شود و **سلمان** محروم ماند. آنگه آن دومرد برخاستند و تجسس میکردند که تاخود بنزدیک **اسامة** طعام بود یا نبود. رسول خدا ایشانرا دید گفت چیست اینکه آثار گوشت خوردن در دهن شما می‌بینم ، ایشان گفتند- یا رسول‌الله والله ماتناولنا یومنا هذا لحماً .

قال - ظللتم تاکلون لحم **سلمان** و**اسامة** فانزل‌الله تعالی :

۱ - در نسخه ج : هیچیز

« یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن » ، واراد ان یظن باهل الخیر شرا ، « انّ بعض انظن اثم » ، قال **سفیان الثوری :** الظن ظنّان ، احدهما: اثم وهو ان یظن و یتکلم به والاخر: لیس باثم وهو ان یظن ولا یتکلم به و قیل الظن علی اربعة اوجه مامور به ومحظور ومندوب الیه ومباح . اما المأمور به فحسن الظن بالله ، قال النبی (ص) : لا یموتنّ احدکم الاّ و هو یحسن الظن بالله وکذلک حسن الظن بالمؤمنین من قوله علیه الصلوة والسلام ان حسن الظن من الایمان . ومن قوله سبحانه «ظن المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خیراً» .و اما المحظور فهو ظن السوء بالله وبالمؤمنین و هو قوله تعالی : « ان بعض الظن اثـم » ،

قال مقاتل : هو ان یتکلم بما ظنه ، فان لم یتکلم به فلا یکون اثماً . واما المندوب الیه ، فقول النبی(ص): احترسوا من الناس بسوء الظن . و قال ـ الحزم سوء الظن والحزم مندوب الیه و اما المباح فکالظن فی الصلوة و الصوم والقبلة امر صاحبه بالتحری فیها و البناء علی غلبة الظن ولهذا الانقسام قال : « کثیراً من الظن » ولم یقل ـ اجتنبوا الظن مطلقاً قوله : « ولاتجسّسوا » ، التجسس هو البحث عما خفی حتی یظهر . وقرء فی الشواذّ ـ لاتحسسوا بالحاء فقیل ـ بالجیم البحث لغیرک و بالحاء البحث لنفسک و کلاهما منهی عنه و معنی الایة ـ خذوا ما ظهر و دعوا ماستر و لاتتبعوا عورات المسلمین . روی **ابو هریرة** قال ـ قال رسول الله (ص) ـ ایاکم و الظن فان الظن اکذب الحدیث ولاتحسسوا ولا تنافسوا ولا تحاسدو ولا تباغضوا ولا تدابروا وکونوا عباد الله اخواناً .وعن **ابن عمر** ان النبی(ص) قال: یامعشر من آمن بلسانه ولم یفض الایمان الی قلبه لاتغتابوا المسلمین ولاتتبعوا عوراتهم فان من یتبع عورات المسلمین یتبع الله عورته ومن یتبع الله عورته یفضحه ولو فی جوف رحله . و قال **زیدبن وهب** ـ قیل **لابن مسعود** ـ هل لک **فی الولید بن عقبة** تقطر لحیته خمراً فقال : انّا نهینا عن التجسس فان یظهر لنا شیئاً ناخذ به . قوله: « ولا یغتب بعضکم بعضاً» یقول ـ لایتناول بعضکم بعضاً بظهر الغیب بما یسوئه مما هو فیه . عن **ابی هریرة** انّ رسول الله قال ـ اتدرون ما ـ الغیبة قالوا ـ الله ورسوله اعلم قال: ذکرک اخاک بمایکره قیل ـ أفرأیت ان کان فی اخی ما اقول . قال ـ ان کان فیه ماتقول فقد اغتبته و ان لم یکن فیه ماتقول فقد بهتّه ، « ایحبّ

احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا» ، هذا مثل والمعنی - کما تکرهون اکل لحم اخیکم میتاً ، فاجتنبوا ذکره بالسوء غائبا وقیل - معناه - کما تترکون اکل لحمه میتاً فانه معصیة الله فاترکوا غیبته فانه معصیة الله و انما مثّله بالاکل لان‌المیت لایشعر بما یؤکل منه ولایحس به کذلک الغائب لایشعر به و لایحس و قوله : «فکرهتموه» ، یعنی بل‌عافته نفوسکم فکرهتموه وقیل - کرهتم ان تغتابوا ، فلاتغتابوا غیرکم .

عن **انس بن مالک** عن رسول‌الله (ص) قال - لما عرج بی مررت بقوم لهم اظفار من نحاس یخمشون وجوههم و لحومهم ، فقلت - من هؤلاء یا جبرئیل قال: هؤلاء الذین یأکلون لحوم الناس ویقعون فی‌اعراضهم . وقال صلی‌الله علیه وآله وسلم الغیبة اشد من الزنا . قالوا - وکیف .قال - ان الرجل یزنی ثم یتوب فیتوب‌الله علیه و انّ صاحب الغیبة لایغفرله حتی یغفرله صاحبه . و قال **میمون بن‌سیاه** - بینا انا نائم اذا انا بجیفة زنجی وقائل یقول - کل، قلت - یا عبدالله ولِمَ آکل ، قال - بما اغتبت عبدفلان قلت - والله ما ذکرت‌فیه خیراً ولاشرّاً قال - لکنک استمعت ورضیت‌فکان **میمون** لایغتاب احداً ولا یدع احداً ان یغتاب عنده احداً .

یکی‌از جملهٔ بزرگان دین و صلحاء سلف حکایت کرد که در گورستان نشسته بودم ، مردی بمن بر گذشت ، برزبان من برفت که هذا و امثاله وبال علی الناس ، این چنین کس برمردمان وبال باشد . همان شب اندر خواب مرا نمودند جنازه‌ای که بر آن مرده‌ای بود ومرا گفتند : کل من‌لحم هذا ، گوشت این مرده بخور . چون نگه کردم این مرده آن کس بود که من اورا غیبت کرده بودم گفتم - چون خورم گوشت این مرده ؟ و سالها بر من گذشت که گوشت حیوان حلال نخوردم . مرا جواب دادند که - فلم اغتبته اذاً ، پس چرا غیبت وی کردی ؟ دانستم که آن عقوبت غیبت است . از خواب در آمدم اندوهگن و حزین . یکسال بآن گورستان میرفتم ، تا آن مرد را باز بینم و از وی حلالی بخواهم بعد از یکسال که اورا باز دیدم ازدور بمن نگریست و گفت - تبت ، توبه کردی ازآن، گفتم - بلی توبه کردم ونیز نگویم ؟ گفت : ارجع الی مکانک اکنون بجای خویش بازشو ونیز غیبت کس مکن .

ودر خبراست که **مصطفی** (ص) **ماعز**رارجم فرمود بحکم آنکه برنفس خویش چهار باراقرار کرد بر زنا بعد از آن رسول خدا جائی میگذشت و دو کس با یکدیگر میگفتند ـ می بینی این **ماعز**را الله بروی ستر کرد و او خویشتن‌را رسوا کرد تا چنانک سگ را بسنگ کشند او را کشتند. رسول هیچ سخن نگفت و آندو مرد با وی میرفتند تا جائی رسیدند که مرداری افتاده بود. رسول گفت ـ ازاین گوشت مردار چیزی بخورید، نصیبی بردارید، گفتند ـ یا رسول‌الله مرداری بدین صعبی چون توان خورد؟ رسول فرمود ـ آنچه شما خوردید از گوشت آن برادرشما ازاین صعبتر بود، اما انه الان فی‌انهار الجنة یتغمس فیها. **ماعز** اکنون در جویهای بهشت فرو میشود و هرساعتی نوطهارتی در خود می‌بیند و دیگر نواختی از حضرت عزت بدو میرسد، «واتقوا الله»، فیما ینهیکم عنه وتوبواالیه عما قدسلف، «ان‌الله تواب رحیم».

« یا ایها النـاس انا خلقناکم من ذکر وانثی » **مقاتل** گفت ـ سبب نزول این آیت آن بود که روز فتح **مکه** رسول خدا **بلال**را فرمود تا بربام کعبه بانگ‌نماز گفت، **عتاب بن اسید بن ابی‌العیص** ازسرعصبیت جاهلیت گفت : الحمدلله‌الّذی قبض ابی‌حتی‌لم‌یر هذا الیوم، **حارث بن هشام** گفت ـ اما وجد **محمد** غیر هذاالغراب‌الاسود مؤذّناً. **سهیل بن عمرو** گفت : ان یردالله شیئاً یغیره، **ابوسفیان** گفت : انی‌لااقول شیئاً اخاف ان یخبر به‌رب‌السماء، هریکی ازسرتکبّر وتجبّرخویش بزرگی مینمودند وعیب درویشان میجستند. **جبرئیل** فروآمد ورسول‌را ازآن گفتار ایشان خبر کرد، آنگه این آیت فرو آمد و ایشانرا از آن ناسزا گفتن وعیب درویشان جستن و بمال و نسب تفاخر کردن بازداشت و زجر کرد. **ابن‌عباس** گفت ـ درشأن **ثابت‌بن‌قیس** فرو آمد که در مجمع رسول آن مردرا گفته بود ـ پسرفلانه ودرویش‌را سرزنش کرده، رسول (ص) فرمود: من‌الذاکر فلانة، فقال **ثابت** ـ انا یارسول‌الله فقال ـ انظر فی وجوه‌القوم فنظرفقال مارایت یاثابت؟ قال رایت ابیض واحمر واسود، قال فانک لاتفضلهم الا فی‌الدین و التقوی فانزل‌الله فی **ثابت** هذه‌الایة و فی‌الذی لم‌یتفسح له : «یاایهاالذین آمنوا اذاقیل‌لکم تفسّحوا فی‌المجالس فافسحوا». الایة.

«انّاخلقناکم من ذکر وانثی» یعنی **آدم وحواء** ای ـ کلّکم بنواب واحد

و امّ واحدة متساوون فی النسب ، « و جعلناکم شعوباً » جمع شعب بفتح السین و هی رؤس القبائل مثل **ربیعة** و **مضر** و **الاوس** و **الخزرج** سموا شعوباً لتشعبهم واجتماعهم کشعب اغصان الشجر وهومن‌الاضداد ، یقال شعب‌ای ـ جمع و شعب ای ـ فرق «وقبایل» جمع قبیلة و هی‌دون‌الشعوب مثل **بکر** من **ربیعة** و **تمیم** من‌**مضر**. ودون القبائل العمائر و احدتها عمارة بکسرالعین وهم **شیبان** من **بکر** و **دارم** من **تمیم** و دون العمائر البطون مثل **بنی‌غالب** و **لوی** من **قریش** و دون البطون الافخاذ واحدها فخذ **کبنی هاشم** و **امیة من‌بنی‌لؤی**. ثم‌الفصائل والعشائر واحدتها فصیلة و عشیرة ولیس بعدالعشیرة حیّ یوصف به . قال **الزبیربن‌بکار** ـ العرب علی ست طبقات: شعب ثم قبیلة ثم عمارة ثم بطن ثم فخذ ثم‌فصیلة. وقیل ـ الشعوب من‌العجم و القبایل من **العرب** والاسباط من **بنی‌اسرائیل** وقیل ـ الشعوب الذین لایعزون الی احد بل ینتسبون الی المدائن والقری والارضین والقبائل‌العرب الذین ینتسبون الی آبائهم ، « لتعارفوا » یعنی لیعرف بعضکم بعضاً فی قرب النسب و بعده لالتفاخروا وقیل ـ لکی تعرفوا اذا سئلتم ممن انتم فتقولوا ـ من **قریش**، من **کندة** ، من **تمیم** . ثم اخبر ان ارفعهم منزلة عندالله انقیهم ، فقال : «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» فی الدنیا وهو **بلال** ، «ان‌الله علیم » ، بحسبکم‌ونسبکم«خبیر»باعمالکم‌واکرمکم عندالله.

قال **قتادة** فی هذه الایة ـ اکرم الکرم التقوی والام اللؤم الفجور . قال رسول‌الله (ص) ـ من سرّه ان یکون اکرم الناس فلیتق الله وقال : کرم الرجل دینه وتقواه واصله عقله وحسبه خلقه. وقال **ابن‌عباس** : کرم الدنیا الغنی وکرم الاخرة التقوی . و عن **ابن‌عمر** ان النبی (ص) طاف یوم الفتح علی راحلته یستلم الرکن بمحجنه فلما خرج لم یجد مناخا فخرج الی بطن الوادی فانیخت فیه ثم قام‌فخطبهم فحمدالله واثنی علیه ، ثم قال: « الحمدلله الذی اذهب عنکم عبیة الجاهلیة وفخرها باٰبائها انّما الناس رجلان برّتقیّ کریم علی الله و فاجر شقی هیّن علی الله ثم تلا : « یا ایها الناس انّا خلقناکم من ذکر و انثی . . . » الایة ، قال ـ اقول قولی هذا واستغفر اللهلی ولکم وقال (ص)ـان‌الله لاینظر الی صورکم واموالکم ولکن ینظر الی قلوبکم واعمالکم وانما انتم بنو آدم « اکرمکم عندالله اتقیکم » سئل‌رسول‌الله (ص)

ایّ النّاس اکرم قال : اکرمهم عندالله اتقیهم قالوا ـ لیس عن هذا نسئلک ؟ قال فاکرم الناس **یوسف** بن نبی‌الله بن نبی‌الله بن خلیل‌الله قالوا ـ لیس عن هذا نسئلک ؟ قال: فمن معادن العرب تسئلونی ، قالوا : نعم ، قال۔فخیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی‌الاسلام اذا فقهوا .وروی عن **ابوهریره** : ان‌الناس یحشرون یوم القیمة ثم یوقفون ثم یقول‌الله عزوجل ـ لهم طالما کنتم تکلمون وانا ساکت فاسکتوا الیوم حتی اتکلّم انّی رفعت نسباً وابیتم الا انسابکم ، قلت ـ ان اکرمکم عندی اتقیکم وابیتم انتم‌فقلتم۔ لابل فلان بن فلان وفلان بن فلان فرفعتم انسابکم ووضعتم نسبی فالیوم ارفع نسبی و وضعت انسابکم سیعلم اهل الجمع الیوم من‌اصحاب الکرم این المتقون.

«قالت الاعراب آمّنا » ، این آیت درشأن **بنی‌اسدبن خزیمة** فرو آمد. قومی بادیه نشین بودند ، درسال قحط **بمدینه** آمدند و بظاهر کلمهٔ شهادت میگفتند و اسلام مینمودند ، اما بباطن نفاق داشتند ومخلص نبودند ودر راه **مدینه** تباه کاری کردند ونرخها گران میکردند وآنکه باسلام خویش منت بررسول نهادند ،گفتند۔ اتتک العرب بانفسها علی‌ظهور رواحلها و جئناك بالاثقال و العیال والذراری و لم نقاتلک کما قاتلک بنوفلان و بنوفلان ،گفتند ـ ماکه آمدیم بجملگی آمدیم باعیال و فرزندان وباروبنهٔ خویش نه چون قومهای دیگر که تنها آمدند برراحلهاء خویش، و آنکه قتال کردند هر گروهی ازعرب باتو وما قتال نکردیم. بررسول منت مینهادند که ما مؤمنانیم و از وی عطا و صدقه میخواستند تا رب‌العالمین درشأن ایشان این آیت فرستاد : ، « قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا » یا **محمد** ایشانرا گوی ـ شما ایمان نیاوردید که ایمان تصدیق دل است و اخلاص وتصدیق و اخلاص نیزدردلهای شما نیامده ، بلی مسلمانان اید بظاهر ، برزبان کلمهٔ شهادت رانده وازبیم قتل وسبی طاعت را انقیاد نموده . از اینجا معلوم شد که آنچه برظاهر بنده میرود از طاعت داشتن وحکم را منقاد بودن آنرا اسلام گویند برمعنی استسلام، وآنچه برباطن میرود از تصدیق واخلاص آنرا ایمان گویند و **مصطفی** فرموده۔ الاسلام علانیة والایمان سریرة ، اسلام آشکار است و ایمان نهان. اسلام آنست که خلق از تو بینند ، ایمان آنست که خالق از تو شناسد. اسلام با خلق است وایمان با خالق. اسلام شریعت

است و ایمان حقیقت. اسلام پوست است و ایمان مغز. اسلام سود است و ایمان مایه. اسلام صدف است و ایمان دروی درّ، اسلام کالبد است و ایمان دروی روح. اسلام حلیت است و ایمان عقیدت. اسلام سایه است و ایمان درخت. اسلام خانه است و ایمان کدخدا. اسلام لوح است و ایمان نبشته. اسلام قدح است و ایمان شراب. اسلام زبان است و ایمان کلمة. چون از خود حکایت کنی چنین گوی: مسلمانم بحکم، مؤمنم بامید، سنی ام باتباع.

قال اهل‌اللغة: الاسلام هوالدخول فی‌السلم وهو الانقیاد و الطاعة. یقال - اسلم‌الرجل اذا دخل فی‌السلم کما یقال - اشتی اذا دخل فی‌الشتاء واصاف اذادخل فی‌الصیف و اربع اذا دخل فی‌الربیع. فمن الاسلام ماهو طاعة علی‌الحقیقة باللسان و الابدان و الجنان. کقوله عزوجل **لابراهیم** - «اسلم قال اسلمت لرب‌العالمین» ومنه ماهو انقیاد باللسان دون القلب و ذلک قوله: «قولو اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم»، وروی ان رسول‌الله (ص) قسم قسماً فاعطی رجالاً ومنع رجالاً، فقال له **سعدبن ابی وقاص** - یا رسول‌الله اعطیت فلاناً ولم تعط فلاناً و هو مؤمن فقال رسول‌الله (ص) - او مسلم مرّتین اوثلاثاً فعلم ان الاسلام اسم لظاهر الدین الذی یلزم به الاحکام و الایمان اسم للحقیقة التی یرجع الیها العبد وینطوی علیها العقد فالاسلام هوالذی منع الدّماء والاموال و اقام الذمم و الاحکام. و الایمان حقیقته التی نجّت من مقت‌الله و خلّصت من عذاب الله و المسلمون متساوون فی‌الاسلام و المؤمنون متفاوتون فی‌الایمان. فاحسنهم عملاً و اکثرهم ذکراً، اکملهم ایماناً. و قالت **المرجئة** - المؤمنون لایتفاوتون فی‌الایمان وذلک لانّهم لم یعدّوا الاعمال من‌الایمان و هذا خلاف‌السنة واصل البدعة وقد قال النبی (ص) - صنفان من امتی لیس لهما فی‌الاسلام نصیب **المرجئة** و **القدریة**. قوله: «و ان تطیعوا الله و رسوله»، ظاهراً و باطناً و سراً و علانیة، «لایلتکم» قرأ **ابوعمرو**: ولایالتکم بالالف کقوله تعالی: - «وما التناهم» وقرأالاخرون بغیرالف وهما لغتان بمعنی و احد یقال - الت یالت التاً ولات یلیت لیتاً اذا نقص و معنی الایة - لاینقصکم «من»، ثواب، «اعمالکم شیئاً ان الله غفور رحیم» ثم وصف المؤمنین المحقّقین المصدّقین فی‌ایمانهم فقال: -

«انّما المؤمنون الذين آمنوا بالله و رسوله ثم لم يرتابوا» ، لم يشكّوا في ايمانهم بل اخلصوا في عقايدهم ثم حققوا بافعالهم و هوقوله : «و جاهدوا باموالهم و انفسهم في سبيل الله» ، اى ـ في طاعة الله ، «اولئك هم الصادقون» في ايمانهم لاجتماع الاقرار باللسان و التصديق بالقلب ثم بالعمل الصالح ، هذا هوالمؤمن الصادق لامن اسلم خوف السيف و رجاء السيب فلما نزلت هاتان الايتان اتت الاعراب رسول الله فحلفوا بالله انهم مؤمنون في السرّ و العلانية وعرف الله غير ذلك منهم فانزل سبحانه : «قل اتعلّمون الله بدينكم» ، دخلت الباء لالانّ هذا التعليم بمعنى الاعلام و المعنى ـ اتعلّمون و تخبرون الله بدينكم الذي انتم عليه ، «والله يعلم مافي السموات و مافي الارض» اى ـ يعلم مافي قلوب اهل السموات وما في قلوبكم ، «والله بكّل شئ عليم» لاتخفى عليه خافية فلا يحتاج الى اخباركم .

«يمنّون عليك ان اسلموا» وهم **بنواسدبن خزيمة** و قدسبق بيانه و قيل ـ هم الاعراب الذين ذكرهم الله في **سورة الفتح : جهينة** و **مزينة** و **اسلم** و **اشجع** و **غطفان** كانوا يقولون ـ آمنّا ليؤمنّوا على انفسهم واموالهم ، فلما استنفروا الى **الحديبية** تخلّفوا و هم الذين منّوا بايمانهم على رسول الله و تقديره : يمنّون عليك باسلامهم «قل لاتمنّوا على اسلامكم» اى ـ باسلامكم ، «بل الله يمنّ عليكم ان هديكم» يعني بان هديكم ، «بالايمان ان كنتم صادقين» في ايمانكم فلستم صادقين و لو كنتم مؤمنين صادقين لكانت المنّة لله لالكم . المّن يذكر والمراد به التحمّد بالنعمة و هومذموم من العباد و يذكر والمراد به الانعام وعليه وصف الله بانه منان. قوله : «بل الله يمنّ عليكم» ، اى ـ انعم عليكم وقيل بل الله احق بالتحمد بالنعمة.

«ان الله يعلم غيب السموات والارض» ماغاب فيها عنكم ، «والله بصير بما يعملون» قرأ **ابن كثير** بالتاء لان في الاية ذكر الحضور فحسن الوجهان والله اعلم .

النوبة الثالثة

قوله : «انّما المؤمنون اخوة» اى پديد آرندهٔ هرموجودى اى پذيرندهٔ هردودى . اى كرمت بندگان را بروزى ضامن ، اى ملك تو از فنا و زوال ايمن .

عزیز کردهٔ تو کس خوارنکند بر کشیدهٔ تو کس نگو نسار نکند. بداغ گرفتهٔتو کس دراوطمع نکند. مؤمنان همه بداغ تواند و درروش خویش باچراغ تواند. بر کشیدگان عطف و نواختگان لطف تواند، ازتارات خلقیت وحالات بشریت در دایرهٔ عهده قدم برنقطهٔ رضادارند. گاه چون سروی درچمن درمقام خلوت‌اند، گاه چون چفته‌چوگانی[1] بر مقام خدمت اند. ایشانند که در ازل رب‌العالمین ایشانرا نواخته و میان ایشان برادری افکنده که - «انّماالمؤمنون اخوة» برادری که هرگز منقطع‌نشود، قرابتی که بریده نگردد، نسبی که تا ابد بپیوندد، همانست که خبر میآید: کلّ سبب و نسب ینقطع یوم‌القیمةالّاسببی و نسبی. مراد باین نسب دین وتقوی است نه‌نسب آب و گل. اگر نسبت آب و گل‌بودی **بولهب** و **بوجهل** را درآن نصیب بودی وهوالمشارالیه فی‌قوله: «انّ اکرمکم عندالله اتقیکم» ای جوانمرد چون می‌دانی که مؤمنان همه برادران تواند و در نسب ایمان و تقوی خویشان تواند، حق برادری بگزاروشرط خویش بجای‌آر. زندگانی با ایشان بموافقت کن راه ایثار وفتوت پیش گیر وخدمت بی‌معارضت کن. ایشان گناه کنند تو عذر خواه ایشان بیمار شوند تو عیادت کن حظّ خود یکسر فروگذار ونصیب ایشان زیادت کن. اینست حق برادری اگر سر این داری درای ورنه هجرت کن. **ذوالنون‌مصری** را پرسیدند که صحبت با که داریم و نشست وخاست با که کنیم، گفت: من لایملک ولاینکر علیک حالاً من احوالك ولایتغیر بتغیرك. فرمود[2] صحبت با کسی کن که ویرا ملك نبود یعنی آنچه دارد ازمال وملك نه حق خویش‌داند حق برادران در آن بیش ازحق خویش‌شناسد.

هرخصومت که درعالم افتاد از توئی ومنی خاست چون توئی ومنی ازراه برداشتی موافقت آمد و خصومت برخاست.

دیگر وصف آنست که صحبت با کسی‌دار که بهیچ حال برتو منکرنگردد و اگر در تو عیبی بیند از تو برنگردد.

داند که آدمی از عیب خالی نیست و بی‌عیبی و پاکی جز صفت خداوند قدوس نیست.

---

۱ درنسخهٔ ج: حقه چوگانی ۲ - در نسخهٔ ج: گفت

مردی را زنی بود و در کار عشق وی نیک رفته بود و آن زن را سپیدیی درچشم بود و مرد ازفرط محبت از آن عیب بی‌خبر بود تا روزی که عشق وی روی در نقصان نهاد گفت: این سپیدی درچشم تو کی پدید آمد، زن گفت آنگه که کمال عشق ترا نقصان آمد. **مصطفی**(ص)فرمود ـ حبّ الشي يعمي ويصمّ. دوستی مرمردرا ازدیدن عیب محبوب نابینا کند و ازملامت شنیدن کر گرداند تا نه‌عیب دوست بیند نه ملامت دردوستی وی شنود. سدیگر وصف آنست که لایتغیر بتغیرك باین کلمت او را از صحبت خلق باز برید گفت ـ صحبت که کنی باحق کن نه باخلق زیرا که خلق بگردند چون توبگردی وحق جلّ جلاله بجلال احدیت خویش وکمال صمدیت خویش هرگز بنگردد اگر چه خلق بگردند.

پیر طریقت گفت ـ الهی تومؤمنان را پناهی. قاصدانرا برسرراهی. عزیز کسی که تو او را خواهی. اگر بگریزد او را در راهی. طوبی آن کس را که تو اورایی، آیا که تا ازما خودکرائی.

ذوالنون‌مصری گفت ـ زنی‌را دیدم درین سواحل **شام**، زنی که بصورت زن نمود و بمعنی هزار مرد بیشتر همه عین صفا وذات وفا بود. ظاهراوهمه صفا صفت، باطن اوهمه بقا معرفت. نه درصورت اسم و جسم آویخته، نه در منزل حال و قال رخت افکنده.

مکن درجسم وجان منزل. که این دونست وآن والا
قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش ونه آنجا

بهستی محبوب هستی خود در باخته، بصفات محبوب از صفات خود بیزار شده.

ایهاالسائل عن قصتنا لوترانا لم تفرق بیننا
فاذا ابصرتني ابصرته و اذا ابصرته ابصرتنا

ای‌جوانمرد، محبت سلطانی قاهر است وشرع محبت برخلاف شرع ظاهر است. در شرع ظاهر همه لطف و رفق ونفع ونواختن است ودرشرع محبت همه‌قهر وعنف و کشتن وخون‌ریختن است.

در عشق تو گر کشته شوم باکی نیست
کو دامن عشقی که برو چاکی نیست

ذوالنون‌مصری گفت: آن زن را پرسیدم که- من این‌اقبلت واین تریدین؟ ای زن از کجا رفته ای و کجا قصد داری. گفتا- اقبلت من عند اقوام «تتجا فی جنوبهم عن‌المضاجع یدعون ربهم خوفاً و طمعا» الی «رجال لاتلهیهم تجارة ولابیع عن ذکرالله». از نزدیک قومی بیامدم بیداران بنزدیک قومی روم هشیاران. ایشانرا بصفت وسیرت معروف کردند نه بنام ونسبت. هرکه او شرفی و کرامتی در جهان یافت از صفت وسیرت یافت نه از نام و نسبت، چه شرف دارد آن نسبت که فردا بریده گردد؟ والحق‌جل‌جلاله یقول: «فلاانساب بینهم یومئذ ولایتساءلون» کدام کرامت است بزرگوارتر از این کرامت که رب العزة میفرماید[1]: «انّ اکرمکم عندالله اتقیکم». آنکه صفت آن قوم، بیداری نهاد وبیخوابی که صفت مشتاقان است و آئین عاشقان، گفت- چون شب در آید و آفتاب نهان شود دلهای ایشان معدن اندوهان شود، گهی نوحه کنند بزاری، گهی بنالندازخواری، گهی روزنامهٔ عشق‌باز کنند و سورهٔ شوق آغاز کنند، فریاد درگیرند وسوز بزاری[2] دوست را یاد کنند. همه شب سربرزانوی[3] حیرت نهاده یاروی برخاك حسرت مالیده و بدرد دل وسوز جگر این نوحه میکنند که:

تاریکتر است هرزمانی شب من   یارب شب من سحر ندارد گوئی

ای جوانمرد هر که شبی بیدار نبوده او رنج‌بیداری چه داند، هرکه شبی بیمار نبوده از درازی شب بیداران چه خبر دارد. ای مسکین هرگز ترا شبی بود که از درد نایافت مونس، مونس تو ماه بود وستاره باتوهمراز بود. ای شب دراز بخواب غفلت کوتاه کرده وروز سپید بمعصیت سیاه کرده. ای مسکین روز عمرت‌را شب آمد، بهار جوانی درگذشت، گلنارت زرد شد، عقیقت کاه شده چراغت فرو مرد، حساب عمر فذلك شد، روز شمرده بآخر رسید وبرید دررسید. امروز ماتم خود بدار و اشك حسرت از دیده فرو بار پیش از آنکه نه چشم ماند نه بینائی، نه تن ماند نه توانائی، نه قوت ماند نه دانائی نه کمال ماند نه زیبائی.

۱ - در نسخهٔ ج: میگوید ۲ - درنسخهٔ ج: درگیرند وبزاری ۳ - در نسخهٔ ج: برزانوء

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار
و ای خداوندان قال الاعتذار الاعتذار
پیش از آن کین جان عذر آورفرو ماند زنطق
پیش از آن کین چشم عبرت بین فرو ماند ز کار

سوره ق

۱ - النوبة الاولى

قوله تعالی : « **بسم‌الله الرحمن الرحيم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« **ق** » منم خداوند قادر وقهار قدّوس و قریب « **والقرآن المجيد** (۱)» باین قرآن بزرگوار [که رسول راست گوی است ورستاخیز بودنی] .« **بل** » نیست چنانک کافران میگویند ، « **عجبوا ان جاء هم منذرمنهم** » ، شگفت داشتند که بایشان آمد آگاه کننده‌ای هم ازایشان ، « **فقال الكافرون** » ، ناگرویدگان گفتند، « **هذا شيئٌ عجيب** (۲) » این چیزیست شگفت.

«**أاذا متناوكنا تراباً** » ، باش که ما بمیریم و خاك گردیم [با حیوة خواهند برد ما را] ، « **ذلك رجع بعيد** (۳) » این باز بردی است دور[محال] .

« **قدعلمنا ما تنقص الارض منهم** » ، میدانیم هر چه زمین از ایشان کاهد ، « **وعندنا كتاب حفيظ** (۴) » ونزدیک ما نوشته‌ای است آنرا نگه دارنده.

« **بل كذّبوا بالحق لما جاءهم** » ، آری ایشان دروغ شمردند سخن راست که بایشان آمد ، « **فهم فى امر مريج** (۵) » ایشان در کاری اند شوریده گمان آمیز .

« **افلم ينظروا الى السّماء فوقهم** »، درننگرند دراین آسمان زبر ایشان.

« **كيف بنيناها** » ، که چون افراشتیم[۱] ، « **وزيّناها** » ، وچون نگاشتیم .

« **وما لها من فروج** (۶) » ، و آنرا هیچ شکاف وعیب نه .

---

۱ - در نسخهٔ الف : اوراشتیم .

« والارض مددناها »، و زمین باز کشیدیم [پهن]، **« و القینا فیها رواسی »**، ودر آن او کندیم[۱] کوهها بلند، **« وانبتنا فیها من کلّ زوج بهیج (۷) »** وررویانیدیم در آن از هرصنفی نیکو.

« تبصرة وذکری » باز نمودن ودر یاد دادن را **« لکلّ عبد منیب (۸) »** هربنده[۲] را باز گردانیده بدل با الله.

« ونزّلنا من السماء »، و فرو فرستادیم از آسمان، **« مآء مبارکاً »** آبی بر کت کرده درآن، **« فانبتنا به جنّاتٍ »**، تا رویانیدیم بآن درختستانها، **« وحبّ الحصید (۹) »** وتخم هرنبات درودنی.

« و النخل باسقات »، و خرما بنان بلند بارور، **« لها طلع نضید (۱۰) »** آنرا خوشهٔ[۳] میوهٔ آن درهم نشسته.

« رزقاً للعباد »، داشت بندگانرا، **« واحیینا به بلدةً میتاً »**، وزنده کردیم بآن آب شهری و زمینی مرده، **« کذلك الخروج (۱۱) »** همچنان رستاخیز [برما آسان].

« کذّبت قبلهم قوم نوح »، دروغزن گرفتند پیش از ایشان [پیغامبر خویش را] قوم **نوح**، **« و اصحاب الرّسّ »**، و اصحاب چاه، **« وثمود (۱۲) »** و **ثمود** قوم **صالح**

« وعادٌ » : اول قوم **هود**، **« و فرعون و اخوان لوط (۱۳) »** و **فرعون موسی** و کسان **لوط**.

« و اصحاب الایکة و قوم تبّع »، ومردمان پیشه‌ایکه و قوم **تبّع**، **« کلّ کذّب الرسل »** همگان فرستادگان ما را دروغزن گرفتند، **« فحقّ وعیدِ (۱۴) »** تاواجب گشت و سزا [رسانیدن بایشان] آنچه بیم داده بودم ایشانرا بآن.

« افعیینا بالخلق الاول »، بماندیم یادرماندیم بآفرینش نخستین، **« بل هم فی لبس من خلق جدید (۱۵) »**، بلکه ایشان در گمان اند از این آفرینش نو.

۱ - در نسخه ج : افکندیم ۲ - در نسخه ج : هربنده‌ی ۳ - در نسخه ج : خوشه‌ی

« **ولقد خلقنا الانسان** » بیافریدیم مردمرا ، « **و نعلم ماتوسوس به نفسه** » ومیدانیم آنچه دردل او میاندیشد ، «**و نحن اقرب الیه من حبل الورید**(١٦)» مانزدیکتریم باو از رگ جان.

« **اذ یتلقّی المتلقّیان** » سخن می‌ربایند آن دوسخن ربای ومی‌فرا گیرند[1] از او ، « **عن الیمین وعن الشمال قعید**(١٧) » یکی از راست سوی او نشسته ویکی ازچپ سوی او نشسته.

« **مایلفظ مِن قول** » ، بیرون ندهد هیچ سخن از دهن ، « **اِلّا لدیه رقیب عتید** (١٨) » مگرنزدیک اوست گوشوانی[2] ساخته.

النوبة الثانیة

این سورة را دونام است : سورهٔ « **ق** » وسورهٔ«**الباسقات**»،هزاروچهارصد و نود و چهارحرف است . سیصد و پنجاه وهفت کلمت و چهل و پنج آیت ، جمله **بمکه** فروآمد مگر یک آیت: « ولقد خلقنا السموات والارض وما بینهما فی ستّة ایام » این یک **آیت بمدینه** فرو آمد بقول **ابن عباس** و **قتاده** وباقی همه یکی است ودراین سورة دو آیت منسوخ است یکی : « فاصبر علی مایقولون » ، دیگر : « وما انت علیهم بجبّار » این هردو آیت منسوخ است بآیت سیف.

ودر فضیلت سورة **ابیّ بن کعب** روایت کند از **مصطفی** (ص) قال : من قرأ **سورة ق** هوّن الله علیه ثارات الموت و سکراته .

قوله تعالی : «ق» اقوال مفسران مختلف است در معنی « ق » **ابن عباس** گفت : نامی است از نامهای الله. سوگند بآن یاد کرده چنانک بقرآن یاد کرده . **محمدبن کعب القرظی** گفت ـ افتتاح نام‌الله است قادر وقاهر وقابض قدّوس وقریب و قیّوم و معنی آنست که ـ اناالله القادر القابض انا القدوس القوی ، و بریک حرف اختصار کرد برمذهب اختصار وعادت **عرب** که گفته اند :

قد قلت لها قفی فقالت قاف.

---

١ ـ ج : فرا میگیرند .. ٢ ـ درنسخهٔ ج : نگهبانی ..

قتاده گفت نام قرآن‌است، **شعبی** گفت - نام سورة است ، **ضحاك** گفت - کوهی است گرد زمین درآمده از زمرد سبز وسبزی آسمان از فروغ آنست وهرچه درزمین بدست خلق افتاده از زمرد همه ازآنست. **وهب منبه** آورده که - **ذوالقرنین** گرد عالم میگشت تا بکوه **قاف** رسید و گرد کوه **قاف** کوههای خرد دید. رب‌العالمین کوه باوی بسخن آورد تاازوی پرسید که- ما انت؟ توچه باشی ونامت چیست؟ گفت : انا قاف ، منم قاف گرد عالم درآمده ، گفت - این کوههای خرد چیست ؟ گفت- این رگهای منست، ودرهربقعتی و درهرشهری از شهرهای زمین از من رگی است بدو پیوسته ، هرآن زمین که بارادت حق آنرا زلزله خواهد رسید مرا فرماید تارگی از رگهای خود بجنبانم که بآن زمین پیوسته تا آنرا زلزله افتد. **ذوالقرنین** گفت - یا**قاف** از عظمت الله باما چیزی بگوی گفت - یا**ذاالقرنین** انّ شأن ربنا لَعظیم کار خداوند ما عظیم است و از اندازهٔ وهم و فهم بیرونست. بعظمت او خبر کجا رسد و کدام عبارت بوصف او رسد . گفت - آخر آنچ[1] کمتر است و در تحت وصف آید چیزی بگوی ، گفت وراء من زمینی است آفریده پانصد ساله راه طول آن و پانصد ساله راه عرض آن ، همه کوهان‌اند پراز برف ، ورنه آن برف بودی من ازحرارت دوزخ چون ارزیر بگداختید[2] ، **ذوالقرنین** گفت- زدنی یا **قاف** ، نکته‌ای بگوی دیگر از عظمت وجلال حق گفت - **جبرئیل امین** کمر بسته درحجب هیبت ایستاده ، هرساعتی از عظمت و سیاست درگاه جبروت برخود بلرزد رعده‌ای بروی افتد. رب‌العالمین ازآن رعدهٔ وی صدهزارملك بیافریند ، صفها بر کشیده درحضرت، بنعت هیبت سر درپیش افکنده و گوش برفرمان نهاده ، تایکبار ازحضرت عزت ندا آید که - سخن گوئید ، همه گویند - «لااله‌الاالله» و بیش از این نگویند ، اینست که رب‌العالمین گفت : « یوم یقوم الروح والملئکة صفّاً » الی‌قوله - « وقال صواباً » یعنی - لااله‌الاالله وقیل - معنی قوله : « ق » : قف یا **محمد** علی اداء الرسالة والعمل بما امرت. وقیل - معناه - قضی الامر کقوله : «حم» ، ای - حمّ ماهو کائن والاحسن ان یقال هو من‌الحروف المقطّعة علی ماسبق امثاله.

---

۱ - در نسخهٔ ج : گفت آنچ آخر کمتراست ... ۲ - در نسخهٔ ج : بگداختمی

«والقرآن المجيد» ، ای ـ الشريف الكريم على الله الكثير الخير ، العظيم الشأن ، هذا قسم جوابه محذوف لدلالة ما بعده من الكلام عليه ، تأويله : «والقرآن المجيد» ان الرسول صادق و الساعة حق . وبرقول ايشان كه گفتند قضى الامر جواب مقدم است تقديره : « والقرآن المجيد » ، قضى الامر باين قرآن بزرگوار كه كار گزاردند و حكم راندند در ازل وقيل ـ جوابه : « بل عجبوا » وجوابات القسم سبعة : انّ الشديدة كقوله : «والفجر وليال عشر» الى قوله : « انّ ربك لبالمرصاد» . وان الخفيفة كقوله : « تالله ان كنّا لفى ضلال مبين» ، وما النفى كقوله : « والضحى والليل اذا سجى ما ودّعك ربك» ، و اللام المفتوحة ، كقوله : « فوربك لنسئلنّهم » ، ولا كقوله : « و اقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت » وقد كقوله : « و الشمس و ضحيها » ، الى قوله : « قد افلح من زكيها » ، و بل كقوله : « ق و القرآن المجيد » ، « بل عجبوا ان جاء هم منذر منهم » يعرفون نسبه و صدقه و امانته ، « فقال الكافرون هذا » ، اى ـ هذا الذى يقول ان نبعث ، «شىءٌ عجيب » وقيل ـ اختيار الله **محمدا** للرسالة والانذار شىءٌ عجيب . اگر كسى گويد ـ **درسورة ص** وقال الكافرون بواو و گفت و اينجا بفا گفت چه فرق است ؟ جواب آنست كه عرب استعمال فا جائى كنند كه ثانى باول متصل بود كه درفا معنى اتصال است و اينجا « شىءٌ عجيب » متصل است بآنچه گفت ـ « عجبوا ان جاء هم » واين معنى اتصال **درسورة ص** نيست لاجرم بواو گفت نه بفا .

«أَ إِذا متنا و كنّا تراباً » ، استفهام انكار واستبعاد و العامل فيه مضمر تقديره ـ أَنُبعث؟ انرجع؟ اذا متنا و كنا تراباً « ذلك رجع بعيد »، عن الصدق لا يكون . وليس المراد بعد الزمان و قيل ـ بعيد اى ـ محال هذا ـ كقوله : « انه على رجعه لقادر » . الرجع الجواب و الرجع الرد و الرجع المطر ، نطق بكلّها القرآن ، فالرجع فى قوله تعالى : « فان رجعك الله الى طائفة منهم » ، و فى قوله : « و لئن رجعت الى ربى » ، معناهما الرد والرجع فى قوله : « لا يرجع اليهم قولاً » معناه الجواب . والرجع فى قوله : « والسماء ذات الرجع » ، معناه ـ المطر .

« قد علمنا ما تنقص الارض منهم » ، اى ـ ماتا كل من لحومهم و دمائهم

و عظمهم لایعزب عن علمنا شیْ. قال **السدی** - هوالموت یقول - قد علمنا من یموت منهم ومن یبقی« وعندنا » ای - ومع هذا عندنا« کتاب» کتب فیه ذلک و هواللوح المحفوظ مکتوب فیه موتهم و مکثهم فی‌القبور و مبعثهم یوم‌القیمة و الحفیظ بمعنی المحفوظ وقیل - الحفیظ بمعنی الحافظ ای - حافظ لعدّتهم واسمآئهم ، قال **الحسن** - هذا وعد من‌الله لنبیّه بنصرته و اظهار دینه علی سائرالادیان ، فقال : « قد علمنا ما تنقص منهم بان یقتلوا اویموتوا او ینتقلوا عن دینهم ، « وعندنا کتاب حفیظ » فیه نصرک علیهم فلاتضیقن صدرک. وقیل - قد علمنا ماتنقص‌الارض ، ای - مایبلی‌منهم ومایبقی. لانّ العصعص لاتأکله الارض کماجاء فی الحدیث کلّ ابن‌آدم یبلی الاعجب الذنب وفیه یرکّب و ابدان الانبیاء و الشهداء ایضاً لاتبلی « و عندنا کتاب حفیظ » محفوظ من الشیاطین ومن ان یتغیر.

« بل کذّبوا بالحق » ، ای - بمحمد والقرآن ، «لمّا جاءهم‌فهم فی‌امرمریج» مختلط ملتبس ومعنی‌اختلاط امرهم انّهم‌یقولون للنبی(ص) - مرّة - ساحر ومرّة - کاهن مجنون و یقولون للقرآن مرّة - سحر و مرّة رجز و مرّة مفتری و یقولون فی امر البعث مرّةً -« ان‌هی الاحیوتناالدینا » ومرّة - « لئن‌رجعت الی ربی» ومرّة - « ماندری ماالساعة ان‌نظن الاظنّاً» وقیل - « فی‌امر مریج » ای - متناقض بانکارهم القدرة علی الاعادة مع اقرارهم بالقدرة علی الابتداء فکان امرهم مختلطاً ملتبساً وکل کلام اوامرلیس بثابت مقید فهو مریج فعیل من مرج اذا اضطرب یقال - مرج‌الامر ومرج الدین ومرج الخاتم فی اصبعی اذا قلق من الهزال و فی الحدیث - مرجت عهودهم واماناتهم. وقیل - مریج فعیل بمعنی مفعول‌من‌قوله «مرج‌البحرین»معناه - خلّاهما. معنی‌آنست که - دو دریا فرا یکدیگر گذاشت. المرج المرعی لان‌السّرح فیه مخلاة لیس‌علیها لجم، مرغزاررا مرج گویند یعنی که چرندگان بی‌لگام سرفرا داده وآنجا فرا گذاشته. ثم دلّهم علی قدرته. فقال :

« افلم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها » ، بغیر عمد ، « وزیناها » ، بالکواکب والشمس‌والقمر ، «وما لها من فروج » شقوق وصدوع وعیوب. ای‌لیس فیهاتفاوت ولااختلاف. وقیل - مالها من فروج یمکن‌السلوک فیه واماالملئکة فینزلون

من الباب و يعرجون الى الباب ثم يطبق الباب. واحدها فرج و هو الشّق و لهذا سمى القباء المشقوق فرّوجاً لبس رسول الله (ص) فروجاً من حرير ثم نزع. قوله :

« والارض مددناها » ، اى ـ بسطناها على وجه الماء الى مالا يعلمون من غايتها وهذا دليل على ان الارض مبسوطة وليست على شكل الكرة ، « و القينا فيها رواسى » ، جبالاً ثوابت ، « وانبتنا فيها من كلّ زوج بهيج » . اى من كل صنف حسن كريم يبهج به من الاشجار والنبات وقال فى موضع آخر ـ ذات بهجة وقيل ـ الضمير يعود الى الرواسى. والزوج البهيج الذهب والفضة وسائر الفلزات.

« تبصرةً » اى ـ جعلنا ذلك تبصرةً ، « و ذكرى » ، اى ـ تبصيراً وتذكيراً وتنبيهاً ، «لكل عبد منيب» لان من قدر على خلق السموات والارض والنبات قدر على بعثهم . گفته اند ـ تبصرة وذكرى دونام اند شريعت وحقيقت را ، تبصرة حقيقت است و ذكرى شريعت است . شريعت بواسطه است و حقيقت بمكاشفت ، شريعت خدمت است بر شريطة وحقيقت غربة است بر مشاهده. شريعت بى بدى است وحقيقت بيخودى. اهل شريعت فريضه گزاران اند ، ومعصيت گذاران ، اهل حقيقت از خويش گريزان وبيكى نازان . قبلهٔ اهل شريعت كعبه است ، قبلهٔ اهل حقيقت فوق العرش . ميدان حساب اهل شريعت موقف است ، ميدان حساب اهل حقيقت حضرت سلطان . ثمرهٔ اهل شريعت بهشت است ثمرهٔ اهل حقيقت لقاء ورضاء رحمن .

قوله : « و نزّلنا من السماء » ، اى ـ من السحاب من جانب السماء « ماءً مباركاً » ، اى ـ مطراً يلبث فى اجزاء الارض فينبع طول السنة وقيل ـ مباركاً للخلق فيه بركات ومنافع ، « فانبتنا » ، اى ـ اخرجنا من الارض ، « به » ، اى ـ بذلك الماء « جنات » ، اى ـ الاشجار و الفواكه و الثمار ، « وحب الحصيد » اى ـ و حباً يحصد كالبرّو الشعير وسائر الحبوب التى تحصدو تدّخر فاضاف الحب الى الحصد و هو اضافة الشىء الى صفته كمسجد الجامع وربيع الاول وحق اليقين وحبل الوريد ونحوها وقيل ـ معناه وحَبّ النبت الحصيد لان النبت يحصد لا الحبّ.

« والنخل باسقات » اى ـ طوالاعجيبة الخلق ـ يقال بسقت بسوقا اذا طالت. وقيل ـ باسقات ، اى ـ حوامل من قولهم ـ بسقت الشاة اذا حملت ، «لهاطلع» اى ـ ثمر

و حمل ، سمّی بذلک لانه یطلع و الطلع اول ما یظهر قبل ان ینشق ، « نضید » ای - متراکب متراکم منضود بعضه علی بعض فی‌اکمامه فاذا خرج من اکمامه فلیس بنضید و المعنی ثمارها فی حلوقها[1] و رؤسها لاکسائر الاشجار تتفرق ثمارها ، قال **ابوعبیدة** : نخل الجنة « نضید » ما بین اصله الی فرعه کلما نزعت رطبة عادت الین من الزبدواحلی من العسل .

« رزقاً للعباد » ، ای - جعلناها رزقا للعباد ، « واحیینابه » ای - بذلک‌الماء « بلدةً میتاً » ، فاهتزّت بالنبات وحییت ، روی **ابوهریرة** قال : کان النبی(ص) اذا جاءهم‌المطر فسالت المیازیب[2] قال: لامحل علیکم‌العام ای الجدب ، « کذلک‌الخروج» من قبورکم یوم البعث بعد ان کنتم امواتاً . قال **ابن‌عباس** : ینزل الله من السماء مطراً کنطف الرجال فینبت علیه‌اللحم والعظام والاجساد فیرجع کلّ روح الی‌جسده .

قوله : « کذّبت قبلهم قوم نوح واصحاب‌الرّسّ» ، قوم من بقایا **ثمود** کانوا علی بئربارض **الیمامة** ارسل الیهم نبیّ‌اسمه **خنظلة بن‌صفوان** فقتلوا نبیّهم ، و«ثمود» هم **ثمود بن عابر** وهو **عاد** الآخرة .

« وعاد » ، وهو **عاد ارم** وهو **عاد**الاولی « وفرعون » **موسی** اسمه **الولید بن مصعب بن الریان** ، « واخوان لوط » لفظ عربی لاعن اخوة نسب اودین .

« و اصحاب الایکة »الایکة الغیضة من الشجرولیکة اسم‌لارض مدین وهم **قوم‌شعیب** ، «وقوم تبع » ، هوملک **الیمن** سمی**تبعاً** لکثره اتباعه وکان‌یعبدالنارفاسلم ودعا قومه الی الاسلام و هم حمیر فکذّبوه و ذکرنا قصته فی‌سورة الدخان ، « کلّ کذّب الرسل » ، ای - کلّ هؤلاء المذکورین ، «کذّب الرسل‌فحق وعید » ای وجب انزال ما توعدتهم علی السنة الرسل من العقاب ، ثم انزل جواباً لقولهم : « ذلک رجع بعید» :

« افعیینا بالخلق الاول » ، یعنی افعجزنا عن الخلق الاول فنعجزعن‌الخلق الثانی وهذا تقریرلهم لانهم اعترفوا ، بالخلق الاول الذی هوالابدآء وانکروا البعث الذی هوالخلق الثانی.

---

۱ - در نسخهٔ ج : حلوقها از حلقه بمعنی درع ۲ - المیازیب - جمع میزاب

قال **الحسن** - الخلق الاول خلق **آدم** من تراب ، « بل هم فى لبس » ، اى - فى شكّ ، « مّن خلق جديد » بعد الموت، لبس الشيطان عليهم بشبهة اللبس اختلاط الظن و التباس الامر تقول لبّس فلان هذا الامر تلبيساً و لبسه علىّ خفيفاً . قال الله عزوجل : « و للبسنا عليهم مايلبسون » .

قوله : « و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه » ، اى - يحدث به قلبه و يخطر بباله لم يفعله بعد اى - لا يخفى علينا سر آئره وضمآئره ، « ونحن اقرب اليه مِن حبل الوريد » هذا قرب العلم اى - نحن اعلم بضميره ممن كان فى القرب منه بمنزلة حبل الوريد والحبل هوالوريد فاضاف الى نفسه لاختلاف اللفظين وجمعه اوردة وهى العروق التى تجرى فيها النفس والاوداج التى فيها الدم . ويقال - الوريدان عرقان خلف النياط و يقال - خلف الودجين وهو فى العنق والصدر وريد و فى الساق نسا وفى اليد ابجل وفى الظهر ابهر .

« اذ يتلقّى المتلقّيان » ، التلقّى و التلقّن واحد قال الله تعالى : « فتلقّى آدم » معناه - تلقّن والمتلقّيان الملكان الموكّلان بالانسان وهما كاتباه و هو ان الله عزوجل وكّل بالانسان مع علمه باحواله ملكين بالليل وملكين بالنهار يحفظان عمله ويكتبان اثره الزاماً للحجة ، احدهما عن يمينه يكتب الحسنات والاخر عن شماله يكتب السيّآت فذلك قوله : « عن اليمين و عن الشمال قعيد » ولم يقل قعيدان لانه اراد عن اليمين « قعيد » وعن الشمال « قعيد » فاكتفى باحدهما عن الاخر والقعيد المقاعد كالجليس والاكيل والشريب . « ما يلفظ من قول » ، اى - ما يتكلم من كلام فيلفظه اى - يرميه من فيه ، « الا لديه رقيب » ، حافظ ، « عتيد » . حاضر اينما كان . قال **الحسن**: انّ الملئكة يجتنبون الانسان على حالين عند غائطه وعند جماعه . و قال **مجاهد** : يكتبان عليه حتى انينه فى مرضه ، وقال **عكرمة** : لا يكتبان الا ما يوجر عليه او يوزر فيه . قال **الحسن**: عجبت لابن آدم ملكاه على نابيه قعد هذا على نابه وقعد هذا على نابه، لسانه قلم لهما وريقه مدادلهما ، كيف يتكلم فيما لا يعنيه . وعن **على بن ابى طالب (ع)** قال : قال رسول الله (ص) ان مقعد ملكيك على ثنيتيك لسانك قلمها و ريقك مدادهما و انت تجرى فيما لا يعنيك لاتستحيى من الله و لامنهما . و عن **ابى امامة** : قال - قال

رسول‌الله (ص)ـ کاتب الحسنات علی یمین الرجل و کاتب السیآت علی یسار الرجل و کاتب الحسنات امیر علی کاتب السیئات. فاذا عمل حسنة کتبها صاحب الیمین عشرا و اذا عمل سیئة قال صاحب الیمین لصاحب الشمال دعه سبع ساعات لعله یسبح او یستغفر، وعن **الحسن** عن **ابی‌هریرة** وانس قالا: قال رسول‌الله ـ ما من حافظین یرفعان الی الله ما حفظا فیری الله تعالی فی اول الصحیفة خیراً او فی آخرها خیراً الا قال لملئکته اشهدوا انی قد غفرت لعبدی ما بین طرفی الصحیفة، و عن **ثابت** عن **انس** ان رسول الله (ص) قال: ان الله تبارك و تعالی وکّل بعبده المؤمن ملکین یکتبان عمله فاذا مات قال الملکان اللذان وکّلا به یکتبان عمله قدمات فلان فتأذن لنا فنصعد الی السماء فیقول‌الله عزوجل ـ سمائی مملوءة من ملائکتی یسبّحون فیقولان ـ فاین فیقول ـ قوما علی قبر عبدی فکبّرانی و هلّلانی واکتبا ذلك لعبدی الی یوم القیمة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «بسم‌الله الرحمن الرحیم». بدان که عناصر عالم چهار است: باد وآتش وآب وخاك. واین چهار عنصر، وجود که یافتند دربدو آفرینش ازین چهار کلمت یافتند: «بسم الله الرحمن الرحیم» نسیمی و شمیمی بود از عالم جلال و جمال این کلمات که بوزید، تا این چهار عنصر درعالم پیدا آمد. آنکه در دور اول تا عهد آخر این چهار عنصر قوت طبیعت داشتند و عالم از ترکیب اجزاء ایشان منتظم همی بود بر وفق تقدیر الهی. و در هر عهدی این چهار عنصر قوتی زیادت نمودندی. در عهد **نوح** قوت آب بود و طغیان آن. لقوله تعالی: «انّا لما طغی الماء». و در عهد **هود** قوت باد صرصر بود لقوله ـ «بریح صرصر عاتیة». و در عهد **موسی** زمینی خاکی قوتی زیادتی نمود تا انتقام خویش بالتقام قارون ظاهر کرد که «فخسفنا به وبداره‌الارض». ودرعهد **یونس** شرارت آتش درهواء قدرت فروغ گرفت. همچنین درهرعهدی هرباد که بوزیدی وهرموجی که ازدریابخاستی یا کشتی غرق کردی یاشهری خراب کردی وهربرقی که بجستی ولایتی بسوختی وهمیشه زمین را زلزله همی بودی وخسف ومسخ ظاهر همی گشتی تاعهد این مهترعالم سید ولد آدم (ص) که عهد فترت نبوّت بسر آمد و صبح روز

فطرت دین اسلام بر آمد. زمین نور گرفت و آسمان سرور یافت و رخسار ستارگان بیفروخت و جبرئیل اندر هواء عالم آواز داد که ـ «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» آواز وی اندر اجزاء عالم سرایت کرد تا هر ذره‌ای از ذرائر عالم در عشق سماع این کلمات زبانی یافت و از وی طنینی و ضجیجی شنیدند. قالت عایشه: لمّا نزلت «بسم‌الرحمن‌الرحیم» ضجت‌الجبال حتی سمع اهل مکة دویّها فقالوا ـ سحر محمد الجبال وقال ابن‌عباس: لمّا نزلت «بسم‌الله الرحمن الرحیم» سکنت الریاح و ماجت البحور واصغت البهائم بآذانها و رمیت الشیاطین من السماء و حلف رب العزة لایسمی اسمه علی شیْ الا بارك علیه. وآنکه هر کلمتی ازاین کلمات تسمیة یکی‌را ازآن عناصرجمالی و کمالی داد. ازکلمهٔ «بسم» بندی بر باد نهادند. و ازهیبت نام «الله» داغی برزبان آتش نهادند. واز رحمت «رحمن» شمّتی برآب زدند. واز رأفت «رحیم» نسیمی بخاك رسانیدند. باد شرّت بگذاشت. آتش شرر فرونشاند. آب ازطغیان توبت کرد. خاك زلزله بگذاشت وباستقامت درآمد. این همه بآنست که عهد عدل گذشت وعهد فضل آمد، عهد خسف و مسخ گذشت وعهد رأفت ورحمت آمد «وما ارسلناك الا رحمة للعالمین». نسبت این امت که قدم بر بساط شرع احمد مرسل دارند چون اضافت کنی بامّت پیشینیان، اضافت آدمی بود بحیوان، ازآنکه درعهد اول صورت ایشان مسخ پذیر بود و سورت ایشان نسخ پذیر بود وعقد ایشان فسخ پذیر بود، ازآنکه بنهایت کمال نرسیده بودند. باز چون عهد مهترعالم‌آمد، فیض تنزیل الهی روایح خویش باسماع ذریت آدم رسانیدند. ندا در آمد که ای سید، همهٔ شرعها را نسخ و شرع ترا نسخ نه. همهٔ عقد ها را فسخ و عقد ترا فسخ نه. همهٔ امّتان را مسخ و امّت ترا مسخ نه.

قوله‌تعالی: «ق» قال ابن عطاء اقسم‌الله عزوجل بقوة‌قلب حبیبه محمد(ص) حیث حمل‌الخطاب ولم یؤثّر ذلك فیه لعلوّ حاله.

کسی که دوستی عزیز دارد درهمهٔ احوال رضاء وی جوید، پیوسته دراو مینگرد، رازش باوی بود، سوگندانش بجان وسروی بود. حدیث وی بسیار گوید درحضر و سفر در خواب و در بیداری او را نگه دارد وهرچه کند ازاو نیکو دارد

ودرهیچ جای ، حدیث و سلام ازوی بازنگیرد. پس خداوند کریم ملک رحیم جل جلاله حقایق این معانی مرآن حبیب خویش‌را خاتم‌پیغامبران(ص) ارزانی داشت، تاعالمیان بدانند که بردرگاه عزت هیچکس را آن منزلت ومرتبت و منقبت نیست که آن مهتر را است. کائنات و موجودات همه از بهر اوست مهر همه مهر اوست.

« ما خلقکم و لا بعثکم الّا کنفس واحدة » قیل معناه لنفس واحدة و مراد از این نفس ذات **مصطفی**(ص) است ، درهمه‌احوال رضای‌وی جست چنانک فرمود : «ومِن آناءاللیل فسبّح و اطراف‌النهارلعلّک ترضی ». درقبله رضاء وی جست : «فلنولّینّک قبلة ترضیها». درشفاعت امّت رضای وی جست : « ولسوف یعطیک ربک فترضی ». بحیوة وی قسم یادکردکه : « لعمرك ». بقوت دل وی قسم یادکردکه : « ق والقرآن‌المجید » بصفاء مودت وی قسم یادکردکه : « ص والقرآن ذی الذکر » بقدمگاه وی قسم یادکردکه : « لا اقسم بهذا البلد ». بروی و موی وی قسم یاد کردکه : « والضّحی واللیل اذا سجی ». هرگز او را ازنظرخود محجوب نکرد : « فانک باعیننا ـ الذی یریک حین تقوم ». درخواب وبیداری عصمت بروی داشت که : «والله یعصمک من‌الناس» جمله احول او را کفایت‌کرد : « الیس‌الله بکاف عبده » درهرجای ودرهرحال وحی بدو پیوسته داشت. درخواب بودکه وحی آمد : « یا ایهاالمدّثّر » « یا ایهاالمزّمّل ». برناقه بودکه وحی آمد : « الیوم اکملت لکم دینکم ». در راه غزا بودکه وحی آمد : « یاایهاالناس اتّقوا ربکم ان زلزلة‌الساعة شئٌ عظیم » . از **مکه** بیرون آمده بود **بجحفه** که وحی آمد : « ان الذی فرض علیک‌القرآن لرادّك الی معاد » در غار بودکه رب العزة او را جلوه‌کرد : « ثانی اثنین اذهما فی‌الغار ». دراندوه بودکه وحی آمد : « ولقد نعلم انّک یضیق صدرك بما یقولون ». درشادی بودکه وحی آمد : « انّا فتحنا لک فتحاً مبینا ». شب معراج در**بیت‌المقدس** بودکه‌وحی آمد : « وسل من ارسلنا ». درحضرت قاب قوسین بود که بی واسطه بربساط ناز راز شنیدکه : « فاوحی الی عبده ماأوحی ».

عشق آمد و جان و دل فرا جانان داد
معشوق ز جان خویش ما را جان داد

زآنگونه شرابها که او پنهان داد
یکذره بصد هزار جان نتوان داد

جوانمردان طریقت و ارباب معرفت سرّی دیگر گفته‌اند در معنی « ق » گفتند : آن کوه قاف که گرد عالم درکشیده نمود ، کاری است ازآن قاف که گرد دلهای دوستان درکشیده ، پس هر که دراین‌دنیا خواهد که ازآن کوه قاف درگذرد قدم وی فروگیرند، گویند ـ وراء[1] این‌قاف‌راه نیست وبروی گذرنیست. همچنین کسی که درولایت دل وصحرای سینه قدم زند چون خواهد که یک‌قدم ازصفات دل وعالم سینه بیرون نهدقدم وی درمقام دل فروگیرند ، گویند ـ کجا میشوی ما خودهمین‌جای باتوئیم : انا عندالمنکسرة قلوبهم من اُجلی.

پیرطریقت گفت : الهی گردارم چون که بوی نمی بویم ورندارم من این حسرت با[2] که گویم. الهی‌او که یک نظردید عقل‌او پاك برمید ، پس‌او که دائم بدیدهٔ دل ترا دید چون بیارمید. عجب کاریست کار او که مینگرد درو و میجوید اوراهم از او. او جل جلاله باجویندهٔ خود همراه است. پس این جستن او را چه بکار است. اینست که رب العالمین فرمود : « و نحن اقرب الیه من حبل الورید » این آیت اشارت است فراقرب حق جل جلاله مر بنده را. اما قرب بنده مر حق را آنست که فرمود : « و اسجد و اقترب » و **مصطفی** گفت مخبراً عن‌الحق سبحانه ـ لا یزال یتقرب الیّ العبد بالنوافل حتی احبّه. قرب بنده مر حق را اول بایمانست وتصدیق وآخر باحسانست و تحقیق. والاحسان ان تعبدالله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراك.

این خبر اشارت است بملاقات دل باحق و معارضهٔ سرّ باغیب و مشاهدهٔ جان درمناجات نهان. اما قرب حق مربنده را دوقسم است :

یکی کافّهٔ خلق را بعلم و قدرت ، کقوله : « و هو معکم اینما کنتم » .
دیگرخواص درگاه را بخصائص برّ وشواهد لطف ، کقوله : « ونحن اقرب‌الیه » .
اول او را قربی دهد غیبی تا از جهانش بازبرد. پس اورا قربی دهد کشفی تا از

---
۱ ـ در نسخهٔ ج : ورا این قاف ۲ ـ درنسخهٔ ج : وا

جهانیانش باز برد. پس او را قربی دهد حقیقی تا از آب و گلش باز برد. ازشاهد بنده میکاهد وازشاهد خود، میافزاید تاچنانکه دراول خود بود درآخر هم‌خود باشد علائق منقطع و اسباب مضمحل و رسوم باطل، حدود متلاشی و اشارت متناهی وعبارت منتفی وخبر منمحی و حق یکتا بحق خود باقی، «والله خیرٌ وابقی».

رأیت حِبّی بعین قلبی فقال من انت قلت انتا

انت‌الذی حزت کلّ حدّ بمحو این فاین انتا

قوله: «اذ یتلقّی‌المتلقّیان عن‌الیمین و عن‌الشمال قعید» در خبر است که این دوفریشته که بربنده موکّل‌اند چون بنده نشسته باشد یکی‌ازسوی راست حسنات وی مینویسد، یکی از سوی چپ سیّئات وی مینویسد. چون بنده بخسبد یکی برسر بالین وی‌بیستد، یکی برقدمگاه واورا نگاه میدارند. چون بنده درراه میرود، یکی از پیش میرود ویکی از قفا وآفات از وی دفع میکنند. وگفته‌اند ـ فریشتهٔ حسنات هرروز وشب‌ایشانرابدل کنند ودودیگرفرستند وحکمت دراین آنستکه: تافردا گواهان طاعات و حسنات وی بسیار باشد و فرشتهٔ سیّئات بدل نکنند تاعیب وی جزآن یک فرشته نداند. نظیر این درقرآن: «قل یا عبادی‌الذین‌اسرفوا علی انفسهم» اسرفوا مجمل گفت سر بسته بی‌تفصیل، ای **جبرئیل** تو وحی میگزارکه اسرفوا و بتفصیل مدان‌که چه‌کردند. ای **محمد** تو وحی میخوان‌که اسرفوا ومدان‌که چه‌کردند. کریما، خداوندا، رحیما، پادشاها نخواست‌که **جبرئیل** گناه بنده بداند و رسول معصیت او بخواند، کی روا دارد که شیطان بنده را از درگاه وی براند. قوله:

«ما یلفظ من قولٍ الّا لدیه رقیب عتید». فریشتهٔ دست راست فریشتهٔ فضل است و فریشتهٔ دست چپ فریشتهٔ عدل و چنانک فضل بر عدل سالار است فریشتهٔ دست راست برفریشتهٔ دست چپ سالار است. ای فریشتهٔ دست راست، تو امیر باش هر حسنتی ده مینویس. ای فریشتهٔ دست چپ تو رعیت باش. جز آنکه فریشتهٔ دست‌راست‌گوید منویس. چون بنده معصیت‌کند فریشتهٔ دست‌راست‌گوید ـ هفت روز بگذار و منویس مگرعذری بخواهد و توبه کند.

این همه چیست نتیجهٔ یک‌حکم که درازل کردکه ـ «سبقت‌رحمتی‌غضبی».

ازاین عجیب‌تر شنو: بنده معصیت میکند فرمان آید که ـ پردهٔ ایمان وی در کشید تاجرم و جنایت وی مغمور و مغلوب ایمان وی گردد. آنگه چندان جرم ومعاصی بهم آید که گویند بارخدایا جرم بسیار است پردهٔ ایمان آنرا نمیپوشد، گوید: اگر پردهٔ ایمان وی نمیپوشد پردهٔ کرم من در کشید تاپوشد.

٢ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی: «**و جائت سکرة الموت بالحق**»، آوردمستی مرگ کار راست وداد پاك [مؤمن را بهشت و کافررا آتش]، «**ذلك ماکنت منه تحید**(١٩)» [اورا گویند] این آن کار و روز است که همهٔ عمر از آن دور باز میشدی.

«**و نُفخ فی الصّور**»، ودردمند درصور، «**ذلك یوم الوعید**(٢٠)» آنست آنروز وعید [که از اول دنیا خلق را بان روز میترسانند].

«**وجائت کلّ نفس**» و آمد هر تنی فردا «**معها سائق**»، باو رانندهٔ [بآتش یا رانندهٔ ببهشت]، «**و شهید**(٢١)» و گواهی بر [کافر بکفر و مؤمن را بایمان].

«**لقدکنت فی غفلة من هذا**»، [اورا گویند] دربی آگاهی وناساخته بودی ازین کار و ازین روز، «**فکشفنا عنك غطائك**»، باز بردیم و بر کشیدیم از تو پردهٔ گمان تو، «**فبصرك الیوم حدید** (٢٢)»، چشم تو امروز تیزبین است.

«**وقال قرینه**»، فریشتهٔ او گوید دبیر و گواه او، «**هذا مالدیّ عتید**(٢٣)» این آن [کردار] است که بنزدیك من ساخته و کوشیده و نوشته بود.

«**اَلقیا فی جهنّم**»، [آنگه فرمایدالله] که درافکنید دردوزخ، «**کلّ کفار عنید**(٢٤)» هرناگرویدهٔ گردنکشی شوخ.

«**منّاع للخیر**»، باز دارندهٔ ازگرویدن بخدای، «**مُعتدٍ مریب**(٢٥)» اندازهٔ درگذرانندهٔ بایمان.

«**الذی جعل مع الله**» او که باالله خدائی دیگر می بجوید و میپرستد، «**فالقیاه فی العذب الشّدید** (٢٦)» در افکنید او را در عذاب سخت.

«**قال قرینه**» ، دیو او گوید ، «**ربّنا ما اطغیته**» خداوند ما من اورا بر نافرسانی و گزافکاری نداشتم ، «**ولکن کان فی ضلال بعید**(۲۷)» لکن او خود در بی‌راهی بود از راه راست دور.

«**قال لا تختصموا لدیّ**» ، [الله ایشانرا] گوید نزدیک من جنگ مکنید وخصومت مگیرید ، «**وقد قدّمت الیکم بالوعید** (۲۸)» وپیش ازاین سخن خویش بشما رسانیده بودم بوعید.

«**ما یبدّل القول لدیّ**» ، جزنگر دانند[1] سخن من [نزدیک من بنیک بسختی وبدبختی‌بندگان] ، «**وما انا بظلام للعبید**(۲۹)» ومن‌ستمکار نیستم رهیگان‌خویش‌را.

«**یوم نقول لجهنم**» ، آنروز که دوزخ‌را گوئیم [پس آن که خلق را درآن افکنند] ، «**هل امتلأت**» ، پرشدی ؟ «**وتقول هل من مزید**(۳۰)» و دوزخ گوید انیز داری ؟

«**وازلفت الجنة للمتقین**» ، و نزدیک آرند بهشت پرهیزکاران را ، «**غیر بعید**(۳۱)» نه دور.

«**هذا ما توعدون**» ، این آنست که شما را وعده میدادند ، «**لکلّ اوّاب حفیظ**(۳۲)» هر باز گردیده‌ای‌را باخدای‌نگه دارندهٔ [فرمان اورا] . «**من خشی الرحمن بالغیب**» ،او که میترسد ازرحمن نادیده اورا[عذاب اورا] ، «**وجاء بقلب منیب**(۳۳)» و آید و دلی آرد گراینده با او.

«**ادخلوها بسلام**» ،[ایشانرا گویند] درروید درآن‌سرای‌بدرود وآزادی، «**ذلك یوم الخلود**(۳۴)» آن روز روز جاوید است کانرا شب ناید.

«**لهم ما یشآؤن فیها**» ، ایشانرا در آن هرچه ایشان خواهند ،«**ولدنیا مزید**(۳۵)» و نزدیک ما نیز از خواسته ونابیوسیده.

«**وکم اهلکنا قبلهم**» ، وچندنیست کردیم پیش ازایشان، «**من قرن هم اشدّ بطشاً**» ، ازینان بزور تربودند وبرکونیده[2] تر ، «**فنقّبوا فی البلاد**» ، دور شدند وفراوان رفتند در زمین ، «**هل من محیص**(۳۶)» [نگرید] تا هیچ از مرگ رستند ؟

---

۱ - درنسخهٔ ج : بدل نگردانند ۲ - کذا ...

« **انّ فی‌ذلك لذکری** » ، درین سخن پند است ، « **لِمن کان‌له‌قلب** » ، آنکس را که او را دلی زنده است ، « **اوالقی‌السمع** »، ویا گوش فرادارد ، «**وهو شهید**(۳۷) » و او دریافت را حاضر است برجای.

« **ولقد خلقنا السموات والارض** » ، بیافریدیم هفت آسمان و هفت زمین « **ومابینهما** » ، و هرچه درمیان آنست ، «**فی‌ستة‌ایام**» ، درشش روز ، «**ومامسّنا من لغوب**(۳۸) » وماندگی بما نرسید.

« **فاصبر علی‌مایقولون** »، شکیبائی کن برآنچه[دشمنان] میگویند[مرا]، « **وسبّح‌بحمدربك** » نماز کن بحمد خداوند خویش [بر هدایت وتوفیق]، « **قبل طلوع‌الشمس وقبل‌الغروب**(۳۹) » پیش از برآمد آفتاب و پیش از فروشد آفتاب .

« **ومن‌اللیل فسبّحه**» ، و از شب او را نماز کن ، «**وادبارالسجود**(۴۰)» وپس نماز شب بروقت دمیدن [صبح دورکعت سنت نماز بام کن] .

« **واستمع یوم‌ینادی‌المناد من مکان قریب**(۴۱) » گوش برروزی‌دار که آواز دهنده آواز دهد از جائی سخت نزدیک.

« **یوم یسمعون‌الصیحة‌بالحق** » ، آنروز که بانگ‌شنوند بکارپیش‌شدنی و فرمان روان ، « **ذلك یوم‌الخروج**۴۲ » آنست روز بیرون آمد ازگورها [روز رستاخیز] .

« **انّانحن نحیی ونمیت** » ، مائیم که مرده زنده کنیم و زنده میرانیم ، « **و الینا‌المصیر**۴۳ » و بازگشت با ماست.

« **یوم تشقّق‌الارض عنهم** » ، آنروزکه پاره پاره بازشکافد زمین ازایشان، « **سراعاً** »، [می‌بیرون‌آیند] زودازود ،« **ذلك حشر**»، آن فراهم‌آوردی است [فردا] وانگیختنی ، « **علینا یسیر**(۴۴) » برما آسان .

« **نحن اعلم بما یقولون** » ، ماداناتریم ازتوبآنچه ایشان میگویند[مرا وترا] ، « **وما انت علیهم بجبّار** » ، و تو بر ایشان نه پادشاهی و نه کامران ، « **فذکّر بالقرآن من یخاف وعیدِ**(۴۵)» پند ده بقرآن اورا که ترسد از تهدید و وعید من .

النوبة الثانیة

قوله: «وجائت سکرة الموت»، ای - غمرة الموت وشدتد الی ان تغشی الانسان وتغلب علی عقله «بالحق» یعنی - ببیان مایصیر الیه الانسان بعد موته من جنة اونار وقیل - «بالحق»، ای بامر الله و حکمه الذی عمّ به جمیع الاحیاء وقیل - بما یؤل الیه الامر من السعادة و الشقاوة.

روی اَنّ **ابابکر الصدیق** لما احتضر قالت **عایشة**: شعر:

لعمرک مایغنی الثّرآء عن الفتی اذا حشرجت یوماً وضاق به الصدر

فقال **ابوبکر**: یا بنیّة لاتقولی ذلک ولکن قولی کما قال الله عزوجل: «وجائت سکرة الموت بالحق». «ذلک» اشاره الی الموت، «ما کنت منه تحید» ای - تکره ذکره وتستبعد و قوعه والمعنی - فاستعدّله.

قوله: «ونفخ فی الصور»، یعنی - نفخة البعث، «ذلک یوم الوعید» ای - ذلک الیوم یتحقق فیه الوعید.

«وجائت کلّ نفس معها سائق و شهید» السائق والشهید هما المتلقّیان یسوق الکافر سائقه الی النار و یشهد الشهید علیه بمعصیته، و یسوق السائق المؤمن الی الجنة و یشهد الشهید علیه بمعصیته و یشهد الشهیدله بطاعته. و قال **ابن عباس والضحاك**: السائق من الملئکة والشهید من انفسهم الایدی والارجل فیقول الله تعالی:

«لقد کنت فی غفلة من هذا» الیوم فی الدنیا، «فکشفنا عنک غطائک» الذی کان فی الدنیا علی قلبک وسمعک وبصرک. الغطاء الستر غطاه وغطّاه ثقیلاً وخفیفاً. قال الشاعر:

سلام قبل معذرتی سلام و ان لم آت ما فیه سلام
علی الشمس الطلوع فان غطاها غمام فالملیم هوالغمام

«فبصرک الیوم حدید» ای - حادّ هذا کقوله: «اسمع بهم وابصر یوم یأتوننا»، والمعنی - بصرک الیوم نافذ تبصر ما کنت تنکر فی الدینا. و قیل - اراد بالبصر العلم ای - علمک الیوم نافذ فی البعث علم حین لم ینفعه العلم وابصر حین لم ینفعه البصر.

وقال **ابن زيد** : «لقد كنت فی غفلة من هذا» خطاب للنبی ای ـ كنت قبل الوحی فی غفلة من هذا العلم ، « فكشفنا عنك غطاءك » بما اوحينا اليك ، « فبصرك اليوم حديد » يعنی ـ فعلمك ثاقب نافذ ، و هذا كقوله : « ما كنت تدری ما الكتاب ولا الايمان » .

« وقال قرينه » ، هذا القرين هو الملك الموكّل به، « هذا ما لَدَىَّ عتيد » معدّ محضر، يعنی ـ عمله الذی يشهد به فان كان العبد من اهل الايمان والجنة احضر كتاب حسناته لانّ سيئآته قد كفّرت ، و ان كان من اهل الكفر والنار احضر كتاب سيئآته لان حسناته حبطت بكفره. وقال **مجاهد** : يقول ـ هذا الذی وكّلتنی به من ابن **آدم** قد احضرته واحضرت ديوان اعماله فيقول الله لقرينه :

« القيا فی جهنم » ، فی هذه الكلمة وجهان احدهما: انه امر الی الملكين السائق والشهيد وهذا الوجه اظهر. والثانی: انه امر لواحد وهو كلام عربی، يقولون ـ خليلیّ وصاحبیّ ومنه قوله : قفانبك. وقال **امرؤ القيس** :

خليلیّ مرّا بی علی امّ جندب لنقضی حاجات الفؤاد المعذّب
الم تر انّی كلّما جئت طارقاً وجدت بها طيباً وان لم تطيّب

فثنّی فی البيت الاول ووحّد فی البيت الثانی. « كلّ كفّار» مبالغ فی كفره «عنيد» معاند يعرف الحق فيجحده والعناد اقبح الكفر.

« منّاع للخير» ، يعنی ـ يمنع الزكوة المفروضة وكلّ حق اوجبه الله فی ماله، فعلی هذا الخير المال وقيل ـ الخير الاسلام والمراد به **الوليد بن المغيرة**، كان يمنع بنيه وبنی اخيه ولحمته من الاسلام ، « معتدٍ » ، يظلم الناس بلسانه ويده « مريب » ای . داخل فی الريب وقيل ـ هو الذی اتی الريبة ، « الذّی جعل مع الله الهاً آخر فالقياه فی العذاب الشديد » الاول امر بالالقاء فی النار والثانی بالالقاء فی العذاب الشديد.

«قال قرينه» ، يعنی ـ الشيطان الذّی قيّض لهذا الكافر يدعوه الی الضلالة ، « ربنا ما اطغيته » و ذلك انه اذا القی فی النار ادّعی علی قرينه من الشياطين فيقول قرينه ـ « ربنا ما اطغيته » كما زعم ، « ولكن كان فی ضلال بعيد» فصحبته علی طغيانه و ضلاله

قال **ابن عباس و مقاتل و سعيدبن جبير** : هذا القرين هو الملک ايضاً يقول الكافر - ربّ‌انّ‌الملک زاد علىّ فى‌الكتابة فيقول‌الملک - « ربنا ماالطغيته » يعنى - مازدت عليه وما كتبت الاماقيل او عمل ، « ولكن كان فى‌ضلال بعيد » طويل لا يرجع عنه الى‌الحق فيقول‌الله تعالى :

« لا تختصموا لَدَىَّ » ، فقد قضيت ما اناقاض ، « وقد قدّمت اليكم بالوعيد » فى‌القرآن و انذرتكم و حذّرتكم على لسان الرسل فلاعذر لاحد عندى . قوله : - « لا تختصموا لَدَىَّ » ، يقال هذا للكافر و قوله : « ثم انّكم يوم القيمة عند ربكم تختصمون » يقال للمسلمين و هذا فى‌الموقف. وامّا قوله : « انّ ذلک لحقّ تخاصم اهل النار » فى‌جهنم .

قوله : « ما يبدّل القول لدىّ » اى - لاتبديل لقولى وهو قوله : « لاملأنّ جهنم من‌الجنة والناس اجمعين » وقيل - هواخلاد الكفار فى‌النار وقيل - هوقوله : - « من جاء بالحسنة فله عشر امثالها » ...الاية ، اى - لايحرّف ولايزاد ولاينقص، وقال قوم - معنى قوله : « ما يبدّل القول لَدَىَّ » اى - ما يغيّر القول عندى بالكذب لانّى اعلم الغيب و اعلم حقه من باطله و هذا قول **الكلبى** و اختيار **الفرّآء** لانه قال : « ما يبدّل‌القول لدىّ » ، ولم يقل - مايبدّل قولى ، « و ما انا بظلّام للعبيد» فاعاقبهم بغير جرم .

« يوم نقول لجهنّم » اى - انذرهم يوم نقول ، كقوله : « و انذرهم يوم الحسرة » ، قرأ **نافع و ابوبكر** يقول بالياء اى - يقول‌الله لجهنم - « هل امتلأت » كما وعدتک يعنى - فى‌قوله: « لاملأنّ جهنم من‌الجنة والناس اجمعين » وهذاالسؤال من‌الله عزوجل لتصديق خبره و تحقيق وعده والتقريع لاهل عذابه والتنبيه لجميع عباده ، « و تقول هل من مزيد » فيه قولان احدهما : انّها امتلأت و صارت بحيث لاتنجع فيها ابرة تصديقاً لقول‌الله عزوجل : « لاملأنّ جهنم » فيكون استفهام انكار، اى - لم يبق فىّ موضع زيادة كقول‌النبى : هل ترک لنا عقيل من‌دار اى - لم‌يترک ، وهذا قول**عطاء و مجاهد ومقاتل بن سليمان**. والقول‌الثانى: انها تستزيد والاستفهام بمعنى الاستزادة وهذا قبل دخول جميع اهلها فيها ، قال **ابن عباس** : ان‌الله تعالى

سبقت كلمته: «لاملأن جهنم من الجنة و الناس اجمعين » ، فلمّا سيق اعداء الله الى النار لايلقى فيها فوج الا ذهب فيها و لا يملأها شئ فتقول ـ الست قدا قسمت لتملأنى فيضع قدمه عليها ثم يقول ـ « هل امتلأت » فتقول ـ قط قط قدا متلأت فليس فيّ مزيد. وروى عن ابن عباس ايضاً انه قال ـ لم يكن يملأها شئ حتى وجدت مسّ قدم الله تعالى فتضايقت فما فيها موضع ابرة ودليل هذا التأويل الخبر الصحيح وهوما روى قتاده عن انس بن مالك قال : قال رسول الله ـ لا تزال جهنم يلقى فيها و تقول هل من مزيد ، حتى يضع رب العالمين فيها قدمه فينزوى بعضها الى بعض وتقول ـ قط قط وروى قدقد بعزتك و كرمك ، ولا يزال فى الجنة فضل حتى ينشئ الله خلقاً فيسكنهم فضل الجنة ، وفى رواية ابوهريرة قال رسول الله: تحاقب الجنة والنار ، فقالت النار ـ اوثرت بالمتكّبرين و المتجبّرين وقالت الجنة فمالى لا يدخلنى الاضعفاء الناس وسقطهم فقال الله تعالى للجنة ـ انما انت رحمتى ارحم بك من اشاء من عبادى ، و قال للنار ـ انما انت عذابى اعذّب بك من اشاء من عبادى . ولكل واحدة منكما ملؤها فامّا النار فانّهم يلقون فيها « وتقول هل من مزيد » فلاتمتلئ حتى يضع الله تبارك وتعالى فيها رجله فتقول ـ قط قط قط . فهنالك تمتلئ و ينزوى بعضها الى بعض ولا يظلم الله من خلقه احداً و امّا الجنة فان الله عزوجل ينشئ لها خلقا . قوله : « و از لفت الجنة للمتقين غير بعيد » اى ـ قرّبت و ادنيت للذين يتّقون الشرك و الفواحش و هذا قبل الدخول، يرونها من قرب الى ان يدخلوها بعد الحساب و مثله: « و از لفت الجنة للمتّقين ـ و برّزت الجحيم للغاوين » و هذا بعد الدخول اى ـ قربت لهم مواضعهم فيها فلايطلبون منها بعداً .

«هذا ماتوعدون» ، قرأ ابن كثير : يوعدون بالياء ، اى ـ يقال لهم ـ هذا الذى ترونه ماتوعدون فى الدنيا على السنة الانبياء ، « لكلّ اوّاب حفيظ » هذا موضعه رفع بالابتداء «ماتوعدون» صفته « لكلّ اوّاب » خبره . الاوّاب الراجع من المعصية الى الطاعة . قال سعيد ـ هوالذى يذنب ثم يتوب ثم يذنب ثم يتوب وقال ابن عباس : هوالمسبّح من قوله : « ياجبال اوّبى معه » و قال قتادة : هوالمصلّى ، و الحفيظ ـ هوالحافظ لامرالله و قيل ـ هوالذى يُحفظ ذنوبه حتى يرجع منها و يستغفرمنها ، و قيل حفيظ لما

یسمع من کلام الله وسنّة رسول‌الله. وقیل- یحفظ نفسه فلایشرع فی‌معصیة وقیل-الحفیظ المراقب المحافظ لاوقاته وهمّاته و خطراته. قوله:

«من خشی الرحمن بالغیب»، محلّ من حفظ علی نعت‌الاوّاب و المعنی- من خاف الرحمن بالغیب. ولم یره وقیل- من آمن بالبعث والجزاء ذلک غیب. و قال **السدی والضحاک**- «خشی الرحمن» فی‌الخلوة حیث‌لا یراه احد، «وجاء بقلب منیب» مخلص مقبل الی طاعة الله.

«ادخلوها بسلام»، ای- یقال لاهل هذه‌الصفة- ادخلوا الجنة بسلام ای- بسلامة من‌العذاب والهموم ومن زوال‌النعم. وقیل- بسلام من‌الله وملئکته علیهم، «ذلک یوم‌الخلود» اِمّا فی‌الجنة و اِمّا فی‌النار. والتقدیر- ادخلوها خالدین «ذلک یوم‌الخلود».

«لهم ما یشاؤن فیها»، هذا کقوله: «ماتشتهی الانفس.و تلذّالاعین». «ولدینا مزید» بالواحد عشرا وقیل- «ولدینا مزید» یعنی-الزیادة لهم فی‌النعیم مما لم یخطر ببالهم وذلک انّهم یسئلون‌الله حتی تنتهی مسئلتهم فیعطون ماشاءوا، ثم یزیدهم الله من‌عنده مالم یسئلوه.

قال **جابر** و **انس**- المزید ان‌یتجلّی لهم جل جلاله فینظرون الی وجه‌الله الکریم و هو مثل قوله: «للّذین احسنوا الحسنی و زیادة» وقیل- یتجلّی لهم کل جمعة، ولهذا سمّی الجمعة یوم‌المزید. قوله:

«وکم اهلکنا قبلهم من قرن»، ای- من‌القرون الذین کذّبوا رسلهم «هم اشدّ» من قومک، «بطشاً»، قوّةً و اقوی ابداناً و اشدّ سطوة علی الناس، «فنقّبوا فی‌البلاد»، ای- ابعدوا فیها السیر و ابحثوا عن‌الاسباب والامور. قال **امرؤالقیس**:

لقد نقّبت فی‌الافاق حتی   رضیت من الغنیمه بالایاب

«هل من‌محیص» ای- لم یجدوا محیصاً من امرالله ولم یجدوا مفرّاً من‌الموت، تقول- حاص عن‌الامر وحاد ای- بعد. وقرء فی‌الشّواذ- فنقّبوا مکسورة القاف مشدودة علی‌الامر کقوله: «سیروا فی‌الارض فانظروا»، والنقب- الخرق والدخول فی‌الشیء.

والنقب ـ الطريق ايضاً، والمعنى ـ ساروا فى طرقها حتى نقبت دوابهم اى ـ صارت فى خفّها نقوب. وقيل ـ هو من النقابة وهى الرياسة و النقباء فوق العرفاء.

« انّ فى ذلك » اى ـ فيما ذكر فى هذه السورة. وقيل ـ فيما ذكر من العبر واهلاك القرى، « لذكرى»، اى ـ تذكيراً وعظةً، « لمن كان له قلب» ، اى ـ عقل.

قال **ابن عباس** وكنّى عن العقل بالقلب لانّه موضعه ومنبعه وتقول العرب ـ مالك قلب اى ـ مالك عقل. وفى الخبر ـ لا يعجبنّكم اسلام رجل حتى تعلموا ما عقدة عقله. وقال(ص) ـ قدافلح من جعل الله له عقلاً، الناس يعملون بالخير وانما يعطون اجورهم على قدر عقولهم. وكان رسول الله(ص) اذا بلغه عن رجل شدّة فى عبادة، سأل ـ كيف عقله، فان قالوا ـ حسن قال ـ ارجوه وان قالوا ـ غير ذلك، قال: لم يبلغ صاحبكم حيث تظّنون. وعن **ابى الدرداء** انّ النبى(ص) قال ـ ياعويمر ازدد عقلاً تزدد من ربك قرباً، قلت ـ بابى وامّى يارسول الله ومن لى بالعقل قال ـ اجتنب مساخط الله وادّ فرائض الله تكن عاقلاً ثم تنفّل بالصالحات من الاعمال تزدد من ربك قرباً وعليه عزّاً. وقيل **لعمرو بن العاص** ـ مابال قومك لم يؤمنوا وقد وصفهم الله بالعقول. قال ـ تلك عقول كادها الله اى ـ لم يصحبها التوفيق ، «اوالقى السمع» اى ـ اصغى الى مواعظه وزواجره. القاء السمع واصغاؤه ـ صرفه كلّه الى القائل ، «وهو شهيد» من الشهادة التى بها تثبت الحقوق. والمعنى ـ وهو شاهد على مايقرأ ويسمع فى كتاب الله من نعت **محمد**(ص) وذكره. وقيل ـ شهيد من الشهادة التى هى الحضور اى ـ حاضر القلب والفهم ، ليس بغافل ولاساه. وقال **السدّى** ـ يسمع القرآن يُتلى وهو شهيد يعيه قلبه.

« ولقد خلقنا السموات و ارض ومابينهما فى ستّة ايام وما مسّنا من لغوب » اى ـ اعياء وتعب. روى **عكرمة** عن **ابن عباس** : انّ اليهود اتت النبى(ص) فسأله عن خلق السموات والارض فقال ـ خلق الله الارض يوم الاثنين وخلق الجبال ومافيها من المنافع يوم الثلثاء و خلق الشجر والنبات والماء والاقوات يوم الاربعاء و خلق السموات يوم الخميس و خلق النجوم والشمس والقمر والملئكة يوم الجمعة. فقالت اليهود ـ ثم ماذا يا **محمد** قال : ثم استوى على العرش قالوا: قداصبت لواتممت ، ثم استراح يوم السبت واستلقى على العرش، فانزل الله تعالى هذه الاية ردّاً عليهم وقال **قتادة** ـ فى الاية اكذب الله عزوجل **اليهود و النصارى** واهل القرى على الله عزوجل، و ذلك انّهم قالوا ـ انّ الله عزوجل:

خلق السموات و الارض و ما فیهـا فی ستّة ایام ، ثم استراح یوم السابع و ذلک عندهم یوم السبت و هم یسمّونه یوم الراحة. وعن **ابی‌مجلز انّ عمر بن الخطّاب** دخل حائطاً من حیطان **المدینه** فاستلقی ووضع احدی رجلیه علی‌الاخری ، وکانت الیهود تفتری علی‌الله عزوجل وتقول - انّ‌الله لما فرغ من الخلق فعل هذا وقد قال‌الله عزوجل :- « و لقد خلقنا السموات والارض و ما بینهما فی ستة ایام و ما مسّنا من لغوب » و کان ناس من‌الناس یکرهونه حتی رأوا **عمر** فعله .

قوله : « فاصبر علی مایقولون » ، ای - علی ما قالت **الیهود** ، فانّ‌الله لهم بالمرصاد. وقیل- فاصبر علی اذی‌الکفار ولاتستعجل عذابهم وهومنسوخ بآیة‌القتال ، « وسبّح بحمد ربک » ، ای صلّ بامر ربک و توفیقه « قبل طلوع الشمس » ، یعنی - صلوة‌الظهر والعصر .

«ومن اللیل فسبّحه»، یعنی-صلوة المغرب والعشاء. قال **مجاهد** : «ومن‌اللیل» یعنی - صلوة‌اللیل ایّ وقت صلّی، « وادبارالسجود » ، قرأ **ابن کثیر وحمزة** - وادبار بکسر الهمزه وهو مصدر ادبر ادباراً ، والباقون بفتحها وهوجمع دبر والمعنی‌واحد لانّ انقضاء الشئ انّما یکون بآخره وآخره انمایکون بانقضائه ،والتقدیر- وقت ادبارالسجود. قال **عمر بن الخطاب وعلیّ بن ابیطالب(ع) والحسن والشعبی والنخعی والاوزاعی**- «ادبارالسجود» الرکعتان بعد صلوة المغرب و ادبارالنجوم الرکعتان قبل صلوة‌الفجر. وعن **ابن‌عباس** مرفوعاً قال : قال رسول‌الله(ص) - **یا ابن‌عباس** رکعتان بعدالمغرب ادبارالسجود. وقال **انس** : قال رسول‌الله- من صلّی بعدالمغرب رکعتین قبل‌ان یتکلّم کتبت صلوته فی‌علّیّین.

قال **انس** - یقرأ فی‌الرکعة الاولی : « قل یا ایهاالکافرون» وفی‌الاخری : « قل هوالله‌احد» ، قال **عبدالله بن‌مسعود** - ما احصی‌ماسمعت رسول‌الله یقرء فی‌الرکعتین بعد المغرب و فی الرکعتین قبل صلوة الفجر بقل یا ایها الکافرون و قل هوالله احد. وعن **عایشة** قالت : قال رسول‌الله (ص) : رکعتا الفجر خیرمن الدنیا و ما فیها و قال **مجاهد** : قوله - « و ادبارالسجود» هوالتسبیح باللسان فی‌ادبارالصّلوات المکتوبات. روی **ابوهریرة** قال: قال رسول‌الله - من سبّح فی‌دبر کلّ صلوة ثلثا و ثلثین و کبّرالله

ثلثاً وثلثين وحمدالله ثلثاً وثلاثين فذلك تسعة وتسعون. ثم قال تمام المأة ـ لااله الّاالله وحده لاشريك له له الملك وله الحمد وهو على كلّ شيء قدير. غفرت خطاياه و ان كانت مثل زبدالبحر. وفى رواية اخرى عن **ابى‌هريرة** : قالوا ـ يارسول‌الله ذهب اهل الدثور بالدرجات والنعيم المقيم، قال ـ و كيف ذلك؟ قالوا ـ صلّوا كماصلّينا وجاهدوا كما جاهدنا و انفقوا من فضول اموالهم، وليست لنا اموال. قال ـ افلا اخبركم بامر تدركون من كان قبلكم وتسبقون من جاء بعدكم ولا يأتى احد بمثل ماجئتم به الّامن جاء بمثله، تسبّحون فى دبر كلّ صلوة عشرا وتحمدون عشراً وتكبّرون عشرا. قوله :ـ

«واستمع»، السمع ادراك المسموع والاستماع طلب ادراك المسموع بالاصغاء اليه، «يوم ينادى المناد»، اى صفة يوم ينادى، محذوف المضاف وهو مفعول به وليس بظرف و المنادى هو الملك النافخ فى الصور وهو **اسرافيل** والنداء نفخه، سمّى نداء من حيث انّ جعله للخروج والحشر وانّما يقع ذلك بالنداء كاذان المؤذّن وعلامات الرحيل فى العساكر. وقيل ـ هو النداء حقيقة، «من مكان قريب» يعنى ـ صخرة **بيت المقدس** هى اقرب الارض من السماء بثمانية عشر ميلا وموضعها وسط الارض يقف عليها الملك و يضع اصبعيه فى اذنيه وينادى ـ ايّتها العظام النخرة والاوصال البالية واللحوم المتمزّقة والشعور المتفرّقة قومى الى محاسبة ربّ العزّة وسمّى قريباً لان كلّ انسان يسمعه من طرف اذنه. وقيل ـ المنادى هوالله، والمكان القريب الاذن.

« يوم يسمعون الصيحة » يعنى ـ النفخة الاخيرة ، «بالحق» ، اى ـ بما هو حقّ من الجزآء والثواب والعقاب وقيل ـ «بالحق» اى ـ بالنداء المسمع و الامر النافذ ، « ذلك يوم الخروج » من القبور. قال ابوعبيدة: يوم الخروج من اسماء القيامة و سمّى يوم العيد يوم الخروج ايضاً تشبيهاً به.

« انّا نحن نحيى » ، الخلق للبعث ، «و نميت » هم يعنى ـ فى الدنيا ، «والينا المصير » بعد الموت.

« يوم تشقّق الارض عنهم سراعاً » ، جمع سريع اى ـ يخرجون سراعاً

مسرعین، هذا کقوله : « مهطعین الی‌الداعی»،«ذلک حشر علینا یسیر» هیّن یقول‌له : - « کن فیکون » .

« نحن اعلم بما یقولون » ، هذا تعزیة للرسول(ص) وتصبیرله. یقول - نحن اعلم بما یقول المشرکون من تکذیبک والافتراء علی‌ربک ونحن‌لهم بالمرصاد ، « وما انت علیهم بجبّار » ، هذا عذر للرسول(ص) کقوله : «لست علیهم بمسیطر» ، والمعنی - « ما انت علیهم » بمسلّط تجبرهم علی الاسلام انّما بعثت مذکّراً محذّراً یقال - اجبر فهوجبّار کادرك فهو درّاك و قیل - الجبّار من قولهم جبرته علی‌الامر بمعنی اجبرته وهی لغة **کنانة** وهمالغتان والجبّار فی‌اسم‌الله عزوجل هوالذی‌جبرالعباد علی ما اراد ، والجبّارمن‌النخل هو الطویل‌الغلیظ ، « فذکّر بالقرآن من‌یخاف وعید» هذا کقوله عز وجل : « انّما تنذر من‌اتّبع الذکر و خشی‌الرحمن بالغیب » ، ای - انّما تنذر فیقبل من اتّبع الذکر و خشی الرحمن قال **ابن عباس** : قال‌المؤمنون - یا رسول‌الله لو خوّفتنا وذکّرتنا فانزل‌الله تعالی : « فذکّر بالقرآن من یخاف وعید » .

النوبة الثالثة

قوله : « وجائت سکرة الموت بالحق » ، بدان ای جوانمرد که ازعهد **آدم** تا فناء عالم کس از مرگ نرست ، تو نیز نخواهی رست .

الموت کأس وکلّ الناس شاربه .

روزگاری که **آدم** را وفا نداشت‌تراکی‌وفادارد ، عمری که **برنوح** بپایان رسید با توکی به بقا دار. اجلی که **برخلیل** تاختن آورد تراکی فروگذارد. مرگی که **برسلیمان** کمین ساخت با توکی مسامحت کند . موکّلی که جان **مصطفی** را تقاضا کرد باتوکی مدارا کند. اگر عمر **نوح** و مال **قارون** و ملك **سلیمان** وحکمت **لقمان** بدست آری بدرمرگ سود ندارد وباتو محابا نکند. هفت‌هزارسال کم کسری گذشت تا آدمیان اندر این سفرند. از اصلاب بارحام میآیند واز ارحام بپشت زمین و از پشت زمین بشکم زمین میروند. همهٔ عالم گورستان است ، زیراوهمه حسرت ، زبرا وهمه حسرت. سربرآر واز آسمان بپرس که - درشکم چند نازنین داری.

سل‌الطارم العالی الذّری عن قطینه نجا ما نجا من بؤس عیش ولینه

فلما استوی فی الملک واستعبد الوری رسول المنایا تلّه للجبینه

ای سخرهٔ امل ، ای غافل ازاجل ، ای اسیر آز، ای بندهٔ نیاز. تا کی درزمستان غم تابستان خوری و درتابستان غم زمستان. و کاری که لامحالة بودنی است ازآن نه‌اندیشی و راهی که علی‌التحقیق رفتنی است زاد آن راه برنگیری. شغل دنیا راست میداری و برگ مرگ نسازی . ای مسکین مرگت در قفاست از او یاد آر . منزلت گوراست آباد دارد. امروز در خوابی ، باش تا بیدار گردی . امروز مستی ، باش تا هشیار گردی. حطام دنیا جمع میکنی و از مستحق منع میکنی ، چه طمع داری که جاوید با آن بمانی. باش تا ملک‌الموت درآید و جانت غارت کند ، وارث درآید و مالت غارت کند ، خصم درآید وطاعتت غارت کند. کرم درآید وپوست و گوشتت غارت کند .

آه اگر با این غفلت وزلّت واندرین زحمت و ظلمت دشمن در آید وایمان غارت کند . مفلسا که تو باشی بی تن و بی جان بی‌مال و سود وزیان ، بی طاعت و بی ایمان .

و گرترا در مرگ شکی هست برشمر که تا **بآدم‌صفی** چند پدر داشته‌ای که یکی از مرگ نرست. در عالم هیچ کس‌را بر درگاه عزت آن جاه وحشمت نبود که **مصطفی** عربی‌را ، وباوی مسامحت نرفت خطاب‌آمد ـ « انّک‌میّت وانّهم میّتون » .

ای سیّدی که کلّ کمال نکته‌ایست ازکمال تو ، جملهٔ جمال نقطه‌ایست از جمال تو ، ای مهتری که ماه روشن سیاه‌گردد اگر بیندطلعت با جمال تو ، خورشید عالم شیدا گردد از نسیم شمال تو ، **رضوان** رضا دهد بدربانی **صهیب و بلال** تو . ملک از فلک نثار کند ستاره‌ای برخد وقد با اعتِدال‌تو. مشک را رشک آید از زلف وخال تو. مجد وحمد وملّت ودولت پیوستهٔمیم وحامیم ودال تو . با این‌همه منقبت و مرتبت ای سید ، راه فنات می‌باید رفت و درکف لحد می باید خفت. پدرت **خلیل** از این قهر نرست ، برادرت کلیم از این زهر نجست .

ای **محمد** اکنون که کار تام شد و قواعد شرع بنظام شد که : « الیوم اکملت لکم دینکم » . منشور رسالت برخواندی، **مکه** گشادی، براعدا ظفر یافتی ،

دامن کفر چاك کردی ، صنادید **قریش** هلاك کردی ، **کعبه** را از بتان پاك کردی، **قیصر روم** از بیم تو در قصر خویش بی‌آرام است ، **نجاشی** درحبشه ترا بنده غلام است ، **هرقل** در **روم** ترا مطیع فرمان و پیامست ، آسمان بفرق تو مینازد ، زمین بخاك قدمت مینازد وقت آن آمد که روی در نشیب مرگ آری و همه را یکبارگی بگذاری . کارچون بکمال رسد نقصان گیرد .

ماه درآسمان تاهلال بود در زیادت بود ، چون بدر گردد و شعاعش تمام شود نقصان گیرد .

شاخ درختان بوقت بهار هرروزی درزیادت‌بود، برگ‌میآراید گل‌میشکفاند، عالم معطر میدارد ، بوستان منوّر میدارد،چون بکمال رسد ومیوه دهد درنقصان افتد .

ای سید عالم و ای مهتر اولاد **آدم** ،گاه آن آمد که گوشوار مرگ درگوش بندگی کنی وقصد حضرت ما کنی ، تا ما آن کنیم که توخواهی .

و قد مضت قصة وفاته صلی‌الله علیه وآله فی‌سورة‌الانبیاء .

« وجائت سکرة الموت بالحق » ، هرچند که حالت مرگ بظاهر صعب می‌نماید ، لکن مؤمنانرا و دوستانرا اندرآن حال درباطن همه عز و ناز باشد و از دوست هر لمحتی راحتی و در هرساعتی خلعتی آید

مصطفی (ص) از اینجا فرمود : تحفة المؤمن الموت. هیچ صاحب صدق از مرگ نترسد .

حسین بن‌علی (ع) پدر را دید که بیك پیراهن حرب میکرد. گفت : لیس هذا زی المحاربین . **علی** گفت: مایبالی ابوك اسقط علی‌الموت ام سقط الموت‌علیه .

صدق زاد سفر مرگست و مرگ راه بقاست و بقا سبب لقاست. من احبّ لقآءالله احبّ‌الله لقاه .

اهل غفلت چون بسر مرگ رسند بآن نگرند که چه میستانند . پیراهن خلق ازسر بر میکشند و خلعت نو درسرمیافکنند .مردی که هفتاد سال بر یك پیراهن ببود و آن پیراهن خلِق گشت آن پیراهن را از سروی برمیکشند و قرطهٔ ملك ابد دروی میپوشند ، جای شادی است نه جای زاری .

عمار یاسر عمروی بنود سال رسید نیزه در دست گرفتی دستش میلرزیدی **مصطفی**(ع) او را گفته بود آخر قوت تو ازطعام دنیا شیر باشد، درحرب **صفین عمار** حاضر بود نیزه در دست گرفته و تشنگی بروی افتاده، شربتی آب خواست، قدحی شیر بوی دادند. یادش آمد حدیث **مصطفی**(ص)، گفت ـ امروز روزدولت **عمار**است. آن شربت بکشید وپیش رفت ومیگفت: الیوم القی الا حبّة **محمداً** و حزبه.

ای جوانمرد این حیوة دنیوی پردهایست ظلمانی در روی روزگار تو کشیده، روز مرگ این پرده بدست لطف در کشند، تا تو بسر نقطهٔ حیوة ابدرسی و تا این حیوة برجای است بقاء ابدی در پرده است. چون این پرده بر گرفتند بقاءابدی روی بتوآرد. و ذلک قوله: «فلنحیینّه حیوة طیّبة».

گفته اند ـ مؤمن در گورهمچون آن کودك است دررحم مادر، بیندیش تا اول دررحم مادر حالت چون بود: ضعیف بودی نه قوت بود نه قدرت، نه رفتن و گرفتن، نه شنود و گفتن. ترا در آن ظلمات پیدا آوردم و جگر مادربسان آئینهٔ پیش روی تو بداشتم. شکل تو دروی پیدا آوردم تا هرچه ترا بایست بود ما در آن همی خورد وبتو همی رسید تو درناز و راحت و کس را ازتو خبر نه.

بآخر همان کنم که باول کردم. بینائی و گویائی وشنوائی و گیرائی وروائی بستانم، آنگه درلحد نهم، چنانك دراول جگر مادر آیینه ساختم، لحدآئینه سازم، تا چنانك آنجا راحت نعمت دنیوی بتو همی رساندم و کس را خبر نه، بآخر راحت بوی بهشت بتو میرسانم و کس را خبر نه، تا دانی که من رحیم و کریم و لطیف ام.

بندهٔ من، قادر بودم که بی زندان رحم ترا پیدا آوردمی، قادر بودم که زندان لحد تو را بقیامت رسانیدمی، لکن نه ماه درزندان رحم بداشتم وسالهای دراز درخاك بداشتم چرا چنین کنم؟

بندهٔ من چون خواستم که **یوسف** را ازدست حسد برادران برهانم سه روز او را در زندان چاه بداشتم وچون خواستم که ملك مصر بدوسپارم هفت سال او را بزندان بداشتم.

ای **یوسف صدّیق**، راحت ازدست حاسدان سه روز زندان چاه ارزد. مملکت

و ولایت **مصر** هفت سال زندان **مصر** ارزد. مؤمن موحّد، دیدار جمال مادر وپدر، نه ماه زندان رحم ارزد. دیدار لم‌یزل ولایزال وجوار خداوند ذوالجلال، هزار سال زندان لحد ارزد.

قوله تعالی: «انّ فی ذلک لذکری لمن کان له قلب» اگر صد بار روی درخاك مالی و عالم برفرق سر بپیمائی، تا آن نقطهٔ حقیقی که نام وی دل‌است رفیق این‌طاعت نباشد، همه را رقم نیستی در کشند که درخبر است: تفکّر ساعة خیر من عبادة الثقلین.

چون بنده بدرگاه آید و راز بگشاید و دل همچنان گرفتار شغل دنیا مانده، رقم خذلان برآن طاعت کشند و بروی وی باز زنند که گفته اند: من لم یحضر قلبه فی الصلوة فلا تقبل صلوته، دلی که از قید عبو یت اغیار خلاص یافت آن دل مرحق را یکتا شد. نه رنگ ریاء خلق دارد نه گرد سمعت بروی نشیند، لکن درسفینهٔ خطر باشد که اشارت صاحب شرع چنین است که: والمخلصون علی خطر عظیم.

هر که مخلص تر، بحق نزدیکتر. و هر که بحق نزدیکتر لرزانتر. مقرّبان حضرت وملازمان درگاه صمدیّت وپاکان مملکت، پیوسته در هراس باشند که میفرماید جل‌جلاله: «وهم من خشیته مشفقون ـ انّما یخشی‌الله من عباده العلماء» و **مصطفی** (ص) فرموده: انا ارجو ان یکون اخشاکم لله اصدق لنبی‌الله.

نزدیکانرا بیش بود حیرانی کایشان دانند سیاست سلطانی

آن وزیر، پیوسته ازمراقبت سلطان هراسان بود و آن ستوردار را هراسی نه، زیرا که سینهٔ وزیرخزینهٔ اسرارسلطان است ومهر خزینه شکستن خطرناك بود.

حذیفهٔ یمان صاحب‌سرّ **رسول** بود، گفتا ـ روزی شیطان‌را دیدم که‌میگریست گفتم ـ ای‌لعین این ناله و گریهٔ تو چیست، گفت ـ از برای دو معنی یکی آنکه: درگاه لعنت بر ما گشاده، دیگر آنکه: درگاه دل مؤمنان برما بسته. بهر وقتی که قصد درگاه دل مؤمن کنم بآتش هیبت سوخته گردم.

بداود وحی‌آمد: که ـ یا **داود**، زبانت دلّالی است که بر سر بازار دعوی

او را درصدر دارالملک دین محلّی نیست ، محلّی که هست دل راست که از او بوی اسرار احدیّت وازلیّت آید .

عزیز مصر با برادران گفت : رخت بردارید و بوطن و قرارگاه خود باز شوید که از دلهای شما بوی مهر یوسفی می نیاید . اینست سرّ آنچه رب العالمین فرمود :

« انّ فی ذلک لذکری لمن کان له قلب » ... الایة

قوله : « واسمع یوم ینادی المناد من مکان » ، ای ـ انتظر یا **محمد** صیحة القیامة و هول البعث حین ینادی‌المنادی ، « من‌مکان قریب » . گوش‌دار ای **محمد** ، منتظرباش صیحهٔ رستاخیز را و هول قیامت را ، آنروز که **اسرافیل** از صخرهٔ **بیت‌المقدس** ندا کند که ای‌استخوانهای ریزیده و گوشتهای پوسیده ، ای صورتهای نیست شده و اعضای ازهم جدا گشته ، همه جمع شوید بفرمان حق ، روز روز محشر است و روز عرض اکبر است و روز جمع لشکر است . چون این ندا درعالم دهد ، اضطراب درخلق افتد . آن گوشتها وپوستها پوسیده و استخوان ریزیده وخاک گشته و ذره ذره بهم برآمیخته ، بعضی بشرق و بعضی بغرب ، بعضی ببرّ وبعضی ببحر ، بعضی دودکان خورده و بعضی مرغان برده . همه با هم میاید و ذرّه ذرّه بجای خود باز میشود . هرچه درهفت اقلیم خاکی جانور بوده از ابتداء دورعالم تا روز رستخیز همه باهم آید ، تنها راست گردد ، صورتها پیدا شود ، اعضاء واجزاء مرتّب و مرکّب گردد . ذرّه‌ای کم نه و ذرّه‌ای بیش نه . موئی ازین با آن نیامیزد و ذرّه‌ای ازآن با این نپیوندد .

آه ، صعب روزی که روزرستاخیزاست . روز جزاء خیر و شرّ است . ترازوی راستی آویخته ، کرسیّ قضا نهاده ، بساط هیبت بازگسترده ، همهٔ خلق بزانو درآمده که : «وتری کلّ امّة جاثیة »

دوزخ می‌غرّد که : « تکاد تمیّز من‌الغیظ » زبانیه در عاصی آویخته که : « خذوه فغلّوه ثم الجحیم صلّوه » هرکس بخود درمانده و از خویش وپیوند بگریخته : « لکلّ امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه »

آورده‌اند که پیش‌از برآمدن خلق از خاك، **جبرئیل و میکائیل** بزمین آیند **براق** میارند و حلّه و تاج از بهر **مصطفی** (ص) واز هول آنروز ندانند که روضهٔ سید کجاست؟. اززمین میپرسند وزمین میگوید: من‌ازهول رستاخیز ندانم که در بطن خود چه دارم. **جبرئیل** شرق و غرب همی نگرد ازآنجا که خوابگاه سیّداست نوری برآید **جبرئیل** آنجا شتابد. سید از خاك برآید چنانکه درخبراست: انا اول من تنشقّ عنه الارض. اول سخن این گوید که ـ ای **جبرئیل** حال امّتم چیست؟ خبر چه داری؟ گوید ـ ای سید اول تو برخاسته‌ای ایشان درخاکند. ای سید، تو حلّه درپوش وتاج برسرنه و بر **براق** نشین و بمقام شفاعت‌رو، تا امّت در رسند **مصطفی** (ص) همی رود تا بحضرت عزت سجده آرد و حق راجل جلاله بستاید و حمد گوید، از حق‌جل جلاله خطاب آید که:

ای سیّد، امروز نه روز خدمت‌است، که روزعطا ونعمت‌است. نه روز سجود است که‌روز کرم وجود است. سربردار وشفاعت کن هرچه تو خواهی آن کنم. تو در دنیا همه آن کردی که فرمودیم. ما امروز ترا آن دهیم که توخواهی‌ـ« و لسوف یعطیك ربک فترضی »

سورة الذاریات

۱ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: « **بسم‌الله الرحمن الرحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. « **والذاریات** »، ببادها که خرمن می پرکند، « **ذرواً** (۱) » پرکندگیی.

« **فالحاملات وقراً** (۲) » بمیغها که بارگران می‌کشد.

« **فالجاریات یسراً** (۳) » بکشتیها که باسانی میرود.

« **فالمقسّمات امراً** (۴)» بفرشتگان که روزی می‌بخشند بفرمان.

« **انّما توعدون لصادق** (۵) » که روز رستاخیز که شما رامی وعده دهند راست است.

« **وانّ الدین لواقعٌ** (۶) » وشمار وپاداش فرا سرنشستنی است وبودنی.

« **والسماء ذات الحُبُك** (۷) » باین آسمان بآرایش محکم آفرینش باحظها خاسته.

« **انّکم لفی قول مختلف** (۸) » که شما درسخن گوناگون[ناراست] اید.

« **یُؤفك عنه** » ، می بر گردانند[1] ازایمان وتصدیق ، « **من اُفك** (۹) » آنکس راکه بر گردانیده اند اورا [در ازل از شناختن وراه یافتن].

« **قُتل الخرّاصون** (۱۰) » نفریده بادا آن دروغ زنان.

« **الّذین هم فی غمرةٍ ساهون** (۱۱) » ایشان که در نایافت و بی سامانی بازماندگانند.

« **یسئلون ایّان یومُ الدّین** (۱۲) » میپرسند که روز پاداش و شمار کی؟

« **یومَ هم علی النار یُفتنون** (۱۳) » آنروز در آتش ازایشان می‌بررسند [که در دنیا برچه بودند].[2]

« **ذوقوا فتنتکم** » ، [ایشانرا گویند] چشید پاداش آنچه پاسخ دادید ومقرّ آمدید ، « **هذاالذی کنتم به تستعجلون** (۱۴) » این آنست که بآن میشتاویدید.

« **انّ المتّقین فی جنّاتٍ و عیون** (۱۵) » پرهیزکاران در بهشتها اند وچشمه‌های روان.

« **آخذین ما آتیهم ربّهم** » ، میگیرند آنچه الله ایشانرا دهد در بهشت « **انّهم کانوا قبل ذلك مُحسنین** (۱۶) » ایشان پیش ازروزآخرت نیکوکاران بودند.

« **کانوا قلیلاً من اللیل ما یَهجعون** (۱۷) » از شبهای[3] اندك می‌خفتند.

« **وبالاسحارِهُم یستغفرون** (۱۸) » و در آخر شبها آمرزش میخواستند [و نماز میکردند.]

« **وفی اموالهم حقٌ لِلسّائل والمحروم** (۱۹) » و در مالهای خویش حقی میدانند [برخویشتن] خواهنده را وفروگذاشته ناياونده را.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : برمیگردانند ۲ ـ در نسخه ج : بودید ۳ ـ در نسخهٔ ج : شبها اندك.

« وفی الارض آیاتٌ لِلموقنین (۲۰) » ودر زمین نشانهائی‌است [توانائی الله را] بی‌گمانان آن دانند وبینند.

« وفی انفُسکم » ، و درتنها شما [هم هست] ، **« افَلا تُبصرون(۲۱) »** نمی‌نگرید ونمی‌بینید.

«وفی السّماء رزقکم» ، ودرآسمانست روزیهای شما ، **«وماتوعَدون(۲۲)»** وآنچه شما را می‌وعده[1] دهند.

« فَوربّ السماء والارض » ، بخداوند آسمان و زمین ، **« انّه لَحقٌ »** که این سخن راست است [که نسخت روزیهای شما درآسمانست وبهشت درآسمان].

« مثلَ ما انّکم تنطِقون (۲۳) » [راست است براستی] همچنانک شما سخن گوئید.

« هل اَتاك حدیث ضیف ابراهیمَ المُکرَمین (۲٤) » رسید بتو حدیث مهمانان ابراهیم ، آن گرامیان.

« اذ دخلوا علیه » ، آنگه که براودر شدند ، **« فقالوا سلاماً »** گفتند سلام میکنیم برتو ، **« قال سلام »** ، [ابراهیم گفت]- پاسخ من هم سلام است، **« قومٌ منکَرون (۲۵) »** [با خویشتن گفت]- نمی‌شناسم این قوم را.

« فراغ الی اهله » ، نهان با اهل خویش گشت، **«فجاء بعجلٍ سمینٍ(۲٦)»** گوسالهٔ فربه آورد.

«فقرّبه الیهم»، پیش ایشان بنهاد آن گوسالهٔ [بریان]، **«قال اَلاتأکلون(۲۷)»** [ایشانرا] گفت - نخورید ؟.

« فاَوجس منهم خیفة » ، بترسید [وترس دردل خویش پنهان میداشت]

« قالوا لاتخف » ، [فرشتگان] گفتند [**ابراهیم** را] که مترس ، **« وبشّروه بغلام علیم (۲۸) »** وبشارت دادند او را به پسری دانا.

« فاقبلت امراته فی صرّة » ، پیش آمد زن او بآوازی بلند ، **« فصکّت**

---

۱ ـ درنسخهٔ ج : وعده می‌دهند

وجهها » ، انگشتان‌دست خویش بر پیشانی خود زد وبانگ کرد ، « **وقالت عجوز عقیم** (۲۹) » و گفت [من فرزندی زایم]ومن پیرزنی اززادن‌در گذشته ونازاینده گشته .

« **قالوا كذلكِ قال ربك** » ، [فرشتگان] گفتند چنین [که ترا گفتند] خداوند تو گفت ، « **انّه هوالحكيم العليم** (۳۰) » اوست آن خداوند راست دان راست کار وبهمه چیزدانا .

جزء بیست و هفتم

« **قال فما خطبكم ايها المرسلون** (۳۱) » [چون **ابراهیم** بجای‌آورد که فرشتگان‌اند] گفت ـ پس بچه کار فرستاده‌اند شمارا ای‌فرستادگان ؟

« **قالوا انّا اُرسلنا الى قوم مجرمين** (۳۲) » گفتند مارا فرستادند بگروهی بدکاران .

« **لنُرسل عليهم** » ، تا فروگشائیم و ریشان « **حجارةً من طين** (۳۳) » سنگهائی از گل .

« **مُسوّمةً** » ، نشان کرده ونام برنوشته ، « **عند ربك** » ، نزدیک‌خداوند تو [در آسمان] ، « **لِلمسرفين** (۳٤) » گزاف کاران را .

« **فاخرجنا مَن كان فيها مِن المؤمنين** (۳۵) » بیرون‌آوردیم هر که درآن [شارستان] بود از گرویدگان .

« **فما وجدنا فيها غير بيت من المسلمين** (۳٦) » نیافتیم در آن جز یک خاندان از مسلمانان .

« **وتركنا فيها آيةً** » ، گذاشتیم درآن[زمین]نشانی ، « **لِلّذين يخافون العذاب الاليم** (۳۷) » ایشانرا که میترسند از عذاب درد نمای .

« **وفى موسى** » ، ودرموسی [ودرشأن قوم اوعبرت است]« **اذ اَرسلناه الى فرعون** » ، که فرستادیم اورا بفرعون ، « **بسلطان مبين** (۳۸) » بحجتی‌آشکارا .

« فتولّی برکنه » ، او بـا سپاه خویش بر گشت [از فرمـانبرداری] ، **« وقال ساحرٌ او مجنون (۳۹) »** و گفت جادویی است ودیوانه‌ای.

« فاخذناه وجنوده » ، فرا گرفتیم اورا وسپاه اورا ، **«فنبذناهم فی الیّم»** و او کندیم[1] [و کشتیم اورا دردریا ، **« وهو ملیم (٤۰) »** و او بجای ملامت بود واز درنکوهیدن .

« وفی عاد » ، و[نشانی وعبرتی آشکاراست] درعاد ، **« اذ ارسلنا علیهم الریح العقیم (٤۱) »** آنگه که فرو گشادیم برایشان بادتیز .

« ما تذرمن شیْ اتت علیه » ، نگـذاشت هیچ چیز کـه بر آن آمـد ، **« الّا جعلته کالرمیم (٤۲) »** مگر که آن چیز خرد کرد .

« وفی ثمود » ، ودر **ثمود** هم نشانی وعبرتی است ، **« اذا قیل لهم تمتعوا حتی حین (٤۳) »** آنگه که ایشانرا گفتند زندگانی کوشید تا زمان [سی روز]

« فعتَوا عن امر ربّهم » بر گشتند بشوخی از فرمان خداوند خویش واز [پذیرفتن پیغام او] .

«فاَخذتْهم الصّاعقة» ،فرا گرفت ایشانرا بانگ باعذاب **«وهم ینظرون(٤٤)»** وایشان چشمها گشاده.

« فما استطاعوا من قیام » ، از آن افتـادن هیچ برخاست نتوانستند ، **« وماکانوا منتصرین(٤٥) »** و [از کشندهٔ خویش] کین ستدن نتوانستند.

« و قومَ نوح من قبل » ، و[فرا گرفتیم] قوم **نوح** را پیش[قوم **لوط** وعاد وثمود]، **« انّهم کانوا قوماً فاسقین (٤٦)»** ایشان قومی بودند ازفرمانبرداری بیرون.

« والسماء بنیناها بایدٍ » ، و آسمـانرا بر او داشتیم بنیروی و توان ، **« وانّا لَموسعون (٤۷) »** وما فراخ توانان وفراخ داران‌ایم.

« والارض فرشناها » ، وزمین را باز ساختیم وپهن باز کردیم ، **« فنعم الماهدون (٤۸) »** ونیک گسترانندگان که مائیم.

۱ ـ در نسخهٔ ج : افکندیم.

النوبة الثانية

اين سوره هزار ودويست و هشتاد و هفت حرف است، سيصد وشصت كلمت وشصت آيت، جمله **بمكه** فرو آمد باجماع مفسّران ودراين سورة دو آيت منسوخ است: يكى: «فتولّ عنهم فما انت بملوم» منسوخ است باين آيت كه بوى متصل است: «وذكّر فانّ الذكرى تنفع المؤمنين».

آيت دوم: «وفى اموالهم حق للسائل و المحروم»، منسوخ است بآيت زكوة. ودربيان فضيلت سورة **ابىّ بن كعب** گفت: قال رسول‌الله(ص)- من قرأ سورة، «و الذاريات ذرواً» أعطى من الاجر عشر حسنات بعدد كل ريح هبّت و جرت فى الدنيا. قوله:

«والذاريات ذرواً» يعنى - الرياح التى تذروالتراب ذرواً كقوله: تعالى «تذروه الرياح»، تقول - ذروت الشئ ذرواً اذا اطّرته فى الهوآء و اذريت الشئ اذراء اذا نثرته بالارض وقوله: «ذرواً»، مصدر افادالمبالغة فى‌الكثرة وقيل - ذروا مفعول والمراد به المذروّ.

«فالحاملات وقراً» يعنى - السحاب تحمل ثقلاً من الماء كقوله: «السحاب الثقال» وقوله: «سحابا ثقالاً».

«فالجاريات يسراً»، هى السفن تجرى فى الماء جرياً سهلاً كقوله: «له الجوار المنشآت فى‌البحر - ومن آياته الجوار فى البحر - حملنا كم فى‌الجارية».

«فالمقسّمات امراً». يعنى- الملئكة **ميكائيل** وجنده يقسمون ارزاق المرتزقين بامر الله. وقيل- الملائكة تاتى بامور مختلفه: **جبرئيل** بالغلظة و **ميكائيل** بالرحمة و**عزرائيل** بالموت و **اسرافيل** بالنفخ. روى **انّ عبدالله بن كوّآء** سأل **علياً**(ع) عن «الذاريات» فقال- الرياح وعن «الحاملات وقراً» فقال - السحاب وعن «الجاريات يسراً» فقال - السفن وعن «المقسّمات امراً» فقال- الملئكة. وروى انّ رجلاً من اهل **البصرة** اسمه **صبيغ** جاء الى **عمر بن الخطاب** فقال- ما الذاريات ذرواً؟ قال - الرياح ولولا انّى سمعت رسول الله(ص) يقول

ذلک لم اخبرك ـ قال ـ فما الحاملات وقراً قال ـ السحاب ولولا انی سمعت رسول الله (ص) یقول ذلک لم اخبرك، قال ـ فما الجاریات یسراً قال ـ السفن ولولا انّی سمعت رسول الله (ص) یقول ذلک لم اخبرك، قال ـ فما المقسّمات امراً قال ـ الملئکة ولولا انّی سمعت رسول الله (ص) یقول ذلک لم اخبرك، اقسم الله بهذه الاشیاء لما فیها من الدلالة علی صنعه، وقیل ـ فیها اضمار تقدیره: و رب الذاریات.

روی عن **کعب الاحبار** قال: لو حبس الله عز و جل الریح عن الارض ثلثة ایّام مابقی علی الارض شیٔ الاانتن **وعن العوام بن حوشب** قال: تخرج الجنوب من الجنّة فتمرّ علی جهنم فغمها منها و برکاتها من الجنة وتخرج الشمال من جهنم فتمرّ علی الجنّة فروَحها من الجنة و شرّها من النار. و قیل ـ الشمال تمرّ بجنة عدن فتأخذ من عرف طیبها فتمرّ علی ارواح الصدّیقین. وعن **عبدالله شدّاد** قال: انّ الریح من رَوح الله عزوجل فاذا رایتموها فسلوا الله من خیرها وعوذوا به من شرها وعن **جابر** رضی الله عنه قال: هاجت ریح کادت تدفن الراکب من شدّتها فقال النبی (ص): هذه ریح ارسلت لموت منافق، فقدمنا **المدینة** فاذاً رأس من رؤوس المنافقین قدمات. وروی انّ مساکن الریاح اجنحة الکروبیّین حملة الکراسی فتهیج من ثم فتقع بعجلة الشمس ثم تهیج من عجلة الشمس فتقع برؤوس الجبال فتقع فی البرّ فتأخذ الشمال حدها من کرسی بنات النعش الی مغرب الشمس و تأتی الدبور حدها من مغرب الشمس الی مطلع سهیل وتأتی الجنوب حدها من مطلع سهیل الی مطلع الشمس وتأتی الصبا حدها من مطلع الشمس الی کرسی بنات النعش، فلا تدخل هذه فی حدّ هذه ولا هذه فی حدّ هذه. وقال **ابن عمر** ـ الریاح ثمان، اربع منها عذاب و اربع منها رحمة امّا الرحمة فالناشرات و المبشّرات و الذاریات و المرسلات و امّا العذاب فالعاصف و القاصف و الصّرصر و العقیم و اراد **ابن عمر** ما فی القرآن من الفاظ الریاح.

قوله: «فالحاملات وقراً» هی السحاب تحمل المطر، روی عن **خالد بن معدان** ـ قال انّ فی الجنة شجرة تثمر السحاب فالسوداء التی نضجت تحمل المطر والبیضاء التی لم تنضج لاتحمل المطر وقال **کعب** ـ السحاب غربال المطر ولولا السحاب

لافسدالمطر ما اصاب من الارض . وفي رواية لولا ذلك لخد في الارض اخدوداً وكان **الحسن** اذا نظر الى السحاب قال لله والله رزقكم ولكن تحرمونه بخطاياكم واعمالكم، وعن **عكرمة** قال : ما انزل الله عز وجل من السماء قطرة الا انبت بها في الارض عشبة اوفي البحر لؤلؤة وقال **كعب** ـ المطر زوج الارض .

« فالجاريات يسراً » روى عن **عبدالله بن عمر** قال ـ البحر زق بيد ملك لو يغفل عنه الملك لطمّ على الارض و قال النبي(ص) لاير كبنّ رجل البحر الا غازياً او حاجّاً او معتمراً فانّ تحت البحر ناراً و انّ تحت النار بحراً و انّ تحت البحر ناراً .

و قال **الحسن** : البحر طبق جهنم . و قال **كعب** : ما من ليلة الا والبحار تشرف على الخلائق ، فتقول يارب ائذن لنا نغرق الخطّائين فيأمر ها تبارك و تعالى فتسكن وسأل **سليمان بن داود** مُلك البحر فخرجت اليه دابّـة من البحر فجعلت تنسلّ من حيث طلعت الشمس حتى انتصف النهار، تقول ـ هذا ولمّا يخرج نصفي بعدُ فتعوّذ بالله من البحر و من مُلكه .

قوله : « فالمقسّمات امراً » هذا كقوله : « فالمدبّـرات امراً » . قـال **عبدالرحمن بن سائط**: يدبرّ امر الارض اربعة من الملئكة **جبرئيل** و**ميكائيل** و **اسرافيل** و **ملك الموت** عليهم السلام **فجبرئيل** على الجنود والرياح و**ميكائيل** على القطر والنبات و **ملك الموت** على قبض الارواح و **اسرافيل** يبلّغهم ما يؤمرون به و في الخبر ـ انّ رسول الله(ص) سأل **جبرئيل** ان يترايا له في صورته فغشي على رسول الله حين رآه ثم افاق و **جبرئيل** يسنده واضعاً احدى يديه في صدره والاخرى بين كتفيه فقال ـ سبحان الله ماكنت اظن شيئاً من الخلق هكذا ، فقال **جبرئيل** ـ فكيف لو رأيت **اسرافيل** وقال (ص) ـ رأيت **جبرئيل** وقد هبط قد ملأ بين الخافقين عليه ثياب سندس معلّق به اللؤلؤ والياقوت و قيل ـ المراد بالكلّ الملئكة لاجماعهم على انّ المقسّمات امراً هم الملائكة فيكون الكل من جنس واحد لانه عطف بعضها على بعض بالفاء و ذلك يقتضي اتصالاً و تعقيباً فتصير التقدير ـ اقسم بالملئكة التي تذرو الرياح فتحمل السحاب فتجري بها و يقسّمها في البلاد بين العباد ثم ذكر المقسم عليه . فقال : « انّما توعدون لصادق » اى ـ انّ ما

توعدون من الثواب و العقاب لصدق وقع اسم الفاعل موقع المصدر . و قيل - لصادق اى - ذوصدق « وانّ الدّين لواقع» اى - الحساب و الجزاء لكائن ، ثمّ ابتدأ قسماً آخر فقال :

« و السماء ذات الحبك » ، قال **ابن عباس** - حبكها حسنها واستوآءها ، يقال للنسّاج اذا نسج الثوب فاجاد - ما احسن حبكه وقال **سعيد بن جبير** - ذات الحبك اى - ذات الزّينة ، معناه - النجوم وقال **مقاتل و الكلبى** : الحبك الطرائق الحسنة مثل ما يظهر على الماء من هبوب الريح و على الرمل و الشعر الجعد و لكنها لا ترى لبعدها من الناس ، واحدتها حبيكة كالطريقة والطرق وقيل - الحبك الخطوط وقيل - جمع حباك كالمثال والمثل . ثم ذكر جواب القسم فقال :

« انّكم » ، يعنى - يا اهل **مكه** ، «لفى قول مختلف» . فى **القرآن** . وفى **محمد** (ص) - يقولون فى القرآن - سحر و كهانة واساطير الاولين وفى **محمد** - ساحر و شاعر ومجنون وقيل - قول مختلف اى - مصدّق و مكذّب و مقرّ و منكر و محقّ و مبطل وقيل - اختلافهم فى الساعة بالتكذيب والشك لقوله : « ان نظن الا ظناً » و قال تعالى :- « عمّ يتساءلون عن النبأ العظيم ، الذى هم فيه مختلفون » .

قوله : «يؤفك عنه » هذه الهاء راجعة الى قوله : «لصادق» والافك الصرف تأويله - يصرف عن تصديق ذلك الوعد الصادق من صرف عن الهدى فى الازل . وقيل - معناه - يصرف عن الحق من كذب و دعى الى الباطل .

« قتل الخرّاصون » اى - لعن الكذّابون المرتابون الظانّون بالله ظنّ السوء التخرّص التقوّل بالظن و هم المقتسمون الذين اقتسموا اعقاب **مكة** واقتسموا القول فى النبى (ص) ليصرفوا الناس عن دين الاسلام ، و قال **مجاهد** : هم الكهنة .

« الذين هم فى غمرة » اى - فى غفلة متناهية والغمرة فوق الغفلة والسهو دون الغفلة والمعنى - هم فى غاية الجهل « ساهون » عن الحق غافلون عن امر الاخرة .

« يسئلون ايّان يوم الدين » اى - يقولون استهزاءً و تكذيباً - يا **محمد** متى اليوم الذى توعّدنا فيه بوقوع الجزاء ، ايّان كلمة معناها - متى و اصلها - اىّ **اوان** ، فحذفت الهمزة و الواو .

« يوم هم على النّار يفتنون » هذا جواب من الله لهم اى ـ تكون هذه الجزآء في يوم هم على النار اى ـ بالنار يفتنون ، يعذّبون ويحرقون بها كما يفتن الذّهب بالنار يقال ـ فتنت الشيء اى ـ احرقت خبثه ليظهر خلاصه ، والكافر كلّه خبث فيحرق كلّه.

« ذوقوا فتنتكم » اى ـ يقول لهم خزنة النار ـ ذوقوا عذابكم واحراقكم بالنار « هذا » العذاب وهذا اليوم « الّذى كنتم به تستعجلون» بقولكم : « متى هذا الوعد » ، و بقولكم : « فأتنا بما تعدنا » ، و قيل ـ « يفتنون » اى ـ يختبرون ، و يسئلون عمّا كانوا فيه في الدنيا كقوله : « ماذا اجبتم المرسلين ـ ماذا كنتم تفعلون » ، ثمّ بيّن مستقرّ المؤمنين فقال :

« انّ المتّقين في جنّات و عيون ». « آخذين ما آتاهم ربهم » فيه و جهان احدهما : انّه حال ثابت لهم في الدنيا اى ـ عاملين بما يأمرهم ربهم في الدنيا كقوله : « ما آتاكم الرسول فخذوه » و منه قولهم : اخذت بقول فلان في مسئلة كذا. والوجه الثاني : آخذين في الجنة ما اعطاهم ربهم من ثواب اعمالهم ، « انّهم كانوا قبل ذلك »، اى ـ قبل دخول الجنّة كانوا « محسنين » مؤمنين مطيعين في الدنيا ثم فسّر فقال :

«كانوا قليلاً من اللّيل ما يهجعون » ما صلة والمعنى ـ قليلاً من اللّيل ينامون. قال **الحسن** ـ يمدّون الصلوة الى السحر ثم يستغفرون. وقال **قتادة** لا ينامون عن صلوة العشآء و قيل ـ يصلّون ما بين المغرب والعشآء و قيل معناه ـ قلّ ليلة تاتى عليهم الا صلّوا فيها شيئاً امّا من اوّلها او من اوسطها ، و وقف بعضهم على قوله ـ قليلاً ، اى ـ كانوا من الناس قليلاً ثم ابتدأ ـ « من الليل ما يهجعون » و جعله جحداً اى ـ لا ينامون بالليل البتّة بل يقومون للصلوة والعبادة و هو قول **الضحاك** و **مقاتل**.

« و بالاسحارهم يستغفرون » قال **الكلبى** و **مجاهد** و **مقاتل** : و بالاسحار يصلّون و ذلك انّ صلوتهم لطلب المغفرة وفي الخبر الصحيح روى **ابوهريرة** قال : قال النبي ـ ينزل الله الى السماء الدنيا كل ايلة حين يبقى ثلث الليل فيقول ـ انا الملك من الذى يدعوني فاستجيب له ، من الذى يسئلني فاعطيه ، من الذى يستغفرني فاغفرله. وعن **ابن عباس** قال : كان النبي (ص) اذا قام من الليل يتهجد قال ـ اللهم انت الحمد

انت نورالسموات والارض و من فیهن ولک الحمدانت ضیاءالسموات والارض ومن فیهن ولک الحمدانت قیم السموات والارض ومن فیهن ولک‌الحمد انت ملک‌السموات والارض و من فیهن ولک الحمدانت‌الحق و وعدك حق و لقاؤك حق و قولك حق والجنّة حق والنار حق والنّبیون حق و محمد حق والساعة حق. اللهم لک اسلمت و بک آمنت و علیک توکلت و الیک انبت و بک خاصمت و الیک‌حاکمت فاغفر ما قدّمت و ما اخّرت وما اسررت وما اعلنت انت المقدّم و انت المؤخّر لا اله الا انت و لاحول ولا قوة الا بالله .

قوله : « و فی اموالهم حق للسّائل و المحروم » فیه قولان ، احدهما : الزکوة والثانی : حق سوی‌الزکوة تصل به رحماً او تقری به ضیفاً او تحمل به کلاًّ و ذهب بعضهم الی انّه منسوخ بآیة‌الزکوة والسائل هوالذی یسئل‌الناس لحاجته و فاقته فیجب ان یُعطی من‌غیرتفتیش‌عن‌حاله لقوله : للسائل حق و ان جاء علی فرس والمحروم هوالذی حرم من‌الرزق مایکفیه وفیه اقوال احدها: انّ‌المحروم الذی لیس له فی الفیء نصیب ولا فی‌الزکوة سهم ، قاله **ابن عباس** وقیل - هو المصاب ثمره او زرعه من قوله عزوجل : « بل نحن محرومون » وقیل- هوالمحارف‌الذی لاتستقیم‌له حرفة وقیل- هوالمتعفف‌الذی لایظهر فاقته بالسؤال ولا یفطن‌له فیتصدّق علیه، وقیل -هوابوالبنات. وفی‌الخبر- افضل الصدقة ، الصدقة علی ذی‌الرحم‌الکاشح . الکاشح- العدوّ. وعن‌**انس** انّ‌النبی(ص) قال: یا**انس** ویل للاغنیاء من‌الفقراء یوم‌القیمة یقولون - یاربنا ظلموا نا حقوقنا التی فرضت لنا علیهم قال : فیقول - وعزتی لاقرّبنکم ولابعدنّهم وتلا رسول‌الله (ص) هذه‌الایة : « وفی‌اموالهم حق‌للسائل والمحروم » .

« وفی‌الارض آیات » ، ای عبروعظات اذا ساروا فیها . « للموقنین » یرید مافیها من‌الجبال و البحار و الاشجار و النبات و قیل- یرید ماوقع فیها من‌العذاب بالامم الخالیة .

« وفی‌انفسکم افلا تبصرون » یعنی « وفی‌انفسکم » . آیات و عبر و هی اقرب الاشیاء الیکم و آیاتها تربی علی آیات السموات و الارض ، منها : استواء

المفاصل و قيل ـ يأكل و يشرب من مدخل واحد و يخرجان من مخرجين و قيل ـ آياتها انّها كانت نطفة ثم علقة ثم مضغة ثم عظماً الى ان نفخ فيها الروح و قال **عطاء** : يريد اختلاف الالسنة والصور والالوان والطبايع ، « افلا تبصرون » . كيف خلقكم فتعرفوا قدرته على البعث ،

« و في السماء رزقكم » ، قال **ابن عباس و مقاتل** : يعني ـ المطر الذى هو سبب الارزاق و قيل ـ في بمعنى على و تقديره ـ على رب السماء رزقكم كقوله : « ومامن دابة في الارض الا على الله رزقها » ، « وما توعدون » من الجنّة والنار والثواب و العقاب ، ثم اقسم بنفسه فقال :

« فورب السماء و الارض انّه » يعني ـ انّ الذى ذكرت من امر الرزق ، « لَحقّ » ، روى انّ النبى (ص) قال ـ قاتل الله اقواماً اقسم لهم ربهم ثم لم يصدّقوه ، « مثل ما انكم تنطقون » . قال **ابن عباس** :

معناه ـ انه لحق كما ان قول لا اله الا الله حق و قيل ـ كما لاشك انكم ناطقون كذلك لا شك في وقوع ما توعدون . و قال **الزجاج** ـ شبّه الله تعالى تحقق ما اخبر عنه بتحقق نطق الآدمى و وجوده وقيل ـ معناه ـ كما لايدرى احدكم من اين نطقه ومن اين يجتمع الكلام حرفاً حرفاً ، كذلك يأتيه رزقه قوتاً قوتاً ولا يدرى من اين يأتيه وقيل ـ كما انّ كلّ انسان ينطق بلسان نفسه لا يمكنه ان ينطق بلسان غيره فكذلك كلّ انسان ياكل رزق نفسه الذى قسم له ولايقدر ان يأكل رزق غيره.

قرأ **حمزة الكسائى** و **ابو بكر** عن **عاصم** مثلُ برفع اللام على انّه نعت للحق والباقون ـ بالنصب على انّه صفة مصدر محذوف اى ـ انّه لحقٌ حقاً مثل ما انّكم تنطقون .

قوله : « هل اتيك حديث ضيف ابراهيم المكرمين » سمّاهم مكرمين لانّهم كانوا ملائكة كراما وقد قال الله عزوجل : « بل عباد مكرمون » و قيل ـ لانّهم كانوا ضيف ابراهيم وكان **ابراهيم** اكرم الخليقة و ضيف الكرام مكرمون وقيل ـ لانّ **ابراهيم** (ع) اكرمهم بتعجيل قراء هم و القيام بنفسه عليهم و طلاقة الوجه .

وقال **ابن عباس** : سمّاهم مکرمین لانّهم جاؤا غیر مدعوّین . وفی الخبر عن النبی (ص) قال : من کان یؤمن باللّه و الیوم الاخر فلیکرم ضیفه.

« اذ دخلوا علیه فقالوا سلاماً » ، ای ـ سلّموا علیه سلاماً للتحیة ، « قال سلام » ، ای ـ ردّ علیهم السلام بمثل ماسلّموا وقیل ـ معناه ـ نحن سلم لک غیر محاربین لتسکن نفسه فاجابهم بمثل ذلک فقال ـ سلم ای ـ نحن ایضاً ، « قوم منکرون » ای ـ غرباء لااعرفکم . قال **ابن عباس** ـ ظنّ **ابراهیم** انهم بنوآدم فقال فی نفسه ـ هؤلاء قوم لانعرفهم ، وقیل ـ انّما انکر امرهم لانهم دخلوا علیه من غیر استیذان وقیل ـ لم یکن السّلام تحیتهم فی ذلک الزمان فلمّا سلّموا علیه نکرهم .

« فراغ الی اهله » ، اتاهم فی خفیة من ضیفه لئلا یعلموا بما یتکلّفه لهم ، راغ ای ـ اسرع فی خفاء ، « فجاء بعجل سمین » مشویّ و کان اکثر ماله (ص) ، البقر و اختار السمین زیادة فی اکرامهم .

« فقرّبه الیهم » لیأکلوا فلم یأکلوا لانّهم لایأکلون ولایشربون ، « قال » ابراهیم ، « الا تأکلون » لم یأمرهم بالاکل تعظیماً لهم ، « فاوجس منهم خیفة » ، اذ رفعوا ایدیهم عن طعامه وظنّ انهم جاؤه بشرّ یریدونه ،

« قالوا لاتخف » ، انّا رسل اللّه و قیل ـ انّ **جبرئیل** مسح العجل بجناحه فقام یدرج حتی لحق بامّه و کانت فی الدار فصدّقهم و اٰمن ، « و بشّروه بغلام علیم » یعنی ـ اسحق علیه السلام .

« فاقبلت امرأته فی صرّة » ، ای ـ صیحة تقول ـ اوه ءاَلد و انا عجوز والصرّة ـ الصیحة الرفیعة منها صریر الباب . وقیل ـ فی صرّة ای ـ فی حیاء لانّها رات اثر الحیض ، « فصکّت وجهها » ، ای ـ لطمت وجهها و قیل ـ جمعت اصابعها فضربت جبینها تعجّبا کعادة النساء اذا انکرن شیئاً ، « وقالت عجوز عقیم » ای ـ انا عجوز وقیل ـ معناه ـ اتلد عجوز ولها تسع و تسعون سنةً و کانت فی شبابها عقیماً لم تلد .

« قالوا کذلک قال ربک » ، ای ـ کما قلنا لک قال ربک ـ انّک ستلدین غلاماً ، « انّه هو الحکیم » ، فی فعله ، « العلیم » بعباده .

« قال فما خطبكم ايها المرسلون » اى ـ ارسلتم لامر جليل و شأن عظيم فماذا كم .

« قالوا انّا أُرسلنا الى قوم مجرمين » يعنى ـ لاهلاكهم و هم قوم **لوط** و مدينتهم **سدوم** .

« لنرسل عليهم حجارةً من طين » اى ـ آجر فانّه طين طُبخ فصار حجارة وقيل ـ حجارة الارض كلّها كانت طيناً صارت حجارة على مرّالدهور .

« مسوّمة » ، اى ـ معلّمة وكانت حجارة سوداء عليها خطوط حمر على كلّ واحدٍ منهـا اسم من رمى بها مكتوباً ، « عند ربّك للمسرفين » المشركين المجاوزين الحد فيه .

« فاخرجنا من كان فيها » اى ـ فى قرى قوم **لوط** ، « من المؤمنين » يعنى ـ **لوطاً** و من آمن به كقوله : « فاسر باهلك بقطع من الليل » .

« فما وجدنا فيها غير بيت » ، اى ـ غير اهل بيت ، « من المسلمين » يعنى ـ **لوطاً** وابنتيه، وصفهم الله تعالى بالايمان و الاسلام جميعاً لانّه مامن مؤمن الا وهو مسلم .

« و تركنـا فيها » ، اى ـ فى مـدينة قوم **لوط** ، « آيةً » « للّذين يخافون العذاب الاليم » اى ـ علامة للخائفين تدلّهم على انّ الله اهلكهم فيخافون مثل عذابهم كقوله : « انّ فى ذلك لعبرة لمن يخشى » و كقوله : « ذلك لمن خاف مقامى » .

« و فى موسى » ، يعنى ـ و تركنا فى ارسال **موسى** ايضاً عبرة و قيل ـ هو معطوف على قوله : « و فى الارض آيات » . « اذ ارسلناه الى فرعون بسلطان مبين » بحجة ظاهرة .

« فتولّى بركنه» ، اى ـ اعرض **فرعون** عن الايمان بجموعه وجنوده وقيل ـ بركنه اى ـ بجانبه وجميع بدنه و هو كناية عن المبالغة فى الاعراض ، وقيل ـ بقوّته وقومه والركن ماركن اليه الانسان من مال وجند وقوة ، « وقال ساحر او مجنون » او هاهنا للعطف ، تأويله ـ ساحر ومجنون ، كقولهٖ : « الى مائة الف اويزيدون » يعنى ـ و يزيدون .

«فاخذناه وجنوده فنبذناهم فی‌الیمّ »ای اغرقناهم‌فی‌البحر یعنی - **بحر اساف** «و هوملیم» اتی بما یلام علیه .

« وفی عاد » ، معطوف علی قوله : « وفی الارض آیات » ای - و فی اهلاک **عاد** ایضاً عبرة ، « اذ ارسلنا علیهم الریح العقیم » وهی التی لاخیر فیها ولا برکة ولاتلقح شجراً ولاتحمل مطراً ولا تنشئ سحاباً وهی‌الدبور من قوله علیه‌السلام نصرت بالصبا واهلکت **عاد** بالدبور وقیل - هوالجنوب.

« ما تذرمن شئ اتت علیه » ، من انفسهم وانعامهم واموالهم، « الّا جعلته کالرمیم» یعنی - کالشئ الهالک البالی وهو نبات الارض اذا یبس و دیس و قیل - کالرماد وقیل- کالتراب المدقوق .

« وفی ثمود » یعنی - **قوم صالح** ، « اذ قیل لهم تمتّعوا حتی حین » ، یعنی الی وقت فناء آجالهم وذلک انّهم لما عقروا الناقة قیل لهم - تمتّعوا ثلثة ایام .

« فعتوا عن امر ربهم فاخذتهم الصاعقة» بعد مضیّ الایام الثلثة، والصاعقة کلّ عذاب مهلک وقیل - هی‌الموت وقرأ الکسائی- الصّعقة وهی‌الصوت الذی یکون من الصاعقة ، « وهم ینظرون » ، ای - یرون ذلک عیانا.

« فما استطاعوا من قیام» ، فما قاموا بعد نزول العذاب بهم ولا قدروا علی نهوض وقیل - ما استطاعوا من ان‌یقیموا به فیدفعوه عن‌انفسهم : « وما کانوا منتصرین» ای - منتقمین منّا ولا ممتنعین من العذاب.

«وقوم‌نوح» قرأ **حمزة** و **الکسائی** و **ابوعمرو** بکسرالمیم معطوفاًعلی‌قوله: « وفی الارض‌آیات » ، یعنی- وفی‌قوم **نوح** ایضاً آیة وعبرة، وقرأ الاخرون بالنصب معطوفاً علی قوله : « فاخذناه وجنوده » یعنی - فاغرقنا قوم **نوح** ، « من قبل » ، **عاد** **وثمود** و قوم **فرعون** ، « انّهم کانوا قوماً فاسقین ».

« والسماء بنیناها باید » ، الاید- القوّة، تقول- ایّدک‌الله ای - قوّاک‌الله ومنه قوله : « عملت ایدینا انعاماً » « و انّا لموسعون » ای - قادرون ، وقیل - معناه - نحن فی سعة ممّا نرید ولایضیق عنّا شئ نریده .

« و الارض فرشناها » ، ای ـ بسطناها و مددناها لیستقرّوا علیها ، « فنعم الماهدون » نحن . قال **ابن عباس** : ای ـ نعم ما وطّأت لعبادی .

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحیم » « بسم الله » ، اخبار عن قدرته و عزّته بنعت الجلال ، « الرحمن الرحیم » اخبار عن رأفته ورحمته بوصف الجمال ، فبقدرته وجد من وجد من مراده وبرأفته وجد من وجد من عباده. بسم‌الله اخبار است ازعزت وقدرت ذوالجلال . الرحمن الرحیم اشارت است بنعت رأفت و لطف جمال بر کمال .

جمال الوهیّت صد هزار جان طالبان بسوخت . جمال صمدیّت صد هزارجان عاشقان بیفروخت . قومی درقهر جلال ازبیم قطیعت میسوزند . قومی درلطف جمال بر امید وصلت میفروزند ودلهای بندگان روزوشب ازتأثیر این دوصفت گاه درخوف و گاه دررجا ، و از قضیّت این دواصل گاه در قبض است و گاه در بسط .

بگاه قبض همه فترت بیند و هیبت ، بگاه بسط همه لطف بیند و رحمت .

بگاه قبض صرصر قهر آید ، شواهدجلال نماید ، بنده بسوزد ، بزارد ، در خواهش آید ، بگاه بسط نسیم لطف بوی وصال آرد ، شواهد جمال نماید بنده بنازد ، در رامش آید .

بگاه قبض بعظمت نگرد همه درد و گداز بیند ، بگاه بسط بقرب نگرد همه انس و ناز بیند .

پیر طریقت از اینجا گفت ـ بقرب می‌نگر تا ازاو انس‌زاید . بعظمت می‌نگر تا حرمت فزاید . میان این وآن منتظر می‌باش تا سبق ازل خود چه نماید .

قوله : « والذاریات ذرواً » اشارة الی الریاح الصبحیة تحمل انین المشتاقین الی ساحات العزّة ثمّ تأتی بنسیم القربة الی مشام اسرار اهل المحبّة فیجدون راحةً من غلبات اللوعة وفی معناه انشدوا :

وانی لاستهدی الریاح نسیمکم / اذا اقبلت من نحوکم بهبوب
و اسئلها حمل السلام الیکم / فان هی یوماً بلّغت فاجیبی

آن ساعت که تباشیر صبح پیدا شود ولشکر روشنائی کمین بگشاید و نسیم صبا مهر در هواء عالم(۱) دمیدن گیرد، باد صبحی پیک‌وار ازجناب جنّات عدن بر اه افکنند تا نفحات الهی بمشام اسرار دوستان رساند.

عزیز است آن ساعت وبزرگوار آن وقت که بر بساط « ونحن اقرب » درخلوت « وهومعکم » سرّاً بسرّ شراب انا جلیس من ذکرنی بی زحمت اغیار بدوستان خود رساند ومنادی عزت بنعت رأفت ندا در عالم کون داده نواخت درویشانرا که - من یقرض غیرعدوم و لا ظلوم. چه عجب اگر آن ساعت بگوش دل بنده فرو گوید که عبدی « لاتخف انک من الآمنین ».

« فالحاملات وقراً - فالجاریات یسراً - فالمقسّمات امراً - انّ ما توعدون لصادق - و انّ الدّین لواقع ».

باین مخلوقات ومصنوعات قسم یاد کرد که رستاخیز بودنی است و هر کسی را جزا کردار خود بخیر وشرّ دادنی. معتقد کافۀ اهل اسلام است که حق جل جلاله روز حشر ونشر خلائق را جمع کند، ارواح واشباح را بهم آرد چنانک در نشأۀ اول روح وشخص جمع بودند از بهر ابتلا، هم چنین در روزحشر ونشر جمع باشند از بهر یافت جزا. فالحشرحق وقراءة الکتاب حق والمیزان والسؤال حق وممرّالخلق علی الصراط حق و لواءالحمد حق و الشفاعة حق و الجنّة و النار حق. قال الله تعالی: « ویستنبئونک اَحقّ هو، قل ای وربی انّه لحق » وقال تعالی: « فورب‌السماءوالارض انّه لَحقّ » مؤمنان که باین غیبها ایمان آوردند و پیغام از پیغام رسان پذیرفتند وبراست داشتند، جزا ایشان (۲) فردا درآن جهان چیست؟

« انّ المتّقین فی جنات و عیون - آخذین ما آتیهم ربهم »،

صفت‌وسیرت‌ایشان‌امروزدرین‌جهان‌چیست؟ « کانواقلیلاً من‌اللیل‌ما یهجعون» « وبالاسحارهم یستغفرون » وفی‌بعض‌الاخبار - یقول‌الله عزوجل - ان احبّ احبّائی الیّ الذین یستغفرون بالاسحار. اولئك الذین اذا اردت باهل الارض شیئاً ذکرتهم

(۱) درنسخه ج : هوا عالم. (۲) در نسخهٔ ج : جزاء ایشان.

فصرفت بهم عنهم . بنده را هیچ کرامت بزرگتر از آن نبود که در شب تاریک برخیزد متواری ، بردرگاه باری. درمناجات وزاری.

شبی که‌وصفش اینست: لیل هادیٌ وقمر بادی ورب ینادی ـ عبادی عبادی.

فرمان آمد که ای **محمد** « ومن اللیل فتهجد» من کلمهٔ تبعیض‌است اینجا و معنی‌آنست که ـ ای **محمد** بعضی ازشب بیدارباش وبعضی ازشب درخواب بیاسای که اگر همه شب درخواب باشی امّت ضایع مانند و اگر شب بیدار باشی همه را بشفاعت تو بیامرزم ، آنگه نصیب رحمت من پیدا نیاید. ای**محمد** ترا شفاعت‌است و مرا رحمت است و چنانک شفاعت ترا نصیب باید رحمت مرا نصیب باید. پس بعضی از شب بیدارباش و بعضی درخواب ، تا بسبب بیداری تو بعضی را بیامرزم تصدیق شفاعت را وبحرمت خواب تو بعض بیامرزم(۱) تحقیق رحمت را تا هم نصیب شفاعت تو پدید آید وهم نصیب رحمت من.

قوله : « وفی‌السماء رزقکم وما توعدون » **اصمعی** گوید ـ در **بصره** بودم نماز جمعه گزارده و از جامع بیرون آمده که اعرابی را دیدم بر شتری نشسته ونیزه دردست گرفته ، چون مرا دید گفت ـ تو از کجائی واز کدام قبیله‌ای. گفتم ـ ازقبیلهٔ **اصمع**. گفت : توآنی که ترا **اصمعی** ،گویند: گفتم ـ آری من‌آنم. گفت : از کجا می‌آیی ؟ گفتم ـ ازخانهٔ‌خدای عزوجل گفت : اوَلله بیت فی‌الارض وخدایرا درزمین خانه‌ای هست، گفتم ـ آری خانهٔ مقدس‌معظم **بیت‌الله الحرام**. گفت‌آنجا چه میکردی گفتم ـ کلام خدا میخواندم گفت اوَلله کلام خدایرا کلامی‌هست، گفتم ـ آری کلامی شیرین وسخنی‌پرآفرین. گفت ـ چیزی ازآن برمن خوان ، درگرفتم : «بسم‌الله‌الرحمن الرحیم ». « والذاریات ذرواً » تا اینجا رسیدم : « وفی السماء رزقکم وما توعدون» گفت ـ یا **اصمعی** هذا کلام‌الباری. این کلام خداست‌وسخن‌او که گفته ، گفتم ـ آری سخن‌او،خود گفته و **بمحمد** فروفرستاده ، **اصمعی** گفت ـ گوئی‌آتشی‌ازغیب دروزدند سوزی در وی پدید آمد ، دردی بوالعجب ازدرون وی سربرزد. نیزه وشمشیر داشت هر دو بشکست و شتر را بکشت و بدرویشان فروگذاشت و جامهٔ لشکریان از تن

---

(۱) درنسخهٔ ج : بعضی‌را .

بیرون کرد و گفت: یا **اصمعی** تری یقبل من لم یخدمه فی‌شبابه، چگوئی کسی که درجوانی خدمت او ناکرده امروز اورا بپذیرد، گفتم - چون که نپذیرد پیغامبرانرا میفرستد که تا ناآمده را بیارند آمده را چون رد کنند.

پیر طریقت درمناجات خویش گفته: الهی هرچند که از بد سزای خویش بدردم لکن ازمفلس نوازی تو شادم. الهی من بقدرتو نادانم وسزاء تورا ناتوانم. دربیچارگی خود سرگردانم وروزبروز برزیانم. الهی من کیم که بردرگاه تو زارم یا قصهٔ درد خود بتو بردارم.

درعشق‌تو من کیم که درمنزل من ازوصل رخت گلی دمد برگل من

آنگه گفت - یا **اصمعی** این درد زده را داروئی بیفزای وخستهٔ معصیت را مرهمی نه. گفتا برخوان:

«فورب‌السماء والارض انّه‌لحق مثل ما انّکم تنطقون»، چندبارخویشتن را بر زمین زده و نعره ای چند بکشید، همچون والهی سرگردان و حیران روی نهاد بربیابان. دانستم که او قصد حج دارد من نیز عزم درست کردم ورفتم، بوقت طواف او را دیدم دراستار **کعبه** آویخته و میگوید:

من مثلی وانت ربی، من مثلی و انت ربی.

گفتم یااعرابی - مردم زا ازطواف مشغول داشته‌ای باین‌سخن که میگوئی گفت: یا **اصمعی** خانه خانهٔاو وبنده بندهٔ او، بگذار تانازی کنم براو. آنگه‌اعرابی این بیتها بر گفت:

یارجال اللیل ما احسنکم بابی انتم و ما اجملکم
اقرعوا الباب علی سیّدکم و لعلّ الباب مفتوح لکم

اصمعی گفت: بعد ازآن درمیان خلق نهان شد. بسی جستم اورا ونیافتم فبقیت متحیّراً مدهوشاً لاصبرلی الّاالبکاء والنحیب.

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی: **«و من کلّ شیء خلقنا زوجین»**، و از هرچیز بیافریدیم

جفتی [جانور نر و ماده ، و بی جان دو رنگ ، و خوردنی دو رنگ و دو طعم] **« لعلّکم تذکّرون »** (۴۹) تامگر دریابید و پند بپذیرید.

« ففرّوا الی‌الله » ، [گوی ای **محمد** که ازخشم‌خدای یارحمت خدای] گریزید [بتوبه و اجابت وطاعت] ، **« انّی لکم منه نذیر مبین »** (۵۰) من شمارا آگاه‌کنندهٔ ترسانندهام آشکارا.

« و لاتجعلوا مع الله الهاً آخر » ،وباخدای، خدای دیگرانبازمکنید ، **« انّی لکم منه نذیر مبین »** (۵۱) که من‌شمارا آگاه‌کننده‌ای‌ام ترسانندهٔ آشکارا.

« کذلك » ، همچنان [که ترا جادو و دیوانه گفتند] ، **« ماأتی‌الّذین من قبلهم من رسول »** ، نیامد بایشان‌که پیش از ایشان بودند هیچ فرستاده‌ای ، **« الّا قالوا ساحر او مجنون »**(۵۲) مگر که گفتند جادوست و دیوانه.

« أتواصوابه » [همه پیشینیان پسینیانرا باین سخن گفتن] وصیت واندرز کردند ، **« بل هم قوم طاغون »** (۵۳) [نه جادوست و نه دیوانه] ، ایشان قومی‌اند ازطاعت سرکش.

« فتولّ عنهم » ، روی گردان ، ازایشان فراگذار، **«فماانت‌بملوم»**(۵۴) [چون پیغام رسانیدی] برتو جای ملامت و نکوهیدن نیست.

« و ذکّر فانّ الذکری تنفع المؤمنین » (۵۵) وپند ده درياد که پند و یادکرد سود دارد گرویدگان را.

« و ما خلقت‌الجنّ والانس » ، نیافریدیم پری و آدمی را ، **« الّا لیعبدونِ »** (۵۶) مگر[آنرا فرمایم ایشانرا که]مرا پرستید ومرا خوانید.

« ما ارید منهم من رزق » ، نمی‌خواهم ازایشان که مرا روزی دهند ، **« و ما ارید ان یطعمون »**۵۷ ونمی‌خواهم که مرا چیزی خورانند.

« انّ‌الله هو الرّزّاق » الله اوست که روزی ده است و روزی رسان ، **« ذوالقوّة‌المتین »** (۵۸) [اوست آن] بانیروی پاك صفت [پاینده نعت ، نه تغییر پذیر نه حال گرد].

«فَاِنَّ لِلَّذین ظلموا ذَنوباً»، ایشانراست که [نگرویدند وبر خود] ستم کردند بهره‌ای از عذاب، **«مثل ذَنوب اصحابهم»**، همچون بهرهٔ پیشینیان که چون ایشان بودند، «**فلاتستعجلونِ** (۵۹)» ایدون باد که نشتاوانند مرا.

«**فویل للذین کفروا**» هلاك و نفرین وتباهی ایشانرا که کافرشدند، «**مِن یومهم الّذی یوعَدون** (۶۰)» از آنروز که ایشانرا می وعده دهند[1] و می تهدید کنند.

النوبة الثانية

قوله: «و من كلّ شيء خلقنا زوجين»، من الحيوان الذكر والانثى، الذكر زوج و الانثى زوج و من الجماد نوعين مختلفين كالسماء والارض والشمس و القمر و الليل والنهار و البر والبحر و السهل والجواب والشتاء والصيف والنور و الظلمة و الايمان و الكفر و السعادة و الشقاوة و الحق و الباطل و الحلو و المرّ وقيل ـ التلقيح للنخيل و التسميد للزرع و لكل ضرب من النبات تدبير يقوم مقام التزويج الذى بين الحيوان «لعلّكم تذكّرون» فتعلمون انّ الله فرد وتر ليس كمثله شيء

«ففرّوا الى الله»، القول هاهنا مضمر تأويله ـ فقل: «ففرّوا الى الله» اى ـ فاهربوا من عذاب الله الى ثوابه بالايمان والطاعة ومجانبة العصيان. وقال **ابن عباس**: فرّوا منه اليه واعملوا بطاعته. وقيل ـ فرّوا من الجهل الى العلم ومن طاعة الشيطان الى طاعة الرحمن، «انّى لكم منه نذير مبين»، «منه»، اى ـ من العذاب، «نذير مبين» و يحتمل انّ قوله منه صلة لنذير اى ـ انّى لكم نذير من عندالله و قيل فى الاية تقديم و تأخير تقديره: «ففرّوا الى الله» منه، «انّى لكم نذير مبين».

«ولاتجعلوا مع الله الهاً آخر انّى لكم منه نذير مبين» التكرار على تأكيد التوبيخ وهو ابلغ فى الوعيد وقيل ـ الاول متصل بالمعصية والثانى بالشرك واذا اختلفا لايكون تكراراً،

---

[1] ـ درنسخهٔ ج: وعده می دهند و تهدید می‌کنند.

«كذلك» ، اى ـ كما كذبك قومك و قالوا ساحر او مجنون ، «كذلك ما اتى الذين من قبلهم من رسول الّا قالوا ساحر اومجنون» قال الله تعالى :

«اتواصوابه» ، الالف للتوبيخ والمعنى ـ اوصى اولهم آخرهم واوصى بعضهم بعضاً بالتكذيب و تواطئوا عليهم ، «بل هم قوم طاغون» اى ـ متجاوزون الحد فى العصيان اى ـ لم يتواصوا ولكن اتفقوا فيما اوجب ذلك وهوالطغيان.

«فتولّ عنهم» منسوخ بآية السيف وقيل ـ منسوخ بالاقبال عليهم بالموعظة ، و هو قوله : «بلّغ ما انزل اليك من ربك» ، و معنى الاية : «فاعرض عنهم فما انت بملوم» فقد اديت الرسالة وما قصرت فيما امرت. قال المفسرون ـ لمّا نزلت هذه الاية حزن رسول الله (ص) و اشتد ذلك على اصحابه و ظنوا انّ الوحى قد انقطع و انّ العذاب قد حضر اذا امر النبى (ص) ان يتولى عنهم فانزل الله عزوجل :

«و ذكّر فانّ الذكرى تنفع المؤمنين» فطابت انفسهم. قال **مقاتل** : اى ـ عظ **بالقرآن** كفار **مكة** ، فانّ الذكرى تنفع من فى علم الله ان يؤمن منهم ، و قال **الكلبى** : عظ بالقرآن من آمن من قومك فان الذكرى تنفعهم.

«و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» ليست هذا الكلام بكلمة الارادة لواراد الله من خلقه كلّهم و شاء منهم توحيده لوحّدوه ، انّما تأويل الحرف اعنى اللام ـ لآمرهم ان يعبدونى و ادعوهم الى عبادتى. ثم امرهم بالعبادة ودعاهم اليها فقال تعالى : «يا ايها الناس اعبدوا ربكم» و قال تعالى : «واعبدوا الله و لا تشركوا به شيئاً» ثم خصّ الانبياء من الخلق. فقال تعالى : «و ما ارسلنا من قبلك من رسول الا يوحى اليه انه لااله الا انا فاعبدون» ثم خصّ **المصطفى محمداً** (ص) من بين الانبياء فقال : «بل الله فاعبد وكن من الشاكرين». وهذا قول **على بن ابى طالب (ع)** يؤيده قوله عزوجل : «وماامروا الا ليعبدوا الهاً واحداً». وقال **الكلبى والضحاك** ـ هذا خاص لاهل طاعته من الفريقين يدلّ عليه قراءة **ابن عباس** ـ «وما خلقت الجن والانس من المؤمنين الا ليعبدون» ثم قال فى آية اخرى لغير المؤمنين : «و لقد ذرأنا لجهنم كثيراً من الجن والانس» و قيل ـ معناه ـ وما خلقت السعداء من الجن والانس الا

لعبادتی و الاشقیاء الالمعصیتی وهذا معنی قول **زیدبن اسلم** قال ـ هم علی ماجبلوا علیه من‌الشقاء والسعادة و قیل ـ لم یخلقهم لعبادة خلق جبلّة و اجبار وانّما خلقهم لهاخلق تکلیف واختبار فمن وفّقه وسدّده اقام‌العبادة‌التی خلق لها ومن خذله وطرده حرمها وعمل بما خلق لها کقول‌النبی(ص) : اعملوا فکلّ میسّر لما خلق له وقیل ـ معناه ـ ما خلقت الجن و الانس الا لیکونوا عباداً لی و مثله قوله : « ان کل من‌فی‌السموات والارض الّاآت‌الرحمن‌عبداً » و قال **مجاهد** ـ معناه ـ الالیعرفونی ولو لم یخلقهم لم یُعرف وجوده و توحیده . دلیله قوله : « و لئن سألتهم من خلقهم لیقولنّ‌الله » وقیل ـ معناه ـ الا لیخضعوا لی ویتذلّلوا ومعنی العبادة فی اللغة ـ التذلّل والانقیاد وکلّ مخلوق من‌الجن والانس خاضع لقضاءالله متذلّل لمشیّته لا یملک احد لنفسه خروجاً عما خُلق علیه .

« ما ارید منهم من رزق » ای ـ ما ارید منهم ان یرزقوا احداً من خلقی ولا ان یرزقوا انفسهم ، « و ما اریدان یطعمونِ » معناه ان یطعموا احداً من خلقی و انّما اسندالطعام الی نفسه لانّ‌الخلق عیال‌الله و من اطعم عیال احد فقد اطعمه کما جاء فی‌الحدیث ـ یقول‌الله تعالی: استطعمتک فلم‌تطعمنی ای ـ لم‌تطعم عبدی . ثمّ بیّن انّ‌الرازق هو لاغیره فقال :

«انّ‌الله‌هوالرزّاق» ، لجمیع خلقه‌النفّاع لغیره لاینفعه شیء ، «ذوالقوّة‌المتین» ذوالاقتدارالشدید ای ـ غالب لایغلب و قاهر لایقهر و قادر لا یعجزو قیل ـ معنی «ذوالقوّة» ، ای ـ القوّة‌التی یتقوی بها جمیع خلقه له .

« فانّ لِلّذین ظلموا ذَنوباً » ، هذه ایضاً معطوفة علی قوله : « فتولَّ‌عنهم» ای ـ للذین کفروا من اهل **مکّة** حظّاً و نصیباً من العذاب مثل ما کان للامم قبلهم و اصل‌الذنوب الدلوالعظیم . قال‌الشاعر :

لکم ذنوب ولنا ذنوب و ان ابیتم فلنا القلیب

قال‌**الزجّاج** ـ لاتسمی‌الدلو ذنوباً الا اذا کانت ملیء وقیل ـ اذا انحدر فهو دلو و اذا ارتفع فهو ذنوب وسجل لانها فی‌الانحدار فارغة وفی‌الارتفاع ملیء وقیل ـ

معناه - عذاباً بعد عذاب کالدلو یتبع الدلو ، « فلا یستعجلون » هذا جواب **للنضر بن الحرث** و اصحابه حین استعجلوا العذاب فلحقهم یوم بدر.

« فویل للذین کفرو امن یومهم الذی یوعدون» یعنی من عذاب یوم القیامة و قیل - یوم بدر.

النوبة الثالثة

قوله : « و من کلّ شیء خلقنا زوجین » در ضمن این آیت اثبات فردانیّت و وحدانیّت خداوند است جلّ جلاله و تقدّست اسماؤه و تعالت صفاته.

هرچه آفرید از محدثات و مکوّنات همه جفت آفرید قرین یکدیگر یا ضدّ یکدیگر چنانک نرینه و مادینه ، روز و شب ، نور وظلمت ، آسمان و زمین ، وبرّ وبحر ، شمس و قمر ، جن و انس ، طاعت و معصیت ، سعادت و شقاوت ، هدی وضلالت ، عزّوذلّ ، قدرت وعجز ، قوّة و ضعف ، علم وجهل ، زندگی و مردگی.

صفات خلق چنین آفرید ،جفت یکدیگر آفرید ویا ضد آفرید تابصفات آفریدگار نماند ووحدانیت وفردانیت او بر خلق ظاهر گردد ،که عزّش بی ذلّ است وقدرت بی عجز و قوت بی‌ضعف و علم بی‌جهل و حیوة بی‌موت و فرح بی‌غم و بقاء بی‌فنا.

خدای یگانهٔ یکتا یگانه درذات و صفات، یکتا درسزا، ازهمه کس منزّه وازهمه چیزجدا ، لیس کمثله شیء ، چو او کس نیست واو را مثل و مانند نیست. ماندگی از انبازیست والله جل جلاله بی‌شریک وبی انباز است ، بی‌نظیر و بی‌نیاز است. درِ منعش ببند و در جود واز است. گناه آمرز ومعیوب نواز است. پیدا کنندهٔ مهرخود ببنده نوازی ، دوست دار بنده بابی‌نیازی. ومهراو کننده[1] میان خود وبنده بی‌شرکت وبی انبازی. پس سزاء بنده آنست که درهرحال که بود اگرخستهٔ تیر بلا بود یا غرقهٔ لطف و عطا ، دست درکرم وی زند و پناه بوی دارد و از خلق باوی گریزد ، چنانک خود میفرماید جل جلاله : « ففرّوا الی الله » ،

فرار مقامی است از مقامات روندگان و منزلی از منازل دوستی. کسی که

---

۱ - در نسخهٔ ج : افکننده.

این‌مقام اورا درست شود نشانش آنست که همه نفس‌خود غرامت بیند ، همه سخن خود شکایت بیند ، همه کرد خودجنایت بیند ، امید از کردارخود ببرد وبراخلاص خودتهمت نهد. اگردولتی‌آید در راه وی ، ازفضل‌حق بیند وازحکم ازل،نه ازجهد وازکردار خود.

بوالحسین عبّادانی مردی بود از جوانمردان طریقت ، درویشی باوی محبّت داشت ، هردو رفتند از **رمله** تا بکران دریا رسیدند، ملاّح ایشانرا درمرکب نشاند و دو روز درآن مرکب بودند. درویشی را دیدند درآن مرکب درکنجی سر فروبرده وقت نماز برخاستید و فریضه بگذاردید باز سر بمرقّع فرو بردید وهیچ سخن نگفتید.

بوالحسین گفت : من فرا پیش وی‌شدم گفتم ـ ما یاران توایم ، اگر ترا چیزی بکار باید باما بگوی. گفت : فردا نماز پیشین ازدنیا بخواهم رفت چون بکران دریا رسید آنجا درختستانی بینید در زیر آن درختان ساز و برگ من نهاده جهاز من بسازید و مرا آنجا دفن کنید و این مرقّع من ضایع مکنید. در راه شهر **جبله** شما را جوانی ظریف نظیف پیش آید ، این مرقّع ازشما بخواهد بدو دهید. دیگر روز نماز پیشین بگذارد و سرفرو برد چون فراز شدیم رفته بود ازدنیا چنانک خودگفته بود. رفتیم در آن درختستان چنانک نشان داده بود. دیدیم گوری کنده وکفن و حنوط وهرچه بکار بایست ساخته و آنجا نهاده. اورا دفن کردیم و مرقع وی برداشتیم و روی **بجبله** نهادیم. آن جوان که نشان داده بود ، در راه آمد ، گفت ـ آن ودیعت بیارید ، گفتم ـ برای خدای باما بگوی که این چه **قصّه** است وچه حال و آن مرد که بود و توکیستی ؟ گفت : درویشی بود میراثی داشت و ارث طلب کرد ، مرا بوی نمودند. شما میراث بمن سپارید ورویدآن مرقّع بویٔ سپردیم.

ساعتی ازچشم ما غائب گشت باز آمد مرقّع پوشیده و جامهٔ خویش همه ازتن بیرون کرده وگفت ـ این بحکم شماست و برفت. ما در مسجد **جبله** شدیم ، دو روز آنجا بودیم فتوحی نیامد پاره‌ای از آن جامه بآن یار خود دادیم ببازار برد تابفروشد و خوردنی آرد ، ساعتی بود و وی میآمد و خلقی عظیم در وی آویخته ،

درآمدند ومرا نیز گرفته و میکشیدند ، گفتم ـ چه بودست ، گفتند ـ پسر رئیس **جبله** سه روز گذشت تاناپدید است و اکنون جامهٔ وی باشما می بینیم.

پس ما را بردند پیش رئیس وازحال پسر پرسید ما قصهٔ وی بگفتیم ازاو تاآخرچنانک بود. آن‌رئیس بگریست وروی بآسمان کرد ، گفت ـ الحمدالله که ازصلب من کسی بیامد که شایستهٔ درگاه تو بود .

پیرطریقت گفت : ای باری ببرّ وهادی بکرم ، فروماندم درحیرت یک‌دم آن دم کدام است .

دمی که نه **حوا** درآن گنجد نه **آدم**. گرمن آن دم بیابم چون من کیست ، بیچاره زنده‌ای که بی‌نفسش میباید زیست. همه خلق زنده از مرده میراث برد مگر این طائفه که مرده از زنده میراث برد .

این‌مردگی آنست که **مصطفی** (ص) از **ابوبکرصدّیق** نشان داد که ـ من اراد اَن ینظر الی میّت یمشی علی وجه‌الارض فلینظر الی **ابی‌بکر**.

« و ما خلقت‌الجن والانس الا لیعبدونِ » و الّذین سخطت علیهم فی‌آزالی و ربطتهم‌الیوم بالخذلان فیما کلّفتهم‌الیوم من‌اعمالی و خلقت‌النار لهم بحکم الهیتی و وجوب حکمی فی‌سلطانی ماخلقتهم الا لعذابی وانکالی والله اعلم.

سورة الطور

۱ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **بسم الله‌الرحمن الرحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« **والطور** (۱) » بآن کوه که الله درآن با **موسی** سخن گفت .

« **وکتاب مسطور** ۲ » وبنامهٔ نوشته.

« **فی رقّ منشور** ۳ » در ورقی گشاده.

« **والبیت المعمور** ۴ » وبآن خانه با فراوانی آمدندگان بآن وگروندگان گرد آن.

« والسقف‌المرفوع ۵ » و باین کاز(۱) برداشته آسمان افراشته.

« والبحرالمسجور ۶ » و بآن دریا از آب پر کرده.

«انّ عذاب‌ربك‌لواقع ۷» که عذاب‌خداوندتوبودنی‌است[ناگرویدگانرا].

« ماله من دافع ۸ »-آنرا باز دارنده نیست.

« یوم تمورالسماء موراً ۹ » آن روز که درهم شورد و درهم گردد آسمان درهم گشتنی.

« وتسیرالجبال سیراً ۱۰» و فرا رفتن آید کوهها در هوا رفتنی.

« فویلٌ یومئذ للمُکذّبین ۱۱ » ویل آن روز دروغ زن‌گیران را.

« الّذین هم فی خوض یلعبون ۱۲» ایشان که دردروغ ونابکاری وباطل می بازی کنند.(۲)

« یوم یدعّون الی نارجهنم دعّاً ۱۳»آن روز که ایشان‌را[زنند]ومی‌رانند راندنی‌بآتش دوزخ.

« هذه‌النارالتی کنتم بها تکذّبون ۱۴»[ایشان راگویند]این آن‌آتش‌است که شما می‌آن را دروغ خواندید(۳).

«افسحرهذا » جادوی است این و دروغی « ام انتم لاتبصرون ۱۵ » یا شما نمی‌بینید.

« اصلوها » می رسید بآن آتش و می‌سوزید « فاصبروا اولا تصبروا» شکیبائی کنید یا نکنید « سواء علیکم » یکسانست بر شما « انّما تُجزون ماکنتم تعملون ۱۶» شما را پاداش‌بآن خواهند داد که میکردید.

« انّ‌المتقین فی‌جنات ونعیم ۱۷» پرهیزگاران دربهشتها اند با ناز وزید[۴].

« فاکهین » شادان و نازان، نیک روزان و میوه خواران.

« بما آتاهم ربهم » بآنچه الله داد ایشانرا. « و وقیهم ربهم عذاب الجحیم ۱۸» و بازداشت از ایشان عذاب آتش.

---

۱ ـ کاز: خانهٔ چوبی و صومعه. رجوع به برهان قاطع و لغت‌نامهٔ دهخدا شود. ۲ ـ در نسخهٔ ج: بازی میکنند ۳ ـ در نسخهٔ ج: دروغ میخواندند ٤ ـ کذا: . ؟

«**کلوا واشربوا**» [ایشان را گویند] : می‌خورید و می‌آشامید.

«**هنیئاً**» گوارنده ونوش ، «**بما کنتم تعملون** [۱۹]» بآنچه میکردید.

«**متکئین**» تکیه زدگان وبازخفتگان، «**علی سرر مصفوفه**» بر تختهابر کنار [۱].

«**وزوجناهم بحور عین** [۲۰]» وباایشان جفت کنیم سیاه‌چشمان فراخ چشمان.

«**والذین آمنوا**» وایشان که گرویدگان‌بودند،«**واتبعناهم ذریاتهم**»(۲) ما پس ایشان‌فراداشتیم‌ودرایشان‌رسانیدیم‌فرزندان‌ایشان «**بایمان الحقنا بهم ذریتهم**» بآنچه گرویده بودند فرزندان ایشان را درپدران رسانیدیم هرچند که درصلاح وعبادت چون پدران نبود، «**وما التناهم من عملهم من شیٔ**» وازکرداربهینان [ازدریشان رسانیدن‌بترینان] چیزی نکاستیم. «**کلّ امریٔ بما کسب رهین** [۲۱]» هر مردی بآنچه خودکرد گروگانست.

«**وامددناهم بفاکهة**» وایشان را فراهم پیوستیم میوه‌ها، «**ولحم مما یشتهون** [۲۲]» و هر گوشتی که ایشان را آرزو بود.

«**یتنازعون فیها کأساً**» می‌روانند(۳) از یکدیگر در آن سرای پیرایهای [پرمی]«**لا لغو فیها ولاتأثیم** [۲۳]» و دشنام و دروغ زن گرفتن یکدیگرنه.

«**ویطوف علیهم**» ومیگردد برسر ایشان« **غلمان لهم**» غلامان‌ایشان ، «**کانهم لؤلؤ مکنون** [۲۴]» گوئی که ایشان مرواریدند ازگرد و آلایش کوشیده.

«**واقبل بعضهم علی بعض**» روی فرا یک دیگر گردانند« **یتسائلون** [۲۵]» یک دیگر را از گذشته‌ها می‌پرسند.

«**قالوا انا کنا قبل فی اهلنا مشفقین** [۲۶]» گویند ـ ما هرچند که درمیان کسان خویش و جهانیان خویش بودیم پیش باز [از امروز] ترسنده بودیم .

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : بر تختها برهم زده. ۲ ـ درنسخ متداول از قرآن شریف واتبعتهم ذریتهم است ، و قرائت اکثر قراء نیز چنین است چنانکه در النوبةالثانیه شرح آن بیاید . قرائتی‌که دراینجا برگزیده شده علاوه برآنکه شاذاست ترجمهٔ آن نیز نارسا و غیر سلیس است . ۳ ـ کذا . ؟ وشاید لجهه‌ایست در : میربایند از : ربائیدن.

« **فمنّ الله علینا** ». سپاس نهاد الله بر ما « **و وقینا عذاب السموم** [۲۷] » و بازداشت از ما عذاب آتش.

« **انّا کنا من قبل ندعوه** » ما پیشین بازمیخواندیم او را « **انّه هو البرّ الرحیم** [۲۸] » که او آن نوازندهٔ مهربانست.

« **فذکّر** » یاد کن و پند ده « **فما انت بنعمة ربّك بکاهن ولا مجنون** [۲۹] » که تو بآن نیکوئی که خداوند تو با تو کرد نه اخترگوئی و نه دیوانه.

« **ام یقولون شاعر** » می‌گویند شعر گوی است « **نتربّص به ریب المنون** [۳۰] » چشم بروز او نهاده‌ایم و در افتاد جهان.

« **قل تربّصوا** » گوی چشم بر هم نهید بروز من « **فانی معکم من المتربّصین** [۳۱] » که من چشم بر هم نهادم بروز شما.

« **ام تأمرهم احلامهم بهذا** » خردهای ایشان ایشان‌را باین سخن میفرماید، « **ام هم قوم طاغون** [۳۲] » بلکه ایشان قومی‌اند ناپاك شوخ از اندازه بیرون.

« **ام یقولون تقوّله** » میگویند او فرا نهاد این سخن و او فرا ساخت این قرآن « **بل لا یؤمنون** » نه ساخت که ایشان بنمی گروند.

« **فلیأتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین** [۳۴] » گوی تا سخنی آرند همچون این سخن اگر می راست گویند(۱).

« **ام خلقوا من غیر شیْ** » آفریده گشتند بی هیچ آفریدگار « **ام هم الخالقون** [۳۵] » یا خود را خود آوردند.

« **ام خلقوا السموات والارض** » یا آسمان وزمین ایشان آفریدند « **بل لا یوقنون** [۳۶] » بلکه ایشان بی گمان نمی‌باشند.

« **ام عندهم خزائن ربك** » یا نزدیك ایشانست خزانه‌هاي خداوند تو « **ام هم المصیطرون** [۳۷] » یا ایشان پادشاهان اندو کامکاران بر کام خویش.

« **ام لهم سلّم یستمعون فیه** » یا ایشان‌را نردوانیست که بآسمان نیوشند

---

۱ - درنسخهٔ ج : اگر راست می‌گویند.

بر آن. « **فلیأت مستمعهم بسلطان مبین** [۳۸] » گوی تا نیوشندهٔ ایشان بآسمان حجتی دارد آشکارا.

« **ام له البنات و لکم البنون** [۳۹] » یا او را دختران و شما را پسران.

« **ام تسئلهم اجرا** » یا از ایشان مزدی میخواهی « **فهم من مغرم مثقلون** [۴۰] » که ایشان از تاوان مزد گران بارند.

« **ام عندهم الغیب** » یانزدیک ایشانست دانش آن چیز که از خلق نهانست، « **فهم یکتبون** » تا ایشان بگویند و از آن خبر دهند.

« **ام یریدون کیداً** » یا دستانی میسازند و سازبدنهانی.

« **فالذین کفروا هم المکیدون** [۴۲] » ایشان که ناگرویدگان اند زیر ساز الله اند و درماندهٔ ساز نهانی او.

« **ام لهم اله غیرالله** » یاایشان را خدائیست جز ازالله، « **سبحان الله عمّا یشرکون** [۴۳] » پاکی خدایرا از آن انبازان که ایشان میگویند.

« **و ان یروا کِسفاً من السماء ساقطاً** » و اگر پاره‌ای بینند که از آسمان فروافتد، « **یقولوا سحاب مرکوم** [۴۴] » گویند این میغی‌است توی بر توی افکنده.

« **فذرهم حتی یلاقوا** » گذار ایشان را تا پیش آید ایشان را و بینند، « **یومهم الذی فیه یُصعقون** [۴۵] » آن روز که در آن روز بر روی برعذاب افتند.

« **یومَ لایغنی عنهم** » آن روز که سود ندارد ایشان را « **کیدهم شیئاً** » دستانها که ایدرمی‌سازند هیچ، « **ولاهم ینصُرون** [۴۶] » وایشان رایارنرسندویاری‌ندهند.

« **وانِ لّلذین ظلموا عذاباً** » و این ستمکاران برخویشتن‌را عذابی است [دردنیا ودر گور] « **دون‌ذلك** » پیش‌ازعذاب دوزخ، « **ولکنّ اکثرهم لا یعلمون** [۴۷] » لکن بیشتر ایشان نمی‌دانند.

« **و اصبرلحکم ربك** »، شکیبائی کن‌حکم خداوند خویشتن‌را وچشم‌دار کار برگزاردن او را، « **فانّك باعیننا** »، که تو بردیدار دوچشم مائی[نه غائب ونه فراموش]، « **و سبّح بحمد ربك** ». وخداوند خویش‌را بستای بپاکی، « **حین تقوم** (۴۸) »، آنگه که از خواب برخیزی.

«و من‌اللیل فسبّحه» و بشب نماز کن او را و به بی‌عیبی یاد کن ، **«و ادبارالنجوم (۴۹)»** و پسِ روی به ناپیدایی نهادن ستارگان.

النوبة الثانية

این سورة الطور باجماع مفسران مکّی است ، بمکه فرو آمد از آسمان. هزار و پانصد حرف است وسیصد ودوازده کلمت و چهل ونه آیت و در این سورة دو آیت منسوخ است یکی :

« قل تربّصوا فانی معکم من‌المتربّصین » بآیت سیف منسوخ است و دیگر آیت : « و اصبر لحکم ربک » ، معنی صبر منسوخ است بآیت سیف. ودرفضیلت سورة **ابیّ کعب** روایت کند از**مصطفی** (ص) قال ـ من‌قرأ سورة الطور کان حقّاً علی‌الله عزوجل ان یؤمنه من عذابه و ان ینعمه فی‌جنته. قوله :

« و الطور » نامی است از نامهای کوه بلغة سریانی ودرین موضع مراد آن کوه است که رب‌العالمین سخن فرمود با **موسی** بر آن کوه درآن زمین مقدسه درناحیهٔ **مدین** و گفته اند ـ نام آن کوه **زبیر** است همانست که رب‌العالمین‌جائی دیگر فرمود : « و طورسنین » یعنی ـ جبل‌المبارك. **مقاتل بن حیان** گفت ـ دوکوه اند در**شام** یکی **طورتینا** یکی **طور زیتا** و همایبنتان التین و الزیتون وقیل ـ هنّ اربعة **طورتینا** وهو **دمشق** و **طورزیتا** و هو **بیت‌المقدس** و **طورسینا** و هو جبل موسی **وطور تمینایا** و هو**مکه** و قیل ـ معناه ـ ورب‌الطور

قوله : « وکتاب مسطور » ، « فی رقّ منشور » السطر الکتابة والمسطور المکتوب و الرقّ و الورق واحد و المنشور المفتوح الذی نشر عن الطی للقراءة. واختلفوا فی‌هذا الکتاب. فقال **الکلبی** ـ هو ما کتب‌الله بیده لموسی (ع) **من‌التوریة** و **موسی** سمع صریر القلم وقیل ـ هو اللوح المحفوظ و قیل ـ الکتاب المسطور آخر سطر فی‌اللوح المحفوظ و هو ـ سبقت رحمتی غضبی ، من اتانی بشهادة ان لااله‌الاالله ادخلته الجنة وقیل ـ هو **القرآن** المکتوب فی المصاحف و قیل ـ هو دیوان الحفظة تخرج الیهم یوم‌القیمة منشورة فآخذ بمینه و آخذ بشماله ، نظیره قوله : « و نُخرج له یوم

القیمة کتاباً یلقاه منشوراً » وقال تعالی : « و اذا الصحف نشرت » ، و قیل ـ هو ما کتب الله فی قلوب الاولیاء من الایمان ، دلیله قوله :«اولئک کتب فی قلوبهم الایمان» .

« والبیت المعمور» ، ای ـ المأهول و هو بیت فی السماء السابعة حذآء العرش بحیال الکعبة یقال له ـ الضّراح ، حرمته فی السماء کحرمة الکعبة فی الارض یدخله کلّ یوم سبعون الفاً من الملئکة یطوفون به و یصلّون فیه ثم لایعودون الیه ابداً ، وقیل ـ کان بیت المعمور من الجنة فحمل الی الارض لاجل آدم علیه السلام ثم رفع الیٰ السماء ایام الطوفان . وفی اخبار المعراج قال النبی (ص)ـ رایت فی السماء السابعة البیت المعمور واذا امامه بحر واذا بزمر من الملئکة یخوضون البحر و یخرجون فینتقضون فی اجنحتهم(۱) فیخلق الله من کل قطرة ملکاً یطوف به فدخلته وصلّیت فیه وقال الحسن ـ البیت المعمور **الکعبة** البیت الحرام الذی هو معمور من الناس یعمره الله کلّ سنة ، اوّل مسجد وضع للعبادة فی الارض ، والمعمور ـ الماهول وقیل ـ هو من القصد وقیل ـ من العمارة .

« و السقف المرفوع » ، یعنی ـ السماء نظیره قوله : « و جعلنا السماء سقفاً محفوظاً » وقیل ـ السقف المرفوع العرش .

«والبحر المسجور» یعنی المملوء ماء و هو البحر الذی علیه العرش وعن **علی**(ع) قال ـ البحر المسجور بحر تحت العرش غمره کما بین سبع سموات الی سبع ارضین ، فیه ماء غلیظ یقال له ـ بحر الحیوان یمطر العباد بعد النفخة الاولی اربعین صباحاً فینبتون فی قبورهم وهذا قول **مقاتل** و قال **ابن عباس و الضّحاک** و **محمد بن کعب** : « البحر المسجور » ، ای ـ الموقد ناراً بمنزلة التنور المسجور و ذلک ماروی انّ الله عزوجل یجعل البحار کلّها یوم القیمة ناراً فیزادبها فی نار جهنم کما قال تعالی : « و اذا البحار سجّرت » وجاء فی الحدیث عن **عبدالله بن عمر** قال: قال رسول الله(ص)ـ لا یرکبنّ رجل بحراً الاغازیاً اومعتمراً اوحاجّاً فانّ تحت البحر ناراً وتحت النار بحراً وقال(ص)ـ البحر نار فی نار .

اقسم الله بهذه الاشیاء . « انّ عذاب ربک لواقع »، العذاب هاهنا هو الساعة لانها بما فیها للکافرین عذاب .

---

۱ ـ کذا ، و ظاهراً ینتفضون اجنحتهم وینقضون اجنحتم صحیح است .

« ماله من دافع » هذا كقوله: « لامردّ له من الله». قال **جبير بن مطعم** -قدمت **المدينة** لاكلّم رسول الله (ص) في اسارى بدر. فدفعت اليه و هو يصلّي باصحابه المغرب وصوته يخرج من المسجد فسمعته يقرأ :

« والطور و كتاب مسطور » الى قوله : « ان عذاب ربك لواقع ماله من دافع ». فكانّما صدع قلبي حين سمعته فكان اول ما دخل قلبي الاسلام فاسلمت خوفاً من نزول العذاب وما كنت اظن انّي اقوم من مكاني حتى يقع بي العذاب. ثم بيّن انّه متى يقع فقال :

«يوم تمور السماء مورا». اى تدور كدوران الرحى وتتكفأ باهلها كما تتكفّأ السفينة. قال **قتاده** -تتحرك وقال **عطاء الخراساني**- تختلف اجزاؤها بعضها في بعض وقيل- تضطرب، والمور جميع هذه المعاني فهو في اللغة، الذهاب و المجيء و التردد و الدوران والاضطراب، هذا كقوله عزوجل- « فاذا هي تمور». يقال - تنقاض السماء ثم تمور فتنهار فتختلط بعض الملائكة ببعض. قوله :

« وتسير الجبال سيرا » هذا كقوله - «يوم تسير الجبال - واذا الجبال سيّرت » يعني - في الهواء وقيل - تزول عن اماكنها وتصير هباء منبثاً.

« فويل يومئذ » - يعني فشدة عذاب يومئذ للمكذبين .

«الذين هم في خوض يلعبون »، اى يخوضون في الباطل يلعبون غافلين لاهين، الخوض و اللعب و الكذب واحد و التاويل : الذين هم في انكار البعث و تكذيب **محمد** (ص) و سائر الانبياء يلعبون من غير بيان و حجة و قيل - في اسباب الدنيا يلعبون من غير فكر في ثواب وعقاب.

«يوم يدعّون الى نار جهنم» اى - يدفعون اليها« دعّا» اى - دفعاً بعنف وجفوة وذلك انّ خزنة جهنم يغلّون ايديهم الى اعناقهم و يجمعون نواصيهم الى اقدامهم ثم يدفعونهم الى النار دفعاً على وجوههم وزخاً في اقفيتهم حتى يردوا النار فاذا دنوا من النار قال لهم الخزنة:

« هذه النار التي كنتم بها تكذّبون » في الدنيا.

«افسحر هذا» يعني ـ اكان الوعيد بهذا العذاب والاخبار سحرا كما زعمتم في الدنيا،« ام انتم »ام كنتم«لاتبصرون» وقيل ـ عنفوا و وبّخوا بمثل ما كانوا ينسبون النبي(ص) اليه من السحر وتسكير البصر والاخذبالاعين فقيل لهم ـ اتمويه هذا وحيلة ام غطّى على ابصاركم فلاتبصرون.

«اصلوها»ادخلوها وقاسوا شدتها «فاصبروا اولاتصبروا سواء عليكم» الصبر والجزع «انّما تجزون ما كنتم تعملون » اى هذا جزاء اعمالكم.

«انّ المتقين فى جنات و نعيم ».

« فاكهين » اى ـ معجبين والفاكه المعجب وقيل ـ ناعمين فرحين وقيل ـ الفاكه الذى عنده الفاكهة والفاكهة طعام من ثماريتناولون للّذة لالغذاء« بما آتيهم ربهم و وقيهم ربهم عذاب الجحيم ويقال لهم.

«كلوا واشربوا هنيئاً» لاداء ولاغائلة ولااثم ولاموت فيه ولاتنقيص للذاته هنيئاً مصدر اى هنئتهم هنيئاً «بما كنتم تعملون».

« متكئين » جالسين«على سرر» جمع سرير «مصفوفة» اى ـ موـ ولة بعضهابعض وقيل ـ مرمولة بالذهب و الفضة والصف مدالشيء على الولاء « وزوّجناهم » قرنّاهم «بحورعين» والمعنى ـ جعلنا ذكران اهل الجنة ازواجاً للحورالعين ومعنى الباء ـ انهم صاروا بسبهن ازواجاً وقيل ـ زوجت به لغة.

قوله«والذين آمنوا واتبعتهم ذرياتهم»معناه ـ الذين آمنوا بمحمد والقران ندخلهم الجنة« واتبعناهم ذرياتهم»قرء **ابوعمر** ـ اتبعناهم بقطع الالف على التعظيم،ذرياتهم بالالف و كسر التاء فيهالقوله ـ «الحقنابهم وماالتناهم» ليكون الكلام على نسق واحدوقرأالاخرون واتبعتهم بوصل الالف وتشديد التاء بعدها وسكون التاء الاخرة ثم،اختلفوا فى ذريتهم قرأ **نافع** الاولى بغير الفـوضم التاء والثانيه بالالف و كسر التاء وقرء**ابن عامرو يعقوب** كليهما بالالف وضم التاء فى الاولى ونصبها فى الثانيه.

و اختلفوا فى معنى الاية فقال قوم والذين آمنوا و اتبعتهم ذريتهم بايمان يعنى ـ اولادهم الصغار و الكبار فالكبار بايمانهم بانفسهم و الصغار بايمان آبـائهم فـان الولد الصغير يحكم بـاسلامه تبعـاً لاحد الابوين ، . . . « الحقنـا ذريتهـم »

المؤمنين بدرجاتهم وان لم يبلغوا باعمالهم درجات آبائهم تكرمةً لآبائهم لتقرّ بذلك اعينهم وهى رواية **سعيد بن جبير** عن **ابن عباس** و قال آخرون ـ معناه ـ والذين آمنوا و اتبعتهم ذريتهم البالغون بايمان الحقنا بهم ذريتهم الصغار الذين لم يبلغوا الايمان بايمان آبائهم و هو قول **الضحاك**. و رواية **العوفى** عن **ابن عباس**ـ اخبر الله عزّ وجل انه يجمع لعبده المؤمن ذريته فى الجنة كما كان يحب فى الدنيا ان يجتمعوا له و يدخلهم الجنة بفضله و يلحقهم بدرجته لعمل ابيهم من غير ان ينقص الآباء من اعمالهم شيئاً فذلك قوله: «وما التناهم» اى ما نقصناهم «من عملهم من شىء». الهاء والميم راجعتان الى الذين آمنوا، يقال ـ الت يالت والت يالت والات يليت ولات يليت اذا نقص. قرء **ابن كثير**ـ التناهم بكسر اللام و **الباقون** ـ بفتحها وفى الخبر عن **ابن عباس** قال ـ قال رسول الله (ص) ـ ان الله يرفع ذرية المؤمن فى درجته وان كانوا دونه فى العمل لتقرّبهم عينه ثم قرء ـ «والذين آمنوا واتبعتهم ذريتهم...» الايه وعن **على** (ع) قال ـ سألت **خديجه** النبى (ص) عن ولدين لها ما تافى الجاهلية فقال (ص) ـ هما فى النار فلما راى الكراهية فى وجهها قال ـ لو رايت مكانهما لابغضتهما قالت ـ يارسول الله فولدى منك قال ـ فى الجنه ثم قال رسول الله (ص) ـ انّ المؤمنين واولادهم فى الجنة وانّ المشركين و اولادهم فى النار ثم قرء رسول الله (ص) ـ «والذين آمنوا واتبعناهم ذرياتهم»... الاية وعن **ابن عباس** عن النبى (ص) قال ـ اذا دخل اهل الجنة الجنة يسأل عن ابويه و زوجته و ولده فيقال انهم ـ لم يدركوا ما ادركت فيقول ـ لقد عملت لى ولهم فيؤمر بالحاقهم به و تلا **ابن عباس** هذه الآية ـ «كل امرى بما كسب رهين» اى ـ بما كسب من الخير والشر مرهون فيؤخذ بذنبه ولا يؤخذ بذنب غيره هذا كقوله ـ «ولا تزر وازرة وزر اخرى»، وقال تعالى ـ «كلّ نفس بما كسبت رهينة».

قوله: «وامددناهم بفاكهة ولحم مما يشتهون» اى ـ ذلك دائم لهم لا ينقطع وفى الخبر ـ انك لتشتهى الطير فى الجنة فيخرّ بين يديك مشويا وقيل يقع الطائر بين يدى الرجل فى الجنة فياكل منه قديراً وقديرا وشواء ثم يطير الى النهر.

قوله: «يتنازعون فيها كأساً». يتعاطونها طرباً و الكأس كلها فى القران كاس الخمر «لا لغو فيها»ـ اى لا فضول فيها وقيل ـ لا سباب فيها ولا تخاصم ولا كذب ولا باطل

...«ولا تأثيم» اى - لااثم فى شربها كمافى الدنيا .قال **ابن عطاء** - اىّ لغو يكون فى مجلس محلّه جنة عدن والساقى فيه الملائكه وشربهم على ذكر الله وريحانهم تحيّة من عندالله مباركة طيّبة والقوم اضياف الله.

« ويطوف عليهم » بالخدمة وقيل - بالكأس والفاكهة «غلمان» لهم « كانّهم » فى الحسن والبياض والصفاء «لؤلؤمكنون» مخزون مصون لم تمسّه الايدى وقيل - مصون يعنى - فى الصدف مستورعن الشمس والغبار وقيل - هم اولادهم الذين سبقوهم اقرّالله بهم اعينهم .وقال **الحسن** - اولاد المشركين ذكورهم غلمان اهل الجنة واناثهم هنّ الحور العين واولاد المؤمنين مع آبائهم على هيئتهم التى كانوا عليها . روى **عايشه** قالت - قال رسول الله (ص) - انّ ادنى اهل الجنّة منزلة من ينادى الخادم من خدّامه فيجيبه الف ينادى كلّهم - لبيك لبيك وعن **عبدالله بن عمرو** قال - مامن احد من اهل الجنة الا يسعى عليه الف غلام كلّ غلام على عمل ماعليه صاحبهٔ روى - انّ **الحسن** تلا هذه الاية قال - قالوا - يا رسول الله الخادم كاللؤلؤ فكيف المخدوم قال - فضل المخدوم على الخادم كفضل القمر ليلة البدر على سائر الكواكب.

« و اقبل بعضهم على بعض يتساءلون » اى يسئل بعضهم بعضاً عن سبب نيلهم الجنة.

« قالوا انّا كنّا قبل فى اهلنا مشفقين » موقنين بوعده و وعيده خائفين من عصيانه قال **ابن جرير** - انّ هذا التساؤل عندالبعث من القبور.

«فمنّ الله علينا» بالمغفرة والرحمة وقيل - بالهداية والتوفيق فى الدنيا «ووقانا عذاب السموم» يعنى - الحرّ الشديد من نار اوهواء اوريح وقال **الحسن** - السموم اسم من اسماء جهنم.

« انّا كنّا من قبل» يعنى - فى الدنيا « ندعوه» . ان يتفضّل ويمنّ علينا بالمغفرة، « انّه هوالبرّ الرحيم » قرء نافع والكسائى وابوجعفر - انه بفتح الالف اى - لانّه اوبانّه هوالبرّ الصادق فى وعده، اللطيف الرحيم بالمؤمنين.

« فذكّر » يامحمد بالقران « فما انت بنعمة ربك » اى - برحمة ربك وقيل - برسالة ربك « بكاهن ولامجنون » كما زعموا ، والتقدير - ماانت بكاهن ولامجنون بنعمة

ربک. الکاهن الذی یقول ان معی رئیاً من الجن ای ـ انّهم علموا انه لیس لک کهانة ولاجنون و انما قالوه علی جهة الاشتفاء کالسفیه اذابسط لسانه فیمن یسبّه مما یعلم انه بریء ممّا یقوله.

« ام یقولون شاعر » سمّوه شاعراً لانّ عندهم الشاعر یقول الشعر بمعاونة الجن ایاه ،فقالوا ـ لکلّ شاعر معین من الجن و کذلک المجنون عندهم من یکون معه جنّیّ یعلّمه و علی هذا قالوا ـ« معلّم مجنون». « نتربّص به ریب المنون» ای ـ حوادث الدهر، والمنون الدهر وقیل ـ هو الموت، والمنّ ـ النقص، سُمّیاً بذلک لان الدهر والموت کلاهما یقطعان الاجل وینقصان العمر. وفی بعض التفاسیر ـ ان المجتمعین فی دار الندوة قالوا ـ تربّصوا بمحمد الموت یکفکموه کما کفاکم شاعر بنی فلان و شاعر بنی فلان ، قالوا ـ انّ اباه مات شاباً ونحن نرجوان یکون موته کموت ابیه.

« قل تربّصوا فانّی معکم من المتربّصین» حتی یأتی امر الله فیکم ،معناه ـ ماترجونه فی محمد لایکون و ماینتظره فیکم یقع عن قریب و جاء فی التفسیر انّ جمیعهم ماتوا قبل رسول الله. و قیل ـ الذی هدّدهم به نالهم یوم بدر وقیل ـ هذه الایة منسوخة بآیة القتال

« ام تامرهم احلامهم » فی هذه الآیات الزامات و هی خمسة عشر قبلته عقولهم ان لم یکابروا ، و ام فی هذه الایات للاستفهام بمعنی بل و بمعنی الالف و معنی اکثرها الانکار ومعنی بعضها الاثبات. « ام تامرهم احلامهم » ای ـ عقولهم والحِلم ای العقل .وقیل ـ الحلم اشرف فیوصف الله سبحانه بالحلم ولا یوصف بالعقل و قدینفی الحلم عمّن یوصف بالعقل وقیل ـ الحلم الامهال الذی یدعوالیه الحکمة. قال المفسرون ـ انّ عظماء قریش کانوا یوصفون بالاحلام والعقول فی الجاهلیة فازری الله بعقولهم حین لم تثمر لهم معرفة الحق من الباطل وقیل **لعمرو بن العاص** ـ ما بال قومک لم یؤمنوا وقد وصفهم الله بالعقول فقال ـ تلک عقول کادها الله ای ـ لم یصحبها التوفیق وفی الخبر ـ ان الله عزوجل لما خلق العقل قال له ـ ادبر فادبر ثم قال له ـ اقبل فاقبل فقال ـ انی لم اخلق خلقا اکرم علیّ منک ، بک اعبدو بک اعطی و بک آخذ. قال **ابو عبدالله المغربی**

ـ لمّا قال‌الله ذلک تداخله العجب فعوقب من‌ساعته فقیل‌له ـ التفت فلمّا التفت‌نظر الی ماهو احسن منه فقال ـ من انت قال ـ انا الذی لاتقوم الابی، قال ـ ومن انت، قال ـ التوفیق. روی انّ **صفوان بن امیّة** فخرعلی‌رجل فقال ـ اناصفوان **ابن امیّة بن خلف** بن‌فلان فبلغ ذلک **عمر**فارسل الیه وغضب فلمّا جاء قال ـ ثکلتک امّک ماقلت، قال ـ فهاب **عمران** یتکلّم فقال عمر ـ ان کان لک تقوی فانّ لک کرماً وان کان لک عقل فانّ لک اصلاً و ان کان لک خلق حسن فانّ لک مروّة و الا فانت شرّمن الکلب.

...« ام هم قوم طاغون » معناه ـ بل هم قوم مجاوزون الحدّ فی الکفر وقیل ـ معناه ـ ام تأمرهم احلامهم بهذا ام طغیانهم یحملهم علی هذا.

« ام یقولون تقوّله » **محمد** من تلقاء نفسه، «بل لایؤمنون» ای ـ لیس‌الامر کما زعموابل لایؤمنون بالقرآن استکباراً و عتوّاً.

«فلیأتوابحدیث مثله ان کانوا صادقین». معناه ـ ان کانوا صادقین‌فی‌انّ محمداً تقوّله من نفسه فلیأتوا بکلام مثله فانّه بلسانهم وهم فصحاء زمانهم.

« ام خلقوا من‌غیرشیء» ای ـ من‌غیر خالق خلقهم فوُجدوا بلاخالق وذلک ممّا لایجوز ان یوجدوا بلاخالق « ام هم‌الخالقون » لانفسهم و ذلک فی‌البطلان اشدّ، لانّ مالاوجودله کیف یخلق، واذا بطل الوجهان قامت الحجة علیهم بانّ لهم خالقاً فلیؤمنوا به وقال **ابن کیسان** ـ ام‌خلقوا عبثا وترکوا سدی لایؤمرون ولاینهون فهوکقول القائل ـ فعلت کذا وکذا من غیرشیٔ ای لغیرشیٔ. « ام هم‌الخالقون»لانفسهم فلایجب علیهم‌لله امر.

« ام خلقوا السموات والارض » عطف علی قوله: «ام‌هم‌الخالقون»والمعنی ـ اخلقواانفسهم‌ام خلقوا السموات والارض. «بل » ای لم یخلقوا شیأمنها «لایوقنون» ای ـ لایتدبّرون فی‌الآیات فیعلموا خالقهم‌وخالق السموات والارض وسائرالمخلوقات وقیل ـ لایوقنون و عدالله فهان علیهم المعاصی.

« ام عندهم خزائن ربک» یعنی ـ خزائن العلم فیعلموا ان‌لابعث ولاحساب، و قیل ـ خزائن الرزق فلایحتاجوا الی‌من‌یرزقهم و قال **مقاتل** ـ معناه ـ اَبایدیهم‌مفاتیح ربک بالرسالة فیضعوا حیث شاؤا، هذا کقوله: «اهم‌یقسمون رحمة ربک» یعنی ـ النبوة

«ام هم المسیطرون» ومنه قوله: «است علیهم بمسیطر ای-بمسلط، یقال - تسیطر علی فلان بالسین والصاد ای- تسلط. قرء **ابن عامر** بالسین هاهنا وفی قوله-بمسیطر وقرء **حمزه** باشمام الزای فیهما وقرء **ابن کثیر** هاهنا بالسین وقوله -«بمسیطر» بالصاد وقرء الآخرون بالصّاد فیهما،

« ام لهم سلّم یستمعون فیه» السلّم- المرقاة وکلّ سبب یصعد به،« یستمعون فیه» ای-علیه کقوله: «فی جذوع النخل» ای-علیها- والمعنی-الهم سلّم یرتقون الی السماء فیستمعون علیه الوحی و یعلمون انّ ماهم علیه حق بالوحی فهم متمسکون به لذلک ...« فلیأت مستمعهم » ان ادّعوا ذلک، «بسلطان مبین» حجة بیّنة وقیل - معناه - لیس معهم کتاب ، فهل لهم سلّم هوسبب الی بلوغ السماء واستماع ما یدعون الیه، وان ادّعوا انهم یستمعون من الملئکه مایستغنون به عن الانبیاء ، «فلیات مستمعهم بسلطان مبین » علی صدق دعواه .

« ام له البنات ولکم البنون » هذا انکار علیهم و تسفیه لاحلامهم حیث جعلوا لله مایکرهون واختارو اله(۱) مایانفون هم عنه کقوله:

« فاستفتهم الربک البنات و لهم البنون » .

« ام تسئلهم اجراً » ای جعلا علی تبلیغ الرساله « فهم من مغرم مثقلون » ای - من اداء ذلک مثقلون. المغرم الزام الغرم والغُرم المطالبة بالحاج(۲).

«ام عندهم الغیب» قال **قتادة**-هذا جواب لقولهم: «نتربص به ریب المنون» . یقول-اعندهم الغیب حتی علموا ان **محمداً** یموت قبلهم «فهم یکتبون » ای- یحکمون والکتاب - الحکم ومنه قول النبی (ص) لرجلین تخاصما الیه: ساقضی بینکما بکتاب الله ای- بحکمه وقال **ابن عباس**- معناه - اعندهم اللوح المحفوظ فهم یکتبون مافیه و یخبرون الناس به .

«ام یریدون کیداً» ای-مکراً بک فی دارالنّدوة ، «فالذین کفروا هم المکیدون» الممکوربهم، یعود الضرر علیهم «ولا یحیق المکر السیّ الا باهله» ، وذلک انهم قتلوا ببدر .

« ام لهم اله غیرالله » یرزقهم و ینصرهم « سبحان‌الله عما یشرکون» قال الخلیل - ما فی هذه السورة من ذکر «ام» کلّها استفهام ولیس بعطف.

۱ - در نسخهٔ ج : واختاروا لله . ۲ - الحاج .کذا و صحیح الحاح است.

«وان یروا کسفاً من السماء ساقطاً» هذا جواب لقولهم: «فاسقط علیهم کسفاً من السماء» یقول ـ لوعذّبناهم بسقوط بعض من السماء علیهم لم ینتهوا عن کفرهم ویقولوا لمعاندتهم و فرط غباوتهم و درک شقـاء هم ـ «هذا سحاب مرکوم» بعضه علی بعض یسقینا.

«فذرهم حتی یلاقوا یومهم الذی فیه یصعقون» ای ـ لاینفع انذار هؤلاء فدرهم حتی یلقوا یومهم الذی ـ فیه یموتون . قرء **عاصم وابن عامر** ـ «یُصعقون» بضم الیاء ای ـ یهلکون.

«یوم لایغنی عنهم کیدهم شیئاً ولاهم ینصرون» ای ـ لاینفعهم کیدهم یوم الموت ولایمنعهم من العذاب مـانع.

« و انّ للّذین ظلموا» ای ـ کفروا «عذاباً دون ذلک» ای ـ عذاباً فی الدنیا، قبل عذاب الاخرة ، قال **ابن عباس** ـ یعنی ـ القتل یوم بدر وقال **مجاهد** ـ یعنی ـ الجوع والقحط سبع سنین وقال **البراء بن عازب** یعنی ـ عذاب القبر «ولکن اکثرهم لایعلمون» انّ العذاب نازل بهم.

« و اصبر لحکم ربک » الی ان یقع بهم العذاب الذی حکمنا علیهم وقیل ـ و اصبر لحکم ربک ای ـ لبلائه فیما ابتلاک به من قومک ولما حکم من تأخیر عذابهم «فانّک باعیننا» ای ـ بمرئ منا و بعلمنا وحفظنا والمعنی ـ انک مراعی محفوظ محروس لایصلون الیک بمکروه وقال **ابن عباس** ـ ای ـ نری مایعمل بک ـ «وسبّح بحمد ربک حین تقوم» قال **عطاء وسعید بن جبیر** ـ ای ـ قل ـ سبحانک اللهم وبحمدک حین تقوم من مجلسک فان کان المجلس خیرا لازددت احسانا و ان کان غیر ذلک کان کفـارة له. روی ابو هریرة عن النبی (ص) قال ـ من جلس فی مجلس کثر فیه لغطه(۱) فقال قبل ان یقوم ـ سبحانک اللهم وبحمدک لااله الا انت استغفرک واتوب الیک ، غفر له ما کان فی مجلسه ذلک. وقال **ابن زید** ـ معناه ـ وصلّ بامر ربک حین تقوم من المنام ، یعنی ـ صلوة الصبح وقال الکلبی ـ ای ـ اذکر الله باللسان حین تقوم من فراشک الی ان تدخل الصلاة وقال **الضحاک** ـ یعنی ـ قل حین تقوم الی الصلوة ـ الله اکبر کبیرا

۱ ـ لغط اصوات مبهم است و در اینجاکنایه از سخن بیحاصل آمده .

والحمدلله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا . و قال الربیع اذا قمت الی الصلوة فقل سبحانک اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالی جدك ولااله غیرك . وقیل ـ هوسبحان ربی العظیم فی الرکوع و سبحان ربی الاعلی فی السجود .

«ومن اللیل فسبّحه » یعنی ـ صلوة اللیل وقال **مقاتل** ـ یعنی ـ صلوتی المغرب والعشاء . قوله ـ « وادبار النجوم » یعنی ـ الرکعتین المسنونتین قبل صلاة الفجر وذلك حین تدبر النجوم . وفی الخبر انّهما خیر من الدنیا جمیعاً وقیل ـ هی فریضة صلوة الصبح و استدلّ بعضهم بهذا علی انّ الاسفار بصلوة الصبح افضل وکذلك قرآءة **یعقوب** : وادبار بفتح الالف لانّ النجوم لاادبار لها ولا ادبار وانّما ذلك بالاستتار عن العیون .

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحیم » بسم الله آیین زبان است و چراغ جان وثناء جاودان . بسم الله کلید گوشها است و آئینهٔ چشمها و یادگار دلها . بسم الله مجلسها معطّر کند ، جانها منوّر کند ، زبانها معنبر کند ، گناهها مکفّر کند .

دلها عارفان از شوق این نام برآتش است . وقتها دوستان درسماع این نام خوش است . سینها درویشان از مهر و محبت این نام منقش است . بیماری دوستان را جز الله طبیب نیست ، درماندگان و زارندگانرا جز الله مجیب نیست . مؤمنانرا درهمه احوال جزاو یار وحبیب نیست . ویل آنراکه ازلذت سماع نام او ویرا نصیب نیست .

نام خداوندی که از پارهٔ گل دلی بنگاشت و مرآن دلرا بمرتبت از هردو کون بر گذاشت و انوار جمال و جلال خود بروگماشت و آنرا درکنف لطف خود نگه داشت ودرقبضهٔ صفت خود بداشت ، همای همت او تاشرفات سرادقات حضرت برافراشت واز نظرخود بیرون نگذاشت . وفی الخبر ـ ان الله لاینظر الی صورکم ولا احسابکم ولکن ینظر الی قلوبکم .

قوله : « والطور » ، اقسم الله عزوجل بالطور الذی کلّم علیه موسی لانه محل قدم الاحباب وقت سماع الخطاب . رب العزه قسم یاد میکند بقدم گاه **موسی** ، آن وقت که

درسماع کلام حق بود ودر منزل:« وقربناه نجیاً» شراب شوق ازجام مهر نوش کرده و در عشق حضرت مست و مخمور آن شراب گشته و از سرمستی وبی خودی نعرهٔ «ارنی»زده‌تا اورا گفتند که ـ یاموسی[۱] اگرمیخواهی که درمیدان مشاهدت نسیم قرب ازل ازجناب جبروت‌برجان تودمد ،«فاخلع نعلیک» ، چنانک دوتا نعلین ازپای برون کنند ، دو عالم از دل خود بیرون کن . از دو گیتی بیزار شو و دوست را یکتا شو.

بادوقبله ـ ر ره توحید نتوان رفت راست یا رضاء دوست باید یا هواء خویشتن
این‌جهان و آن‌جهانت‌را بیک‌دم در کشد گر نهنگ درددین ناگاه بگشاید دهن

در خبر است که همه ذرات موجودات وصفات متلاشیات دروقت سحر که درطلب درد دین از اوطان خویش هجرت کنند ، بعد ازاوج علی قصد تحت الثری کنند ، طائفهٔ ازتخوم زمین بدین گلشن بلند برخرامند وبایک دیگر این‌ندا می‌کنند که : هل‌مربک ذا کر،هیچ ذاکری بتوبر گذشت ؟ هیچ جوینده در راه دین آمد؟ هیچ درد زده بطلب او برخاست.

آری هر که در آرزوی عیان بود پیوسته دوست را نشان پرسان بود .

« والطور » عزیز مکانی وشریف مقامی که حق‌جل جلاله با **موسی** بر آن مقام مناجات کرد و **موسی** را اهل خطاب و کرامات کرد ورب العزة قسم بدان مقام یاد کرد که« و الطور ».

دامغانی گفت ـ لمّا تمکّن موسی من ذلک المقام و سمع الکلام من‌الملک العلّام قال **موسی** بلسان الدلال علی بساط الوصال ـ یاذا الکرم (۱) والافضال والجمال والجلال ،ارنی انظر الیک‌ها انا ذابین یدیک ، فاجابه الجلیل سبحانه ـ لن ترانی الابدلائلی و برهانی وشواهدی وبیانی . فانک لاتحمل نور جلالی و سلطانی ولکن انظر الی الجبل تری قدرتی و برهانی فلما تجلی ربه للجبل صار اربع قطع ، کذلک قلب **موسی** صار علی اربع قطع : قطعة سقطت فی بحر الهیبة وقطعة سقطت فی روضة الحجة و قطعة فی وادی القدر ، و قطعة فی نسیان روية المنة (۲) ثم صاح بلسان الحیاء ـ تبت الیک .

---

۱ ـ درنسخهٔ ج : یاذی‌الکرم ۲ ـ المنه ... ؟

جعفرخلدی حکایت کند که - شاه طریقت **جنید** قدّس الله روحه باجماعتی فقرا قصد زیارت **طور سینا** کرد - چون بدامن کوه رسید هاتفی از آن گوشه آواز داد که - اصعد یا جنید فانّ هذا المکان مقام الانبیاء والمرسلین و مقام الاولیاء والاصفیاء برخرام ای جنید برین مقام پیغمبران و قدمگاه صدّیقان و دوستان گفتا - بر سر کوه شدیم و **جنید** چون قدمگاه **موسی** دید بشورید ودروجد آمد ، درویشی این بیت بر گفت :

ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار

جماعت همه بموافقت در تواجد آمدند. هریکی را شوری و سوزی واز هر گوشه آوازی ونیازی ودرهر دلی دردی و گدازی. یکی ازحسرت ونیاز می‌نالد، یکی از راز وناز می گرید. این چنانست که **پیرطریقت** گفت :

الهی در سر گریستنی دارم دراز ، ندانم که از حسرت گریم یا از ناز. گریستن ازحسرت بهرهٔ یتیم است وگریستن شمع بهره ناز، ازناز گریستن چون بود آن قصه ایست(۱) دراز .

راهبی آنجا درغاری نشسته چون ایشانرا بدان‌صفت دید، سوگند برنهید(۲) که - یاامة محمد بالله علیکم کلّمونی. بعاقبت که جماعت‌را سکون در آمد **جنید** را خبر کردند ازحال آن راهب. برخاست و پیش وی رفت . راهب گفت - این رقص شما واین وقت ووجد شما همه امت راست‌برعموم، یاقومی‌را برخصوص، **جنید** گفت - قومی راست برخصوص ، گفت - این قوم را صفت وسیرت چیست ، گفت - قومی که دنیا و عقبی در بادیهٔ وقت ایشان دو میل است ، بهشت ودوزخ بر راه درد ایشان دومنزل ، وهرچه‌دون حق بنزدیک ایشان باطل .

بروز نظارهٔ ، صنایع کنند و شب در مشاهده صانع باشند.

بی‌خیل وحشم پادشاهانند ، بی گنج وخواسته توانگرانند . دردها دارند در دل ه‌ز گفتن آن بی زبان‌اند زبان جان حالشان بنعت افتقار می گوید :

الهی وقت را بدرد می نازیم و زیادتی را می‌سازیم ، بامید آنکه چون درین درد بگدازیم ، درد و راحت هردوبراندازیم.

---

۱ - درنسخهٔج : قصهٔی است ۲ - درنسخهٔ ج : سوگند برنهاد .

راهب گفت ـ ای شیخ راست است می گوئی و من در **انجیل عیسی** هم چنین خوانده ام که خواص امّت **محمد** قومی خرقه‌داران انـد ، بصورت درویشان وبدل توانگران‌اند. دروطن خود غریب وازخلق بر کران‌اند. ازدنیا بلقمهٔ وخرقهٔ(۱) راضی وازتعلق آزاد گان وآسودگان‌اند. وانا اشهد ان لااله الاالله وحده لاشریک له و انّ محمداً عبده و رسوله وانّکم اولیاءالله و اصفیائه و انّ دینکم دین الحق و انّ اصواتکم من صفاء اسرارکم .

قوله : «وکتاب مسطور» بلسان‌الاشارة ـ ما کتب علی نفسه جل جلاله ـ ان سبقت رحمتی غضبی. بزبان اشارت بر ذوق اهل حقیقت، کتاب مسطور آن نبشته است که درعهد ازل برخود نبشت که ـ سبقت رحمتی غضبی. هزار جان عزیز فداء آن وقت دل‌نواز باد که ما را بی‌ما خلوت گاه داد و درِ الطاف بی نهایت برما گشاد وبعنایت ازلی و لطف سابق لم‌یزلی می‌فرمود: سبقت رحمتی غضبی.

ای جوانمرد شکر کن مر آن خدای‌را که ترا پیش‌ازسؤال‌ومعارضه، آن داد که اگربتوباز گذاشتی وتوهزاران‌سال اندیشه کردی بتحکّم برسرآن نرسیدی ، دعاك وانت غافل، علّمك وانت جاهل خلقك ولم تك شیئاً مذکورا ، سقاك بکأس برّه فی مجاس سرّه شراباً طهورا . این همه آثارسبقت رحمت‌است که‌می‌فرماید جل‌جلاله‌ـ سبقت رحمتی غضبی .

پیرطریقت گفت ـ **الهی بعنایت ازلـی تخم هدی کشتی ، برسالت انبیاء آب دادی ، بمعونت و توفیق رویانیدی ، بنظر لطف پرورانیدی . اکنون سزد که باد عدل نه وزانی ، (۲) وسموم قهر نه‌جهانی (۳) وکشتهٔ عنایت ازلی را برعایت ابدی مدد کنی .**

« والبیت‌المعمور » اشارة الی قلوب‌العارفین المعمورة بالمعرفة والمحبة. بیت معمور اشارت است بدلها عارفان که بمعرفت و محبت الله آبادان است، بنظراو زنده ، وبلطف او شادان است.

پیر طریقت گفت ـ سه چیزاست که سعادت بنده درآن‌است وروی عبودیت

۱ ـ درنسخهٔ ج ، بلقمهٔی وخرقهٔی: ۲ ـ درنسخهٔ ج :نوزانی.   ۳ ـ درنسخهٔ ج : نجهانی

روشن بآن است: اشتغال زبان بذکر حق. استغراق دل بمهر حق. وامتلاء سرّ از نظر حق. نخست ازحق نظر آید ودل بمهر بیاراید وزبان بر ذکر دارد.

پیر طریقت گفت - الهی ذکر تو مرا دین است و مهر تو مرا آئین است و نظر تو عین الیقین است. پسین سخنم اینست، لطیفا دانی که چنین است. آن عزیزی گفته:

زبانی که بذکر او مشغول بود، دلی که بمهر او معمور بود، جائی که بنظر او مسرور بود، از روی حقیقت آن بیت‌المعمور بود. این‌حال را سه نشان است وکمال عبودیّت در آن است: عمل فراوان و از خلق نهان، و دل با وقت ورد پیوسته شتابان.

« یوم یدعّون الی نارجهنم دعّا » این آیت موجب خوف است.

« انّ‌المتقین فی‌جنّات ونعیم، فاکهین بماآتاهم ربهم » موجب رجا است. رب‌العالمین فراپی یکدیگر داشت تا بنده پیوسته میان خوف ورجاء روان بود. این خوف و رجا جفت یکدیگراند، چون با یکدیگر صحبت کنند از میانه جمال حقائق ایمان روی نماید. هرروشی که ازاین دومعنی خالی بود، یا امن حاصل آید یاقنوط وهر دو صفت کفار است، زیرا که امن ازعاجزان بود و اعتقاد عجزدرالله کفر است و قنوط ازلئیمان بود و اعتقاد لوم در الله شرکت است. ونیزنه همه خوف ازعقوبت باید و نه همه رجاء و انتظار رحمت و ترا این بمثالی معلوم گردد:

چراغی که دروی روغن نباشد روشنائی ندهد، چون روغن باشد وآتش نباشد ضیاء ندهد، چون روغن و آتش‌باشد تا بلیته[1] نباشد که هستی خود فدا کند تمام نبود.

پس خوف برمثال آتش است و رجا برمثال روغن و ایمان برمثال بلیته، و دل برشکل چراغ دان. اگر همه خوف باشد چون چراغی بود که در وی روغن نیست. ور همه رجا بود، چون‌چراغی است که در وی روغن‌است وآتش نیست. چون خوف و رجا مجتمع گشت، چراغی حاصل آمد که در وی هم روغن است که

۱ - در نسخهٔ ج : فتیله و آن معرب پلیتهٔ سریانی است. (از برهان قاطع مصحح دکتر معین).

مدد بقاء است ، هم آتش که مادهٔ ضیاء است ، آنگه ایمان از میان هر دو مدد میگیرد ، ازیکی ببقا وازیکی بضیا ومؤمن ببدرقهٔ ضیاء راه می‌رود و ببدرقهٔ بقا قدم می‌زند. والله ولیّ التوفیق .

سورة النجم

النوبة الاولى

قوله تعالی : **« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم »** بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« والنجم اذا هوی (۱)» بپاره‌ای از قرآن هر گه که فرودآید ازآسمان .

« ماضلّ صاحبکم وما غوی (۲)» گم راه نگشت این مرد شما و راه گژ نرفت .

« و ما ینطِق عن‌الهوی (۳)» و هیچ سخن نگوید بوایست تن خویش .

« اِنْ هو الا وحیٌ یُوحی(۴)» نیست آن مگر پیغامی که میدهند .

« عَلّمه شدیدالقوی (۵) » درآموخت در وی آن سخت نیرویها .

« ذوقوّة » آن محکم نیروی **« فاستوی (۶)»**. [۱]

« وهو »[راست شدند و هام سر او[۲] **محمد**] **« بالافق‌الاعلی (۷) »** بآن سوی برترین .

« ثم دنا فتدلّی (۸)» آنگه پس نزدیک شد و فرود آمد .

« فکان قاب‌قوسین » تا باندازهٔ دو کمان گشت درنزدیکی، **« او ادنی(۹)»** یا نزدیک‌تر [در دیدار شما و دانش شما پندارهٔ شما] .

« فاوحی الی عبده ما اوحی (۱۰) » آگاهی او کند[۳] برهی خویش آنچه او کند[۳] .

---

۱ ـ بطوریکه ملاحظه میگردد ترجمهٔ « فاستوی » پس‌از«وهو» آمده وممکن است این تقدیم وتأخیر بدست نساخ شده باشد . ۲ ـ درنسخهٔ ج : هم سراو ۳ ـ در نسخهٔ ج : افکند .

«ما کذب الفؤاد ما رای(۱۱)» دروغ ندید دل آنچه دید.

«اَفتُمارونه علی ما یَری (۱۲)» می پیکار کنید[۱] با او بر آنچه[۲] او دید می نا استوار گیرید[۳] او را وران.

«ولقد رآه نزلةً اخری(۱۳)» و دید او را باز باری دیگر.

«عند سدرةِ المنتهی(۱٤)» بنزدیک درخت سدره آنجا که دانش خلق تا آنجا بیش نرسد، چون آنجا رسد برنگذرد.

«عندها جنّة المأوی (۱۵)» بنزدیک آن درخت است بهشت که ماوی دوستانست و جانها شهیدان.

«اذ یغشی السّدرة» آنگه که وران درخت می‌پیچد. **«مایغشی(۱٦)»** آنچه می‌پیچد [ازآن پروانهٔ زرین زنده].

«مازاغ البصر وماطغی(۱۷)» چشم [رسول (ص)] کژ نشد و از راست دیدن در نگذشت.

«لقد رأی» و حقاً که دید، **«من آیات ربه الکبری (۱۸)»** از شگفتها و نشانها بزرگ [ازتوانائی خداوند خویش].

«افرأیتم اللات و العزّی (۱۹)» **«و مناة الثالثة الاخری (۲۰)»** چه بینید این بتان شما که می‌پرستید: **لات و عزی و مناة** [این توانند که الله تواند].

«ألکم الذّکر و له الانثی (۲۱)» باش شما را پسر و او را دختر.

«تلك اذاً قسمة ضیزی (۲۲)». اکنون پس بخششی است سخت کژ و ستمکارانه.

«ان هی»، نیست این بتان که می پرستید، **«الّا اسماء سمّیتموها انتم وآباؤکم»**، مگر نامهای که شما کردید و پدران شما. **«ما انزل الله بها من سلطان»** فرونفرستاد الله بر آن [پرستکاران را] هیچ عذری و حجتی [و آنرا هیچ سزاواری بخدائی][٤].

«ان یتّبعون الاالظن» نه می‌روند مگر به پی پنداشت، **«و ما تهوی الانفس»**

---

۱ - درنسخه ج: پیکارمیکنید ۲ - درنسخهٔ ج برنج. ۳ - در نسخهٔ ج: نااستوار گیرند ٤ - در نسخهٔ ج: سزاواری نخدائی.

وآنچه‌تن آدمی فراواید[۱] «**ولقد جائهم من ربهم الهدی**(۲۳)» وآمد بایشان ازخداوند ایشان، کار راست و پیغام درست و مزد استوار.

«**اَم للانسان ماتمنّی** (۲۴)» باش هر چه مردم آرزوی کنند او را آن سزد یا رسد.

«**فَلِلّه الآخرة و الاولی** (۲۵)» الله راست آن گیتی و این گیتی.

«**و کم من ملَکٍ فی السموات**» وچند فرشته که درآسمانست. «**لاتُغنی شفاعتهم شیئاً**» هیچ سود ندارد و بکار نیاید شفاعت ایشان و بخواستن ایشان، «**اِلّا من بعد ان یاذن‌الله**» مگر پسِ آن که دستوری دهد، «**لمَن یشاء و یرضی** (۲۶)» که خواهد و که پسندد.

«**انّ الّذین لایؤمنون بآلاخرة**» ایشان که برستاخیز می‌نگروند[۲] «**لَیُسَمّون الملائکه تسمیة الانثی** (۲۷)» فرشتگانرا می‌زنان نام کنند[۳]

«**ومالهم به من علم**» وایشانرا بآن هیچ دانش‌نیست، «**اِن یتّبعون الا الظن**» نمی روند مگربر پی پنداشت، «**و انّ الظن لایُغنی من الحق شیئاً** (۲۸)» وپنداشت بجای سخن راست و کار راست هیچ بکار نیاید

«**فاَعرض عن من‌تولّی عن ذکرنا**» روی گردان و فراگذار ازآن کس که برگشت ازپذیرفتن سخن ما وازیاد ما «**ولم یُرد الاالحیوةالدنیا** (۲۹)» ونخواست مگر همین جهان نزدیک خست.

«**ذلك مبلغهم من العلم**» تا این [جهان] رسید دانش ایشان و بس، «**انّ ربك هو اعلم بمن ضلّ عن سبیله**» خداوند توسیداند واوداناتربهر که گم گشت ازراه خدای، «**وهو اعلم بمن‌اهتدی** (۳۰)» و او داناتر داناست[۴] که بر راه راست رفت.

«**ولله ما فی‌السموات ومافی‌الارض**» والله راست هر چه در آسمانها و زمینها چیز است، «**لیجزی الذین اساؤا**» تا پاداش دهد ایشانرا که بدکردند،

۱ ـ در نسخهٔ ج : فرا باید. ۲ ـ در نسخهٔ ج : نمی‌گروند. ۳ ـ در نسخهٔ ج : زنان نام میکنند.
۴ ـ در نسخهٔ ج : داناییست.

« **بما عملوا** » بآنچه کردند. « **و یجزی الذین احسنوا بالحسنی**(۳۱)» و پاداش دهد ایشانرا که نیکوئی کردند بپاداش نیکو.

« **الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش**» ایشان که باز می پرهیزند ازبزرگیهابزه وزشتیها[۱]. « **الا اللّمم** »مگر آهنگ وپیرامن گشت. « **انّ ربك واسع المغفرة** » خداوند توفراخ آمرزش است. « **هو اعلم بکم** » او داناتر دانای است بشما وبود، « **اذ انشأکم من الارض** » آنگه که می‌آفرید شمارادرزمین، « **و اذ انتم اجنّة** » وآنگه که شما پوشیده بودید[۲] ونازاد، « **فی بطون امّهاتکم** » در شکمهای مادران خویش، « **فلاتزکّوا انفسکم**» خویشتن بی گناه مدانید ومخوانید، « **هو اعلم بمن اتّقی** (۳۲)» الله داناتر دانایست باو که می‌پرهیزد از نا پسند.

« **افرایت الذی تولّی** (۳۳)» دیدی‌آن مرد که بر گشت[ازپذیرفتن‌حق].

« **و اعطی قلیلاً** » و اندك بخشید، « **واکدی** (۳۴)» وآنگه باز ایستاد.

« **اعنده علم الغیب** » بنزدیك اواست‌آگاهی ازغیب، « **فهو یری** (۳۵)» ومی‌داند او [که چند خواهد زیست و روزگار او که چند خواهد کشید].

« **ام لم ینبّأ**» یااورا آگاه نکردند، « **بما فی صحف موسی** (۳۶)» که‌چیست درصحیفهای **موسی**.

« **وابراهیم الذی وفّی**(۳۷)» ودرصحیفهای **ابراهیم** آن **ابراهیم** که‌سپری کرد و بگزارد آنچه فرمودند و باز ایستاد و بازآمد آنرا که پذیرفت.

« **الّاتزر وازرة وزراخری** (۳۸) » نکشد هیچ بارکش بارکسی دیگر.

« **و ان لیس للانسان الّا ماسعی**(۳۹) » - ونیست مردم‌را از پاداش‌مگر پاداش آنچه خود کرد.

« **و انّ سعیه سوف یری** (۴۰)» و کردار او آری باز نمایند او را.

« **ثم یجزیه الجزاءالاوفی**(۴۱)» آنگه‌پاداش دهند اوراپاداش‌سپری ترپاداش.

« **و انّ الی ربک المنتهی** (۴۲)» وبازگشت هر کس‌با اوست وبازگشت

---

۱ - درنسخهٔ ج: « الذین یجتنبون» ایشان که باز می پرهیزند «کبائرالاثم» از بزرگیها بزه و زشتیها.
۲ - وآنکه شما پوشیده بود.

هر کار با حکم اوست و باز گشت هر چیز با علم اوست و باز گشت هر بودنی با خواست و مراد او است.

«**و انّه هو اضحكَ وابكی** (۴۳)» اوست که بخندانید و بگریانید.

«**و انّه هو اَمات واحیی** (۴۴)» و اوست که میراند و زنده گرداند.

«**و انّه خلق الزوجین الذکر والانثی** (۴۵)» واوست که بیافرید هر دوجفت: نرجفت ماده و ماده جفت نر[1].

«**من نطفة اذا تُمنی** (۴۶)» از نطفهٔ آنکه که آنرا بازاندازند چهل روز آب وچهل روز خون و چهل روز گوشت.

«**و انّ علیه النشاة الاخری** (۴۷)»، وبر الله است آفرینش پسین

«**و انّه هو اغنی و اقنی** (۴۸)» و اوست که بی‌نیاز کرد و مال داد.

«**و انّه هو رَبّ الشعری** (۴۹)» و اوست خداوند شعر و آفریدگار او.

«**و انّه اهلک عاداً الاولی** (۵۰)» واوست که تباه کرد و هلاك **عاد** پیشین را.

«**و ثمودَ فما ابقی** (۵۱)» و **ثمود** را هیچ بازمانده نگذاشت.

«**و قوم نوح من قبل**» وقوم **نوح** را هم هلاك کرد پیش از **عاد** و **ثمود**.

«**انّهم کانوا هم اظلمَ و اطغی** (۵۲)» کایشان ستمگارتر بودند ونافرمان‌تر.

«**والمؤتفکة اهوی** (۵۳)» وآن نگونسارانرا درآن زمین نگونسار [بنهیب] در شیب او کند[2].

«**فغشّیها ماغشّی** (۵۴)» و فراسر ایشان نشاند آنچ نشاند.

«**فبایّ آلآء ربک تتماری** (۵۵)» بکدام از نعمتها خداوند خویش می‌نگروی یا در گمان می‌باشی.

«**هذا نذیر من النُّذر الاولی** (۵۶)» این **محمد** آگاه کننده ایست از آگاه کنندگان پیشینیان.

«**اَزِفت الآزفة** (۵۷)» نزدیک آمد رستاخیز.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : « و انه خلق الزوجین »واوست بیافرید هردوجفت « الذکر والانثی » نرجفت ماده و ماده جفت‌نر. ۲ ـ در نسخهٔ ج : افکند.

« **لیس لها من دون‌الله کاشفة** (۵۸)» آن روز که‌پدید آید، نیست آنرا باز برنده‌ای جز ازالله ، نیست هنگام آنرا پیدا کننده‌ای جز ازالله .

« **اَفَمِن هذا الحدیث تعجبون** (۵۹)» ازین‌سخن شگفت می‌دارید وانکار همی کنید.

« **و تضحکون** » ، و می خندید « **ولا تبکون** (۶۰)»[و از این‌تهدید] نگر یید .

« **و انتم سامدون** (۶۱)» و شما می‌بازی و افسوس کنید[1] باین سخن .

« **فاسجد وا لله و اعبدوا**(۶۲) » سجودالله‌را کنید و او را پرستید.

النوبة الثانية

این سورة هزار و چهارصد وپنج حرف است سیصد و هشت کلمه وشست و دو آیت ، جمله **بمکه** فرود آمد مگر یک آیت :

« الذین یجتنبون کبائرالاثم والفواحش » این‌یک آیت بقول **ابن عباس بمدینه** فرود آمد. و درین سورة دو آیت منسوخ است یکی :

« فَاعرض عمّن تولّی عن ذکرنا » معنی اعراض منسوخ است بآیت سیف . دیگر آیت :

« و اَن لیس للانسان الا ما سعی » منسوخ است بقوله تعالی :

«والذین آمنوا واتبعناهم ذریاتهم بایمان الحقنا بهم ذریاتهم »

و در فضیلت سورة روایت کنند از **ابیّ بن کعب** قال ـ قال رسول‌الله (ص)- من قرء « والنجم اذا هوی » اُعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من **صدّق** بمحمد وجحدبه. وعن **ابن مسعود** قال ـهذا اوّل سورة اعلنها رسول‌الله (ص) **بمکه**.قوله:

« والنجم اذا هوی» مفسرانرا درمعنی «والنجم » قولهاست، بعضی گفته‌اند ـ اسم جنس است ومراد باین جمله ستارگان آسمان است. وهوی بمعنی‌ـ سقط ، قسم یاد می کند رب‌العالمین بجمله ستارگان آنگه که از هول قیامت و رستاخیز همه‌فرو ریزند ، همانست که‌جائی دیگر گفت:

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : بازی میکنید و افسوس.

« و اذا الکواکب انتثرت ».

و گفته‌اند - مراد باین **ثریاست** که عرب بنجم مطلق **ثریا** گویند. **مصطفی** (ص) فرموده - اذا طلع النجم ارتفعت العاهات یعنی - الثریا، وفی روایة - ما طلع النجم قطّ وفی الارض من العاهة شیْ الارفع. وهویّها طلوعها و ارتفاعها. قسم یاد می کند بثریا بآنگه که برآید و آفات وعاهات اززمین بردارد. و روی **عکرمة** عن **ابن عباس** - انه الرجوم من النجوم یعنی - ما یرمی به الشیاطین عند استراقهم السمع.

مجاهد گفت و **کلبی** و روایت از **ابن عباس** - « والنجم اذا هوی » یعنی - والقرآن اذا نزل. قسم یاد می کند بقرآن که از آسمان فرو آمد نجم نجم در مدت بیست وسه سال. همانست که آنجا گفت - « فلا اقسم بمواقع النجوم ».

جعفر بن محمد گفت (ع) - والنجم یعنی - **محمداً** (ص) « اذا هوی» ای - نزل من السماء لیلة المعراج. سمّاه نجماً کماسمّاه سراجاً فی قوله: «وسراجاً منیرا». وقیل - النجم النبات «اذا هوی» ای - سقط علی الارض، فان النجم لیس له ساق کقوله: « والنجم والشجر یسجدان». ویحتمل من التأویل - المصلّی اذا سجد و الغازی اذا قُتل شهیدا والعالم اذا مات، فانّ هؤلاء نجوم الارض والاخبار ناطقه بها.

گفته‌اند - آن روز که این آیت فرو آمد ورسول خدا بر **قریش** آشکارا کرد، **عتبة بن ابی لهب** گفت - کفرت برب النجم اذا هوی و دختر رسول را که **زن وی** بود طلاق داد، رسول خدای دعا کرد گفت - اللهم سلّط علیه کلباً من کلابك. بعد ازآن این **عتبة** بتجارت **شام** رفت با پدر خویش **بولهب**، در منزلی از منازل راه فرو آمدند و آنجا دیری بود، راهبی ازدیر فرو آمد و گفت - هذا ارض مسبعة، درین زمین سباع فراوان بود، نگر تا خویشتن را از شیر نگه دارید. **بولهب** گفت فرا اصحاب خویش - این پسر مرا نگه دارید که می‌ترسم که دعاء **محمد** دروی رسد. ایشان همه گرد وی درآمدند واورا درمیان گرفتند وپاس وی میداشتند. درمیانهٔ شب، رب العالمین خواب بر ایشان او کند و شیر بایشان در گذشت و لطمه بروی زد و او را هلاك کرد. قوله:

« والنجم اذا هوی » اصحاب معانی گفتند - قسم در قرآن بردو وجه‌است،

یکی : قسم بذات وصفات خالق جل جلاله و قسم حقیقی آنست ، که ذات وصفات وی را استحقاق آنست ، چنانکه فرمود - « فوربک لنسئلنّهم اجمعین - فورب‌السماء والارض - قل ای و ربی ».این قسم است بذات او جل جلاله . وقسم بصفات آنست که فرمود-« ق‌والقرآن‌المجید- ص‌والقرآن ذی‌الذکری»وکذلک قوله : « فبعزتک »، وهمچنین حروف تهجّی در اوائل سور، هرحرفی اشارتی است بصفتی از صفات حق‌جلّ جلاله و قسم بآن‌یاد کرده.

وجه دوم : قسم است بمخلوقات و آن بر چهار ضرب است، یکی: اظهار قدرت‌را چنانک فرمود - « والذاریات ذروا - والمرسلات عرفاً - والنازعات غرقاً » هذا و امثاله نبّه‌العباد علی معرفة القدرة فیها . دیگر : قسم است برستاخیز اظهار هیبت را کقوله :

« لااُقسم بیوم‌القیمه »، اقسم بها لیعلم هیبته فیها . سدیگر: قسم‌یاد میکند اظهار نعمت را تا بندگان نعمت الله را برخود بشناسند وشکر آن بگزارند، کقوله :

«والتین والزیتون». چهارم : قسم است ببعضی مخلوقات بیان تشریف‌را تا خلق شرف وعزّآن چیز بدانند که قسم‌بوی یاد کرده، کقوله : «لااقسم بهذا البلد» یعنی- **مکه** و کذلک‌قوله :

« و طور سینین و هذا البلد الامین » و من ذلک قوله **للمصطفی** (ص) - لعمرك . وهذا علی‌عادة العرب‌فانهاتقسم‌بکل‌ما تستعظمه وتریداظهارتعظیمه، وقیل- کلّ سوضع اقسم فیه بمخلوق فالرب مضمر فیه کقوله :

« والنجم » یعنی - برب النجم و رب الذاریات و اشباه ذالك .

« ماضلّ صاحبکم و ماغوی » ای- ماضلّ عن‌التوحید قط ومازاغ عن‌المعرفة بالله سبحانه و عن‌الرشد قطّ. و قیل - مانکب عن الحق و الصدق و الامانة قطّ و هذا دلیل علی انّ‌قوله : «ووجدك ضالّاً» لیس من ضلال الغیّ .وقیل-ماغوی‌ای-ماخاب سعیه وذلک ان**قریشاً** قالوا- ضلّ**محمد** عن دین‌آبائه وغوی ثم‌تقوّل علی‌الله وافتری . فانزل‌الله تعالی - « ما ضلّ صاحبکم وما غوی » یا **محمد** اگر مکّیان نسبت ضلالت و غوایت با تو میکنند تودل بتنگ میاور، باك مدارتوآن‌بین که ما لوح‌مدح وثناء‌تو

بقلم لطف قِدم می‌نویسیم، چون ایشان تختهٔ هجر تو خوانند توسورهٔ مدح وثنا ما آغاز کن :

« فسبّح بحمد ربک ».

قوله: « وما ینطق عن الهوی » ای ـ لم یأتکم بالقرآن من تلقاء نفسه وبهواه و مراده. وعن بمعنی الباء قد یتعاقبان کقوله: « فسئل به خبیراً » ای ـ عنه «وما نحن بتارکی آلهتنا عن قولک» ای ـ بقولک. درضمن این آیت تشریف و تخصیص **مصطفی** است (ص) رب العزة رتبت قربت وی بلند نهاد و تشریف عظیم داد که خصم ویرا بخودی خود جواب داد وبرسول باز نگذاشت . آنگه که اورا ضالّ گفتند، حق جل جلاله ازبهر وی جواب داد که :

« ماضلّ صاحبکم و ما غوی » ، نه چون دیگر پیغامبران که جواب خصم ایشان هم بایشان باز گذاشت، چنانک **نوح** ، قوم اورا گفتند ـ « انّا لنراك فی ضلال مبین » **نوح** خود جواب ایشان‌را داد که ـ «لیس بی ضلالة» و **هود**را گفتند ـ « انّا لنراك فی سفاهة » **هود** جواب داد که ـ «لیس بی سفاهة»، همچنین **داود** پیغامبررا فرمان آمد که ـ

« فاحکم بین الناس بالحق ولا تتّبع الهوی » یا **داود** نگرتا حکمی که میان خلق کنی بعدل وراستی کنی وبر پی هواومراد خود نروی. چون نوبت **بمصطفی** عربی (ص) رسید حق جل جلاله فرمود :

«وما ینطق عن الهوی »اوبر پی مراد و هوا خود نرود و آنچه گوید جزاز وحی و پیغام ما نگوید.

« ان هوالاوحی یوحی » ای ـ ما هذا القران الا وحی من الله یوحی الیه .

«علّمه شدید القوی » الهاء راجعة الی الرسول و شدید القوی هو **جبرئیل** علیه السلام و کان قوّته انّه اقتلع مدائن لوط من سبع ارضین و رفعها الی السماء ثمّ قلّبها علی الماء الاسود . و من قوّته انه ابصر ابلیس وهو یکلّم عیسی علی بعض العقاب، فنفخه بجناحیه نفخة القاه فی اقصی جبل **الهند** ، و کذلک صیحته **بثمود**. فاصبحوا جاثمین خاملین ،و کذلک هبوطه من السماء علی الانبیاء وصعوده الیهافی اقلّ من الطرف .

«ذومرّة» یعنی- ذومنظرحسن، قیل- ذوقوّة وشدّة و قیل - «شدیدالقوی» اخبار عن قوّته فی‌امر الله و ذومرّة اخبارعن‌قوة جسمه. والمرّة-القوة، تقول حبل‌ممرّ ای-محکم‌الفتل وقیل-هی‌فعلة من‌المرور والمعنی- ذومرورفی‌البحر فی‌صعوده و هبوطه و قیل - شدید القوی ذومرّة هوالله‌عزوجل. هذا کقوله: «هوالرزّاق ذوالقوة المتین» قوله: «فاستوی» یعنی- **جبرئیل**- وهو یعنی **محمداً** (ص) والمعنی- استوی**جبرئیل** و**محمد** لیلة المعراج بالافق‌الاعلی‌وهو اقصی‌الدنیا عند مطلع الشمس و**قال سعید بن المسیب** - الافق الاعلی‌قاع تحت‌العرش وقیل-«فاستوی»یعنی-**جبرئیل**وقوله: «وهو» کنایة عن **جبرئیل** ایضاً یعنی - استوی علی صورته التی خلقه‌الله علیها وهو اذ ذاک بالافق الاعلی و ذلک ان **جبرئیل** کان یأتی رسول الله (ص) علی صورة رجل من‌الادمیین کما یأتی الانبیاء فانه اتی **ابراهیم** علیه‌السلام فی‌صورة الاضیاف واتی **داود** علیه‌السلام فی صورة الخصم فسأله رسول‌الله (ص) ان یریه نفسه علی صورته التی جبل علیها، فاراه نفسه مرّتین، مرّة فی‌الارض و مرّة فی‌السماء فاما فی‌الارض ففی‌الافق الاعلی والمراد بالاعلی‌جانب‌المشرق وذلک ان **محمداً** (ص) کان **بحراء** فطلع له **جبرئیل** من‌المشرق فسدّ الافق الی‌المغرب فخرّ رسول‌الله (ص) مغشیّاً علیه فنزل **جبرئیل** فی‌صورة الآدمیین فضمّه الی‌نفسه وجعل یمسح الغبار عن‌وجهه، یدلّ علیه قوله.

«ولقد رآه بالافق المبین».

و اما فی‌السماء فعند سدرة المنتهی فذاک قوله: «ولقد رآه نزلةً اخری عند سدرة‌المنتهی» ولم یره احد من‌الانبیاء علی‌تلک الصورة الا **محمد** (ص).

فان قیل - کیف یجوزان یغیّر الملک صورة نفسه وهل یقدر غیرالله تعالی تغییر صورة المخلوقین وقد علم[1] ان **جبرئیل** علیه‌السلام اتی‌رسول‌الله مرّة فی‌صور رجل ومرّة فی‌صورته‌التی‌ابتدأه‌الله علیها. وانّ **ابلیس** اتی **قریشاً** فی‌صورة شیخ من‌اهل **نجد**.

فالجواب عنه - انّ تغییر الصور الذی هوتغییر الترکیب والتألیف لایقدر علیه الّاالله تعالی، فاما تغییر صفة **جبرئیل** ففعل‌الله تعالی‌تبییناً **للمصطفی** (ص) ولیعلم انه‌امر

---

۱ - درنسخهٔ ج : و قد قلتم.

من الله تعالی اذاراه فی صور مختلفه فان ذلک لا یقدر علیه الا الله تعالی و هوان یراه مرّة قدسدّ الافق و اخری یجمعها مکان ضیّق. و اما **ابلیس** فکان ذلک منه تخییلا للناظرین و تمویها دون التحقیق کفعل السحرة بالعصیّ و الحبال. قال الله تعالی - « فاذا حبالهم و عصیّهم یخیّل الیه من سحرهم انّها تسعی» ولم یقل - سعت.

وقیل - فاستوی و هو بالافق الاعلی من فعل الله عزوجل کقوله - « استوی علی العرش »والافق الاعلی فوق السموات السبع یعنی - العرش. و گفته‌اند - فاستوی صفت **مصطفی** است (ص) معنی آنست که - راست بایستاد بنفس درمجاهدت و بدل درمشاهدت ، بروح درمکاشفت ، بسرّ درملاطفت. راست بایستاد ، ازامرماقدم بیرون ننهاد و بنهی ما قدم در ننهاد و بی فرمان ما دم نزد ، راست بایستاد ، مراد مارا ، هرچه مراد وی بود زیرقدم آورد و مراد ما مراد او گشت و ماخود آن کردیم که مراد وی بود.

« فلنولّینّک قبلة ترضیها - و لسوف یعطیک ربک فترضی ».

راست بایستاد در دوستی که ازدوست جز دوست نخواست، راست بایستاد در نفس موافقت قلب را ، راست بایستاد قلب موافقت سرّ را ، راست بایستاد سرّ موافقت حق را ، راست رفت ، براست و چپ نگاه نکرد تا بمنزل « ثم دنا » رسید بر بساط « فتدلّی » قدم نهاد.

بقاب قوسین قرب بر رفته ، برمتکاء عزت او ادنی تکیه زده ، بمشاهدت رسیده ، شراب چشیده ، راز شنیده دوست دیده.

دردی که من از عشق تو کردم حاصل

دل داند و من دانم و من دانم و دل

هر که تحفهٔ - « ما زاغ البصر وما طغیٰ » برد ، هدیهٔ - « فاوحی الی عبده ما اوحی» آرد. شعر :

لا یکتم السرّ الا کل ذی خطر والسرّ عند الکرام الناس مکتوم

والسرّ عندی فی بیت له غلق قد ضاع مفتاحه والباب مختوم

قوله : « ثم دنا فتدلّی » ، هذا من المقلوب تأویله - تدلّی فدنا ، و التدلّی -

التنزّل، اخذ من الـ لو. وصحّ عن رسول‌الله - (ص) فی حدیث **شریک بن عبدالله بن ابی نمر** عن **انس بن مالک** عن رسول‌الله(ص) انه قال - دنا الجبار رب العزة فتدلّی و هو قول **الحسن البصری** : دنا ربنا فتدلی ، و روی موقوفاً علی **انس بن مالک** قال - دنا الجبار رب العزة فتدلّی حتی کان منه قاب قوسین او ادنی. و هذا روایة **ابی سلمة** عن **ابن‌عباس** وقال **الضحاك** - دنا **محمد** من ربه فتدلّی فاهوی للسجود فکان منه قاب قوسین اوادنی وقیل - دنی **محمد** من ساق‌العرش فتدلّی، ای - جاوزالحجب و السرادقات لایقلّه مکان و هو قائم باذن‌الله عزو جل کالمتعلق بالشیء لایثبت فیه قدمه علی‌مکان وقیل - **دنوّ**الله من‌العبد علی نوعین‌احدهما: باجابة‌الدعوة واعطاء المنیة و رفع المنزلة کقوله تعالی :

«فانّی قریب‌اجیب دعوة الداع اذا دعانی».

والثانی: بمعنی‌القرب فی‌الحقیقة دون‌هذه المعانی کقوله: «ثم دنا فتدلی» کما قال **انس** و **ابن‌عباس** و کماجاء فی‌الخبر الصحیح عن‌النبی(ص): یدنوالمؤمن‌من ربه عزوجل ... الحدیث.

قوله: « فکان قاب قوسین». هذا من کون الوقت. مجازه - صار قاب قوسین ای - قدر قوسین من‌قسی‌العرب المخاطبین بهذاالکلام و هذا اشارة الی تأکید القرب واصله ان‌الحلیفین‌من‌العرب کانااذااراداعقدالصفاء والعهدخرجا بقوسیهما فالصقا بینهما یریدان بذلک انّهما متظاهران یحامی کل‌واحد منهماعن‌صاحبه وقیل - معناه - فی‌القرب من‌الوتر الی الکبد. وقال **عبدالله‌بن مسعود** و **سعیدبن جبیر**- قاب قوسین ای - قدر ذراعین وسمّی‌الذراع قوساً لانه یذرع بها الاشیاء ویقاس بهاکل شیٔ وهی لغة بعض اهل الحجاز وفی‌الخبر - لقاب‌قوس احدکم من‌الجنة خیرمن‌الدنیا وما فیها.

وقوله: «او ادنی» هذا حکایة عن تخمین‌الناظر وحدسه یعنی - لو انتم عاینتم القرب لحرزتموه قاب قوسین او قلتم فی انفسکم انه ادنی. قیل - انما قال - او ادنی لانه لم یردان یجعل‌لذالک حدا محصوراً وسئل **ابوالعباس بن عطاء** عن‌هذه‌الایة فقال - کیف اصف لکم مقاماً انقطع عنه **جبرئیل** و **میکائیل** و **اسرافیل** و لم یکن الا **محمد** و ربه.

قوله : « فاوحی الی‌عبده ما اوحی» ای - اوحی‌الله تعالی الی‌عبده **محمد** ما

اوحی وتکلم معه بما تکلّم و امره بما امر سرّاً بسرّ بلاواسطة ولا ترجمان و فیه یقول القائل شعر :

بین المحبین سرّ لیس یفشیه قول و لا قلم للخلق تحکیه
سرّ یمازجه انس مقابله نور تحیّر فی بحر من التیه

قال **سعید بن جبیر** ـ اوحی الیه ـ الم اجدك یتیما فآویتك الم اجدك ضالا فهدیتك الم اجدك عائلا فاغنیتك الم اشرح لك صدرك الم اضع عنك وزرك الم ارفع لك ذکرك و قیل ـ اوحی الیه ان الجنة محرّمة علی الانبیاء حتی تدخلها و علی الامم حتی تدخلها امّتك.

و قال **علی**(ع) ـ اوحی الله الیه یا **محمد** لولا انی احب معاتبة امتك لما حاسبتهم وقال بعضهم ـ انه مفسر فی الاخبار ونطقت به الروایات من احوال القیامة وغیرها ولهذا قال (ص): لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیراً. و قیل ـ ابهم ما اوحی تعظیما لشأن ذلك و تعبّدا للخلق بالایمان بکونه علی الجملة .وقیل ـ اوحی **جبرئیل** الی رسول الله (ص) ما اوحی الیه ربه.

« قوله ما کذب الفؤاد ما رای » ، قرأ **ابوجعفر** ـ ما کذّب بالتشدید ای ـ ما کذّب قلب **محمد** ما رآی بعینه تلك اللیلة بل صدّقه و حقّقه و قرء الاخرون بالتخفیف ای ـ ما کذب فؤاد **محمد** الذی رای بل صدقه یقال کذبه اذا قال له الکذب و قیل ـ ما جحد الفؤاد و ما انکر ما رآه الرسول و قیل ـ ما کذب **فؤاده** قبل ذلك ما رآه فی تلك اللّیلة ببصره لانه کان قد آمن بقدرة الله سبحانه علی امثال ذلك و اضعافه ثم اختلفوا فی الذی رآه فقال قوم رای **جبرئیل** و هو قول **ابن مسعود** و **عایشه** و قال آخرون هو الله عزوجل ثم اختلفوا فی الرؤیة فقال بعضهم رآه بقلبه دون عینه و هذا خلاف السنة. والمذهب الصحیح [1] انه (ص) رای ربه عزوجل بعین رأسه و هو قول

---

۱ ـ شیعهٔ امامیه ومعتزلة شدیداً منکر رؤیت بچشم اند وبگفتهٔ فریدوجدی(دائرة المعارف : رأی) بحث دربارهٔ امکان رؤیهٔ خدا را نمیتوان یك بحث جدی تلقی کرد ووقوع آنرا میان علماء اسلام جز بر تفنن حمل نتوان کرد وقد روی فی تفسیر الخازن ومجمع البیان واکثر التفاسیر وکتب الاخبار انه «کانت عایشة تقول لم یر رسول الله (ص) ربه وتحمل الایه علی رؤیة جبرئیل قال مسروق قلت لعایشه یا اماه هل رأی **محمد** ربه فقالت ـ وقف شعری مما قلت .این انت من ثلاث من حدثکهن فقد کذب.من حدثك ان محمداً رأی ربه فقد کذب ثم قرأت ـ لا تدرکه الا بصار.. الحدیث .

الحسن و**انس** و**عکرمة**، روی عن **ابن‌عباس** انه قال - ان‌الله اصطفی **ابراهیم** بالخلّة و اصطفی **موسی** بالکلام واصطفی **محمداً** بالرؤیة واماّ **عایشه** فانّها انکرت ذلک عن نفسها ولم تقل - سمعت رسول الله (ص) یقول فیه مقالاً کیف و قول **عایشه** نفی وقول **ابن عباس** اثبات والحکم للمثبت لاللنافی لان النا فی انّما نفاه لانه لم یسمع والمثبت لانه سمعه وعلمه .

قوله : «افتما رونه علی ما یری» قرأ **حمزة** و**الکسائی** و**یعقوب** - افتمرونه بفتح التاء بلا الف ، یعنی - افتجحدونه وتدفعونه یقال - مریت الرجل حقه اذا جحدته، و اصل المری من مریت الناقه اذا استخرجت لبنها بعلاج وقرأ الآخرون - افتما رونه بالالف وضم‌التاء علی معنی - افتجادلونه علی ما یری، وذلک انّهم جادلوه حین اسری به‌فقالوا صف لنا **بیت‌المقدس** واخبرنا عن‌عیرنا فی‌الطریق وغیر ذلک مما جادلوه به و المعنی - افتجادلونه جدالا ترومون به دفعه عمارآه و علمه ، و المراء هوالجدال بالباطل و فی‌الحدیث :

لاتماروا فی **القرآن** فانّ المرآء فیه کفر .

«ولقد رآه‌نزلة اخری» الخلاف فیه کالخلاف فی الاول . قال **ابن مسعود** - رآی **جبرئیل** علی‌صورته مرّتین: مرّة « عند سدرة المنتهی» ومرّة «بالافق المبین» یعنی- باجیاد **مکه** وقد سدّ الافق وعلیه تهاویل الدّر والیاقوت وعلی‌قول **ابن عباس** رآی ربّه نزلة اخری وذلک انه کانت للنبی (ص) عرجات فی تلک اللیلة لمسئلة التخفیف فی اعداد الصلوات فتکون لکل عرجة نزلة فرآی ربه فی بعضها و تقدیره - رآه نازلانزلة اخری . وفی بعض الروایات عن النبی (ص) قال - کلّما رجعت الی ربی و جدته مکانه .

قوله : «عند سدرة المنتهی» السدرة شجرة النبق[1] سمّیت سدرة المنتهی لانه ینتهی الیها علم الخلائق واعمالهم لایعلم احد ماورآئها الّاالله و قیل - ینتهی الیها مقامات الانبیاء ، والملئکة ینتهی الیها من‌فوقها ویصعد الیها من تحتها و لم یجاوزها احد الّانبینا (ص). قال **کعب‌الاحبار** - سدرة المنتهی عن یمین العرش الیها انتهی علم العلماء لا یعلم احد ماوآءها .

---

۱ - نبق [نِ ب (یا) ب] : بار درخت سدر .

فی‌حدیث المعراج قال (ص) - ثم صعد بی الی‌السماء السابعه فاذا **ابراهیم** فسلمّت علیه ثم رفعت الی سدرة المنتهی فاذا نبقها مثل قلال هجر[1] احلی من العسل و الین من الزبد و اذا ورقها مثل آذان الفیلة . و عن **ابی هریرة** - قال - لمّا اسری بالنبی (ص) انتهی الی السدرة فقیل له - هذه السدرة ینتهی الیها کل احد خلا من امّتک علی سنّتک فاذا هی شجرة تخرج من اصلها انهار من ماء غیر آسن الی قوله: «من عسل مصفّی» و هی شجرة یسیر الراکب فی ظلها سبعین عاما لا تقطعها .

وعن **اسماء بنت ابی بکر** قالت - سمعت النبی (ص) - یذکر سدرة المنتهی - قال - یسیر الراکب فی ظل الفنن فیها مائة عامٍ و یستظل فی الفنن منها مائة الف راکب، فیها فراش من ذهب کانّ ثمرها القلال وقال **مقاتل** - هی شجرة تحمل الحلیّ والحلل والثمار من جمیع الالوان ، لوانّ ورقة منها وضعت فی الارض لاضاءت لاهل الارض و هی طوبی التی ذکرها الله سبحانه فی **سورة الرعد** .

« عندها جنة الماوی » قال **ابن عباس** - جنة یاوی الیها **جبرئیل** والملئکة وقال **مقاتل** و **الکلبی** - یاوی الیها ارواح الشهداء ، نظیره قوله: «فلهم جنات الماوی» وقیل - هی التی کان فیها **آدم** وقیل - هی الجنة التی وعدالمتقون والماوی مصدر تقدیره - جنة الرجوع . قیل - سمیت جنة الماوی لان ارواح الشهداء تسرح فی الجنة و تعلق من اشجارها ثم تاوی الی قنادیل فیها تحت العرش .

«اذ یغشی السّدرة مایغشی» قال **ابن مسعود** - یغشاها فراش من ذهب وقیل - جراد من ذهب و قال **مقاتل** - تغشیها الملئکة امثال الغربان حین یقعن علی الشجر و فی الحدیث - قال (ص) رایت علی کل ورقة منها ملکاً قائماً یسبّح الله عز وجل . وقال **الحسن** - غشیها نور رب العزّة فاستنارت وقال **ابن عباس** - یغشاها الرب سبحانه قیل - اراد **ابن عباس** بذلک نور الرب سبحانه .

و فی بعض الحدیث - ان النبی (ص) قال - یغشیها رفرف من طیر خضر وعن **انس** عن النبی (ص) قال - انتهیت الی السدرة وانا اعرف انها سدرة اعرف ورقها وثمرها واذا نبقها مثل الجرار و اذا ورقها مثل آذان الفیلة فلمّا غشیها من امر الله

---

۱ - هجر شهریست بنزدیک مدینة و یا اقلیم بحرین است و قلال نوعی کوزه است که از آنجا آرند .

ما یغشیها تحوّلت یاقوتاً وزمرداً حتی ما یستطیع احد یصفها. وفی الحدیث انه اعطی رسول‌الله (ص) عندهاثلثا : الصلوات الخمس و خواتیم البقرة و غفر لمن تاب من امّته لایشرك بالله شیئاً.

«مازاغ البصر و ماطغی» ای ـ ما مال بصر **محمد** (ص) ولا عدل یمیناً اوشمالاً ولاجاوز ما امر به وهذا وصف ادبه فی‌ذلك المقام اذلم یلتفت جانباً.

«لقدرای من آیات‌ربه‌الکبری» یعنی ـ الآیات‌العظام و هی‌الجنةو‌النارو‌الانبیاء **والکوثر** ورای **جبرئیل** فی‌صورته التی تکون فی‌السماء، له ستّمأته جناح ورای رفرفاً اخضرمن‌الجنّة قدسدّ‌الافق ورای اموراً من‌امورالغیب کقوله:

«لنریه من آیاتنا الکبری» و الکبری یجوزان یکون المفعول و المعنی ـ «لقدرای الکبری من آیات ربه» فیکون من للتبعیض و یجوز ان یکون صفة للآیات و محلها جر و المفعول محذوف و المعنی ـ لقدرای آیات من آیات ربه الکبری، ویجوز ان یکون من زیادة و«آیات ربه الکبری» مفعول وزیادة من فی الاثبات قلیل.

«افرأیتم اللات‌والعزّی» سمّوااوثانهم باسماء الله فقالوا ـ من‌الله اللات ومن العزیز العزّی. **واللات** صنم کان **بالطائف** تعبده **ثقیف**. **والعزّی** سمرة[1] کانت تعبدها **غطفان** قطعها **خالد بن الولید** بالفاس وهو یقول:

کفرانك لاسبحانك   انی رایت‌الله قداهانك.

فخرجت منهاشیطانة فی‌صورةامراةعریانة ناشرة شعرها،داعیة ویلها، واضعة یدها علی راسها، فقتلها ثم رجع الی‌النبی (ص) واخبره بذلك فقال ـ تلك‌العزّی ولن تعبد ابداً، قرء **ابن‌کثیر** ـ اللاتّ بتشدید التاء و قال ـ هورجل کان یلتّ[2] السویق بالسّمن والزیت للحاجّ فلما مات عکفوا علی قبره فعبدوه.

«ومناة» حجر کان تعبده **خزاعة وهذیل**، یقولون ـ انه الحجر الذی نقله الامیر **محمود** من سومناة. قرأ **ابن‌کثیر** مناءة بالمد و الهمزه اشتقاقاً من. مناه یمنیه اذاقطعه، قیل ـ کانوا یذبحون عندها القرابین‌ومنه سمّی‌منا لانّ هناك تذبح النسائك[3] وفی‌الایة تقدیم وتأخیر مجازها:

۱ ـ سمرة درختی کوچك است دارای برگهائی‌خرد وخارهائی‌کوتاه، دانه هایی ریز ازآن بدست میآید.

۲ ـ یلتّ از لتّ بمعنی‌آمیختن سویق باچیزی ۳ ـ تذبح النسائك، کذا ..؟ وظاهراً یذبح الناسك است.

افرأيتم اللات والعزى الاخرى ومناة الثالثة ، و تأويل الاية :

افرأيتم هذه الاوثان والاصنام التى تعبدونها هل تقدرهى ان تخلق ماخلق الله بقدرته من الآيات الكبرى ، ثم قال للذين كانوا يعبدون الملئكة فيقولون هم بنات الله، منكراً عليهم :

« ألكم الذكر » ترضونه لانفسكم « و له الانثى » و انتم تكرهونها ولا ترضونها لانفسكم.

« تلك اذاً قسمة ضيزى » اى ـ قسمة عوجاء غير معتدله ان يكون لكم الذكور ولله الاناث. قرء **ابن كثير** ـ ضئزى بالهمزه وهمالغتان، يقال ـ ضاز يضيز ضيزا و ضاز يضوز ضوزا و ضاز يضاز ضأزاً اذا ظُلم و نقص وجار فى القضية و تقدير ضيزى من الكلام فُعلى بضم الفاء لانها صفة والصفات لاتكون الّا فُعلى بضم الفاء كالحبلى وبشرى وانثى اوفَعلى بفتح الفاء نحو غضبى وسكرى وعطشى وليس فى كلام العرب فعلى بكسر الفاء فى النعوت، انّما يكون فى الاسماء، مثل ذكرى وشعرى، غيرانهم كرهوا ضم الضاد و خافوا انقلاب الياء و اواً وهو من باب الياء فكسروا الضاد لهذه العلة كما قالوا فى جمع ابيض بيض واصله بُيض كالاحمر و الحمر و الاصفر و الصّفر. فاما من قال ضاز يضوز ، فالاسم منه ضوزى مثل شورى.

« ان هى الاسماء سمّيتموها انتم و آبآؤكم » هذا دليل على قدم اسماء الله عزوجل وانها اسماء له لم تزل وليست من تسمية الخلق اياه بها. «ماانزل الله بها من سلطان» اى ـ من عذر وحجة لمن يعبدها «ان يتّبعون الا الظن» اى ما يتبعون فى ذلك الا الظن دون اليقين «وما تهوى الانفس» اى ـ ويتبعون ما يوافق اهواءهم فى عبادتهم الاصنام «و لقد جائهم من ربهم الهدى» اى ـ البيان بالكتاب و الرسول انها ليست بآلهة وان العبادة لا تصلح الا للواحد القهار.

« ام للانسان ماتمنّى» يظن الكافران له مايتمنى ويشتهى من شفاعة الاصنام كما ظنّوا وتمنّوا.

«بل لله الآخرة والاولى» خلقاً وملكاً يعطى مايشاء ويمنع ما يشاء لا ما تمنّى[1] الانسان واشتهى.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : الا ماتمنّى آمده و مسلماً غلط است وصحيح لاما تمنى است

و قیل -ام للانسان ماشتهی من طول الحیوة و ان لابعث ولاحشر.

« فلله الاخرة » یعنی- باعطاء الثواب والکرامة و الشفاعة « والاولی » یعنی - باعطاء المعرفة و التوفیق.

« و کم من ملک فی السموات » ممن یعبدهم هؤلاء الکفارو یرجون شفاعتهم عندالله ، «لاتغنی شفاعتهم شیأ الا من بعدان یاذن الله» فی الشفاعة «لمن یشاء و یرضی» من اهل التوحید. قال **ابن عباس**- یرید-لاتشفع الملائکه الالمن رضی الله عنه وقوله : « لمن » یجوز للشافع و یجوز للمشفوع له.

« انّ الذین لایؤمنون بالآخرة لیسمّون الملائکة تسمیة الانثی » ای - بتسمیة الانثی حین قالوا - ابهم بنات الله.

« وما لهم به » ای - بمایقولون « من علم ان یتّبعون الاالظن » وهوتقلید الآباء « وان الظن لایغنی من الحق شیئا » والحق بمعنی العلم ای - لایقوم الظن مقام العلم. وقیل - الحق بمعنی العذاب ای - ان ظنّهم لایدفع عنهم من العذاب شیأ.

« فاَعرض عمّن تولّی عن ذکرنا » هذا التولّی هو التکذیب و الصدّعن الایمان ومعنی الاعراض منسوخ بآیة السیف « ولم یُرد الاالحیوة الدنیا» یعنی- **اباجهل** و اصحابه. ثم صغّر رأیهم فقال-

« ذلک مبلغهم من العلم » ای - ذلک نهایة علمهم وقدرعقولهم اَن آثروا الدنیا علی الاخرة. وقیل - لم یبلغوا من العلم الاظنّهم ان الملئکة بنات الله وانّها تشفع لهم،فاعتمدوا ذلک واعرضوا عن **القران** والایمان، وقیل - معناه - علموا مایحتاجون الیه فی معاشهم و نبذوا الآخرة من وراء ظهورهم.

« ان ربک » یا **محمد** « هو اعلم بمن ضلّ عن سبیله » دینه « وهوا علم بمن اهتدی » لدینه ، هذا متعلّق بقوله : « فاعرض» ، والمعنی - کِلهم الیّ فانّی عالم بالفریقین اجازی محسنهم و مسیئهم.

« ولله مافی السموات وما فی الارض» مُلکاً وملکاً « لیجزی الذین اسأوا بما عملوا»، ای - الذین اشرکوا علی شرکهم «ویجزی الذین احسنوا» ای - الذین آمنوا بالحسنی ای - بالجنّة یعنی - له الملک وله الحکم، یتصرّف فی ملکه بحسب مشیئته ، ثم وصفهم فقال -

« الذين يجتنبون كبائر الاثم و الفواحش » قيل- «كبائر الاثم » الشرك بالله و الفواحش المعاصى كلّها. و قيل- «كبائر الاثم » ماله حدٌّ فى الدنيا و الفواحش الزنا خاصّةً .وسئل النبى (ص) عن اكبر الكبائر فقال - ان تدعولله نداً و هوخلقك، و ان تقتل ولدك مخافة ان ياكل معك وان تزانى حليلة جارك وقوله : « الااللمم» قال **ابن عباس** - معناه- الا ان يلمّ بالفاحشة مرّة ثم يتوب و لم يثبت عليها فانّالله يقبل توبته ، الم تسمع ان النبى (ص) كان يقول-

ان تغفر اللهم تغفر جما و اىّ عبدلك لا المّا .

وقال**عبدالله بن عمرو بن العاص** - اللمم ما دون الشّرك . وقال**ابو صالح**- سئلت عن قول‌الله عزوجل « الااللمم » فقلت - هوالرجل يلمّ بالذنب ثم لايعاوده فذكرت ذلك **لابن عباس** ، فقال - اعانك عليها ملك كريم. واصل اللمم والالمام ما يعمله الانسان الحين بعدالحين ولا يكون لـه عادة ولا اقامة عليه. فعلى هذا، الاستثناء صحيح ، واللمم من الكبائر و الفواحش ، وقـال قوم - هو استثناء منقطع مجازه - لكن اللمم ولم يجعلوا اللمم من الكبائر و الفواحش، ثم اختلفوا فى معناه، فقال بعضهم - هوماسلف فى الجاهليّة فلا يؤاخذهم الله به و ذالك انّ المشركين قالوا للمسلمين - انّهم كانوا بالامس يعملون معنا ،فانزل‌الله هذه الاية، وقال بعضهم-هوصغار الذنوب مثل النظرة و الغمزة و القبلة.

قال**عبدالله بن مسعود** - العينان تزنيان وزناهما النظر، والشفتان تزنيان وزناهما التقبيل ، و اليدان تزنيان وزناهما اللمس ، و الـرجلان تزنيان وزناهما المشى ويصدّق ذلك ويكذّبه الفرج فان واقع فذلك زناءٌ وان لم يواقع فهولمم. وقال **الكلبى** - اللمم على وجهين : كلّ ذنب لم يذكرالله عليه حدّاً فى الدنيا و لا عذاباً فى الاخرة فذلك الذى تكفّره الصلوات ما لم يبلغ الكبائر و الفواحش. والوجه الآخر هو الذنب العظيم يلمّ به المسلم المرّة بعد المرّة فيتوب منه وقال**الحسين بن الفضل** اللَمَم النظرة من غير تعمّد فهو مغفور فان اعاد النظرة فليس بلمم وهو مذنب وقيل - اللمم النكاح.

و قال **محمد بن الحنفيّة** - كلّ ماهممت به من خير و شرّ فهولمم ودليله

قوله (ص) : **ان** للشيطان لمّة و للملك لمّة، فلمّة الشيطان الوسوسة ولمّة الملك الالهام. قوله : «ان ربك واسع المغفرة» قال **ابن عباس** - واسع المغفرة لمن فعل ذلك وتاب تمّ الكلام ها هنا، ثم قال - «هو اعلم بكم اذ انشأكم من الارض» ابتداكم فيها - يعنى - **آدم** عليه السلام «و اذ انتم اجنّة» جمع جنين سمّى جنيناً لاجتنانه فى البطن، «فى بطون امّهاتكم» قد علم الله فى هذا الاحوال ما يكون منكم، «فلا تزكّوا انفسكم» فلا تبرّئوها عن الآثام ولا تمدحوها بحسن اعمالكم.

قال **الكلبى** و **مقاتل** - كان ناس يعملون اعمالا حسنة فزكّوا انفسهم وقالوا - صلوتنا و صيامنا و حجّنا، فانزل الله هذه الاية - «هو اعلم بمن اتّقى» و بمن لم يتّق منكم. قال النبى (ص) - اذا رايتم المدّاحين فاحثوا فى وجوههم التراب و قيل - كانت اليهود تقول اذا هلك لهم صبىّ - هو صدّيق، فبلغ ذلك النبى (ص) فقال - كذبت اليهود ما من نسمة يخلقه الله فى بطن امّه الّا هو شقىّ اوسعيد فانزل الله «هو اعلم بكم اذ انشأكم من الارض»... الاية.

«افرايت الذى تولّى»

«و اعطى قليلاً و اكدى» نزلت فى **ابى جهل** كان يستمع الى القرآن ثم يعرض عنه و كان يبخل، قال الشاعر فيه و فى اخيه **الحارث** شعراً :

لعمرك ما يغنى هشام غناهم ، وما يجمعان من مأين ومن الف
يقولان نستغنى ووالله ما الغنى من المال الا ما يعفّ وما يكف.

وقوله: «اكدى» اى - قطع العطاء، واصله من قول العرب - اكدى الحافر اى - بلغ الكدية وهى حجر صلب لا يعمل فيه المعول فيترك الحفر، فصار مثلا لكلّ من منع خيره و يقال للبخيل - مكدٍ.

«اعنده علم الغيب فهو يرى» هذه الرؤية هى العلم، اى - فهو يعلم، يجوز للاعمى ان يقول - رايت فلاناً فصيحاً اى - علمته ووجدته فصيحاً وتاويل الاية - هذا المعطى قليلاً المكدى عالم بالغيب فيعلم طول عمره فيبخل بماله..؟ وقيل - نزلت فى **الوليد بن المغيرة** كان قد اتّبع النبى (ص) فى دينه فعيّره بعض المشركين و قال له - اتركت دين الاشياخ وضلّلتهم قال - انّى خشيت عذاب الله، فضمن الذى عاتبه ان هو

اعطاه كذا من ماله و رجع الى شركه ان يتحمّل عنه عذاب‌الله فرجع **الوليد** الى الشّرك واعطى الذى عيّره بعض ذلك‌المال‌الذى ضمن ومنعه تمامه ، فانزل‌الله ـ «افرايت الذى تولّى » ادبرعن الايمان و «اعطى» صاحبه « قليلاً » ثم «اكدى» بخل بالباقى « اعنده علم‌الغيب فهويرى »ماغاب عنه ويعلم ان‌صاحبه يتحمل عنه عذابه.؟وقيل ـ نزلت فى **العاص‌بن‌وائل‌السّهمى** لانه كان ربما يوافق النبى (ص) فى بعض الامور وكان يقول ـ والله ما يامرنا **محمد** الا بمكارم‌الاخلاق فذلك قوله :

«اعطى‌قليلاً واكدى» اى ـ قطع ولم‌يؤمن به وقيل ـ هوالمنافق‌الذى يعين على‌الجهاد قليلا ثم يقطع ذلك « اعنده علم الغيب فهويرى » ماصنعه حقاً.

« ام لم ينبّأ » لم يخبر « بما فى صحف موسى ».

« و ابراهيم‌الذى وفّى » ما ارسل به من تبليغ رسالة‌الله وهى قوله :

«الّاتزر وازرة وزراخرى» قال **ابن‌عباس** ـ كانواقبل **ابراهيم** يؤخذالرجل بذنب غيره يقتل‌الاب بالابن والاخ بالاخ والزوج بامراته و السيّد بعبده حتى جاء **ابراهيم** فنهاهم عن ذلك وبلغهم عن‌الله « الّاتزر وازرة وزراخرى » اى ـ لايؤخذ احدٌ بذنب غيره .وفى‌الخبر الصحيح عن رسول الله (ص) قال ـ نزلت على **ابراهيم** عشر صحائف و على **موسى** قبل‌**التوراة** عشرصحائف. قوله : «الذى‌وفّى» قرء مشدّداً و مخفّفاً فاذا شدّدت فهو توفية عدد الامور التى امر بها من ذبح الولد و الصبر على‌النار والاختتان والهجرة و ترك اهله وولده بواد غير ذى‌ذرع وتوفية عمل يومه باربع ركعات اوّل النهار و هى صلوة الضحى. عن‌**ابى‌ذر** عن النبى (ص) عن‌الله تبارك و تعالى قال ـ ابن آدم اركع لى اربع ركعات من اول النهار اكفك آخره. واذا خفّفت فهومن الوفاء وهوقضاء ما عهدونذر .

روى انّ **ابراهيم** كان قد عهد ان لايسئل مخلوقاً شيئاً ، فلمّا قذف فى النار واتاه **جبرئيل** فقال ـ الك حاجة فقال ـ امّا اليك فلا فاثنى‌الله سبحانه‌عليه بقيامه بما قال و وفائه بما عهد فقال تعالى ـ « و ابراهيم الذى وفّى » و قيل ـ و فّى سهام الاسلام و هو قوله : « واذ ابتلى ابراهيم به بكلمات فاتمّهن ».

قوله : « و ان ليس للانسان الاماسعى » يعنى ـ و كان فى صحف **موسى**

و **ابراهیم** ان لیس للانسان الاثواب ما عمل من خیراو شرّ وما عمل غیره فلیس له ولاعلیه. قال **ابن‌عباس** - هذا منسوخ بقوله:

« والذین آمنوا واتبعناهم ذریاتهم بایمان الحقنابهم ذریاتهم. »

فادخل الابناء بصلاح الآباء الجنة. قال **عکرمه** - کان ذلک لقوم **ابراهیم** و**موسی** فامّا هذه‌الامّة فلهم ماسعوا وما سعی غیرهم، فمن یصدّق عنه او یصام له اویحجّ عنه لاحق به وان لم یأمر. وفی‌الخبر - انّ سعداً سأل رسول‌الله (ص) - هل لامّی ان تطوّعت عنها قال - نعم و روی انّ امراة سالته فقالت - انّ ابی مات ولم یحجّ، قال- فحجّی عنه. و قال (ص) اذا مات الانسان انقطع عمله الا من ثلث: صدقة جاریه اوعلم ینتفع به او وولد صالح یدعوالله. وقال **الربیع بن‌انس** - « وان لیس للانسان الاماسعی » یعنی - الکافر فامّا المؤمن فله ما سعی و ماسُعی له. وقیل - لیس للکافر الاما عمله فیثاب علیه فی‌الدنیا حتی لایبقی له فی‌الآخرة خیر.

دعا **عبدالله‌بن طاهر** والی **خراسان**، **الحسین‌بن‌الفضل** فقال - اشکل علیّ ثلث آیات دعوتک لتکشفهالی، قال - وماهی ایها الامیر. قال - قوله تعالی فی‌وصف ابن آدم: « فاصبح من النادمین » وصحّ الخبر بانّ الندم توبة.

و قوله: « کلّ یوم هوفی شأن» وصحّ فی‌الخبر بانّ القلم جفّ بماهو کائن الی یوم‌القیامة.

و قوله: « و ان لیس للانسان الا ماسعی » فمابال الاضعاف.

فقال **الحسین بن فضل** - یجوز ان لایکون ندم **قابیل** توبة له و یکون ندم هذه الامّة توبة لان‌الله تعالی خصّ هذه الامّة بخصائص لم یشرکهم فیها الامم. و فیه قول آخر وهوان ندم **قابیل** لم یکن علی قتل **هابیل** انمّا کان علی‌حمله.

وامّا قوله: « وان لیس‌للانسان الاماسعی » یعنی - من طریق‌العدل و مجاز الایة: « لیس‌للانسان الاماسعی» عدلا ولی ان اجزیه بواحد الفاً فضلا.

واما قوله: « کل یوم هوفی‌شأن » فانه شؤن یعیدها لاشؤن‌یبدئها و مجاز الایة: سوق المقادیر الی‌المواقیت.

قال ـ فقام **عبدالله بن طاهر** و قبّل رأسه و سوّغ [۱] خراجه قيل ـ و كان خراجه. خمسون الف درهم.

« وانّ سعيه سوف يرى » في ديوانه وميزانه يوم القيمة، هذا كقوله :

« فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره ومن يعمل مثقال ذرة شراً يره ».

« ثم يجزاه الجزاء الاوفى » يعني ـ الاكمل و الاتمّ بالحَسَن حسناً وبالسّيئ سيأً.

« و انّ الى ربك المنتهى » اى ـ منتهى الخلق ومصيرهم اليه وهويجازيهم باعمالهم .وقيل ـ منه ابتداء المنّة واليه انتهاء الآمال. وقيل ـ معناه ـ اذا انتهى الكلام الى الله فامسكوا ومن تعاطى ذلك هلك .

و في ذلك ماروى **انس** عن النبي (ص) قال ـ اذا ذكر الله فانتهوا . و روى **ابيّ بن كعب** عن النبي (ص) في قوله: «وانّ الى ربك المنتهى»قال ـ لافكرة في الرب .

و هذا مثل ما روى عن **ابى هريرة** مرفوعاً ـ تفكّروا في الخلق ولا تتفكّروا في الخالق فانه لاتحيط به الفكرة .

« وانّه هواضحك و ابكى » فهذا يدلّ على انّ كلّ مايعمله الانسان فبقضائه وخلقه حتى الضحك و البكاء .قال **مجاهد و الكلبى** ـ اضحك اهل الجنة وابكى اهل النار في النار .وقال **الضحاك** ـ اضحك الارض بالنبات وابكى السماء بالمطر .وقيل ـ معناه ـ افرح واحزن .لان الفرح يجلب الضحك و الحزن يجلب البكاء. روى عن **عايشه** قالت ـ مرّ النبي (ص) على قوم يضحكون، فقال ـ لو تعلمون ما اعلم لبكيتم كثيرا ولضحكتم قليلاً ، فنزل عليه **جبرئيل** فقال ـ ان الله عزوجل يقول ـ « و انه هو اضحك و ابكى » فرجع اليهم فقال ـ ما خطوت اربعين خطوة حتى اتانى **جبرئيل** فقال ـ ائت هؤلاء فقل لهم ـ ان الله عزوجل يقول ـ هواضحك وابكى.

و سئل **طاهر المقدسىّ** اتضحك الملئكة فقال ـ ماضحك من دون العرش منذ خلقت جهنم وقيل **لعمر** ـ هل كان اصحاب رسول الله (ص) يضحكون ،قال ـ نعم والله والايمان اثبت في قلوبهم من الجبال الرواسى.

---

۱ ـ سوّغ الامر: بخشيد آن را و واگذار كرد (المنجد) .

وعن **سماك بن حرب** قال-قلت **لجابر بن سمرة**- اكنت تجالس النبی(ص) قال - نعم وكان اصحابه يجلسون فيتناشدون الشعر ويذكرون اشياء من امر الجاهلية فيضحكون ويتبسّم معهم اذا ضحكوا يعنی- النبی(ص). وقال **ذوالنون** فی قوله: اضحك و ابكی - ای - اضحك قلوب العارفين بشمس معرفته و ابكی قلوب العاصين بظلمة معصيته. وقال **سهل**- اضحك المطيع بالرحمة وابكی العاصی بالسخطة. وقيل- اضحك المؤمن فی الآخرة و ابكاه فی الدنيا. واضحك الكافر فی الدنيا وابكاه فی الاخرة - وقيل- معناه- خلق القوّتين اللتين منهما ينبعث الضحك والبكاء والانسان لا يعلم ما تلك القوّة.

«وانّه هوامات واحيی» ای-امات فی الدنيا واحيی للبعث: وقيل- امات فی الدنيا واحيی فی القبر اِمّا للراحة و اِمّا للاحساس بالعقوبة. وقيل - امات الآباء واحيی الابناء. وقيل- امات الكافر بالنكرة واحيی المؤمن بالمعرفة. وقيل - خلق الموت والحيوة.

«و انه خلق الزوجين الذكر والانثی» الذكر زوج الانثی و الانثی زوج الذكر.

«من نطفة اذا تمنی» ای- تصبّ فی الرحم، وقيل- يقدّر منها الولد، اذليس كلّ منیّ يصير ولداً، يقال - منيت الشیٔ اذا قدّرته والمنیّ الماء يقدّر منه الولد وسمّيت المنيّة لانها مقدّرة و اصلها ممنيّة.

«وانّ عليه النشاة الاخری» الاحياء بعد الموت. ای -عليه تصديق ما اخبر به من اعادتهم بعد الموت للجزاء ثواباً وعقاباً. والنشاة نشاتان: نشاة فی الرحم و هی النشأة الاولی فی **سورة الواقعه** و هذه نشاة الآخرة و هی نشاة البعث كقوله: «ثم الله ينشیٔ النشأة الاخرة». تقول- انشاته نشأة و نشاءة كقوله: انبتته نباتاً.

«وانّه هو اغنی واقنی» اغنی الناس بالاموال[۱] واقنی - اعطی القنية، وهی اصول الاموال و مايدّخرونه بعد الكفاية. وقيل -هو كلّ منتج اومغلّ من زرع اوضرع. وقال **ابن عباس** -اغنی بالمال واقنی، ای-ارضی بما اعطی وقال **الحسن** -اقنی ای- اخدم وقال **ابن زيد**- اغنی ای - اكثر، واقنی ای - اقلّ، وقرأ- «يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر».

«وانّه هورب الشعری» **الشعری** كوكب خلف **الجوزآء** كانت **خزاعة**

۱ - در نسخهٔ ج : اغنی بالاموال بحذف كلمهٔ «الناس»

تعبده فی الجاهلیة فاعلم الله عزوجل انه خالقها . وهما شعریان: الغمیصاء والعبور(۱) والمجرّة بینهما واراد ها هنا الشعری العبور وهی اشدّهما ضیاءً وخصّت بالذکر لانّ **اباکبشة** احد اجداد رسول الله (ص) من قبل امّه قال - لااری شمساً ولا قمرا ولا نجما یقطع السماء عرضا غیرها، فلیس شیٔ مثلها فعبدها، وعبدها **خزاعة**، فخالفوا **قریشاً** فی عبادة الاوثان، وکانت **قریش** سمّی **محمداً** (ص) **ابن ابی کبشة** ای - نزع الیه فی مخالفة دیننا کما خالف **ابوکبشة**.

« وانّه اهلک عاداً الاولی » . «انّ» فی هذه الآیات کلها فی محلّ الجرّ بدلا من «سافی صحف موسی» . قرء اهل **المدینه** و **ابوعمرو** عاداالّولی بلام مشدّدة بعدالدال والعرب تفعل ذلک فتقول - قم الّان عنّا، ای - قم الآن عنّا وصم الّاثنین، ای - صم الاثنین و**عاد** الاولی قوم **هود** اهلکهم الله بالریح .

« وثمود » یعنی - قوم **صالح**، اهلکهم الله بالصیحة «فماابقی» ای - لم یترک منهم احدا.

« و قوم نوح من قبل » ای - اهلک قوم **نوح** من قبل **عاد** و **ثمود** «انّهم» یعنی - قوم **نوح** «کانوا هم اظلم واطغی » من **عاد** و**ثمود** لطول دعوة **نوح** ایاهم وعتوّهم علی الله بالمعصیة والتکذیب، دعاهم نوح الف سنة الاخمسین عاماً «فما آمن معه الا قلیل» .

«والمؤتفکة» ای - المنقلبة یعنی - قری قوم **لوط: صبوالیم وداد وما وعامورا وسدوم** ائتفکت باهلها ای - انقلبت «اهوی» ای - اهویها **جبرئیل**، یعنی - رفعها ثم قلّبها . وقیل - اهواها جعلها تهوی . وقیل - قلّبها فی موضعها فهوت خسفاً .

« فغشّیها » ای البسها الله «ماغشّی» یعنی - الحجارة المنضوده المسوّمة ، وابهم لیکون اوقع فی القلوب .

« فبایّ آلآء ربک تتماری » ای - تشکّ و تجادل ایها الانسان بما اولاک من النعم او بما کفاک من النقم ... ؟ وقیل - بایّ نعم ربک الدالة علی وحدانیته تشکّ ... ؟ . قیل - اراد بهذا المخاطب **الولید بن المغیرة** من عند اهل التفسیر(۲) .

---

۱ - در نسخهٔ ج یکجا غبور و یکجا عبور آمده و صحیح عبور با عین است . ۲ - جملهٔ « من عند اهل التفسیر » در نسخهٔ ج وجود ندارد .

« هذا نذیر » یعنی **محمداً** (ص) « من النُّذُر الاولی» ای رسول من الرسل . و النذیر بمعنی المنذر ای ـ ارسل الیکم بالانذار کما ارسل غیره من الانبیاء الی قومهم . وقیل ـ معناه ـ هذا الذی انذرتکم به من وقایع الامم الخالیة العاصیة فی صحف **ابراهیم** و **موسی**.

« ازفت الازفة » ای ـ قربت القیامة.

« لیس لها من دون الله کاشفة » ای ـ دافعة، وقیل ـ لایکشف وقتها ولا یزیل غطاؤها احد دون الله، کقوله: « لا یجلّیها لوقتها الّا هو» . والهاء فیه للمبالغة او علی تقدیر نفس کاشفة ،وقیل ـ هی مصدر کالطاغیة والکاذبة. ثم قال لمشرکی العرب :

« أفمن هذا الحدیث» یعنی ـ آمن هذا **القرآن** الذی یقرء علیکم **محمد** «تعجبون» کقوله : «اکان للناس عجبا ...» الایة .

« وتضحکون » استهزاء «ولا تبکون » ممّا فیه من الوعید .

« وانتم سامدون » لاهون غافلون. وقیل ـ السمود لغة یمانیّة لکل لاعب اوراقص فی شرب او لهو او نوح وقال **عبدالله بن الزبیر**:

و فی الحدثان نسوة آل حرب بمقدار سمدن لـه سمودا

فردّ شعورهن السود بیضا و ردّ وجوههن البیض سودا

سمدن ای ـ زفنّ[1] ونحن ورفعن ایدیهن والمعنی ـ انهم کانوا اذا سمعوا القرآن عارضوه بالغناء واللهو لیشغلوا الناس عن استماعه. وعن **ابی هریرة** قال ـ لمّا نزلت هذه الایة بکی اهل الصّفة حتی جری دموعهم علی خدودهم فلمّا سمع رسول الله (ص) حنینهم بکی معهم فبکینا ببکائه ، فقال (ص) ـ لایلج النار من بکی من خشیة الله ولا یدخل الجنة مصرّ علی معصیة الله ولولم تذنبوا لجاء الله بقوم یذنبون ثم یغفر لهم .

و روی ان النبی (ص) نزل علیه **جبرئیل** و عنده رجل یبکی فقال له ـ من هذا، فقال ـ فلان ، فقال **جبرئیل** ـ انّا نزن اعمال بنی آدم کلّها الا البکاء فان الله عزوجل لیطفی بالدمعة بحورا من نیران جهنم . وروی انّ النبی (ص) ما رؤی ضاحکاً بعد نزول هذه الایة وقال (ص) ـ انّ هذا **القرآن** نزل بحزن فاذا قرأتموه فابکوا فان لم تبکوا فتباکوا .

---

۱ ـ از زفن بمعنی رقص ودست افشانی .

« فاسجدوا لله واعبدوا » ای صلّوا لله و وحّدوه. روی **عکرمة** عن **ابن عباس** قال ـ قرأ رسول الله (ص) **سورة النجم** فسجد فیها وسجد معه المسلمون والمشرکون و الجن و الانس. وعن **عبدالله** قال ـ اول سورة انزلت فیها سجدة ، **النجم** فسجد رسول الله (ص) و سجد من خلفه الارجلا رایته اخذ کفّا من تراب فسجد علیه فرایته بعد ذلک قُتل کافراً وهو **امیّة بن خلف**.

وعن **زید بن ثابت** قال ـ قرأت علی النبی (ص) **والنجم** فلم یسجد فیها و هذا دلیل علی انّ سجود التلاوة غیر واجب وقال **عمر بن الخطاب** ـ انّ الله لم یکتبها علینا الا ان نشاء و هو قول **الشافعی واحمد** وذهب قوم الی وجوب سجود التلاوة علی القارئ والمستمع جمیعاً وهو قول **سفیان الثوری** واصحاب الرأی[1].

النوبة الثالثة

بسم الله الرحمن الرحیم. اسم یدلّ علی جلال من لم یزل. اسم یخبر عن جمال من لم یزل. اسم ینبّه علی اقبال من لم یزل. اسم یشیر الی افضال من لم یزل. فالعارف شهد جلاله فطاش والصفیّ شهد جماله فعاش والولیّ شهد اقباله فارتاش(۲).

نام خداوندی که اورا جلال بی‌زوال است وجمال بر کمال. جلال او آتش عالم سوزاست وجمال او نور جهان افروز. جلال او غارت دل مریدان است و جمال او آسایش جان ممتحنان. جلال او غارت کنندهٔ دلی که درو رخت نهد ، جمال اوچون جلوه گردد غمان از دل بر کند.

عارف بجلال او نگرد بنالد ، محب بجمال او نگرد بنازد. آن یکی مینالد از بیم فصال ، این یکی می نازد بامید وصال . بیچاره کسی که نام او شنود و نه از جمال او خبر دارد نه از جمال او اثر بیند.

می‌نداند که این نام کهسار را بلاله‌آرد ، و دل بیداران را بناله آرد . سماع این نام طرب افزاید و یافت این نام صفت رباید. دلهاء عارفان بجوش آرد عاصیانرا بفریاد وخروش آرد.

---

۱ ـ درفقه شیعهٔ امامیه نیز بهنگام قرائت و یا استماع و یامطالعت آخرین آیت سورهٔ النجم سجود واجب است ۲ ـ ارتیاش رفاه وخوشی وشاید مأخوذ از اراش‌الله زیداً ـ انمشه باشد .

نام تو بصد معنی نقاش نگارند بر یاد تو و نام تو می‌جان بسپارند

آن عزیزی پیوسته درهمه حال بهمه اوقات این نام همی گفت ، بعد از وفات او بخواب دیدند که حالت چیست ، گفت ـ

نجوت من الجحیم و وصلت الی دارالنعیم ببرکة بسم‌الله الرحمن الرحیم.

رستم از جحیم. رسیدم بدارالنعیم ازبرکات این نام عظیم. و یاد کردیم : بسم الله الرحمن الرحیم.

« و النجم اذا هوی » بدان که حق جل و جلاله و تقدست اسماؤه اندرین سوره ، ازمعراج مهترعالم سیدولد آدم وسفر کردن وی بآسمان وباز گشتن ازمشاهده و عیان خبرداد تاامت وی بدانستن این قصه روح را روح دهندودل را نور وسرور افزایند. درابتداء سورهٔ بنی‌اسرائیل قصهٔ رفتن وی یاد کرد وتعظیم آنرا تنزیه خود جلّ جلاله درپیش داشت :

« سبحان‌الذی اسری بعبده ». واندرین سورة باز گشت وی ازحضرت بیان کرد و تشریف او را بشخص قسم یاد کرد گفت : « و النجم اذاهوی ».

بآن ستارهٔ روشن، بآن‌ماه‌دوهفته، بآن چراغ افروخته، آنگه که ازحضرت عیان باز گشت ، شخص او مقام قربت دیده ، دل او روح مشاهدت یافته ، سرّ او بدولت مواصلت رسیده ، در خلوت او ادنی بربساط انبساط راز شنیده.

و بدانک رفتن آن سیّد بآن منزل غریب نبود ، اما آرام وی درین منزل عجیب بود ، زیراکه خلق عالم درظلمت بعد بودند وآن مهتر درنور زلفت وقربت بود. چون آن مهتر عالم جبرئیل را درمقام معلوم خود بگذاشت و بر گذشت ، اسرار انوار ظاهروباطن اورا بجذب حضرت سپرد ، تااندر دریا نور وبحرعظمت غوص کرد ورفرف شرف را بپای‌همت بسپرد وچنانک مغناطیس آهن را بخود جذب کند ، شرفات[1] عرش مجید آن مهتر را بخود جذب کرد وازعرش‌مجید قصد حضرت قاب قوسین کرد و در مقام قاب قوسین در مسند جمال بوصف کمال در مشاهدهٔ جلال تکیه‌گاه ساخت ، تنزیل عزیز این اسرار در رموز این کلمات بیان کرد که :

---

۱ ـ شرفات جمع شرفه بمعنی‌قصر وبلندترین قسمت یک کاخ بزرگ.

«ثم دنا فتدلّی فکان قاب قوسین اوادنی».

ازجمله خلایق، درعالم حقایق، کسی بزرگوارتر از **محمد مصطفی** نبود. مراد اصلی ازحکم الٓهی بروفق علم ازلی ابداع حالت واظهار جلالت آن مهتر بود. اول جوهری که از امر کن خلعت یافت وآفتاب لطف حق برو تافت، جان پاك آن مهتر بود.

هنوز نه‌عرش‌بود نه فرش، نه زحمت شب ونه رحمت روز، که صنع الٓهی سرو را از مستودع علم ازل بمستقّر مجدابد آورد ودر روضهٔ رضا برمقام مشاهده اورا جلوه کرد وهرچه بعد ازو موجود گشت طفیل وجوداو بود وهرچه بوهم‌خلق درآید ازالفت وزلفت ورأفت ورحمت وسیادت وسعادت، برفرق ذات وصفات او نثار کرد، آنگه مر اورا بقالب **آدم صفی** درآود و بمدارج تلوین ومناهج تمکین گذر داد و در مسند رسالت بنشاند و مرو را امر کرد تاخلائق را بحضرت دین دعوت کند. گم شدگان را براه بازآرد وروندگانرابدرگاه خواند.

گوئی بازی بود آن مهتر بردست فضل آموخته، بربساط قربت و زلفت پرورش داده، وازجمعیت مشاهدهٔ اورابتفرقهٔ دعوت درآورده تاعالمی‌را صید کند، همه را پیش لطف وقهرحق بدارد. امروز همه را بشریعت شکارخود گرداند وفردا در مقام شفاعت همه را بحق سپارد.

چون آن مهتر قدم در میان دعوت نهاد و آن عزیزان حضرت اجابت کردند، از هرگوشه[۱] طلیعهٔ بلا سر بر آورد وازآسمان فطرت باران محنت باریدن گرفت، **قرآن** قدیم ازقصهٔ غصهٔ ایشان چنین خبرمیدهد که:

«ولنبلونّکم بشیء من‌الخوف والجوع» وقال تعالی- «لتبلونّ فی‌اموالکم وانفسکم...الآیة».

ای جوانمرد، هرکه خیمه برسرکوی محبت زند از چشیدن بلا و شنیدن جفا چاره نبود. مادام تاقدم درعالم‌عافیت داری، همه عالم بساط توبود، چون قدم در عالم عشق نهادی، بزنجیر زحیرت[۲] برعقابین[۳] بلا پیچند واز حلقهٔ دربی نیازی، حلق نیازت را برآویزند.

۱- درنسخهٔ ج: از بهرگوشه. ۲- کذا.. ظاهراً زجرت ۳- عقابین: خارهای آهنین.

اگر مرد عیاری باشی و عاشق وفادار، ندآء هل من مزید می‌زنی ورنه که ازالم زخم تیغ قهر، لاطاقة بر آری. تازیانهٔ عتاب برسرت فرو گذارند و گویند:

چون دانستی که‌نیست مهر تودرست　　چندنیّت هوآء ما نبایستی جست

چون رنج بلا آن پاکان صحبت وعزیزان حضرت نبوة بغایت رسید واذی کفار وطعن ایشان ازحد در گذشت، فرمان‌آمد **بجبرئیل** پیک حضرت، بریدرحمت سفیررسالت که - ای **جبرئیل** دلهاآن مؤمنان وعزیزان صحابه درحیرت و غصه مانده وسینهاشان معدن اندوه وحسرت شده، تاناکه خبر ندارند از آن انواع نعیم و الطاف کرم[1] که ما درین سرای باقی از بهر ایشان ساخته ایم وآن طرف وغرف که نام زدایشان کرده ایم، برخیز وطبقات آسمان گذار کن وبعالم سفلی سفری کن، بدرگاه **محمد عربی** شو، آن مهتر عالم وسید ولد آدم که پیغامبر ایشانست وپیغام رسان ما، بگوی تا بحضرت آید ومآل و مرجع ایشان بیند وآن و ناز ونعیم وفوز عظیم که ایشانرا ساخته باز گوید ودل ایشانرا مرهم نهد، تا آن مشقت وبلا که دردنیا می کشند بامید این کرامت وعطا برایشان آسان شود.

ای**محمد**، یاران خودرا گوی - ازحلاوت حلوا وصال[2] کسی خبر دارد که تلخی حنظل فراق چشیده باشد.

آنکس که طمع دارد بمُلک کبیر، درجوار خداوند کریم، بردیدار ورضا ذوالجلال عظیم، کم ازآن نباشد که درین‌زندان دنیا، روزی چند، بارمحنت بکشد و بامید آن نعمت، این محنت دولت انگارد.

چنانک آن **پیرطریقت** گفته - الهی، برامید وصل چندان اشک باریدم که برآب چشم خویش تخم درد بکاریدم،

و رسعادت ازلی دریابم　　ایـن درد پسندیـدم
ور دیده من روزی بر تو آید　　آن‌محنت‌همه‌دولت‌انگاریدم.

درخبرست که - **مصطفی** (ص) بامداد آن‌روز که شبانگاه بمعراج‌بود از

---

۱ - کذا ... و ظاهراً انواع نعم صحیح است ، تطابق قافیه نعم و کرم نیز مؤید آنست .
۲ - درنسخهٔ ج : حلواء وصال

بدایت سفر خود برزمین تابه **بیت مقدس** خبر داد. عزیزان صحابه شاد شدند وقبول کردند واین خبر در **مکه** منتشر گشت و **ابوبکرصدّیق** آن روز غایب بود، بحضرت نبوت نرسیده بود، **بوجهل** چون این خبر بشنید، باخود گفت - اگر هیچ ممکن شود که **بو بکر** را از اتّباع **محمد** بسببی برتوان گردانید، آن سبب این خبر محال باشد، پس برخاست براه **بوبکر** شد، مرورا گفت - ای پسر **بوقحافه**، این یارتو **محمد** محالی میگوید که هیچ عاقل مرآنرا قبول نکند، می گوید - دوش ازین مسجد برفته‌ام و به **بیت مقدس** شده‌ام وهم درشب بازآمده ام، یا **بابکر** تو باور کن که اندرشبی کسی از **مکه** به **بیت‌مقدس** شود وهم درشب بازآید..؟ که یک ماهه را هست مر کاروان را ومر مرد رونده را، اگرباور داری این خبرمحال، درنقصان عقل توهیچ شک نبود. صدّیق[۱] **بو بکر** مرورا تلقین داد، جوابی محترز، ببیانی ملخص، گفت - ان قال هوفقدصدق. ای **اباجهل** اگر این چه[۲] تومیگوئی **محمد** گوید، راست گوید. **بوجهل** از او نومید گشت و **بوبکر** بشتاب آمد بنزدیک رسول وپیش ازآنک بنشت، صادق‌وار وعاشق‌وار گفت - یا رسول‌الله مرا خبرده از آن سفر دوشین تو.

گفت - یا **بابکر** دوش **جبرئیل** آمد وبراق آورد ومرا به **بیت مقدس** برد، ارواح پاك انبیارا دیدم وسادات ملاء اعلی، و ایشانرا امامی کردم و از آنجا بخطّهٔ ملکوت سفر کردم و بافق اعلی رسیدم و آیات کبری دیدم وهم درشب بخطهٔ **مکه** باز آمدم.

بوبکر گفت - صدقت یا رسول‌الله، بعزت آن خداوند که ترا بحق فرستاد که چنان که ترا به بیداری بصورت وشخص اندرین سفر ازمکانی بمکانی برده‌اند، جان مرا اندرصحبت وخدمت توهمی برده‌اند، سفرتو بصورت وقالب بوده و سفرمن درخدمت توبجان وسرّ بوده. مرا بخواب نمودند درخدمت تو وترا به بیداری نمودند بتأیید حق. پس اندران حال که این سخن رفت، **جبرئیل امین** آمد و آیت آورد - « والذی جاء بالصّدق و صدّق به »

ازاین روز[۳] باز لقب **بوبکر**، صدّیق گشت وتاقیام الساعة اهل‌سنت وجماعت

---

۱ - در نسخهٔ ج : صدق آمده و مسلماً غلط است . ۲ - نسخهٔ ج : اگرآنچ ۳ - در نسخهٔ ج : از آنروز باز

اقتدا بوی دارند درتصدیق معراج، وتمامی قصّهٔ معراج ولطائف وحقائق آن درافتتاح **سورهٔ بنی اسرائیل** بشرح گفته‌ایم.

اگر کسی سؤال کند گوید - روایت کرده‌اند که شب معراج چون آن مهتر عالم‌خواست که پای دررکاب نهد براق ازوی برمید، آن رمیدن براق ازچه بود..؟

جواب آنست که براق اندر آن حال که خود را مرکب سید دید سر برآورد وبنازید وبخرامید، گفت - ای سید، مرا ازتوامیدی باید که بعدازاین روزی خواهد بود که تو ببهشت خرامی، چنانک امشب به **بیت مقدس** می‌شوی، باید که آنروز مرکبت، هم من باشم که عادت کرم آنست که هر که درشب طلب مونس بود در روز طرب رفیق بود. مهتر عالم (ص) این عهد باوی تحقیق کرد و برأفت نبوّت وشفقت رسالت گفت که - درقیامت مرکب من توباشی. آنگه گفت - ای مهتر عالم بااین همه ازتو یادگاری خواهم تا بر گردن خویش قلاده بندم و ازو خود را طوقی سازم، سید (ص) التماس وی اجابت کرد و از زلف مشکین خود دوتارموی بوی بخشید، براق آنرا بدست نیاز بر گردن خود بست وتا قیام‌الساعة درخمار آن شراب و طرب آن وصال خواهد بود.

اما آنچه گفته اند که - براق گفت که - از آن برمیدم که ازدست‌وی بوی بت همی‌آید و **جبرئیل** ازرسول‌سؤال کرد که - این چون‌است ورسول گفت - روزی به بتی بر گذشتم و دست فرا کردم و گفتم بیچاره بت نداند که ویرا که می پرستد و بیچاره تر آنکس که ویرا پرستد همانا بوی اینست.

این معنی نقل کرده‌اند لکن ناقل معتمد نیست واین جواب درست نیست جواب درست‌آنست که اول گفتم.

اگر کسی گوید - چه حکمت بود که شب معراج **موسی** علیه‌السلام باوی سخن گفت درطلب تخفیف نماز وهیچ پیغامبردیگر نگفت.

جواب‌آنست که **موسی** صاحب مناجات بود در دنیا و ظن وی چنان بود که مرتبت کس بلندتر ازمرتبت او نیست و معراج کس و رآء معراج او نیست، امامعراج **موسی** تا**طور** بود ومعراج **محمد** تابساط نور بود و**موسی** را چهل روز

روزه فرمودند وچون بحضرت مناجات حاضر کردند ملتمسات او بعضی بایجاب مقرون داشتند بعضی نه.

و **محمد** (ص) که درّ یتیم بحر فطرت بود، اورا خواب آلود بحضرت بردند و در یک لحظه چندین بار تخفیف خواست همه باجابت مقرون گردانیدند، تا موسی را معلوم گردد شرف و مرتبت **مصطفی** (ص) و استغفار کند از آن گفت که ـ جوانی را از سرما در گذارنیدند.

واز این عجبتر که موسی چون دیدار خواست که ـ «ارنی انظر الیک»، او را بصمصام غیرت «لن ترانی» جواب دادند، پس چون تاوان زدهٔ آن سؤال گشت بغرامت «تبت الیک» وادید آمد، بازچون نوبت **بمصطفی** (ص) رسید دیدهٔ وی را توتیاء غیرت «لاتمدّنّ عینیک» در کشیدند، گفتند ـ ای **محمد** دیدهٔ که بآن دیده ما را خواهی دید نگر بعاریت بکس ندهی. مهتر، عصابهٔ عزت: «ما زاغ البصر وماطغی» بر دیدهٔ خود بست، بزبان حال گفت:

بر بندم چشم خویش نگشایم نیز تاروز زیارت تو ای یارعزیز

لاجرم چون حاضر حضرت گشت، جلال وجمال ذوالجلال بر دیدهٔ او کشف کردند که:

«ما کذب الفؤاد مارای» شعر:

همه تنم دل گردد چو با توراز کنم همه جمال توبینم چودیده باز کنم

ان تذکّرته فکلّی قلوب و ان تأمّلته فکلّی عیون[1]

گفته‌اند موسی چون ازحضرت مناجات باز گشت با وی نور هیبت بود وعظمت، لاجرم هر که در وی نگریست نابینا گشت، باز **مصطفی** (ص) چون از حضرت مشاهدت باز گشت با وی نور انس بود، تا هر که در وی نگرید بینائی وی بیفزود. آن مقام اهل تلوین است واین مقام ارباب تمکین.

قوله تعالی: «فاوحی الی عبده ما اوحی» هرچند که این سخن سربسته گفت ومبهم فرو گذاشت تعظیم آن حال را وبزرگواری قدر **مصطفی** را (ص)، اما دربعضی

١ ـ وجود واو در آغاز مصرع دوم مخل بوزن شعر است لکن در هردونسخه باواوضبط شده.

کتب آورده‌اند که - قومی از یاران پرسیدند از **مصطفی** (ص) که این وحی چه بود، و **مصطفی** آن قدر که حوصلهٔ ایشان بر تافت بیان کرد گفت - رب العالمین ازامت من گله کرد گفت - یا **محمد**، من که خداوندم بنیک عهدی‌خود برای امّت‌تو دردوزخ هیچ درك نیافریده‌ام وایشان به‌بد عهدی[۱] خود خویشتن‌را بجهد در دوزخ افکنند[۲]. یا**محمد**،معزّ ومذلّ منم. عزیز اوست که من‌عزیز کنم، ذلیل‌اوست که من ذلیل کنم، ایشان عزّ از جای دیگر می‌جویند وذلّ از جای دیگر می بینند.

یا **محمد**، عمل فردا امروزازیشان نمی‌خواهم و ایشان رزق فردا امروز می‌جویند از من.[۳]

یا **محمد**، رزقی که ایشانرا نام زد کرده‌ام بدیگری ندهم وایشان عملی که حق‌ماست وسزا ما، بریا بدیگری می‌دهند.

یا **محمد**، نعمت از ماست ودیگری را شکرمی کنند.

یا **محمد**؛با این همه اطلب العلل‌لغفران امّتک، بهانه جویم تا ایشانرابآن بهانه بیامرزم.

یا **محمد**، لولانی‌احب المعاتبة لماحاسبتهم، اگرنه آن بودی که‌دوست دارم با ایشان عتاب کردن وبا ایشان سخن گفتن ورنه خود حساب ایشان نکردمی.

یا **محمد**، با امّتهاء[۴] پیشین چهارچیز کردم که با امت تونکردم:

قومی‌را بزمین فروبردم. قومی را صورت بگردانیدم. قومی را سنگ باران کردم. قومی را بآتش حریق هلاك کردم، واز بهرشرف و جاه تو، با امت تو از این هیچ چیز نکردم.

یا**محمد**،این‌خلوت که ساختم‌باتو،بآن کردم تا باخلق نمایم که تو کیستی و با تو نمایم که من کیستم.

رسول خدا (ص) چون ازدرگاه عزت آن همه اکرام و اعزاز دید گفت بارخدایا، امّت مراجمله بمن بخش. فرمان آمد که - ای محمد امشب تنها آمده‌ای[۵]

---

۱ - در نسخهٔ ج : ببد عهدی. ۲ - درنسخهٔ ج : می‌افکنند. ۳ - در نسخهٔ ج : از من‌میخواهند.
۴ - در نسخهٔ ج : با امتها پیشین. ۵ - در نسخهٔ ج : آمدهٔی

دندان مُزد[۱] ترا ثلثی بخشیدم وفردا برستاخیز در انجمن کبری باقی بتو بخشم ، تا عالمیان مرتبت ومنزلت توبنزدیک ما بدانند والله الموفق والمعین .

سورة القمر

النوبة الاولی

قوله تعالی: «**بسم الله الرحمن الرحیم**» بنام خداوندفراخ بخشایش مهربان .

« **اقتربت الساعة** » نزدیک آمد رستاخیز ، « **وانشقّ القمر** (۱)» و باز شکافت ماه .

« **و اِن یروا آیةً** » و اگرچه نشانی بینند از معجزات و کارها بزرگ ، « **یُعرضوا** » روی گردانند [و از آن غافل نشینند و نپذیرند]، « **و یقولوا سحر مستمرّ** (۲) » و گویند ـ این جادوئی است شدنی وتباه گشتنی .

« **و کذّبوا** »ودروغ زن گرفتند[رسول را] .« **واتّبعوا اهواءهم** »وبر پی هواءخود رفتند[که کافر شدند] . « **وکلّ امر مستقرّ** (۳) » وهر کاری آخر ورجای[۲] خویش آرام گیرد .

« **و لقد جآءهم من الانباء** » وآمد بایشان ازاخبار [پیشینیان]،« **مافیه مُزدَجر** (٤) » آنچ درآن جای آن هست که بآن [از تکذیب پیغامبر] وا ایستند .

« **حکمةٌ بالغة** » [ازین] سخنی راست بر جای خویشن رسیده که بحاجت خلق سپری، « **فما تغن النُّذُر** (٥) » وچه بکارآید آگاه کنندگان وبیم نمایندگان .

« **فتولَّ عنهم** » روی گردان ازیشان و فروگذار . « **یوم یدعُ الدّاع** » آن روز که باز خواند باز خواننده ای، « **الی شیٔ نُکُر** » با چیزی دشوارمنکر .

« **خُشّعاً ابصارهم** » فرو شکسته وفرو شده چشمها ایشان ، « **یخرجون من الاجداث** » بیرون آیند از گورهاء خود ، « **کأنّهم جراد منتشر** (۷) » گوئی که ایشان ملخان اند که می پرا کنند .

۱ ـ اِنعام پس از اِطعام ۲ ـ درنسخهٔ ج برجای .

« مُهطعین الی الدّاع » بسوی **اسرافیل** می‌شتاوند ، چشمهادور بمانده، **« یقول‌الکافرون »** و ناگرویدگان می گویند - **« هذا یوم عَسِرٌ(۸) »** اینت روزی دشوار .

«کذّبت قبلهم قوم نوح » [دروغ شمردند پیغام را] قوم **نوح** ازپیش، **« فکذّبوا عبدنا »** دروغ‌زن گرفتند رهی مارا ، **« و قالوا مجنون »** و گفتند که- دیوانه‌است،**« وازدُجر(۹) »** ومی‌ترسانیدند اورا ومی‌راندند.

« فدعا ربه » خوانـد خداوند خویش را، **« انّی مغلوب »** که مرا کم آوردند و باز شکستند ، **« فانتصر (۱۰) »** [مرا ودین خویش] را کین‌کش .

« ففتحنا ابواب‌السماء » بـاز گشادیـم در هاء ۱ آسمان را . **« بماء منهمر(۱۱) »** بآبی سخت بار بزور.

« و فجّرنا الارضَ» و بر گشادیم زمین را . **«عیوناً»** چشمه چشمه.

« فالتقی‌الماء» بهم آمد و درهم رسید [هردو] آب [آب آسمان و آب زمین] ، **« علی‌امر قد قدر(۱۲) »** بر کاری وفرمانی بازانداخته وساخته [چندی‌اوودرنگ‌او] .

« و حملناه » و بـر داشتیم **نوح** را **« علی ذات الواح و دُسُر (۱۳) »** بر کشتی ازتخته ومیخ ورسن .

« تجری باعیّننا » که می‌رفت برآب بردیدار دوعین ما. **« جزاءً لمن کان‌کفر(۱۴) »** پاداش را از بهر آن [مرْد] که بدوکافر شدند و ناسپاس .

« ولقد ترکناها آیة » گذاشتیم کشتی‌راتانشانی‌بوددرین‌جهان‌ازنخستین کین‌کشیدن ما ، **« فهل مِن مدّکر(۱۵) »** هیچ پند پذیرهست ..؟.

« فکیف کان عذابی و نذرِ (۱۶) » چـون بـود گرفتن من و سر انجـام ترسانیدن من .

« ولَقد یسّرنا القران للذکر » آسان کردیم قرآن خـواندن را و یاد گرفتن‌را ، **« فهل من مدّکر(۱۷)»** هست‌جویندۀ علم[تایاری دهند اورا بریافت‌آن] .

« کذّبت عاد » دروغ زن‌گرفتند [رسول خویش را] **عاد**. **« فکیف کان عذابی ونذرِ (۱۸) »** چون بود گرفتن من وسرانجام ترسانیدن من .

۱ - درنسخهٔ ج : درها آسمان

«انّا ارسلنا علیهم ریحاً صرصراً » فرو گشادیم ورایشان[۱] بادی سخت وسرد ، **« فی یوم نحس »** درروزیشوم **«مستمرٍّ(۱۹) »** شرّاوفراخ وشوم‌اوبرجای.

« **تنزع الناس** » میدرکشید مردمانرا ، **«کانّهم‌اَعجاز نخل‌منقعر(۲۰)»** گوئی که ایشان بنهاء خرما بنان‌اند ، اززمین برافتاده.

« **فکیف کان عذابی ونذرِ(۲۱)** » چون بود گرفتن من و بترسانیدن من.

« و لَقد یسّرنا القران للذکر » آسان کردیم [قرآن خواندن را و] یاد داشتن را ، « **فهل من مدّکر(۲۲)** » هیچ پند پذیرهست...؟.

«کذّبت ثمود بالنُّذر(۲۳)» دروغ زن گرفتند **ثمود** بیم نمایان را.

« فقالوا » گفتند ـ « **اَبشرا منّا واحداً نتّبعه** » باش یک مرد[۲] ازمیان ما آن بودکه ما را بر پس او باید رفت وفرمان او باید برد ، « **انّا اذاً لفی ضلال وسُعُر(۲٤)** » پس ما اکنون در خطا ایم ودر بی هوشی.

« **أاُلقی الذّکر علیه من بیننا** » از میان ما همه ، راست این پیغام برو اوکنند ، **« بل هو کذّاب اَشر(۲۵) »** نه که دروغ زنی است بطر گرفته.

« سیعلمون غداً من الکذّاب الاشر(۲٦) » آری آگاه شند[۳] فرداکه این کیست آن دروغ زن بطر گرفنه.

« انّا مرسلواالناقة » مافرستندهٔ ماده شتریم **.« فتنةً لهم »** آزمون‌ایشانرا، **« فارتقبهم »** تو چشم وریشان دار[٤] « **واصطبر(۲۷)** » وشکیبا باش.

« **و نبّئهم انّ‌الماء قسمة بینهم** » وخبر کن ایشانراکه آب بربخش‌است میان ایشان و میان شتر. **«کلّ شِرب محتضر(۲۸)»** هرنصیبی بآن آمدنی‌اند [یک روز شتر بآن آید ویک روز ایشان بآن آیند].

« فنادوا صاحبهم » آواز دادند و باز خواندند آن مرد خویش را ، « **فتعاطی فعقر (۲۹)** » دست برد ناقه را وپی زد.

« فکیف کان عذابی و نُذرِ(۳۰) » چون بود گرفتن من وترسانیدن من.

---

۱ ـ درنسخهٔ ج : برایشان ۲ ـ درنسخهٔ ج : یک مردم. ۳ ـ در نسخهٔ ج : شوند. ٤ ـ درنسخهٔ ج : بر ایشان دار.

« **انّا ارسلنا علیهم صیحةً واحدة** » فرو گشادیم ورایشان[1] یک‌بانگ.
« **فکانوا کهشیم المحتظر** (۳۱) » همچون برگ ریزیده سایه وان، که سایه وان سازنده سازد[2] گشتند.

«**ولقد یسّرنا القرآن للذکر**» آسان کردیم [قرآن خواندن را] ویادداشت را. « **فهل مِن مُدّکر** (۳۲) » هست هیچ پند پذیر...؟.
« **کذّبت قوم لوطٍ بالنُّذُر** (۳۳) » دروغ زن گرفتند **قوم لوط** ترسانندهٔ خویش را و آگاه کردن و بیم نمودن را.
« **انّا ارسلنا علیهم حاصباً** » ما فرو گشادیم ورایشان[3] سنگ باران « **الّا آل لوط** » مگر کسان **لوط**، « **نجّیناهم بسحرٍ** (۳٤) » باز رهانیدیم ایشانرا واز میان ایشان بیرون بردیم بآخر شب.
« **نعمةً من عندنا** » بنیکوکاری از نزدیک ما، « **کذلك نجزی مَن شکر** (۳۵) » همچنین پاداش دهیم سپاس دار را.
« **و لقد انذرهم بطشَتَنا** » **ولوط** ایشانرا ترسانید ازبگرفتن ما، « **فتماروا بالنذر** (۳٦) » پیکار کردند[4] با آگاه کنند گان ما.
« **و لقد راودوه عن ضیفه** » **لوط** را از مهمانان او بی‌وا آموختند.
« **فطمَسنا اَعیُنَهم** » ناپیدا کردیم چشمها ایشانرا، « **فذوقوا عذابی ونُذُر** (۳۷) » چشید عذاب من وترسانیدن من.
« **و لقد صبّحهم بکرةً** » بامداد کرد وریشان[5] بامدادان، « **عذاب مستقرّ** (۳۸) » عذابی پایندهٔ جاوید.
« **فذوقوا عذابی و نُذُرِ** (۳۹) » چشید عذاب من وترسانیدن من.
« **و لَقد یسّرنا القرآن للذکر فهل من مدّکر** (٤۰) » آسان کردیم این **قرآن** [خواندن را] ویادداشت را، هست هیچ پند پذیری...؟.
« **و لقد جاء آل فرعون النُّذُر** (٤۱) » آمد بکسان فرعون آگاه کنند گان.

---

۱ ـ درنسخهٔ ج : برایشان ۲ ـ در نسخهٔ ج: سازند. ۳ ـ در نسخهٔ ج :برایشان ٤ ـ درنسخهٔ ج : بیگانه‌کردند ۵ ـ در نسخهٔ . ج : بریشان.

«**كذّبوا بآياتنا كلّها**» دروغ زن گرفتند [و كافر شدند] بنشانها و سخنان ما همه، «**فاخذناهم**» فرا گرفتیم ایشانرا، «**اَخْذَ عزیز مقتدر**(٤٢)» چنانک سخت گیر فراخ توان گیرد.

«**اَكُفّاركم خیرٌ من اولئكم**» باش ناگرویدگان شما به‌اند از ایشان همه، «**ام لَكم براءةٌ**» یا شما را براءة نامه ایست[1] از عذاب. «**فی الزُّبر**(٤٣)» درنامها [که بر پیغامبران فرستادم].

«**ام یقولون نحن جمیعٌ منتصِر**(٤٤)» می گویند ما هام پشت ایم[2] یک دیگر را کین کش [از محمد]، «**سیُهزم الجمع**» آری بر تازند و باز شکنند آن هام پشتان[3] انبوه را، «**و یُوَلّونَ الدّبُرَ**(٤٥)» و پشت بر گردانند [گریختن را].

«**بل الساعة موعدهم**» بلکه رستاخیز روز وعدهٔ [ماست با] ایشان «**و الساعة اَدهی وامرُّ**(٤٦)» و رستاخیز صعبتر و بی سامان تر[4] وتلختر از همه.

«**اِنّ المجرمین فی ضلال و سُعُر**(٤٧)» بدان دربی راهی‌اند ودر بیهوشی وسبکساری.

«**یوم یُسحبون فی النار**» آن روز که ایشانرا می کشند در آتش، «**علی وجوههم**» بر رویها ایشان، «**ذوقوا مَسّ سقرِ**(٤٨)» [و ایشانرا گویند] چشید زور زخم دوزخ.

«**انّا كلّ شئٍ خلقناه بقدرٍ**(٤٩)» ما هر چیزی‌را بیافریدیم باندازهٔ ودانش.

«**وما امرنا اِلاّ واحدة**» ونیست فرمان ما مگر یکی، یک سخن، یک‌بار، «**كلَمح بالبصر**(٥٠)» چون یکتا دیدن که نگریستن تاود.

«**و لَقد اهلكنا اشیاعكم**» و هلاک کردیم چون شمایان فراوان، «**فهل من مدّكر**(٥١)» هیچ پند پذیر هست..؟.

«**وكلّ شیء فعلوه**» وهر کردار که کردند [آن اشیاع] «**فی الزُّبر**(٥٢)» آن همه درنامهاء کردار ایشانست نافراموش و بریشان نوشته.

---

١ ـ در نسخهٔ ج : برآة ، نامهٔی است . ٢ ـ در نسخهٔ ج : هم پشت . ٣ ـ در نسخهٔ ج : هم پشتان . ٤ ـ در نسخهٔ ج : بی‌پایان‌تر .

«**وکلّ صغیرو کبیر مستطرٌ**(۵۳)» وهر خرد وبزرگ[از کردار ایشان همه وارایشان][1] نوشته.

«**اِنّ المتّقین فی جنّات و نَهر**(۵۴)» پرهیزگاران دربهشتهااند ودرجویها.

«**فی مقعد صدق**» در نشستنگاه براستی راست نشینان‌را، «**عند ملیك مقتدرٍ**(۵۵)» بنزدیک پادشاه فراخ توان.

النوبة الثانیة

این سورة هزار وچهارصد وبیست وسه‌حرف است وسیصد ودو کلمه وپنجاه وپنج آیت، جمله بمکه فرو آمد. جمهورمفسران آنرا مکّی شمرند مگر **ابن عباس** که آنرا مدنی شمرد.

ودرین سورة منسوخ یک آیت است: «فتولَّ عنهم یوم یدع الدّاع الی شیء نکر» اول آیت منسوخ است بآیت سیف وآخر آیت محکم.

ودرفضیلت سورة، **ابیّ بن کعب** گفت - قال‌رسول‌الله(ص) - من قرأ سورة **اقتربت‌الساعةُ** فی کلّ غبّ، بُعث یوم القیمه و وجهه علی صورة القمر لیلةالبدر، و من قرأفی کلّ لیلة، کان افضل، وجاء یوم القیامة ووجهه مسفر علی وجوه‌الخلائق یوم القیمة.

قوله: «اقتربت الساعة وانشقّ القمر» خبر درست است از **عبدالله بن مسعود** گفت - اهل **مکة** از **رسول خدا** در خواستند - تا ایشانرا آیتی نماید، یعنی - بر صدق نبوّت خویش، گفتند - خواهیم که ماه آسمان بدو نیم شود، رسول خدا دعا کرد و ماه بدونیم گشت. **ابن‌مسعود** گفت - **کوه حرّا** را دیدم میان دو نیمهٔ قمر، بروایتی دیگر گفت - یک نیمه بالاء کوه دیدم ویک‌نیمه بدامن کوه. بروایتی دیگر - یک نیمه بر کوه **قعیقعان**[2] دیدند ویک نیمه بر کوه **بوقبیس**، ورسول خدا در آن‌حال گفت - اشهدوا اشهدوا.

۱ - درنسخهٔ ج: بریشان. ۲ - قعیقعان کوهیست درمکة (ازاقرب‌الموارد)

انس مالك گفت - انشقّ القمر على عهد رسول الله (ص) و هو بمكة مرّتين يعنى - فى وقت واحد ، كانّهما التأما ثم انشقّ المرّة الثانية. **انس مالك** گفت - دو بار شكافته شد ماه در آن يك شب، درآن يك وقت: يك‌بار شكافته گشت بدو نيم شد،سپس با هم شد هردو نيمه ، وديگر باره هم درآن وقت شكافته گشت، **قريش** گفتند - هذا سحر **ابن ابى كبشة** سالوا السفار [1] فاسئلوهم فقالوا لهم - قدرايناه فانزل‌الله عزوجل-«اقتربت الساعة و انشقّ القمر» .فى‌الكلام تقديم وتأخير تأويله‌والله اعلم- انشقّ القمر واقتربت الساعة، كان فى علم‌الله عزّوجل انّ من آيات اقتراب‌الساعة انشقاق القمر فى آخر الزمان.

روى انّ **حذيفة** خطب فقال - الا انّ‌الله يقول - « اقتربت الساعة وانشقّ القمر » الا وانّ الساعة قد قربت الا وانّ القمرقدانشقّ، الاوان الدنيا قد آذنت بفراق، الاوانّ المضمار اليوم وغداً السباق، الاوان الغاية النّار والسابق من سبق الى الجنة. قيل‌لبعض‌الرواة - ايستبق الناس غدا فقال - انما هوالسباق بالاعمال.

«وان يروا آية» تدلّ على صدق‌النبى(ص) « يعرضوا » عنها و عن الايمان بها«ويقولوا سحرمستمرّ» اى - ذاهب يبطل‌لايبقى ، من‌قولهم مرّالشىء واستمرّ اى- ذهب ، مثل قولهم : قرّواستقرّ ، وقيل - مستمرّاى - قوىّ شديد يعلو كلّ سحر من قولهم:مرّالحبل اذا صلب‌واشتدّ وامرّه اذا احكم‌مثله .واستمرّ الشىء اذا قوى‌واستحكم.

« و كذّبوا واتبعوا اهوائهم» اى - كذّبوا النبى(ص) وما عاينوا من‌قدرة الله عزوجل واتّبعوا ما زيّن لهم‌الشيطان من الباطل . « و كلّ امر مستقرّ » اما امر الدنيا فسيظهر فيثبت الحق ويزهق الباطل واما امر الآخرة فسيبقى من ثواب اوعقاب.هر كارى آخر ورجاى[2]خويش قرار گيرد آنچه اين جهانى است فراديدآيد، راستى كار راست وناراستى كار ناراست. و اما آن جهانى، قرار گيرد نيك‌بخت درپاداش نيك بختى خويش، وبدبخت درپاداش‌بدبختى‌خويش. وقيل - « وكل امرمستقرّ » اى - كلّ ما قدّر كائن واقع لامحالة وقيل -كل امرمنته الى غاية لان الشىء اذاانتهى الى غايته استقرّ وثبت.

---

١ - عبارت مغشوش است وظاهراً چنين بوده: فسألواالسفار فقالوا . وسفار: مسافران (ازتاج‌العروس)
٢ - در نسخهٔج : برجاى

« ولقد جائهم » یعنی - مشرکی **مکه** « من الانباء » ای - من اخبارالامم المکذّبة فی **القران** « ما فیه مزدجر » ای- ازدجارعن الکفر والمعاصی، تقول - زجرته و ازدجرته اذانهیته و وعظته و اصله مزتجر لانه‌مفتعل من الزجر،جعلت التاء دالاً لانّ التاء مهموسة والزای مجهورة . قوله :« حکمة بالغة » هذا بیان ما فی قوله :« ما فیه مزدجر» وقیل-معناه - هوحکمة بالغة ، ای - **القران**حکمة تامّة فی الزجر وقیل - بالغة من‌الله الیکم « فماتغنی النذر ». یجوز ان یکون ما نفیاً والمعنی - فلیست تغنی النذر، و یجوزان یکون استفهاما والمعنی - فایّ شیء تغنی النذر اذا خالفوهم و کذّبوهم . و النذر له وجهان: احدهما - انه جمع النذیروالثانی - انه بمعنی‌الانذار کقوله: « فکیف کان عذابی ونذرِ» ای - عذابی‌وانذاری. وتمام هذا الکلام فی قوله:« وما تغنی‌الآیات والنذر عن قوم لایؤمنون » : چه بکار آید بیم نمودن و بیم نمایندگان قومی را که ایشان نمی‌خواهند گروید.

« فتولّ عنهم » فقد ادّیت الرسالة ودعنی‌وایّاهم. وهذا تهدید وقیل - تولّ عنهم الی‌ان تؤمر بالقتال وتم الکلام ، ثم قال - « یوم یدع الداع » ای - اذکر یوم یدع الداع و هو **اسرافیل** یدعو الاموات بالنفخ[۱] فی‌الصور و هوالمنادی فی قوله : « و استمع یوم ینادی المنادی » قال **مقاتل** - ینفخ[۱] قائماً علی صخرة **بیت‌المقدس**. « الی‌شیءٍنُکُر » منکر فظیع‌لم یروا مثله فینکرونه استعظاماً .قرء **ابن‌کثیر**-نکربسکون الکاف و الآخرون بضمها و هوالشیء الکریه المنکر.

« خشّعاً ابصارهم » قرأ **ابوعمر** و **حمزة** و **الکسائی** و **یعقوب** - خاشعاً علی‌الواحد و قرأ الآخرون - خشّعاً بضم الخاء و تشدید السین علی‌الجمع ای - ذلیلة ابصارهم‌عند رؤیة العذاب وهو منصوب علی الحال واضاف الی البصر لان ذلّة الذلیل و عزّة العزیز یتبیّن فی نظره ، « یخرجون من الاجداث » من القبور « کانّهم جراد منتشر» منبثّ حیاری، ومثله قوله:« کالفراش‌المبثوث» واراد - انّهم یخرجون فزعین لاجهة لاحد منهم یقصدها کالجراد لاجهة لها تکون مختلطة بعضها فی بعض.

« مهطعین‌الی الداع » ای- مسرعین‌الی‌صوت **اسرافیل**. اهطاع الرجل‌اسراعه

---

۱ - در نسخهٔ ج :تنفخ آمده و چون مرجع ضمیر اسرافیل است مذکربودن فعل متعین است.

في المشى شاخصاً ببصره، « يقول الكافرون هذا يوم عسر » صعب شديد ، لتوالى الشدائد عليهم. كقوله : « يوم عسير على الكافرين غير يسير ».

« كذّبت قبلهم » اى ـ قبل اهل **مكه** « قوم نوح فكذّبوا عبدنا » نوحاً والمعنى ـ كذّبت **قوم نوح** بآياتنا فكذّبوا رسولنا لاجل ذلك، « وقالوا مجنون » اى ـ هومجنون ، « وازدجر » اى ـ زجر عن اداء الرسالة بالشّتم وهدّد بالقتل.

«وقالوالئن لم تنته يا نوح لتكوننّ من المرجومين فدعاربه » جاءفي التفسير ان الرجل من قوم **نوح** يلقى نوحاً عليه‌السلام فيخنقه حتى يخرّمغشيّاً عليه فاذا افاق قال : « اللهم اهد قومى فانهم لا يعلمون » فلمّا بلغ تسعمئة و خمسين سنة « دعا ربه انّى مغلوب فانتصر » اى ـ بانّى مغلوب مقهور « فانتصر » اى ـ فانتقم لى منهم.

« ففتحنا ابواب السماء » قال (ع) ـ فتحت السماء من المجرّة و هى شرج السماء «بماء منهمر» منصبّ انصباباً شديداً كمايسيل من افواه القرب .وقيل ـ بماء سائل خارج عن المعتاد لم ينقطع اربعين ليلة ولم يكن قطرات.

« وفجّرنا الارض عيوناً » معناه ـ شققنا الارض عن الماء عيوناً تنبع منها فصارت الارض كلّها كالعيون ، « فالتقى الماء» يعنى ـ ماء السماء وماء الارض، وانما قال ـ « فالتقى الماء » و الا لتقاء بين الاثنين فصاعداً ،لان الماء يكون جمعاً وواحداً « على امرقد قدر » تاويله : قد قدّر يقال ـ قدرت الامروقدّرته . اى ـ قدر فى اللوح المحفوظ. وقال **مقاتل** ـ قدرالله ان يكون الماآن سواء فكانا على ما قدر . و قيل ـ معناه ـ على امر عرف الله مقداره ومبلغه .قال **محمدبن كعب** ـ كانت الاقوات قبل الاجساد و كان القدرقبل البلاء و تلا هذه الاية.

« وحملناه » يعنى ـ **نوحاً** ومن آمن معه « على ذات الواح » اى ـ على سفينة ذات الواح ،ذكر النعت وترك الاسم، اراد بالالواح،خشب السفينة العريضة « ودسر» هى المسامير التى تشدّبهاالالواح واحدهادساردسير .قال **ابن عباس والحسن** ـ الدسر ـ صدرالسفينة و كلكلها [٢] و قال **الضحاك** ـ طرفاها.

« تجرى باعيننا » اى ـ بمرأى منا وبحفظنا. « جزاء لمن كان كفر » من كناية

---

١ ـ عرب مجره را شرج نيز مينامد. ٢ ـ كلكل. [كَكَ] سينه‌ومابين دوتر قوة.

عن **نوح** علیه السلام وتقدیره - کفر به قال **الکسائی** - کفرته و کفرت به لغتان ای - فعلنا ذلک ثواباً لمن کفر و جحد امره وهو **نوح** علیه السلام . و قیل - بمعنی ماء المصدر ، ای - جزاء لکفرهم وقرئ فی الشّواذّ - «جزاء لمن کان کفر» بفتحتین .

« ولقدترکناها» ای - ترکنا السفینة «آیة»عبرة ، قال **قتاده** ابقاهالله **باقردا** من ارض **الجزیرة** عبرة « وآیة ، حتی نظرت الیها اوائل هذه الامة نظراً و کم من‌سفینة کانت بعدها قد صارت رماداً، وقیل - بقیت خشبه من سفینة **نوح** هی فی **الکعبة** الآن وهی ساجة غرست حتی ترعرعت اربعین سنة ثم قطعت فترکت حتی یبست اربعین سنة . وقیل - معناه - ترکنا امثالها من‌السفن آیة، یعنی - سفن الدنیا هی تذکرة سفینة **نوح**. کانت هی اول سفینة فی‌الدنیا ، علّم صنعتها **جبرئیل نوحاً** وکان **نوح** نجّارا ، « فهل من مدّکر » ای - هل من متّعظ یتّعظ ویعتبر فیخاف مثل عقوبتهم،اصله مذتکر ، مفتعل من الذکر .

« فکیف کان عذابی‌ونذرِ »ای - انذاری . قال **الفرّاء** - الانذاروالنذرمصدران، تقول‌العرب - انذرت‌انذارا ونذرا کقولهم : انفقت انفاقاً ونفقةوایقنت‌ایقاناً ویقیناً، اقیم الاسم مقام المصدر . و قیل - النذرجمع النذیر یعنی - فکیف کان‌حال نذری ، استفهام تعظیم و تخویف لمن یؤمن **بمحمد** (ص) .وکرّر هذه‌الکلمات‌لان کلّ واحد وقع مع قصّةاخری فلم یکن تکراراً فی‌المعنی .

« ولقدیسّرنا القرآن » یسّرنا بلسانک وسهّلنا قرآئته و تلاوته ولولا ذلک ما اطاق العباد ان یتکلّموا بکلام‌الله ، و الذکر - التلاوة والحفظ کلاهما،لاتکاد تجد کتاباًمن کتب‌الله عزوجل محفوظاً غیر**القران** یحفظه الصبیّ والکبیروالعربیّ والعجمی والامّیّ والبلیغ ، وسائر کتب‌الله یقرأونه نظراً .وقیل - یسّرنا استنباط معانیه وسهّلناعلم ما فیه « فهل من مدّکر » ای - هل من‌طالب علم‌فیعان علیه . وهذاحثّ علی الذکر لانه طریق للعلم .

« کذّبت عاد فکیف عذابی ونذرِ » .

« انّا ارسلنا علیهم ریحاً صرصرا» الصرصر الشدیدالصوت‌البارد،والصّرّ البرد .

وقيل - هى ريح الدبور، «فى يوم نحس »اى- مشئوم «مستمر»دائم الشؤم ثابت الشر استمرّعليهم سبع ليال وثمانية ايام .وقيل- استمرّبهم العذاب الى نارجهنم، وقيل-مستمرّ شديد ماض على الصغير و الكبير ولم يُبق منهم احداً. وقيل-المستمرّ-المرّو كان يوم الاربعاء آخرالشهروروى انه كان آخرايّامهم الثمانية فىالعذاب يوم الاربعاء و كان سلخ صفروهى الحسوم فى**سورة الحاقة**

« تنزع الناس » تقلع الناس من اماكنهم فترمى بهم على رؤوسهم فتدقّ رقابهم. و قيل- كانوا استتروا عن الرّيح بحُفَر حفروها وتغطّوا فيها،فنزعتهم الريح من تلك الحفر وصرعتهم موتى، «كانّهم اعجازنخل منقعر » اى - اصول نخل منقلع من مكانه ساقطعلى الارض .وقيل- كانت الريح تقلع رؤوسهم من مناكبهم ثم تلقيهم اجساماً بلارؤوس كاعجازالنخل التى قطعت رؤوسها. والنخل يذكّر ويؤنّث فذكّر هاهنا وانّث فى**الحاقة** : « اعجاز نخل خاوية». قال**مقاتل**- كان طول الواحد منهم اثنى عشر ذراعاً وقيل- اربعون وقيل- ستون وقيل - ثمانون .وفى القصة- ان سبعة فهم قاموا مصطفّين على باب الشعب يردّوا الريح عمّن فى الشعب من العيال فجعلت تجعفهم[1] رجلارجلاً حتى هلكوا.

« فكيف كان عذابى ونذرِ» اعاد فى قصة **عاد** مرّتين فقيل - الاول فىالدنيا والثانى فىالعقبى كما قال فى موضع آخر:

«لنذيقهم عذاب الخزى فى الحيوة الدنيا ولَعذاب الآخرة اخزى».

و قيل - الاول - لتحذيرهم قبل هلاكهم والثانى - لتحذيرغيرهم بهم بعد هلاكهم.

« ولقد يسّرنا القرآن للذكرفهل من مدّكر».

« كذّبت **ثمود بالنّذُر**»النذر-الرسل وانمّا قال - بالنذر،لانّ من كذّب رسولاً واحداً كان كمن كذّب جميع الرسل.

« فقالوا ابشراًمنّا واحداً»يعنى-**صالحاً** عليه السلام «نتّبعه » اى- نحن جماعة وهوواحد كيف نتّبعه وليس له فضل علينا« انّا اذاً لفى ضلال» اى - ذهاب عن الصواب

[1] - تجعف - از جعف بمعنى قلع و نزع.

« وسُعُر» ای ـ جنون. تقول **العرب** ـ ناقة مسعورة اذا کان بها جنون وقیل ـ السعر ها هنا جمع السعیر و هو نار جهنم فیکون هذا من قول الکفار کقوله: « قالوا تلک اذاً کرّة خاسرة». وقال بعض مشرکی **قریش** ـ لئن کان ما یقوله محمد حقا فنحن شرّ من الحمیر.

« أَأُلقی الذکر علیه من بیننا » یعنی ـ ءانزل علیه الکتاب و الوحی من بیننا و کیف خصّ بالنبوة من بیننا، «بل هو کذّاب » فیما یدّعیه «اشر» ای بطر متکبّر یرید ان یتعظّم علینا بادّعائه النبوة من بیننا.

«سیعلمون غداً من الکذّاب الاشر» قرا **ابن عامر و حمزة** ـ ستعلمون بالتاء علی معنی ـ قال لهم صالح ـ ستعلمون غداً» یعنی ـ یوم القیمة حین ینزل بهم العذاب وقیل ـ غداً یرید به یوم العذاب فی الدنیا.

«انا مرسلوا الناقة فتنة لهم» قال **ابن عباس** ـ سالوا **صالحاً** تعنّتاً ان یخرج لهم ناقة حمراء عشراء[1] من صخرة ثم تضع حملها ثم ترد ماءهم فتشربه ثم تغدو علیهم بمثله لبنا، فاجاب الله **صالحاً** الی ذلک فقال ـ «انا مرسلوا الناقة » ای ـ باعثوها ومخرجوها من الهضبة[2] التی سألوا «فتنةً لهم» ای ـ امتحاناً و اختباراً لهم، یؤمنوا او لایؤمنوا « فارتقبهم » ای انتظر امرهم مع الناقة وما هم صانعون. وما یأول الیه عاقبة امرهم من عقر الناقة و هلاکهم « واصطبر » حتی یاتی حکمنا.

« ونبّئهم انّ الماء قسمة بینهم » لهم یوم و للناقة یوم و انّما قال ـ «بینهم» علی جمع العقلاء ،لانّ **العرب** اذا اخبرت عن بنی آدم وعن البهائم غلبت بنی آدم علی البهائم « کلّ شرب محتضر» الشرب ـ النصیب من الماء و المحتضر المحضور حضر واحتضر بمعنی واحد، ای ـ یحضره من کانت نوبته فاذا کان یوم الناقة حضرت شربها ولا یحضرون واذا کان یومهم حضروا شربهم ولاتحضر الناقة، ای ـ لایزاحم البعض البعض کما قال فی **سورة الشعراء** ـ « لها شرب ولکم شرب یوم معلوم ».

وقال **قتاده و مجاهد** ـ معناه ـ اذا غابت الناقة حضرتم الماء واذا حضرت الناقة الماء حضرتم اللبن فعلی هذا، الشرب النصیب من الماء واللبن فمکثوا علی ذلک زماناً ثم اجتمع تسعة نفر فتواطأوا علی عقرها «فنادوا صاحبهم » یعنی ـ **قدار بن سالف** و کان

---

۱ ـ عشراء، ناقه حامل که ده یا هشت ماهه باشد. ۲ ـ هضبة کوه که ارتفاع آن زیاد نباشد.

اشقر ازرق ولذلک یقال له ـ احمر **ثمود** وقیل ـ اشام عاد یعنی ـ **عادا** الاخرة تشأّم به **العرب** الی الیوم « فتعاطی فعقر » یعنی ـ فتناول الناقة بسیفه فعقرها.

« فکیف کان عذابی ونذرِ » ای ـ عذابی ایاهم وانذاری لهم ثم بیّن عذابهم. فقال :

« انّا ارسلنا علیهم صیحة واحدة » ای ـ صاح بهم **جبرئیل** فما تـوا عن آخرهم. وقیل ـ کان صوت الفصیل، « فکانوا کهشیم المحتظر » هشیم بمعنی مهشوم. ای مکسور وهو ما هشمته الریح والسابلة[1] باقدامها من الورق الیابس. وعن **ابن عباس** فی قوله : « کهشیم المحتظر » قال ـ هو الرجل یجعل لغنمه حظیرة من الشجر والشوک دون السباع فما سقط من ذلک فداسته الُغنم فهو الهشیم فالمحتظِر صاحب الحظیرة والمحتظَر بفتح الظّاء اسم الحظیره وهو المکان الذی یجمع فیه من یابس النبت.

« ولقد یسّرنا القران للذکر فهل من مدّکر ».

« کذبت قوم لوط بالنذر ».

« انّا ارسلنا علیهم حاصباً » ای ـ ریحاً ترمیهم بالحصباء وهی الحصی و قیل ـ سحابة تمطر علیهم الحصباء « الا آل لوط » یعنی ـ بناته ومن آمن به من ازواجهن « نجّیناهم » من العذاب بسحر من الاسحار یعنی ـ عند السحر وهو آخر اللیل، « نعمة من عندنا » ای ـ جعلناه نعمة منّا علیهم حیث انجیناهم « کذلک نجزی من شکر » ای ـ کما انعمنا علی آل **لوط** نجزی من شکر نعمة ربه فاطاعه. وقیل ـ الشکر هاهنا التوحید وهو فی **القران** کثیر، قال **مقاتل** ـ من وحّد الله لم یعذّبه مع المشرکین.

« ولقد انذرهم » لوط « بطشتنا » شدّة اخذنا و انتقامنا « فتماروا بالنذر » ای ـ فکذّبوا بانذاره وشکّوا فیه و قیل ـ جادلوا **لوطاً** فی الرسل الذین اتوه فی صورة الاضیاف لیمکّنهم منهم وقیل ـ تماریهم قولهم: « اولم ننهک عن العالمین » وقولهم : « مالنا فی بناتک من حق ».

« ولقد راودوه عن ضیفه » ای ـ طالبوه و سألوه ان یخلّی بینهم وبین اضیافه لما یریدونه من الفاحشة « فطمسنا اعینهم »، الطمس ـ محو الاثر ای ـ صیّرناها کسائر

[1] ـ سابلة : ابناء سبیل ، راه روندگان ،

الوجه لایُری لها شقّ قیل فی التفسیر- امّاقصدوا دار **لوط** وعالجوا الباب لیدخلوا، قالت‌الرسل **للوط**- خلّ بینهم وبین‌الدخول‌فدخلوا فمسح **جبرئیل** علیه‌السلام اعینهم بجناحه فذهبت ابصارهم فبقوا متحیّرین لایهتدون الی الباب.

«فذوقوا عذابی ونذرِ» ای - قال‌الله لهم‌عندذلک علی‌لسان الملئکة- ذوقوا جزاء معصیة انذاری.

«ولقد صبّحهم بکرةً» ای - جاء هم العذاب وقت الصبح بکرةً من‌الایام «عذاب مستقرّ» دائم استقرّ فیهم حتی اهلکهم. وقیل - استقرّ بهم الی یوم‌القیمه.

«فذوقوا عذابی و نذرِ» کرّر لان الثانی قام مقام قوله: «فکیف کان عذابی و نذرِ».

«ولقد یسّرنا القران للذکر فهل من مدّکر».

«ولقد جاء آل فرعون النذر» یعنی- **موسی** و **هارون** علیهما السلام.

«کذّبوا بآیاتنا کلّها» یجوزان یکون الضمیرلفرعون وآله والمراد بالآیات الآیات التّسع و علیه جمهور المفسرین و یجوزان یتمّ الکلام علی قوله: «النذر» ثم قال - «کذّبوا بآیاتنا» فیکون اخباراً عن‌جمیع من تقدم ذکرهم و لهذا لم یأت بواو العطف «فاخذناهم» بالعذاب «اخذ عزیز» غالب لایغلب «مقتدر» قادر لایعجزه شیء کقوله: «ان اخذه الیم شدید- اخذة رابیة - اخذاً وبیلاً» ثم خوف اهل **مکة** فقال -

«اکفّارکم» یامعشرالعرب «خیر» ای - اشدّواقوی «من‌اولئک» الکفار الذین ذکرناهم وقد اهلکناهم‌جمیعاً یعنی- **عاداً** و**ثمود** و **قوم‌لوط** و **آل فرعون** وهذا استفهام بمعنی الانکار ای - لیسوا باقوی منهم. «ام لکم برائة» من العذاب فی‌الکتب انه لن یصیبکم ما اصاب الامم الخالیة.

«ام یقولون»یعنی- کفار**مکه** «نحن‌جمیع منتصر» ای - نحن ید واحدة علی من خالفنا، منتصرممّن‌عادانا. وقیل - نحن کثیر مجمعون علی‌الانتقام من **محمد** ولم یقل - منتصرون،لموافقة رؤوس‌الآی.

قال‌الله تعالی - «سیُهزم‌الجمع» قرأ **یعقوب** -سنهزم بالنون«الجمع» و نصب یعنی- جمع کفّار **مکه** «و یولّون الدبر» ای - الادبار.

فوحّد لاجل رؤوس الآى ، اخبرالله انهم يولّون ادبارهم منهزمين ، فصدّق الله وعده وهزمهم **يوم بدر** قال. **سعيد بن المسيّب** ـ سمعت **عمر بن الخطاب** يقول ـ لمّا نزلت ـ « سيهزم الجمع و يولون الدبر » كنت لا ادرى اىّ جمع يهزم ، فلمّا كان **يوم بدر** رأيت النبى (ص) يلبس الدرع ويقول : « سيهزم الجمع و يولون الدبر » . وعن **ابن عباس** قال ـ قال النبى(ص) **يوم بدر** ـ اللهم انى انشدك عهدك ووعدك اللهم ان شئت لم تعبد بعد اليوم .فاخذ **ابوبكر** بيده فقال ـ حسبك يا رسول الله فقد الححت على ربك ، فخرج و هويقول ـ « سيهزم الجمع ويولّون الدبر »

« بل الساعة موعدهم » اى ـ القيامة موعدهم . اى ـ موعد عذابهم ، « والساعة ادهى وامرّ» اى ـ عذاب يوم القيامة اعظم بليّةً وامرّ مذاقاً من الاسر والقتل **يوم بدر** .

« ان المجرمين » ، اى ـ المشركين « فى ضلال» عن الحق يعنى ـ فى الدنيا « وسعر » اى ـ فى عذاب النارفى الاخرة .وقيل ـ فى ضلال وسعر اى ـ جنون ، جواب لقولهم : « انا اذا لفى ضلال وسعر» . قال **محمد بن كعب القرظى** ـ نزلت هذه الآيات الا ربع فى القدرية . ثم بيّن عذابهم فقال :

« يوم يسحبون فى النار على وجوههم » ، ويقال لهم ـ « ذوقوا مسّ سقر » اى ـ اصابة جهنم اياكم بالعذاب . و سقرمن اسماء جهنم .

«انا كلّ شىء خلقناه بقدر » اى ـ كل ما خلقناه مقدور مكتوب فى اللوح المحفوظ ، وقيل ـ كل ما خلقناه جعلناه على مقدار نعلمه ، كقوله :

« و كلّ شىء عنده بمقدار »

وقيل ـ كلّ شىء خلقناه فهو على قدرما اردناه ، لا زائداً ولا ناقصاً .

قال **ابوهريرة** ـ جائت مشركوا **قريش** الى النبى(ص) يخاصمونه فى القدر فنزلت هذه الآية .

« ان المجرمين فى ضلال وسعر » الى قوله : « انا كلّشىء خلقناه بقدر » .

و روى مرفوعاً الى النبى (ص) ان هذه الاية نزلت فى اناس من آخر هذه الامّة يكذّبون بقدرالله . وعن **عبدالله بن عمرو بن العاص**، قال ـ سمعت رسول الله (ص)

یقول - کتب الله مقادیر الخلائق کلها قبل ان یخلق السموات والارض بخمسین الف سنة. قال - وعرشه علی الماء و قال رسول الله (ص) - «کل شیء بقدر» حتی العجز والکیس[1].

وعن **علی بن ابیطالب** (ع) قال - قال رسول الله (ص) - لایؤمن عبد حتی یؤمن با ربع: یشهد ان لا اله الا الله، وانی رسول الله بعثنی بالحق، و یؤمن بالبعث بعد الموت، ویؤمن بالقدر خیره و شره.

«و ما امرنا الا واحدة»، ای - مرّة واحدة والمعنی - «ما امرنا» للشیء اذا اردنا تکوینه، الا کلمة واحدة وهی - کن فیکون بلا مراجعة و لا معالجة، «کلمح بالبصر» ای - علی قدر ما یلمح احدکم ببصره فی السّرعة. و عن **ابن عباس** قال - معناه - ان قضائی فی خلقی اسرع من لمح البصر، و قیل - المراد بامرنا القیامة ای - ما امرنا لمجیء الساعة فی السرعة الا کلمح البصر کقوله: «وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب».

«ولقد اهلکنا اشیاعکم»، ای - امثالکم و نظراکم فی الکفر من الامم المتقدمة، «فهل من مدّکر»، ای - متّعظ یعلم ان ذلک حق فیخاف ویعتبر.

«و کلّ شیء فعلوه»، ای - فعله الاشیاع من خیر وشرّ، «فی الزبر» ای - فی کتب الحفظة. وقیل - کان مکتوباً فی اللوح المحفوظ قبل ان فعلوه، ثم فسّر فقال -

«و کلّ صغیر و کبیر»، من اعمالهم، «مستطر» مکتوب علیهم، فی اللوح المحفوظ المستطر المسطور و المحتضر المحضور و اعاد الذکر لانّ الاول خاص و هذا عام. و قیل - «و کل صغیر و کبیر» من الارزاق و الآجال و الموت و الحیاة و غیر ذلک مکتوب.

«انّ المتّقین فی جنات و نهر» ای - انهار. فوحّد لاجل رؤوس الآی و اراد انهار الجنة من الماء والخمر و اللبن والعسل. وقال **الضحاک** - «فی نهر» ای - فی ضیاء و نور و سعة. و منه النهار و قرئ فی الشواذّ «و نهر» بضمتین جمع نهار یعنی - لالیل لهم.

---

۱ - کیس: کیاست.

« فی مقعد صدق » ، ای ـ فی مجلس حق لالغو فیه ولا تأثیم ، و قیل ـ فی صدق الله و عده اولیائه فیه فاکتفی بالمصدر . و المقعد موضع القعود و کذلک القعود . قال **الصادق** وقیل ـ سمّی الجنة مقعد صدق لان کلّ قاعد علی سرور اوفی نعیم یزعج عن مقعده یوماً و یزاح عن مکانه الا القاعد فی نعیم الجنّة، تأویله ـ فی مقعد حقیقة ، « عندملیک مقتدر» ای ـ عندالله المالک القادر الذی لایعجزه شیء .

النوبة الثالثة

بسم الله الرحمن الرحیم ذابت اشباح الطالبین فی عرصة کبریائه . تفطّرت ارواح المریدین فی عزبقائه احترقت قلوب المشتاقین فی تعزز جلاله وجماله وبهائه . طربت اسرار الموحّدین فی ذکر صفاته و اسمائه .

الله است که گم شدگان را آرد برسرراه . شاهان ازدرگاه او برند حشمت و جاه . برهر چیزی قادر است و برهر شاهی شاه . دستگیر درماندگان و عاجزان را نیک پناه .

او که نه ویرا خواند ، خاسر کسی که اوست وکارش تباه.

آنست که رب العالمین فرمود : « ضلّ من تدعون الا ایاه » .

رحمن است روزی گمار ودشمن پرور ، خالق خیروشر ، مبدع عین واثر ، نگارندهٔ **آدم** نه از مادر نه از پدر .

یکی را بینی در دنیا با منزلت وخطروسینهٔ او از حق بی خبر ، دیگری را بینی درخت ایمان در دل وداغ آشنائی برجگر ، نه کفش درپای و نه دستاربرسر .

آنست که رب العزه میفرماید : « انا کلّشیء خلقناه بقدر » .

رحیم است او که ایمان دهد و قلب سلیم ، مؤمنانرا رهاند از نار جحیم ، بخلق فرستاد رسولی کریم . بستود اورا بخلق عظیم . بروخطبه کرد که :

« حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم » .

قوله : « اقتربت الساعة وانشق القمر » شور از جانها بیگانگان برخاست ، دود حسد از سینهاهاشان برآمد ، غبار عداوت بررخسارشان نشست ، آن ساعت که انشقاق قمر پدید آمد و این معجزه آشکارا گشت .

هریکی ازایشان باعتراض بیرون‌آمد ، یکی‌میگفت - « سحرمستمرّ». یکی میگفت - « هذا ساحر کذّاب ». یکی‌میگفت - « معلّم مجنون »

باین بس نکردند ودرطعن‌بیفزودند ، یکی گفت - مال‌ندارد درویش‌است. یکی گفت- حشمت و جاه و تبع‌ندارد یتیم ودلریش است. درمانده وسر گشته در کار خویش است.

هر کسی بر اینگونه فساد طبع خود همی نمود و بر کفر وشرك خودهمی مصرّ بود[1] ، و از درگاه جلال آن سید را نواخت و شرف همی فزود که : اگر مال و نعمت بنزد شما شرط مهتری است ، معادن ورکاز[2] عالم خزینهٔ اوست ، درلشکر و سپاه می‌باید ، کروبیان و مقربان عالم قدس لشکر و سپاه اوست .ورحشمت و جاه میخواهید کونین و عالمیان بفرمان اوست.

شرق و غرب مملکت گاه[3] اوست. آفرینش آسمان وزمین‌طفیل‌قدم‌اوست. جبرئیل امین ، سفیر درگاه اوست. محشرقیامت میدان شفاعت اوست. حوض کوثر مجلس انس اوست. قاب قوسین قدمگاه عز اوست . بقاء و رضاء خداوند ذوالجلال تحفه و خلعت اوست.

« اقتربت الساعة وانشقّ‌القمر » **موسی کلیم** را انفلاق بحر بود. **مصطفی** حبیب‌را انشقاق قمر بود. چه عجب گر بحر بر **موسی** به‌ضرب عصا شکافته گشت که بحر مرکوب و ملموس است ، دست آدمی بدو رسد و قصد آدمی بوی اثر دارد.

اعجوبهٔ مملکت انشقاق قمر است که عالمیان از دریافت آن عاجز و دست جن و انس از رسیدن بوی قاصر و آنکه باشارت دو انگشت مبارك ، **مصطفی** (ص) شکافته گشت و این معجزه مرو را ظاهر گشت.

و در انشقاق قمر اشارتیست ، و مؤمنانرا درآن بشارتی است. چنانکه قمر مقهور حق است ، آتش هم مقهور حق است. پس بوقت اظهار معجزهٔ رسول ، قمررا فرمود تا باشارت وی بدونیم گشت . اگر بوقت اظهار شفاعت روز رستاخیز آتش را فرماید تا بر گنه‌کاران سرد گردد چه عجب باشد.

---

۱ - در نسخهٔ ج : مصرهمی بود ۲ - رکاز محتویات معادن (از اقرب‌الموارد) . ۳ - درنسخهٔ ج : مملکت درگاه

قوله : « وکلّ امر مستقرّ » - « فالتقی الماء علی امر قدقدر » - « انا کلّ شیء خلقناه بقدر » .

این هر سه آیت در این سورة حجّت است بر **قدریان و معتزلیان وخارجیان** ورد مذهب باطل ایشان که ایشان خیر و شر ، همه از خود بینند و گویند -الله تعالی آلت آفرید وقوّت دروی نهاد وفرمان فرمود. بنده مستغنی‌شد ازحق جل‌جلاله واورا بتوفیق و معونت حاجت‌نیست.

لاجرم لازم آید ایشانرا که خود را خالق افعال خود گویند تا خدای را[1] عز وجل در آفرینش شریک گفته باشند . و نیز کارها بخواست خود اضافت کنند نه بخواست‌الله جل‌جلاله .

و این مذهب **ثنویان** است واین سه آیت ردّایشان است.

و مذهب **اهل‌سنت** آنستکه نیکی و بدی هرچند کسب بنده است و بنده بآن مثاب و معاقب است اما بخواست‌الله است وبقضا و تقدیر او . چنانک‌رب‌العزة فرمود : «قل کل من عندالله » و**مصطفی** (ص) فرمود :

القدر خیره و شره من‌الله عزوجل. وقال تعالی و تقدس:

« انا کل شیء خلقناه بقدر ».

هرچه بود و هست و خواهد بود همه آفریدهٔ ماست ، بقضا و تقدیر ما ، بارادت و مشیّت ما. قضائی رفته وحکمی‌رانده و کاری پرداخته ، نه خواست تواست که امروز می‌دروا کند[2] ، کردهٔ ازلی است که می‌آشکارا کند.

یکی‌را رقم فضل بلطف ازل کشیده ، قبول وی ازعمل وی بیش، اجابت‌او از دعاء وی بیش. عطاء او از سؤال وی بیش. خلعت او از خدمت وی‌بیش. عفو او ازجرم وی پیش.

یکی را روز اول درعهد ازل داغ عدل برنهاده واز درگاه خود برانده. عذاب او از معصیت وی بیش ، عقوبت او ازجرم وی بیش.

---

۱ - درنسخهٔ ج : تاخدائرا ۲ - دروا : افراشتن، برپاداشتن باشد و با دربایست ازیک ریشه است رجوع به برهان قاطع مصحح دکتر معین شود.

ای مسکین ، از او جز او مخواه. خدمت بمقاطعت مکن - مقاطعه با الله مذهب **ابلیس** است. **ابلیس** گفت : اکنون که مرا مطرود وملعون کردی و از حضرت خویش براندی مرا چیزی ده : « انظرنی الی یوم یبعثون » همه دنیا بوی داد اما خویشتن را از او بازستد.

او که از او درماند اگرچه همه یافت هیچ نیافت واو که اورا یافت اگر هیچ چیز نیافت ، همه یافت.

چنانستی که الله فرمودی[۱]- عبدی تونبودی ومن ترا بودم. خود را بعزت بودم ، مزدوررا برحمت بودم ، دوست را بصحبت بودم. ترافکنده دیدم بر گرفتم. تراگذاشته دیدم بپذیرفتم.

آن صفت که بآن بر گرفتم برجاست ، برداشتهٔ خود بیفکنم[۲]..؟بعزّعزّ خود نیفکنم.

« ان المتقین فی‌جنات و نهر » قیمت و عز آن بقعت نه بمرغ بریان است وجوی روان وخیرات حسان. قیمت صدف نه بصدف است. قیمت صدف بدرّ شاهوار است که در درون صدف است.

قیمت سرای بقانه بآن است که دراومأکول ومشروب است. قیمت وشرف وی بآنست که رقم تقریب حق‌دارد وسمت تخصیص که :

« فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر » .

وفی معناه انشد وا شعرا :

و ما عهدی بحب تراب ارض ولکن من یحل بها حبیب[۳].

مقصود رهی زکوی توروی تو بود.

کلمهٔ « عند» رقم تقریب وتخصیص دارد .

ما **مصطفی عربی** را (ص) درسرای حکم این خلعت قربت وشرف ورتبت دادیم که می گفت - ابیت عند ربی.

---

۱ - در نسخهٔ ج : گفتی . ۲ - در نسخهٔ ج : نیفکنم . مآل هر دو تعبیر هر چند یکی است ، نسخه الف بذوق نزدیک‌تر است . ۳ - من در این شعر بمعنی ما استعمال شده است . و این را در نظم ونثر عربی نظائر فراوان است .

همین خلعت ورتبت ، برقدر روش مؤمنان فردا درکنار ایشان نهیم که: « فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ».

روی **صالح بن حیان** عن **عبدالله بن بریده** انه قال فی قوله تعالی : « فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر » - **ان اهل الجنّة** یدخلون فی کل یوم مرّتین علی الجبّار تبارك وتعالی فیقرأون علیه **القرآن** وقد جلس کل امریء منهم مجلسه الذی هو مجلسه علی منابرالدر و الیاقوت و الزمرد و الذهب والفضة باعمالهم فلم تقرّاعینهم بشیء قط کما تقرّاعینهم بذالك ولم یسمعوا شیئاً اعظم و لا احسن منه. ثم ینصرفون الی رحالهم ناعمین قریرةً اعینهم الی مثلها من الغد.

سورة الرحمن

١ - النوبة الاولی

قوله تعالی : **« بسم‌الله الرحمن الرحیم »** بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« الرحمن(١) » رحمن ، **« علّم القران(٢) »** درآموخت **قرآن** [یادداشتن و بدانستن را][1].

« خلق الانسان (٣) » : بیافرید مردم را.

« علّمه البیان (٤) » درآموخت‌به‌او[2]سخن گفتن‌وصواب‌دیدن‌وبازنمودن.

« الشمس والقمربحُسبان (٥) » آفتاب وماه میروند بشمار [درشبانروز دربرجهاد ودرمنزلها].

« والنجم والشجر یسجدان (٦) » ودرخت خرد ودرخت بزرگ سجود میبرند هردو الله را.

«والسماء رفعها» و آسمانرا برداشت ، **« ووضع‌المیزان(٧) »** و ترازو نهاد [و داد فرمود].

١ - در نسخهٔ ج : « الرحمن علم القرآن » رحمن درآموخت قرآن یاد داشتن وبدانستن را .
٢ - در نسخهٔ ج : درآموخت ، و نسخهٔ الف اصح است ، زیرا در ترجمهٔ ، ضمیرحذف نشده است .

« اَن‌لاتطغوافی‌المیزان(۸) » ازبهر آن‌تا گزاف کارنبید[1] درترازوونکاهید و نه افزائید.

« واقیمواالوزن بالقسط »، راست دارید سختن[2] بداد ، **« ولا تخسروا المیزان(۹) »** و زیان منمائید در ترازو [خلق را] .

« والارض وضعها للانام(۱۰) » وزمین [برآب] نهاد جهانیانرا .

« فیها فاکهة » ، درآن‌زمین میوه‌هاست ، **«والنخل‌ذات‌الاکمام(۱۱)»** و خرما بنها خوشها آن در غلاف.

«والحَبّ ذوالعصف والریحان(۱۲)» و دانه باکاه و با آرد ورزق‌مردم.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(۱۳)»بکدام ازنعمتها خداوندخویش، خداوند خویش را می نا استوار گیرید ای آدمیان و پریان.

« خلق الانسان من‌صلصال کالفخّار(۱۴) » بیافرید مردم را ازسفال خام.

« وخلق‌الجانّ » ، وبیافرید پری را ، **« من‌مارج من‌نار(۱۵) »**ازآمیغی[3] از آتش .

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(۱۶) »بکدام‌ازنعمتهای خداوندخویش خداوند خویش را می‌نااستوار گیرند.

« رب المشرقین » خداوند هر دو بر آمد جای آفتاب [در سال] ، **« وربالمغربین[17] »** و خداوند هردو فرو شد جای آفتاب.

« فبایّ‌آلاء ربکماتکذّبان(۱۸) » [4] بکدام از نعمتها خداوند خویش ، خداوند خویش را می نا استوار گیرید .

« مرج‌البحرین » ، فراهم گذاشت دو دریا ، **« یلتقیان(۱۹) »** هر دو بر هم میرسند.

« بینهما برزخ » ، میان‌آن‌دودریاحاجزی‌است‌ازقدرت ، **« لایبغیان(۲۰) »** تا بریک دیگر زور نتوانند کرد.

---

۱ ـ درنسخهٔ ج : نباشید . ۲ ـ سختن : بفتح اول و سوم : سنجیدن ، وزن‌کردن (ازحاشیهٔ دکتر معین بربرهان قاطع). ۳ ـ ازآمیغ بمعنی‌آمیزش (برهان قاطع مصحح دکترمعین) . ۴ ـ درنسخهٔ الف ترجمه این آیت وجود ندارد .

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(۲۱)** » [۱] .

« **یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان(۲۲)**» می‌بیرون آید از آن‌دو دریا مروارید بزرگ و مروارید خرد و بسّد .

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(۲۳)** » [۲] .

«**وله**» ، او راست [وچون نیکو وبآفرین خداست] ، «**الجوار المنشآت**»، کشتیها ساخته در رفتن ، [ایستاده برروی آب] ، « **فی البحر کالاعلام (۲۴)** » در دریا چون کوه کوه .

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(۲۵)** »[۲] .

« **کلّ من علیها فان(۲۶)** » هرچه برزمین است بسر آمدنی‌است.

« **ویبقی وجه ربك** » ، وخداوند تو ماند ، « **ذوالجلال والاکرام(۲۷)** » باشکوه و با بزرگواری با نواخت ونیکوکاری.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان (۲۸)** »[۲].

« **یسئله من فی السموات والارض** » ازومیخواهدهرچه درآسمان وزمین کس است ، « **کلّ یوم هو فی شأن (۲۹)** » هرروز او درکاری است.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(۳۰)** ».

« **سنفرغ لکم** »[۴] آری باز پردازیم با شما .

« **ایها الثقلان(۳۱)** » ای آدمیان و پریان.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان (۳۲)** » .

« **یا معشر الجن والانس**» ، ای گروه آدمیان و پریان ، « **ان استطعتم اَن تنفذوا** » ، اگر توانید که بیرون شوید تا دورشید[۵] ، « **من اقطار السموات والارض** » ، از کرانی از کرانها آسمان وزمین ، « **فانفذوا** » بیرون شید ودورشید « **لاتنفذون الا بسلطان (۳۳)** » وبیرون نشید[۶] مگر بسلطانی وبرهانی وحجتی.

---

۱ ـ در هیچیك از دو نسخه الف و ج این آیه ترجمه نشده . ۲ ـ ترجمه این آیه نیزدر هیچکدام از دو نسخه نیست . ۳ ـ در نسخهٔ ج :آیهٔ ۳۱ قبل از آیهٔ ۲۹ ذکر وترجمه شده است . ۴ ـ در نسخهٔ ج : دور شوید ۵ ـ در نسخهٔ ج : نشوید .

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٣٤) »

« **یرسل علیکما** » ، فروگشایند بر شما ، « **شواظ من نار** » ، شاخی آتش بی‌دود ، « **ونحاس** » ،وشاخی دود بی‌آتش،« **فلاتنتصران** (٣٥) »با هیچکس نتاوید وبرنیائید و از کس کین نستانید.

« **فبایّ آلاء ربکماتکذّبان** (٣٦) »

« **فاذا انشقّت السماء** » ، آنگه که باز شکافد آسمان.

« **فکانت وردة** » سرخ شود گلگون ، «**کالدّهان**(٣٧)» همچون ادیم رنگین یا روغن روزکرد.

« **فبایّ آلاء ربکماتکذّبان**(٣٨) »

« **فیومئذلایسئل‌عن‌ذنبه** »، آنروز نپرسند از گناه او کس را جز زو[2]، «**انس‌ولاجان**(٣٩) » نه آدمی نه پری.

« **فبایّ آلاء ربکماتکذّبان**(٤٠) »

« **یعرف‌المجرمون** » ، بدان وناگرویدگان راباز‌شناسند ، «**بسیماهم**» ، بنشان ایشان ، [روی سیاه و چشم ارزق] ، « **فیؤخذ بالنواصی والاقدام**[1] »[41] پایها ایشان گیرند و موی سر.

« **فبایّ آلاء ربکماتکذّبان**(٤٢) »

« **هذه جهنم التی یکذّب بهاالمجرمون**(٤٣) » .اینست‌دوزخ،کافران آنرا دروغ زن می‌گرفتند.

« **یطوفون‌بینهاوبین‌حمیم‌آن**(٤٤) ». میگردندمیان‌آن ومیان‌آب‌جوشیده رسیده بغایت.

« **فبایّ آلاء ربکماتکذّبان**[45] ». بکدام‌ازنعمتهای‌خداوندخویش، خداوند خویش را می نا استوار گیرید.

النوبة الثانیة

این **سورة‌الرحمن** هزاروششصدوسی‌وشش‌حرف است وسیصدو پنجاه و یک

---

١ - ترجمهٔ این آیه در هیچیک از دو نسخه موجود نیست. ٢ - درنسخهٔ ج : جزازو

کلمت و هفتاد و هشت آیت . جمله **بمکه** فرود آمد و آنرا مکی شمرند مگر یک آیت :

« یسئله من فی السموات والارض » .

این یک آیت بقول **ابن‌عباس** و **قتاده** مدنی است و باقی سورة مکی . **مقاتل** گفت ـ سورة همه در **مدینه** فرودآمد وقول اول درست‌تراست والله‌اعلم .

ودر این سورة هیچ ناسخ ومنسوخ نیست و در خبر است که این سورة عروس **قران** است. وذلک ما روی **علی بن الحسین** (ع) عن ابیه ، عن **علی** (ع) قال ـ سمعت النبی(ص)یقول : لکل‌شیء عروس وعروس **القرآن سورة الرحمن**. و عن **ابی بن کعب** قال ـ قال رسول‌الله (ص) من قرأ **سورة الرحمن** رحم الله ضعفه وادّی شکرما انعم‌الله علیه .

و گفته اند ـ اول چیزی از **قرآن** که در**مکه** بر **قریش** آشکارا خواندند بعضی آیات از اول این سورة بود. روایت کردند از**عبدالله مسعود** گفتا ـ صحابهٔ رسول مجتمع شدند گفتند ـ **قریش** تا این غایت **ازقرآن** هیچ نشنیدنددرمیان **ما** کیست که ایشان را **قرآن** شنواند آشکارا .

عبدالله مسعود گفت ـ آنکس من باشم که **قرآن** آشکارا برایشان خواند اگر چه از آن رنج و گزند آید . پس بیامد و در انجمن **قریش** بیستاد[1] و ابتداء **سورة الرحمن** درگرفت و لختی از آن آیات بر خواند. **قریش** چون آن بشنیدند از سر غیظ وعداوت او را زخمها کردند ورنجانیدند .

پس چون بعضی خوانده بود اورا فرا گذاشتند وبنزدیک اصحاب باز گشت فقالوا ـ :هذاالذی خشینا علیک یا **ابن مسعود** .

اما سبب نزول این سورة آن بود که **قریش** نام رحمن کم شنیده بودند، چون آیت فرو آمد که : « واذا قیل لهم اسجدوا للرحمن » چون ایشانرا گویند که رحمن را سجود برید ،ایشان گویند ـ« و ما الرحمن» این رحمن کیست و چیست . رب العالمین بجواب ایشان فرمود :

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : بنستاد .

« الرحمن علّم القرآن » ای - الرحمن الذی کفربه اهل **مکه** هوالذی ، « علّم القرآن ». «

الرحمن » اسم من اسماءالله لایقال لغیره ولایستطیع الناس ان ینتحلوه ومعناه مبالغة الوصف بالرحمة ، و هوالذی وسع کل شیء رحمة[۱] هؤلاء و هؤلاء وفی بعض الدعاء ؛ رحمن الدنیا و رحیم الآخرة لانه عمّ الرزق فی الدنیا و خصّ المؤمنین بالعفو فی الآخرة.

« علّم القرآن » هذا رد علی من قال :

« انما یعلّمه بشر - و-ان هذا الا اختلاق ».

ای - الرحمن علّم محمداً القرآن لیعلّمه امته وقیل - معنی « علّم القرآن » ای - مکّنهم من تعلّمه بان انزله عربیاً و یسّره لان یحفظ ویذکر. والتعلیم تبیین ما یصیر المرء به عالماً والاعلام ایجاد ما به یصیر عالماً.

« خلق الانسان علّمه البیان » ، قال **ابن‌عباس** و **قتادة** معناه - خلق **آدم** (ع) وعلّمه اسماء کل شیء وعلّمه اللغات ، کلها کان **آدم**(ع) یتکلم بسبع مائة الف لغة افضلها العربیة. وقیل - الانسان اسم الجنس واراد به جمیع الناس.

« علّمه البیان » ، یعنیُ - النطق و الکتابة والخط بالعلم والفهم والافهام حتی‌عرف ما یقول وما یقال له.

وقیل - علّم کل قوم لسانهم الذی یتکلمون به. هذاقول **ابی‌العالیة** و **ابن زید** و **الحسن**.

وقال **ابن‌کیسان** - « خلق‌الانسان » یعنی - **محمداً** (ص) ، « علّمه‌البیان » یعنی- النطق و الکتابة ، یعنی - **القرآن** فیه بیان ماکان و ما یکون لانه کان ینبیء عن الاولین والآخرین وعن یوم الدین.

« الشمس‌والقمربحُسبان » الحسبان قد یکون مصدراً مثل‌الغفران والکفران و الرجحان و النقصان ، تقول - حسب یحسب حساباً و حسباناً ، و قد یکون جمع الحساب کشهاب وشهبان والمعنی- « الشمس‌والقمر» یجریان‌بحساب ومنازل فالشمس

---

۱ - در نسخهٔ ج : گفت :

تقطع بروج السماء فی ثلثمائة وخمسة وستين يوماً ، والقمر يقطعها فی‌ثمانية وعشرين يوماً وقيل ـ ذاب كل واحد منهما بحساب فالشمس سعتها ستة آلاف واربعمائة فرسخ فی مثلها وسعة القمر الف فرسخ فی الف فرسخ والله اعلم.

وقيل ـ لها اجل وحساب كآجال الناس فاذاجاء اجلهما هلكا.

وقيل ـ لمدة نهايتهما اجل مضروب وحساب معدود لايزيد ولا ينقص.

وقيل ـ يعرف من جريهما حساب عدد الشهور و الاعوام كقوله : « لتعلموا عدد السنين والحساب ».

و قيل ـ مكتوب فی وجه الشمس :

لااله الاالله محمد رسول‌الله خلق‌الله‌الشمس بقدرته واجراهابامره. وفی‌بطنها مكتوب: لا اله‌الاالله رضاه كلام وغضبه كلام ورحمته كلام. وفی‌وجه القمر مكتوب: لا اله الا الله محمد رسول‌الله خلق‌الله القمر وخلق الظلمات والنور وفی بطنه مكتوب: لااله الّاالله خلق الخير والشر بقدرته ـ يبتلی بهمامن يشاء من خلقه فطوبی لمن اجری‌الله الشر علی يديه.

« والنجم و الشجر يسجدان » « النجم » هاهنا كلّ نبات لا ساق له « والشجر » ماله ساق يبقی فی‌الشتاء و بيان سجود النجم والشجر فی قوله عزوجل : «يتفيّأظلاله عن اليمين والشمائل سجّدالله ».

وقال **مجاهد** ـ النجم هوالكوكب وسجوده طلوعه وقد اثبت‌الله عزوجل الصلوة و السجود و التسبيح للجماد فی **القرآن** فی مواضع و حققها بقوله : « ولكن لاتفقهون تسبيحهم» كما اثبت الكلام للسماء والارض ـ «اذ قالتا اتيناطائعين » واثبت الكلام لجهنم انها ـ « تقول هل من مزيد » « و هوالذی انطق كل شیء » و اثبت الغيظ للنار والارادة للجدار واثبت الكلام والشهادة لاعضاء الانسان يوم القيامة هذا و ما فی معناه ممّا لم ينكره من المسلمين احد الا المعتزلة الذين ليسواهم بالمسلمين عند المسلمين.[1]

« والسماء رفعها » ای ـ رفعت من السفل الی العلو ، اذهی دخان فاربه

---

۱ ـ اين سخن را جزبرمبالغه حمل نتوان‌كرد ، زيرا هيچ يک ازعلماء اسلام معتزله را كافر ندانسته‌اند.

موج الماء الذی کان فی‌الارض ، « و وضع المیزان » یرید المیزان المعهود له لسان و عمود و کفّتان ای ـ الهم النـاس کیفیة اتخاذ المیزان لیتوصّل به الی الانصـاف و الانتصاف .

قال **مجاهد** ـ المیزان هاهنا العدل، یقـال ـ « وضع‌المیزان » ای ـ قـام بالعدل و دعا الیه ، منه قوله : « و نضع الموازین » و قیل ـ المیزان **القرآن** ، فیه بیان کلّ شیء یحتاج الیه .

« ان لاتطغوا » التأویل : لان **لا**تطغوا ای ـ لان‌لاتجاوزوا الحد و الانصاف فیما لکم و علیکم . وقیل ـ اَن للتفسیر ولا للنهی ای ـ لاتطغوا فی‌المیزان .

« و اقیمواالوزن » ای ـ اقیموالسان‌المیزان ،« بالقسط » ، ای ـ بالعدل . قال **ابن عیینة** : الاقـامة بـالید والقسط بالقلب ، « و لا تخسروا المیزان » ای ـ لاتدخلواالنقص فیه ولا تطغوا فی‌الکیل و الوزن ، یقال ـ اخسرت المیزان وخسرته ای نقصته وقیل‌ـالمیزان میزان القیامة ای‌ـلاتخسروا میزان اعمالکم . وقیل‌ـالمیزان العقل فلاتخسروه بان یکون معطلا غیرمتّبع و اعید ذکرالمیزان مصرحاً غیر مضمر لیکون‌النهی قائماً بنفسه غیرمحتاج الی‌الاول . و قیل ـ لانها نزلت متفرقة فی اوقـات مختلفة فتقتضی‌الاظهار .

و قال **قتادة** فی‌هذه‌الایة ـ اعدل یاابن‌آدم کما تحبّ ان‌یعدل علیک واوف کما تحبّ ان یوفی لک فان‌العدل صلاح‌الناس .

« والارض وضعها للانام » ای ـ بسطها علی‌وجه‌الماءللخلق لیکون قرارهم علیها . «والانام» الجن والانس . وقیل ـ الانام کل ذی روح من‌الخلق .

« فیها فاکهة » ، نکّر لکثرتها و عمومها ، یعنی‌ـ فیها انواع الفواکه . قال **ابن کیسان** ـ فیها ما یتفکّهون بـه من النعم التی‌لاتحصی و کل النعمة یتفکّه بها ، ..« والنخل ذات‌الاکمام » ای‌ـ ذات‌الاوعیةالتی تکون فیه‌الثمر لان‌ثمر النخل تکون فی غلاف مالم ینشقّ ، واحدها کمّ و کل ماستر شیئاً فهو کمّ و کمّة ومنه کم‌القمیص و کانت لرسول‌الله (ص) کمة بیضاء یعنی‌ـ القلنسوة .

« و الحب » ، ای ـ حب‌البرّ والشعیر و غیرهما من‌الحبوب‌التی خلقه‌الله

سبحانه فی الدنیا قوتا للانام ، « ذوالعصف » العصف و العصیفة ورق الزرع . یقال یبدو اول ورقاً ثم یکون سوقا ثمیحدثالله فیه اکماماً ثم یحدث فیالاکمام الحب . و قیل ـ العصف ـ التبن . سمّی بذلک لانالریاح تعصفه بشدة هبوبها ، ای ـ تطیره و منهالریح العاصف و الریحان هوالرزق .

قال **ابن عباس** ـ کل ریحان **فیالقرآن** فهو رزق ، تقول العرب ـ خرجنا نطلب ریحانالله ای ـ رزقه . قال **الحسن** و **ابن زید** ـ هوریحانکمالذی یشمّ وقیل ـ الریحان لبابالقمح وقراءةالعامة : « والحب ذوالعصف و الریحان » کلّها مرفوعات بالرد علیالفاکهة . و قرأ **ابن عامر** ـ « والحبَّ ذاالعصف و الریحانَ » بنصبالباء و النون وذا بالالف علی معنی ـ خلقالانسان وخلق هذهالاشیاء .

و قرأ **حمزة** و **الکسائی** : « والریحان » بالجرّ عطفاً علی العصف تقدیره : و الحب ذوعلفالانعام و طعامالانام .

« فبایّآلاء ربکما تکذّبان » لما ذکر سبحانه مامضیذکره من فنون نعمه ، قال ـ فبایّ نعمة من هذهالنعم تجحدان ایهاالثقلان .

والحکمة فیتکریر هذهالایة ماذکره **القتیبی** ـ انالله تعالی عدّد فیهذه ـ السورة نعماءه و ذکّر خلقه آلائه ، ثم اتبع ذکر کل کلمة و صفها و نعمة ذکرها بهذهالآیة و جعلها فاصلة بین کل نعمتین اینبهّهم علیالنعم و یقررهم بها ، کقولک لرجل احسنت الیه و تابعت علیه بالایادی وهو فیکل ذلک ینکرک و یکفرک ـ الم تک فقیراً فاغنیتک ، افتنکر هذا . الم تک عریاناً فکسوتک، افتنکرهذا . ام لم تک خاملا فعزّزتک ، افتنکر هذا . و مثل هذا التکرار سائغ فیکلام **العرب** ، حسن فیهذا الموضع .

و قال **الحسینبنالفضل** ـ التکرار لطردالغفلة و تأکیدالحجة .

روی **جابربن عبدالله** قال ـ قرأ رسولالله (ص) **سورةالرحمن** فیصلوة الفجر فلمّا انصرف قال ـ للجن کانوا احسن ردّا منکم ، ما قرأت « فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » الا قالوا ـ ولا بشیء من نعمک ربنا نکذّب .

واعلم ان فی بعض هذه‌السورة ذکر الشدائد و العذاب والنار. والنعمة فیها من وجهین.

احدهما: فی صرفها من المؤمنین الی الکفار وتلک نعمة عظیمة تقتضی شکراً عظیماً.

والثانی: ان فی التخویف منها و التنبیه علیها نعمة عظیمة، لان اجتهاد الانسان رهبة ممّا یؤلمه اکثر من اجتهاده رغبة فیما ینعمه، وکرّر هذه‌الایة فی‌السورة احدی و ثلثین مرّة، ثمانیة منها ـ ذکرها عقیب آیات فیها تعداد عجایب خلق‌الله عزوجل و بدائع صنعه و مبدء الخلق و معادهم، ثم سبعة منها عقیب آیات فیها ذکر النار و شدائدها علی عدد ابواب جهنم، و بعد هذه‌السبعة ثمانیة فی‌وصف‌الجنان واهلها علی عدد ابواب‌الجنة، و ثمانیة اخری بعدها للجنتین اللتین دونهما، فمن اعتقد الثمانیة الاولی وعمل بموجبها استحق کلتی الثمانیتین من‌الله و وقاه السبعة السابقة والله اعلم.

« خلق‌الانسان » یعنی ـ **آدم**، « من صلصال» للصلصال معنیان: **احدهما** ـ هوالطین‌الیابس الذی اذا وطیء صلصل وصح عن رسول‌الله (ص) انه قال اذا تکلّم‌الله بالوحی سمع اهل‌السموات لصوته صلصلة کصلصلة‌الجرس علی‌الصفوان.

والثانی ـ الطین المنتن و هوالحمأ المسنون. یقال ـ صل‌اللحم اذا انتن فاذقد جمعهما‌القرآن فهوالطین‌الیابس المنتن والله عزوجل خلق **آدم** من‌تراب صبّ علیه ماءً[1] فصار طینا ثم ترکه حتی انتن و لزب ثم سلّه فصار سلالة ثم ترکه حتی یبس فصار کالفخّار والفخّار هوالطین‌المطبوخ بالنار و یکون له صوت[2] ثم صبّ علیه ماء قیل ـ ماءالاحزان، فلاتری ابن آدم الا یکابد حزنا.

« و خلق الجانّ من مارج من نار » المارج ـ اللهب المختلط بسواد النار من‌قولهم مرج امر القوم اذا اختلط وقوله: « فی‌امر مریج» ای ـ مختلط وقیل ـ المارج هی‌التی برأس الذبالة[3] من خضرة‌النار وحمرتها المختلطین بالدخان خلق‌الله عزوجل

---

١ ـ درهردونسخهٔ این‌کلمه بایاء ضبط شده ومقتضای قواعد نحوآنست که کلا وکلتاً چون اضافه به ضمیر نشوند مبنی برالف‌اند. ٢ ـ درنسخهٔ ج: صوتاً... ٣ ـ ذبالة: فتیله (اقرب‌الموارد).

الجن منها والملئكة من نورها والشياطين من دخانها. **و الجانّ** ابو الجن كما انّ الانسان ابو الانس **و ابليس** ابو الشياطين. وقيل- خلق **ابليس** من النار التى تكون منها الصواعق و قيل - من نار الجحيم.

« رب المشرقين و رب المغربين » احد المشرقين : هو الذى تطلع منه الشمس فى اطول يوم من السنة . و الثانى : الذى تطلع منه فى اقصر يوم و بينهما و ثمانون مشرقاً و كذلك الكلام فى المغربين.

و قيل - احد المشرقين للشمس والثانى للقمر. و كذلك المغربان.

و اما قول **عبدالله بن عمر** : مابين المشرق والمغرب قبلة. يعنى - لاهل المشرق وهو ان تجعل مغرب الصيف على يمنيك و مشرق الشتاء على يسارك فتكون مستقبل القبلة.

« فباىّ آلاء ربكما تكذّبان » يعنى - فباىّ آلاء ربكما التى انعم عليكما من اتيانه بالصيف اِثر الشتاء وبالشتاء اثر الصيف ومن تصريفه الازمان من حال الى حال ومن حرّ الى برد ، تكذّبان فتزعمان ان ربهما غيرالله.

« مرج البحرين » ، اى - ارسل، من مرجت الدابة اذا ارسلتها للرعى. وقيل- مرج اى - خلط ، من قوله : « امر مريج » اى - مختلط والبحران فى بحر واحد وهو ماء عذب بجنب ماء ملح فى بحر واحد ، و قيل - هما **بحر فارس و الروم** ، « يلتقيان » فى معظم البحر.

« بينهما برزخ » ، البرزخ- الحائل بين الشيئين ومنه سمّى القبر برزخاً لانه بين الدنيا و الاخرة و قيل- الوسوسة برزخ الايمان لانها طائفة بين الشك و اليقين ، « لايبغيان » اى - لايختلطان ولايتغيّران وقيل - « لايبغيان » على الناس فيغرقاهم.

وعن **ابن عباس** قال - بحر فى السماء و بحر فى الارض يلتقيان كل سنة مرّة ومنه المطر، بينهما حاجز يمنع بحر السماء من النزول وبحر الارض من الصعود.

« فباىّ آلاء ربكما تكذّبان » فتزعمان انّهما ليست من عندالله.

« يخرج منهما اللؤلؤ » قرأ اهل **المدينة و البصرة** : يُخرَج بضم الياء وفتح الراء وقرأ الآخرون - بفتح الياء وضم الراء ، واللؤلؤ اسم لكبار الدر، «والمرجان»

صغار اللؤلؤ . وقیل المرجان هوالبسّد وهوخزر حمر ، یقال یلقیه الجن فی‌البحر .

قال **ابن‌عباس** - یخرج منهما یعنی من ماء بحر السماء و بحرالارض لان ماء السماء اذا وقع فی‌صدف‌البحر انعقداللؤلؤفکان خارجاً منها .وقیل- یخرج من الاجاج والعذب جمیعاً . و ذهب اکثرهم الی‌انهما یخرجان من‌المالح ولا یخرجان من‌العذب ولکن لما ذکرهما جمیعاً اضاف الاخراج الیهما کما قال تعالی : - « وجعل‌القمر فیهن نوراً » و انما هو فی‌السماء الدنیا لکن لما ذکر سبع‌سموات و ذکر‌القمر بعدها اضافه الی ماجرا ذکره قبله .

وقال اهل الاشارة و حکی عن **سفیان‌الثوری** فی قول‌الله عزوجل : « مرج- البحرین یلتقیان » ، قال- **فاطمة** و **علی**(ع) « بینهما برزخ » **محمد**(ص) . «یخرج‌منهما اللؤلؤوالمرجان » **الحسن** و **الحسین**(ع) .وقیل-هما بحر العقل‌والهوی « بینهما برزخ» لطف‌الله سبحانه « یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان» ای- التوفیق والعصمة . وقیل- بحری الحجة والشبهة ، بینهما برزخ النظر والاستدلال یخرج منهما الحق والصواب .

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان» ابالعذب ام بالملح .

« وله الجوار» هذه‌اللام لها معنیان ؛ احدهما انها لام الملک . والثانی - انها لام الاستحسان و التعجب کقولهم : لله انت ، لله درّک والجواری جمع‌الجاریة وهی‌السفینة هاهنا ، اقام‌الصفة مقام الموصوف ، « المنشآت » قرأ **حمزة** و **ابوبکر** - المنشِآت بکسر الشین ، ای - المبتدئات والآخذات فی‌السیر ، فیکون الفعل لهن و قرأ - الآخرون بفتح الشین ای - المصنوعات و المتخذات اللاتی انشئن و خلقن والمعنی - له السفن تجری ، « فی‌البحر کالاعلام» فی‌البرّ . والاعلام - الجبال الطوال ، واحدها عَلَم ، شبّه السفن فی‌البحر بالجبال فی‌البرّ .

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » ابالبحر تکذّبان ام بالسفن .

« کل من علیها فان » ای - کل من علی وجه‌الارض یموت .

« و یبقی وجه ربک» ، تأویله : ویبقی ربک بوجهه ، والعرب تضع‌الصفات موضع الذوات کقول رسول‌الله(ص) : یدالله علی‌الجماعه ، وقول‌الله عزوجل : « بیده ملکوت کلّ شیء»وقول‌العرب: انشدک بوجه‌الله یعنی‌بالله .وعین‌الله‌علیک .وقال‌الشاعر :

جزی‌الله خیراً من امیر و بارکت　　　　یدالله فی‌ذاک الادیم الممزّق

قال **ابن‌عباس** ـ لمّا نزلت هذه‌الآیة ، قالت الملئکة ـ هلک اهل الارض . فانزل‌الله عزوجل : «کلّ شیء هالک الا وجهه» ، فایقنت‌الملئکة بالهلاک ووجه‌النعمة فی‌فناء الخلق التسویة بینهم فی‌حکم‌الفناء من‌غیر تخصیص بعضهم بالبقاء دون بعض . ویحتمل ان یکون وجه النعمة فیه مایبتنی علیه من‌الاعادة لیصل‌المؤمنون الی‌ماوُعدوا به من‌النعیم‌الدائم السرمد .

« ذوالجلال والاکرام »جلال‌الله سبحانه عظمته واستحقاقه لاوصاف‌الکمال . وقیل‌ـ الجلال‌التنزیه ، من قولهم: هواجلّ‌من هذا . ومعنی‌الاکرام‌ـ الاعظام بالاحسان و قیل ـ مکرم انبیائه و اولیائه بلطفه مع‌جلاله و عظمته .

روی ان رسول الله(ص) مر برجل یصلّی‌ویقول‌ـ یا ذاالجلال والاکرام . فقال رسول‌الله(ص)ـ قداستجیب لک .وعن‌**انس**قال‌ـ قال رسول‌الله(ص)ـاَلِظّوا[1] بیا ذاالجلال والاکرام وعن **سعیدالمقبری** قال ـ الحّ رجل فقعد ینادی ـ یا ذاالجلال والاکرام ، فنودی ان ـ قد سمعت فما حاجتک.

« یسئله من فی‌السموات والارض » من مَلَک وانس و جن لایستغنی عنه اهل‌السماء والارض‌طرفة عین . قال **ابن‌عباس** ـ اهل‌السموات‌یسئلونه المغفرة والقوة، و اهل‌الارض یسئلونه الرزق والمغفرة ، و قیل ـ یسئلون الرزق والمغفرة للمؤمنین،

«کلّ یوم هو فی‌شأن » ای ـ کل وقت‌له امر و هو اجراء المقادیر الی مواقیتها من احیاء و اماتة و اغناء وافقار و تحریک و تسکین و غیر ذلک .

روی عن‌**ابی‌الدرداء** عن‌رسول الله(ص) : انه قال ـ یغنی فقیراً و یفقر غنیاً و یذلّ عزیزاً ویعزّ ذلیلاً . وفی الخبرالصحیح عن رسول‌الله(ص) قال ـ المیزان‌بیدالله یرفع اقواماً ویضع آخرین . و عن **ابن‌عباس**ـان مما خلق‌الله عز وجل لوحاً من درّة بیضاء دفّتاه یاقوتة حمراء قلمه نورو کتابه نور، ینظرفیه کل یوم‌ثلثمائة وستین نظرة، یخلق ویرزق و یحیی و یمیت و یعزّ و یذلّ و یفعل مایشاء . فذلک قوله : «کلّ یوم هو فی‌شأن» .

---

۱ ـ اَلِظّوا امراز اِلظاظ یعنی ملازمت‌کنید (از اقرب‌الموارد).

و قیل - شأنه انه یخرج کل یوم ولیلة عسکراً من اصلاب الآباء الی ارحام الامّهات و عسکراً من الارحام الی الدنیا و عسکراً من الدنیا الی القبور . ثم یرتحلون جمیعاً الی الله عز وجل .

وقیل - کلّ یوم هوفی شأن یبدیه لافی شأن یبتدئه .

قال **سفیان بن عیینة** - الدهر کله عندالله یومان، مدة الدنیا یوم فالشأن فیه الامر والنهی والاحیاء والاماتة والاعطاء والمنع و تدبیر العالم .

والآخر یوم القیامة فی الآخرة فالشأن فیه الجزاء والحساب والثواب والعقاب .

قال **مقاتل** - نزلت فی **الیهود** حین قالوا - ان الله لایقضی یوم السبت شیئا .

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » بسئوال اهل السماء ام بسئوال اهل الارض .

« سنفرغ لکم » قرء **حمزة و الکسائی** : سیفرغ بالیاء لقوله :

« یسئله من فی السموات - ویبقی وجه ربک - وله الجوار » .

فاُتبع الخبرُ الخبر . و قرأ الآخرون بالنون ، ولیس المراد منه الفراغ عن شغل لانه سبحانه لیس له شغل یکون له فراغ ولایشغله شأن ولکنه تهدید ووعید من الله للخلق بالمحاسبة ، کما تقول لمن تهدّده - سافرغ لک، و ما به شغل[1] . وقیل - معناه - سنقصدکم و نأخذ فی امرکم بعد ترک و امهال و ننجز لکم ما و عدناکم و نوصل کلّاً الی ما وعدناه .

و فی الخبر - قددنا من الله فراغ لخلقه . و« الثقلان » الانس والجن اثقل بهما الارض احیاء و امواتاً . قال الله تعالی :

« واخرجت الارض اثقالها » .

وقال بعض اهل المعانی - کل شیء له قدرو وزن ینافس فهو ثقل ،قال النبی (ص)- انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی .

فجعلهما ثقلین اعظاما لقدرهما ، فکذلک سمّی الثقلان لعقلهم و رزانتهم وقدرهم . و قیل - لانهما مثقلان بالذنوب ، وقیل - مثقلان بالتکلیف .

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » بقصدنا الی انجاز ما وعدناکم او بایصال الوعید الیکم .

---

۱ - مناسب سیاق سخن : ومابک شغل (با کاف خطاب) است .

« يا معشر الجن والانس » اختلفوا فی معنی هذه الآية. قال بعضهم ـ خاطبهم به فی الدنيا فيقول ـ « ان استطعتم ان تنفذوا » ، ای ـ تجوزوا و تخرجوا ، «من اقطار ـ السموات والارض» ، من جوانبها واطرافها ، « فانفذوا » ، معناه ـ ان استطعتم ان تهربوا من الموت والخروج[1] من اقطار السموات والارض فاهربوا و اخرجوا منها. يعنی ـ حيث ما كنتم ادركم الموت كقوله : « اينما تكونوا يدرككم الموت » ، « لا تنفذون الا بسلطان » يعنی ـ حيث خرجتم اليه فثمّ سلطانی . فلا تخرجون من سلطانی . و قال **الزجاج** ـ حيث ما كنتم شاهدتم حجةالله وسلطانه يدل على انه واحد. و قال بعضهم ـ يخاطبهم به فی القيمة و القول هاهنا مضمر ای ـ يقال لهم يوم القيامة:

« يامعشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض » فتعجزوا ربكم حتی لايقدرعليكم. « فانفذوا لاتنفذون الا بسلطان ».

ای ـ حيث ماتوجّهتم كنتم فی ملكی وسلطانی ولا يمكنكم الهرب من الجزاء. وقيل ـ «لاتنفذون الا بسلطان» يعنی ـ الا بشهادة ان لااله الاالله و ارضاء الخصوم و بعفو من الله عزوجل. و قيل ـ لاتنفذون الا بعد معاينة سلطان الله فی محاسبته خلقه و مجازاته. قال **ابن عباس** ـ ان الله تعالی يأمر ملائكته يوم القيامة فتحفّ باقطار السموات والارض فلايستطيع انس ولاجان ان يخرج من اقطارها.

« فبأیّ آلاء ربكما تكذّبان » بملكه فی السماء ام بملكه فی الارض.

« يُرسَل عليكما شواظ » ، قرأ **ابن كثير** ـ شواظ بكسر الشين و الآخرون بضمها وهما لغتان وهواللهب المتاجج[2] الذی لادخان فيه. والنحاس الدخان لالهب معه وقيل ـ النحاس الصفر المذاب يصبّ على رؤوسهم. قرأ **ابن كثير** و **ابوعمر** « و نحاس » بكسر السين عطفاً على النار وقرأ الباقون برفعها عطفاً على الشواظ وقيل ـ النحاس المهل وهودردی الزيت ، « فلا تنتصران » ای ـ لاتقدران على الامتناع مما يعمل بكما ولا يكون لكما ناصر من الله.

« فبایّ آلاء ربكما تكذّبان » بارسال الشواظ اوالنحاس ـ وجه النعمة فی هذا دلالته ايانا على ماينجينا من ذلك.

---

١ ـ والخروج عطف است بر «ان تهربوا» يعنی ـ ان استطعتم الهرب والخروج. ٢ ـ شعلة افروخته.

« فاذا انشقّت‌السماء » ، ای ـ انفرجت فتصیر ابواباً لنزول الملئکة کقوله : « و یوم تشقّق‌السماء بالغمام و نزّل‌الملئکة تنزیلا ».

و قیل ـ تصدّعت السماء و انفکّ بعضها من بعض لقیام‌الساعة ، « فکانت وردة» یعنی ـ کلون‌الورد المشموم وقال **ابن‌عباس** ـ یصیر کلون‌الفرس الورد وهو الابیض الذی یضرب الی‌الحمرة و الصفرة ، ای ـ تتلوّن السماء یومئذ من الخوف کلون‌الفرس الوردة یکون فی‌الربیع اصفر و فی‌اول‌الشتاء احمرفاذا اشتدالشتاء کان اغبر فشبّه‌السماء فی تلوّنها عند انشقاقها بهذا الفرس فی تلوّنه[1] ، «کالدهان» جمع دهن شبّه تلوّن‌السماء بتلون‌الورد من‌الخیل و شبّه‌الوردة فی‌اختلاف الوانها بالدهن یعنی- دهن‌الزیت فانه یتلوّن الواناً بین صفرة و خضرة وحمرة .هذا قول **الضحاك** و **مجاهد** و **قتادة** و **الربیع** . و قال **ابن جریح** ـ یصیر السماء کالدهن الـذائب و ذلک حین یصیبها حرّ جهنم.

و قال **الکلبی** ـ «کالدهان » ، ای ـ کالادیم‌الاحمر وجمعه ادهنة.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » بانشقاق‌السماء ام بتلوّنها و وجه‌النعمة فیه ، التخویف والزجر بما اخبرنا من ذلک.

«فیومئذ» یعنی- فیوم تنشقّ‌السماء. « لا یسئل عن‌ذنبه انس ولا جان » وقال فی‌سورة اخری ـ « فوربک لنسئلنّهم اجمعین » ولا تناقض لان‌التقدیر لایسئل سؤال استعلام و استفهام لانهم یعرفـون بسیماهم ، لکن یسئلون سؤال توبیخ و تقریع ، لا یسئلون هـل عملتم کذا و کذا لان الله تعالی علمها منهم و کتبت الملئکةعلیهم ، ولکن یسئلون ـ لم عملتم کذا و کذا.

و قال **ابو العالیة** ـ «لایسئل‌عن‌ذنبه» غیره من‌انس ولاجان. ای ـ لایؤخذ احد بذنب غیره. وقیل ـ ان یوم‌القیمة یوم مقداره خمسون الف سنة وله‌اوقات‌فوقت یسئلون و وقت لایسئلون و وقت ینطقون و یختصمون و وقت یصمتون.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » بسئوال‌الانس ام‌بسؤال‌الجن ووجه‌النعمة فیه ما ذکرنا من‌التخویف.

---

١ ـ فرس ورده از رنگهای اسب است .

« یعرف المجرمون بسیماهم » ، بزرقة العیون وسواد الوجوه والمجرم هاهنا الکافر و اما المؤمن فاغرّ[1] محجل[2]. قال الله تعالی -

«یوم تبیضّ وجوه و تسودّ وجوه ، فیؤخذ بالنواصی والاقدام ».

قیل - یجمع بین نواصیهم واقدامهم فیسحبون الی النار. و قیل- تأخذهم الملئکة مرّة بنواصیهم فیجرّونهم علی وجوههم فی النار و تارة یأخذون باقدامهم فیقذفونهم فی النار ثم یقال لهم :

« هذه جهنم التی یکذّب بها المجرمون » - ای - کان یکذّب بها المشرکون.

« یطوفون بینها » ای - بین جهنم ، « وبین حمیم آن» ای - ماء حار قدانتهی حرّه یقال - انی یانی فهو آن اذا انتهی من النّضج. یطاف بهم بین الجحیم والحمیم و انهم یستغیثون فی النار من شدة حرّها و یسئلون قطرة من الماء فیذهب بهم الی حمیم آن فیغمسون فی ذلک الوادی فتنخلع اوصالهم هذا کقوله :

« ان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل ».

فکلّ ما ذکرالله تعالی من قوله : «کل من علیها فان» مواعظ و زواجر و تخویف و کل ذلک نعمة من الله تعالی لانها تزجر المعاصی و لذلک ختم کل آیة بقوله :

« فبأیّ آلاء ربکما تکذّبان ».

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحیم » ای عزیزی که اقبال محبان بر سر کوی طلب نعرهٔ عاشقان تست. در دریاء محبت سیاحت و غوص جویندگان تست ، در میدان بلا تاختن شیفتگان تست.

آن دل که تو سوختی تو را شکر آرد وآن خون که تو ریختی بتو فخر کند
وان دماً اجریته بک فاخر وان فؤاداً رعته لک حامد

ای جمالی که سوختگان فراق تو ثنا ومدح تو بر دفتر بی‌نیازی تو بخون حیرت می‌نویسند.

---

۱ - اغر : سپید روی ازغرة بمعنی سفیدی و روشنی . ۲ - محجّل: پیراسته .

ای جلالی که سرگشتگان تو در راه جلال تو منازل حیرت برفرق دهشت می‌گذارند.

آن کدام دل است که آتش خانهٔ حیرت تو نیست.

آن کدام جانست که درمخلب باز قهر تو نیست.

بایّ نواحی الارض ابغی وصالکم	و انتم ملوك ما لنحوکم قصد

ماها بکدام آسمانت جویم	سروا بکدام بوستانت جویم

حورا بکدام خان ومانت جویم	سرگشته‌منم که من نشانت جویم

ای راه طلب حق، چه راهی که قدمها درتو واله شد.

ای آتش محبت حق، چه آتشی که دلهای عالمی ترا هیزم شد.

ای قبلهٔ ناگزیر چه قبله ای که هرکه روی در تو آورد دمار از جانش برآوری. شعر،

راه طلبت گر آشکارا بودی	هرمرحله‌ای زراه پیدا بودی

گرراه توافکنده بصحرا بودی	عشاق تو زنار چلیپا بودی

«الرحمن علّم القرآن» آسان آسان نرسد دست هیچکس بحلقهٔ درگاه **قرآن** مگر بتوفیق وتیسیر رحمن.

اگر کسی رسیدی باین دولت جز بعون رحمن، آنکس **مصطفی**[۱] بودی خاتم پیغامبران، که آن جلالت ومنزلت که او راست کس‌را نیست از آفریدگان. وحق جل جلاله در حق او میفرماید:

«الرحمن علّم القرآن» ای ـ علّم محمداً القرآن.

هرچند معلّمان بتعلیم همی کوشند و استادان تلقین همی کنند و حافظان درس روان همی دارند، این همه اسباب‌اند وآموزنده بحقیقت خداست.

هر آموخته ای[۱] را آموزنده اوست. هر افروخته ای را افروزنده اوست. هر سوخته‌ای را سوزنده اوست. هرساخته‌ای را سازنده اوست.

آدم را علم اسامی درآموخت: «وعلّم‌آدم الاسماء کلّها».

---

۱ ـ در نسخهٔ ج: آموختهٔ.

داود را زره گری درآموخت : « وعلّمناه صنعة لبوس لکم ».

عیسی را علم طب درآموخت : « ویعلّمه الکتاب والحکمة ».

خضر را علم معرفت درآموخت : « وعلّمناه من لدنّا علماً ».

مصطفی عربی را اسرارآلهیت درآموخت : « وعلّمك مالم تکن تعلم ».

عالمیانرا بیان درآموخت : « خلق الانسان علّمه البیان ».

قومی گفتند ـ « خلق‌الانسان » جملهٔ مردم میخواهد برعموم ، مؤمن‌و کافر ومخلص ومنافق ، صدّیق و زندیق ، هر چه مردم است در تحت این خطاب است. میگوید ـ همه را بیافرید وهمه رابیان درآموخت، یعنی همه‌را عقل‌داد وفهم‌وفرهنگ تا بمصالح خویش راه بردند ومیان نیك وبد تمیز کردند. وهر کسی را لغتی داد که بآن لغت مراد یکدیگربدانستند، درهرقطری لغتی، لابل درهرشهری لغتی،لابل در هر محلتی لغتی.

مردم را باین مخصوص کرد و ایشانرا از دیگر جانوران باین تخصیص وتشریف جدا کرد.

و گفته‌اند ـ « خلق‌الانسان » عامّهٔ مؤمنان امّت **محمد** اند و« علّمه البیان» راه حق است وشریعت پاك ودین حنیفی که ایشانرا درآموخت وبآن راه نمود.

همان راه که جائی دیگر فرمود ـ

« قل هذه سبیلی ادعوا الی‌الله ـ ادع الی سبیل ربك بالحکمة ».

وآنگه آن راه برسه منزل نهاد : یکی‌ـ معرفت شرع ظاهر، دیگرـ معرفت مجاهده وریاضت باطن. سدیگرـ حدیث دل ودل آرام وداستان دوستان.

وآنگه برسه‌قوم‌حوالت کرد وبرزبان این‌سه‌قوم ایشانرا تعلیم کردفرمود: سائل العلماء وخالط الحکماء وجالس الکبراء. ازعلماء علم شریعت‌آموز. از حکماء علم ریاضت ، ازکبراء علم معرفت.

و گفته اند ـ « خلق الانسان علّمه البیان » انسان اینجا **آدم صفی** است. همان انسان که گفت ـ « خلق الانسان من صلصال کالفخّار » هر چند بصورت فخار وصلصال است ، بسیرت سزاسرا پردهٔ قرب و وصال است.

بظاهر نگاشتهٔ آب و گل است ، بباطن سلطان محبت را محمل است.
بظاهر « سلالة من طين » است، بباطن خاتم دولت را نگین است.
العبرة بالوصل لابالاصل. الوصل قربة والاصل تربة.
الاصل من حیث النطفة. والوصل من حیث النصرة.

« علّمه البیان » علم اسماست که ویرا در آموخت و بآن یک علم او را برفرشتگان پیشی‌داد تا ازبهروی بجواب فرشتگان گفت : « انّی اعلم مالا تعلمون ».

ای عجبا ، اسرار ربوبیّت جایهایی آشکارا شود که عقول عقلا هرگز بدان نرسد.

چگویی قبضهٔ[1] خاك را بکمال قدرت خود بید صفت خود قبض کرد ، آنگه چهل سال در آفتاب نظر خود بداشت تا نداوت[2] هستی از وی برفت. آنگه ملائکهٔ ملکوت را فرمان داد که - بدرگاه این بدیع صورت غریب هیئت روید وآستان‌جلال اورا ببوسید.

مشتی خاك را چه اهلیّت آن بود که سکّان حظائر قدس وخطباء منابرانس پیش وی سجده کنند.

نه‌نه ، که آن مرتبت ومنقبت ومنزلت نه دربان گل را بود که آن سلطان دل را بود.

والقلب بین اصبعین من اصابع الرحمن.

و از تخصیصات و تشریفات آدمی یکی آنست که در نهاد وی دو بحر آفریده : یکی - بحرسرّ، دیگر-بحردل، والیه الاشارة بقوله عزوجل : «مرج‌البحرین یلتقیان » .

ازبحر سرّ لؤلوء مشاهدت ومعاینت برون آید واز بحردل مرجان موافقت ومکاشفت . وذلک قوله : « یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان ».

هر دو در نهاد وی تعبیه کرده وحاجز قدرت میان هردو بداشته : « بینهما برزخ لایبغیان » نه آن برآن نیرو کند ، نه این آنرا بگرداند.

---

۱ - در نسخهٔ ج : قبضه‌ی ۲ - نداوت باقیماندهٔ رطوبت ،نم .

و گفته اند ـ بحرین اینجا خوف و رجاست عامه مسلمانانرا ، **وبحر** قبض وبسط خواص مؤمنان را ، وبحر هیبت وانس انبیا را وصدّیقانرا.

از بحرخوف ورجا گوهر زهد ورع بیرون آید واز بحر قبض وبسط گوهر فقر و وجد آید واز بحر هیبت وانس گوهر فنا روی نماید تا در منازل بقاء بیاساید.

اینست که گفت ـ « یخرج بنهما اللؤلؤ والمرجان » .

قوله : « کلّ من علیها فان ویبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام » همانست که جای دیگر فرمود ـ « ما عندکم ینفدوما عندالله باق ».

و **مصطفی** (ص) فرمود ـ فآثروا ما یبقی علی ما یفنی.

دنیا دارالغرور است و عقبی دارالسرور. دنیا دارالفنا و عقبی دارالبقا . نسیم عقل بمشام آنکس نرسید که فانی بر باقی برگزینند ، دارالسرور بگذارد و دارالغرور عمارت کند.

گر مملکت عالم وملکت بنی آدم در زیر نگین تو نهند و مفاتیح خزائن دنیا بجملگی ترا دهند ، چون عاقبت آن فناست دل برونهادن ، خطاست.

بشنو این چند حکمت از وصایای حکیمان ونصیحت بزرگان :

بگفتار ـ از کردار کفایت کردن کار مغرورانست.

برمایهٔ دیگران اعتماد نمودن حرفت مفلسانست.

بجامهٔ عاریتی نازیدن عادت بطّالان است.

بخلعت دیگران شاد بودن سیرت بی‌خردان است.

جفا کردن و وفا طمع داشتن فعل زرّاقانست.

« یسئله من فی السموات و الارض » ، مؤمنان دو گروه اند : عابدان اند وعارفان ، سؤال هریکی برقدر همت او ونواخت هریکی سزاء حوصلهٔ او.

عابد همه ازو خواهد ، عارف خود او را خواهد .

احمد بن ابی‌الحواری حق را بخواب دید که گفت جل‌جلاله ـ یااحمد کلّ الناس یطلبون منی الا **ابایزید** یطلبنی.

عالمیان همه از ما میخواهند **وبویزید** خود ما را میخواهد.

فسرت الیک فی طلب المعالی و سار سوای فی طلب المعاش
هر کسی محراب دارد هر سویی باز محراب سنائی کوی تو.

برین درگاه هر کسی را مقامیست و هریکی را سزاییست.

پیر طریقت گفت ـ الهی، از جود تو هر مفلسی را نصیبی است. از کرم تو هر دردمندی را طبیبی است، ازسعت رحمت تو هر کسی‌را تیری است.

هریکی را جایی بداشته وهریکی را برنگی رشته، اینست که میفرماید[۱] ـ

« کلّ یوم هو فی‌شأن » یرفع قوماً ویضع آخرین.

یکی‌را صدر قدر بنعت عزت‌داده، یکی‌را درصف نعال درحین مذلت‌بداشته، یکی را بر بساط لطف نشانده، یکی را در زیر بساط قهر آورده.

آدم خاکی را از خاك مذلت برمیکشد و تاج اقبال بحکم افضال بر هامهٔ همت وی مینهد، ولامیل.

عزازیل معلّم ملَك بود از عالم علوی درمیکشد و برسر چهارسوی ارادت بی‌علت از عقابین[۲] عقوبت میاویزد، ولاجور

قومی‌را میگوید ـ «فاستبشروا ببیعکم»، قومی‌را میگوید: «موتوابغیظکم».

موسی کلیم بطلب آتش برخاست، چون میشد شبانی بود در گلیم، چون میآمد پیغامبری بود کلیم.

بلعام باعورا که نام اعظم دانست، ولیی بحکم‌صورت بکوه برشد، سگی بحکم معنی و صفت فرو آمد.

آدم هنوز گل بود که کلاه اجتباء وی ساخته بودند.

ابلیس مدبر هنوز سرباز نزده بود که تیر لعنت بزهرقهر آب داده بودند.

این‌را فرمودند که سجود کن، نکرد وآنرا فرمودند که گندم مخور، بخورد.

آدم را عذربنهاد که وی درازل دوست‌آمد وزلّت دوستان درحساب‌نیارند.

واذا الحبیب اتی بذنب واحد جاءت محاسنه بالف شفیع

ابلیس را داغ لعنت بر نهاد که درازل دشمن آمد و طاعت دشمنان محسوب نبود.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : میگوید. ۲ ـ عقابین : دوچوب که انسان‌را برآن پیچند ونیزدو میلهٔ آهن خاردار گویند. (از فرهنگ ناظم‌الاطباء)

من لم يكن للوصال اهلاً فكل احسانه ذنوب

۲ ـ النوبة الاولى

قوله تعالى: ـ «**ولمن خاف مقام ربه جنّتان**(۴۶)» آنرا كه ميترسد از ايستادنگاه پيش خداوند خويش، او راست دو بهشت.

«**فبايّ آلاء ربكما تكذّبان**(۴۷)» بكدام از نعمتهاى خداوند خويش خداوند خويش را مى نااستوار گيريد اى آدميان و پريان.

«**ذواتا افنان**(۴۸)» آن دو بهشت پر درختانست و پر شاخها آن و با گوناگون نعمتها و شاديها.

«**فبايّ آلاء ربكما تكذّبان**(۴۹)».[۱]

«**فيهما عينان تجريان**(۵۰)». در آن دو بهشت دو چشمه روانست.

«**فبايّ آلاء ربكما تكذّبان**(۵۱)».

«**فيهما من كلّ فاكهة زوجان**(۵۲)» در آن دو بهشت از هر ميوه دو جفت است، دو طعم و دو رنگ و دو بوى.

«**فبايّ آلاء ربكما تكذّبان**(۵۳)».

«**متّكئين على فرش**»، بازنشستگان اند خفتگان بر جامها باز گسترده.

«**بطائنها من استبرق**» آسترها آن فراش از ديبا ستبر.

«**و جنا الجنّتين دان**(۵۴)» و ميوهٔ آن دو بهشت از دست چنندگان نزديك

«**فبايّ آلاء ربكما تكذّبان**(۵۵)».

«**فيهن قاصرات الطرف**»، در آن فراشها كنيزكان اند فرو داشته چشمان [از جز شويان ايشان].

«**لم يطمثهنّ انس قبلهم ولا جانّ**(۵۶)»، دست بايشان نبرده هيچ آدمى و نه پرى.

«**فبايّ آلاء ربكما تكذّبان**(۵۷)».

---

۱ ـ درهيچكدام از نسخ ترجمهٔ اين آيت و نيز مكررات آن تا آخر سوره تكرار نگرديده است.

كأنّهن الياقوت والمرجان (٥٨) » ، گوئی که آن کنیزکان [بسپیدی] سرواریداند و [بروشنایی] یاقوت.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٥٩) ».

«**هل جزاء الاحسانِ الاالاحسانُ**(٦٠)» ، هست پاداش نیکویی مگر هم نیکویی . . ؟ .

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٦١) ».

« **ومِن دونهما جنّتان**(٦٢) » ، وجز از آن دو بهشت دوبهشت دیگرند.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٦٣) »

« **مُدهامّتان**(٦٤) » دوبهشت سخت ژرف رنگ و سیراب رنگ.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٦٥) ».

« **فیهماعینان نضّاختان**(٦٦) » ، در آن دوچشمه اند که آب ازبوم بهشت برمی‌اندازند وبرمیجوشند.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٦٧) ».

« **فیهما فاکهة ونخل ورمّان**(٦٨) » ، درآن دوبهشت میوهاست وخرما ـ ستان و انار.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٦٩) ».

« **فیهنّ خیراتٌ حِسان**(٧٠) » ، درآن بهشتها کنیزکان‌اندنیکان‌درآفرینش و درخوی ، نیکوان اند درچهره و در روی.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٧١) ».

«**حورٌ مقصوراتٌ فی‌الخیام**(٧٢) » ، سیاه چشمان اند از چشمها بیگانگان نگه داشته و درخیمها بداشته.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٧٣) ».

« **لم یطمثهن انس قبلهم ولاجانّ**(٧٤) » خالی‌ندیدایشانرا پیش‌ازخداوندان ایشان هیچ کس نه مردم نه پری.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٧٥) ».

« مُتّکئین علی رفرف خُضْر » بنـاز نشستگان اند بر رفرف سبز در باغهـا رنگارنگ ، **« وعبقریّ حِسان(۷۶) »** ، و بساطها گران مایهٔ نیکو.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(۷۷) ».

« تبارك اسم ربك » ، چون پاك است وبی‌عیب خداوند تو، **« ذوالجلال والاکرام(۷۸) »** ، خداوند با بزرگواری و بنده‌نوازی.

النوبة الثانية

قوله : « ولمن خاف مقام ربه » آیات مواعظ وزواجر وذکر عذاب وعقوبت کافران درپیش داشت تا مؤمنان بدان عبرت گیرند و پند پذیرند ودرخوف وخشیت بیفزایند و در طاعت وعبادت کوشش نمایند وفرا اسباب نجات خودبینند واین عظیم‌تر نعمتی است از حق جل جلاله بربندگان و لهذا ذکر عقیب کلّ آیة :

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان »

پس مآل و مرجع مؤمنان و بیـان ثواب طاعات ایشان درگرفت فرمود [۱] :

« ولمن خاف مقام ربه جنتان ».

مقام هم مصدر است وهم مکان ، اگر مصدر نهی . معنی آنست که آنکس که در دنیا بوقت معصیت ترسد از ایستادن وی روز قیامت بحضری عـزت در مقام حساب ،وازآن ترس معصیت وشهوت بگدازد ، فردا اورا دوبهشت‌است ، یکی‌ثواب خوف را و دیگر ترك معصیت را.

واگر مقـام برموضع ومکان نهی پس اینجا مضمری محذوف است یعنی ـ خاف مقام حساب ربه ،آنکس که ازمقام حساب حق بترسد داندکه او را در آن مقام بدارند و از وی سؤال کنند کقوله تعالی :

« وقفوهم انهم مسئولون ». اورا دو بهشت است یکی جنة عدن ودیگر ـ جنةالنعیم . یکی‌ـ نشستگاه خویش و دیگرـ نشستگاه جفتان و خادمان وی.

مفسران گفتند این آیت درشأن **بوبکر صدیق** فروآمد ، شرب لبناً فقیل له‌ـ انه من غیرحل فاستقاء. وقال **قتاده** ـ ان المؤمنین‌خافوا ذالك المقام فعملوالله وقاموا

۱ ـ نسخهٔ ج : گفت .

باللیل و النهار. وفی الخبر الصحیح عن **ابی‌هریرة** قال - قال رسول الله (ص) - من خاف ادلج و من ادلج[1] بلغ المنزل الا ان سلعة الله غالیة الا ان سلعة الله الجنة.

وعن **عطاء بن یسار** عن **ابی الدرداء**: انه سمع رسول‌الله(ص) یقصّ علی المنبر وهویقول: «ولمن خاف مقام ربه جنتان». قلت - وان زنا وان سرق یارسول‌الله فقال رسول‌الله (ص) الثانیة: «ولمن خاف مقام ربه جنتان». فقلت الثانیة: و ان زنا وان سرق یا رسول‌الله. فقال رسول‌الله (ص) الثالثة: «ولمن خاف مقام ربه جنتان» فقلت الثالثة: وان زنا وان سرق یا رسول‌الله. قال: و ان رغم انف **ابی الدرداء**.

قال بعض المفسرین فی قوله: جنتان - ای - جنة للانس وجنة للجن. معنی آنست که هرکه از مقام حساب پیش حق تعالی ترسد از آدمی وپری، هریکی را بهشتی است.

پرهیزکاران مردمانرا بهشتی وپرهیزکاران پریان‌را بهشتی.

«فبایّ الاء ربکما تکذّبان» بایّ نعمة من نعمه فی الجنتین، ثم وصف الجنتین، فقال -

«ذواتا افنان» ای - اغصان واحدها فنن وهوالغصن المستقیم‌طولاً وقیل - «ذواتا افنان» ای - الوان و انواع من الاشجارو الثماروواحدها فن یقال: هو الجنة[2] کله افنان الاشجار متکاوسة[3] غیرانها لا ترد شیأً. و قیل - جنتان من الیاقوت الاحمر و الزبرجد الا خضر، ترابها الکافور و العنبر و حمأتها المسک الاذفر، کل بستان مسیرة مأة سنة فی وسط کل بستان دارمن نور.

«فبایّ آلاء ربکما تکذّبان» بالا غصان ام بالالوان.

«فیهما عینان تجریان» بالماء الزلال احدیها التسنیم والاخری‌السلسبیل. و قیل - احدیهما من ماء غیرآسن والاخری من خمرلذّة للشاربین، تجریان من جبل من مسک.

قال **ابوبکر محمدبن عمرالورّاق** - فیهما عینان تجریان لمن کانت له فی الدنیا عینان تجریان بالبکاء.

---

١ - ادلج ازادلاج: قیام درشب تار برای عبادت. ٢ - درنسخهٔ ج: هواء الجنه آمده وظاهراً هوالجنة صحیح است. ٣ - متکاوسه: متوالیه.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » بایّ العینین تجحدان.

«فیهما من کلّ فاکهة زوجان» ای ـ فیهما من کل مایتفکه به صنفان رطب ویابس کالرطب والتمر والعنب والزبیب.

قال **ابن عباس** ـ ما فی الدنیا ثمرة حلو و لامرّ الا وهی فی الجنة حتی الحنظل الا انه حلو.

« فبایّ الاء ربکما تکذّبان » . بایّ الصنفین تجحدان.

« متکئین » ای ـ جالسین جلسة الملوك جلوس راحة ودعة « علی فُرُش » جمع فراش وهو ماastمهد للجلوس والنوم.

« بطائنها من استبرق » جمع بطانة والاستبرق ـ الدیباج الثخین الغلیظ.

قیل **لسعید بن جبیر** ـ البطائن من استبرق فما الظواهر.

قال ـ هذا مما قال الله تعالی ـ « فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرّة اعین » .

و قیل ـ بطائنها من استبرق وظواهرها من نور جامد.

و قال **ابن عباس** ـ وصف البطائن و ترك الظواهر لانه لیس فی الارض احد یعرف ما الظواهر « وجنا الجنّتین دان» ای ـ مایجتنی من ثمر الجنتین قریب یناله القائم و القاعد والنائم.

و قیل ـ اذا ارادوه دنا من افواههم ، فیتناولون من غیر تعب.

« فبایّ الاء ربکما تکذّبان » بالظهارة ام بالبطانة.

« فیهن » ای ـ فی الجنان و قیل ـ فی الفرش « قاصرات الطرف » یعنی ـ الحواری قصرن اعینهن علی ازواجهن فلا یطمحن الی غیرهم وتقول لزوجها ـ وعزة ربی ما اری فی الجنة شیئاً احسن منك ، فالحمدلله الذی جعلك زوجی وجعلنی زوجك.

و قصر الطرف ایضاً من الحیاء و الغنج. قصر الطرف چون برمعنی حیا وغنج بود معنی قاصرات الطرف آنست که :

کنیزکان بهشتی نازنینان اند ، ازناز فروشکسته چشمان اند.

« لم یطمثهن». الطمث المجامعة بالتدمیه ای ـ ما ادماهن بالجماع احد.

قال **مجاهد** ـ اذا جامع الرجل فلم یسمّ الله انطوی الجانّ علی احلیله فجامع معه فذلك قوله : « لم یطمثهن انس قبلهم ولاجان » .

گفته‌اند که - « انس قبلهم ولاجانّ » دلیل آنستکه مسلمان جن در بهشت باشند و از ایشان جماع بود با جنس خویش نه با جنس انس[1] و معنی الآیة : حور الانس لم یطمثهن انس وحورالجن[2] لم یطمثهن جن.

مقاتل گفت : مراد باین حور بهشتی‌اند که ایشان را در بهشت آفریدند و هرگز هیچ کس بایشان نارسیده ونه دست بایشان برده.

حسن گفت - زنان دنیوی‌اند که بعد ازآنکه ایشانرا درآن جهان باز نو آفریدند در بهشت هیچ کس بایشان نرسید پیش از شویان خویش.

دراین سورة دوجای فرمود - «لم یطمثهن». **کسائی** یکی از آن بضم میم خواند و آن دیگر بکسر میم. اگر اول بضم خواند آخر بکسر خواند و اگر اول بکسر خواند آخر بضم خواند والسبب فی‌ذلک ماروی **ابواسحق السبیعی** قال - کنت اصلّی خلف اصحاب **علی** (ع) فاسمعهم یقرأون : « لم یطمثهن » بضم المیم وکنت اصلّی خلف اصحاب **عبدالله‌بن مسعود** فاسمعهم یقرأون بکسر المیم فکان **الکسائی** یضم احدیهما و یکسر الاخری لئلّا یخرج عن هذین الاثرین.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » بقصر اطرافهن ، ام بانهن « لم یطمثن » ،

« کانّهن الیاقوت و المرجان » ای - کانهن الیاقوت حمرة وصفاء ، والمرجان بیاضاً و ضیاء.

روی عن **ابی‌سعید** فی‌صفة اهل الجنة عن رسول‌الله (ص) - لکل رجل منهم زوجان علی کل زوجة سبعون حلّة یری مخ سوقهن دون لحمهما و دمائهما و حللهما.

و روی عن **ابی‌هریرة** ان رسول‌الله (ص) قال - اول زمرة تدخل الجنة علی صورة‌القمر لیلة‌البدر والذین علی‌اثرهم کاشدّ کوکب اضاءة. قلوبهم علی قلب رجل واحد لااختلاف بینهم ولاتباغض ، لکل امرئٍ منهم زوجتان کل واحدة منهما یری مخ ساقها من وراء لحمها من‌الحسن. « یسبّحون‌الله بکرة و عشیا » لایسقمون و لایمتخطون و لایبصقون ، آنیتهم الذهب و الفضة و امشاطهم الذهب و وقود مجامرهم الالوة[3] و ریحهم المسک.

---

۱ - درنسخهٔ الف جملهٔ : «باجنس خویش نه» ندارد ونسخهٔ ج : بامقصود ونیز بابقیت سخن انسب است.
۲ - درنسخهٔ ج : و حورالعین آمده ومسلماً غلط است. ۳ - الوة : نوعی عود بخور است.

وعن **عبدالله بن مسعود** عن النبی (ص) ان المرءة من اهل الجنة لیری بیاض ساقها من وراء سبعین حلة من حریر ومخّها. ان الله عزوجل یقول - «کانّهن الیاقوت والمرجان» فاما الیاقوت فانه حجر لوادخلت فیه سلکا ثم استصفیته لرأیته من ورائه.

وقال **عمرو بن میمون** - ان المرأة من الحورالعین لتلبس سبعین حلة فیری مخّ ساقها من ورائها کما یری الشراب الاحمر فی الزجاجة البیضاء.

«فبایّ آلاء ربکما تکذّبان» بمشابهته الیاقوت ام بمشابهته المرجان.

«هل جزاء الاحسان الا الاحسان» هل هاهنا بمعنی ما کقوله: «فهل علی الرسل الاالبلاغ المبین». یعنی - ماجزاء من احسن فی الدنیا الا ان یحسن الیه فی الآخرة.

و قال **ابن عباس** - هل جزاء من قال: لااله الاالله وعمل بما جاء به **محمد** (ص) الاالجنة.

عن انس بن مالك -قال- قرأ رسول الله (ص) «هل جزاء الاحسان الاالاحسان». ثم قال - هل تدرون ما قال ربکم قالوا- الله و رسوله اعلم، قال - یقول - هل جزاء من انعمت علیه بالتوحید الاالجنة.

و فی روایة **ابن عباس و ابن عمر** قالا - قال رسول الله (ص) - یقول الله تعالی- ماجزاء من انعمت علیه بمعرفتی وتوحیدی الا ان امکّنه جنتی وحظیرة قدسی برحمتی.

و قال **محمد بن الحنفیّة** - هی مسجّلة للبرّ والفاجر ای - سواء فی هذا ابرار الخلق و فجّارهم، انه من احسن اُحسن الیه، للفاجر فی دیناه وللبر فی اخراه.

«فبایّ آلآء ربکما تکذّبان» - باحسان التوفیق فی الدنیا ام باحسان الثواب فی الآخرة.

«ومن دونها جنتان». ای - من دون الجنتین الاولیین جنّتان اخریان: جنتان من فضة آنیتهما ومافیهما و جنتان من ذهب آنیتهما وما فیهما ولکل رجل و امرأة من اهل الجنّة جنتان، احدیهما - جزاء اعماله و الاخری - ورثوها عن الکفار وهوقوله عز وجل:

«اولئك هم الوارثون» الآیة وقوله: «نورث من عبادنا».

و فی الخبر الصحیح عن رسول الله (ص) - جنتان من فضة آنیتهما وما فیهما و جنتان من ذهب آنیتهما وما فیهما وما بین القوم و بین ان ینظروا الی ربهم الاّ رداء الکبریاء علی وجهه فی جنة عدن . و قیل - لکل واحد منهم اربع جنان فی الجهات الاربع : بین یدیه ومن خلفه و یمینه و شماله.

و قیل - اربع جنان علی التوالی لیتضاعف له السرور بالتنقل من جنة الی جنة و یکون امتع لانه ابعد من الملک فیما طبع علیه البشر.

و قیل - الجنتان الاولیان[1] افضل منهما.

والاخریان ادون منهما فالاولیان : جنات عدن وجنة الفردوس والاخریان: جنة النعیم و جنة المأوی.

وقیل - الاولیان للمقربین السابقین، فیهما من کل فاکهة زوجان والاخریان لاصحاب الیمین و التابعین فیهما فاکهة و نخل و رمان.

وقیل - الاولیان جنتان فی القصر و الاخریان خارج القصر.

وقیل - الاولیان للرجال والولدان و الاخریان للنساء و الحور العین.

« فبایّ آلاء ربکما تکذبان » بایّ الجنتین تجحدان.

« مدهامتان » ، ای ، ناعمتان سوداوان من ریّهما و شدة خضرتهما لان الخضرة اذا اشتدت ضربت الی السواد و الفعل منه - ادهامّ یدهامّ فهو مدهامّ وهما مدهامتان ای - الغالب علی هاتین الجنتین - النبات و الریاحین المنبسطة علی وجه الارض وفی الاولیین - الاشجار و الفواکه.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » ، منهما.

« فیهما عینان نضّاختان » ، تفوران بالماء لاتنقطعان. والنضخ ان تفور العین بالمآء وهو اکثر من النضج و انما وصفها بالنضخ لان الماء الذی یفور و یجری امتع من المآء الراکد.

قال **ابن مسعود** - تنضخان علی اولیاء الله بالمسک و الکافور . و قال **ابن عباس** - تنضخان بالخیر والبرکة علی اهل الجنة. وقال **سعید بن جبیر** : - بالمآء

---

۱ - درنسخهٔ الف و ج جنتان الاولیان آمده و قیاساً تصحیح گردید.

و الوان الفاكهة. وقال **انس بن مالك** ـ تنضخان بالمسك والعنبر فی دور اهل الجنة كطش[1] المطر.

« فبایّ آلاء ربكما تكذّبان » ، من العينين.

« فيهما فاكهة و نخل و رمّان » ، انما اعاد ذكر النخل و الرمان وهما من جملة الفواكه للتفضيل وعن **سعيد بن جبير** عن **ابن عباس** قال ـ نخل الجنة جذوعها زمرد اخضر وورقها ذهب احمر وسعفها كسوة لاهل الجنة ، منها مقطعاتهم وحللهم و ثمرها امثال القلال اوالدلاء اشد بياضا من اللبن واحلى من العسل ، والين من الزبد ليس له عَجَم[2] كلما نزعت ثمرة عادت مكانها اخرى و انهارها تجرى فی غبر اخدود[3].

« فبایّ آلاء ربكما تكذبان » ، بالفاكهة ام بالنخل ام بالرمان.

« فيهن خيرات حسان » ، «فيهن» ، ای : فی الجنان الاربع جوار « خيرات حسان »، واحدة الخيرات ـ خيرة، واصلها خيّرات ، واحدها خيّرة والرجل خيّر فخفف كهين و لين.

روی عن **ام سلمة** قالت ـ قلت لرسول الله (ص) ـ اخبرنی عن قوله : « خيرات حسان » ، قال ـ خيرات الاخلاق حسان الوجوه. وقيل ـ فی تفسير الخيرات ، ای ـ لسن بدفرات[4] ولا بخرات[5] ولا متطلعات[6] ولا متشوفات[7] ولا ذربات[8] ولا سليطات ولا طماحات[9] ولا طوافات فی الطرق.

---

۱ ـ طش بروزن و معنی رش : باریدن، مترشح شدن ، افشاندن . ۲ ـ هسته . ۳ ـ شكافها كه درزمين پديدآيد. ٤ ـ دَفرات جمع دفره زنی كه بدنش بوی ناخوش دهد . ٥ ـ ظاهراً بخراآت است جمع بخراء مؤنث ابخر : آنكه دهانش بوی ناخوش دهد. صفت از آن جز براين وزن درلغت نيامده . ٦ ـ متطلعات : زنانيكه حس كنجكاوی شديد دارند و با سعی و كوشش فراوان از اخبار نهانی و رازهای مردم اطلاع حاصل ميكنند . ۷ ـ تشوف در لغت بمعنی زيور بخود بستن و خود آرايی ونيز بمعنی تطلع از اخبار ديگران است و چون دراينجا ازپيش « متطلعات » ذكر شده مقصود از متشوفات زنان خود آرا است . ۸ ـ جمع ذربة : زن بد زبان . ۹ ـ جمع طماحة : زنی كه نظر جز باشوهر خويش دارد .

« فبایّ آلاء ربکما تکذبان » ، بالخیرات ام بالحسان.

« حور مقصورات » ، لاهل‌اللغه فی‌الحور قولان :

قال قوم ـ الحور البیاض و الحوّاری[1] سمّی لبیاضه ، و الحواریون کانوا قصارین ، یبیضون الثیاب. وخبز محوّر و الحواریات نساءالقری لبیاض لونهن.

و قال قوم ـ الحور ـ السواد.

و جمع المفسرون بینهما فقالوا ـ حورای ـ شدیدات سواد العین ، شدیدات بیاضها.

و قیل ـ معناه ـ شدیدات سوادالعین شدیدات بیاض‌الوجه.

« مقصورات » ، ای ـ محبوسات عن‌اعین ازواج غیرهن.

و قیل ـ « مقصورات » ای ـ مخدّرات مستورات فی‌الحجال.

یقال ـ امراة مقصورة ، اذا کانت مخدرة مستورة لاتخرج.

روی‌عن‌النبی (ص) ، قال ـ لوان‌امرأة من‌نسآءاهل‌الجنة اطلعت‌الی‌الارض لاضاءت مابینهما ولملأت مابینهما ریحاً. ولنصیفها علی راسها خیر من الدنیا وما فیها «فی‌الخیام»قیل فی‌التفسیر ـ خیمة[2] من درة مجوفة طولها فی‌السمآء ستون میلا وقیل ـ الخیمة لؤلؤة اربعة فراسخ فی‌اربعة فراسخ لها الف سن باب ذهب.

وروی ـ لوان حوراء بزقت فی بحر، لعذب ذالک البحر من عذوبة ریقها ـ و روی انهن یقلن ـ نحن‌الناعمات فلا نبأس. الراضیات فلا نسخط نحن‌الخالدات فلا نبید. طوبی لمن کنّاله و کان لنا.

و فی‌الاثر ـ اذا قلن هذه المقالة اجابتهن المؤمنات من نساء الدنیا ـ نحن المصلّیات وماصلیتن ، نحن الصائمات وماصمتن ، نحن‌المتصدقات وماتصدقتن ، فغلبنهن.

وقال **ابن‌مسعود** ـ لکل زوجة خیمة طولها ستون میلاً.

« فبای آلاء ربکما تکذبان » ، بالحور ام بالخیام.

« لم یطمثهن انس قبلهم ولاجان » ای ـ لم یمسهن آدمی قبلهم ولاجان ، کرّر ذلک زیادة فی‌التشویق تاکیداً للرغبة فیها.

---

١ ـ حوّاری : آرد سفید. ٢ ـ درنسخهٔ ج : الخیمه.

«فبایّ آلاء ربکما تکذّبان» ، مما ذکرنا. قال **محمد بن کعب** - ان المؤمن یزوّج الف ثیب و الف بکر والف حوراء.

«متّکئین علی رفرف خضر» قال **سعیدبن جبیر** و **ابن عباس** - الرفرف ریاض الجنة ، خضر مخصبة. واحدتها - رفرفة ، والرفارف - جمع الجمع مشتق من رف النبت یرف اذا صارغضّاً نضراً.

وقیل -هی الوسائد والنمارق والبسط ای - کما اتکأوا فی الاولیین علی فرش بطائنها من استبرق ، اتکأوا فی هاتین الجنتین علی رفرف خضر وعبقریّ حسان .

العبقریّ-الزرابی الطنافس[1] الثخان وقیل-هی الدیباج واحدتها عبقریة کما یقال: تمرة و تمر ولوزة ولوز والعبقری عندالعرب-کل ثوب موشی[2] منسوب الی **عبقر** و هی بلدة یعمل فیهاالوشی .

و قیل- عبقر اسم ارض یسکنها **الجن** ، ینسب الیها خیار کل شیء

وقیل- عبقر اسم رجل کان **بمکة** یتخذ الزرابی ویجیدها فینسب الیه کل شیء جیّد حسن .

والعبقریّ ایضاً عندالعرب : القویّ الشدید القوة ، الحاذق فی الصنعة. قال رسول الله (ص) : رأیت **عمربن الخطاب** فی المنام یستقی من بئر فلم ار عبقریاً یفری فریه. ای - یعمل عمله.

«فبایّ آلاء ربکما تکذّبان» بالرفرف ام بالعبقری .

«تبارك اسم ربك» ای - تبارك ربك والاسم صلة کقوله : «تبارك الذی» وقال لبید :

الی الحول ثم اسم السلام علیکما.

ای - ثم السلام علیکما. و الاسم صلة والاسم هوالمسمی ومن قال بغیر هذا قال بخلق اسماءالله « تبارك » ای -تقدس و تعظّم وتمجّد و تعالی و دام الذی لم یزل ولا یزال ، «ذوالجلال والاکرام» قرأ اهل **الشام** : «ذوالجلال» بالواو وکذالك فی مصاحفهم اجراء علی الاسم والجلال لایستعمل الالله سبحانه وتعالی. «والاکرام» هوان یکرم اولیائه بالانعام علیهم والاحسان الیهم.

---

۱ - طَنفسه وطُنفُسه نوعی فرش رنگارنگ . ۲ - جامهٔ منقوش. وشی : نقش جامه .

ختم‌الله سبحانه هذه السورة بذکر تمجیده و تحمیده کما عدّد فنون نعمه و صنوف مبرته و روی عن **عایشه** قالت- کان رسول‌الله(ص) اذا سلم من الصلاة لایقعد الا مقدار مایقول - اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت ذاالجلال والاکرام.

النوبة الثالثة

قوله : « ولمن خاف مقام ربه جنتان ».

نعیم باقی و ملک جاودانی وقرب حضرت الهی کسیرا بود که درهمه‌حال از الله ترسد و احوال و اهوال رستاخیز همواره پیش چشم خویش دارد.

خوف و خشیت چراغ دل است و زمام نفس و ریاضت روح وتازیانهٔ حق و حصار دین .

تخم خوف صبر است وآب آن ورع وثمرهٔ آن نجات.

یقول الله تعالی - « و خافونی ان کنتم مؤمنین ».

مالك دینار گفته : ولیّ که در وخوف بود علامتش آنست که خاطر را از حرمت پر کند و اخلاق مهذب گرداند و اطراف بادب دارد.

بوالقاسم حکیم گفته که- ترس از خالق دیگر است وترس ازمخلوق دیگر. هر که از مخلوق ترسد از وی بگریزد و هر که ازخالق ترسد با وی گریزد.

یقول‌الله تعالی : « ففرّوا الی‌الله ».

ترس ازالله با شهوات دنیا به نسازد[1] هر که اسیر شهوات گشت ترس‌ازدل وی رخت برداشت و در دست دیو افتاد تا بهردری که خواهد او را میکشد.

درآثار بیارند که **یحیی زکریا** صلوات‌الله علیهما بر **ابلیس** رسید و بر دست ابلیس بندها دید از هرجنس و هررنگ. گفت - ای شقی، این‌چه‌بندهاست که دردست‌تو می بینم ، گفت - این انواع شهوات فرزند **آدم** است که ایشانرا باین دربندم آرم و برمراد خویش میدارم . گفت - **یحیی زکریا** را هیچ بندداری که او را بآن بند درحکم خود آری..؟ گفت - نه که او را از ما معصوم داشته اند ودست ما بدو نرسد

---

۱ - در نسخهٔ ج : بنسازد .

گفت ـ آخر از وی هیچیز شناسی که بان دروی طمع کنی.؟ گفت ـ نه مگر یک چیز ـ هر گه که طعام سیر خورد گرانی طعام او را ساعتی از نماز وذکر الله مشغول دارد.

یحیی گفت ـ ازخدای عزوجل پذیرفتم و با وی عهد بستم که هرگز طعام سیر نخورم.

درخبر است که ـ هر که اندك خورد وصوف پوشد چنانک بلقمه‌ای وخرقه‌ای[1] از دنیا قناعت کند، تفکر در دل وی پدید آید و از تفکر حکمت زاید و حکمت چون خون در باطن وی روان گردد. وآنکس که طعام بسیار خورد ازتفکر بازماند ودل‌وی سخت گردد. والقلب القاسی بعید من‌الله بعید من‌الجنة قریب من‌النار.

«ولمن خاف مقام ربه‌جنتان ـ ومن دونهما جنتان» ترسندگانرا و اندوهگنانرا چهاربهشت است: دوبهشت زرین ودوبهشت سیمین **مصطفی** (ص)ازاین‌چهاربهشت خبرداده و گفته ـ جنتان‌من‌فضة آنیتهما وما فیهما وجنتان من‌ذهب آنیتهما و ما فیهما، وما بینهم و بین ان ینظروا الی ربهم الارداء الکبریاء علی وجهه فی‌جنة عدن.

ترسی باید که روزگار مرد همه عین‌اندوه گرداند. چون اندوه پدید آمد آفتاب محبت حق جز بردل وی نتابد که ـ ان‌الله یحبّ کل قلب حزین.

عالمیان قدر اندوه ندانستند، اندوه بگذاشتند و براه نفس بیرون شدند و شادی وطرب اختیار کردند.

اگر بجملگی روی بعالم اندوه نهادندی، بهر میلی که در بادیهٔ اندوه رفتندی جزحدقهٔ کروبیان و روحانیان قدمگاه ایشان نبودی.

چهرهٔ ترس وصورت اندوه فردا پیدا آید که قیامت بازار خویش برسازد. هرنفسی که بترسی برکشیده باشند نوری گردد. و هرقدمی که باندوهی برداشته باشند مرکبی شود که مسافت سرای رضوان بآن مرکب قطع کنند.

عالمیان همه درعتاب وحساب رستاخیز باشند. واندوه خوارگان بر بساط انس درخیمهٔ «وهو معکم» با حق درمناجات باشند که یکی ازایشان را نیزازبهشت یاد نیاید.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج: بلقمهٔی وخرقهٔی

بزرگی‌را پرسیدند که ـ خدای عزوجل باآندوهگنان‌وترسندگان چه‌خواهد کرد. گفت ـ اگر اندوه برای او دارند ومحمل ترس از بهر او کشند ، هنوز نفس ایشان منقطع نشده باشد که جام رحیق وصال بردستشان نهند بر آن نبشته که ـ «الا تخافوا ولاتحزنوا وابشروا بالجنه».

گاه آن آمد که بادی خوش برجان شما وزد . نیز مترسید و تا ابد الابد طرب کنید وشاد باشید. شعر :

اندوه غریبان بسرآید روزی در کار غریبان نظر آید روزی

سورة الواقعه

١ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**بسم الله الرحمن الرحیم**»ـ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«**اذا وَقعت الواقعة** (١)» آنگه‌که بودنی ببود و افتادنی بیفتد.

«**لیس لِوَقعتها کاذبة** (٢)» در بودن آن نه شک بود و نه در افتادن آن دروغ.

«**خافضةٌ**» ، فرو برنده ناگرویدگان را ، «**رافعةٌ** (٣)» بر دارنده گرویدگان را.

«**اذا رُجّت الارض رجّاً** (٤)» آنگه‌که بجنبانند جنبانیدنی.

«**وبُسّت الجبال بسّاً** (٥)» وبرکنند کوهها برکندنی.

«**فکانت هبآء مُنْبثّاً** (٦)» تاگردی شود از زمین خیزان ریزان.

«**وکنتم ازواجاً ثلاثة** (٧)» و شما سه‌گروه بیدا[١] از سه‌گونه.

«**فاصحاب المیمنةِ ما اصحاب المیمنةِ** (٨)» خداوندان راست دست آن چه مردمان‌اندکه مردمان راست دست‌اند وراست سوی.

---

١ ـ در نسخهٔ ج : باشید .

«**و اصحاب المَشأمة ما اصحاب المشأمة** (٩) » و خداوندان چپ سوی وچه سردمانِ‌اند خداوندان چپ سوی.

«**والسابقون**» ، وپیشوایان ، «**السابقون** (١٠) ».

«**اولئك المقرَّبون**(١١) » «**في جنات النعيم**(١٢) » پیشوایان[بفرمان برداری] ایشانند آن مقربان ونزدیکان که در بهشتها با نازاند.

«**ثُلَّة من الاوّلين**(١٣) » گروهی از پیشینان.

«**وقليل من الآخرين** (١٤) » واندکی از پسینان.

«**على سُرُرٍ موضونة** (١٥) » بر تختها زربافت.

«**متكئين عليها متقابلين** (١٦) » نشستگان بر آن تختها بی‌بیم، پشت باز نهادگان روی در روی.

«**يَطوف عليهم**»، برسرایشان میگردد[بخدمت] «**وِلدان مخلَّدون**(١٧)» غلامان جوانانْ آراسته، جوانی وجاودانی‌را آفریده.

«**بِاَكواب**» ، می‌گردانند بر سر ایشان صراحی وکوزآوریها[1] بی‌گوشه «**واباريق**» ، وآب دستانها با گوشه ودسته، «**وكَأس من مَعين** (١٨) » و جام از می از چشمهٔ روان.

«**لايصدّعون عنها**» ، ایشان‌را ازآن شراب[وآن مجلس]بازنه پراکنند «**ولا يُنزفون** (١٩) » وهیچ از می درنمانند.[2]

«**وفاكهة ممّا يتخيّرون** (٢٠) » و از هرمجلس که گزینند.

«**ولحم طيرممّا يشتهون** (٢١) » واز هر گوشت مرغ که خواهند.

«**و حورٍ عين** (٢٢) » و سیاه چشمان و فراخ چشمان ، «**كَامثال اللؤلؤ المَكنون** (٢٣)» مانندگان مرواريد درصدف[پرده پوشیده ، گرد بانّ نرسیده] .

«**جزآءً بماكانوا يعملون** (٢٤) » پاداش آن کردار که میکردند.

«**لايسمعون فيها لغواً**» آنجا درآن بهشت نابکارنشنوند «**ولا تأثيماً** (٢٥)» ونه هیچ بزه.

---

١ ـ کوزاورها : صراحی . ٢ ـ در نسخهٔ ج : درنمی‌مانند .

« **الاّ قیلاً سلاماً سلاماً** (۲٦) » مگر سخنی بی رنج سخنی از جفا آزاد.

« **واصحابُ الیمین ما اصحاب الیمین** (۲۷) » و خداوندان راست دست چه مردمان که ایشانند.

« **فی سِدر مخضود** (۲۸) » در درختستانی پربارخار از میوهٔ آن چیده.

« **و طَلح منضود**(۲۹) » و درخت موز میوهٔ آن درهم نشسته.

« **وظلّ ممدود** (۳۰)»وسایهٔ درختان کشیده.

« **و مآء مسکوب** (۳۱) » و آبی بر روی زمین و فرش ریخته روان بی کنده.

« **وفاکهة کثیرة** (۳۲) » و میوه‌ها فراوان.

« **لامقطوعة** »نه بسر آمده وبازبریده [اززمستان].« **ولا مَمنوعة** (۳۳) » نه از خوردن باز داشته [از خامی ونارسیدنی].

« **وفُرُش مرفوعة** (۳٤) » و کنیزکان برداشته قدرها ایشان از آلایش وکاهش.

« **انّا انشأناهن انشآءً** (۳۵) » بیافریدیم ایشانرا همچنان آفریدنی [پرورده و رسیده و آراسته].

« **فجعلنا هنّ ابکاراً** (۳٦) » ما ایشانرا دوشیزگان آفریدیم. « **عرُباً** » شوی دوستان ، « **اترابا** (۳۷) » هام بالا هام آسا[۱] یک دیگر.

« **لاصحاب الیمین** (۳۸) » [این همه] خداوندان راست دست راست.

« **ثُلَّة من الاولین** (۳۹) » جوکی از پیشینان.

« **و ثلّة من الاخرین** (٤۰) » وجوکی از پسینان.

« **و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال** (٤۱) » و خداوندان چپ دست وچپ سوی چه مردمان که ایشانند.

« **فی سَموم** » درآتش وتفت باداند، بادی سخت گرم وبادی سخت سرد، « **وحمیم** (٤۲) » و آبی جوشیده.

---

۱ - در نسخهٔ ج :هم بالا هم‌آسا.

« **وظلٍ من يَحموم** (٤٣) » وسایهٔ دود صعب سیاه.

« **لابارِدٍ ولاکریم** (٤٤) » نه خنک ونه آسان[1].

« **انّهم کانوا قبل ذلک مُترفین** (٤٥) » ایشان پیش از آنروز منعمان و گردن‌کشان بودند.

« **وکانوا یُصرّون علی الحنث العظیم** (٤٦) » ومی‌سهیدند پیش‌ازآنروز بر آن بزهٔ بزرگ.

« **وکانوا یقولون** »، ومیگفتند، « **أاذامتنا** »، باش آنگه که ما بمیریم « **وکنّاتراباً وعظاماً** » و خاك گردیم و استخوان، « **أانّا لمبعوثون** (٤٧) » ما برانگیختنی‌ایم..؟.

« **اَوَ آباؤنا الاوّلون** (٤٨) » وپدران پیشین ما هم برانگیختنی‌اند..؟.

« **قل انّ الاوّلین والآخرین** (٤٩) » گوی[1] پیشینان و پسینان‌جهانیان،

« **لَمجموعون** » همه با هم آوردنی‌اند، « **الی‌میقات یَوم معلوم**(٥٠)» هنگام روزی دانسته نامزد را.

« **ثم انّکم ایهاالضّالون المکذّبون** (٥١) » پس شما ای گمراهان دروغ‌زن گیران.

« **لَآکلون من شجر من زقّوم**(٥٢) » میخورید آن درخت زقوم را.

« **فمالئون منها البطون**(٥٣) » تا پرمیکنید از آن شکمها.

« **فشاربون علیه من‌الحمیم** (٥٤) » آنگه برزبر آن آب جوشان می‌آشمید[2]

« **فشاربون شرب‌الهیم** (٥٥) » می آشمید [2] آشمیدن [3] ریگ خشک با شتران تشنه.

« **هذا نُزُلهم یوم‌الدین** (٥٦) » برین فرود آیند ایشان روز پاداش و روز داوری.

« **نحن‌خلقناکم** »، ما بیافریدیم شمارا نخست، «**فلولاتصدّقون**(٥٧)» پس[آفرینش پسین] چرا استوار نمی‌دارید.

---

١ ـ درنسخهٔ ج : بگو. ٢ ـ درنسخهٔ ج :می‌آشامید. ٣ ـ آشامیدن.

النوبة الثانية

این سورة هزار و هفتصد و سه حرف است و سیصد و هفتاد و هشت کلمه و نود و شش آیـة جمله **بمکه** فرو آمد و آنرا مکی شمرند مگر یک آیت بقول **ابن عباس**: «افبهذا الحدیث انتم مدهنون ـ وتجعلون رزقکم انکم تکذّبون»

گفت ـ این یک آیت **بمدینه** فرودآمد وباقی **بمکه**.

و قیل ـ الّا قوله : « ثلة من‌الاولین » « و ثلة من‌الآخرین ».

ودراین‌سورة ناسخ ومنسوخ نیست مگریک آیت[1] بقول **مقاتل‌بن سلیمان**: «ثلة من‌الاولین وقلیل من‌الاخرین ». **مقاتل** گفت: این یک آیت منسوخ است بآیت دیگر که « ثلّة من‌الاولین و ثلّة من‌الاخرین ».

درخبراست که ـ **عثمان‌بن عفان** عیادت کرد **عبدالله مسعود** را دربیماری مرگ ، گفت ـ یا **عبدالله** این‌ساعت ازچه می‌نالی. گفت ـ اشتکی ذنوبی ، بر گناهان خود می نالم گفت ـ چه آرزوست ترا در این وقت گفت : رحمة ربی، آرزوی من آن است که الله برمن رحمت کند وبرضعف وعجزمن ببخشاید.

عثمان گفت : افلاندعوالطبیب ، طبیب‌را خوانیم تادرد ترا مداوات کند؟ گفت ـ الطبیب امرضنی. طبیب خود مرا بروز بیماری افکند.

گفت خواهی تاترا عطائی فرمایم که ببعضی حاجتهاء خود صرف کنی . گفت لاحاجةلی به وقتی مرا باین حاجت نیست وهیچ در بایست نیست.

گفت ـ دستوری هست تا بدخترانت دهم که ناچار ایشانرا حاجت بود ، گفت ـ نه ،که ایشانرا حاجت نیست و اگرحاجت بود به از این من‌ایشانرا عطائی داده‌ام ،گفته‌ام که ـ بوقت حاجت وضرورت ، **سورة الواقعة** بر خوانید که من از رسول خدا(ص) شنیدم:

من قرأ **سورة الواقعة** کل لیلة لم تصبه فاقة ابداً. هرکه **سورة الواقعة** هرشب برخواند فقر وفاقت هرگز بدو نرسد.

---

۱ ـ این تعبیر مسامحه است زیرا منقول ازمقاتل دوآیت است .

وعن **هلال بن يساف** عن **مسروق** قال ـ من اراد ان يعلم نبأ الاولين والآخرين و نبأ اهل الجنة و نبأ اهل النار ونبأ الدنيا ونبأ الآخرة فليقرأ **سورة الواقعة** .

قوله تعالى : « اذا وقعت الواقعه » تقديره : اذكر اذا وقعت الواقعه اى ـ قامت القيامة ونزلت صيحتها وهي النفخة الاخيرة ، هذا كقوله :« فيومئذ وقعت الواقعه » وكقوله : « انّما توعدون لصادق ـ وان الدين لواقع » .

« ليس لوقعتها كاذبة » اى ـ ليس لكونها اكذوبة و لا مثنوية. وكاذبة هاهنا فى موضع المصدر كقوله عز وجل : « لا تسمع فيها لاغية » الكاذبة ـ الكذب واللاغية ـ اللغو. تقول ـ كذب يكذب كذباً و كاذبة كالعافية و العاقبة. والمعنى ـ من اخبر عنها صدق ولم يكذب. وقيل ـ ليس الخبر عن وقوعها كذباً.

یاد کن ای **محمد** آن روز که دردمند درصور درآن نفخهٔ آخر که قیامت بپای شود و صیحهٔ رستاخیز و زلزله ساعت پدید آید، روزی که درآن شک نیست، و عدهٔ که در وی خلاف نیست . هر که ازو خبر دهد راست گوید ،که درآن گفت وی دروغ نیست ، بودنی که آنرا مردّ نیست. افتادنی که درو گمان نیست و وقت وقوع آن جز بعلم الله نیست.

«خافضة رافعة » هذه صفة القيامة. اذا وقعت تبلغ وتسمع من بعد كمن قرب.

وقيل ـ تخفض اعداء الله فى النار وان كانوا اعزّة فى الدنيا وترفع اولياء الله الى الجنة وان كانوا اذلّاء فى الدنيا.

قال **ابن عطاء** ـ خفضت قوما بالعدل و رفعت قوماً بالعدل.

« اذا رجّت الارض رجّاً » اى ـ حرّكت الارض تحريكاً شديداً ، كقوله : « اذا زلزلت الارض زلزالها » قال **الكلبى** ـ وذلك ان الله عزوجل يوحى اليها فتضطرب فرقاً. و قيل ـ ترجّ كما يرجّ الصبىّ فى المهد حتى يهدم كل بناء عليها و ينكسر كل من عليها من الجبال وغيرها ، تقول ـ رججته فارتجّ اى ـ حرّكته فتحرك.

« و بست الجبال بسّاً » قال **الحسن** : اى ـ نسفت و قلعت من اصلها كقوله : « ينسفها ربى نسفاً » و قال **مقاتل و مجاهد** ـ فتّت فتّاً و كسرت كسراً حتى صارت كالدقيق وقال **الكلبى** ـ سيّرت على وجه الارض تسييراً ، كقوله : « ويوم نسيّر الجبال » .

قوله : «فکانت هباء منبثّاً » ، صارت‌الجبال هباء و هوحشوالجو. والمنبث المنتسف المتفرّق. وقیل -الهباء المنبث ما -طع من سنابک[1] الخیل وقیل- ما تطایر من شررالنار و قال فی‌موضع آخر- « و تکون الجبال کالعهن‌المنفوش » و فی‌التفسیر ان‌الله سبحانه یبعث ریحاً من تحت‌الارض فتحمل الارض و الجبال و تضرب بعضها ببعض ولاتزال کذالک حتی تصیر غباراً ویسقط ذالک‌الغبار علی وجوه‌الکفار وذالک قوله: «وحملت‌الارض والجبال‌فدکّتا دکّةً واحدة» وقال فی‌صفة‌الکفار- «وجوه یومئذ علیها غبرة .»

« و کنتم ازواجاً » ای - صرتم اصنافاً «ثلثة» و عند **العرب** کل ماله نظیر فهو زوج ، فردا کان اوشفعاً ثم فسّرهم فقال :

« و اصحاب‌المیمنة ما اصحاب‌المیمنة ». ای - ماهم وایّ شیءهم. و هذا اللفظ فی‌العربیة تجری مجری‌التعجب و هو من‌الله تعظیم‌الشأن عند من یخاطبه به فکانه عجّب نبیه(ص) وعظّم‌شأن‌المذکورین عنده. وفی‌تفسیر هذه‌الکلمة اربعةاقوال.

احدها: انهم‌هم‌الذین یؤخذ بهم‌عن‌الموقف ذات‌الیمین الی‌الجنة واصحاب الشمال هم‌الذین یؤخذ بهم ذات‌الشمال الی‌النار.

والقول‌الثانی وهو قول **ابن‌عباس** : هم‌الذین اخرجوا من‌الکتف الیمنی من **آدم** (ع) حین اخرج‌الله ذریته من صلبه. و قال‌الله لهم-هؤلاء للجنه ولا ابالی واصحاب‌المشأمة‌اصحاب‌الشمال‌الذین‌اخرجوا من‌الکتف‌الیسری من **آدم** (ع) وقال‌الله لهم-هؤلاء للنار ولاابالی.

و القول‌الثالث وهو قول **الضحاك** : «اصحاب‌المیمنة» ، هم‌الذین یعطون کتبهم بایمانهم. « و اصحاب المشأمة » ، هم‌الذین یعطون کتبهم بشمائلهم.

والقول‌الرابع وهو قول **الحسن** و **الربیع**: «اصحاب المیمنة» ، هم‌الذین کانوا میامین مبارکین علی انفسهم و کانت اعمارهم فی طاعةالله ، و هم التابعون باحسان و« اصحاب‌المشأمة » هم‌المشائیم علی‌انفسهم و کانت اعمارهم فی‌المعاصی. تقول - یمین و شمال و یمنی و شؤمی و الایمن والاشأم.

---

۱ - سنابک جمع سنبک : قسمت جلو سم .

وصحّ في الحديث ان الكافر يسئل يوم القيمة فيقال له ـ ماذا قدّمت نينظر ايمن منه فلايرى الاالنار و ينظر اشأم منه فلايرى الى النار.

و جمع الميمنة ـ الميامن وجمع المشأمة ـ المشائم وكان رسول الله(ص) اذا توضّأ يبدأ بميامنه وكان يحب التيامن فى كل شيء . تقول ـ تيامن الرجل اذا بدأ بيمينه و اصل اليمن السعادة و اصل التيمن الزجر والفال الحسن واما الشمال فجمعه ـ شمائل و شُمل و اشمُلة و شمالات و سمى **اليمن** لان **اليمن** عن يمين **الكعبة** و**الشام** عن شمال **الكعبة** و ذلك اذا دخل الحجر تحت الميزاب.

« والسابقون السابقون ـ اولئك المقرّبون » يحتمل ان يكون السابقون مبتداء وخبره السابقون الثانى و معناه ـ والسابقون الى طاعة الله فى الدنيا هم السابقون غداً الى الجنة والرضوان. ويجوزان يكون السابقون الثانى تأكيداً لالاول وخبر الابتداء قوله : « اولئك المقرّبون ».

ويحتمل ان يكون تقدير الآية ـ والسابقون ماالسابقون فحذف ماالان الاوليين تدلّان عليه فيكون الكلام فى الثلثة على نسق واحد.

وفى التفسير ـ انهم السابقون الى الاسلام ثم السابقون الى الهجرة ثم السابقون الى التكبيرة الاولى فى الصلوة الخمس ثم السابقون الى الخيرات. قال الله عز وجل ـ « وهم لها سابقون » وقال تعالى ـ « فاستبقوا الخيرات » وهذا هو التقسيم الذى فى قوله عزوجل : « فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات باذن الله».

ويقال ـ السابقون ـ الذين سبقت لهم من الله الحسنى فسبقوا الى ماسبق لهم.

« اولئك المقرّبون » لم يقل ـ المتقرّبون بل قال ـ المقرّبون وهذا عين الجمع و علم الكائنة انهم بتقريب ربهم سبقوا لابتقرّ بهم.

« اولئك المقرّبون » من الله.

« فى جنات النعيم ». و قيل ـ الناس ثلثة رجل: ابتكر الخير فى حداثة سنّه ثم داوم عليه حتى خرج من الدنيا فهو السابق المقرب. ورجل ابتكر عمره بالذنوب وطول الغفلة ثم يراجع بتوبة فهذا صاحب يمين. ورجل ابتكر الشر فى حداثته ثم لم يزل عليه حتى خرج من الدنيا فهذا صاحب شمال.

« ثلّة من‌الاولين » ، اى ـ هى ثلة من الاوّلين و الثلّة فى‌اللغة ـ الجماعة من‌الناس ، والثَلّة بفتح الثاء‌الجماعة من‌النساء.

وتكلّموا فى‌الثلّة‌الاولين‌فقالوا ـ هم‌اتباع الانبياء قبلنا ، «وقليل‌من‌الآخرين» عنينا بها فنحن فى كثرتهم قليل ، قال **الزجاج** ـ الذين عاينوا جميع‌النبيّين من لدن **آدم** وصدّقوهم اكثر ممن عاين‌النبى(ص) لكثرة‌الانبياء.

وقيل ـ « ثلّة من‌الاولين ـ وقليل‌من‌الآخرين » كلاهما من‌امة **محمد**(ص) فقد روى انه قال(ص) كلتا الثلّتين امّتى.

روى عن **ابى هريرة** قال ـ لما نزل‌ـ « ثلة من الاولين ـ وقيل من‌الآخرين» شقّ ذلك على اصحاب النبى(ص) واستوحشوا حتى بكى **عمر** وقال ـ يا نبى الله آمنّابك وصدّقناك وما ينجومنا[1] الاقليل فا نزل‌الله تعالى ـ « ثلة من الاولين ـ وثلة من‌الاخرين» فصارت هذه الاية ناسخة لقوله : « وقليل من الاخرين ». ثم قال(ص) ـ انى لارجوان تكونوا ربع اهل الجنة بل ثلث اهل الجنة بل انتم نصف اهل الجنة و تقاسمونهم فى النصف الثانى. و روى انه قال(ص)ـ اهل الجنة مئة و عشرون صفّاً ثمانون صفاً منها امّتى وهم الفائزون الاخيار.

و روى انه قال ـ تبعث هذه الامّة يوم القيامة تسدّ الافق و انى مكاثر بكم الامم. وقال (ص) مثل امّتى مثل المطر لايدرى اوله خيرام آخره.

قوله : « على‌سرر‌موضونة » الموضون المنسوج مضاعفاً يقال للدرع ـموضونة اذا كانت بحلقتين‌حلقتين.

قال اهل التفسير ـ « على سرر موضونة » منسوجة بقضبان الذهب والجواهر و قيل ـ جعل كل سرير بجنب سرير طول كل سرير ثلاثمائة ذراع فاذا ارادالعبد ان يجلس عليها تواضعت فاذا جلس عليها ارتفعت.

« متّكئين عليها متقابلين » بنظر بعضهم الى‌بعض لايرى بعضهم قفاصاحبه، وصفوا مع نعيمهم بحسن العشرة وصفاء المودّة و تهذيب الاخلاق.

« يطوف عليهم » ، اى ـ يخدمهم و ينقلب اليهم « ولدان » غلمان جمع

١ ـ كذا فى‌النسختين و صحيح : ماينجومنا الاقليل.

وليد. وخدمة الغلمان امتع من خدمة الكبار وهم ولدان انشأهم الله لخدمة اهل الجنة. و قال **الحسن** : هم اولاد اهل الدنيا اطفال لم تكن لهم حسنات فيثابوا عليها ولا سيئات فيعاقبو عليها لان الجنة لا ولادة فيها.

وجاء فى بعض الاخبار : ان اطفال الكفار خدم اهل الجنة ، « مخلّدون » ، اى ـ باقون لا يموتون ، خلقوا للخلد. و قيل يبقون على غلومتهم لا يتغير نضارتهم ولا يحولون من حالة الى حالة. وقيل ـ «مخلّدون » مستورون مقرّطون يقال خلد جاريته اذا زيّنها وحلاّها بالخلد وهو القرط. و الخلادة ـ القلادة لغة قحطانية. قال الشاعر :

و مخلّدات باللجين كانما اعجاز هن اقاوز الكثبان

اى ـ مزينات محليات.

« باكواب و اباريق » و الاكواب جمع كوب و هى الاقداح المستديرة الافواه لا آذان لها ولاعرى والاباريق جمع ابريق ، وهى ـ ذوات الخراطيم ولها عروة سميت اباريق لبروق لونها من الصفاء و قيل ـ انها عجمية معرّبة آب ريز ، « و كأس من معين » اى ـ قدح مملوء من خمر. الكأس ـ القدح فيه الشراب والمعين الخمر تجرى من العيون يقال ـ الكوب للماء وغيره ، والابريق لغسل الايدى والكأس لشرب الخمر.

« لا يصدّعون عنها ». اى ـ تطربهم و لا تؤذيهم بصداع . تقول ـ صُدِع الرجل وصَدِع اذا اصابه الصداع . وقيل ـ « لا يصدّعون » ، اى ـ لا يفرّقون ، «عنها» تقول ـ صدّعهم فانصدعوا اى ـ فرّقهم فتفرقوا ، « ولا ينزفون » اى ـ لا يسكرون فتذهب عقولهم ، يقال ـ نزف الشارب فهو نزيف ومنزوف اى ـ سكر . و قيل ـ لا يتقيأون ولا يبولون .

قال **ابن عباس** : فى الخمر اربع خصال : السكر والصداع والقىء والبول والله عزوجل نزّه خمر الجنة عنها كلّها.

و قرىء ـ « ينزفون » بكسر الزاى ، يعنى ـ لاتفنى خمرهم تقول ـ انزف القوم اذا فنى شرابهم وقيل ـ انزف سكر .

« وفاكهة ممّا يتخيّرون » اى ـ يختارون فكلّها خيار.

«و لحم طیر مّما یشتهون». قال **ابن عباس** - یخطر علی قلبه لحم الطیر فیصیر بین یدیه علی ما اشتهی و یقال- انه یقع علی صحفة الرجل فیاکل منه ما یشتهی ثم یطیر فیذهب.

«وحور عین» قرأ **ابوجعفر وحمزة و الکسائی** بکسر الراء والنون ای - و بحورعین. و قرأ الباقون بالرفع یعنی- ولهم حورعین ای - بیض عین، ای - ضخام العیون هذا تفسیر النبی (ص) فی جواب **ام سلمه**.

«کامثال اللؤلؤ المکنون» المخزون فی الصدف لم تمسّه الایدی.

روی انه سطع نور فی الجنة فقالوا - ما هذا قالوا - حوراء ضحکت فی وجه زوجها. و روی ان الحورآء اذا مشت سمع تقدیس الخلاخیل من ساقیها و تمجید الاسورة من ساعدیها وان عقد الیاقوت یضحک من نحرها وفی رجلیها نعلان من ذهب شراکهما من لؤلؤ تصرّان بالتسبیح.

و کان **یحیی بن معاذ** یقول - اخطب زوجة لاتسلبها منک المنایا واعرس بها فی دار لایخربها دوران البلایا و شبّک لها حجلة لاتحرقها نیران الرزایا.

و روی انهن خلقن من الزعفران.

قوله: «جزآء بما کانوا یعملون» ای - یفعل ذلک بهم لجزآء اعمالهم. قوله: «جزاء» منصوب علی انه مفعول له وقیل - منصوب علی المصدر ای - یجازون جزاء باعمالهم.

«لا یسمعون فیها» ای - فی الجنة، «لغواً»، ای - باطلاً من القول ولاصیاحاً وصخباً وعبثاً، «ولا تأثیماً» ای - اثماً وقیل - «ولا تأثیما» ای - لایقال لهم - اثمتم واسأتم. و لیس التأثیم مما یختصّ بالسماع و انما جاز بمجاورة اللغو کقول القائل: اکلت خبزاً ولبناً، اللبن مشروب لامأکول وانما جاز بمجاورة الخبز.

قوله: «الا قیلاً سلاماً سلاماً» یعنی-الا قولاً ذاسلامة یعنی - قولاً یسلم من اللغو والاثم و فی نصب سلاماً ثلثة اقوال:

احدها - ان یکون صفة للقیل کما ذکرت.

والثانی - ان ینتصب بالقول ای - الا ان یقولوا سلاماً.

والثالث - على المصدر وتقديره الا ان يقولوا - سلّمك الله سلاماً.

ثم ذكر اصحاب اليمين على التعجب ممالهم، فقال:

« و اصحاب اليمين ما اصحاب اليمين » تقديره ما لاصحاب اليمين. قال **ابو العالية و الضحاك**: نظر المسلمون الى **وجّ** و هو واد مخصب **بالطائف** فاعجبهم سدرها فقالوا - ياليت لنا مثل هذا فانزل الله تعالى هذه الآيات.

« فی سدر مخضود » السدر شجر النبق والمخضود الذى لاشوك له والخضد القطع كانه قطع شوكه ويجوز فی العربية ان يقال- هذا شجرة مخضودة الشوك ولم يكن لها شوك اصلا يجب خضده كقوله عزوجل: « من عسل مصفى » و هو عسل لم يكن فيه شمع قط يحب تصفيته منه. وقال **ابن كيسان**: هوالذى لا اذى فيه. قال: و ليس شیء من ثمر الجنة فی غلف كما يكون فی الدنيا من الباقلی و غيره بل كلها مأكول ومشروب ومشموم ومنظور اليه.

« و طلح منضود » جاء فی التفسير انه شجر الموز لان ثمره يكون منضوداً بعضه فوق بعض قيل - شجر الجنة موقر بالحمل من اسفله الى اعلاه ليست له سوق بارزة و قال **الحسن** ليس هو بالموز و لكنه شجر عظيم ناضر رفيف له ظل بارد طيب وقيل- هوام غيلان[1] والعرب تحبه لنوره اى - لطيب نوره. وخوطبوا بما عقلوا وانما فضله على ما فی الدنيا كفضل سائر ما فی الجنة على ما فی الدنيا.

« وظلّ ممدود » دائم تامّ لاتنسخه الشمس كما بين الفجر الى طلوع الشمس. وقال **مقاتل** - هو ظل العرش وصحّ عن رسول الله(ص) انه قال - ان فی الجنة شجرة يسير الراكب فی ظلها مئة عام لا يقطعها و عن **ابن عباس** فی قوله: « وظل ممدود » قال - شجرة فی الجنة على ساق يخرج اليها اهل الجنة فيتحدّثون فی اصلها و يتذكر بعضهم و يشتهى لهو الدنيا فيرسل الله عزوجل ريحاً من الجنة فتحرّك تلك الشجرة بكل لهو كان فی الدنيا.

ويحتمل ان الظل عبارة عن الحفظ. تقول- فلان فی ظلّ فلان اى - فی كنفه لانه لاشمس هناك.

---

١ - ام غيلان درخت سمره است.

« وماء مسکوب » مصبوب یجری دائماً فی غیر اخدود ویصعد الی القصور والعلالی وینسکب منحدراً لایلطخ شیأً وقیل - یسکب علی الخمر فیشرب ممزوجاً .

« و فاکهة کثیرة » ای - کثیرة الاجناس و الانواع لامقطوعة بالزمن ولا ممنوعة بالثمن وقیل - ثمرة الدنیا فی الشتاء مقطوعة وفی الربیع ممنوعة لم تینع .

قال **ابن عباس** : لاتنقطع اذا جنیت ولاتمتنع من احد اراد اخذها .

و قیل - «ولاممنوعة» ای - لامحصورة بالجدار کما یحصر علی بساتین الدنیا و جاء فی الحدیث - ماقطعت ثمرة من ثمار الجنة الا ابدل الله مکانها ضعفین .

و «فرش مرفوعة» ای عالیة بعضها فوق بعض .

قال رسول الله (ص) فی قوله : « وفرش مرفوعة» ای - عالیة قال - ارتفاعها لکما بین السماء والارض و ان مابین السماء والارض لمسیرة خمس مئة عام و قیل - اراد بالفرش - النساء والعرب تسمی المرأة فراشاً ولباسا علی الاستعارة .

قال النبی (ص) - الولد للفراش .فسمّی المرأة فراشا . «مرفوعة» رفعن بالجمال والفضل علی نساء الدنیا و قیل : رفعن عن ان یبلن اویحضن او یتغوّطن او یمتخطن اویشین . دلیل هذا التاویل قوله فی عقبه : « انا انشاناهن انشاء » ای - خلقناهن خلقا جدیداً .

قال **ابن عباس** - یعنی - الآدمیات العجائز الشمط یقول - خلقنا هن بعد الهرم خلقا آخر فجعلناهن ابکاراً عذاری .

قال **مجاهد** - روی عن رسول الله (ص) انه قال فی امرأة عند **عایشه** من **بنی عامر** و کانت عجوزا - ان الجنة لاتدخلها العجز ،فولّت تبکی فقال (ص) - اخبروها انها یومئذلیست بعجوز. ان الله تعالی یقول : « انا انشأناهن انشاء » الایه .

وعن **انس بن مالک** عن النبی (ص) فی قوله : « انا انشاناهن انشاء » قال : عجائز کن فی الدنیا عمشا رمصا[1] فجعلهن ابکاراً .

قال بعض المفسرین - وقد فعل الله سبحانه فی الدنیا **بزکریا** فقال تعالی - «واصلحناله زوجه » سئل **الحسن** عن ذالک الصلاح ، فقال - جعلها شابة بعدان کانت عجوزاً ، و ولوداً بعدان کانت عقیما .

---

۱ - جمع عمشاء ورمصاء : زنیکه دیده‌اش کم بین و یا مبتلا به بیماری رمص باشد .

وقال **مقاتل** و غيره ـ هن الحور العين انشأهن الله عزوجل على جهة الابتدآء لم تقع عليهن ولادة.

« فجعلناهن ابكاراً » عذارى لايأتيها الرجل الا وجدها بكراً.

« عُرُباً » جمع عـروب وهى المتحببّة الى زوجها بغنجها و قيل ـ « عربـا » مشتهيات للازواج ، يقال ـ ناقة عروبة اذا اشتهت الفحل وقيل ـ هى الحسنة التبعّل وقيل ـ هى الخفرة[1] المتبذلة لزوجها، و قيل ـ هى اللعوب بزوجها انسآبه.

وفى بعض التفاسير ـ « عرباً » اى ـ كلامهن عربى « اترابا » جمع ترب. اى مستويات على سن واحد، بنات ثلث وثلثين ، وقيل ـ هن لدات[2] فى شكل ثلث عشره سنة فى قدصاحبها .

« لاصحاب اليمين » اى ـ خلقناهن لاصحاب اليمين . وعن **ابى هريرة** عن النبى (ص) قال ـ يدخل اهل الجنة الجنة جردا ومردا بيضا جعادا مكحّلين ابناء ثلث و ثلثين على خلق آدم طوله ستون ذراعاً فى سبع اذرع .

وعن **ابى سعيد الخدرى** قال ـ قال رسول الله (ص) ـ ادنى اهل الجنة الذى له ثمانون الف خادم و اثنتان و سبعون زوجة و تنصب له قبة من لؤلؤ وزبرجد وياقوت كمابين **الجابية**[3] الى **صنعآء**.

وفى بعض الروايات ـ ينظر الى وجهه فى خدها اصفى من المرآة و ان ادنى لؤلؤة عليها تضيء مابين المشرق والمغرب و انه ليكون عليها سبعون ثوباً ينفذها بصره حتى يرى مخّ ساقها من وراء ذالك.

وروى ـ ان فى الجنة غرفة يقال لها ـ العالية فيها حورآء يقال لها ـ الغنجة اذا اراد ولى الله ان يأتيها اتاها **جبرئيل** فآذنها فقامت على اطرافها معها اربعة آلاف وصيفة يجمعن اذيالها وذوائبها يبخرنها بمجامر بلانار.

وعن **عبدالرحمن البيلمانى** قال ـ ليعطى الرجل منكم غرفة من لؤلؤ فيهـا سبعون غرفة فى كل غرفة زوجة من الحور العين ينظر فى وجه كل واحدة منهن فيرى وجهه فى وجهها و ترى هى وجهها فى وجهه من الحسن ، مكتوب فى نحر كل واحدة

---

١ ـ خفرة : زن باحياء . ٢ ـ كذا .. ٣ ـ جابيه دهى است در دمشق (از معجم البلدان) .

منهن - انت حِبّی و انا حِبّک بیا ضهن کبیاض المرجان و صفا ؤهن کصفاء الیاقوت .

و عن **انس بن‌مالک** قال - قال رسول‌الله(ص) - تقول‌الحورآء یوم القیامة لولیّ‌الله - کم‌من مجلس من‌مجالس ذکر الله قداکرمک به‌العزیز اشرفت علیک بدلالی وغنجی واترابی وانت قاعدبین اصحابک تخطبنی‌الی‌الله عزوجل ، فتری شوقک کان یعدل شوقی او حبک کان یعدل حبی والذی اکرمنی بک واکرمک بی ماخطبتنی الی الله عز و جل مرّة الاخطبتک الی‌الله سبعین مرة فالحمدلله الذی اکرمنی بک واکرمک بی

«و ثلّة من الاخرین» من مؤمنی هذه الامّة. هذا قول‌بعض‌المفسرین .ویروی عن‌النبی(ص) قال - من **آدم**(ع) الیناثلة ومنّی‌الی‌یوم القیمة ثلّة ولایستتمّها الاسودان من‌رعاة الابل ممن قال‌لااله‌الاالله.

و عن **سعیدبن‌جبیر** عن **ابن‌عباس** قال - خرج رسول‌الله(ص) یوماً فقال- عرضت علیّ‌الامم فجعل یمرّالنبی معه الرجل و النبی معه‌الرجلان و النّبی معه‌الرهط والنبی لیس معه رهط والنبی لیس معه احد ورایت سواداکثیراً سدّالافق فقیل لی - انظر هکذا و هکذا فرأیت سواداًکثیراً سدّالافق فقیل -هؤلاء امّتک ومع هؤلاءسبعون الفاً یدخلون‌الجنة بغیر حساب.

وفی روایة **عبدالله‌بن مسعود** عن‌رسول الله(ص) قال - عرضت علیّ‌الانبیاء اللیلة باتباعها حتی اتی علی‌**موسی**فی کبکبة **بنی اسرائیل** فلما رایتهم اعجبونی‌فقلت ای رب من هؤلاء قیل-هذا اخوك **موسی** ومن معه من‌**بنی‌اسرائیل** ، قلت فاین امّتی قیل-انظر عن یمینک فاذا ظراب[۱]**مکه** قد سدّت بوجوه الرجال فقیل-هؤلاء امّتک‌ارضیت قلت-رب رضیت قیل- انظرعن‌یسارك فاذاالافق قدسدّبوجوه الرجال، قیل-هؤلاء امّتک ارضیت قلت-رب رضیت رب‌رضیت فقیل- ان‌مع هؤلاء سبعین‌الفاً یدخلون‌الجنة‌بلاحساب علیهم. فقال نبی‌الله (ص) - ان استطعتم ان تکونوا من‌السبعین فکونوا وان عجزتم وقصرتم فکونوامن اهل‌الظراب و ان عجزتم فکونوامن اهل‌الافق فانی قدرأیت ثم اناساً یتهاوشون کثیراً.

۱- ظراب: رابیه. درصفحهٔ ۴۰۷ س۲ این‌جلد از کشف‌الاسرار کلمهٔ نامفهوم «ذاب» خراب شدهٔ «ظراب» است .

وروى انه قال (ص) - انى لارجوان تكونوا شطر اهل الجنة ثم تلا رسول الله (ص): «ثلّة من الاولين - وثلّة من الاخرين».

و قال **ابوالعالية و مجاهد و عطاء بن ابى رباح و الضحاك** - «ثلّة من الاولين»، يعنى - من سابقى هذه الامّة «وثلّة من الاخرين» من هذه الامّة فى آخر الزمان يدل عليه قول النبى (ص): هما جميعاً من امّتى.

قوله: «و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال» المشأمة و الشمال واحدو هم الذين يعطون كتبهم بشمائلهم و يؤخذ بهم طريق الشمال الى النار و يلزمهم الشوم و النكدة.

«فى سموم»، و هو الريح الحارة تدخل فى المسامّ وجمعه سمائم وقيل - السموم حرّ جهنم وفيحها و هو بالنهار والحرور بالليل وقيل - سموم جهنم ريح باردة شديدة البرد تخرج من تحت صخرة فى جهنمَ تقطع الوجوه و سائر اللحوم و منه قول الشاعر:

اليوم يوم بارد سمومة من جزع اليوم فلا نلومه

«وحميم» و هو الماء الحار فى النهاية.

«و ظلّ من يحموم» دخان شديد السواد تقول العرب - اسود يحموم اذا كان شديد السواد. قال **الضحاك** - النار سوداء و اهلها سود و كل شيء فيها اسود. و قيل - يحموم جبل فى النار يستغيث الى ظله اهل النار. قابل بهذا الظل ظل اصحاب الميمنة.

«لابارد ولا كريم» اى - لابارد المدخل ولا كريم المنظر. وقيل - لاماؤهم بارد، و لا مقيلهم كريم و العرب اذا بالغت فى ذم الشيء نفت عنه الكرم، و قال فى موضع آخر - «لاظليل ولايغنى من اللهب» وهذا الظل هو سرادق جهنم يجمع الخلق يوم القيامة، فيرسل عليهم الدخان ثلث شعب شعبة تأخذهم عن يمينهم و شعبة عن شمالهم، و تنطبق عليهم شعبة فتملأ اجواف الكفار و مسامّهم و يأخذ المؤمن كهيئة الزكمة.

«انهم كانوا قبل ذلك مترفين» متنعّمين فمنعهم ذلك عن الانزجار و شغلهم عن الاعتبار. المترف - الجبار المتنعّم المعجب بنفسه والترف السرف فى العيش.

« و كانوا يصرّون على الحنث العظيم » اى-يقيمون على الذنب العظيم لا يتوبون ولا يستغفرون ، و الحنث العظيم هاهنا ـ الشرك ، يقال ـ بلغ الغلام الحنث اى ـ بلغ مبلغاً بحيث يسيء العمل والتحنث من الاضداد ـ التحنث التأثم والتحنث التبرر والتحرّج عن الاثم . وكان رسول الله (ص) يتحنّث فى غار حراء اى ـ يتعبّد.

و قيل ـ الحنث العظيم اليمين الغموس و معنى هذا: انهم كانوا يحلفون انهم لا يبعثون و ذلك فى قوله : « اقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت » يقويه مابعده:

« وكانوا يقولون ااذا متنا وكنا تراباً وعظاماً اءنّا لمبعوثون» قرأ **ابوجعفر** و **نافع** و **الكسائى** : «اذامتنا» بالخبر، «اءنّا لمبعوثون » بالاستفهام . و قرأ الباقون بالاستفهام فيهما « اوآبائنا» قرء **نافع وابن عامر** بسكون الواو والباقون بفتح الواو، من فتح الواو جعله عطفاً و استفهاماً و من سكنه جعله عطفاً . وكانوا يقولون ، ذالك تكذيباً للبعث .

« قل ان الاولين والآخرين » اى ـ قل لهم يا **محمد** ان الاولين والآخرين .

« لمجموعون » ، محشورون ، « الى ميقات يوم معلوم » وهو **يوم القيمة** معلوم لله سبحانه وتعالى متى يكون.

«ثم انكم ايها الضالون » ، اى ـ «ثم » يقال لهم ذالك اليوم ـ انكم «ايها الضالون» عن الدين الذاهبون عن الحق ، «المكذّبون» بالله و رسله .

« لآكلون من شجر من زقوم» شجرة الزقوم هى الشجرة الملعونة فى **القرآن** وهى شجرة تنبت فى النار ترعرع وتورق وتثمر كانّ طلعها رؤس الحيّات.

« فمالئون منها » اى ـ من الشجر ، « البطون » لان الله يسلّط عليهم جوعاً شديداً فيملأون بطونهم رجاء زوال الجوع فاذا امتلأوا منه وجدوا عطشاً شديداً فيعرض عليهم الحميم .فيشربون شرب الهيم وهى ـ العطاش من الابل وقيل ـ هى ابل تصيبها دآء فلا تروى من الماء فلاتزال تشرب حتى تهلك. وقيل ـ الهيم جمع الأهيم وهو الرمل الذى لا يرويه المطر .

و قوله : « فشاربون عليه » ، اى ـ على الزقوم اوعلى الاكل اوعلى الشجر

قرأ **اهل المدينة** و**عاصم** و **حمزة**ـ شرب الهيم بضم الشين والباقون بفتحها، وهمالغتان فالفتح على المصدر والضم اسم بمعنى المصدر كالضَّعف والضُّعف.

« هذا نزلهم يوم الدين » ای ـ هذا الطعام و الشراب ما اعدّ لضيا فتهم يوم الجزآء وقوتهم وغذآؤهم ابداً .

« نحن خلقناكم » ، خطاب لمشركی **قريش** ای ـ نحن خلقناكم ولم تكونوا شيأً و انتم تعلمون ذلك ، « فلولا تصدّقون » فهلا تصدّقون بالله و رسوله و هلاّ تصدّقون بالبعث بعدان علمتم النشأة الاولی .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « بسم الله الرحمن الرحيم » ای ـ نامی كه بهرجائی قدم زنی وبهر كوئی قدم نهی ورنگ كس نگيری وهمه را برنگ خود برآری .

بر ملكوت گذر كردی ملك و ملائكه زير و زبر كردی . بديوان ديوان رسيدی لشكر تلبيس ابليس را هزيمت كردی . بميدان سلطان درآمدی ، سرسروران و گردن كشان را بچنبر طاعت آوردی . ببازار راغبان دنيا برآمدی ، ساكنان دكان رغبت را برانگيختی . هنگامها مخلوقات را تاراج كردی . بجمع عاشقان رسيدی نعرهٔ عاشقان بعيوق رسانيدی . از كنشت و كليسا ، مسجد وصومعه ساختی . ببت كده آمدی بت را با بت گر بسجود آوردی . درعقبهٔ عاقبت بی حرمتانرا « لابشری » و حرمت داران را « لاتخف » شنوانيدی .

تو آنی كه درحجرهٔ تنگ وتاريك لحد چراغ معرفت و توحيد دوستانرا افروزی . در قيامت زبانهٔ آتش و زبانيهٔ دوزخ را ازگويندهٔ خود باز داری . بنور خود نائرهٔ « نارالله الموقدة » بنشانی، اينست كه دوزخ بندهٔ مؤمن را گويد : جز يا مؤمن فقد اطفأ نورك لهبی :

قوله: « اذا وقعت الواقعة » معناه ـ اذكر يا **محمد** ـ « اذا وقعت الواقعة ».
يادكن ای **محمد** آنروز كه افتادنی بيفتد . قيامت را واقعه فرمود[1] از زودی كه بيفتد

١ ـ در نسخهٔ ج : گفت .

چون فرا دیدآید. نه بینی که هرچه‌بیفتد زودتر ازآن بزمین رسدکه بنهند. همانست که جایی دیگر فرمود: «وما امرالساعة الاکلمح البصر اوهواقرب».

روز سیاست وهیبت است روزتغابن وحسرت است، **یوم‌الآزفة و الغاشیة یوم‌القارعة و الواقعة**.

آن روز قبهٔ اخضر فروگشایند و بساط اغبر در نوردند و عقد پروین تباه کنند، چهرهٔ ماه وخورشید سیاه کنند. اخترانرا ازفلك فرو ریزند. سما را برسمك زنند. زمین را بجنبانند.

«رجّت الارض رجّا» کوهها را از بیخ برکنند «بسّت الجبال بسّاً» تاهمچون دودی وگردی شود برهوا.

«فکانت هباء منبثاً» آنروز **بلال** درویش‌را میآرند با تاج وحله ومرکب بردابرد میزنند تا بفردوس اعلی برند وخواجهٔ اورا **امیة بن خلف** با اغلال وانکال وسلاسل بروی میکشند تا بدرك اسفل برند.

اینست که رب العالمین فرمود[۱] -«خافضة رافعة»، یکی‌رابردارنده تا باعلی علیین برند یکی را فرو برنده تا باسفل السافلین. آن طیلسان پوش منافق را بآتش میبرند وآن قبا بستهٔ مخلص را ببهشت میفرستند. آن پیر مناجاتی مبتدع را بآتش قهر میسوزند وآن جوان خراباتی معتقد را برتخت بخت می‌نشانند.

بسا پیر مناجاتی که بی مرکب فرو ماند
بسا رند خراباتی که زین برشیر نربندد

آنروزعالمیان سه گروه باشند چنانك حضرت رب العزة فرمود: «وکنتم ازواجاً ثلثة - فاصحاب المیمنة ما اصحاب‌المیمنة - واصحاب المشأمة مااصحاب المشأمة و السابقون».

همان تقسیم است که درآخر سورة فرمود:

«فاما ان کان من المقربین - فروح وریحان وجنة نعیم».

سابقان که دراول سورة فرمود مقرّبان‌اندکه درآخرسورة فرمود ایشانرا

---

۱ - در نسخهٔ ج: گفت.

چه کرامت است وچه دولت « فروح و ریحان و جنة نعیم، اولئك المقرّبون،فی جنات النعیم» .ایشانرا منازل با رفعت است ومساکن باسعت. میان غرف وطرف ، درریاض اریض وغیاض عریض مطاف ساخته، براطراف سریرواعطاف جریرتکیه زده، غلمان مخلّدون و ولدان چون درمکنون سماطین کشیده، کواعب اتراب با اباریق واکواب بخدمت میان بسته ، مطربان ملیح با اوتار فصیح صف کشیده.

ساقیان با جام زنجبیل وماء معین‌وشیرومی وانگبین پیش آن مقربان وسابقان درباغ معرفت درظل‌درخت محبت‌برحافات جوی قربت شراب زلفت و الفت‌نوش‌همی کنند و بر بساط انبساط در خلوت «وهو معکم» با دوست مهرهٔ مهر همی بازند.

« وحورعین کامثال اللؤلؤالمکنون » حوران بهشتی‌را بمروارید مانند کرد آن مروارید خوشاب که در صدف پوشیده باشد ، نه آفتاب بدو رسیده نه مهتاب. همچنین کنیزکان بهشتی در میوهٔ بهشت تعبیه‌اند تا چشم رضوان و ولدان و غلمان بریشان نیفتد تا آنکه بندهٔ مؤمن ببهشت رسد ، میوه بازکند از میان میوه بیرون آید نقاب بر بسته از چشم اغیار پوشیده نگه داشته و زمین بهشت از نور روی او روشن گشته.

مصطفی (ص) در وصف این کنیزکان فرموده درتفسیر « حور مقصورات فی‌الخیام » قال- علی کل امراة سبعون حلة لیست منها حلةعلی لون الاخری وسبعون لوناً من الطیب لیس منها لون علی لون الآخر لکل امراة سبعون سریراً من یاقوتة حمرآء منسوجة بالدر،علی کل سریر سبعون فراشاً بطائنها من استبرق وفوق‌السبعین فراشاً سبعون ایکة لکل امراة منهن سبعون وصیفة بید کل وصیفة صحفتان من ذهب فیهما لون من طعام یجدلاخر لقمة منها لذة لایجدلاولها ویعطی زوجها مثل ذلك علی سریر من یاقوت احمر علیه سواران من ذهب موشح بیاقوت احمر ثم قال الله تبارك وتعالی : « جزاء بما کانوا یعملون ».

اینست پاداش کردار مؤمنان وثواب طاعات وعبادات ایشان. واین صفت مزدوران است که کار کنند ومزد خواهند.

اما خدایرا دوستانی‌اند که ایشان سر ببهشت رضوان فرو نیارند و حور

وقصور وانهار واشجار ایشانرا صید نکنند. غلامان سرای سلطان توحیداند وساکنان عالم عشق وسلاطین جهان معرفت ومشتاق شربت نیستی.

بهشت خلد زینت وجمال خود بریشان عرضه میکند وایشان یقین ومعرفت خود برو جلوه میکنند.

بهشت جوی می وشیر و عسل بر ایشان عرضه میکند و ایشان چشمهای توحید و دریاهای تفرید برو جلوه میکنند.

بهشت درختان میوه‌دار با ازهار و انوار بریشان عرضه میکند و ایشان نهالهای درد وحیرت برو جلوه میکنند.

بهشت حورا و عینا آراسته و پیراسته بریشان عرضه میکند و ایشان مخدّرات معرفت ومخبآت مشاهدت بروجلوه میکنند. تا آخر، بهشت از ایشان خجل بازگردد وایشان درگذرند وتابه «مقعد صدق عند ملیک مقتدر» دیدهٔ همت بکس باز نکنند.

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «اَفرأیتم ما تمنونَ (۵۸)» چه بینید این آب زه که می‌او کنید؟.

«ءَانتم تخلقونه ام نحن الخالقون (۵۹)»؟ شما آن فرزند میآفرینید یا ما آفریدگار آنیم.

«نحن قدّرنا بینکم الموت»، ما اجلهای شما بازانداختیم، مرگ برشما تقدیر کردیم، «وما نحن بمسبوقین (۶۰) علی ان نبدّل امثالکم» و ما نتوان نیستیم که امثال شما برشما بدل آریم، «وننشئکم فیما لا تعلمون (۶۱)» وشما را باز در صورتی دیگر آفرینیم، از هرصورت که خواهیم وشما ندانید.

«و لقد علمتم النشأة الاولی»، و خود دانسته اید آفرینش اول، «فلولا تذکّرون(۶۲)» چرا آفرینش نخست در یاد نیارید؟

«افرأیتم ما تحرثون (۶۳)» چه بینید این کشت که می‌ورزید؟.

« ءَانتم تزرعونه »، شما آنرا میرویانید، **« ام نحن الزّارعون(٦٤) »** یا رویانندهٔ آن منم.

« لونشآء لَجعلناه حُطاماً »، اگرخواهیم آن برراکاه کنیم، **« فظَلتم تفکّهون (٦٥) »** تا شما در نفریغ خوردن آیید.

« اِنّا لمُغرمون (٦٦) » [و میگویید] آن رنج که در زمین بردیم بر ما تاوان آمد.

« بل نحن محرومون (٦٧) » بلکه ما را بی روزی گذاشتند.

اَفرأیتم المآء الذی تشربون (٦٨) » چه بینید این آب که میآشمید.[1]

« ءَانتم انزلتموه من‌المزن »، شما آنرا می‌فرو آرید ازمیغ، **« ام نحن المنزِلون (٦٩) »** یا ما فرو بارندگان آنیم ؟.

« لو نشآء جعلناه اُجاجاً »، اگرما خواهیم آن بارانرا تلخ کنیم یاشور، **« فلوَلا تشکرون (٧٠) »** چرا از من آزادی نکنید ؟

« افرأیتم النار التّی تورون (٧١) » چه بینید این‌آتش که میاوروزید.[2]

« ءانتم انشأتم شجرتها »، شما میرویانید ومی‌فرا برآرید درخت آتش **« ام نحن المنشئون (٧٢) »** یا ما آفریدگار آنیم.

« نحن جعلناها تذکرةً »، ما این آتش‌را یادگار[آن آتش] کردیم.

« ومتاعاً للمُقوین (٧٣) » وبکار دروایست دشتیان را.

« فسبّح باسم ربک العظیم (٧٤) » یادکن بپاکی آن خداوند بزرگوار خویش را.

« فلا اُقسم بمواقع النّجوم(٧٥)»، سوگند میخورم بافتاد نگهها[3] **قرآن.**

« وانه لقسم لوتعلمون عظیم (٧٦) » واین سوگندیست کاشک شما دانید که بزرگوار است.

«انّه لَقرآن کریم (٧٧) » این قرآنیست نیکو آزادهٔ آسان.

« فی کتاب مکنون (٧٨) » در نامهٔ پوشیدهٔ نوشته ویاد داشته وشنیده.

---

١ ـ نسخهٔ ج : می‌آشامید. ٢ ـ در نسخهٔ ج : می‌افروزید. ٣ ـ در نسخهٔ ج : افتادنگاهها.

« **لایمسّه الا المطهّرون** (۷۹) » نه پاسد آنرا مگر پاك کردگان و پاکیزگان.

« **تنزیل من رب العالمین** (۸۰) » فرو فرستاده است از خداوند جهانیان .

« **اَفبهذا الحدیث انتم مُدهنون** (۸۱) » باین سخن می‌دروغ زن گیرید[1]

« **و تجعلون رزقکم انّکم تکذّبون** (۸۲) » و [آزادی] روزی خویش آن میکنید که روزی ده رامی دروغ زن گیرید ؟[1]

« **فَلَولا اذا بلغت الحُلقوم**(۸۳) » چرا آنکه که جان بگلو رسد.

« **و انتم حینئذ تنظرون** (۸۴) » و آنکه شما مینگرید [بچشم خویش درمیرنده] .

« **ونحن اقربُ الیه منکم** » ، و ما نزدیک‌تریم باو از شما [ببالین] ، « **ولکن لاتبصرون** (۸۵) » لکن شما نمی‌دانید ونمی‌بینید.

« **فلولا اِن کنتم غیر مَدینین**(۸۶) **ترجعونها** »چرا اگرشما نه‌انگیختنی‌اید وپاداش دادنی آن جانرا ازگلوباپس نیارید ، « **ان کنتم صادقین** (۸۷) » اگر راست میگویید [که توانید که مرا در زنده‌کردن عاجز آرید .] .

« **فامّا ان کان من المقرّبین** (۸۸) » اما آنکس که از نزدیک کردگانست.

« **فروح** » ، اورا آسایشی است وآسانی وزندگانی، « **وریحان**»، وروزیی وتن آسانئی و بوئی خوش ، « **وجنة نعیم** (۸۹) » و بهشت بازید[2] وناز و شادی.

« **واما ان کان من اصحاب الیمین** (۹۰) » و اما ایشان که از خداوندان راست دست اند.

« **فسلامٌ لَکَ من اصحاب الیمین** (۹۱) » تو رستی از اندوه خداوندان راست دست.

« **وامّا ان کان من المکذّبین الضّالین** (۹۲) » واما آنکس که ازدروغ زن گیران است و گمراهان.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : دروغ زن میگیرید . ۲ ـ در نسخهٔ ج : وبهشت نازیدن .. ؟ ولی درچند موضع ازکشف الاسرارزید ردیف نازوشادی آمده .

« **فنزلٌ من حميم** (٩٣) » فرو آمدن وى بر شرابى است از آب جوشيده.

« **وتصلية جحيم** (٩٤) » و [منزل او و فرو آمدن او بر آتش و نخست كار كه بيند] رسانيدن او بآن.

« **انّ هذا لهوحق اليقين**(٩٥) » اين سخن راست بى گمان است و گفتار درست .

« **فسبّح باسم ربك العظيم** (٩٦) ».

النوبة الثانية

قوله: « افرأيتم ما تمنون» اى ـ تصبّون فى الارحام من النطف يقال ـ امنى الرجل يُمنى لاغير و منيت الشيء اذا قضيته وسمى المنى منياً لان الخلق منه يقضى وتقول ـ مذى الرجل يمذى و امذى يُمذى لغتان : و اما الودى فلا اشتقاق منه وهو عند **ابى عبيدة** بالدال غير المعجمة وعند **الماستوى** بالذال المعجمة قال ـ وبالدال غير المعجمة هوغرس النخل. احتجّالله عليهم بابتداء الخلق على صحة البعث فقال ـ

« ءانتم تخلقونه » اى ـ انتم تخلقون « ما تمنون » بشرا ، « ام نحن الخالقون» وقد كانوا مقرّين بان الله خالقهم.

« نحن قدّرنا » ، قرأ **ابن كثير** بتخفيف الدال و الباقون بتشديد ها . و هما لغتان. التقدير: ترتيب الشيء على مقداروالموت يجرى بين الخلق على مقدارما يقتضيه علمه وحكمه فسوّى بينهم وجعل اهل السماء والارض والشريف والوضيع فيه واحداً و قيل ـ « قدّرنا بينكم الموت » ، بان كتبناه على مقدار لا زيادة فيه ولا نقصان فمنهم من يموت صغيراً و منهم من يموت كبيراً ، « و ما نحن بمسبوقين » لايسبقنا احد الى اماتتكم قبل الوقت.

«على ان نبدّل امثالكم » على بمعنى اللام و هومتصل بقوله : « قدّرنا» .

..« ومانحن بمسبوقين» اعتراض والمعنى : قدّرنا بينكم الموت ، لنبدّل امثالكم وقيل ـ السّبق بمعنى الغلبة و« على ان نبدّل » متصل بالغلبة ، يعنى ـ وما نحن بمغلوبين عاجزين عن اهلاككم وابدالكم بامثالكم. هذا كقوله تعالى : « ان يشأيذهبكم و يأت بخلق

جديد ». « و ننشئكم فيما لاتعلمون » اى - لايعيينا احد لواردنا ان ننشئكم فى خلق آخر مما لا تعلمونه من اعادتكم فى الوقت الذى اريده و على الوجه الذى اريده . و قيل - «ننشئكم فيما لا تعلمون » اى - ان اردنا ان نجعل منكم القردة والخنازيرلم نسبق ولا فاتنا ذلك . وقيل - بمعناه - نحن قادرون على احيائكم وانشائكم ثانياً وان كنتم لا تعلمون النشأة الثانية فلقد علمتم النشأة الاولى كيف كانت فى بطون‌الامهات نطفة ثم علقة ثم مضغة الى تمام الخلقة وليست الاخرى كذلك « فلولا تذكرون » فتعلمون انى قادر على اعادتكم كما قدرت على ابدائكم و قيل - النشأة الاولى خلق آدم من طين .

« افرأيتم ما تحرثون » اى - تثيرون الارض وتلقون فيها البذر.

« ءانتم تزرعونه » ، تنبتونه ، « ام نحن الزارعون » المنبتون ، و الحرث فعل العبد و الزرع فعل الله وحده و لهذا قال النبى (ص) - لايقولنّ احدكم - زرعت وليقل - حرثت ، وقدسمّى الحارث زارعاً على انه فعل اسباب الزرع والانبات.

« لونشاء لجعلناه حطاماً » اى ابطلناه حتى‌يكون متحطماً اى- تبناً لاحب فيه ولا قمح اى - جعلناه يابساً بعد خضرته بآفة تصيبه حتىّ لايكون فيه الحب ، « فظلتم تفكّهون » اى - صرتم تتعجبون لهلاكه وييبسه بعد خضرته و قيل - تفكّهون اى - تندمون على نفقاتكم كقوله :

« فاصبح يقلّب كفّيه على‌ما انفق فيها ». وقال **الحسن** تندمون على‌ماسلف منكم من المعصية التى اوجبت تلك العقوبة.

«انا لمغرمون » قرأ **ابوبكر** عن **عاصم** « اءنّا » بهمزتين ، وقرء الآخرون على الخبر و مجاز الاية : « فظلتم تفكهون » و تقولون « انا لمغرمون » اى - غرمنا اموالنا وصارما انفقنا فى حراثتنا غرماً علينا والمغرم الذى ذهب ماله بغير عوض.

« بل نحن محرومون » ممنوعون عن الرزق اى - حرمنا ما كنّا نطلبه من الريع والزرع .

روى عن **انس بن مالك** قال- مررسول الله بارض‌الانصار فقال- ما يمنعكم من الحرث قالوا - الجدوبة قال : فلاتفعلوا فان‌الله عزوجل يقول -انا الزارع ان‌شئت

زرعت بالماء وان شئت زرعت بالريح وان شئت زرعت بالبذر. ثم تلا رسول‌الله(ص):
« افرأيتم ما تحرثون . ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون ».
« افرأيتم الماء الذى تشربون » يعنى ـ الماء العذب.
«ءانتم انزلتموه من المزن» وهو السحاب واحدتها مزنة ، «ام نحن المنزلون» بقدرتنا .

« لو نشاء جعلناه اجاجاً » ملحا شديد الملوحة و قيل ـ مرّا و المرّ الذى اذا شرب احرق الخلق، من تاججت النار اذا استعرت «فلولا تشكرون» اى ـ هلاّ تشكرون على عظيم منتى عليكم حيث لم اجعل ذلك اجاجا.

« افرأيتم النار التى تورون » اى ـ تقدحون و تستخرجون من زندكم يقال ـ ورى الزند يرى وريا فهو وار اذا انقدحت و اوريت الزند اى ـ قدحتها.

«ءانتم انشأتم شجرتها» التى تقدح منها النار و هى المرخ و العفار ، « ام نحن المنشئون » الخالقون.

و فى المثل: فى كل شجر نار واستمجد المرخ و العفار.

يقال ـ يثقب الراعى عود احدهما ويدخل رأس الآخر فى الثقبة فيولد النار .

« نحن جعلناها تذكرة » ، اى ـ جعلنا نار الدنيا تذكرة للنار الكبرى اذا رآها الراءى ذكر جهنّم . قال **مقاتل** و **مجاهد**ـ « جعلناها تذكرة» ، اى ـ موعظة يتعظ المؤمن. و فى الخبر عن رسول‌الله (ص) قال : نار **بنى آدم** التى يوقدون جزء من سبعين جزءاً من نار جهنم. قالوا ـ يا رسول‌الله : ان كانت لكافية قال : فانها فضلت عليها بتسعة و ستين جزءاً.

وقيل ـ معناه ـ جعلنا النعم التى تقدمت تذكرة لحق‌الله و ما يجب من طاعته « ومتاعاً» ، اى ـ بلغة و منفعة «للمقوين» اى ـ المسافرين الذين نزلوا بالقوآء والقى و هى الارض الخالية البعيدة من العمران و الاهلين ففى النار اعظم نفع للمسافر اذا نزل بالارض القفر ، يخبز بها خبزه و يصلح طعامه و يستدفىء بها فى حال برده فحاجة المسافر اليها اعظم من حاجة المقيم.

ثم ان‌الله تعالى اجرى السعادة باظهار النار و خلقها اذا اورى الزند لانه لو

احتاج المسافر الى حملها مع نفسه لشق عليه ذالك ففى هذا اعظم عبرة و اعظم حجة.

و قيل - المقوى الذى نفد زاده من قولـهم اقوت الدار اذا خلت من ساكنيها.

و قيل - المقوى المسافر الذى معه دابّة قوية.

بدأالله تعالى بذكر «خلق‌الانسان» فقال - «افرأيتم ما تمنون» لان‌النعمة فيه سابقة على جميع‌النعم ثم بما فيه قوام‌الناس و هوالحَبّ فقال - «افراتيم ماتحرثون» ثم بالماء الذى يعجن به و يشرب عليه، فقال - «أفرايتم الماء الذى تشربون» ثم بالنارالتى يخبز بها، فقال - «أفرايتم النار التى توررن» فصار بمجموع الثلثة طعاماً لا يستغنى عنه‌الجسد مادام حياً و ذكر عقيب كل واحد ما يأتى عليه و يفسده.

فقال فى‌الاول: «نحن قدّرنا بينكم‌الموت».

و فى‌الثانى: «لو نشاء لجعلناه حطاماً». وفى‌الثالث «لونشاء جعلناه اجاجا» و لم يقل فى‌الرابعة ما يفسدها بل قال: «نحن جعلناها تذكرة» يتّعظون بها، «و متاعاً للمقوين» المسافرين ينتفعون بها.

ثم قال - «فسبّح باسم ربك‌العظيم» امر بتنزيه‌الله تعالى و تقدّس عمّا لا يليق‌بوصفه بعد ما ذكرما يدل و حدانيّته من عظيم آياته، و قيل - معناه - قل‌سبحان ربى‌العظيم.

وجاء مرفوعاً - انّه لما نزلت هذه‌الآية. قال عليه‌السلام - اجعلوهافى‌ركوعكم و لما نزلت: «سبّح اسم ربك‌الاعلى»، قال - اجعلوها فى سجودكم.

«فلا اقسم بمواقع النجوم» معناه - فاقسم و دخلت لاصلة للتوكيد و قيل - لا نفى و معناه: ليس الامر كما قال الكفار **فى القرآن** انه سحر و شعر و كهانة ثم ابتدأ فقال - «اقسم بمواقع‌النجوم».

قرأ **حمزة والكسائى**: بموقع‌النجوم على‌التوحيد. وقرأ الباقون: «بمواقع النجوم» على‌الجمع.

قال**ابن عباس**: اراد نجوم**القرآن** وسوره فانه كان ينزل على‌رسول‌الله(ص) متفرّقاً نجوماً فكانّه اقسم بنزول **القرآن** نجوماً على رسول الله (ص) و قيل - اقسم

بقلب **محمد** (ص) لانه محل وقوع نجوم **القرآن** وقيل ـ مواقع النجوم قلوب العلماء و قيل ـ هي مغارب كواكب السماء وقيل ـ منازلها، فكانه اقسم بقدرته على مساقطها و مجاريها في افلاكها، وقيل ـ هي الارض تسقط عليها الكواكب وتتناثر ليوم القيامة و يحتمل ان النجوم نجوم الرجوم و زمانه لانها حدثت عند مولده (ص) و بعثته .

« و انه لقسم لو تعلمون عظيم » اى ـ القسم ، بنجوم **القرآن** قسم عظيم القدر لو تعلمون.

«انّه لقرآن كريم» كثير الخير عام المنافع تنال ببركته الدنيا والاخرة والرؤية والنعيم و قيل ـ « كريم » اى ـ عزيز لانه كلام الله غير مخلوق لم يلحقه التكوين و قيل ـ كريم يكرم حافظه و يكرم قارئه ، وقيل ـ كريم يكرمه المؤمنون والملئكة المقرّبون و قيل ـ كريم لانّ يسره يغلب عسره.

«في كتاب مكنون» اى ـ محفوظ مصون محروس عندالله في اللوح المحفوظ محفوظ من الشياطين وقيل ـ «في كتاب مكنون» اى ـ محفوظ في المصاحف عن التبديل فلا يغيّر منه حرف و لا لفظ كقوله : « انّا له لحافظون ».

«لا يمسّه الا المطهّرون» قال **قتاده** ـ هي المصاحف التي في السماء بايدى الملائكة السفرة الكرام البررة لا يمسّها الّا ملك مطهّر، اما المصاحف في الدنيا فيمسّه الكافر النجس و المنافق الرجس و قيل ـ ظاهر الآية نفي و معناه نهي اى ـ لاينبغي ان يمسّه جنب او حائض او محدث وهو قول **عطاء** و **طاووس** و اكثر اهل العلم و به قال **مالك** و **الشافعي** و قال **ابوحنيفه** ـ يجوز للمحدث والجنب حمل المصحف و مسّه و الاول قول اكثر العلماء لما روى عن **عبدالله بن ابى بكر بن محمد بن عمرو بن حزم** ـ ان في الكتاب الذى كتبه رسول الله (ص) **لعمرو بن حزم** ـ ان لا يمسّ **القرآن** الا طاهر و المراد بالقرآن المصحف سماه قرآناً على قرب الجوار و الاتساع كما روى ان رسول الله (ص) نهى ان يسافر بالقرآن ، الى ارض العدو و اراد به المصحف .

و روى **سالم بن عبدالله بن عمر** عن ابيه ان النبى (ص) قال ـ لا تمسّ **القرآن** الا و انت طاهر .

ولانه اجماع الصحابه، وسئل **علی** (ع) - ایمسّ المحدث المصحف ؟ فقال - لا. و قال **عطاء** : لا یقلّب‌الورق من‌المصحف الا المتوضّی.

و اما الصبیان فلا صحابنا فیه وجهان:

احدهما - انهم یمنعون منه کالبالغین.

و **الثانی**- انهم لا یمنعون لمعنیین :

احدهما- ان‌الصبی لومنع ذلک ادّی الی ان لاینعلّم **القرآن** و لا یحفظه لان وقت تعلّمه و حفظه حال‌الصغر.

و**الثانی**- ان الصبی و ان کان له طهارة فلیست بکاملة لان النیّة لا تصح منه فاذا جاز ان یحمله علی غیرطهر کامل جاز ان یحمله محدثاً و الله اعلم.

« تنزیل من رب‌العالمین » ای - **القرآن** من عند رب‌العالمین. سمّی‌المنزل تنزیلاً علی‌اتساع اللغة کالقدر للمقدور و الخلق للمخلوق.

«افبهذاالحدیث»،ای - بهذا **القرآن**،سمّاه حدیثاً لان فیه ذکرحوادث‌الامور، « انتم مدهنون » ای -مکذّبون کافرون والمدهن المنافق الذی یجری فی‌الظاهرعلی خلاف ما هو فی‌الباطن .ادهن‌وداهن اذا اسرّخلاف ما اظهر . وقیل - المدهن المنافق الذی یلین جانبه لیخفی کفره و اصله من الدهن.

« و تجعلون رزقکم انکم تکذّبون» ای - تجعلون شکر رزقکم ان تکذّبوا رازقکم،نزلت‌فی‌المستمطرین بالانوآء وذلک انهم کانوا یقولون اذامطروابعدالجدوبة- امطرنا بنوء[۱] کذا ولا یرون ذلک من قبل‌الله عزوجل،

و روی عن **ابن عباس** : ان‌النبی (ص) خرج فی بعض اسفاره فعطش‌اصحابه و احتاجوا الی‌الماء. فقال (ص) - ارایتم ان دعوت لکم ، فستیتم فلعلکم تقولون سقینا هذا المطر بنوء کذا ، فقالوا - یا رسول‌الله ما هذا بحین الانوآء ثم صلّی رکعتین و دعا فهاجت ریح هیّمت سحابة فمطروا حتی سالت الاودیة و ملأوا الاسقیة ، ثم رکب النبی علیه افضل‌الصلوات و اکمل‌التحیات ، فمرّ برجل یغترف بقدح له

۱ - نوء : فصل باران که از لحاظ اوضاع طبیعی انتظار باران درآن فصل میرود.

و يقول- سقينا بنوء كذا ولم يقل- هذا من رزق‌الله فانزل‌الله سبحانه تعالی و تقدّس- « و تجعلون رزقکم انّکم تكذّبون».

و كان عليه‌الصلوة والسلام يقول- لوحبس‌الله سبحانه القطرعن امّتی عشر سنين ثم انزل لاصبحت طائفة منهم يقولون : سقينا بنوء كذا.

و عن **زيدبن خالد الجهنی** قال : صلّی لنا رسول‌الله (ص) صلوة الصبح بالحديبية فی اثر سماء كان من‌الليل فلما انصرف اقبل علی‌الناس ، فقال - هل‌تدرون ماذا قال ربكم قالو - الله و رسوله اعلم - قال - اصبح من عبادی مؤمن بی و كافر فاما من قال - مطرنا بفضل‌الله و رسوله وبرحمته فذلك مؤمن بی كافر بالكوكب واما من قال - مطرنا بنوء كذا و كذا ، فذالك كافر بی مؤمن بالكوكب.

و عن **ابی هريرة** عن رسول‌الله (ص) قال : ما انزل‌الله من‌السماء من بركة الا اصبح فريق من‌الناس بها كافرين ينزل‌الله الغيث فيقولون- بكوكب كذا و كذا.
و قيل - « و تجعلون رزقکم » ای - حظكم و نصيبكم من **القرآن** ، « انكم‌تكذّبون ».
قال **الحسن**- خسرعبد لايكون حظه من كتاب‌الله الاالتكذيب به. ويروی انه (ص) قال : انّ اخوف ما اخاف علی امّتی ثلث : حيف‌الائمة و تكذيب بالقدر و ايمان بالنجوم ثم حذّرهم فقال :

« فلولا اذا بلغت‌الحلقوم » الحلقوم مجری‌النفس والبلعوم مجری‌الطعام.
يقول تعالی-فهلااذا بلغت‌الحلقوم‌عندالنزع «وانتم» يااقرباء الميت‌الذين‌حوله«تنظرون» اليه متی تخرج‌نفسه و قيل -تنظرون الی امری وسلطانی لايمكنكم‌الدفع ولاتملكون شياً و قيل - و انتم تنظرون ان يحلّ بكم ما حلّ به.

و فی‌الخبر - لايموت احد حتی يعلم اهو من اهل‌الجنة ام من اهل‌النار.
« و نحن اقرب اليه منكم » يعنی- بالقدرة والعلم ، « ولكن لاتبصرون » قربنا منه. و قيل - نحن اقرب اليه و اقدر منكم عليه ، «ولكن لاتبصرون » قربی‌ولا تعرفون قدرتی.

« فلولا ان كنتم غير مدينين - ترجعونها ان كنتم صادقين » ای - هلا ان كنتم غيرمجزيين، محاسبين « ترجعونها » ، ای - تردّون روح هذاالميت الی‌جسده ،

«ان کنتم صادقین» فی قولکم : «لو کانوا عند ناما ماتوا و ما قتلوا».

و قیل - «ان کنتم صادقین» فی ان لا بعث. و قوله : «ترجعونها»، جواب لولا الاولی والثانیة و مثل هذا جائز فی کلامهم کقوله :

«فامّا یأتینّکم منّی هدی فمن تبع هدای فلاخوف علیهم»

اجیبا بجواب واحد وتقدیر الآیة: ان کان‌الامر کما تقولون - انه لابعث ولا حساب ولا آله یجازی فهلا تردّون نفس من یعزّ علیکم اذا بلغت الحلقوم و اذ لم یمکنکم ذلک فاعلموا ان‌الامر الی غیرکم و هوالله عزوجل فآمنوا.

ثم ذکر طبقات الخلق عندالموت و بیّن درجاتهم فقال :

«فامّا ان کان من المقرّبین» هذا رجوع الی‌التقسیم فی‌اول‌السورة فالمقرّبون[1] هم‌السابقون و هم اهل جنة عدن.

«فروح»، قرأ **یعقوب** : فُروح بضم‌الراء والباقون بفتحها. فمن قرأ بالضم فمعناه - الحیوة الدائمة لهم.

و قال **الحسن** : معناه - تخرج روحه فی‌الریحان ای - یشمّ‌عندالموت‌ریحانة فتخرج بها روحه.

و من قرأ بالفتح فمعناه - فله رَوح ای - راحة وفرح عندالموت.

و قیل - الروح‌الاستراحة والریحان الرزق وقیل - الروح فی‌القبروالریحان فی‌الجنة معدّلهم - وقیل - الروح‌النجاة من‌النار والریحان دخول دارالقرار.

وقال **الزجاج** : الریحان هاهنا التحیة لاهل جنة عدن.

«و اما ان کان»، المتوفی، «من اصحاب‌الیمین»

«فسلام لک من اصحاب‌الیمین» ای - سلامة لک یا**محمد** منهم فلاتهتم‌لهم فانهم سلموا من عذاب‌الله عزوجل وانک تری فیهم ماتحب من‌السلامة.

و قیل - «فسلام لک»، ای - امن لک من شقاوتهم.

آورده اند دربعضی کتب که - **عایشه** از حضرت سلطان کونین وامام الثقلین

---

۱ - در نسخهٔ ج : فالمقربین و نسخهٔ الف اصح است.

النبی الهاشمی اعنی النبی الامی العربی **محمد المصطفی**(ص) پرسید[۱] که ـ یارسول‌الله از آن رازها که شب معراج رفت وحضرت احدیت جل جلاله وعم‌نواله وعظم شأنه و عزت کبریاؤه در کلام قدیم میفرماید[۲] که «فاوحی الی عبده ما اوحی» چه بود ؟ اگر لختی که گفتنی است با من گوئی .

رسول هاشمی و نبیّ مطلبی علیه افضل‌الصلوات و اکمل‌التحیات فرمود[۳]:

یاعایشه گفتم ـ خداوندا امّتهای گذشته[٤] چون سر از اطاعت[٥] بگردانیدند قومی را سنگ باران فرمودی ، قومی را بزمین فروبردی، قومی را صورت بگردانیدی ، خداوندا با امت من چه خواهی فرمود و ایشانرا حکم چه رانده ای ؟

حضرت عزت جل و علا فرمود[٦] « فسلام لک من اصحاب‌الیمین » .

تو در کار ایشان همه سلامت و امن و عافیت دان و دل خویش ازایشان بسلامت دار و ایمن باش .

اگر گذشتگان را سنگ باران فرستادم ، امت تورا رحمت باران فرستادم و فرستم که من در ازل فرموده‌ام[۷] وحکم رانده که :

« عسی ربکم ان یرحمکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة » .

و اگر از ایشان قومی را بزمین فرو بردم اینان را بآسمان برآرم وبجنّات مأوی رسانم که من درازل فرموده‌ام[۷] :

« فلهم جنّات المأوی نزلاً » .

و اگر ایشانرا صورت خلقت بگردانیدم ، اینان را صورت عمل بگردانم ، سیّئات را حسنات کنم. که من در ازل فرموده‌ام[۷] .

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : عایشهٔ صدیقه از مصطفی(ص) پرسید . بقیه عبارت درنسخهٔ ج نیست .
۲ ـ در نسخهٔ ج : شب معراج رفت و حق میگوید . .
۳ ـ در نسخهٔ ج : رسول(ص) گفت . بقیه عبارات وسط « بین این دو کلمه » را نسخهٔ ج فاقد است .
٤ ـ در نسخهٔ ج : امتها گذشته .
٥ ـ در نسخهٔ ج : سر از چنبر اطاعت .
٦ ـ درنسخهٔ ج : گفت (با حذف جملهٔ : حضرت عزت . . .) .
۷ ـ نسخهٔ ج : گفته ام .

« فاولئک یبدّل‌الله سیئاتهم حسنات ».

یا **محمد** و اگر نه آن بودی که من دوست دارم که با امت تو سخن گویم و عتاب کنم، خود با ایشان من حساب نکردی[1]، لولا انی احب معاتبتهم لما حاسبتهم.

و قیل - قوله: « فسلام لک »، هذا خطاب لکل من مات منهم یقول له الملئکة یبشرونه عند قبض روحه - سلام لک انک من‌اصحاب الیمین وقیل یبشرونه عندالخروج من‌القبر وقیل - هذا من‌المقلوب ای - سلام لاصحاب الیمین منک ای - انک تلقاهم فی‌الجنة.

« و اما ان کان من المکذّبین »، بالبعث، « الضالّین » عن‌الهدی وهم اصحاب المشأمة « فنزل من حمیم » ای - له نزل من‌حمیم ای - غذاؤهم ومعاشهم و نصیبهم من‌جهنم ماء حار.

« و تصلیة جحیم » ای - اقامة فی جحیم وهو ما عظم من‌النار.

«ان هذا» الذی ذکرت لهؤلاء الفرق الثلث و قیل - کل ماذکرنا فی‌هذه السورة، « لَهُو حق‌الیقین » ای - هویقین حق الیقین، ای - الخبر الذی لاشک فیه اضاف الی نفسه کیوم القیامة و مسجد الجامع.

وقیل - التقدیر: حق‌الامر الیقین. والیقین علم یحصل به‌ثلج الصدر ویسمی بردالیقین وقیل - هو علم یحصل بالدلیل.

وقال **قتادة** - ان الله عز وجل: لیس تارکاً احداً من‌الناس حتی یقفه علی الیقین من هذا **القرآن**. فاما المؤمن فایقن فی‌الدنیا فنفعه ذلک یوم‌القیامه واماالکافر فایقن یوم القیامه حین لاینفعه.

« فسبّح باسم ربک العظیم » فیه دلالة علی‌ان‌الاسم هوالمسمّی لانه لایجوز ان یکون المسبّح غیرالله‌والمعنی- اذکره باسمائه العلی وصفاته‌الحسنی وقیل - نزّه‌الله عمانسب‌الیه من‌السوء.

روی **صلة بن زفر** عن **حذیفة**: انه صلّی مع النبی(ص)، فکان‌یقول‌فی‌رکوعه:

---

[1] - در نسخهٔ ج: با ایشان حساب نکردیمی.

«سبحان ربی العظیم» وفی سجوده: «سبحان ربی الاعلی». وما اتی علی آیة رحمة الاوقف وسأل و ما اتی علی آیة عذاب الاوقف وتعوّذ .

[وعن **جابر** قال - قال رسول الله ص: من قال - سبحان الله العظیم وبحمده غرست له نخلة فی الجنة[1]] .

و عن **ابی هریرة**[2] قال - قال رسول الله ص : کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن : سبحان الله و بحمده ، سبحان الله العظیم .

وعن **عبدالله بن مسعود** قال - سمعت رسول الله (ص) : من قرأ[3] سورة الواقعة کل لیلة لم تصبه فاقة ابدا .

النوبة الثالثة

قوله : « أفرأیتم ماتمنون - ءانتم تخلقونه ام نحن الخالقون » . حضرت حق جل جلاله و تقدّست اسمائه وتعالت صفاته ، درین آیت کریمه کلام قدیم ازلی اظهار قدرت خویش میکند برعالمیان درآفرینش ایشان. تا بدانند که صانع بی‌علت او است ، کردگار بی آلت اوست قهار بی علت اوست غفار بی‌مهلت اوست. ستّار هرزلّت اوست.

خداوندی که بیافرید از آب ضعیف صورتی لطیف . بنمود صنعتی متین از نطفهٔ مهین . نقشهاء گوناگون راست کرده بکن فیکون . اعضاء متشاکل ، اضداد متماثل .

هرعضوی بنوعی ازجمال آراسته. نه برحد او فزوده نه از قدر او کاسته . هریکی را صفتی داده و درهریکی قوّتی نهاده.

حواسّ در دماغ ، بها درپیشانی ، جمال دربینی ، سحر درچشم ، ملاحت درلب ، صباحت درخد ، کمال حسن درموی ، حسد درجگر ، حقد درسپرز ، شهوت درعروق ، ایمان در دل ، محبت درسر ، معرفت درجان.

---

۱ - این قسمت در نسخهٔ ج وجود ندارد . ۲ - در نسخهٔ ج : عن جابر ۳ - کذا ... وصحیح : یقول من قرأ .

نه پیدا که صنایع درطبایع نیکوتر یاتدبیر درتصویرشیرین‌تر.

میان آب لطیف و خاك کثیف چنین نگار چیست. چون نگارنده یکیست درکس کس این خوار چیست. چندین غرائب وعجائب از قطرهٔ[1] آب..؟ عاقل در نظارهٔ صنعت، وغافل درخواب.

ای جوانمرد تاچند بدیدهٔ ظاهر بنشان شواهد نگری، یکبار بدیدهٔ باطن بنشان لطائف نگر.

چنانستی که رب‌العزة فرمودی[2]: عبدی رویت آراستم و دلت آراستم، رویت آراستم از بهر نظارهٔ خلق. دلت آراستم ازبهر نظارهٔ خود. رویت خلق ببیند و دلت من بینم.

برروی تو که نظاره گاه خلق است حد شریعت راندن روا نداشتم. دردلت که نظاره گاه من است درد قطیعت رسانیدن کی روا دارم.

ما آن خداوندیم که درصفت قدرت ما هم آفریدن است، هم میرانیدن

از آفریدن خبرداد که: «ءانتم تخلقونه ام نحن‌الخالقون».

از میرانیدن خبرداد که: «نحن قدرنا بینکم‌الموت».

درآفریدن صفات لطف نمودم. درمیراندن کمال قهر نمودم.

بیافریدم، تاقدرت و لطف بینیٔ، بمیرانم، تا سیاست و قهر بینی، باز زنده گردانم تاهیبت و سلطنت بینی.

چون میدانی که قادر و تواناام، حکیم وداناام. و در توانائی و دانائی بی‌همتاام، «فسبّح باسم ربك‌العظیم». بپاکی مرا بستای و بیکتائی و بزرگواری مرا یادکن تافردا ترا در زمرهٔ مقربان «روح و ریحان» پیش آرم که من درازل حکم چنین کرده‌ام وخود درکلام قدیم فرموده‌ام[3]:

«فاما ان کان من‌المقرّبین ـ فروح و ریحان و جنة نعیم».

یکی ازبزرگان دین گفته که ـ روح وریحان هم دردنیاست وهم درعقبی.

---

۱ ـ درنسخهٔ ج: قطرهٔی. ۲ ـ درنسخهٔ ج: کفتی. ۳ ـ در نسخهٔ ج: گفته.

روح در دنیاست و ریحان درعقبی. روح آنست که دل بندهٔ مؤمن را بنظر خویش بیاراید تا حق از باطل واشناسد. آنگه بعلم فراخ کند تا دیدار قدرت در آن جای یابد. آنگه بینا کند تابنور منت می‌بیند. شنوا کند تاپند ازلی می نیوشد. پاك کند تا همه صحبت او جوید. بعطر وصال خوش کند تا درآن مهر دوست روید. بنور خویش روشن کند تا از او باو نگرد. بصیقل عنایت بزداید تا در هرچه درنگرد او را بیند.

بنده چون برین صفت بسرای سعادت رود آنجا ریحان کرامت بیند. نسیم انس دمیده، زیر درخت وجود تخت رضا نهاده، بساط انس گسترده، شمع عطف افروخته. بنده ملك وار نشسته ودوست ازلی پرده بر گرفته بسمع بنده سلام رسانیده[1] و دیدار ذوالجلال نموده.

«و امّا ان کان من اصحاب‌الیمین - فسلام لك من اصحاب‌الیمین»

اصحاب‌الیمین از سابقان و مقرّبان بمنزلت و مرتبت فروتراند عابدان‌اند، عبادت از بهر آن میکنند تا بناز و نعیم بهشت رسند و عاملان‌اند، در دنیا عمل میکنند تا در عقبی‌ ثواب یابند و رب‌العزه میفرماید[2]: «انا لا نضیع اجر من‌احسن عملاً».

ما مزد نیکوکاران ضایع نکنیم و بهرچه طمع دارند از آن دولت مقیم و ملك کریم ایشانرا نومید نکنیم. مزد کارشان تمام دهیم. «فیو فّیهم اجورهم» و فضل خود برسر نهیم «و یزیدهم من فضله».

ایشانراست مجالس آراسته و مساکن پیراسته، انوار لطفها افروخته، انواع عطرها سوخته، غلمان و ولدان، خدم و حشم بخدمت ایستاده، ساقیان دل‌فریب جامهای شراب بر دست نهاده، مطربان شورانگیز نغمهای[3] دلربای درگرفته.

هریکی چون ملکی نشسته، درغرف و شرف و ریاض و غیاض خویش برتخت عز تکیه زده، تاج ولایت مرصع بجواهر عنایت برسرنهاده، بربساط انبساط

---

۱ ـ در نسخهٔ ج: بسمع بنده رسانیده. ۲ ـ در نسخهٔ ج میگوید. ۳ ـ در نسخهٔ ج: نعمتهای و بدون تردید صحیح نغمه‌ها است.

از مشاهدهٔ مشهود داد بداده، طوق جمال در گردن وصال قلاده کرده، بتمجید و تحمید آواز برآورده و مولی جل جلاله پرده برگرفته: مالا عین رأت ولا اذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر نقد گشته،

بجلال عز بار خدای که مادر مهربان طفل گریان را چنان ننوازد که الله تعالی بندهٔ عاصی را نوازد بوقت عیان.

سورة الحدید

١ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**بسم الله الرحمن الرحیم**». بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«**سبح لله**» بپاکی و بی‌عیبی بستود و نام برد خدایرا، «**مافی السموات والارض**» هرچه در آسمانهاست و در زمینهاست، «**وهوالعزیز الحکیم**(١)» و اوست آن توانا، دانا.

«**له ملک السموات والارض**» او راست پادشاهی آسمانها و زمینها، «**یحیی ویمیت**» [مرده] زنده‌میکند و [زنده] می‌میراند «**وهو علی کل شیء قدیر**(٢)» و اوست برهمه چیز توانا.

«**هوالاول والآخر**» اوست آن پیشین و پسین، «**والظاهر والباطن**» و آشکارا و نهان، «**وهو بکل شیء علیم**(٣)» و او بهمه‌چیز داناست.

«**هوالذی خلق السموات والارض فی ستة ایام**» اوست که بیافرید هفت آسمان وهفت زمین درشش روز، «**ثم استوی علی العرش**» پس مستوی‌شد برعرش، «**یعلم مایلج فی الارض**» میداند هرچه درزمین شود، «**و ما یخرج منها**» و هرچه بیرون آید از آن، «**وما ینزل من السماء**» و هرچه فرود آید ازآسمان، «**و مایعرج فیها**» وهرچه برشود برآسمان، «**وهومعکم اینماکنتم**» و او [بتوانائی ودانائی] باشماست هرجاکه باشید، «**والله بماتعملون بصیر**(٤)» و الله بکرد شما بیناست.

« **له مُلكُ السموات والارض** » او راست پادشاهی آسمانها و زمینها ، « **والی الله تُرجع الامور**(۵) » و باالله [وباخواست او] گردد همه کار.

« **یولج اللیل فی النهار** » میدرآرد[1] شب در روز ، « **و یولِج النهار فی اللیل** » و می درآرد[1] روز در شب ، « **و هو علیمٌ بذات الصّدور** (۶) » و او داناست بهرچه در دلهاست .

« **آمنوا بالله و رسوله** » بگروید باالله وفرستادهٔ او، « **وانفِقوا** » ونفقه کنید و صدقه دهید ، « **ممّا جعلکم مستخلَفین فیه** » ازین مرده باز مانده که از پیشینیان باز گرفته بشما دادند وشمارا درآن درازدست کردند ،«**فالذین آمنوا منکم**» ایشان که بگرویدند ازشما بخدا ورسول ، « **وانفقوا** » وزکوة وصدقه دادند ازمال خویش ، « **لهم اجر کبیر**(۷) » ایشانراست مزدی بزرگ.

« **و مالکم لا تؤمنون بالله** » و چیست شمارا [وچه رسید وچه بود] که بنگروید بخدای ،« **والرسول یدعوکم** » ورسول میخواند شما را، « **لتؤمنوا بربکم** » تابگروید بخداوند خویش ، « **و قد اخذ میثاقکم** » وپیمان از شمابستده آمده است [آن روز که گفتید بلی] ، « **ان کنتم مؤمنین** (۸) » اگر گرویدگانید.

« **هوالذی ینزّل علی عبده** » اوست که فرو می‌فرستد بربندهٔ خویش ، « **آیات بینات** » سخنانی پیدا روشن درست ،« **لیخرجکم من الظلمات الی النور** » تا بیرون آرد شما را از تاریکها [بیگانگی و نادانی و ناپاکی] بروشنایی [ایمان و دانش وپرهیزکاری] ، « **و ان الله بکم لرؤف رحیم** » والله بشما مهربان است سخت بخشاینده.

« **و مالکم اَلّا تنفقوا فی سبیل الله** » و چیست شما را و چه رسید که نفقه نمی کنید در سبیل خدا [و جنگ کردن بادشمنان او] ، « **ولله میراث السموات والارض** » والله راست میراث آسمانها و زمینها[می‌بازستاند و می‌بخشد ومی گیرد[2] ومیرساند] ،« **لاتستوی منکم** » یکسان نیست ازشما ، «**مَن اَنفق من قبل الفتح وقاتَل**» آنکس که نفقه کرد و مال داد در سبیل خدای پیش از گشادن[**مکه**] و جنگ کرد

۱ ـ نسخهٔ ج.: درمی‌آورد. ۲ ـ در نسخهٔ ج : و بازمیگیرد .

با ایشان ، «**اولٓئك اعظم درجةً**» ایشان مهترانند در درجه ، «**مِن‌الذین انفقوا مِن بعدُ و قاتلوا**» ازیشان که از پس نفقه کردند و جنگ ، «**و کُلّاً وعدالله الحسنی**» و همه را بهشت وعده داد ، «**والله بما تعملون خبیر (۱۰)**» والله بدانچه شما می‌کنید داناست و آگاه .

«**مَن ذاالذی یقرض الله قرضا**» آن‌کیست که وام دهد بالله عز وجل ، «**قرضاً حسناً**» وامی نیکو ، «**فیضاعفه له**» تا آن وام او را اندتوئی کند و اند باره[۱] ، «**و له اجر کریم (۱۱)**» و او راست مزدئ نیکو.

«**یوم تری‌المؤمنین و المؤمنات**» در آن روز که گرویدگانرا بینی «**یسعی نورهم**» روشنائی ایشان ، «**بین ایدیهم و بایمانهم**» در پیش ایشان و دست راست ایشان ، «**بشریکم الیوم جنات**» [ایشانرا گویند]-بشارت شما امروز بهشتهایی است ، «**تجری من تحتها‌الانهار**» در زیر درختان آن جویها روان ، «**خالدین فیها**» و شما جاوید در آن ، «**ذالك هو الفوز العظیم (۱۲)**» آنست آن رستگی و پیروزی بزرگوار .

«**یوم یقول المنافقون و المنافقات**» آن روز که دورویـان گـویند مردان و زنان ، «**لِلّذین آمنوا**» مؤمنین و گرویدگانرا ، «**انظرونا**» درنگ کنید ما را ، «**نقتبس من نورکم**» تا از روشنائی شما خویشتن را روشنائی فروزیم ، «**قیل ارجعو ورآءکم**» ایشان‌را گویند-باز گردید وبادنیا روید ، «**فالتمسوا نوراً**» و نور جوئید از آنجا که مؤمنان آورند ، «**فضُرب بینهم بسور**» میان آن دو قوم دیواری زنند باروئی «**له باب**» بر آن بـاروی دری بود «**باطنه فیه‌الرحمة**» اندرون آن باروی بهشت ، «**و ظاهره من قِبَله العذاب (۱۳)**» و بیرون آن‌باروی دوزخ .

«**ینادونهم**» منافقـان مؤمنانرا آواز دهند از پیش خویش و خوانند و گویند: «**الم نکن معکم**» نه ما باشما بودیم [در مسجدها ودرعرفات ودررمضان] «**قالوا بلی**» پاسخ کنند مؤمنان و گویند - آری «**ولکنکم فتنتم انفسکم**» لکن

۱ - کذا ...

شما دلها خویش تباه کردید و تنها خویشتن ، **«و تربّصتم»** و توبه در درنگ نهادید و چشم بر بد افتاد رسول من نهـادید و مؤمنان ، **«و ارتبتم»** و در گمان افتـادید **«و غرّتکم الامانیّ»** و دروغهاء شما که در آن بودید شما را فرهیفته کرد [1] ، **«حتی جاء امرالله»** تـا آنگاه که کار خدای و فرمان او در رسید ، **«و غرّکم بالله الغرور (١٤) »** و فرهیفته کرد [1] شمـا را بخـدای آن دیو فرهیونده [2] .

« فالیوم لا یؤخذ منکم فدیة » امروز آن روز است که نه از شما باز خرید پذیرند ونه باز فروشند ، **«و لا مِن الذین کفروا»** و نه ازیشان که کافر شدند ، **« مأویکم النار »** جایگاه و بنگاه شما آتش است ، **« هی موَلیکم »** آن بشما نزدیکتر و شما را حق‌تر **« و بئس المصیر (١٥) »** و بد جایگاه و شدن‌گاه که آن است .

النوبة الثانیة

این سورة الحدید بیست ونه آیت است و پانصد وچهل کلمه و دو هزار وچهارصد وهفتاد وشش حرف ، جمله **بمدینه** فرود آمده است.

مفسران آن را مدنی شمردند ، مگر **کلبی** که اواین سورة از مکیات شمرد ودر این سورة هیچ ناسخ ومنسوخ نیست.

ودر فضیلت سورة روایت کند **ابی کعب** از **مصطفی** (ص) قال ـ من قرأ **سورة الحدید** کُتب من الذین آمنوا بالله و رسوله.

قوله : « سبّح لله » در **قرآن** ذکر تسبیح بچهار لفظ بیـاید : بلفظ مصدر وماضی و مستقبل وامر ، مصدر آن است که گفت: «سبحان الذی اسری » ، ماضی آن است که گفت : سبح لله مستقبل آنستکه: «یسبح لله» امر آنست که: «سبح اسم ربک».

واین کلمه براختلاف الفاظ بردومعنی حمل کنند یابرمعنی صلوة یا برمعنی تنزیه وتمجید **ابن‌عباس** برمعنی صلوة نهاد «سبّح لله » ای ـ صلّی لله«یسبّح لله»ای ـ

١ ـ در نسخهٔ ج : فریفته کرد ٢ ـ در نسخهٔ ج : فریبنده

یصلّی لله «سبح اسم ربک» ای- صلّ لربک وباین قول « ما فی السموات » معنی آن است که من فی السموات تا برعقلا افتد که نماز میکنند.

و بر قول دیگر مفسران تسبیح تنزیه است و تمجید و « ما فی السموات والارض » از بهر آن گفت که عقلا و غیرعقلا در تحت آن مندرج است همانست که جای دیگر گفت - « وان من شیء الّا یسبّح بحمده ».

سئل عن **علی بن ابی طالب** (ع) عن سبحان فقال - کلمة رضیهاالله لنفسه. و سئل **ابن‌عباس** عن‌التسبیح فقال - انزاهالله عن‌السوء.

و الاسم منه سبّوح ای - طاهر لاسوء به و لادام وقال **امیّة**:

سبّحواالله وهوللمجد اهل ربنا فی‌السماء امسی کبیرا

« وهوالعزیزالحکیم » العزیز هوالمتین فی صنعه الشدید فی بطشه المنیع فی‌قدره‌الغالب علی غیره‌الذی لانظیرله.

و قیل - « هوالعزیز» فی‌امره «الحکیم» فی‌قضائه و قیل‌-العزیز فی‌انتصاره الحکیم فی‌تدبیره.

« له ملک‌السموات والارض » ای - القدرة علی ابداعها و اتقانها ومافیها من‌المطر والارزاق والدفائن والنبات «یحیی ویمیت » یحیی‌النطف‌المیتة ویمیت‌الحی. و قیل - یحیی‌للبعث ویمیت فی‌الدنیا. وقیل- یحیی‌الارضین بالنبات ویمیتها عنه بیبسها و قیل - یحیی قلوب المؤمنین بالایمان و یمیت قلوب الکافرین بالکفر ، « وهوعلی کل شیء قدیر » من‌الاحیاء والاماتة وغیرذالک.

« هوالاول و الآخر والظاهر و الباطن » «هوالاول» یعنی- قبل کل شیء بلا ابتداء کان هو ولم یکن شیء موجود والآخر بعد فناء کل شیء بلا انتهاء یفنی الاشیاء ویبقی هو والظاهر الغالب‌العالی علی کل شیء ، والباطن‌العالم بکل شیء. هذا معنی قول **ابن‌عباس**.

و قال **السّدی**: «هوالاول» ببره اذعرّفک توحیده والآخربجوده اذعرفک التوبة علی ما جنیت ، « والظاهر » بتوفیقه اذ وفّقک للسجود له « الباطن » بستره اذ عصیته فستر علیک.

و قال **ابن عمر** ـ «هوالاول» بالخلق «والآخر» بالرزق «والظاهر» بالاحياء «والباطن» بالاماتة.

وقال **الضحاك** ـ هوالذى اول الاول وآخر الاخر واظهر الظاهر وابطن الباطن.

و قال **مقاتل بن حيان** ـ «هوالاول» بلاتاويل احد «والآخر» بلاتاخير احد، «والظاهر» بلااظهار احد «والباطن» بلاابطان احد.

وقال **يمان** ـ هوالاول القديم والآخر الرحيم والظاهر الحليم. والباطن العليم.

و قال **ابن عطاء** ـ «هوالاول» بكشف احوال الدنيا حتى لا يرغبوا فيها «والآخر» بكشف احوال العقبى حتى لا يشكّوا فيها «والظاهر» على قلوب اوليائه حتى يعرفوه «والباطن» عن قلوب اعدائه حتى ينكروه.

و قيل ـ هذه الواوات متحمة و المعنى ـ هوالاول الآخر و الظاهر الباطن لان من كان منا اولا لايكون آخراً و من كان ظاهراً لايكون باطنا.

و قيل ـ «هوالاول» كان قبل كل شيء باسمائه وصفاته وكلامه لم يكن شيء غيره «والآخر» بعد كل شيء يمضى ماقد اراد و يجبر على مشيته العباد لم يزل آخراً كما كان اولاً ولايزال اولا كما يكون آخراً «والظاهر» الغالب العالى عزوجل و هوالبارى فى صنعه الدال على قدرته و حكمته «و الباطن» الذى بطن كل شيء علماً فهو يبطنها و يرى سرائرها و يعلم خفاياها وهوعزوجل خفى كنهه و كيفه وقدره.

و قيل ـ «هوالاول» علما و حكما «والآخر» امضاء وقسما «والظاهر» صنعاً و رسما «والباطن» كيفا وقدرا.

و سأل **عمر كعبا** عن هذه الآية فقال ـ معناها: ان علمه بالاول كعلمه بالآخر وعلمه بالظاهر كعلمه بالباطن «وهو بكل شيء عليم» ما كان منها وماهو كائن مما لم يكن لايخفى عليه شيء.

روى عن **ابى هريرة** قال ـ دخلت **فاطمة** بنت رسول‌الله على النبى (ص)، فسالته خادماً فقال لها رسول‌الله (ص) ـ الا ادلّك على ما هو خير لك من ذلك ان تقولى ـ اللهم رب السموات السبع و رب العرش العظيم ربنا ورب كل شيء منزّل التورية

و الانجيل و الفرقان فالق الحب و النوى اعوذ بك من شر كل ذى شر انت آخذ بناصيته انت‌الاول فليس قبلك شيء وانت‌الاخر فليس بعدك شيء وانت‌الظاهر فليس فوقك شيء و انت الباطن فليس دونك شيء اقض عنّى الدين‌و اغننى مى‌الفقر.

« هوالذى خلق‌السموات والارض فى ستّة ايام »قال **ابن‌عباس** : كل يوم كالف سنة ممّا تعدّون وقال **الحسن** : ستة ايام من ايام‌الدنيا ولواراد‌ان يجعلها فى طرفة عين‌لكان قادراً على ذلك ، « ثم استوى على‌العرش» ، الاستواء اذا عقّبته على فهوفى‌العربية‌استقرار كقوله عزوجل: «واستوت على‌الجودى ـ لتستووا على ظهوره ـ اذاا ستويتم عليه ـ فاذا استويت أنت»هو فى‌هذه المواضع‌الاربع استقرار.

قال **يزيدبن هرون** ـ من وضع استقراء الله على‌العرش على غير ما يقرر فى‌قلوب‌العامة فهو **جهمى**.

و الاستقراء اذا عقّبته الى فهو الصعود و العمد كقوله تعالى فى موضعين من‌القرآن:« استوى الى‌السماء ».

وعن **على‌بن‌الحسين بن شقيق** ، قال : قلت **لعبدالله‌بن المبارك** : كيف نعرف ربنا عزوجل. قال : فى‌السماء‌السابعة على‌عرشه ولانقول كما تقول **الجهمية** هناهنا فى‌الارض وقد شرحنا الكلام فى‌هذه‌المسئلة فيما تقدم.

« يعلم مايلج فى‌الارض » من عرق اودابة اوماء اوبذر او كنز، « ومايخرج منها » من دابة اونبات اوماء اوجوهر، « وما ينزل من‌السماء » من‌امر اوقضاء اوملك او قطر، « وما يعرج فيها » من ملك او عمل، « وهومعكم اينما كنتم » اتّفق‌العلماء قديما و حديثا ان معناه ـ علمه معكم و قيل ـ هو معكم اينما كنتم بالقدرة و العلم على‌العموم ومع‌المؤمنين بالرحمة والنصرة على‌الخصوص، « والله بماتعملون بصير» فيجازيكم على اعمالكم.

« له ملك‌السموات والارض » كرر لان المراد بالاول حالة‌الدنيا والمراد بالثانية‌الدارالآخرة و لهذا ختم بقوله: « والى‌الله ترجع‌الامور» اى ـ له‌الملك اولاً و آخراً فالاول فى‌الدنيا وهو وقت الاحياء والا ماتة و الآخر فى‌الآخرة حين ترجع اليه‌الامور ولا يملك احد سواه لاملكاً و لا ملكا فقرن بالاول يحيى و يميت و قرن

بالاخر مايكون فی‌الآخرة من مرجع‌الخلق اليه وجزائه اياهم بالثواب والعقاب.

«يولج‌الليل فی‌النهار» ای- ينقص من‌الليل ويزيد فی‌النهار، «ويولج‌النهار فی‌الليل» ای -ينقص‌من النهار ويزيد فی‌الليل « وهو عليم بذات الصدور » ای- بما فی‌القلوب من خير و شرّ و توحيد و جحد.

« آمنوا بالله وسوله وانفقوا » من‌الزكوة والجهاد و وجوه‌البرّ،« ممّاجعلكم مستخلفين‌فيه » ای - جعلكم خلفاء فی‌المال بالوراثة ممن قبلكم. وقيل- جعلكم‌مملكين فيه بتمليكه اياكم ذالك و حقيقة الاستخلاف استدعاء القادر الی ان يقوم بالامر بدلا من قيام غيره .

« فالذين آمنوا منكم وانفقوا » فی‌سبيل‌الله « لهم اجر كبير » ، جزاءحسن.

«ومالكم لا تؤمنون بالله والرسول يدعوكم لتؤمنوا بربكم » فی‌هذادلالة علی الزام الايمان بالسمع والمعنی - ایّ عذر لكم فی حال تركّكم الايمان و دعاء الرسول اياكم الی الايمان حاصل موجود ، « و قد اخذ ميثاقكم » قرأ **ابو عمرو** اُخذ علی‌مالم يسم فاعله ، «ميثاقُكم» بضم‌القاف و قرأ الآخرون ، بفتح‌الهمزة والخاء ميثاقكم بفتح القاف ای - اخذ الله ميثاقكم حين اخرجكم من ظهر **آدم** عليه‌السلام بان‌الله ربكم لااله لكم سواه « ان كنتم مؤمنين » ، باخذ ذلكم الميثاق و قيل : اخذ ميثاقكم باقامة الحجج والدلائل التی تدعو الی متابعةالرسول ان‌كنتم مؤمنين يوماً فاليوم احری‌الاوقات ان تؤمنوا لقيام الحجج والاعلام ببعثة **محمد** (ص) و نزول **القرآن**.

« هوالذی ينزل علی عبده » يعنی- علی **محمد** (ص) « آيات بينات »يعنی **القرآن** « ليخرجكم ، الله بالقرآن « من‌الظلمات الی‌النور» ، و قيل- ليخرجكم‌الرسول بالدعوة من ظلمات الشرك الی نورالايمان ، « و ان‌الله بكم لرؤف رحيم » ،

« و ما لكم الا تنفقوا فی‌سبيل‌الله ولله ميراث‌السمرات والارض» ، يقول - ایّ شیء لكم فی ترك الانفاق فيما يقربكم الی‌الله و انتم ميتون تاركون اموالكم كانه يحثّهم علی‌الانفاق فی‌سبيله بتنبيههم علی انهم مخلفون مـا يملكونه وانهم لا يخلدون فی‌الدنيا وان ما فی ايديهم يأول الی‌الله سبحانه بعد فنائهم ثم بيّن فضل‌من

سبق بالانفاق فی‌سبیل‌الله و بالجهاد فقال: «لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح»، یعنی - فتح **مکه** و قیل - فتح **الحدیبیة** و «قاتل»، یعنی - لایستوی فی‌الفضل من انفق ماله و قاتل‌العدو مع رسول‌الله (ص) قبل فتح **مکه** مع من انفق و قاتل بعده «اولئک اعظم درجة من‌الذین انفقوا من بعد و قاتلوا»، و ذلک لان **العرب** کانت تعتز **بمکه** فلما فتحت قویت قلوب المؤمنین و انکسرت قلوبهم و کان الانفاق قبل فتح **مکه** افضل و کذلک‌الجهاد لما کان فیها من‌المشقة و لما کان بالمؤمنین الیها من‌الحاجة،

قال **الکلبی** - نزلت هذه‌الایة فی **ابی‌بکرالصدّیق** و فیها دلالة واضحة و حجة ظاهرة علی‌تفضیل **ابی‌بکر** و تقدیمه فانه اول من سلم و ذلک فیما روی ان **اباامامة** قال **لعمرو بن عبسه**: بایّ شیء تدّعی انک ربع‌الاسلام قال - انی کنت اری‌الناس‌علی الضلالة و لا اری للاوثان شیئاً ثم سمعت عن رجل یخبرنا اخبار **مکة** فرکبت راحلتی حتی‌قدمت علیه قال: قلت ما انت‌قال - انا نبی، قلت - وما نبی، قال - رسول‌الله قلت - بای‌شیء ارسلک قال - اوحّدالله لااشرك به‌شیئاً و کسرالاوثان وصلة‌الارحام قلت: من معک علی هذا، قال: حر و عبد و اذا معه **ابوبکر** و **بلال** فاسلمت عند ذلک فرایتنی ربع‌الاسلام.

و انه اول من اظهرالاسلام علی ما روی عن **عبدالله** قال - کان اول من اظهرالاسلام رسول‌الله (ص) و **ابوبکر** و **عمار** و امّه **سمیة** و **صهیب** و **بلال** و **المقداد** و لانه اول من قاتل علی‌الاسلام.

روی عن **عبدالله** قال: اول من اظهر اسلامه بسیفه‌النبی (ص) و **ابوبکر** و انه اول من انفق علی رسول‌الله (ص).

روی عن **ابن‌عمر** قال - کنت عندالنبی و عنده **ابوبکرالصدیق** و علیه عباءة قد خلّها فی صدره بخلال فنزل **جبرئیل** فقال مالی اری **ابابکر** علیه عباءة قد خلها فی صدره بخلال فقال - انفق ماله علیّ قبل‌الفتح. قال - فان‌الله عزوجل یقول اقرأ علیه السلام و قل‌له - اراض انت عنی فی فقرك هذا ام ساخط، فقال رسول الله (ص) - یا **ابابکر** ان‌الله عزوجل یقرأ علیك‌السلام و یقول لك - اراض‌انت‌فی فقرك ام ساخط، فقال: اسخط علی ربی..؟ انی عن ربی راض.

و لهذا قدّمه الصحابه علی انفسهم و اقرّواله بالتقدم والسبق و ذلک فیما روی **عبدالله بن سلمة** عن **علی** (ع) قال: سبق رسول‌الله (ص) و صلی **ابوبکر** و ثلّث **عمر** فلا اوتی برجل فضلنی علی **ابی‌بکر** و **عمر** الا جلدته جلدالمفتری وطرح الشهادة و قوله: «وکلا وعدالله‌الحسنی» السابق واللاحق وعدهم‌الله الجنة. قال **عطا** ـ درجات‌الجنة یتفاضل فالذین انفقوا قبل‌الفتح فی افضلها.

و قرأ **ابن عامر**: وکلٌ بالرفع ای ـ کل وعدالله‌الحسنی «والله بماتعملون خبیر». فیثبت کلا علی ما یستحقه.

«من ذا الذی یقرض‌الله قرضاً حسناً» کل من قدم عملا صالحاً یستحق به مثوبة فقد اقرض و منه قولهم: الایادی قروض وکذالک کلّ من قدّم عملاً سیّئاً یستوجب به‌عقوبة فقد اقرض. لذالک قال عزوجل: «قرضاً حسناً» لان‌المعصیة قرض سیء قال **امیّة**:

لا تخلطن خبیثات بطیبة   واخلع ثیابک عنها وانج عریانا
کل امریء سوف یجزی قرضه‌حسناً   او سیّئاً و مدین مثل مادانا

و قیل ـ المراد بالقرض ـ الصدقة.

و اختلفوا فی‌القرض‌الحسن فقیل: ان یکون من‌الحلال وقیل ـ لاربافیه و قیل: طیبة بها نفسه و قیل ـ القرض‌الحسن ان یقول:

«سبحان‌الله والحمدلله و لااله الاالله والله اکبر».

روی ـ انه لما نزلت هذه‌الایة جعل **ابوالدحداح** یتصدق بنصف کل شیء یملکه فی‌سبیل‌الله حتی‌انه خلع احدی نعلیه ثم‌جاء الی **ام‌الدحداح** فقال: انی‌بایعت ربی فقالت: ربح بیعک، فقال النبی (ص): کم من نخلة مدلاة عذوقها فی الجنة **لابی‌الدحداح** «فیضاعفه» بالرفع علی الاستیناف علی معنی ـ فهو یضاعفه وبالنصب علی‌جواب‌الاستفهام «وله اجر کریم». ثواب‌حسن وقیل ـ کریم‌لانه لم‌یتبذل‌فی‌طلبه و قیل ـ کریم صاحبه.

«یوم تری‌المؤمنین والمؤمنات» ای ـ لهم اجر کریم، فی ذلک‌الیوم «یسعی نورهم بین ایدیهم» لان طریق اهل‌الجنة یمنة وتجاههم و طریق اهل‌النار

یسرة ذات‌الشمال. رفت بهشتیان سوی بهشت میان دست راست است و پیش روی و رفت دوزخیان سوی دوزخ میان پس پشت است ودست چپ و قال‌النبی (ص) : بینا انا علی‌الحوض انادی - هلمّ ، فاذا ناس اخذبهم ذات‌الشمال فاختلجوا دونی فانادی - الا هلم فیقال - انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول- سحقاً.

قال **ابن مسعود**- نورهم علی قدر اعمالهم یمرّون علی الصراط فمنهم من نوره مثل الجبل ومنهم من نوره مثل النخلة ومن نوره کالرجل القائم وادناهم نوراً من نوره فی ابهامه یتّقد مرّة ویطفأ اخری.

قال **الضحاک** - لیس من احد الا یعطی یوم القیامة نورا فاذا انتهوا الی الصراط طفیء نور المنافقین فلما رأی المؤمنون ذلک اشفقوا ان یطفأ نورهم کما طفیء نور المنافقین فیقولون - « ربنا اتمم لنا نورنا» ای - بلّغنا به الی جنّتک وقیل- الباء بمعنی فی یعنی- فی ایمانهم کتبهم التی اعطوها بایمانهم دخلها نورهم وقیل- الباء بمعنی عن و التقدیر: یسعی نورهم بین ایدیهم وعن ایمانهم ، اراد جمیع جوانبهم فعبّر بالبعض عن الکل و قیل- بایمانهم یعنی- بسبب صدقاتهم التی اعطوها بایمانهم لان الغالب فی اعطاء الصدقات ان یکون بالایمان و قوله : « بشراکم الیوم » ، ای - تقول لهم الملئکة بشراکم الیوم ، « جنات » ای - بشارتکم من الله الیوم جنات فیکون مبتداء وخبرا، « ذلک هوالفوز العظیم » ای - النجاة العظیمة.

« یوم یقول المنافقون » ، ای - اذکر ذلک الیوم وهو یوم القیامة ، « یقول المنافقون و المنافقات » اذا رأوا المؤمنین و هم فی ضیاء و نور و المنافقون خلفهم فی ظلمة لا یبصرون مواقع اقدامهم، «انظرونا » ای - انتظرونا ،وقرأ **حمزة** : اَنظرونا بفتح الهمزة و کسر الظاء ای - امهلونا وقیل - انتظرونا یقول **العرب**- نظرته وانتظرته کقوله عزوجل : « غیر ناظرین اناه » ، ای - منتظرین و قوله عزوجل:«فنظرة الی میسرة » ای - فانتظار. قال الشاعر :

فان یک صدرهذا الیوم ولّی فانّ غداً لناظره قریب

ای - لمنتظره و تأویل الآیة : قفوا لنا « نقتبس من نورکم » ، نأخذ من نورکم قبساً سراجا او شعلة و قیل - معنی « نقتبس من نورکم » : نمش فیه معکم

و ذلک ان الله تعالی يعطی المؤمنين نوراً علی قدر اعمالهم يمشون به علی الصراط ويعطی المنافقين ايضاً نوراً خديعة لهم وهوقوله عزوجل : « وهوخادعهم » فبيناهم يمشون اذ بعثالله ريحاً وظلمة فاطفأ نور المنافقين .

و قال **الكلبی** : بل يستضیء المنافقون بنور المؤمنين ولايعطون النور فاذا سبقهم المؤمنون وبقوا فی الظلمة قالوا للمؤمنين: « انظرونا نقتبس من نوركم، قيل ارجعوا وراءكم » .

قال **ابن‌عباس** - يقول لهم المؤمنون . و قال **قتادة** - يقول لهم الملئكة ، « ارجعوا و رآءكم » ، ای - ارجعوا الی الموضع الذی اعطينا فيه النور فاطلبوا النور هناك لانفسكم فانه لاسبيل لكم الی الاقتباس من نورنا فيرجعون فی طلب النور ولايجدون شيأ فينصرفون اليهم فيميّز بينهم وبين المؤمنين وهوقوله : «فضرب بينهم بسور » وقيل- معناه - ارجعو الی حكم الازل واطلبوا النور من القسمة وهذا علی جهة ضرب المثل واستبعاد ذلك و قيل « ارجعوا ورائكم » يعنی - الی الدنيا فاعملوا عملاً يجعله الله بين ايديكم« نوراً » فان نورنا انما اقتبسنا، فی الدنيا وقيل-«ارجعوا وراءكم» هذا استهزائهم جزاءً علی استهزآئهم فی الدنيا كقوله : « لا تركضوا و ارجعوا الی ما اُترفتم فيه » وكقوله : «ذق انك انت العزيز الحكيم - فذوقوا ما كنتم تكنزون » و قوله : « فضرب بينهم بسور » الباء صلة و معناه: فضرب بينهم سور وهو سور بين الجنة والنار ويقف عليها اصحاب الاعراف يشرفون علی اهل الجنة واهل النار وهو السور الذی يذبح عليه الموت يراه الفريقان معا وقيل - هو سور **بيت المقدس** باطنه المسجد وظاهره وادی جهنم .

روی عن **ابی سنان** قال - كنت مع **علی بن عبدالله بن عباس** عند وادی جهنم يحدث عن ابيه وقرأ : « فضرب بينهم بسورله باب » ، ثم قال - **قال ابی** - هذا موضع السوريعنی - وادی جهنم .

وعن **عبدالله بن عمرو** قال - ان السور الذی ذكرالله عزوجل فی **القرآن** : « فضرب بينهم بسورله باب » - سور **بيت المقدس** الشرقی، باطنه منه المسجد وظاهره وادی جهنم .

وقام **عبادة** على سور **بيت المقدس** الشرقى فبكى‌فقال بعضهم ـ ما يبكيك يا **با الوليد** فقال من هاهنا اخبرنا رسول‌الله (ص) انه رأى جهنم وقيل ـ « له باب » هوالباب الذى سمّى باب الرحمة **ببيت المقدس**، « باطنه فيه الرحمة » ، اى ـ ينتهى الى الجنة ، « وظاهره من قبله العذاب » اى ـ من قبل‌ذلك الظاهر العذاب يعنى النار وهوالجانب الذى يلى المنافقون.

« ينادونهم اى ـ ينادى المنافقون المؤمنين حين حجز بينهم السور فبقوا فى‌الظلمة والعذاب وصارالمؤمنون فى‌النور والرحمة، « الم نكن معكم » ، يعنى‌ـفى‌الدنيا نصلّى كما تصلّون ونصوم كما تصومون و كنّا معكم فى المناكحة والموارثة ، « قالوا بلى و لكنّكم فتنتم انفسكم » ، اى ـ اهلكتم انفسكم بالنفاق ، « و تربّصتم » اى ـ انتظرتم موت **محمد** (ص) و قلتم‌ـ يوشك ان يموت فنستريح منه وانتظرتم نزول الدوابربالمؤمنين. وقيل ـ « تربّصتم » بالايمان والتوبة ، « وارتبتم » ، اى ـ شككتم فى كتاب‌الله ونبوّة **محمد**(ص) وقيل ـ « ارتبتم » يعنى‌ـ فى‌قوله عزوجل : « ويقولون فى‌انفسهم لولا يعذّبنا الله بمانقول» ، « وغرّتكم الامانىّ» يعنى‌ـ ماكنتم‌تمنّون على‌الله من‌الجنة و المغفرة و هوقوله : «سيغفرلنا » ، و قيل‌ـ ماكنتم تمنّون من نزول‌البلاء بالمؤمنين وطول الحيوة لكم وان تكون لكم السلامة فى‌الدنيا وان لابعث بعدالموت « حتى‌جاء امرالله » ، يعنى‌ـ الموت وقيل ـ ظهورالاسلام ونصرة المؤمنين،« وغرّكم بالله الغرور » اى ـ غرّكم الشيطان اى ـ اطمعكم فى بطلان الاسلام و ان لابعث ولا حساب ، والغرورالشيطان الذى يغرّ كثيرا وهومن‌اسماء المبالغة كالاكول‌الذى ياكل كثيراً.

قال **قتادة** ـ مازالوا على خدعة من الشيطان حتى قذفهم الله فى النار.
وقيل ـ الغرور هوالدنيا تغر اهلها فى‌طول الحياة ودوام السلامة.
روى **انس بن‌مالك** ان النبى (ص) خط خطوحاً و خط خطا منها ناحية فقال ـ تدرون ما هذا ، هذا مثل ابن **آدم** و مثل التمنى وذلك الخط الامل ، بينما هو يتمنى اذجاءه الموت.

« فاليوم لايؤخذ منكم فدية » ، قرأ **ابوجعفر وابن عامر** و **يعقوب** : تؤخذ

بالتاء ، و قرأ الباقون : بالیاء ، و الفدیة الفدآء و المعنی : « لایؤخذ منکم » ایها المنافقون ، « ولامن الذین کفروا » ، فداء بنفس ولا فدآء بمال یعنی - « لا یؤخذمنکم» دیة ولا نفس اخری مکان انفسکم ، « مأویکم النار » ای - مصیرکم ومنقلبکم الیها ، « هی مولیکم » ، ای - هی اولی بکم لما اسلفتم من الذنوب ، « وبئس المصیر» ای - المرجع و المنقلب.

النوبة الثالثة

« بسم‌الله الرحمن الرحیم » بنام او که سزاوار است. در ذات بی نظیر و در صفات بی‌یار است. در کامرانی با اختیار ودر کارسازی بی‌اختیار است.

فضایح زلّات را غفّار و قبایح علّات را ستّار است. عاصیانرا آمرزگار و با مفلسان نیکوکار است.

آرندهٔ ظلمات و بر آورندهٔ انوار است ، بینندهٔ احوال و دانندهٔ اسرارست.

با رنگ رخ تو لاله بی‌مقدار است   با بوی سر زلف تو عنبر خوارست
آنرا صنما که با وصالت کار است   ازجان و تن و دیده و دل بیزارست

«سبّح لله ما فی‌السموات والارض» ، آفریدگار جهان وجهانیان ، پروردگار انس و جان ، خالق زمین و زمان ، مبدع مکین و مکان خبر میدهد که هر چه در آسمان و زمین است باد و آتش و خاك و آب وکوه و دریا ، آفتاب و ماه و ستارگان و درختان وجملهٔ جانوران وبی جان ، همه آنند که ما را بپاکی میستایند و به بزرگواری نام میبرند و بیکتائی گواهی میدهند.

تسبیحی و توحیدی که دل آدمی در آن میشورد و عقل آنرا رد میکند اما دین اسلام آنرا می‌پذیرد و خالق خلق بدرستی آن گواهی میدهد.

هرکرا توفیق رفیق بود و سعادت مساعد ، آنرا نا دریافته ، بجان و دل قبول کند و بتعظیم و تسلیم و اقرار پیش آید تا فردا درانجمن صدّیقان و محافل دوستان در مسند عز جاودان خود را جای یابد.

زینهار ای جوانمرد ، نگر تا یک ذره بدعت بدل خود راه ندهی و آنچه شنوی و عقل تو درمی‌نیابد تهمت جز بر عقل خود ننهی.

راه تأویل مرو که راه تأویل رفتن زهر آزموده است و به خار، خار از پای برون کردن است.

مرد دانا زهرنیازماید داند که آن درهلاك خود شتافتن است. بخار، خار از پای برون نکند، داند که درد افزودن است.

نیکو گفت آن جوانمردی که گفت:

راه توحید را بعقل مجوی   دیدهٔ روح را بخار مخار
بخدای ار کسی تواند بود   بی خدای ازخدای برخوردار
سایق و قاید صراط الدین   به زقرآن مدان وبه ز اخبار
جز بدست دل **محمد** نیست   حل و عقد خزینهٔ اسرار

« له ملك السموات و الارض » هفت آسمان و هفت زمین مُلک وملک اوست، جل جلاله.

داشتِ آن بعون او، نافذ در آن مشیّت او، روان بر آن حکم او.

خلق همه عاجزاند قادر وقدیر او، ضعیف‌اند قاهر وقویّ او. همه جاهل‌اند عالم و علیم او.

مصنوعات ومقدورات از قدرت او نشانست کائنات و حادثات ازحکمت او بیانست، موجودات ومعلومات بروجود او برهانست. نه متعاور زیادت نه متداول نقصانست قدیر و قدیم، علیم و حکیم خدای همگانست.

« هو الاول والآخر والظاهر و الباطن »، اوست اول که نبودها دانست، آخر که میداند آنچ دانست، ظاهر بآنچ ساخت باطن از وهمها پنهان.

اولست پیش‌ازهمه آفریده بود وابتدا نه. آخرست، پس ازهمه باشد انتها نه. ظاهر است بر هرکس وهرچیز، غالب ومانع نه. باطن‌است، همه پوشیده‌ها داند و حجاب نه.

اول است بازلیت. آخرست بابدیت. ظاهر باحدیت باطن بصمدیت.

اول بهیبت، آخر برحمت، ظاهر بحجت، باطن بنعمت.

اول بعطا، آخر بجزا، ظاهر بثنا، باطن بوفا.

اول بهدایت، آخر بکفایت، ظاهر بولایت، باطن برعایت.

اول هر نعمت، آخر هر محنت، ظاهر هر حجت، باطن هر حکمت.

از روی اشارت میگوید ـ ای فرزند **آدم** خلق عالم در حق تو چهار گروه‌اند:

گروهی در ابتدا حال و اول زندگانی ترا بکار آیند ایشان پدرانند.

گروهی در آخر عمر و ضعف پیری ترا بکار آیند ایشان فرزندان‌اند.

سوم گروه دوستان و برادران و جمله مسلمانان که درظاهر با تو باشند و شفقت نمایند.

چهارم گروه عیال و زنان اند که در باطن و اندرون تو باشند و ترا بکار آیند.

رب العالمین گفت ـ اعتماد و تکیه بر اینان مکن وکارساز و تیماردار از خود ایشانرا مپندار که اول و آخر منم، ابتدا وانتهاء کار و حال تو من شایم، ظاهر و باطن منم. ترا به داشت خود من دارم و نهایتهاء تو من راست کنم.

اول منم که دلهاء عاشقان بمواثیق ازل محکم ببستم.

آخر منم که جانهای صادقان بمواعید خود صید کردم.

ظاهرم که ظواهر را با خود درقید شریعت آوردم.

باطنم که سرایر بحکم خود درمهد عهد حقیقت‌نهادم.

چون مرد سفر در اولیت کند آخریت تاختن می‌آرد و چون سفر درصفت ظاهریت کند باطنیت سرمایهٔ او بتاراج بر میدهد.

بیچاره آدمی، میان دو صفت مدهوش گشته، میان دو نام بیهوش شده.

حیرت اندر حیرتست و تشنگی در تشنگی
گه گمان گردد یقین وگهٔ یقین گردد گمان

حضرتش عز و جلال و بی نیازی فرش او
منقطع گشته درین ره صد هزاران کاروان

« وهو بکل شیء علیم » او بهمه چیز دانایست[۱] کارگزار وراست کار[۲] و تیمارداد، بینا بهر چیز، دانا بهر کار، آگاه بهر گاه.

درآیت دیگر فضل و کرم بیفزود گفت: « وهو معکم اینما کنتم ».

بندگان من، رهیگان من، هر جا که باشید من بعنایت و رحمت و عنایت با شما ام.

هر جا که درعالم درویشی است خستهٔ جرمی، درمانده دردست خصمی من مولی او ام.

هر جای که خراب عمریست، مفلس روزگاری من جویاء او ام.

هر جا که سوخته‌ایست، اندوه زده‌ای[۳] من شادی جان او ام.

هرجا که زارنده‌ایست[۴] ازخجلی، سر گذارنده‌ای ازبی کسی من برهان او ام.

من آن خداوندم که ازطریق مکافات دورم وهمه افکندگان ورمیدگان را برگیرم ازآنکه بر بندگان رئوف و رحیم‌ام: « و ان الله بکم لرؤف رحیم ».

از رأفت و رحمت اوست که بنده درکتم عدم و او جل جلاله سازندهٔ کار او.

بکمال فضل و کرم، بنده درکتم عدم و او ویرا برگزیده برکل عالم.

از رحمت اوست که بنده را توفیق دهد تا از خفا یا شرك و دقائق ریا تحرّز کند.

گفت- من رؤف ورحیم ام، تا عاصیان نومید نگردند واومید بفضل و کرم وی قوی دارند.

یحیی معاذ گفت- تلطّفت لاولیائک فعرفوك ولو تلطّفت لاعدائک ما جحدوك.

عبهر لطف و ریحان فضل در روضهٔ دل دوستان برو یا نیدی تا بلطف و فضل تو بسرّ معارف و اداء وظائف رسیدند اگر با اعدادین همین فضل و کرم بودی، دارالسلام جای ایشان بودی.

---

۱ - در نسخهٔ ج: داناست ۲ - در نسخهٔ ج: کارگزار او است و تیماردار ۳ - نسخه ج: سوخته‌ئی اندوه زدۀئی.

ولکن قومی بفلک رسیده وقومی بمغاك ،فریاد زتهدید تو با مشتی خاك.

قومی را ازاین تاج کرامت بر فرق نهاده که ـ «یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم».

قومی را از این داغ حرمان بر نهاده که : «فضُرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب».

سحرهٔ **فرعون** در عین کفر بودند لکن چون باد دولت از مهبّ لطف و کرامت بوزید، نه سحر گذاشت نه ساحری نه کفر نه کافری.

شیخ ابوسعید بوالخیر گفت ـ هر که بار ازبوستان عنایت بر گیرد بمیدان ولایت فرو نهد.

هر کرا چاشت آشنائی دادند، اومید داریم که شام آمرزش بوی رسانند، والله الموفّق.

۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : «**الم یأن للذین آمنوا**»، هنگام نیامد اینانرا که بگرویدند، «**اَن تخشع قلوبهم لذکرالله**»، که آگاه شود و فرو ماند دلهای ایشان یاد و سخن خدایرا ، «**ومانزّل من الحق**»، و آنچه فرو فرستاد ازپیغام راست درست، «**ولایکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل**» و هنگام نیامد گرویدگانرا که همچون ایشان نباشند که ایشانرا **تورية و انجیل** دادند پیش ازاین، «**فطال علیهم الامد**»، دراز شد ورایشان[۱] درنگ وروزگار وفراگذاشت ، «**فقست قلوبهم**»، تا دلهای ایشان سخت شد ، «**وکثیر منهم فاسقون (۱۶)**» و بیشتر آنان آن اند که کافر شدند از طاعت و از ایمان بیرون.

«**اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها**»، بدانید که الله زنده میکند زمین را پس مرگ آن ، «**قد بیّنالکم الآیات**»، پیدا کردیم نشانها[ی زنده کردن مردگان] ، «**لعلّکم تعقلون (۱۷)**»، تا مگر دریابید.

---

۱ ـ در نسخه ج : برایشان

« ان المصّدّقین و المصّدّقات » ، ایشان که صدقه دهندگانند مردان وزنان ، **« واقرضوا الله قرضاً حسناً »** ، ووام مینهند بالله وامی‌نیکو ، **« یضاعف لهم »** ، آن ایشانرا توی برتوی کنند در پاداش ، **« و لهم اجر کریم (۱۸) »** و ایشانراست مزدی نیکو .

« والذین آمنوا بالله ورسله » ، وایشان که بگرویدندبخدای‌وفرستادگان او ، **« اولئک هم‌الصّدّیقون »** ایشانند آن راست‌سخنان‌راست ایمانان ، **« والشهدآء عند ربهم »** ، و شهیدان بنزدیک خداوند خویش ، **« لهم اجرهم و نورهم »** ، ایشانراست مزد ایشان و روشنائی ایشان [برصراط] ، **« والذین کفروا و کذّبوا بآیاتنا »** ، و ایشان که کافر شدند و سخنان ما دروغ شمردند ، **« اولئک اصحاب الجحیم (۱۹) »** ایشان دوزخیان اند .

« اعلموا انما الحیوة الدنیا » ، بدانید که زندگانی این جهانی ، **« لعب و لهو »** ، بازی است و نابکاری ، **« وزینة »** ، و آرایشی ، **« و تفاخر بینکم »** ، ولافی میان شما ، **« و تکاثر فی‌الاموال والاولاد »** ، و نورد کردنی درسوزیان[1] و فرزندان ، **« کمثل غیث »** ، راست برسان بارانی ، **« اعجب الکفار نباته »** ، که نیکو آمد وخوش برزگرانرا نبات که از آن است ، **« ثم یهیج »** ، پس خشک گردد ، **« فتراه مصفرّاً »** ، تا آنرا بینی زرد گشته ، **« ثم یکون حطاماً »** ،پس کاه گردد[رفته‌وخشک کرده وخرد[2]] ، **« وفی‌الآخرةعذاب‌شدید»** ، و آن جهان [نه بازی است نه نابکار] یا عذابی است سخت ، **« و مغفرة من‌الله و رضوان »** ، یا مغفرت از خدای و خشنودی ، **« وما الحیوة الدنیا الامتاع الغرور (۲۰) »** و نیست زندگانی این جهانی مگر روز فرا روز بردن بفرهیب[3] .

« سابقوا الی مغفرة من ربکم » ، بشتابید و بریکدیگر پیشی جوئید با آمرزش از خداوند خویش ، **« و جنّة عرضها کعرض السمآء والارض »** ، و بهشتی که فراخی آن چون فراخی آسمان و زمین است ، **« اُعدّت للذین آمنوا بالله و رسله »** ، ساخته آن بهشت ایشانرا که بگرویدند بخدای وفرستادگان او ،

---

۱ ـ سوزیان مخفف سود و زیان است . ۲ ـ در نسخهٔ ج : رفته و خردکرده ۳ ـ در نسخه‌ج : بفریب .

« **ذلک فضل الله** » ، آن نیکوکاریست ، « **یؤتیه من یشاء** » ، میدهد او را که خود خواهد ، « **والله ذوالفضل العظیم** (۲۱) » والله بانیکوکاری بزرگوار است.

« **ماأصاب من مصیبة** » ، نرسد هیچ رسیدنی بد ، « **فی الارض ولا فی انفسکم** » ، در زمین و در تنهای شما ، « **الا فی کتاب من قبل ان نبرأها** » ، مگر درنامه ایست[1] پیش از آنک زمین آفریدم وتنهای شما ، « **ان ذلک علی الله یسیر** (۲۲) » و دانستن و شمردن آن وکوشیدن هنگام و رسانیدن آن و نگه داشتن اندازهٔ آن و بازداشت آن بر الله آسانست.

« **لکیلاتأ سوا علی مافاتکم** » ، تا مگر اندوه نبرید برآنچه از دست شما شد ، « **ولاتفرحوا بما آتاکم** » ، و شادی نبرید بآنچ الله شما را از این جهان داد ، « **والله لا یحب کل مختال فخور** » (۲۳) والله دوست ندارد هیچ درخودلاف زنی ، خرامان ، خویشتن ستای.

« **الذین یبخلون** » ، آنان که‌دست‌می‌فروبندند ازبخشیدن ، « **ویأمرون الناس بالبخل** » ، ومردم را ببخل میفرمایند ، « **و من یتولّ** » ، وهرکه برگردد [ازدست‌گشادن ببخشیدن]،« **فان الله هوالغنی الحمید** (۲٤) » الله بی‌نیازست راد بخود ستوده .

« **لقد ارسلنارسلنا بالبینات** »، فرستادیم‌فرستادگان‌خویش‌رابه‌پیغامهای روشن وحق دروپیدا ، « **و انزلنا معهم الکتاب** » ، و فرو فرستادیم با ایشان نامها، « **والمیزان** » و ترازو ، « **لیقوم الناس بالقسط** » ، تا مردمان بر ایستاد کنند بدادگری ، « **و انزلنا الحدید** » ، و فرو فرستادیم آهن ، « **فیه بأس شدید** » ، در آن است زور سخت رسانیدن ، « **و منافع للناس** » ، و منفعتها مردمانرا ، « **ولیعلم الله** » ، تا الله بیند، « **من ینصره ورسله** »، که آن کیست که[آن تیغ‌زند از بهر او با دشمن تا دین] او را و فرستادهٔ او را یاری دهد ، « **بالغیب** » ، از بهر خدای نادیده باومید بهشت نادیده و از بیم دوزخ نادیده ،« **ان الله لقویّ عزیز** (۲۵)» الله تاونده است[2] تمام توان سخت‌گیر.

---

۱ ـ در نسخه ج : در نامهٔ ی است . ۲ ـ در نسخه ج : تا وندهٔی است

« ولقد ارسلنا نوحاً و ابراهیم » ، و فرستادیم **نوح** و **ابراهیم** را [به پیغام] ،**« وجعلنا فی‌ذریتهما النبوة والکتاب »**، ودرفرزندان ایشان پیغمبری نهادیم و نامه و دین ، **« فمنهم مهتد »** ، از فرزندان ایشان هست که بر سر راه راست بود ، **« و کثیر منهم فاسقون(۲۶) »** و فراوانی از ایشان از فرمان برداری بیرون اند .

« ثم قفّینا علی آثارهم برسلنا »آنگه از پس ایشان فراداشتیم دیگران پیغمبران خویش را **« وقفّینا بعیسی‌بن مریم »** ، وازپس همه فراداشتیم **عیسی‌بن مریم** **« وآتیناه الانجیل »** واورا کتاب **انجیل** دادیم ، **« وجعلنا فی‌قلوب‌الذین اتّبعوه »** ، و نهادیم و کردیم در دلهاء ایشان که پی بران بودند باو ، **« رأفة ورحمةً »** ، مهربانی سخت و دلسوزی **« و رهبانیة ابتدعوها »** ، و رهبانیة که ازخود فرا گرفتند وبخود ساختند ، **« ماکتبناها علیهم »** ، ننوشتیم ، آنرا وورایشان[۱] هیچ « **الا ابتغاء رضوان‌الله** » ، مگر آنکه خشنودی الله بجویند ، **« فما رعوها حق رعایتها »** ، بنه کوشیدند و بسر نبردند آنرا بسزا کوشیدن آن و نگه داشت آن ، **« فآتیناالذین آمنوا منهم اجرهم »** ، ایشان که بگرویدند از **ترسایان** ، مزد ایشان بایشان دادیم ، **« وکثیرمنهم فاسقون »** وازایشان فراوانی ازفرمان‌برداری بیرون اند .

« **یا ایهاالذین آمنوا** » ، ای‌ایشان که‌بگرویدند ، **« اتقواالله »**بپرهیزید از [خشم و عذاب] خدای ، **« و آمنوا برسوله »** ، وبگروید برسول او[وبپائید برایمان برسول او] ، **« یؤتکم کفلین من رحمته »** تا شما را دو بهره دهد مزد از بخشایش خویش ، **« ویجعل لکم نوراً تمشون به »** ، و شمارا نوری دهد و کند تا میروید باآن ، **« و یغفر لکم »** وبیامرزد شما را ، **« والله غفور رحیم »** والله پوشنده ایست[۲] بخشاینده آمرزگار مهربان .

« لئلا یعلم اهل‌الکتاب » ،تابدانند**جهودان** و**ترسایان** ،**« الّا یقدرون علی شیء من‌فضل‌الله »** ،که ایشان برهیچیز پادشاه نیستند ازپاداش‌الله ، **« و انّ**

---

۱ - در نسخه ج : بر ایشان . ۲ - در نسخهٔ : پوشندهٔی است .

الفضل بیدالله » ، و بدانند که پاداش نکوبید خداست ، « **یؤتیه من یشاء** » ، میدهد آنرا باو که خود خواهد ، « **والله ذوالفضل العظیم** » والله بافضل وپاداش و نیکوکاری بزرگوار است.

النوبة الثانية

« الم یان للذین آمنوا » ، علماء تفسیر مختلف اند ، درسبب نزول این آیة، **مقاتل** و **کلبی** گفتند۔ در شأن منافقان فرو آمد بعد از هجرة بیک سال ، منافقان از **سلمان** درخواست کردند که ما را از **تورات** سخنی گوی که درتورات عجائب است، بجواب ایشان آیة فرود آمد که۔ « نحن نقصّ علیک احسن القصص » ، **سلمان** ایشان را گفت۔**القرآن** احسن من غیره**قرآن** از همه نیکوتر و با بیان‌تر ،چه‌حاجت است بغیر **قرآن**،

ایشان مدتی فرو گذاشتند باز دیگر همان سؤال کردند از**سلمان** وبجواب ایشان آیت فرودآمد که ۔ « الله نزّل احسن‌الحدیث » ، نیکوتر سخنی که‌الله ازآسمان فرو فرستاد این **قرآن** است .

ایشان یکچند از این سؤال خاموش گشتند ، آنگه سیم‌بار همین‌درخواست کردند از **سلمان** که : حدّثنا عن**التوریة** فان فیها العجائب ، این آیة فرود آمد : « الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکرالله و ما نزّل من‌الحق » ، یعنی ۔ اما حان لهم وقت‌الاخلاص و قد ظهرت لهم‌الآیات والمعجزات ، این منافقان که ایمان بظاهر آورده‌اند بر زبان ، بی‌اخلاص دل ، هنوزوقت آن نیامد که دلهاشان‌باخلاص ایمان آرد و سر برخط قرآن نهند که فرستادهٔ خداست براستی و درستی.

ابن عباس وجماعتی گفتند که۔ عتابی است که ازالله تعالی بمؤمنان صحابه فرودآمد بعداز نزول قرآن بسیزده سال از آنک طبیعت فراوان و خنده ونشاط لختی درایشان پدید آمد و**عبدالله مسعود** گفت: ما بین‌اسلامنا و بین ان عوتبنا بهذه‌الایة الااربع سنین وقدروی سبع سنین ، والمعنی ۔ الم یحن للذین آمنوا ان تخشع وترقّ و تتواضع و تلین قلوبهم لذکرالله ، « وما نزل » قرأ **نافع** و**حفص** عن **عاصم** : نزل بالتخفیف وقرأ الباقون بالتشدید « من‌**الحق** » وهو**القرآن** تقول ۔ انی وقت کذایانی

اناء و اینا و آن یأین مثل حان یحین والخشوع هوالخبوع والخضوع واصله - الاتضاع للحق مع‌الخلق و اخبات القلب و سمی‌الله‌الارض خاشعة والابصار خاشعة یوم‌القیامة « و لا یکونوا » یعنی - و ان لایکونوا محله نصب بالعطف علی تخشع و قرأ یعقوب بروایة **رویس** - «ولاتکونوا» بالتاء علی‌النهی‌ای -لاتکونوا ایهاالمؤمنون « کالذین اوتوا الکتاب من قبل » و هم الیهود والنصاری ، فطال علیهم الامد ای - الزمان بینهم و بین انبیآئهم فقست قلوبهم ، والمعنی- ان‌الله عزوجل ینهی‌المؤمنین ان‌یکونوا فی‌صحبة‌**القرآن** کالیهود الذین قست قلوبهم یعنی - لما طال علیهم‌الدهر .

روی ان‌**ابا موسی‌الاشعری** بعث الی قرّآء **البصرة** فدخل علیه ثلثمائة رجل و قد قرأوا **القرآن** فقال- انتم خیار اهل‌**البصرة** و قرّآؤهم فاتلوه‌ولا یطولنّ علیکم الامد فتقسو قلوبکم کما قست قلوب من کان قبلکم .

دربعضی اخبارست که- **بنی اسرائیل** چون روزگار دراز بی پیغمبر برایشان بگذشت دلهاء ایشان سخت شد و کتاب خدا بگذاشتند و از برخویش کتابی بنهادند بهوا و مراد خویش،آنگه گفتند- این کتاب برفلان عالم از علماء ایشان عرضه کنید اگر متابعة ما کند و الا بکشید اورا که بعدازوی کس در آن مخالفت ما نکند. آن مرد عالم ورقی از کتاب الله تعالی زیرجامهٔ خویش‌تعبیه کرد ، چون ایشان گفتند - ایمان داری باین کتاب یعنی- این که‌ساختهٔ ماست، عالم دست بزیرجامه‌برد واشارت بکتاب خداوند کرد گفت- باین کتاب ایمان آوردُم، ایشان باین فریفته گشتند وازوی بازگشتند. پس‌این عالم را اصحاب بودند وازین قصه بعد از وفات وی خبر بداشتند و اتباع دین وی **بنی‌اسرائیل** مختلف شدند تا هفتاد واند فرقت گشتند وبهینهٔ ایشان اصحاب‌آن عالم بودند. حق‌تعالی‌با مؤمنان‌صحابه خطاب میکندکه -درصحبت **قرآن** چون آن‌**جهودان** مباشید که درنگ و روزگار برایشان دراز شد تا دلهاشان سخت شد و از طاعت و فرمان ما بیرون شدند.

روی - ان‌**عیسی**(ع) قال - « لاتکثروا الکلام بغیر ذکرالله عزوجل فتقسو قلوبکم فان‌القلب القاسی بعید من‌الله ولا تنظروا فی ذنوب‌العباد کانکم ارباب وانظروا فی ذنوبکم کانکم عبید فانماالناس رجلان : مبتلی و معافی ، فارحموا اهل‌البلاء واحمدوا الله علی‌العافیة.

« اعلموا ان‌الله يحيى‌الارض بعد موتها قد بينّا لكم‌الآيات لعلّكم تعقلون » اى ـ كما احيا‌الارض بعد موتها كذلك يحيى الموتى و قيل ـ كما احيا‌الارض يحيى الكافر بالايمان و قيل ـ كما احيا‌الارض يلين‌القلوب‌القاسية ليتفكروا فى‌الآيات.

« ان المصّدّقين والمصّدّقات » ، قرأ **ابن كثير** و **ابوبكر** عن **عاصم** بتخفيف الصاد فيهما من التصديق يعنى ـ المؤمنين والمؤمنات و قرأ الآخرون بتشديدالصاد اى ـ المتصدقين والمتصدقات فادغمت‌التاء فى‌الصاد ،«و اقرضوا الله قرضاً حسناً» بالصدقة والنفقة فى سبيل‌الله ، « يضاعف لهم » ، ذلك القرض‌الحسنات من عشر امثالها الى ما شاءالله من‌الاضعاف .

قرأ **ابن كثير** و **ابوجعفر** يضعّف بالتشديد ، « ولهم اجر كريم »ثواب‌حسن فى‌الجنة و قيل ـ «اجر كريم » ما حسن منظره و سهل مناله و دام نماه ،

« والذين آمنوا بالله و رسله اولئك هم‌الصّدّيقون » ، الصدّيق هوالذى يصدق قوله و فعله و عهده تقول ـ صدق فلان‌القتال اذا ثبت فيه ، « و لقدصدقكم الله وعده » ، اى ـ فى وعده قال **الضحاك** ـ الصدّيقون ثمانية نفرمن هذه الامّة سبقوا اهل‌الارض فى زمانهم الى الاسلام : **ابوبكر** و **على** و **زيد** و **عثمان** و **طلحه** و **الزبير** و **سعد** و **حمزة بن‌عبدالمطلب** وتاسعهم **عمرالخطاب** الحقه الله بهم لما عرف من صدق نيته ، « والشهداء عند ربهم » ، اختلفوا فى نظم هذه‌الآية منهم من قال ـ هى متصلة بما قبلها و الواو واو النسق والآية عمّت جميع‌المؤمنين والمؤمنون كلّهم صدّيقون شهداء ،

قال **مجاهد** ـ كل مؤمن صدّيق شهيد و تلا هذه‌الآية ومعنى قوله : « عند ربهم » ، على هذا التأويل اى ـ فى علمه وحكمه والشهداءهم عدول‌الآخرة كقوله : « وتكونوا شهدآء على‌الناس ».

وقال قوم ـ تمّ الكلام عند قوله : «هم‌الصدّيقون» ثم ابتدأ فقال :«والشهداء عند ربهم » و الواو واوالاستيناف ، والشهدآء هم المقتولون فى‌سبيل‌الله لان‌الشهيد اذا اطلق تناول‌المقتول فى سبيل‌الله و هم‌الذين قال تعالى ـ « ولا تحسبن‌الذين‌قتلوا فى‌سبيل‌الله امواتاً » ، الى قوله : « عند ربهم يرزقون » ،

وقیل- الشهدآء علی ثلث درجات . الدرجةالاولی الشهید بین‌الصفین و هو اکبر هم درجة ثم کل من قضی بقارعة او بلیة ، و هی‌الدرجة الثانیة مثل الغریق والحریق والهالک فی‌الهدم والمطعون والمبطون والغریب والمیتة فی نفاسها و المیتة بجمع والمیت یوم‌الجمعة و لیلةالجمعة والمیت علی‌الطهارة والدرجة الثالثه ما نطق به هذه الآیةالعامة للمؤمنین .

روی عن **البرآءبن عازب** انّ‌النبی (ص) قال - مؤمنوا امتّی شهداء ثم تلاهذه‌الآیة و قوله : « لهم اجرهم و نورهم » الذی یعطون فی‌القیامة لیهتدوا به الی طریق‌الجنة و یجوزوا به علی‌الصراط ،

و قیل - نورهم فی‌الدنیا ، « والذین کفروا و کذّبوا بآیاتنا ای - بالقرآن ، « اولئک اصحاب الجحیم » ای - سکّان‌النار .

« اعلموا انّما الحیوة الدنیا » ای - ان الحیوة الدنیا و ماصلة ای - الحیوة القربی فی‌الدار الاولی ، « لعب » ، ای - عبث و باطل لاحاصل له ، « و لهو » ، ای - فرح ینقضی لابقاء له ، « وزینة » ، هوان تتزین المرء فیها بما لایحبه الله ولا یرضاه ، « و تفاخر بینکم » ، هوان تفاخر الرجل جاره وقرینه ، « وتکاثر فی‌الاموال والاولاد » ، ای - مباهاة بکثرة المال والولد .

قال **ابن عباس** - هوان یتطاول علی اولیاء الله بما له و اولاده و قیل - لعب ، کلعب الصبیان و لهو کلهو الفتیان ، و زینة ، کزینة النسوان و تفاخر کتفاخر الاقران ، و تکاثر ، کتکاثر الدهقان .

وقال **علی** (ع) **لعمار** - لاتحزن علی‌الدنیا فان الدنیا ستة اشیاء : مطعوم و مشروب و ملبوس و مشموم و مرکوب و منکوح . فاکبر طعامها العسل و هو بزقة ذبابة، و اکبر شرابها الماء ویستوی فیه جمیع الحیوان، واکبرالملبوس الدیباج وهو نسیج دودة، واکبر المشموم المسک و هودم فارة ظبیة ، و اکبر المرکوب الفرس و علیها یقتل الرجال ، و اکبر المنکوح النساء وهو مبال فی مبال .

ثم ضرب لها مثلاً و اخبر انها و ان کانت بهذه الصفة فانها غیرباقیةولاهم

مخلدون فيها ، فقال : «كمثل الغيث » ، الكاف فی موضع رفع على معنى- انماالحيوة مثل غيث « اعجب الكفار » ، ای ـ الحرّاث نباته وسمّی الحرّاث كفارا لانهم يسترون البذر تحت الارض و الكفر الستر و قيل ـ هم الكفار المشركون لانهم اكثر اعجاباً بالدنيا و اشدهم حرصاً عليها و قيل ـ لان المؤمن يعرف موجبه فلا يعجبه و الكافر لايعرف الموجب فيعجبه ، « ثم يهيج» ، ييبس و يأخذ فی الجفاف فيسمع له بما يدخله من الريح صوت الهائج ، «فتراه مصفرّاً» ، بعد خضرته ، «ثم يكون حطاماً» ، متحطّماً متكسّراً بعد يبسه ، « و فی الآخرة عذاب شديد و مغفرة من الله ورضوان » ، ای ـ صار الناس كلهم فی الآخرة الی هذين الحرفين ـ اما العذاب الشديد لاعداء الله و اما المغفرة و الرضوان لاوليائه واهل طاعته ، « و ما الحيوة الدنيا الامتاع الغرور » قال **سعيد بن جبير** ـ « متاع الغرور » لمن لم يستعمل فيها بطلب الآخرة ومن استعمل بطلبها فله متاع بلاغ الی ما هو خير منه .

قال **ابن بحر** ـ الغرور جمع غر الثوب و هو طيّه ای ـ متاع ينطوی و ينقضی سريعاً .

« سابقوا الی مغفرة من ربكم » ، ای ـ سارعوا وبادروا الی عمل يوجب لكم ، « مغفرة من ربكم » ، و هو الطاعة لله سبحانه و تعالی و التوبة اليه . قال **انس بن مالك** ـ يعنی ـ الی التكبيرة الاولی من الصلوة مع الامام و قيل ـ الی الصف الاول و كان النبی (ص) يقول ـ ان الله وملئكته يصلون علی المصلين فی الصفوف الاول .

وقيل ـ الی متابعة **محمد** (ص) فان متابعته محبة الله عزوجل : « وجنة عرضها كعرض السماء والارض » وصف الله تعالی عرضها ولم يذكر طولها تنبيهاً بذكر العرض على مايليق بها من الطول .

قال **القتيبی** ـ ليس هو العرض الذی هو خلاف الطول و انما يريد بالعرض سعتها ، يقال ـ فضاء عريض ای ـ واسع و انما شبّه عرضها بعرض السموات والارض تمثيلاً للعباد بما يعقلونه و يقع فی نفوسهم مقدار السموات و الارض فلذلك قال ـ « كعرض السماء والارض » .

و قيل ـ انما قال ـ هاهنا كعرض السماء و الارض و قال فی **آل عمران** ـ

« وجنة عرضها السموات والارض » ، لان‌الجنان اربع قال‌الله تعالی : « ولمن خاف مقام ربه جنتان » وقال : « ومن دونهما جنتان » ، فالذی هاهنا ارادبه جنة من الجنان وذکران عرضها کعرض سماء وارض و الذی فی **آل عمران** عنی به‌الجنان ، کلها « اعدّت للذین آمنوا بالله ورسله » . هذا دلیل علی انها مخلوقة وهو مذهب اهل السنة و الجماعة ، « ذلک فضل‌الله » ، اخبر وبیّن ان ذلک الثواب غیرمستحق علی الطاعات فان ذلک عطاؤه یعطیه من یشاء من‌خلقه المؤمن « والله ذوالفضل‌العظیم » ، ای ـ المنّ الکبیر وقیل ـ المراد بالفضل النبوة .

وقال **ابن‌عباس** ـ ذلک اشارة الی‌الدّین یعطیه من یشاء من عباده .

« ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم » ، المصیبة فی الارض و الانفس نقص الانفس و الثمرات و ظهور الفساد فی‌البرو البحر و الموت والاوجاع « الا فی کتاب » یعنی ـ فی‌اللوح المحفوظ « من قبل ان نبرأها » ای ـ من قبل ان نخلق تلک الارض و تلک الانفس ، « ان ذلک علی‌الله یسیر » ، ای ـ حفظ ذلک علی‌الله یسیر هیّن و هو تنفیذ القضاء علی ماسبق به العلم و حق فیه الحکم فانه هین عندالله لانه خالقها و ان ذلک مقضیٌّ فی‌الکتاب قبل ان خلقهالایشغله شأن عن شأن .

« لکیلا تاسوا علی مافاتکم ولاتفرحوا بما آتاکم » ، ای ـ هذاالذی بیّنت لکم من حکم القضاء و القدر انمابینت لکم لکیلا تأسوا علی مافاتکم من‌الدنیا ونعمها «ولا تفرحوا بما آتاکم» قرأ **ابوعمرو** بقصرالالف ای ـ بما جائکم من‌الدنیا اعتبارا بقوله : «علی ما فاتکم» ولم یقل ـ افاتکم فذکرالله سبحانه ان التأسف علی فوات الدنیا ونعیمها و الفرح بما ینال منها مذموم و ان الامرصا درعن القضاء و القدر فلا التاسف یردّ فائتاً ولاالفرح و الحرص یقرب معدوماً وانما ذم تأسفاً یوجب الجزع والخروج عن حدالصبر الی الاعتراض و الشکایة وکذلک ذم فرحاً یوجب بطرا و اشرا ولذلک قال تعالی ـ « والله لایحب کل مختال فخور » ، فالفرح الذی یؤدّی الی التفاخر بالدنیا و التکاثر فیها و یوجب الخیلاء لصاحبها مذموم و اما الفرح بنعمة الله فغیر مذموم لانه یوجب الشکر و یعین علی‌الطاعة بل هوعبادة الله حیث علم نعمةالله علیه .

قال‌**ابن مسعود** ـ لان الحس جمرةً[1] احرقت ما احرقت و ابقت ما ابقت

---

۱ ـ الحس از لحس : بدهان گرفتن .

احب الى من ان اقول لشیء كان - ليته لم يكن او لشیء لم يكن - ليته كان.

و قال **جعفر بن محمد** - يا بنى **آدم** مالك تأسف على معدوم لا يرده اليك الفوت و مالك تفرح بموجود لا يتركه فى يديك الموت ، و قال الشاعر :

لا تطل الحزن على فائت فقل ما يجدى عليك الحزن

سيان محزون على ما مضى و مظهر حزنا لما لم يكن

« الذين يبخلون » من صلة قوله : « و الله لا يحب كل مختال فخور » الذين صفتهم انهم «يبخلون و يأمرون الناس بالبخل».

قيل - هم **اليهود** ، بخلهم كتمان صفة **المصطفى محمد** (ص) و كانوا يأمرون اتباعهم بكتمان صفته لئلا يكسد سوقهم و لا يبطل رياستهم ولا ينقطع عن اموال السفلة مأكلتهم.

و قيل - كان بخلهم - منع الصدقات و ذلك ان الله سبحانه و تعالى امرهم باعطاء الصدقات فبخل المنافقون و **اليهود** و امروا اصحابهم بالبخل « و من يتولّ » يعنى- عن الايمان و اعطاء الصدقات « فان الله هو الغنى» يستغنى عنهم فلا يعود اليه شیء من معاصيهم « الحميد » لا يلحقه نقص و لا عيب و قيل - حميد يحمد عباده المؤمنين .

قرأ اهل **المدينة** و **الشام** - فان الله الغنى باسقاط هو كما فى مصاحفهم .

«لقد ارسلنا رسلنا بالبيّنات» ، اى ارسلنا الانبياء بالمعجزات الدالة على صدقهم فى دعوى النبوة «و انزلنا معهم الكتاب» اى - مع الانبياء الكتب التى يتضمن مصالح دينهم و دنياهم يُعرف منها مئة كتاب و اربعة كتب .

وقيل: الرسل هاهنا الملائكة لقوله : « معهم» والانبياء ينزل عليهم واليهم «والميزان» فيه ثلاثة اقوال :

احدها - انزل عين الميزان زمن نوح (ع) و قيل - على **آدم** (ع)

و القول الثانى : انزل عليهم و صفه و عرّفهم كيف يتخذونه. **و القول الثالث** الميزان هو العدل اى - امرهم باقامة العدل و بالعدل فى الميزان و الدليل عليه انه

ذکر «معهم» بلفظ‌الجمع والمیزان الذی یتعامل علیه انما نزل‌علی‌واحد منهم والامر باقامةالعدل مع جمیع‌الانبیاء «لیقوم‌الناس بالقسط» ، ای - بالعدل فی معاملاتهم ایفاء و استیفاء و لا یظلم احد احداً فی ذلک .

« وانزلنا الحدید » ، جمهور المفسرین علی ان **آدم** (ع) نزل الی الارض و معه‌العلاة [1] و المطرقة والکلبتان والابرة وعن **ابن عباس** قال : ثلثة اشیاء نزلت مع **آدم** (ع) : الحجر الاسود وکان اشدّ بیاضا من‌الثلج . وعصا **موسی** وکانت من آس الجنة طولها عشرة اذرع . و الحدید.

و عن **ابن عمر** عن‌النبی (ص) قال ان‌الله عز و جل انزل اربع برکات من‌السماء الی الارض و الحدید و النار و الماء و الملح .

و قیل - معنی انزل هاهنا - خلق واظهر کقوله : «وانزل‌لکم من‌الانعام».

و قیل : انزل‌الماء فانعقد به جوهر‌الحدید فاصله من‌الماء و هو منزل «فیه باس شدید» ، ای - یتحصّن به عن‌العدو باتخاذ‌الدرع و المغفر منه وباتخاذ السیف والسنان و غیر ذلک منه « ومنافع للناس » ، فی الحرث و الحصود و سائر الصناعات .

و قیل - لا یتم فی‌الدنیا من امورها الا بالحدید و منفعتها ، « و لیعلم الله من ینصره و رسله » ای - لیری‌الله من ینصر دینه و من یضرب بالسیف و الزجّاج [2] و النصّال فی سبیله و ینصر اولیاءه و رسوله « قوله بالغیب » یعنی - و هم مؤمنون بالله بظهر غیب منهم لم یعاینوه وانما یحمد ویثاب من اطاع بالغیب « ان‌الله قوی عزیز » ، ای - قدیر منیع منتقم من عباده غالب لا یغلبه احد اشار بهذا الی غناه فی نصرة دینه عن‌الانصار والضاربین فی سبیله بالسیف.

« ولقد ارسلنا نوحاً و ابراهیم » خصّا بذکر لانهما ابوان للانبیاء فالبشر کلهم من ولد **نوح** و**العرب** والعبرانیون کلهم من‌ولد **ابراهیم** «وجعلنا فی‌ذریتهما النبوة والکتاب» ای - الکتب فهو للجنس وقیل-الخط بالقلم «فمنهم»ای - من‌الذریة «مهتد» ای - من اهتدی باتباع الرسل و اخذ بما فی الکتاب « وکثیر منهم فاسقون » خارجون عن‌الایمان و الطاعة .

---

۱ - علاة : سندان ۲ - زجّاج ظاهراً سازندهٔ زج است (آهنی‌که درکعب نیزه قرار میدهند) .

« ثم قفّینا علی آثارهم برسلنا » ، ای ـ ارسلنا رسولاً بعد رسول علی اثر **نوح** و **ابراهیم** و من مضی من الانبیاء ، « و قفّینا بعیسی بن مریم » ، ای ـ اتبعنا آثار هؤلاء الرسل **بعیسی بن مریم** « و آتیناه الانجیل » ، جاءه دفعة واحده « وجعلنا فی قلوب الذین اتبعوه» علی دینه «رأفة» ، هی اشدالرحمة «ورحمة» لبعض علی بعض کانوا متوادّین متراحمین کما قال‌الله تعالی فی وصف اصحاب النبی (ص) ـ «رحماء بینهم» و قیل ـ امروا بالصفح عن اذی‌الناس و قیل لهم ـ من لطم خدّك‌الایمن فولّه خدّك‌الایسر ومن‌سئلك ردآءك فاعطه قمیصك ، وصفوا بالرحمة خلاف **الیهود** الذین وصفوا بالقسوة ، «ورهبانیة ابتدعوها» لیس هذا بعطف علی ما قبله وانتصابه بفعل مضمر کانه قال ـ و ابتدعوا رهبانیة والرهبانیة من‌الرهبة ومعناها ـ البلوغ فی‌النسك اعلی المبالغ مع الانقطاع عن الناس و الخلوة بالعبادة فی‌الصوامع و البیوت و ترك المطاعم الترفة . « ابتدعوها » من تلقاء انفسهم لم نامرهم بها .

قال **ابن عباس** ـ هم قوم رأوا المنکر فلم یقدروا علی تغییره فسا حوا فی الارض و لزموا البراری .

وقال قتادة : رفضوا النساء و اتخذوا الصوامع « ما کتبناها علیهم » ای ـ لم نامرهم ولم نوجبها علیهم « الا ابتغاء رضوان‌الله » یعنی ـ لکنهم ابتغوا رضوان‌الله بتلك الرهبانیه التی حملوها انفسهم من‌المشاقّ « فما رعوها حق رعایتها » وضیعوها وکفروا بدین **عیسی** فتهودوا وتنصروا ودخلوا فی‌دین ملوکهم وترکوا الترهیب واقام منهم اناس علی دین **عیسی** (ع) حین ادرکوا **محمداً** (ص) فآمنوا به وذلك قوله : « فآتینا الذین آمنوا منهم اجرهم » وهم الذین ثبتوا علیها و هم اهل الرأفة والرحمة و قیل ـ هو **النجاشی** و من آمن من قومه و من **نصاری نجران** و **تغلب** و **لخم** و **تمیم** و **الروم** « و کثیر منهم فاسقون » ، و هم الذین ترکوا الرهبانیة وکفروا بدین **عیسی** (ع) .

وفی‌ذلك ما روی **ابن مسعود** قال ـ کنت ردیف رسول‌الله (ص) علی‌حمار فقال ـ **یابن ام عبد** هل‌تدری من‌این اتخذت بنو**اسرائیل** الرهبانیة قلت ـ الله و رسوله اعلم ، قال ـ ظهرت علیهم الجبابرة بعد **عیسی** (ع) یعملون بمعاصی‌الله فغضب اهل

الایمان فقاتلوهم فهزم اهل الایمان ثلث مرات فلم یبق منهم الا القلیل فقالوا ان ظهرنا لهؤلاء افنونا ولم یبق للدین احدید عوالله فتعالوا نتفرق فی الارض الی ان یبعث الله النبی الذی وعدنا **عیسی** یعنون ـ **محمداً** (ص) فتفرقوا فی غیران الجبال واحدثوا رهبانیة فمنهم من تمسک بدینه ومنهم من کفر، ثم تلاهذه الآیة:« ورهبانیة ابتدعوها »..الآیة ،« فآتینا الذین آمنوا منهم اجرهم » یعنی ـ من ثبتوا علیها ثم قال النبی (ص) ـ **یابن ام عبد** اتدری ما رهبانیة امتی ، قلت ـ الله و رسوله اعلم ، قال الهجرة والجهاد والصلاة والصوم والحج والعمرة والتکبیر علی التلاع.

قال **الزجاج** ـ قوله : « الا ابتغاء رضوان الله » ، موضعه نصب لانه بدل من الهاء فی قوله: « ما کتبنا ها » و التقدیر: « ما کتبنا علیهم الا ابتغاء رضوان الله » فیکون مفعولاً به و المعنی ـ ما کتبنا علیهم الائتمار ما امرناهم به و ما رعوا ما امرناهم به‌من ابتغاء الرضوان حق رعایتها ، ای ـ انهم قصروا فی طاعتنا وفیما امرناهم بها وقیل ـ « فما رعوها حق رعایتها » اذ بدّلوا دینهم ولم یؤمنوا **بمحمد** ، فیکون المراد بهم من کان منهم فی زمن النبی(ص) « فآتینا الذین آمنوا »، **بمحمد** (ص) ، « منهم اجرهم و کثیر منهم فاسقون » ، کافرون.

روی عن **ابن مسعود** قال ـ دخلت علی رسول‌الله(ص) فقال ـ **یابن مسعود** اختلف من کان قبلکم علی اثنتین وسبعین فرقةً نجامنها ثلاث وهلک سائرهن:

فرقه آذت الملوک وقاتلوهم علی‌دین **عیسی** (ع) فاخذوهم فقتلوهم **وفرقه** لم یکن لهم طاقة بموازاة الملک ولابان یقیموا بین ظهرانیهم یدعوهم الی دین الله عز وجل و دین **عیسی** (ع) فساحوا فی البلاد وترهبوا و هم الذین قال‌الله تعالی : « و رهبانیة ابتدعوها ما کتبنا ها علیهم » ، قال النبی (ص)ـ من آمن بی و صدقنی و اتبعنی فقدرعاها حق رعایتها ومن لم یؤمن بی فاولئک هم الهالکون ، فلما بعث النبی (ص) ولم یبق منهم الاقلیل ، حط رجل من صومعته وجاء سائح من سیاحته وصاحب الدیر من دیره وآمنوا به فقال‌الله عزوجل: « یاایهاالذین آمنوا » ، **بموسی وعیسی**

۱ ـ تلاع ، جمع تلعة قسمت مرتفع زمین .

« اتّقوا الله وآمنوا » ، **بمحمد** (ص) ، « یؤتکم کفلین من رحمته » ، یعنی ـ یؤتکم اجرین لایمانکم **بعیسی** و **الانجیل** و **بمحمد** و **القرآن** .

و فی‌الحدیث الصحیح عن رسول‌الله (ص) قال : ثلثة یؤتون اجرهم ، مرتین : رجل کانت له جاریة فادّبها فاحسن ادبها ثم اعتقها وتزوّجها ورجل من‌اهل الکتاب آمن بکتابه و آمن **بمحمد** (ص) و عبداحسن عبادةالله و نصح سیّده.

سعید بن جبیر گفت: **رسول خدای** (ص) **جعفررا** فرستاد **بحبشه** باهفتاد کس از اصحاب خویش تا **نجاشی** را وقوم ویرا بدین اسلام دعوت کنند. **نجاشی** با چهل مرد از قوم وی ایمان آوردند و دین اسلام قبول کردند ، چون خواستند که باز گردند ، آن چهل مرد گفتند راه ایشان بحراست ، و احوال بحر ما بهتر دانیم تا با ایشان برویم و ایشانرا بحر باز گذرانیم ، و نیز پیغامبر (ص) به‌بینیم و بدیدار وی بیاساییم و فائده گیریم ، ایشان بیامدند ودرویشان صحابه را دیدند سخت درویش و بی‌نوا و بی‌حال از رسول خدا دستوری کردند ، تا بروند واز مال و نعمت خویش بهره ای بیارند برای درویشان صحابه و مواساة با ایشان . رسول خدا ایشانرا دستوری داد تا برفتند ومال آوردند وبصحابه تفرقه کردند ، رب‌العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد :

« والذین آتیناهم الکتاب من قبله هم به یؤمنون » . قومی ازاهل کتاب که ایمان نیاورده بودند بامسلمانان گفتند که ـ الله تعالی ایشانرا که بهردو کتاب ایمان آوردند ازمزد دوبهرداد . ما کتاب خویش‌را ایمان آوردیم از مزد یک بهره است همچون مزد شما ، پس شما را برما فضل نیست.

رب‌العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد :

« یا ایهاالذین آمنوا اتّقوا الله و آمنوا برسوله ، یؤتکم کفلین من‌رحمته » .

یعنی که ـ اندو بهره ازمزد کسی‌را بود که ایمان آرد **بمحمد** (ص) ونیز اورا نور دهند ومغفرة . اما کسی که ایمان **بمحمد** نیارد ، اورا هیچ مزد نیست .

---

۱ ـ از این جا تاپایان تفسیر سورهٔ حدید که عبارت است از اندك بقیت نوبت دوم وتمام نوبت سوم از تفسیر آخرین قسمت سورة‌الحدید منحصر به نسخهٔ الف است وگویا از نسخهٔ ج ساقط شده و لذا اغلاط اسقاط این قسمت قیاساً تصحیح میگردد .

قوله : « و یجعل لکم نوراً تمشون به » یعنی - علی‌الصراط کما قال‌الله تعالی : « نورهم یسعی بین ایدیهم » ، وقیل - النور هوالقرآن یحمله المؤمن یقظان ونائماً و قاعدا و قائما.

وقیل - هوالهدی و البیانِ ای - یجعل لکم سبیلاً واضحاً فی‌الدین تهتدون به ، « و یغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم ».

« لئلّا یعلم اهل الکتاب » ، لافی هذه الکلمة زائدة کهی فی‌قوله : « مامنعک ان لاتسجد» - یعنی - ان تسجد و انما یحسن ادخالها فی کلام یدخل فی‌آخره اواوله جحد ، و المعنی : لیعلم الذین لم یؤمنوا انهم لااجر لهم ولانصیب لهم فی الفضل.
وقیل - نزلت هذه الآیة فی‌ان اهل‌الکتاب اطول زماناً واکثر اجتهاداً واقل اجراً وهذه الامّة اقصر مدة و اقل سعیاً و اعظم اجرا و به قال رسول‌الله (ص) : انّما مثلنا ومثل الذین اوتوا الکتاب من قبلنا مثل رجل استأجر اجیراً فقال : من یعمل لی الی آخرالنهار علی قیراط قیراط فعمل قوم ثم ترکوا العمل نصف‌النهار ثم قال : من یعمل لی نصف‌النهار الی آخرالنهار علی‌قیراط قیراط ، فعمل قوم الی العصر علی قیراط قیراط ثم ترکوا العمل ، ثم قال: من یعمل لی الی اللیل علی قیراطین قیراطین. فعمل قوم الی اللیل علی قیراطین قیراطین. فقال الطائفتان الاولیان : مالنا اکثر عملاً و اقل اجراً. فقال : هل نقصتکم من حقکم شیئاً ، قالوا : لاقال : « ذلک فضلی اوتیه من اشاء و معنی الآیة : ان **القرآن** و الاجر و النبوة و الرزق بیدالله یملکه دونهم ، « یؤتیه من یشاء » ، ای - یعطیه من هو اهل لذلک ، « والله ذوالفضل العظیم » ای - ذوالافضال علی من یشاء من عباده المؤمنین.

النوبة الثالثة

قوله : « الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکرالله » ، الآیة . فرمان درگاه عزت است و خطاب حضرت الهیت بساکنان سرای آدمیت و خویشتن بینان عالم انسانیت که - هنوز گاه آن نیامد که عمامهٔ خواجگی از سر بنهند وجامهٔ خویشتن بینی از تن برکشند و خود را برعتبهٔ عبودیت بنعت مذلت بیفکنند و حق ما را گردن نهند.

نمیدانند که خود بینان وعادت پرستانرا بر درگاه ما آب روئی نیست و از الطاف کرم ایشانرا هیچ نصیبی نیست.

دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست
بوسه بر خاك كف پای ز خود بیزار زن

آنها که دلهاشان از خشوع و خضوع خالی است و درسر سودای عجب و بازمانه تکبر است، چون ستارگانند که باَفتاب درروشنی شرکت میجویند، لاجرم همچنان که چون، آفتاب از مطلع خود سر برزند ستاره نقاب نومیدی و برقع خجالت در روی کشد، و رظهور نور خود تبری[1] کند،

همچنین خویشتن بین که تکیه برپنداشت و غرور خود کند و با اعمال و اقوال خود نگرد چون آفتاب جلال الهیت ازبرج کمال صمدیت طالع گردد، روی در نقاب خجالت کشد وانگشت تحیر بدندان تحسر گیرد ومعلومش گردد که بدست وی جز باد نیست. وآن درویش دلریش بی‌خویش، شکستهٔ عجز و گرفتهٔ ذل، بدل خاشع وبتن خاضع، از دعوی بیزار شده و از خویشتن برهنه آمده، مثل وی مثل آن ذره است که چون آفتاب از مطلع خود برآمده، وی بصفت عجز ونعت تذلل پیش آفتاب به خدمت آید لاجرم آفتاب بحکم کرم از نور خود خلعتی دروی پوشاند تا درآن نور وضیا بردیده‌ها روشن گردد.

همچنین درویش سر او کندهٔ شکسته، خویش را بر درگاه عزت سر کنده بزانوی تذلل وخشوع درآمده و دست نیاز برداشته تا کرم وجود پادشاهی خلعتی از نور خاص دروی پوشاند که درآن خلعت بردیده‌ها آشکارا گردد بزبان‌حال گوید:

خورشید توئی بذره من مانندم چون ذره بخورشید همی بینندم

« الم یأن للذین آمنوا »، سبب توبهٔ **فضیل عیاض** میگویند که سماع این آیت بود:

دربدو کار مردانه راه زدید و برناشایست قدم‌نهادید. وقتی سودای‌عشق صاحب جمالی درسر وی افتاد و باوی میعادی نهاد، درمیانهٔ شب بسر آن وعده باز شد بدیوار برسیکشید که گوینده گفت:

---

۱ ـ درنسخهٔ الف: تبرا. قیاسا تصحیح گردید

«الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله».

این آیت تیروار در نشانهٔ دل وی نشست ، دردی وسوزی از درون وی سر برزد. کمین عنایت بر وی گشاده ، اسیر کمند توفیق گشت ، از اینجا بازگشت و همی گفت :

بلی والله قدآن ، بلی والله قدآن .

از آنجا بازگشت درخرابه شد ، جماعتی کاروانیان آنجابودند وبایکدیگر میگفتند - **فضیل** بر راه است ، اگر برویم راه بر ما بزند و رخت ما ببرد . **فضیل** خود را ملامت کرد ، گفت : ای بدمردا که منم این‌چه شقاوت است ، روی بمن نهاده درسایهٔ میانهٔ شب بقصد معصیت ازخانه بدر آمده و قومی مسلمانان ازبیم من دراین کنج گریخته ، روی سوی آسمان کرد و ازدلی صافی توبهٔ نصوح کرد . گفت:

اللهم انی تبت الیک وجعلت توبتی الیک جوار بیتک‌الحرام .

الهی ازبدسزای خود دردردم وازناکسی خود بفغان ، دردم‌را درمان‌ساز ای درمان‌ساز همهٔ دردمندان ، ای پاك صفت ازعیب ، ای‌عالی‌صفت ازشوب ، ای‌بی‌نیاز از خدمت من ، ای بی‌نقصان از حسابت من .

من بجای رحمتم ببخشای برمن ، اسیر بند هواء خویشم بگشای مرا از این بند .

الله تعالی دعاء وی مستجاب کرد و با وی کرامتها کرد . ازآنجا بر گشت و روی بخانهٔ **کعبه** نهاد سالها آنجا مجاور شد و ازجملهٔ اولیاء گشت.

«ما اصاب من مصیبة فی‌الارض ولافی‌انفسکم الا فی کتاب».

آلاء بر بنده واجب است که اقرار دهد وایمان آرد که هرچه بوی رسد نعمت یا مصیبة ، آسانی یا دشواری ، سعادت یاشقاوت ، همه بتقدیر وتدبیر خداوند است ، بارادت ومشیت او بدانش وخواست او .

سابقه رانده چنانک خود دانسته ، عاقبتی نهاده چنانک خود خواسته .

مؤمن چون این‌اعتقاد کرد ودرین بیایید ازحضرت عزت سه کرامت‌یافت: یکی عاقبت ، دیگر دولت ، سیم سعادت.

طوبی کسی را که این سه کرامت با نهاد او موافقت نماید.
عافیت بهرهٔ تن است، دولت اقطاع روزگار، سعادت نصیب دل ودین.
عافیت بجای دیده، سعادت بجای دل، دولت بجای جان.
این هرسه جمع باید، همیشه تا کاردل، ودین برنظام بود.
ازاینجا گفت **مصطفی** (ص): اللهم انی اسئلك العفو والعافیة والمعافاة فیالدنیا والاخرة. ویروی: اللهم انی اسألك الیقین والعافیة. وروی: اللهمارزقنی الفقروالعافیة والمعافاة فیالدین.
یکی از بزرگان دین گفته: که عافیت تنی بود بیبلا وعلت دمی بیهوا و بدعت دلی بیحسد وعداوت دیوانی بیجفا وزلت، طاعتی بی ریا وسمعت.
چون این پنج معنی مرد را مسلم گردد نعمت دین ودنیا بروی تمام گردد.
و گفته اند که: عافیت آنست که امروز همهٔ خلق ازدست وزبانتو سلامت یابند و فردا تو از دست دعوی وزبان خصومت خصمانسلامت یابی چون برینجمله باشد عافیت دنیا و آخرت درحق تو جمع شد.
اما دولت، بزرگان گفته اند که: الدولة اتفاقات حسنة، یکی از دلائل دولة اتفاقهای نیکوست.
مردی را بینی از کار خویش غافل، دولت فراموش کرده، همیناگاه طلعهٔ دولت بسر ویآید. دست دولت دردل وی بکوبد، وی ازخواب غفلتدرآید. رسول دولت برسر خود بیند، لباس دولت برتن خود بیند.
پیر طریقت اینجا سخنی نغز گفته:
الهی دانی بچه شادم بانکه نه بخویشتن بتو افتادم.
الهی تو خواستی نه من خواستم. دوستبربالین دیدم چوازخواب برخاستم.
شعر:

اتانی هواها قبل اناعرف الهوی　　فصادف[۱] قلبا فارغاً فتمکنا

آن دولتی بود که ناگاه بدردل **بلال حبشی** آمد. آن بی دولتی بود که **بوطالب قریشی** را دریافت.

---
۱ ـ نسخه الف: فصادق مسلما غلط است

هیچ قدم از روی صورت برسول خدا نزدیکتر از قدم **بوطالب** نبود لکن چه‌سود داشت چون دولت دستگیر نبود[1]. دولت **بلال** را بر تخت بخت‌نشاند و بی‌دولتی **بوطالب** را در وهدهٔ مذلت وهوان افکند. « یفعل مایشاء ویحکم مایرید » . اما سعادت حکمی است ازلی و کاری‌ابدی. جدوجهد بنده را درآن‌مجال نیست آنهاکه بدان رسیدند ، لابل که بقضیت ربوبیت ومشیت الهیت رسیدند.

ان السعادة امر لیس یدرکها اهل السعادة الا بالمقادیر
مکتوبة عن اناس طالبین لها وقد تساق الی قوم بتقدیر

سعادت تاج و هاج است تا برسر که نهند ، طراز اعزاز است تا برآستین که کشند. کمر عزاست تا برمیان که بندند ، قباء بقاست تا درتن که پوشند.

نشانش آنست که گفته اند : الطاعة بعد الطاعة علامةالسعادة والمعصیة بعد المعصیة علامة الشقاوة .

علم سلطان سعادت چون درعالم نهاد بند بندهٔ برزنند ، علامتها براحوال او ظاهر شود تا بدلیل و سؤال حاجت نبود .

فرکونه بدی باشه آنرا که سها بود عاشق بهمه جائی انگشت نما بود

پایان مجلد ۹ از کشف‌الاسرار
شامل سورةالشوری تا پایان سورةالحدید

---

۱ - ابن ابی‌الحدید درشرح نهج‌البلاغه میگوید :

« اسلام ابوطالب مورد اختلاف است و امامیه و اکثر زیدیه قائل باسلام اویند و برخی از مشایخ معتزلی ما نیز مانند شیخ ابوالقاسم بلخی وابوجعفر اسکافی نیز بر این عقیده‌اند ادله‌ای فروان و اخباری بسیار ازطریق عامه وخاصه برای اثبات اسلام ابوطالب آورده‌اند» .

سید ابوعلی فخاربن معد موسوی رساله‌ای مستقل درباب اسلام ابوطالب پرداخته و اخباری فراوان از طریق عامه و خاصه آورده و ازآن جمله است روایت مسند ابوالفرج اصفهانی ازعکرمه از ابن عباس بدین مضمون: ابوبکر روزی پدرکورخود ابوقحافه‌را بخدمت رسول‌الله (ص) کشانید تامسلمان شود. و درپاسخ سخنی ازحضرت رسول (ص) گفت :

اسلام ابوطالب بیش ازاسلام پدروم مرا شادمان ساخت » .

درکافی شریف اخباری صریح دراسلام ابوطالب آمده ودر عده‌ای ازاین‌اخبار تصریح شده است که - ابوطالب مانند اصحاب‌کهف اسلام خود را نهان میداشته است . ۲ - کذا .

فهرست آیات و سور

از

ترجمه و تفسیر و تأویل

مجلد نهم

فهرست آیات و سور

از

ترجمه و تفسیر و تأویل

مجلد نهم

النوبة الثالثة

۲ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

٣ - النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

۴۵ ـ سورة الجاثیة (۳۷)

۱ ـ النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

۲ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

(پایان سورة الجاثيه)

«جزء ۲٦»

٤٦ ـ سورة الاحقاف (۵۳)

۱ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة‌الثالثة

۲ ـ النوبة‌الاولی

النوبة‌الثانیة

النوبة الثالثة

۴۷ ـ سورة محمد (۳۸)

۱ ـ النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

۲ ـ النوبة الاولی

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

(پایان سورة‌الاحقاف)

۴۸ ـ سورة الفتح (۲۹)

النوبة الاولی

النوبة الثانية

النوبة‌الثالثة

۲ ـ النوبة‌الاولی

النوبة‌الثانیة

النوبة‌الثالثة

۴۹ ـ سورة‌الحجرات (۱۸)

ـ النوبة‌الاولی

النوبة‌الثانیة

النوبة الثالثة

٢ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

۵۱ ـ سوره الذاريات (۶۰ آيه)

۱ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

جزء بيست و هفتم

النوبة الثالثة

۵۳ - سورة النجم (۶۲ آیه)

۱ - النوبة الاولی

النوبة الثانية

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

۲ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

۵۶ ـ سورة الواقعة (۹۶ آیه)

۱ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

١ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

۵۷ ـ سورة الحدید (۱۹ آیه)

۱ ـ النوبة الاولی

النوبة الثالثة

پايان فهرست